

تاریخ شورش و ناآرامی‌های اجتماعی در ایران

به اهتمام حسین هژریان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تاریخ شورش و ناآرامی های اجتماعی در ایران

(مجموعه مقالات)

به اهتمام: حسین هژیریان

(عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور)



تاریخ شورش و ناآرامی های اجتماعی در ایران

(مجموعه مقالات)

به اهتمام: حسین هژبریان
ناشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۲
شمارگان: ۲۰۰ جلد

قیمت: ۲,۳۰۰,۰۰۰ ریال
شابک: ۹۳-۹۷۸-۶۲۲-۵۷۱۶

تلفن: ۸۸۹۱۲۸۳۰	فکس: ۸۸۸۹۶۵۶۱
فروشگاه کتاب: ۸۸۸۰۲۴۷۶	دفتر نشر: ۸۸۸۰۲۴۷۷
نشانی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر شرقی، شماره ۷	
صندوق پستی: ۵۱۸۹-۱۴۱۵۵	
پست الکترونیک: info@risstudies.org	
آدرس سایت: www.risstudies.org	
فروشگاه اینترنتی: shop.risstudies.org	
کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است	

سرشناسه: هژبریان، حسین، ۱۳۴۸-، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ شورش و ناآرامی های اجتماعی در ایران (مجموعه مقالات) / به
اهتمام حسین هژبریان.
مشخصات نشر: تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۲۰۵ ص.
فروست: علوم سیاسی؛ ۲۶۷: تاریخ و امنیت؛ ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۱۶-۳۹-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: نمایه.
موضوع: شورش ها -- ایران -- تاریخ
Riots -- Iran -- History
جنبش ها و قیام ها -- ایران -- تاریخ
Insurgency -- Iran -- History
شناسه افزوده: پژوهشکده مطالعات راهبردی
شناسه افزوده: Research Institute of Strategic Studies
رده بندی کنگره: HV۶۴۸۵
رده بندی دیویی: ۳۶۳/۳۲۳۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۳۵۹۷۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

فهرست مطالب

.....	سخن ناشر	۷
.....	مقدمه / حسین مؤبریان	۹
.....	فصل اول: تاریخ‌نگاری شورش و ضرورت وارونه‌خوانی ... / زهیر صیامیان گرجی	۲۱
.....	فصل دوم: شورش در ایران باستان / احسان افکنده	۳۱
.....	فصل سوم: شورش در عصر میانه ایران (۱۰-۴ق) / بهزاد اصغری	۸۷
.....	فصل چهارم: شورش‌های داخلی در دوره صفویه / سیدسعید میرمحمدصادق	۱۱۵
.....	فصل پنجم: شورش‌های صدر دوره قاجار (۱۲۶۴-۱۲۱۲ق) / سیدبابک روح‌الامینی	۱۶۱
.....	فصل ششم: شورش‌های ایران دوره ناصری / محمد محمودمانشی	۱۹۳
.....	فصل هفتم: شورش در دوره قاجار متأخر / جعفر مرادحاصلی	۲۳۷
.....	فصل هشتم: شورش‌های دوره رضاشاه / فضل‌الله براقی	۲۷۳
.....	فصل نهم: شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در سال‌های ... / سید مسعود موسوی	۳۲۷
.....	فصل دهم: تاریخ شورش در ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ش / سیدمحمد سادات یزدگلی	۳۶۵
.....	نمایه	۴۰۱

سخن ناشر

امنیت به معنای دقیق کلمه با آرامش و ثبات همراه است. کودتا، شورش، طغیان، جنگ‌های داخلی و انقلاب‌ها نمادی از بی‌ثباتی سیاسی و موجب برهم‌خوردن تعادل جامعه و نظام سیاسی است. بررسی ریشه‌ها و زمینه‌های بروز آن‌ها یکی از مسائل و دغدغه‌های پژوهشگران تاریخ، علوم سیاسی و مطالعات راهبردی است. آن‌ها به دنبال درک علل پیدایش، سیر تحول، عوامل مؤثر در شکست و موفقیت این رویدادها هستند. شناخت و درک چرایی و چگونگی وقوع این رویدادها معمولاً با مراجعه به پدیده‌های مشابه در جوامع گوناگون یا موارد متعدد در تاریخ جامعه‌ای معین انجام می‌شود. تحلیلگران و سیاست‌مداران با بررسی ویژگی‌های هر پدیده و روندهای مشابه می‌کوشند قواعد عام و الگوهای تکرارشونده این نوع رفتارهای اجتماعی را استخراج و با بهره‌گیری از آن‌ها از وقوع چنین پدیده‌هایی جلوگیری کنند و در صورت بروز، برخورد عالمانه و خردمندانه‌ای با آن‌ها داشته باشند.

نویسندگان کتاب «تاریخ شورش و ناآرامی‌های اجتماعی در ایران» به دنبال ارائه توصیف و تحلیلی درست و دقیق از شورش‌ها و ناآرامی‌های اجتماعی در تاریخ ایران هستند. آن‌ها با مراجعه به کتاب‌ها و اسناد برجای مانده، شورش‌های ایرانیان از دوران باستان تا انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ را بررسی کرده و نشان داده‌اند که در هر کدام از آن‌ها عوامل و مؤلفه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی از یکسو و بازیگران متعدد داخلی و خارجی از سوی دیگر چه تأثیر و نقشی داشتند. انجام چنین کار گسترده تاریخی بسیار دشوار است که افزون بر تسلط تاریخی، نیازمند آگاهی کافی در خصوص پدیده شورش‌ها و انقلاب‌های سیاسی اجتماعی است و از عهده یک پژوهشگر خارج است و به همین دلیل این کتاب از سوی گروهی از صاحب‌نظران و پژوهشگران برجسته تاریخ به رشته تحریر درآمده است.

پژوهشکده مطالعات راهبردی ضمن قدردانی از نویسندگان محترم مقالات که از استادان صاحب‌نام دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور هستند، از ویراستار محتوایی این مجموعه آقای دکتر حسین هژبریان به‌دلیل طراحی، پیگیری و نگارش مقدمه ارزشمند تشکر می‌کند. مطالعه این کتاب می‌تواند برای همه دانشجویان علوم سیاسی، تاریخ و کارشناسان مطالعات امنیتی آموزنده و مفید باشد. هیچ کتابی بی‌ایراد نیست. این کتاب از نخستین کتاب‌ها در حوزه تاریخ و مطالعات راهبردی و امنیت ملی است. امید است انتشار آن فتح بابی برای بررسی‌های عمیق‌تر و دقیق‌تر پیوند بین تحولات تاریخی و امنیت ملی کشورمان باشد و درس‌های لازم از آن اخذ و از تکرار سیاست‌ها و رویکردهای زیان‌بار خودداری شود.

معاونت پژوهشی

مقدمه

حسین هژیریان^۱

مشهور است که انسان موجودی اجتماعی است و ناچار قواعدی که لازمه زندگی اجتماعی است را رعایت می‌کند. حال اگر این قواعد رعایت نشود، چه نامی می‌توان بر آن گذارد و باید در مقابلش چه کرد؟ این پرسشی است که از زمان شکل‌گیری زندگی جمعی، در برابر انسان قرار داشته و پاسخ‌های متفاوت دریافت کرده است. مفاهیمی چون شورش، ناآرامی، طغیان و مانند آن نیز در همین چارچوب فهم‌شدنی است. این پدیده با پیدایش حکومت در جوامع انسانی شکل مشخص‌تری به خود گرفته است و هریک از حکومت‌ها با توجه به اهداف و امکانات خود سرپیچی از قواعد حکومتی را با عنوان خاصی نام‌گذاری و برای مقابله با آن مجازاتی تعیین کرده است.

بنابراین به نظر می‌رسد نخستین اقدام لازم در این پژوهش، ارائه یک تعریف مشخص و روشن از ناآرامی و شورش است. در لغت‌نامه دهخدا شورش به طغیان، نافرمانی، یاغیگری، آشوب، تمرد و عصیان معنی شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شورش). در فرهنگ علوم سیاسی، شورش به معنای قیام و طغیان ضد سازمانی متشکل مانند حکومت و همچنین به معنی قیام ناموفق در برابر قدرت حاکمه به کار رفته است. برخی مواقع هم قیامی که منجر به جنگ داخلی نشود را شورش می‌نامند (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳: ۳۲۰). در فرهنگ لغات واژه شورش معمولاً برابر با اقدام همراه با خشونت گروهی از افراد در مقابل نظام حاکم در نظر گرفته می‌شود که غالباً همراه با بی‌نظمی و ناامنی است. با وجود این تعاریف، توصیف شورش در عمل به حوزه‌های مختلفی کشیده می‌شود. برخی از نظریه‌پردازان برای تعریف این پدیده و تفکیک آن از انقلاب بر جنبه محلی آن تأکید می‌کنند و معتقدند شورش در چهار

شاخص هدف، ایدئولوژی، معنا و جایگاه تاریخی با انقلاب تفاوت اساسی دارد. آن‌ها شورش را با هدف تخریب و بازسازی ساخت اجتماعی ارزیابی نمی‌کنند، بلکه آن را نوعی اعتراض خشونت‌آمیز به وضع موجود می‌دانند (سبزه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۰). در این دیدگاه اعتراضات شورشیان معطوف به افراد است، نه نهادها و ساختارهای کلی. البته چنین شورش‌هایی در صورتی که رهبران آن بتوانند آینده بهتری را ترسیم کنند و شورشیان را به سوی اهداف متعالی تری سوق دهند، ممکن است شورش را به انقلاب تبدیل کنند. در چارچوب این تعیین حدود، معمولاً شورش از نظر سطح انتظارات و خواسته‌ها پایین‌تر از انقلاب در نظر گرفته می‌شود؛ بدین معنا که معمولاً شورشیان خواهان تغییراتی در قانون یا اعاده حقوق و امتیازهای از دست‌رفته خود هستند، در حالی که انقلاب تلاش برای ایجاد نظامی نو در جامعه است. در همین زمینه، نظریه‌پردازانی مانند چارلز تیلی^۱ انقلاب را جابه‌جایی یک دسته از دارندگان قدرت با دسته دیگر تعریف می‌کنند و این شاخص را وجه تمایز آن با پدیده‌هایی از قبیل شورش، هرج و مرج، قیام یا خیزش می‌دانند (کالورت، ۱۳۸۲: ۱۳۱). از سوی دیگر، هانا آرنت در نظر گرفتن انقلاب به عنوان پی‌افکندن نظامی جدید را نوعی «شبهه» نزد انقلابیون به شمار می‌آورد؛ به این صورت که آن‌ها گمان می‌کردند قرار است نظام دیرین پایان پذیرد و جهانی نو آغاز شود. وی در توضیح این مدعا به استدلال‌های زبان‌شناسانه متوسل می‌شود که بر مبنای آن، واژه انقلاب^۲ نخست در توصیف طلوع و افول ستارگان به کار می‌رفت و سپس به صورت یک اصطلاح سیاسی استفاده شد و بنابراین، باید به معنای بازگشت به جای نخست فهمیده می‌شد (آرنت، ۱۳۸۴: ۲۳). در مقابل همه این دیدگاه‌ها، برخی از نظریه‌پردازان اصولاً تمایز بین شورش و انقلاب را فاقد اهمیت می‌دانند (کالورت، ۱۳۸۳: ۱۲۸).

صرف‌نظر از تفاوت‌های شورش و انقلاب، درخصوص زمینه‌های بروز شورش نیز دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی از نظریه‌پردازان بر نقش اقتصاد در بروز ناآرامی و شورش تأکید کرده‌اند و نارضایتی‌های اقتصادی را به عنوان عامل محوری در بروز آن برجسته می‌کنند. روش دیگر در تقسیم‌بندی شورش‌ها خاستگاه اجتماعی شورشیان است که معمولاً موجب تفکیک شورش‌ها به شهری و روستایی می‌شود (سبزه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۱). در این تقسیم‌بندی، شورش‌های شهری معمولاً صبغه کارگری دارند و شورش‌های روستایی دهقانی هستند. شورش‌های روستایی قدمت بیشتری داشته‌اند و غالباً بر سر مالیات یا سهمی که باید به زمین‌دار یا دولت پرداخت می‌کردند رخ می‌داد. این شورش‌ها معمولاً محلی بودند و به راحتی سرکوب می‌شدند و برای موفقیت بایستی از شروط متعددی مانند همبستگی و توان ساماندهی روستائیان و همچنین آسیب‌پذیری زمین‌داران برخوردار می‌بودند (همان). شورش‌های شهری

1. Charles Tilly

2. revolution

برخلاف نمونه‌های روستایی بر سر فقر حاصل از تورم و بیکاری، در محیط‌های شهری و با محوریت کارگران پدید می‌آمدند. تفاوت بنیادی شورش‌های شهری با روستایی، عوامل موفقیت آن‌ها را نیز متفاوت می‌ساخت. عواملی مانند سطح نارضایتی کارگران، عوامل فیزیکی از قبیل وسعت و بافت شهرها و کارآمدی نیروی پلیس شهری، بر موفقیت یا عدم موفقیت آن تأثیر می‌گذاشت (همان: ۵۵-۵۴). در بسیاری از نظریه‌هایی که مراحل انقلاب یا انواع انقلاب را شرح می‌دهند، برخی از شورش‌ها در شمار این تحولات جای می‌گیرند؛ مانند سنخ‌شناسی شش وجهی انقلاب که سه دسته از آن با عناوین شورش دهقانی، شورش هزاره‌ای و شورش دولت‌ستیز معرفی شده است (کالورت، ۱۳۸۳: ۱۲۷). در توضیح این پدیده‌ها، شورش دهقانی با هدف محدود یعنی دادخواهی و شورش هزاره‌ای به امید تغییرات ریشه‌ای در جهان مشخص می‌شوند؛ در حالی که شورش دولت‌ستیز معمولاً واکنشی است به مدرنیزاسیون که با نافرمانی از اقتدار دولت در جست‌وجوی نظم پیشین و با حسی از حسرت شکل می‌گیرد (همان: ۱۲۸).

تلاش برای توضیح چرایی و چگونگی پیدایش شورش‌ها جنبه‌های دیگری نیز یافته است و پاره‌ای از نظریه‌پردازان فاصله میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی را سبب‌ساز بروز شورش می‌دانند. در این نظریه شرایط مادی و خواسته‌های معنوی که مردم خود را مستحق آن‌ها می‌دانند، انتظارات را تشکیل می‌دهند و توانایی‌ها شرایط مادی و معنوی‌ای هستند که مردم عملاً می‌توانند آن‌ها را کسب و حفظ کنند و عمدتاً باید در محیط اجتماعی و فیزیکی سراغشان را گرفت. تد رابرت گر^۱ در این نظریه بر جنبه روان‌شناسانه انقلاب‌ها و شورش‌ها تأکید می‌کند و تمام تلاش خود را برای تبیین خشونت سیاسی به کار می‌گیرد (گر، ۱۳۸۸: ۱۶). وی مدعی است انواع شورش را می‌توان بر اساس گستره، شدت و دوام خشونت ارزیابی کرد. وی در ادامه، عواملی که تعیین‌کننده انواع خشونت سیاسی هستند را تقسیم‌بندی می‌کند و محرومیت نسبی را عامل اصلی ناکامی و ستیزه‌جویی توده‌ها معرفی می‌کند (همان: ۱۶-۱۷). رابرت گر ناآرامی و خشونت سیاسی را نتیجه منطقی عملکرد نهادها، اشخاص و سیاست‌های فرمانروایان می‌داند و شاهد مدعای خود را نتایج پژوهشی می‌آورد که طبق آن در ۲۴ قرن زمان بررسی پژوهش، به ازای هر چهار سال آرامش، یک ناآرامی خشونت‌آمیز بروز کرده است. به همین دلیل شورش‌ها انحصار دولت را برای به‌کاربردن زور به چالش می‌کشند و فرایند عادی امور را دچار اختلال می‌کنند. وی با این مقدمات، انواع خشونت سیاسی را به آشوب، توطئه و جنگ درون‌کشوری تقسیم می‌کند (همان: ۲۰ و ۲۲) و سپس آن دسته از خصوصیات نظام سیاسی را که به بروز خشونت سیاسی کمک می‌کنند را شرح می‌دهد. رابرت گر نزدیک‌شدن نسبت کنترل قهرآمیز نظام سیاسی و مخالفان به عدد صفر را به معنای افزایش احتمال بروز آشوب می‌داند (همان: ۱۸۷ و ۲۸۹).

تبیین‌های جامعه‌شناسانه از تحولاتی مانند انقلاب و شورش بر نقش مبتنی هستند. بدین معنا که ثبات جامعه را بسته به نظم اجتماعی در نظر می‌گیرند که همواره در پی تحقق بخشیدن به انتظارات شهروندان آن جامعه است. حال اگر جامعه از پاسخ‌دادن به این انتظارات ناتوان باشد، اتفاق‌نظری که به لحاظ اجتماعی بر سر ارزش‌ها به وجود آمده بود و دولت را مهیای ایفای نقش خود می‌کرد، از دست می‌رود و راه برای توده‌های مردم باز می‌شود تا نظم موجود را به چالش بکشند و آن را خرد کنند (کالورت، ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۳). در این تبیین‌ها حالت طبیعی جامعه، تعادل در نظر گرفته می‌شود و انقلاب با اصطلاح «بی‌تعادلی اجتماعی» وصف می‌شود، در حالی که جامعه اساساً دارای ثبات نیست و همواره در حال تغییر است (همان: ۱۲۵). در اینجا باید به نظریه دیگری اشاره کرد که با اصطلاح نظریه آشوب^۱ شناخته می‌شود و بر مبنای آن نظم و آشوب قابلیت تفکیک جدی را ندارد؛ چرا که در آشوب نظم و در نظم آشوب نهفته است (سردار، ۱۳۷۹: ۱۸). این نظریه بر پیچیدگی نظم، مخصوصاً نظم اجتماعی تأکید می‌کند و از این طریق محقق را وادار می‌کند در نگاه خود به پدیده‌های مختلف احتیاط بیشتری به خرج دهد. پژوهشگر با تکیه بر نظریه آشوب قادر به استفاده از توضیحات پراکنده به عنوان منطق و پشتوانه نظری می‌شود و بدین ترتیب مسائل را به صورت خطی نمی‌بیند و در طرح مسائل احتیاط بیشتری به خرج می‌دهد.

حال برآنیم که پدیده شورش و ناآرامی را در گستره تاریخ طولانی ایران دنبال کنیم. ناگفته پیداست که بررسی چنین عرصه‌ای در چنین بازه زمانی طولانی کاری است دشوار که از عهده یک محقق بر نمی‌آید. ضمن آنکه انجام‌دادن چنین طرحی نیاز به تلفیقی از مهارت‌های مختلف دارد که صرفاً تاریخی نیست. هرچند پایه و مایه این تحقیق بیشتر تاریخی است و نیاز به پژوهشگرانی دارد که بتوانند داده‌های مورد نیاز خود را از دل منابع تاریخی استخراج کنند و پس از نقد و ارزیابی مورد استفاده قرار دهند، ولی ابزارهای جامعه‌شناسانه نیز می‌تواند در فهم کلی چنین پدیده‌هایی و به کارگرفتن آن برای ایجاد یک الگوی احتمالی از ناآرامی‌ها و شورش‌های ایران، بسیار مفید باشند. جرقه انجام این پژوهش در خرداد ۱۴۰۰ زده شد و اجرای آن بیش از یک سال به طول انجامید. برای اجرای این پژوهش نخست در جلسات متعدد چارچوب کار و تقسیم‌بندی آن به دوره‌های زمانی مختلف مشخص شد، سپس برای هر دوره محقق انتخاب شد که در خصوص این موضوع تجربه کافی داشته باشد و در خاتمه بخش اصلی کار یعنی بررسی ناآرامی‌ها و شورش‌های ایران در دوره‌های مختلف با سعی و اهتمام پژوهشگران همکار عملی شد.

گرچه طرح اولیه بیشتر معطوف به دوره معاصر بود، زنجیره علت و معلول که در پژوهش‌های تاریخی همواره با محقق همراه است، ما را متقاعد ساخت که برای فهم دقیق و همه‌جانبه ناآرامی‌های معاصر، چاره‌ای نیست جز ریشه‌یابی آن تا سده‌های بسیار دور. به همین دلیل دامنه بررسی تا دوره باستان به عقب

برگشت. البته سعی بر آن بوده است که تفاوت‌های فراوان دوره‌های مختلف که هریک را واجد ویژگی‌های خاصی می‌سازد مدنظر قرار گیرد. با این حال، هر دوره به‌سان جزئی از یک کل - یعنی تاریخ طولانی ایران - در نظر گرفته شده، برای آنکه رویه واحدی بر همه پژوهش‌ها حاکم باشد چند اصل مراعات شده است. نخست آنکه برای شورش یا ناآرامی تعریف مشخصی در نظر گرفته شد که پژوهشگران در بررسی رویدادهای متعدد و متنوعی که در هر دوره اتفاق افتاده بود به آن‌ها بپردازند؛ به این صورت که: «هرگونه رویدادی که ثبات و نظم سیاسی مستقر را به چالش بکشد، ولی قادر به تغییر آن نشود.» بنابراین، آن دسته از رویدادهایی که نظم سیاسی مستقر را تغییر داده‌اند یا نتوانسته‌اند آن را به چالش بکشند، موضوع بررسی ما قرار نگرفته‌اند.

دوم آنکه در بررسی دوره‌ها اولویت با ناآرامی‌ها و شورش‌های اجتماعی بوده است که در تحقیقات سابق کمتر مورد توجه بوده‌اند. البته توجه حداکثری مورخان به رویدادهای سیاسی که با محوریت فرمانروا و دربار در نظر گرفته می‌شد، خواهی‌نخواهی تحقیقات را به حوزه سیاسی می‌کشاند، ولی کوشش بر آن بوده است که تا جای ممکن ناآرامی‌های اجتماعی نیز مدنظر قرار گیرند و از توجه صرف به شورش‌های سیاسی پرهیز شود.

سوم آنکه در هر فصل تلاش شده است داده‌های هر ناآرامی و شورش در شش محور جمع‌آوری و تحلیل شود: زمان و مکان رویداد؛ مطالبات کنشگران رویداد؛ شیوه‌های اعتراض معترضان؛ علل بروز ناآرامی؛ پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت ناآرامی؛ چگونگی مواجهه حکومت با ناآرامی.

در مجموعه حاضر تاریخ طولانی ایران به ده دوره تقسیم شده است که با توجه به اینکه در دوره‌های متأخر داده‌های شایان توجه بیشتری وجود دارد، فصول نخست مدت‌زمان بیشتری را شامل می‌شود و هرچه به دوره معاصر نزدیک‌تر می‌شویم بازه زمانی فصول کوتاه‌تر می‌شود. بنابراین، ممکن است در نگاه نخست بین فصول کتاب تناسب زمانی دیده نشود، ولی با مطالعه جزئیات هر فصل دلیل آن آشکار می‌شود.

در فصل نخست به‌عنوان یک درآمد، بحثی مطرح شده است که آیا اصولاً می‌توان به نوشته مورخانی که نماینده و تأییدکننده قدرت حاکم بوده‌اند، مخالفان وضع موجود را ذیل عنوان شورشی محکوم و سرکوب ایشان را تأیید کرد، یا اینکه با وارونه‌سازی تاریخ، مفاهیم را باید از چشم‌انداز دیگری نگریست و اشاره منابع به شورشیان را موقفیت ناراضیانی به شمار آورد که حضور خود در متن حوادث را به مورخان تحمیل کرده‌اند؟ زهیر صیامیان با طرح این پرسش جذاب، کوشیده است افق جدیدی به تاریخ شورش بگشاید و این رویدادها را نشانه‌ای از پویایی تاریخی در جامعه ایرانی می‌داند که حاکی از اهمیت توجه به زندگی مردمان عادی در فهم ناآرامی‌ها یا بی‌نظمی‌هاست. درواقع، وی باور دارد شورش‌ها

میدانی از کنش اجتماعی هستند که زمینه‌ای برای تبدیل افراد به گروه‌ها را فراهم می‌سازند و نویسندگان تاریخ‌های رسمی را ناچار ساخته‌اند در قالب شرح غلبه پادشاهان بر یاغیان، حضور این گروه را به رسمیت بشناسند. از نظر نویسندگان، اینکه مورخان تاریخ را به تاریخ دولت فروکاسته‌اند نمی‌توانست نتیجه دیگری جز تبدیل معترضان به شورشی داشته باشد و موجب غفلت از منطق درونی شورش‌ها به مثابه امری اجتماعی شده است. به باور وی، وارونه‌خوانی تاریخ به ما کمک می‌کند مبنایی برای تدوین تاریخ جامعه ایران، ورای محوریت دولت و حکومت به دست بیاوریم و مفهوم تاریخ یاغی را برای بازسازی روایت متعارف از تاریخ تحولات ایران به کار بیندیم.

در فصل دوم، ناآرامی‌های تاریخ ایران باستان از رویدادهای پشاهخامنشی تا فرجام کار ساسانیان بررسی شده است. احسان افکنده در این فصل دوره‌ای بیش از هزارساله را مورد کاوش قرار داده و تلاش کرده است مهم‌ترین شورش‌های این دوره طولانی را در یک قالب مشخص که قابل تعمیم به کل دوره باشد به خواننده معرفی کند. وی در این پژوهش نشان داده است که بیشتر شورش‌های دوره باستان، حداقل آن شورش‌هایی که ما از آن اطلاع داریم، صبغه سیاسی داشته و با انگیزه تصرف تاج‌وتخت یا استقلال‌خواهی انجام گرفته‌اند که عمدتاً درون‌دودمانی بودند. علاوه بر این، شورش‌های کمتری نیز با محوریت بزرگان یا با ماهیت شورش شهری و اجتماعی در این دوره بررسی و معرفی شده است. نویسنده توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که حق فرمانروایی در ایران باستان صرف‌نظر از اینکه مقوله‌ای درون‌دودمانی است، از جانب ایزد پشتیبانی می‌شود. درواقع، هرگونه شورشی اخلاق در نظامی تلقی می‌شود که اساس آن خواست و اراده خداست. به همین دلیل است که در کتیبه‌هایی که به جای مانده، بارها بر انگاره تقابل نظم و آشوب تأکید شده است.

اگر می‌خواستیم روند تاریخی شورش‌ها را پی بگیریم، طبیعتاً باید پس از دوره باستان، فصلی را به شورش‌های قرون نخستین اسلامی اختصاص می‌دادیم و از آنجا که بررسی تاریخ شورش بدون توجه به نظم مستقر یا همان دولت کاری دشوار - اگر نگوییم غیر ممکن - است، این بررسی فقط در صورتی امکان‌پذیر بود که محوریت و مرکزیت را خلافت اموی و عباسی در نظر می‌گرفتیم. درحالی‌که در دوره مورد بحث خلافت‌های اموی و عباسی بر پهنه‌ای بسیار وسیع‌تر از ایران حکم می‌راندند و ایران کنونی به‌عنوان بخشی از متصرفات شرقی خلافت که معمولاً به نام سرزمین‌های خلافت شرقی مشهور است، خوانده می‌شد. درست است که بسیاری از شورش‌ها به‌ویژه شورش‌های نیمه دوم قرن دوم هجری در ایالت‌هایی رخ داد که قبل از ورود اعراب مسلمان، جزئی از قلمرو ایران محسوب می‌شد، ولی پیچیدگی مفهوم دولت در این دوره و درهم‌آمیختن عناصر عربی، ایرانی و حتی ترکی، بررسی این رویدادها را با الگوی پژوهش حاضر بسیار دشوار می‌ساخت. این شرایط حتی در دوره‌ای که دوره حکومت‌های

مقارن خوانده می‌شود نیز جاری است؛ چراکه عمده امرایی از قبیل طاهریان و سامانیان مشروعیت خود را از خلیفه وقت می‌گرفتند. البته میزان وابستگی این حکومت‌ها به خلافت متفاوت است و می‌توان گفت میزان وابستگی آن‌ها با شیعی ملایم روبه‌کاهش بود و از بویه‌ای‌ها (آل بویه) و جانشینان آن‌ها یعنی سلجوقیان به بعد است که می‌توان با احماض، حکومت آن‌ها را دارای حداقل‌های یک دولت مستقر دانست. از این رو، ترجیح دادیم از قرون نخستین اسلامی عبور کنیم و روند شورش‌ها را از دوره امارت بویه‌ای‌ها با عنوان دوره میانه ادامه دهیم که شرایط سیاسی در آن کمی بیشتر تثبیت شده و الگوی حکمرانی آن کم‌وبیش در دوره‌های بعدی نیز تداوم یافته است.

به این ترتیب، فصل سوم به دوره تاریخ میانه اختصاص یافت. هرچند مبدأ و پایان‌های متفاوتی برای این دوره از تاریخ ایران نزد پژوهشگران به کار می‌رود، ما بنا بر دلایلی که شرح داده شد، شروع این دوره را حکومت بویه‌ای‌ها (آل بویه) در نظر گرفته‌ایم و آن را تا پایان فرمانروایی تیموریان ادامه داده‌ایم. بهزاد اصفری نگارش این فصل را انجام داده و پس از طرح مسئله در قالب نظری، تفاوت‌های فراوان حکومت‌های این دوره را از نظر مذهبی، قومیتی و جغرافیایی نشان داده است. وی بر آن است که در این دوره نظم سیاسی از سوی قدرت حاکم و اغلب با پشتوانه نظامی تبیین می‌شد و برخلاف آنچه فوکو در مراقبت و تنبیه نشان داده است و در جوامع مدرن مشاهده می‌شود، در قالب شبکه‌ای از روابط شکل نمی‌گرفت، بلکه قدرت و نظم جامعه از گروه‌های بالادست جامعه اعمال می‌شد. به همین دلیل تغییر حاکم معمولاً به تغییر نظم سیاسی می‌انجامید. نویسنده ضمن توضیح اینکه چرا همه درگیری‌ها را نمی‌توان در قالب شورش دسته‌بندی کرد، شورش‌های این دوره را به سه گروه مجزا تقسیم می‌کند: کنش گروه‌هایی که قلمرویی نداشتند، ولی نیروی نظامی در اختیار داشتند؛ شورش طوایف برای به دست آوردن قلمرو و قدرت؛ شورش‌های مردم به‌ویژه هنگام کمبود مواد غذایی.

در فصل چهارم، تاریخ صفویه و دوره پس از آن کانون توجه است. دکتر سیدسعید میر محمدصادق در این فصل تاریخ صفویه را از منظر شورش‌ها و ناآرامی‌های گوناگون آن بررسی کرده و نخست به توضیح زمینه‌های بروز خشونت و انگیزه آن پرداخته است. وی سپس این ناآرامی‌ها را دسته‌بندی کرده، در ادامه با تکیه بر منابع اصلی این دوره، مفاهیم پایه‌ای بحث از قبیل صفات و القابی که به جنبش‌های اعتراضی و معترضان داده می‌شد را بررسی کرده است. ادامه این فصل به بررسی جداگانه تاریخی شورش دوره پادشاهان مختلف صفوی اختصاص یافته است. پس از آن حرکت‌های اعتراضی سنخ‌شناسی شده، به بازیگران اعتراضات، زمینه‌های اعتراض و دلایل ناکامی آن به صورت مختصر اشاره شده است. در انتها نیز جدول‌هایی برای معرفی شورش‌های زمان فرمانروایی هریک از شاهان ترسیم شده که اطلاعات مفیدی درباره رویدادهای کم‌اهمیت‌تر به دست می‌دهد.

با رسیدن به دوره قاجار و نزدیک شدن پژوهش به کانون بحث، داده های تاریخی به حد قابل قبولی می رسند و امکان بررسی جزئی تر و دقیق تر رویدادها بیشتر فراهم می شود. به همین دلیل دوره قاجار به سه بخش تقسیم می شود. فصل پنجم به دوره صدر قاجار که سلطنت سه پادشاه نخست قاجار یعنی آقامحمدخان، فتحعلی شاه و محمدشاه را در بر می گیرد، اختصاص یافته است. سیدبابک روح الامینی نگارنده این فصل، پس از ارائه یک بحث نظری درخصوص تعریف شورش و معرفی پژوهش هایی که زمینه مشابهی را دنبال کرده اند، ناآرامی های این دوره را در سه دسته کلی طبقه بندی کرده است: شورش مدعیان سلطنت، شورش خان ها و بزرگان و شورش های شهری. گفتنی است این ناآرامی ها به ترتیب تاریخی دنبال شده اند. تکیه بر منابع اصلی از نقاط قوت این فصل به شمار می آید و نویسنده نشان داده که روند ناآرامی ها نه تنها در شروع پادشاهی هریک از شاهان، بلکه در سال های پایانی فرمانروایی آنان نیز ادامه یافته است. وی با تفکیک اهداف هرکدام از سه گروه شورشی، انگیزه دسته نخست را سرنگونی حکومت و انگیزه دسته دوم و سوم را خودمختاری بیشتر و کاستن از میزان ظلم و ستم حاکمان عنوان می کند.

محمد محمودهاشمی در فصل ششم به دوره پادشاهی ناصرالدین شاه- که نزدیک به پنجاه سال به طول انجامید- پرداخته، وقوع ناآرامی های این دوره را از منظر مواجهه ایران با مدرنیسم موردتوجه قرار داده که از نظر وی موجب بسیاری از این رویدادها بوده است. نویسنده باور دارد که اعمال حاکمیت این شاه قاجاری در مناطق ناآرام وجه مشترک همه شورش ها را تشکیل می داد. وی همچنین قدرت نظامی کوچ نشینان، قدرت مذهبی روحانیان و قدرت جهانی روسیه و بریتانیا را محدودکننده قدرت شاه می داند و بر آن است که شورش ها در شکل حداقلی خواهان اعمال فشار بر شاه و در شکل حداکثری خواهان سرنگونی وی بودند. نارضایتی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که گاه ازسوی قدرت های خارجی به آن دامن زده می شد، انگیزه بروز این ناآرامی ها بود که حکومت قاجار در مقابل آن باتوجه به سطح و گستردگی اش از ابزاری مانند توسل به خشونت و مذاکره استفاده می کرد. در ادامه مباحث فصل مذکور به شورش های ابتدای فرمانروایی ناصرالدین شاه (که ناشی از ضعف وی بود)، شورش مهم بایبان، شورش در ولایات مرزی، شورش های شهری، ناآرامی های اواخر حکومت ناصرالدین شاه مانند اعتراض به راه آهن شهرری و نهضت تنباکو پرداخته شده و نویسنده درنهایت، بر نقش مهم مواجهه ایران با مدرنیسم در بروز چنین ناآرامی هایی تأکید کرده است.

دوره پُرفرازونشیبی که از شروع پادشاهی مظفرالدین شاه تا خاتمه حکومت قاجار را در بر می گیرد، موضوع بررسی فصل هفتم است. جمفر مرادحاصلی نویسنده این فصل، ناآرامی های این دوره را در دو دسته کلی تحلیل کرده است: ۱. شورش هایی که در تداوم سنت پیشامدرن ایران و با هدف ایجاد اخلاص

در نظم و امنیت عمومی رخ می‌دادند؛ ۲. شورش‌هایی که به شکل و قالب جدید و با اتکا به طرح‌ها و ایده‌هایی نوین برای ایجاد دگرگونی بنیادی در جامعه و استقرار یک نظام سیاسی و اجتماعی جدید می‌کوشیدند. وی این شورش‌ها را در سه طیف شورش‌های شهری، ایلی و ملی‌گرا دنبال کرده است. ماهیت پراشویی که ویژگی این دوره بود، سبب شده است طیف بسیار متنوعی از اقدامات موضوع بررسی قرار گیرند؛ از کمیته مجازات تا جنبش جنگل، از شورش‌های شهری تا کودتای لاهوتی. نکته دیگری که برای محقق این دوره همواره پرسش‌برانگیز می‌شود آن است که رویدادهای دوره چهارساله نخست قرن بیستم را باید در چارچوب حکومت قاجار به شمار آورد یا ابتدای حکومت پهلوی؟ اگر انقراض قاجاریه را سال ۱۳۰۴ خورشیدی در نظر بگیریم این دوره باید ذیل حکومت قاجارها بررسی شود، ولی ازسوی دیگر شکی نیست که در این دوره حاکم اصلی ایران رضاخان بود که روزبه‌روز نیز بر قدرتش افزوده می‌شد. برای پرهیز از این دوگانگی، ناآرامی‌های این دوره چهارساله بین دو فصل هفتم و هشتم تقسیم شد؛ به این ترتیب، تصمیم گرفته شد تا آن دسته از رویدادهایی که در سال‌های نخست این دوره چهارساله رخ داده و پیامدهای آن به دوره پادشاهی رضاشاه نکشیده‌اند، در فصل هفتم بررسی شود و رویدادهایی که در اواخر این دوره به وقوع پیوسته و بعضاً تأثیرات آن به دوره پس از انقراض قاجاریه کشیده شده‌اند، در فصل هشتم مطرح شود.

فصل هشتم، شورش‌های دوره رضاشاه را کانون توجه قرار داده است و همان‌طور که گفته شد برخی از شورش‌های دوره پیش از پادشاهی وی مانند شورش شیخ خزعل را نیز شامل می‌شود. نویسنده این فصل فضل‌الله براقی است که ناآرامی‌های این دوره را به سه دسته تقسیم کرده است: شورش‌های ژاندارمری، شورش‌های ایلات و قیام‌های مذهبی. وی در بررسی دسته اول شورش‌ها نشان داده است که تبعیض بین ژاندارمری و قزاق‌ها که هسته ارتش دوره رضاشاه را تشکیل می‌دادند، زمینه شورش‌های بسیاری ازسوی آن‌ها را فراهم ساخت. براقی در گروه دوم شورش‌ها بر نقش اصلاحات رضاشاه مانند قانون نظام وظیفه اجباری، قانون متحدالشکل شدن لباس و اسکان عشایر بر نارضایتی ایلات و شورش آن‌ها تأکید کرده و در بررسی گروه سوم نیز به نارضایتی روحانیون از برخی اقدامات رضاشاه اشاره کرده است که به بروز رویدادهایی همچون قیام مسجد گوهرشاد انجامید. وی معتقد است شورش‌های این دوره در کوتاه‌مدت نه تنها حکومت رضاشاه را تضعیف نکرد، بلکه به قدرت بیشتر وی انجامید، هرچند در درازمدت به نارضایتی عمومی و ازبین‌رفتن مشروعیت حکومت پهلوی ختم شد.

فصل نهم به دوره نخست از حکومت نسبتاً طولانی محمدرضاشاه یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اختصاص یافته است. سیدمسعود موسوی نویسنده این فصل با جلب توجه ما به شرایط خاص دوره مذکور و اشغال ایران به دست بیگانگان که به افزایش دخالت‌های آشکار و پنهان

آن‌ها در امور داخلی ایران منجر شده بود، وجه اشتراک همه شورش‌های مختلف این دوره را نقش عامل خارجی می‌داند. وی ناآرامی‌هایی مانند شورش‌های ایلی-عشایری، جنبش‌های خودمختاری‌خواهی و قیام‌های ملی را با توجه به نقش این عامل مهم و تعیین‌کننده تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که سه دسته شورش مذکور به دنبال هم رخ داده‌اند؛ بدین صورت که در نیمه نخست دهه ۱۳۳۰ خورشیدی شورش‌ها ماهیت ایلی-عشایری دارند، به دنبال آن جنبش‌هایی با هدف خودمختاری‌خواهی بروز می‌کند و در انتهای این دوره شورش‌ها خود را در قالب چالش بین نهاد مجلس شورای ملی و سلطنت نشان می‌دهد که به قطبی شدن جامعه و بروز یک قیام و یک کودتا انجامید: قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ برای حمایت از دولت منتخب مردم و کودتای ۲۸ مرداد علیه آن دولت. آنچه تا انتهای این دوره نقش مهمی دارد، همان عامل خارجی است که با ساماندهی کودتا مهر پایانی بر تلاش‌های مردم زد.

فصل آخر (دهم) رویدادهای پرشمار دوره دوم حکومت محمدرضا شاه یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی را شامل می‌شود. سید محمود سادات بیدگلی نویسنده این فصل معتقد است دامنه وسیعی از اقدامات اعتراضی مانند اعتصابات، شورش‌های کارگری، اعتراضات به نوسازی آمرانه مانند اصلاحات ارضی و ناآرامی‌هایی مانند قیام ۱۵ خرداد در این دوره روی داده است و حکومت پهلوی برای مقابله با آن از ابزارهای مختلفی استفاده می‌کرد. این ابزارها شامل سرکوب، تبعید و زندان بود که حکومت با توجه به دامنه و شدت شورش و خطرهایش، آن‌ها را به کار می‌برد. نویسنده نشان داده است که میزان شورش‌ها نسبت دقیقاً با رفتار حکومت و به‌ویژه شخص شاه داشته؛ به این معنا که هرچه به اواخر حکومت پهلوی نزدیک‌تر می‌شویم، امکان توافق بین شاه و مخالفان کمتر می‌شود. سازمان‌هایی مانند سندیکاها که می‌توانستند به توافق بین طرف‌های درگیر کمک کند، از بین رفت و کارگران را ترغیب کرد از روش‌های خشن‌تری مانند اعتصاب و تظاهرات استفاده کنند که به نوبه خود حکومت را وادار ساخت به مجازات‌های شدیدتر متوسل شود. این رفتار باعث شد خواسته‌های اعتصاب‌کنندگان که تا سال ۱۳۵۶ بیشتر صنفی بود، از سال ۱۳۵۷ جنبه سیاسی به خود گیرد. در نهایت، در اواخر حکومت پهلوی تنها ابزار حکومت برای کنترل شورش‌ها استفاده از خشونت بود که با همگانی شدن اعتراضات کارکرد خود را از دست داد.

دقت در تقسیم‌بندی‌های نویسندگان فصول مختلف از ناآرامی‌ها ما را به چند نکته رهنمون می‌سازد. نخست آنکه ماهیت شورش‌ها در یک بازه زمانی بسیار طولانی و به تدریج تغییراتی را تجربه کرده و تا شروع دوران جدید تاریخ ایران برخی از عناصر آن ثابت مانده است. با شروع دوره جدید تاریخ ایران، تغییر عناصر و ماهیت شورش‌ها سرعت می‌گیرد و عناصر سابق ناآرامی‌ها در ایران شکل جدیدی به خود می‌گیرند. از دوره باستان تا شروع دوران جدید دو گونه شورش در تمام دوره‌ها مشاهده می‌شود؛

شورش‌های شهری و شورش سران طوایف یا بزرگان. دسته نخست شورش‌ها معمولاً در مقابل بی‌کفایتی حکومت مرکزی برای تأمین حداقل‌های زندگی رعایا که همواره در اعتراض به کمبود ارزاق به‌ویژه نان جلوه‌گر می‌شد، شکل می‌گرفت و دسته دوم عموماً بازتابی از تلاش گروه‌های مختلف متنفذ در جامعه متنوع ایران، برای به‌دست‌گرفتن قدرت کامل یا اختصاص سهم بیشتری از آن به گروه خاصی بود. دسته اخیر شورش‌ها از دوره میانه تاریخ ایران بیشتر صبغه ایلی پیدا می‌کند و کم‌وبیش تا دوره جدید تاریخ ایران تداوم می‌یابد. از دوره صفوی به بعد شورش‌هایی که صبغه مذهبی دارند نیز تبلور بیشتری پیدا می‌کنند، هرچند در همه دوره‌های این تحقیق حضور ندارند. نکته دیگر ناآرامی طوایف در نواحی مرزی است که تا دوره جدید عموماً با هدف غلبه بر قدرت مرکزی - با نظر به وجود استثنائاتی - شکل می‌گرفت، ولی از دوره جدید بیشتر ماهیت تلاش برای کسب استقلال یا خودمختاری پیدا می‌کنند. به موازات چنین شورش‌هایی، برخی از ناآرامی‌ها جنبه ملی‌گرایانه دارند. جنبش‌های ملی‌گرایانه در دوره‌هایی حول محور یک شخصیت محبوب شکل می‌گیرند و در دوره‌هایی یک خواست ملی را دنبال می‌کنند. از دوره محمدرضا شاه اعتراض‌ها در تداوم شورش‌های شهری سابق و در اشکال جدیدی مانند اعتصابات کارگری، اعتراضات مذهبی و مقابله با برخی نوسازی‌ها نمود پیدا می‌کند. بنابراین، در یک جمع‌بندی مقدماتی می‌توان گفت ناآرامی‌ها و شورش‌های ایران همگی ریشه تاریخی دارند که با ورود ایران به دوران جدید، برخی از عناصر آن موضوعیت خود را از دست داده‌اند و برخی با فرم‌های جدیدی که پیدا کرده‌اند به حیات خود ادامه می‌دهند.

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۹۷). انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات علوم سیاسی، تهران: چاپار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، جلد ۱۰، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سبزه‌ای، محمدتقی (۱۳۹۲). درآمدی بر جامعه‌شناسی انقلاب و انقلاب‌های اجتماعی، کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- سردار، ضیاء‌الدین (۱۳۷۹)، آشوب، ترجمه آرام قریب، تهران: شیرازه.
- کالورت، پیتر (۱۳۸۳). انقلاب و ضدانقلاب، ترجمه حمید قانعی، تهران: آشیان.
- گر، تد رابرت (۱۳۸۸). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاد، چاپ سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

فصل اول

تاریخ‌نگاری شورش و ضرورت وارونه‌خوانی تاریخ جامعه

ایرانی: از تاریخِ اعتراض تا تاریخِ یاغی

زهیر صیامیان گرجی^۱

«تاکنون، تاریخ تصویر یک حافظه هزاره‌ای و جمعی بود که از اسناد مادی کمک می‌گرفت تا تازگی خاطراتش را بازیابد و... اقدامی بود برای به یاد سپردن یادمان‌های گذشته»^۲
میشل فوکو، دیرینه‌شناسی دانش

چکیده

محور کلان روایت تاریخ‌نگاری متعارف ایرانی از تاریخ تحولات ایران، نهاد حکمرانی و حاکمان و نخبگان و تداوم حفظ نظمی اقتدارگرایانه و خشونت‌آمیز است. بنابراین هرگونه جنبشی از سوی نیروهای بیرون از ساخت قدرت، معنای شورش علیه قدرت تعریف می‌شود و امکان نگرش به آن از زاویه جریان‌ها و جنبش‌های اجتماعی سلب می‌شود. مسئله اصلی نوشتار حاضر این است که تاریخ‌نگاری متعارف بر مبانی روش‌شناختی‌ای استوار است که مسئله اصلی آن مشروعیت ساخت قدرت و مقوله امنیت نهاد حکمرانی و نخبگان آن است در نتیجه جنبش‌های اجتماعی و رخداد‌های بیرون از ساخت قدرت در جامعه ایرانی را به تقابل حکومت و جامعه تقلیل می‌دهد و ضرورتاً آن را ذیل شورش و در چارچوب اقدام ضد امنیت و مواجهه نظامی و خشونت‌آمیز تعریف می‌کند. روایت‌های تاریخ‌نگاری

۱. زهیر صیامیان گرجی، عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی z_siamian@sbu.ac.ir

۲. فوکو، میشل (۱۳۹۵)، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی: ۱۵.

متعارف ایرانی سرشار از توصیف چنین رخدادها و انواع تبیین های خطی حول دوگانه تضاد دولت و ملت است. به نظر می رسد با وارونه خوانی تاریخ ایران و رای محوریت حکومت و دیدن تحولات جامعه بر مبنای تاریخ از پایین، از سوژه و کنشگر رخدادهای جامعه ایرانی ادراک و معنای پدیدارشناختی متفاوتی شکل می گیرد که برای توصیف و توضیح و تبیین آن نیازمند عبور از تاریخ نگاری متعارف است. مفاهیم پیشنهادی این نوشتار تاریخ یاغی و سوژه عصیانگر و وارونه خوانی تاریخ نگاری متعارف است. باتوجه به آنچه گفته شد، برای درک اهمیت و ضرورت توجه به تاریخ شورش ها در جامعه ایرانی می بایست از چنین تلقی ای از تاریخ، تاریخ نگاری و گذشته فراتر رفت و رخدادهای دیگری را از آرشیو گذشته به کمک اسناد مادی، «تازه» کرد و به یاد حافظه نخبگانی آورد؛ یادمان هایی فراموش شده و به حاشیه رانده شده از تاریخ مردمان عادی.

چرا موضوع قراردادادن تاریخ شورش در جامعه ایرانی اهمیت و ضرورت دارد و با چگونه رویکردی به تاریخ نگاری می توان به تاریخ شورش های ایرانیان نگریست؟ همان طور که می توان این پرسش را مطرح کرد که تاریخ این موضوع در تاریخ نگاری متعارف - هم در سنت کلاسیک آن و هم در تاریخ نگاری های جدید - چگونه توصیف و تبیین شده است و چه جایگاهی به عنوان یک موضوع مهم برای جلب توجه تاریخ نگاری متعارف داشته است و مهم تر آنکه چگونه روایت شده و چرا؟ در این نوشتار سعی می شود درباره وجوه مختلف این پرسش ها بحث و نظرگاهی غیر متعارف مطرح شود.

به نظر می رسد با وارونه خوانی تاریخ متعارف است که خواهیم دید توجه به تاریخ شورش ها چگونه می تواند نشان دهنده پویایی های تاریخی در جامعه ایرانی باشد و ادراک ما را از چگونگی عملکرد نیروهای اجتماعی و روابط نخبگان و رعایا و نیز حکومت و مردم عوض کند. توجه به تاریخ شورش ها منجر به برجسته شدن موقعیت های تاریخی است که «بزنگاه» نامیده می شوند و دوره بندی تاریخی متفاوتی را ممکن می کند. روایت تاریخ ایران از منظر تاریخ شورش ها یا در عبارت پردازی تاریخ نگاری متعارف نخبگانی، تاریخ بی نظامی، خود نشان دهنده وجه دیگری از پویایی های صورت بندی های جامعه ایرانی است که در مقابل تلقی از تاریخ ایران به مثابه تاریخ نظم و تاریخ سکون و سکوت یا تاریخ کلنگی قرار می گیرد.

بنا بر کلان روایت مسلط و متعارف، وقتی صحبت از تاریخ می شود همگان به یاد تاریخ حاکمان می افتند و این جمله که تاریخ را قدرتمندان می نویسند. قدرتمندان هم که بنا بر رویه متعارف تاریخ نویسی، تاریخ در قدرت را می نویسند به نحوی که می توان گفت آنچه از تاریخ نویسی گذشتگان باقی مانده «تاریخ قدرت» است؛ به معنای تاریخ استیلا و سلطه و غلبه. تا آنجا که حتی معنای قدرت و پیروزی و برتری همگی در نظام معنایی مربوط به توانایی و توانمندی، سلسله مراتبی و فرادستانه و از بالا به پایین تداعی می شود و آنکه و آنچه فرادست و بالادست است را به خاطر می آورد. این

ترادف و تناسب و تقارن پیروزی و فرادست‌بودن در نظام معنایی زبان فارسی البته برآمده از روایتی است «جافتاده» از واقعیت گذشته این جامعه و مردمان که حول محور هم‌پیوندی قدرت و منزلت و حقیقت در کنش و گفتار نخبگان شکل گرفته است. در این میان، آنچه از این تاریخ «جامانده» است، دیدن قدرت مقاومت است؛ قدرت مقاومت مردمان، «رعایای مفلوک» در گفتار نخبگانی، آن مردمان عادی، ما مردمان.

توجه به تاریخ شورش‌ها در جامعه ایرانی از آن روی اهمیت دارد که آن میدان کنش‌های تاریخی را نشان می‌دهد که چگونه ما «مردمان» به مثابه یک نیروی مؤثر اجتماعی از فرم شخصیت‌ها و نام‌های منفرد بیرون آمده و تبدیل به گروه و «جماعت» شده‌ایم و چنان اثربخش بوده‌ایم که از دریچه تنگ تاریخ‌نگاری نخبگانی رایج در جامعه سلسله‌مراتبی کلاسیک بیرون جهیده‌ایم تا در «حکایت غلبه پادشاه بر باغیان» تبدیل به موضوع شویم، هرچند به عنوان مغلوبان!

اما چگونه می‌توان از نظرگاه غالبان در روایت اعتراض مردمان عبور کرد. برای مورخ معاصر و تاریخ‌نگاری مدرن که مسئله‌اش توضیح چگونگی تغییر اجتماعی و روند موازنه نیروهای اجتماعی سیاسی و تحول معناها و کنش‌ها و نهادهای فرهنگی است، این روایت‌ها نشانه‌ای است که پویایی‌های خرد و عمیق جامعه ایرانی را نشان می‌دهد و نیز «وضعیت‌های ممکن» و «موقعیت‌های تغییرات بنیادین» در صورت‌بندی‌های جامعه ایرانی که میدان سیاست را تغییر می‌دهد، می‌نمایاند. آنچه پشت سر روایت سرکوب موفق شورش ظاهر می‌شود نه موفقیت سرکوب، بلکه پیروزی شورش است؛ چراکه حضور خود را در روایت گذشته از سوی غالبان تحمیل کرده؛ هرچند این روایت تفاخر و تئیه است، نشان از حضور مردمان در صحنه تاریخ دارد.

با اینکه در تاریخ‌نگاری کلاسیک ضرورت نشان‌دادن شوکت حکمرانی، روایتی تفاخر‌آمیز از تاریخ سرکوب شورش‌ها را موجب شده، در تاریخ‌نگاری جدید ایرانی محوریت اقتدار دولت و توانمندی آن در ایجاد امنیت به عنوان کانون معنایی مشروع‌بودن انحصار و اعمال زور در دولت باعث شده است در تاریخ‌نگاری متعارف تاریخ اعتراض به تاریخ شورش تبدیل شود و عملاً وجه کنش‌مندی اجتماعی آن رخدادها از منظر تاریخ‌نگاری متعارف مورد توجه قرار نگیرد.^۱ با این حال، پس از رخداد مشروطه تا به امروز، بنا بر نزدیکی تاریخ معاصر رخدادهای اعتراضی جامعه ایرانی، این وجه از تاریخ تحولات ایران مورد توجه نیروهای اجتماعی قرار گرفته و به روایت تاریخ‌نگاری درآمده، هرچند عموماً به عنوان استثنا و از زاویه تضاد روابط دولت و ملت خوانده و فهمیده شده است.

۱. ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵). گفت‌وگو با تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی در دوره رضاشاه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

این در حالی است که به نظر می‌رسد این نگرش دوالیستی به تاریخ اعتراض، برآمده از رقابت ایدئولوژیک نیروهای اجتماعی برای تغییر موازنه در ساخت قدرت و استیلای بر نهاد حکمرانی بوده؛ بنابراین، در روایت اعتراض‌ها و شورش‌ها بر اساس همان الگوی تاریخ متعارف عمل کرده است. چنین رویه و روندی در تاریخ‌نگاری متعارف که تا حد زیادی برآمده از مفهوم‌پردازی‌های ایدئولوژی‌های راست و چپ و رخدادهای دوران جدید است، مفهوم‌پردازی برای توصیف و توضیح و تبیین این رخدادهای اعتراضی در تاریخ تحولات ایران را ضروری می‌سازد. به نظر می‌رسد تاریخ وارونه و وارونه‌سازی تاریخ متعارف می‌تواند به این مفهوم‌پردازی دامن بزند.

در فهم تاریخ‌نگاری متعارف، کلمه شورش مرتبط با کنشی جمعی علیه حکومت با به چالش کشیدن قدرت مسلط و مرادف با آن نظم موجود مطلوب نخبگان حاکم تعریف می‌شود. همان طور که سوبه دیگر تعریف آن در تاریخ‌نگاری کلاسیک به فرد مشخص یا گروه معین و در تاریخ‌نگاری جدید به آنچه در ادبیات علوم انسانی مدرن «جامعه» نامیده می‌شود، مرتبط است. در این فهم متعارف، شورش به مثابه کنشی سیاسی ادراک می‌شود و علیه قدرت و مترادف با آشوب و برهم‌زدن نظم یا دامن‌زدن به بی‌نظمی فهمیده می‌شود. آنگاه می‌توان پرسید که خوانش متعارف ما از بخشی از تاریخ تحولات ایران ذیل مفهوم شورش چگونه به تطبیق این واژه برای این رخدادها و تثبیت تصدیق چنین معنا و فهمی بر آن نقش داشته است؟ فقدان یا کاستی مباحثه درباره چنین بخش مهمی از تاریخ ایران در تاریخ‌نگاری جدید بر چه مبنایی است؟ در حالی که در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و حقوق ایده‌های مختلف درباره اعتراض و شورش و معترضان و شورشیان مطرح شده است. همان طور که در میراث کلاسیک نه‌متها بخش مهمی از موضوع تاریخ‌نگاری‌های درباری سلسله‌های مختلف در تاریخ ایران را تاریخ شورش‌ها و «سرکوب طغیان» تشکیل می‌دهد، بلکه در منابع مرتبط با سیاست و ادب و شریعت نیز بخش‌های مهمی درباره سرشت و سرنوشت و احکام یاغیان و اهل بغی دیده می‌شود.^۱

بنابراین، چرا همچنان در تاریخ‌نگاری متعارف ما، محور تاریخ ایران حول غلبه حاکمان می‌گردد؛ به تعبیری، تاریخ دولت و قبض و بسط قدرت دولت و نه تاریخ جامعه و نه جامعه قدرتمند، تاریخ سیاسی و نه تاریخ اجتماعی. در تاریخ‌نگاری جدید ما هم مطالعه گذشته با گزینش گذشته مفید برای سیاست در دولت مدرن و فرایند ملت‌سازی همراه بود و دانش تاریخ، دانشی همراه باز تولید اقتدارگرایانه دولت و مشارکت‌کننده شکل‌دهی جدید به ملتِ پیرو دولت بوده است. دولتی که در

۱. در این باره نک به: هانری دوفور کور، شارل (۱۳۷۷). اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری، ترجمه محمد علی امیرمعزی و عبدالمحمد روح یخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی؛ یاوری، نگین (۱۳۹۷). اندرز به سلطان، نصیحت و سیاست در اسلام قرون میانه، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر تاریخ ایران؛ طباطبائی فر، سیدمحسن (۱۳۸۲). نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه (دوره صفویه و قاجاریه)، تهران: نشر نی.

تجربه تاریخ معاصر ما در ازای آورده امنیت برای ملت، میل به تمامیت‌خواهی داشته است؛ ازاین‌رو، تاریخ‌نگاری تجدیدی معاصر ما محور تاریخ را دولت که مسئولیت تجدید/نوسازی ملت در طول تاریخ ایران را بر دوش می‌کشد، قرار داد و اعتراض به چنین عملکردی به‌جز آشوب‌افکندن در این مسیر طاقت‌فرسا تلقی نمی‌شد. این شاید توضیح‌دهنده مبانی تاریخ‌نگاری متعارف معاصر ما به موضوع شورش و تاریخ اعتراض باشد.^۱ به‌منظور تدوین تاریخ اعتراض و شورش، پرسش اساسی که برای فهم این پدیده‌ها باید در مقابل آن قرار داد، این است که در این نظام دانش، کدام «نام‌ها»، «تعریف‌ها»، «رابطه‌ها»، «داوری‌ها (ارزش‌گذاری‌ها)»، «صورت‌بندی‌ها (پیکربندی‌ها)»، «مصادقات‌ها (نمونه و مثال‌ها)» استفاده می‌شوند و چنین روایتی از گذشته را ممکن می‌کنند. با وارونه‌سازی تاریخ متعارف است که می‌توان مبانی و مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری نخبگانی تجدیدی معاصر ما را بازشناسی کرد.

به نظر می‌رسد بررسی تاریخ شورش‌ها در تاریخ ایران را می‌توان از این منظر بررسی کرد؛ البته اگر بشود جایگزینی برای زاویه دید تاریخ متعارف ارائه کرد: تاریخ وارونه. در ادامه درباره این رویکرد بحث خواهیم کرد. مبنای این بحث نیز بر اساس پذیرش این رویکرد است که این مورخ واجد موضع فرهنگی است که در نگارش و ترکیب‌بندی متن تاریخی خود شکل روایی ابداع‌شده‌ای از دانش - درباره گذشته - را خلق می‌کند (مانزلو، ۱۳۹۴: ۵۷-۳۱). این دیدگاه آلن مانزلو از فیلسوفان علم تاریخ، مبنای نظری این نوشتار درباره تاریخ‌نگاری شورش است.

به‌ظاهر تاکنون موضوع مهم تاریخ‌نگاری‌های متعارف عمدتاً دولت و حاکمان و نخبگان و عملکرد آنان بوده است که حافظان نظم موجود تعریف شده‌اند و در عمل تاریخ شورشیان از زاویه سرکوب آنان به‌دست حاکمان در میدان سیاست سخت یعنی جنگ با فرمی (شکلی) بلاغی روایت می‌شود (میثمی، ۱۳۹۱: ۲۶-۱۴).^۲ در نتیجه منطق درونی شورش‌ها به‌مثابه امری اجتماعی مورد توجه و پردازش مفهومی چندانی واقع نشده است، تا بدان‌جا که کلمه شورش هم از موضع دولت‌گرا و سیاسی معنا می‌شود و هم اینکه معنای قدرت نیز به مقوله‌ای فرادستی تبدیل می‌شود.

باید توجه داشت که بر اساس سنت تاریخ‌نگاری کلاسیک و همین‌طور تاریخ‌نگاری جدید ایرانی، فهم ما از تاریخ متعارف‌مان، تاریخ زنجیروار حکومت و حاکمانی است که یا در حال سرکوب شورش‌های داخلی و مدعیان حکمرانی هستند یا به سرزمین‌های مجاور هجوم می‌آورند یا در حال جنگ و دفاع در مقابل مهاجمان خارجی هستند. این منظر، همه تاریخ ماست؟ اگر بر این تاریخ، شورش کنیم و بر آن

۱. این در حالی است که در رویکردهای تاریخ اجتماعی در تاریخ‌نگاری قرن بیستم، این موضوع به‌شکل‌های متنوع مورد بررسی قرار گرفته است. در این‌باره نک به: دانلد مک رابلد و آروم تیلور (۱۳۹۷). نظریه اجتماعی و تاریخ اجتماعی، ترجمه محمد غفوری، تهران: سمت.

۲. نک به فصل آخر کتاب پیش‌رو: کمالی، مریم (۱۳۹۴). تغییرات اجتماعی در ایران از نگاه مورخان پارسی‌نویس از بلعمی تا جوینی، تهران: روشنگران.

یاغی شویم، تاریخ ما چگونه خواهد بود؟ موضوع مهم آن چه خواهد شد؟ کدام شخصیت‌ها در کانون روایت قرار خواهند گرفت؟ کدام مکان‌ها و زمان‌ها تبدیل به نقاط کانونی و دوره‌های عطف و برهه‌های حساس خواهند شد؟ پیوند آن با موضوعات دیگر چگونه خواهد بود؟ چه الگوهای تبیینی برای توضیح چگونگی رخدادها ارائه خواهد شد؟ چه تفسیرهایی می‌توان درباره این رخدادها ارائه کرد؟ حتی اگر منابع باقی‌مانده از گذشته نیز نگاشته‌نخبگان و فرادستان باشد، عبور از نگاه سوگیرانه و فرادستانه آنان حتی در تاریخ شکست‌هایشان چگونه ممکن است؟ این مسئله‌مند کردن رخدادهایی که شورش نامیده می‌شوند با تغییر رویکرد و روش تاریخ‌نگاری متعارف ممکن است.

به نظر می‌رسد با وارونه‌خوانی این تاریخ متعارف که آن را تاریخ غلبه و تاریخ سرکوب می‌خوانیم می‌توان مبنایی برای تدوین تاریخ جامعه ایران و رای محوریت دولت و حکومت و حاکمان ایجاد کرد و مفهوم تاریخ یاغی را برای عنوان تیم برای بازسازی روایت متعارف از تاریخ تحولات ایران مدنظر قرار داد تا تاریخ اعتراض و معترضان برجسته شود؛ هرچند که به نام تاریخ شورش و آشوبگران و یاغیان و طاعیان و باغیان در تاریخ‌نگاری متعارف ثبت و ضبط شده و در حافظه تاریخی نخبگانی ما باقی مانده‌اند.

در این تاریخ وارونه با معکوس کردن این روایت متعارف، تاریخ شورش‌ها به جای تاریخ حاکمان تبدیل به مهم‌ترین موضوع تاریخ ایران می‌شود. اقدامات حاکمان نیز نه از منظری فرادستانه، بلکه به مثابه یک نیروی اجتماعی در کنار دیگر نیروهای اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد. همان طور که مقوله قدرت هم نه بر اساس تمرکز مستبدانه در ساخت قدرت دربار، بلکه از زاویه تنوع و انتشار قدرت در عرصه عمومی جامعه - هرچند به صورتی نابرابر و در حال کشاکش - مورد توجه قرار می‌گیرد. براین اساس، می‌توان مفهوم قدرت مقاومت را برای توضیح چگونگی تولید و توزیع و مبادله و انباشت قدرت میان جامعه و حکومت به پیش کشید تا روابط بین نیروهای اجتماعی را که در نهادهای حکومتی یا نهادهای اجتماعی متمرکز و مستقر شده‌اند، صرفاً از یک چشم‌انداز دوگانه‌گرایی که روایت متعارف تاریخ‌نگاری درباری ترویج می‌کند، ندید.

بنابر پذیرش منظر تاریخ‌نگاری حاکم محور و به دلیل مواجهه دولت به مثابه کانون سیاست با هرگونه «آشوب» و «شورش» و «طغیان»، در این روایت متعارف از تاریخ دولت گرا عملاً خوانش کاملاً سیاسی از امر اجتماعی‌ای که به آن شورش گفته می‌شود، انجام شده است (کرون، ۱۳۸۹: ۲۸۲-۲۵۴).^۱ با این حال، در این تاریخ وارونه هرگونه‌ای از این کنش‌ها حول مفهوم اعتراض تبدیل به امری اجتماعی فرهنگی می‌شود که نتیجه تعارض و تضاد و نابرابری در کشاکش نیروهای اجتماعی است و همه آن‌ها ذیل مقوله پویایی اجتماعی تاریخ ایران فهمیده می‌شوند.

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره نک به: فصل‌های بعدی کتاب حاضر.

این در حالی است که تاریخ متعارف با مبنای مبلغانه درباری یا تاریخ رسمی، تاریخ «رام‌کردن رعایای سرکش» به‌دست شبان/حاکمان را به تصویر می‌کشد، اما با قراردادنِ تم «تاریخ یاغی» در مقابل «تاریخ رامی» در خوانش این نوع رخدادها در تاریخ ایران، وجه اعتراضی این رخدادها بر جسته می‌شود و امکان تبیین آن‌ها ذیل مفهوم پویایی اجتماعی میسر می‌شود. به هر روی، مدعای این نوشتار آن است که با تاریخ‌نگاری متعارف، گذشته تاریخ جامعه ایرانی به همان شکل روایت می‌شود که راویان سرکوبگر شورش‌ها تمایل داشتند در حافظه تاریخی نخبگانی باقی بماند: تاریخ سرکوب؛ تاریخ غلبه، تاریخ سلطه، تاریخ حکومت و در یک عبارت: «قدرت از آن ماست».

برای فهم مبانی و روند و پیامدهای شورش‌ها در جامعه ایرانی می‌بایست بر این نوع تاریخ‌نگاری متعارف حول محور غلبه دولت نیز شورید و تاریخ‌نگاری اعتراض را حول محور شورش جامعه تدوین کرد؛ بدین ترتیب، این امکان پیش می‌آید که تاریخ ایران که حول «زنجیر»ها/«سلسله»های حاکم درباره احکام و اعمال حاکمان در اعمال قدرت متمرکز بر محکومان و رعایا نوشته شده و باقی مانده و تکرار شده است به‌صورتی وارونه خوانده شود. به جای اینکه دولت و حکومت از منظر نیروی سرکوب جمع شده در دولت در کانون روایت تاریخ ایران باشد، جامعه ایران از منظر نیروهای اجتماعی معترض در مرکز آن قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، کلمه «شورش» و رای دآوری‌های ارزش‌مدارانه و سوگیرانه مستتر در گفتارهای نیروهای درگیر در آن، تبدیل به میدانی مفهومی می‌شود که امکان بازسازی صورت‌بندی‌های تاریخی پایدار و ماندگار در گذشته ایرانیان را با لحاظ این پدیدار به‌مثابه امر اجتماعی ممکن می‌کند. در این میدان مفهومی، منطق کنش‌ها و رخدادها صرفاً از زاویه فرادستی دولت سرکوبگر یا روایت غالبان دیده نمی‌شود یا پی‌رفت رخدادگونگی روایت‌های مرتبط با تاریخ شورش‌ها، ضرورتاً قابل تقلیل به عاملیت فردی حول نقش قهرمان پیروزی مانند شاه یا امیر و والی و فرمانده سپاه سرکوبگر نیست، بلکه با وجود کمیابی روایت‌های باقی مانده از آنان که شورشیان خوانده می‌شوند و مسکوت‌ماندن یا ساکت‌ماندن آنان در روایت مسلط غالبان، این تاریخ سکوت و نبودن‌ها نیز خود تبدیل به موضوع محل توجه محقق می‌شود. این تاریخ وارونه، تاریخ گسان بی‌نام به‌عنوان پیشبران و همراهان شورش‌هاست که به‌صورتی گمنام و ناقص و چندتلفظی در روایت غالبان باقی مانده‌اند؛ تاریخ کسانی که صداهای متفاوت و کنش‌های غیرمتعارف داشتند. بنابراین می‌توان تاریخی که تاکنون عادت داشت با نام فردی مشخص آغاز شود را با کنشی فراقردی شروع کرد؛ چراکه در این نوع تاریخ‌نگاری متعارف، رابطه معناداری بین اراده و میل شخصیت قهرمان این داستان واقعی با روند رخدادها و نتایج آن وجود دارد، اما در این تاریخ‌نگاری وارونه می‌توان «تاریخ طغیان» را با نام مبهمی شروع کرد و توجه را از روایت شخصیت‌پردازانه و

فهرمان‌گرایانه رایج در تاریخ‌نگاری متعارف حاکم‌مدار به روایت نیروگرانه و مردم‌مدار تاریخ‌نگاری یاغی سوق و نشان داد مهم نیست چه کسی در کانون روایت قرار دارد و مهم‌تر آن است که چه کنشی در حال رخ دادن و چه تغییری در حال شکل‌گیری است.

براین اساس، در تاریخ وارونه به جای قرارگرفتن تاریخ دولت و دولتیان در عرصه تاریخ و روایت تاریخ بدون انقطاع جابه‌جایی حاکمان در ساختار متصلب قدرت و روابط رسوب‌یافته و ثابت و باثبات و بدون تغییر حاکمان و رعایا در پهنه تاریخ ایران، جایی باز می‌شود برای روایت تاریخ یاغی بر تاریخ متعارف از تاریخ جامعه ایرانی که اعتراض و شورش را به مثابه بخش مهم و مؤثری از مبانی و متغیرهای توضیح‌دهنده تحولات تاریخ ایران مورد توجه قرار می‌دهد.

به یک معنا فرمی (شکلی) از بروز نیروی جامعه در تاریخ تحولات ایران در قالب اعتراض و شورش فهمیده می‌شود که البته صرفاً در مقابل دولت نیست، بلکه بخشی از مناسبات اجتماعی و گروه‌بندی‌های اجتماعی در جامعه ایرانی را نشان می‌دهد که نیازمند مفهوم‌پردازی است. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری متعارف، محوریت دولت و همبستگی معنایی آن با نظم و ترادف معنایی‌اش با سلطه و غلبه باعث می‌شود این بخش از تاریخ تحولات ایران که حول محور به هم‌زدن نظم موجود و مطلوب فرادستان شکل می‌گیرد به مثابه امر منفی فهمیده شود. در حالی که در روایت وارونه از تاریخ ایران و از منظر تاریخ اعتراض می‌توان این برداشت مفهومی را از «شورش» و «طغیان» و «برهم‌خوردن آرامش» مدنظر قرارداد که این کنشگری هم بخشی از «ساختار» جامعه ایرانی است که منطق فهم خود را دارد و نادیده‌گرفتنش یا خواندن آن از زاویه طرف‌داران نظم موجود مسلط غالب، عملاً به ندیدن و نادیده‌گرفتن بخش مهمی از مکانیسم‌های اجتماعی در تاریخ تحولات جامعه ایرانی منجر خواهد شد. این در حالی است که همین موضوع با عنوان «سرکوب یاغیان» از منظر تاریخ تفاخر‌آمیز حکمرانی مورد توجه قرار می‌گیرد که به صورتی فرادستانه در تمام تاریخ غالبان حضور دارد و حجم بزرگی از روایت آن‌ها از تاریخ گذشته را شکل می‌دهد. تاریخ حاکمان، تاریخ فتح و غلبه است و باید پرسید غلبه بر چه کسانی؟ بنابراین، گرچه در روایت متعارف از تاریخ زنجیره‌وار سلسله‌ای متعارف، حاکم موفق حاکمی است که همیشه بر حداکثر شورش‌ها غلبه کرده است، نفس وجود شورش‌ها به عنوان موضوع اساسی در تاریخ‌نگاری‌های متعارف دولت‌گرا نشان‌دهنده جایگاه مهم آن به عنوان مسئله‌ای برای تدوین تاریخ‌نگاری وارونه است که تاریخ ایران را بر اساس میدان مفهومی شورش به روایت بیاورد و توضیح دهد. پس می‌توان از این زاویه نیز گفت شورش‌ها بخش مهمی از تاریخ جامعه ایرانی هستند؛ هرچند در روایت این شورش‌ها از سوی نخبگان، حاکمان عمدتاً پیروزند، در تاریخ وارونه می‌توان ضمن عبور از منظر غالب/مغلوب تاریخ متعارف، تلاش کرد برای توضیح اینکه روابط بین حاکمان و محکومان در مناسبات

ساختاری دولت و جامعه چگونه در میدان کنش شورش می‌تواند به نحوی متفاوت فهمیده شود و بر مبنای تغییر و تنوع الگوهای کنش در میان نیروهای اجتماعی تبیین شود. همین طور به جای دیدن این رخدادها صرفاً از زاویه پیروزی یا شکست طرف‌ها، به پیامدهای آن رخدادها حول محور ایده و عمل اعتراضی در تغییر میدان کنش میان نیروهای اجتماعی توجه کرد و تلاشی داشت برای فهم تغییراتی که بعد از بروز رخداد اعتراضی در مناسبات نیروهای اجتماعی متمرکز در نهادهای حکومتی یا نهادهای اجتماعی پدید آمده‌اند؛ چراکه به نظر می‌رسد بعد از هر کنش اعتراضی، زمین بازی نیروها در میدان تغییر می‌کند.

به این ترتیب، می‌توان اعتراض تا شورش را ورای وجه سرکوب‌گرایانه روایت تاریخ‌نگاری درباری و حاکم‌محور و به جای تمرکز بر خشونت برجسته‌شده و تا حدی مبلغانه و اغراق‌آمیز در کنش طرف‌های شورش، تبدیل به امر اجتماعی کرد که در آن نوعی کنش نمادین میان گروه‌بندی‌های اجتماعی برای بازتعریف روابط فرادستان و فرودستان و نیز بازتنظیم سلسله‌مراتب اجتماعی یا توزیع و مبادله سرمایه مادی شکل می‌گیرد. بنابراین، تاریخ وارونه‌ای امکان تدوین خواهد داشت که دوره‌بندی تاریخ ایران را نه بر اساس برآمدن مدعیان حکمرانی و تداوم تمرکز قدرت در ساخت قدرت خاندانی آنان، بلکه بر اساس بروز کنش اعتراضی نیروهای اجتماعی در صحنه تحولات تاریخ ایران دوره‌بندی کرد.

خلاصه آنکه با وارونه‌کردن تاریخ متعارف، وجهی از تاریخ این مردمان به چشم پژوهشگران تاریخ‌نگار خواهد آمد که تا پیش از آن در سایه کانونی‌بودن حکمرانی در تاریخ‌نگاری متعارف نخبگانی دیده نمی‌شد. شاید این علت متحیر ماندن حاکمان از بروز اعتراض مردمان است و «ناگهان»ی دیدن شورش در حالی که اگر وارونه به این تاریخ متعارف دیده شود، اعتراض و شورش همیشه بخش مهمی از تاریخ تحولات ایران بوده و خواهد بود.

منابع

- دوفوشه کور، شارل هانری (۱۳۷۷)، اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۵)، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- طباطبایی فر، سیدمحسن (۱۳۸۴)، نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه (دوره صفویه و قاجاریه)، تهران: نشر نی.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹)، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ترجمه مسعود جعفری، تهران: نشر سخن.
- کمالی، مریم (۱۳۹۴)، تغییرات اجتماعی در ایران از نگاه مورخان پارسی نویس از بلعمی تا جوینی، تهران: روشنگران.
- مانزلو، آلن (۱۳۹۴)، واساخت تاریخ، ترجمه مجید مرادی سه‌ده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- مک رابلد، داندل و تیلور، آردام (۱۳۹۷)، نظریه اجتماعی و تاریخ اجتماعی، ترجمه محمد غفوری، تهران: سمت.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵)، گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی در دوره رضاشاه، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میشی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، تاریخ‌نگاری فارسی، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.
- یاوری، نکین (۱۳۹۷)، اندرز به سلطان، نصیحت و سیاست در اسلام قرون میانه، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر تاریخ ایران.

فصل دوم

شورش در ایران باستان

احسان افکنده^۱

چکیده

در تاریخ ایران باستان، شورش‌هایی که ما از آن‌ها آگاهیم وجهی سیاسی دارند. این شورش‌ها دو شکل اصلی به خود می‌گیرند: شورش برای تصرف تاج و تخت و شورش‌های استقلال‌طلبانه. شورش برای تصرف تاج و تخت که اصلی‌ترین نمود بروز شورش است، در بیشتر اوقات درون‌دودمانی است، هرچند موارد برون‌دودمانی نیز در مقاطعی روی داده‌اند. به این دو گروه اصلی می‌توان موارد خاصی چون شورش‌های بزرگان، شورش‌های شهری و در موارد نادر شورش اجتماعی را نیز افزود. در عین اینکه به نظر می‌رسد شورش در دولت‌های پشاهخامنشی فلات ایران نیز قابل‌ردیابی است، اما فقط از دوره هخامنشی است که می‌توان نسبت میان بروز شورش‌ها و مشروعیت دودمانی و همچنین رابطه میان این شورش‌ها و تأثیر احتمالی آن‌ها بر فروپاشی دولت‌ها را ارزیابی کرد. درحالی‌که شورش‌های دوره هخامنشی برابند شکنندگی سازوکار انتقال قدرت سلطنتی هستند، اما این شورش‌ها به‌ندرت مشروعیت دودمانی را به خطر انداختند. شورش‌های دوره سلوکی مستقیماً در نتیجه نامقبول بودن مشروعیت سلوکیان یا واکنشی به کوشش‌های آنان برای کسب مشروعیت بودند. در دوره اشکانی نیز - همچون دوره هخامنشی - شورش‌ها بر اثر بحران در سازوکار جانشینی روی دادند، با این تفاوت که این بحران‌ها پیامدهای شدیدتری برای قدرت دولت در بر داشتند. سرانجام، شورش در ایران ساسانی، بیشتر در نتیجه بحران‌های مداوم و به‌هم‌پیوسته‌ای بود که از نیمه دوم سده ۵م شدت یافتند.

مقدمه

در بررسی تاریخ ایران باستان مقوله «شورش» را از چندین وجه می توان مشاهده کرد. البته این وجوه الزاماً همواره از منظر دامنه و پیامدهای سیاسی شورش به خوبی توصیف شدنی نیستند؛ به این معنا که صرف شورش قلمداد کردن هر تلاش ناموفقی برای برهم زدن نظم سیاسی موجود نمی توان به درستی ماهیت شورش در دوران باستان را نشان داد. نخستین دلیل این امر، کمبود منابع پژوهش در باب شورش های دوران باستان است؛ واقعیتی درباره پژوهش در تاریخ ایران باستان که البته الزاماً منحصر به موضوع شورش نیست. درواقع، عمدتاً از خلال اشارات مختصر منابع کلاسیک (یونانی و رومی) و در موارد انگشت شماری منابع مکتوب بومی است که ما از صرف وجود چنین شورش هایی آگاه می شویم. منابع کلاسیک به زمان، مکان، اهداف، گستره یا پیامدهای چنین شورش هایی به ندرت اشاره می کنند یا اینکه اشارات آن ها دقت کافی ندارد. در تاریخ نگاری کلاسیک بسیاری از شورش های مربوط به ایران باستان در بافتار خاصی ذکر می شود که مهم ترین خصایص آن نمایاندن فقدان مشروعیت شاهان یا دودمان شاهی، ضعف و ناکارآمدی نظام سیاسی و به ویژه بن مایه مورد علاقه نویسندگان کلاسیک یعنی انحطاط روزافزون دودمان مستقر است. این ویژگی ها همواره به صراحت عنوان نمی شوند و در بسیاری موارد تنها به تلویح و از خلال بافتار متن است که می توان چنین تعریفی از انگیزه های مورخان کلاسیک به دست داد. چنین بن مایه هایی در بافتار متون کلاسیک به این معنی است که نمی توان همواره از جزئیات ابعاد مختلف شورش و انگیزه های شورشیان اطلاع دقیقی حاصل کرد.

منابع بومی که عمدتاً شامل سنگ نبشته های شاهان دوران باستان و متون نسبتاً متأخر دوران اسلامی می شوند، بسیار به ندرت به مقوله شورش می پردازند. به استثنای چند سنگ نبشته خاص، ذکر شورش ها - و اصولاً رویدادهای سیاسی - دغدغه متون سلطنتی نیست. گذشته از خصلت بی زمان بودن بسیاری از سنگ نبشته ها و به تبع آن نقش برجسته ها، دلیل این موضوع ماهیت ایدئولوژیک آن هاست؛ زیرا آن ها با هدف توجیه قدرت نظام سیاسی مستقر و کسب مشروعیت به وجود آمده اند و در چنین چارچوبی معمولاً رویدادهای سیاسی در زمانی جایگاهی ندارند. با این حال، این متون به رغم قلت (اندکی) از منظر بافتاری در نقطه مقابل متون کلاسیک قرار می گیرند. به عبارت دیگر، از آنجا که این متون مؤید ایدئولوژی سلطنتی هستند، فقط در مواردی به شورش پرداخته اند که موضوعیت شورش نقشی اساسی در استقرار یا تثبیت نظام مستقر ایفا کرده باشد یا اینکه ذکر فرونشاندن شورش نشان دهنده قدرت سلطنتی باشد. درواقع، به همان اندازه که سستی و انحطاط نظام سیاسی در چارچوب تاریخ نگاری کلاسیک وجه مشترک شورش های ایران دوران باستان انگاشته می شوند، ذکر این شورش ها در سنگ نبشته های شاهان با هدف نمایاندن قدرت سلطنتی و پیروزی شاهان بر رقیبان و مدعیان انجام می شود. در این متون، عناصر ایدئولوژیک سنگ نبشته ها

ماهرانه در ترسیم شورش و دفع آن به کار گرفته می‌شوند؛ به این معنی که از بن‌مایه‌های ایدئولوژیک، که کمابیش رنگ و بوی دینی دارند، برای نشان‌دادن صبغه منفی شورش و تأیید جایگاه مثبت نظام سیاسی و شاهان در رأس آن استفاده می‌شود. شاهان قهرمانان پیروزمند، مدافع نظم و داد و گماشته خداوند هستند و شورشیان، شکست‌خورده، برهم‌زننده نظم آسمانی، بیدادگر و پیرو اهریمن و دیوان قلمداد می‌شوند.

ماهیت ایدئولوژیک سنگ‌نبشته‌ها در مواجهه با شورش‌ها از این جنبه اهمیت دارد که برخی از مهم‌ترین این سنگ‌نبشته‌ها را شاهانی بر پا کرده‌اند که خود یا با شورش علیه فرمانروای قانونی یا به‌صورت مشکوک به قدرت رسیده بودند. درواقع، این متن‌ها در مواردی به همان اندازه که به محکومیت ایدئولوژیک شورش‌های برپاشده علیه فرمانروایان می‌پردازند، می‌کوشند تا انتقال مشکوک یا غیرقانونی قدرت را نیز با استفاده از همان ابزارها موجه جلوه‌گر سازند. این خصلت، دومین دلیل منحصرنداستن شورش به تلاش‌های ناموفق در بررسی شورش در تاریخ ایران باستان است. به سخن دیگر، شورش‌های موفق نیز - که البته می‌توان پذیرفت به‌صرف موفقیت و کسب مشروعیت، دیگر شورش در معنای واقعی کلمه محسوب نمی‌شوند - در بررسی ماهیت شورش در ایران باستان حائز اهمیت هستند؛ زیرا در توجیه آن‌ها از همان عناصر ایدئولوژیکی استفاده شده که در ترسیم و محکومیت شورش‌های شکست‌خورده به کار رفته‌اند. افزون‌براین، از آنجا که اشاره به شورش‌های ناموفق به‌ندرت مورد توجه منابع تاریخی بوده است، فقط به این طریق می‌توان در بررسی ماهیت شورش قلت (اندکی) منابع بومی را تا اندازه‌ای جبران کرد. متون متأخر دوران اسلامی نیز به‌رغم آنکه مستقیماً به‌دست شاهان باستان - در این مورد، واپسین آنان یعنی ساسانیان - به وجود نیامده‌اند، اما تا حدودی متأثر از عناصر تبلیغات ایدئولوژیک ساسانیان و در نتیجه بازتاب دیدگاه‌های نظام سیاسی ساسانی هستند.

فارغ از تفکیک میان شورش‌های موفق و ناموفق، باید گفت به‌استثنای برخی موارد خاص همچون جنبش مزدکیان در دوره پسین ساسانی که صبغه اجتماعی آن محسوس است، بیشتر موارد ثبت‌شده جنبه سیاسی دارند. شورش‌های اخیر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. شورش با هدف تغییر دودمان یا فرمانروای مستقر؛ ۲. شورش با هدف جدایی از نظام سیاسی مستقر (جدایی طلبانه). همچنین دسته نخست خود به دو گونه است. گونه نخست شورش‌ها با هدف تغییر فرمانروای مستقر بر پا شده‌اند (شورش‌های درون‌دودمانی) و گونه دوم با هدف تعویض نظام مستقر صورت پذیرفته‌اند (اصطلاحاً شورش‌های برون‌دودمانی). صرف چنین تفکیکی در بسیاری موارد برای توضیح دامنه، اهداف و میزان موفقیت مؤثر است، اما باید اذعان کرد که همواره کارساز نیست. برای نمونه، شورش‌های گسترده در آغاز فرمانروایی داریوش یکم هخامنشی (۵۲۱-۴۸۶ ق.م) - اصطلاحاً رخدادهای ۵۲۲-۵۲۱ ق.م - آمیزه‌ای از هر دو دسته شورش‌های فوق بودند که عوامل بی‌واسطه آن را می‌توان در یک رشته رویدادهای

مشترک و پیاپی جست‌وجو کرد. همچنین اگرچه در بسیاری موارد جنبش‌های جدایی‌طلبانه عملاً در صدد سرنگونی اساس نظام سیاسی مرکزی بر نمی‌آمدند، تلاش آن‌ها برای واژگونی سلطه نظام سیاسی در نواحی خاص در واقع به منزله چالش‌های مشروعیتی برای آن بود. افزون‌براین، نظام‌های سیاسی چنین جنبش‌هایی را شورش قلمداد می‌کردند و طبیعتاً پاسخ آنان به این نوع جنبش‌ها از قبیل همان نوع پاسخ‌هایی بود که به شورش‌های نوع نخست می‌دادند.

به هر روی، بسیاری از موارد شورش حول محور انتقال قدرت سلطنتی پدید می‌آمدند و از این رو، همان گونه که انتظار می‌رود مسلحانه‌بودن شورش خصیصه غالب در بروز آن‌ها بود و بالطبع، پاسخ نظام سیاسی مستقر، فرونشاندن آن به شکل قهرآمیز بود. در موارد استثنایی، منابع موجود حتی جزئیات مجازات شورشیان را نیز ذکر می‌کنند که این خود از منظر بررسی شیوه‌های مجازات در تاریخ ایران درخور توجه است. در پژوهش حاضر، از لحاظ زمانی شورش‌های دوران باستان را می‌توان در سه مقطع اصلی شورش‌های روزگار هخامنشی؛ هلنیستی و اشکانی و سرانجام ساسانی بررسی کرد. به این سه مقطع عمده، می‌توان پیشینه شورش در تاریخ فلات ایران در دوره‌های پیشاهخامنشی (عیلام و ماد) را نیز افزود؛ شورش‌هایی که هرچند داده‌ها و منابع چندانی در خصوص آن وجود ندارد، پیش‌زمینه‌ای برای بررسی تاریخ شورش‌های دوران باستان تلقی می‌شوند.

شورش در ایران پیشاهخامنشی

پیشینه شکل‌گیری دولت در فلات ایران به هزاره سوم ق.م بازمی‌گردد. از آن زمان به بعد، احتمالاً تحت‌تأثیر تمدن میان‌رودان (بین‌النهرین) در غرب فلات ایران و حاشیه زاگرس چندین دولت بزرگ و کوچک به وجود آمدند. کهن‌ترین این دولت‌ها، عیلام، در جنوب غربی فلات ایران در دشت خوزستان و زاگرس جنوبی به وجود آمد و از سده ۲۷ تا ۶ ق.م موجودیت سیاسی داشت. در خصوص تاریخ سیاسی عیلام ما نیازمند منابع میان‌رودانی (آشوری و بابلی) هستیم؛ زیرا داده‌ها درباره رخداد‌های سیاسی تاریخ عیلام در منابع میان‌رودانی بیشتر مشاهده می‌شود تا خود متون عیلامی که عمدتاً به مسائل غیرسیاسی معطوف‌اند. نفوذ زبان، نوشتار و هنر میان‌رودانی در این نواحی به‌خوبی نشان از تأثیر بسیار زیاد تمدن میان‌رودان بر حیات سیاسی-اجتماعی سرزمین‌های حاشیه زاگرس دارد؛ بنابراین تصور این موضوع دشوار نیست که ساختار قدرت و به تبع آن ناآرامی‌های سیاسی، از همان خصایص خاور نزدیک باستان تبعیت کند.

اندک موارد ثبت‌شده از شورش در عیلام که به هزاره نخست ق.م تعلق دارند، همگی هم‌زمان با تنش‌های سیاسی میان آشور و عیلام و در فحوای این تنش‌ها نگاشته شده‌اند. محتمل است که در مواردی

آشوریان در برپایی یا حمایت از این شورش‌ها نقش داشته‌اند. از خلال نبشته‌های آشوری سده‌های ۷ و ۸ ق.م می‌توان تصویر نسبتاً ممتدی از بی‌ثباتی سیاسی را در عیلام دید که مستقیماً به تلاش برای تغییر شاه مستقر مربوط است. از آنجا که اطلاعات ما از نظام جانشینی و ارتباط میان فرمانروایان دقیق نیست، نمی‌توان گفت که این قبیل شورش‌ها تا چه حد پدیده‌ای رایج در ساختار سیاسی عیلام بوده‌اند. از آن گذشته، به دلیل نامشخص بودن روابط خویشاوندی میان شاهان نمی‌توان همواره با قطعیت شورش‌های سیاسی را درون‌دودمانی یا برون‌دودمانی تلقی کرد. منابع میان‌رودانی سده ۷ ق.م یعنی دوره تنش‌های سیاسی آشور و عیلام - عمدتاً بر سر بابل - به دفعات از شورش‌هایی یاد می‌کنند که بر اثر آن‌ها شاهان عیلامی - اغلب به شکل خشونت‌بار - از تخت فروکشیده شدند و به جای آنان، شاهانی با دیدگاه‌های سیاسی متفاوت بر سر کار آمدند. بر اساس این منابع، از سال ۶۹۳ ق.م تا سال ۶۴۵ ق.م (سال تصرف شوش به دست آشوریان و فروپاشی نسبی دولت یکپارچه در عیلام) حداقل ده مورد شورش گزارش شده است که همه آن‌ها به برکناری شاه وقت منجر شده‌اند. البته باید توجه داشت که فقط شورش‌های موفق - به صرف تغییر در ساختار قدرت - آن اندازه اهمیت داشتند که در سالنامه‌های میان‌رودانی ذکر شوند. تصور این موضوع آسان است که شورش‌های ناموفقی نیز وجود داشته‌اند که به دلیل عدم تأثیرگذاری بر چشم‌انداز سیاسی، مورد توجه قرار نگرفته‌اند. در فقدان داده برای چنین شورش‌هایی، بررسی شورش‌های موفق دست‌کم می‌تواند در بررسی ماهیت و اهداف شورش‌ها سودمند باشد. از میان شاهان عیلامی این دوره، خلوتوش - اینشوشینک اول^۱ (۶۹۹-۶۹۳ ق.م)، کوتور - نخونت^۲ (۶۹۲-۶۹۱ ق.م)، خوبن - خلنش دوم^۳ (۶۸۱-۶۷۵ ق.م)، اورتک^۴ (۶۷۵-۶۶۴ ق.م)، خوبن - نیکش دوم^۵ (۶۵۳-۶۵۱ ق.م)، تَمَریتو^۶ (۶۵۱-۶۵۰ و مجدداً ۶۴۷ ق.م)، ایندیبی^۷ (۶۵۰-۶۴۸ ق.م) و خوبن - خلنش سوم (۶۴۸-۶۴۷ و مجدداً ۶۴۷-۶۴۵) شاهانی هستند که در طول نیم‌سده پر آشوب بر اثر شورش جای خود را به دیگری دادند. درواقع، از یازده شاه عیلامی میان سال‌های ۶۹۹-۶۴۵ ق.م، هشت نفر قربانی شورش‌های سیاسی شده‌اند. این شورش‌ها اغلب فرجام خشونت‌باری برای شاهان برکنار شده در پی داشتند و حداقل در چهار مورد صراحتاً به کشته شدن شاه معزول و در مواردی خانواده وی اشاره شده است (در این باره نک به: Gorris, 2020: 33-60).

1. Hallutus-Insusinak I

2. Kutur-Nahhunte

3. Huban-haltas II

4. Urtak

5. Huban-nikas II

6. Tammaritu

7. Indabibi

از آنجا که شورش‌های ثبت‌شده همگی متعلق به نیم‌سده پایانی دوره نوعیلامی پیش از تصرف شوش به‌دست آشوریان هستند، تلویحاً می‌توان آن‌ها را نشانه بی‌ثباتی سیاسی و عدم مشروعیت کافی دودمان‌های حکومتگر قلمداد کرد. به نظر می‌رسد به‌رغم ایجاز متون میان‌رودانی درباره این شورش‌ها بتوان الگوی مستمری را در آن‌ها مشاهده کرد. با قضاوت از منابع میان‌رودانی می‌توان گفت شورش علیه شاه مستقر در این دوره ارتباط نزدیکی با سیاست خارجی شاهان عیلامی و میزان موفقیت آن نشان می‌دهد. گفتنی است که در این دوره، عیلام به‌دفعات در پوشش حمایت از بابل در برابر آشور و درحقیقت برای جلوگیری از گسترش نفوذ آشور در جنوب میان‌رودان با آن دولت درگیر شد؛ درگیری‌هایی که درنهایت به تضعیف عیلام انجامید. قاعداً ممکن است ناکامی عیلامیان در بیشتر این درگیری‌ها، موجب نارضایتی بزرگان عیلام شده باشد. درواقع، تمام شورش‌های یادشده یا ازسوی جناح مخالف سیاست «ضدآشوری» شاه مستقر یا واکنشی در برابر سیاست آشورمدارانه شاهان بودند. بدین ترتیب، می‌توان از دو جناح ضدآشوری و طرفدار آشور در پنج دهه واپسین حضور عیلام به‌عنوان قدرتی بین‌المللی سخن گفت که کشمکش‌های آنان سرانجام به تضعیف و فروپاشی عیلام انجامید. آنچه اهمیت دارد نقش ناکامی‌های سیاسی-نظامی دولت در بروز شورش است. این وضعیت ارتباط مستقیمی با یکی از مهم‌ترین کارکردهای شاهان از دیدگاه اتباع آن‌ها یعنی حفاظت از سرزمین در برابر بیگانگان، دارد. شاه به‌عنوان محافظ سرزمین، مسئولیت اصلی سیاست خارجی- از قبیل تصمیم به جنگ یا پذیرش صلح- و همچنین فرماندهی کل سپاهیان را بر عهده داشت. نقش اخیر بدین معنی نیست که وی همواره شخصاً نیروهای خود را در میدان جنگ رهبری می‌کرد یا درگیر نبرد تن‌به‌تن با دشمن می‌شد؛ باین‌حال، حضور شاهان در میدان نبرد و احتمال کشته‌شدن آنان- همچون مورد پتی-خوبن- اینشوشینک یکم^۱ (۶۶۴-۶۵۳ ق.م)- چندان هم نامحتمل نبود. موارد شورش در تاریخ عیلام نشان می‌دهد که همه آن‌ها در پاسخ به شکست سیاست خارجی اتخاذشده- اعم از ضدآشوری یا آشورمدارانه- خواه از حیث به‌دست‌نیامدن نتایج مطلوب یا شکست نظامی روی داده‌اند؛ امری که در انتظار، مستقیماً نتیجه ناشایستگی شاه و قاعداً ناخشنودی ایزدان از وی انگاشته می‌شد.

باید اذعان کرد که این شورش‌ها را می‌توان به‌نوعی «کودتا» انگاشت و در همه موارد ثبت‌شده، ظاهراً شورش‌ها موفقیتی نسبی- یعنی برکناری شاه مستقر- به‌دست آوردند؛ اما این موفقیت‌هایی دوام ناپایدار بودند؛ زیرا دیری نمی‌گذشت که شاه جدید به‌نوبه خود با شورش جناح مخالف از قدرت برکنار می‌شد. بنابراین نمی‌توان کاملاً از موفقیت این شورش‌ها از منظر سیاسی سخن گفت. تنها دستاورد سیاسی ملموس شورش‌های مزبور، دادن فرصت تحکیم قدرت در میان‌رودان به آشوریان، دخالت

آنان در مسائل عیلام به هواداری از برخی گروه‌ها و سرانجام حذف عیلام از صحنه دولت‌های مقتدر خاور نزدیک بود. دیگر آنکه، مهم‌ترین وجه مشترک آن‌ها در اختلاف بر سر اتخاذ یک سیاست خارجی خاص (موضع عیلام در برابر آشور) است. البته باید پذیرفت که منابع ما از تاریخ سیاسی دوره نوعیلامی پیش از سال ۶۹۳ ق.م- و کلاً تاریخ عیلام- تا آن اندازه ناچیزند که نتوان استنتاجی کلی از ماهیت شورش در تاریخ عیلام داشت. این موضوع که درگیری‌های عیلام نو و آشور نیز عمدتاً متعلق به سده ۷ ق.م هستند، مزید بر علت است؛ زیرا ظاهراً نسبت به پیش از سده ۷ ق.م به ندرت تضاد منافع عیلام و آشور در میان‌رودان محسوس است (تصادم نظامی مستقیم میان دولت نوعیلامی و نوآشوری فقط از ۷۲۰ ق.م به بعد ثبت شده است). درواقع، ارتباط شورش‌های مذکور با روابط عیلام و آشور دست‌کم نشان می‌دهد که اتخاذ سیاست‌های خارجی ناموفق یا نامطلوب تا چه اندازه می‌توانست موقعیت شاه را به مخاطره اندازد.

دیگر مورد شورش در ایران پیشاهخامنشی مربوط به پایان پادشاهی ماد (حدود ۵۵۰ ق.م) است. پادشاهی ماد در نیمه دوم سده ۷ ق.م بر اثر ضعف آشور و اتحاد شاهک‌نشینان زاگرس مرکزی زیر لوای فرمانروایی به نام هووخستر^۱ پدیدار شد؛ هرچند احتمالاً هسته نخست آن از قبل به وجود آمده بود. به هر روی، اتحاد پادشاهی ماد و دشمن دیرینه آشوریان یعنی بابل منجر به سقوط آشور (۶۱۲ ق.م) و تغییرات سیاسی وسیعی در خاور نزدیک باستان شد. محدود اطلاعات ما از سازوکار و ظهور و سقوط پادشاهی ماد در درجه نخست بر اساس منابع بابلی و سپس منابع کلاسیک یونانی به‌ویژه «تواریخ» هرودوت است. درواقع، تنها شورش ثبت‌شده در تاریخ ماد، مستقیماً در سقوط آن دولت مؤثر بود. این شورش از محدود رخدادهای تاریخ ماد است که بیشتر منابع بر سر کلیات آن اتفاق نظر دارند. این منابع، بر نقش شورش مذکور در سقوط پادشاهی ماد و پیروزی کوروش و قدرت نوظهور پارسی بر ایشتموگو^۲ (در روایت بابلی) یا آستواگس^۳ (در روایت یونانی) واپسین شاه ماد، صحنه می‌نهند. بر اساس یک رویدادنامه بابلی که اجمالاً به موضوع پرداخته است، در هنگامه نبرد میان ماد و پارس، شورشی در سپاه ماد روی داد. شورشیان پس از فروگرفتن شاه خویش، وی را تسلیم کوروش کردند و بدین ترتیب موجبات پیروزی کوروش را فراهم آوردند (Grayson, 1975: 106). هرودوت مورخ یونانی، در «تواریخ» خود روایتی داستان‌گونه و مشحون از جزئیات در این باره نقل می‌کند (در کتاب ۱، بندهای ۱۳۰-۱۰۷). بر اساس این روایت، کینه یکی از بزرگان ماد به نام هارپاگوس^۴ از بیداد سهمگینی

1. Huvaxstra

2. Istumegu

3. Astuages

4. Harpagos

که آستواگس بر او روا داشته بود موجب پیوستن وی و همدستانش به پارسیان در حین نبرد، تحویل آستواگس به کوروش و در نهایت سقوط پادشاهی ماد شد (Herodotus, 1926: 155-171). در روایت یونانی که چه‌بسا محصول تبلیغات خصمانه علیه واپسین شاه ماد در روزگار پادشاهی هخامنشی باشد، آستواگس خودکامه‌ای بی‌تدبیر و ستمگر نمایانده می‌شود که بر اثر سوء اعمالش در میان مادی‌ها چنان شورشی برانگیخت که منجر به واژگونی این پادشاهی شد. در اینجا هدف بررسی صحت و سقم دلایل در پس شورش مادی‌ها و خصائل منتسب به ایشتموگو / آستواگس نیست؛ هرچند باید اذعان کرد که بروز چنین شورشی و تحویل شاه بومی به دشمن، از تنش‌های عمیق در ساختار سیاسی دولت ماد حکایت دارد. آنچه از منظر بررسی تاریخ شورش در روزگار باستان برای اهمیت دارد، این است که چنین شورشی برخلاف موارد پیشین نه در نتیجه ناکامی‌های سیاسی یا شکست‌های نظامی، بلکه احتمالاً بر اثر نارضایتی اشرافیت ماد از ساختار داخلی پادشاهی و عملکرد ناموفق دولت در جلب رضایت آنان بوده است. این نارضایتی آن‌چنان عمیق بوده است که شورشیان را به سقوط پادشاهی بومی ماد و پذیرفتن شاهی نسبتاً بیگانه ترغیب کند.

از طرفی، اگرچه منابع موجود تصویر واضحی از شورش‌های روزگار پیشاهخامنشی به دست نمی‌دهند، اما خصلت سیاسی-نظامی شورش‌ها و هویت کنشگران آن یعنی بزرگان و نخبگان اجتماعی به خوبی مشخص است. موارد تاریخ عیلام و ماد به خوبی از مسئولیت‌های شاهان در برابر ناکامی‌های سیاسی پرده برمی‌دارد. با این حال، تغییر تقریباً آسان شاهان عیلامی و همچنین خیانت بزرگان مادی به واپسین شاه ماد، از ضعف‌های بنیادین در سازوکار کسب مشروعیت سلطنتی و شکستگی آن حکایت دارد. صرف موفقیت ظاهری بسیاری از این شورش‌ها، نه فقط اطلاق اصطلاح شورش را از آن‌ها سلب نمی‌کند، بلکه به ما امکان می‌دهد تا مهم‌ترین عوامل بروز شورش در جهان باستان یعنی سیاست خارجی نامطلوب، شکست‌های نظامی فاجعه‌بار و اختلاف میان شاه مستقر و بزرگان را دریابیم. ردپای این سه عامل را در بسیاری از شورش‌های دوره‌های بعد نیز می‌توان مشاهده کرد.

شورش در دوره هخامنشی

اگر بتوان به روایات منابع کلاسیک یونانی درباره برآمدن شاهنشاهی پارسی-هخامنشی اعتماد کرد، شکل‌گیری این شاهنشاهی محصول شورش کوروش شاه دست‌نشانده پارس علیه سرور خویش شاه ماد بود. فارغ از اختلاف میان روایت هرودوت که قائل به خویشاوندی نسبی میان آستواگس و کوروش است و روایت کتسیاس نویسنده دیگر یونانی که کوروش را ماجراجوی پارسی خوش اقبالی در دربار ماد قلمداد می‌کند، هر دو منبع بر رابطه تابع و متبوع میان واپسین شاه ماد و کوروش تأکید می‌کنند و واژگونی

پادشاهی ماد را به «شورش» کوروش و پارسیان نسبت می‌دهند. منابع بابلی به دلیل ابجاز و ابهام در متن دقیقاً به ما امکان تأیید روایت کلاسیک را نمی‌دهند. عبارت متضمن رابطه کوروش و شاه ماد در متن بابلی مربوط به جنگ میان کوروش و ایشتموگو، مبهم است و نمی‌توان از آن دقیقاً چنین رابطه‌ای را برداشت کرد (Rollinger, 2010: 79). به هر حال، به فرض پذیرش روایت مورخان کلاسیک - فرضی که با شورش متعاقب سپاه ماد علیه شاه خویش و تسلیم وی به کوروش تأیید می‌شود - امکان شورش تلقی کردن حرکت کوروش محتمل است. افزون‌بر آن، مورد شورش باج‌گزار علیه سرور و تلاش وی برای واژگونی نظام سیاسی مستقر منحصر به کوروش نیست و تاریخ ایران باستان نمونه‌های موفق و ناموفق دیگری نیز از این قبیل شورش‌ها به دست می‌دهد. بدین ترتیب، پیدایش شاهنشاهی هخامنشی در نتیجه شورشی موفق علیه پادشاهی ماد بوده است. با این حال، ظاهراً شخصیت، نبوغ و کامیابی کوروش و همچنین اقتضانات زمانه، شورش وی را در میان قوم مغلوب، نه غصب شاهی ماد، بلکه استمرار آن نمایانده است.

آنچه از منظر شورش در شاهنشاهی هخامنشی برای درک ساختار آن واجد اهمیت است، ارائه تصویری کلی از سازوکار انتقال قدرت در رأس نظام سیاسی شاهنشاهی و نیز گستره و سازماندهی آن است؛ دو مقوله‌ای که در شکل‌گیری شورش‌های دوره هخامنشی مهم‌ترین نقش را ایفا کردند. از منظر ایدئولوژیک، شاهنشاهان هخامنشی نماینده خدا بر روی زمین و به نوعی میانجی نظم کیهانی و اجتماعی تلقی می‌شدند. در اندیشه ایرانیان باستان این نظم فراگیر آرث^۱ خوانده می‌شد و شاه عملاً شخصیتی بینابین دو جهان مینوی و مادی و گماشته اهورامزدا، بزرگ‌ترین بغان، انگاشته می‌شد. بنابراین در ساحت نظر، شاه بر قلمرو و اتباع خویش سلطه مطلق داشت؛ اگرچه همان گونه که معمول نظام‌های سلطنت مطلقه است، این قدرت به ظاهر مطلق در عمل با مقتضیات زمانه، استلزامات ساختار نظام سیاسی و شرایط جامعه انسانی محدود شده بود. فتوحات نظامی هخامنشیان فقط ماحصل نبوغ نظامی کوروش نبود و خاندان‌های متنفذ و سران قبایل پارسی که نیروی آنان بدنه اصلی سپاه کوروش را تشکیل می‌داد، در این پیروزی‌ها و طبعاً مزایا و منافع آن‌ها سهیم بودند. بدین ترتیب، بزرگان پارسی در ساختار سیاسی شاهنشاهی هخامنشی قدرت درخور توجهی داشتند و هرگونه تغییر در رأس نظام سیاسی در منافع آن‌ها به شکل‌های مختلف مؤثر واقع می‌شد. به سان دیگر جوامع روزگار باستان، معمول‌ترین تغییر در رأس نظام سیاسی، مقوله جانشینی و فرایند انتقال قدرت از شاه مستقر به شاه آینده بود. چنین برمی‌آید که برخلاف بسیاری از نظام‌های سلطنتی دوره جدید، هخامنشیان قانون دقیق و ثابتی برای انتخاب جانشین شاه نداشته‌اند و فقط اصل سلطنت درون دودمانی همچون دیگر جوامع باستان رایج بود. اگرچه پسر ارشد شاه عرفاً صاحب حق جانشینی دانسته می‌شد، اما در عمل بسیاری از این شاهزادگان مهتر در

رسیدن به شاهی ناکام ماندند و برادران کهنتر به جای آنان بر تخت نشستند. این رقابت‌های خشونت‌بار اغلب به کشتار در دودمان شاهی می‌انجامید و حتی برخی شاهان نیز جان خود را بر سر چنین کشمکش‌هایی نهادند. در واقع، قدرت مطلق نظری شاهان هخامنشی به هیچ‌روی ضامن امنیت آنان نبود و فقط شمار کمی از شاهان به مرگ طبیعی درگذشتند. گذشته از ملموس‌ترین تبعات مبارزه بر سر قدرت یعنی توطئه‌ها و کودتاهای درباری (که به دلیل حل و فصل سریع به ندرت به شورش منجر می‌شدند)، نتایج عملی فقدان سازوکار پذیرفته‌شده برای انتقال قدرت در بسیاری از موارد منجر به شورش با هدف سرنگونی شاه مستقر و برنشانیدن رقیب مغبون می‌شد. در حقیقت، چنین رویدادهایی مهم‌ترین موارد شورش با هدف واژگونی قدرت سلطنتی بودند. با این حال، به استثنای برخی موارد مناقشه‌برانگیز، اصل حفظ فرمانروایی در دودمان هخامنشی همواره در چنین شورش‌هایی عیان بود.

از سوی دیگر، فتوحات پی‌درپی و برق‌آسای کوروش، کمبوجیه و داریوش، مرزهای شاهنشاهی هخامنشی را نه فقط بسیار فراتر از قلمرو مادی‌ها و حتی آشوریان گسترش داد، بلکه در نتیجه این گسترش، شاهنشاهی چنان تنوع قومی و فرهنگی یافت که تا آن زمان در جهان باستان بی‌سابقه بود. گستره این شاهنشاهی در شرق تا سند و سیحون و در غرب تا کرانه‌های اژه و مدیترانه و پس از تصرف مصر تا بخش‌هایی از آفریقا می‌رسید. به گفته هرودوت (کتاب ۳، بند ۸۹)، داریوش این شاهنشاهی را به بیست ساتراپی تقسیم کرده بود که بر هر کدام یک ساتراپ فرمان می‌راند و هر کدام از این ساتراپی‌ها متشکل از چند قوم هم‌جوار بود که به داریوش سالانه خراج می‌دادند (Herodotus, 1928: 117). البته امروزه پژوهشگران ابداع این نظام را مربوط به پیش از داریوش می‌دانند و نیز اینکه سازماندهی شاهنشاهی از آنچه هرودوت برای ما ترسیم می‌کند، پیچیده‌تر بوده است (Briant, 2002: 63). با این حال، چنین تصویری به قدر کفایت ما را با نمای سازمان شاهنشاهی آشنا می‌کند. این گستردگی به دشواری به شاهان هخامنشی اجازه اعمال سلطه مستقیم یا بسیار محسوس را بر نقاط دوردست شاهنشاهی می‌داد و از این رو، امکان شورش در نواحی استراتژیک دور از مرکز محتمل بود. از طرفی، تنوع قومی فرهنگی شاهنشاهی در موارد خاصی به شورش بعضی از اقوام برای جدایی می‌انجامید. چنین شورش‌هایی در سرزمین‌هایی با سابقه دیرپای تمدنی همچون مصر و بابل، در دو سده حیات شاهنشاهی هخامنشی بارها بروز کرد. این جریان‌های جدایی طلبانه دومین دسته از شورش‌های دوره هخامنشی هستند؛ با این تفاوت آشکار که برخلاف دسته پیش، واژگونی شاه و نظام سیاسی مستقر عموماً در چشم‌اندازهای این قبیل شورش‌ها جایگاهی نداشت.

به این ترتیب، ما با دو دسته اصلی شورش در دوره هخامنشی مواجه هستیم. نخستین دسته از شورش‌ها مستقیماً در واکنش به تغییر در ساختار قدرت و در تلاش برای دستیابی به نهاد قدرت شکل

می گرفتند. هدف دسته دیگر، با هر پیش زمینه بی واسطه‌ای، جدایی از بدنه شاهنشاهی بود. شورش‌های اخیر اگرچه الزاماً در پی براندازی کلیت نظام نبودند، اما در برخی موارد استثنایی موجودیت شاهنشاهی هخامنشی را با خطرناک‌ترین تهدیدها مواجه کردند. مشهورترین مورد خاص، شورش‌های فراگیر سال‌های ۵۲۲-۵۲۱ ق.م است که به طور مستقیم بنیان شاهنشاهی هخامنشی را هدف قرار داد و بنا بر تقدم زمانی، پیش‌تر از دیگر موارد بود. به این دسته می‌توان برخی شورش‌های پراکنده بزرگان وابسته به دربار را نیز افزود که نه دقیقاً ماهیت قومی و جدایی طلبانه آنان مشخص است و نه بر اساس اسناد موجود می‌توان آن‌ها را تلاش برای سرنگونی نظام سیاسی قلمداد کرد.

مهم‌ترین مورد شورش در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی شورش‌های فراگیر سال‌های ۵۲۲-۵۲۱ ق.م بود. مهم از این لحاظ که بقای شاهنشاهی را به شدت دچار مخاطره ساختند و درحقیقت، بیش از همه شورش‌های دو سده بعدی به واژگون کردن آن نزدیک شدند. این شورش‌های فراگیر از منظر ایدئولوژی شاهی، تحولات درون دودمانی و مناسبات قدرت نقطه عطفی در تاریخ هخامنشی بودند. عنوان «شورش‌های فراگیر» بدین سبب است که گستردگی و پراکندگی این شورش‌ها مانع نام‌گذاری مشخص آن به نام سلسله‌جنبانان یا مراکز شورش است. شورش‌های مذکور کمابیش به همه مراکز اصلی قدرت در شاهنشاهی سرایت کرد و خواسته‌ها و اقدامات تمام شورشیان الزاماً در یک راستا نبود؛ ازاین‌رو نمی‌توان آن‌ها را یک شورش خاص قلمداد کرد. این شورش‌ها را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: مرحله نخست، شورش بردیه/گومات علیه کمبوجیه (۵۲۹/۵۳۰-۵۲۲ ق.م) و قدرت‌گیری وی در سال ۵۲۲ ق.م؛ مرحله دوم، کودتای داریوش علیه بردیه/گومات و تصرف تخت شاهی به دست وی در همان سال؛ مرحله سوم، شورش‌های عمومی در اقصی نقاط شاهنشاهی علیه داریوش و سرکوب آن‌ها در سال ۵۲۱ ق.م. ماهیت بعضی از کلیدی‌ترین رویدادهای این شورش ناشناخته، مبهم یا محل مناقشه پژوهشگران است. باین حال، همه آن‌ها به شکلی مستقیم و زنجیره‌وار به رویدادهای پیشینی متصل بودند که ریشه در بحران مشروعیت در فرایند انتقال قدرت سلطنتی از شاه مستقر به شاه بعدی داشتند. پیش از این نیز به حساسیت مسئله جانشینی در دوره هخامنشی اشاره شد. این بحران حتی در سده ۶ ق.م یعنی اوایل دوره هخامنشی و بهرغم تدارک‌های دوراندیشانه کوروش بنیان‌گذار شاهنشاهی نیز می‌توانست آشکار شود. کوروش که دو پسر به نام‌های کمبوجیه و بردیه داشت، در زمان حیات خویش، رسماً فرزند ارشدش کمبوجیه را به جانشینی برگزیده بود. ظاهراً هنگامی که کوروش در سال ۵۳۰-۵۲۹ ق.م درگذشت، کمبوجیه بدون دشواری خاصی به سلطنت رسید. ظاهراً کوروش کوشیده بود تا با بخشیدن فرمانروایی بخش‌های شرقی شاهنشاهی به فرزند کهنتر، خطر هرگونه منازعه بر سر سلطنت را مرتفع کند. مورخان یونانی که تنها منابع ما در این زمینه هستند در خصوص جزئیات روابط میان کمبوجیه و بردیه اختلاف‌نظر دارند. اما همگی

بر تنش میان آن دو تأکید می‌کنند. همچنین محتمل است که بردیه تصمیمات کوروش را درباره جانشینی نپذیرفته باشد (Briant, 2002: 101). عزیمت کمبوجیه برای فتح مصر (۵۲۵ ق.م) و اقامت طولانی مدت وی در آنجا شرایط را برای تبدیل این تنش به آنچه مقدمه رویدادهای سال ۵۲۲ ق.م بود، مهیا کرد. دقیقاً از همین نقطه است که آگاهی ما از رویدادها افزون‌بر گزارش‌های نویسندگان کلاسیک (هرودوت و کتسیاس) با روایت رسمی دربار هخامنشی - یعنی سنگ‌نبشته بیستون (DB) - تکمیل می‌شود. سنگ‌نبشته بیستون که یکی از مهم‌ترین منابع مکتوب و دست‌اول دوره هخامنشی است، به فرمان داریوش برای توضیح - و توجیه - وقایع منتهی به برتخت‌نشینی وی و رویدادهای پس از آن ایجاد شد. در این سنگ‌نبشته جزئیات رویدادهای سال ۵۲۲-۵۲۱ ق.م از دید داریوش روایت می‌شود و معیاری برای سنجش اعتبار روایات کلاسیک در اختیار ما قرار می‌دهد.

بر اساس روایت داریوش در کتیبه بیستون - که کهن‌ترین روایت‌ها است - کمبوجیه پیش از عزیمت به مصر بردیه را در نهان به قتل رساند. بر پایه این روایت، در حین اقامت کمبوجیه در مصر، شاهنشاهی ناآرام شد. مغی گومات نام شورید و به دروغ مدعی شد که بردیه پسر کوروش است. مردم به گومات گرویدند و او تخت‌شاهی را غصب کرد. در این اثنا، کمبوجیه دوگذشت. از بیم، کسی را یارای سرنگونی گومات نبود تا آنکه داریوش - که خود را از دودمان شاهی هخامنشی معرفی می‌کند - سر رسید و با نیروهای وفادارش گومات و پیروانش را کشت و تخت‌شاهی را از غاصب بازپس گرفت (DB I, 26-61). اظهارات داریوش در اساس با روایات منابع کلاسیک در کلیات اشتراکات بسیاری دارد. هرودوت (در کتاب ۳، بند ۳۰) قتل بردیه - که در روایت وی، سمردیس^۱ نامیده شده است - به دست کمبوجیه را تأیید می‌کند (Herodotus, 1928: 39-41). مطالب دیگر منبع یونانی ما، کتسیاس، نیز اگرچه در جزئیات با هرودوت اختلافاتی دارد ولی مؤید قتل بردیه - که در اینجا تانواکسارکس^۲ خوانده می‌شود - به دست کمبوجیه است (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 178). این سه روایت در جزئیات با یکدیگر همخوانی ندارند. نام بردیه، زمان قتل وی و همچنین نام مدعی دروغین مهم‌ترین ناهماهنگی‌ها هستند. روایت داریوش توضیح قانع‌کننده‌ای درباره اینکه غیبت دست‌کم سه‌ساله بردیه از انظار عموم در آن چند سال چگونه توجیه شده بود یا غاصب چگونه توانست بردیه بودن خود را به نخبگان شاهنشاهی بقبولاند، به دست نمی‌دهد. مورخان کلاسیک می‌کوشند این موضوع را با تأکید بر شباهت ظاهری بسیار زیاد میان غاصب و بردیه حقیقی توجیه کنند. به هر روی، این روایت که از روزگار باستان فرض مسلم انگاشته شده بود، امروزه به دیده تردید نگریسته می‌شود. ناهمخوانی‌های میان روایت‌ها، لحن

1. Smerdis

2. Tanyoxarkes

مبهم داریوش در توضیح برخی از رویدادهای کلیدی سال ۵۲۲ ق.م، صرف احتمال چنین شباهتی و نیز نامحتمل بودن فریفتن وابستگان درجه یک دودمان شاهی برای مدت طولانی، مورخ را در پذیرش تمام کمال روایت داریوش مردد می‌کند. بسیاری از پژوهش‌های کنونی برآن‌اند که روایت گومات/بردبای دروغین ساخته و پرداخته داریوش برای توجیه کودتا علیه بردبای حقیقی بوده و داریوش برای توجیه غصب قدرت، سلف خویش را غاصبی شیاد و خود را بازپس گیرنده میراث دودمانی نشان داده است.^۱ بااین حال، باید پذیرفت که داده‌های ما گرچه برای تردید در ادعاهای داریوش بسنده است، ولی برای بازسازی یک سناریوی متفاوت کاملاً کفایت نمی‌کند.

به هر روی، بردیه/گومات، خواه حقیقی یا دروغین بوده باشد، از فحوای روایت‌ها تلویحاً آشکار می‌شود که قاطبه مردم شاهنشاهی مشروعیت وی را پذیرفته بودند. عبارتی در سنگ‌نبشته بیستون پیش از اشاره به گومات غاصب (DB I, 33-34) توضیح می‌دهد که «چون کمبوجیه به مصر رفت، مردم پیمان شکن شدند و دروغ در کشور بسیار شد» (Schmitt, 2009: 41). اینکه داریوش شورش غاصب را پس از بروز ناآرامی در شاهنشاهی قرار می‌دهد، می‌تواند بر نارضایتی برخی گروه‌های اجتماعی از کمبوجیه دلالت داشته باشد. این نارضایتی‌ها چه‌بسا ناشی از هزینه‌های مالی و فشارهای اجتماعی بر ایالت‌های شاهنشاهی بر اثر لشکرکشی کمبوجیه به مصر بوده باشد و محتمل است که بردیه/گومات کوشیده باشد تا با اتخاذ یک رشته اصلاحات در سازمان مالی اجتماعی آن‌ها را مرتفع سازد (Briant, 2002: 105). به گفته هرودوت، شمردیس اقوام تابعه را سه سال از خدمت نظامی و پرداخت خراج معاف کرده بود و همین امر به محبوبیت شمردیس در میان اقوام تابعه انجامیده بود (کتاب ۳، بند ۶۷). مرگ کمبوجیه - ظاهراً در راه بازگشت از مصر - به بردیه/گومات فرصت داد تا بدون معارض جدی حکومت خود را بر شاهنشاهی رسماً اعلام کند. بااین حال، وی فرصت نیافت تا سلطه خویش را کاملاً مستقر و این اصلاحات را عملی کند. فارغ از حقیقت هویت بردیه/گومات، این ظن وجود دارد که اصلاحات وی خوشایند دسته‌هایی از اشراف قرار نگرفته باشد و ازاین‌رو کوشیده است تا امتیازات این دسته از اشراف را سلب کند (Briant, 2002: 106). احتمالاً همین اقدام، مخالفان را به کودتای نظامی علیه وی برانگیخته باشد؛ کودتایی که سران آن هفت تن از اشراف پارسی به رهبری داریوش بودند. بنا به سنگ‌نبشته بیستون (DB I, 57-61)، بردیه/گومات در دژی مادی از داریوش و پیروانش شکست خورد و کشته شد و متعاقب آن داریوش به پادشاهی رسید.

۱. از سده بیستم میلادی بحث بر سر صحت و سقم ادعاهای داریوش درباره بردیه/گومات، آن را به یکی از مناقشه‌برانگیزترین موضوعات تاریخ هخامنشی تبدیل کرده است. درحالی‌که بسیاری از پژوهندگان روایت داریوش را جعلی و شاه پیش از وی را همان بردیه حقیقی می‌دانند (نک به: Briant, 2002: 101). برخی همچنان تمایل به پذیرش روایت داریوش از رویدادها دارند (نک به: SchiENA, 2008).

این رویدادها مقدمه شورش‌های فراگیر پس از برتخت‌نشینی داریوش بودند. از میان تمام منابع، تنها سنگ‌نبشته بیستون است که به شورش‌های سراسری پرداخته است و منابع کلاسیک اشاره چندانی به آن‌ها نمی‌کنند. از فحوای سنگ‌نبشته مشهود است که حقوق داریوش بر تاج و تخت کوروش و کمبوجیه در بیشتر مراکز قدرت شاهنشاهی همچون عیلام، ماد، بابل و حتی مرکز شاهنشاهی یعنی پارس مورد پذیرش قرار نگرفته بود. در سنگ‌نبشته بیستون، داریوش ادعای خویش را بر شاهنشاهی مبتنی بر خواست اهوز‌مژدا و پیوستگی‌اش به دودمان هخامنشی می‌داند؛ دودمانی که داریوش آن را به کمبوجیه و کوروش نیز تسری می‌دهد (DB I, 28-29). تبارنامه داریوش در بیستون دقیقاً به چند و چون این خویشاوندی اشاره نمی‌کند و به نظر می‌رسد چنین خویشاوندی‌ای داریوش را چندان مستحق جانشینی نمی‌کرده است. در هر حال، این ادعا در سرزمین‌های تابعه که فقط حدود دو دهه از انضمامشان به شاهنشاهی می‌گذشت، به هیچ روی مورد قبول قرار نگرفت. این موضوع که به‌رغم غاصب دانستن بردیه/گومات از سوی داریوش، بیشتر شورش‌ها صرفاً پس از برتخت‌نشینی داریوش برپا شدند، احتمالاً نشان می‌دهد مردم ایالات شاهنشاهی، پادشاهی داریوش را گسست یکپارچگی شاهنشاهی و پیوندهای تابعیت خویش با خاندان بنیان‌گذار تلقی کرده‌اند. تنها شورش بابل است که به نظر می‌رسد حداقل یک ماه پیش از کشته‌شدن بردیه/گومات آغاز شده بود (Schwinghammer, 202: 422). به هر روی، واضح است که ساتراپی‌های اصلی برای دعاوی داریوش مشروعیت دودمانی قائل نبوده‌اند و بنابراین، نارضایتی‌های موجود در شاهنشاهی به‌سرعت به مبنایی برای اعاده پادشاهی‌های بومی پیش از کوروش مبدل شد. تقریباً در تمام ایالاتی که پیش از کوروش مراکز قدرت در خاور نزدیک باستان بودند، شورش‌هایی به نفع استقلال مجدد و ایجاد پادشاهی بومی پدید آمد.

داریوش در ابتدا به شورش عیلام اشاره می‌کند که آثرین^۱ نامی خود را شاه آنجا خواند. شورش به‌آسانی و با دستگیری و گسیل آثرین - گویا به‌دست خود عیلامیان - به حضور داریوش و اعدام وی فرونشست. شورش بعدی در بابل اگرچه پیش‌تر آغاز شده بود، اما داریوش آن را هم‌زمان با شورش عیلام ذکر می‌کند. سرکرده شورشیان نَدِیْتَبِیْر^۲، مدعی بود که از دودمان شاهی بابل است. داریوش تنها پس از دو نبرد موفق شد شورشیان بابل را در هم شکند. متعاقباً بابل فتح و نَدِیْتَبِیْر اعدام شد (DB I, 72; DB II, 5). در غیاب داریوش، شورش به فلات ایران و سرزمین‌های شرقی شاهنشاهی نیز سرایت کرد. مجدداً مدعی دیگری به نام مَرتیه^۳ در عیلام خود را شاه خواند؛ هرچند این شورش به‌سان شورش پیشین به‌دست خود عیلامیان دفع شد (DB II, 11-13). خطرناک‌ترین شورش‌ها، در ماد و پارس رخ دادند و در حقیقت بیشتر تلاش

1. Agrina

2. Naditabaira

3. Martiya

داریوش مصروف سرکوب این شورش‌ها شد. در ماد دو شورش متوالی بروز کرد. شورش‌های ماد از این روی خطرناک بودند که نه تنها ماد، بلکه بسیاری از سرزمین‌های وابسته به پادشاهی سابق ماد همچون پارت، گرگان و ارمنستان را نیز به هواخواهی مدعی مادی درگیر کردند. هر دو شورشی مادی، فرورتیش^۱ و چیژن تَخَم^۲ تبار خود را به هووخشتر شاه ماد می‌رساندند. شورش فرورتیش گسترده‌تر بود و سپاه مستقر در کاخ شاهی نیز بدو پیوست. داریوش به سختی و پس از نُه نبرد در ماد، ارمنستان و پارت توانست شورش وی را سرکوب کند؛ حال آنکه شورش چیژن تَخَم گویا فقط محدود به ناحیه آسگر تیه بود و با سهولت بیشتری دفع شد (DB II, 13; DB III, 9). شورش پارس نیز از لحاظ خطری که متوجه داریوش کرد، دست‌کمی از ماد نداشت؛ از این روی که شورش در قلب شاهنشاهی و مرکز نمادین شاهنشاهی رخ داد و وهیزدات شورشی پارسی مدعی بود که بر دیه پسر کوروش است. وهیزدات به سان فرورتیش آن قدر هواخواه یافت که نه تنها دو بار سپاه برای نبرد با داریوش آماده کرد، بلکه توانست به رخج در شرق شاهنشاهی نیز نیرو گسیل کند. در میان هواخواهان وی نیز همچون فرورتیش، سپاهیان مستقر در کاخ شاهی بودند که به وی پیوسته بودند. این شورش نیز فقط پس از چهار نبرد سخت در پارس و شرق شاهنشاهی سرکوب شد. همه سران این شورش‌ها و هواخواهان برجسته آنان - در مواردی پس از مجازات‌های نمادین همچون بریدن گوش و بینی - اعدام شدند (DB III, 21-75). در همین زمان، سنگ‌نبشته از سرکوب شورش‌هایی در مرو (شورش فراذ) و مجدداً بابل (شورش اَرخ) خبر می‌دهد (DB III, 10-19; 76-92). داریوش به این اشاره می‌کند که شورش‌های فوق را همگی در یک سال (سال نخست پادشاهی) شکست داده است. بعدها به چهار ستون اصلی سنگ‌نبشته، ستون پنجمی افزوده شد که به سرکوب دو شورش جدید، یکی در عیلام و دیگری در میان سکا‌های فرارود در سال‌های دوم و سوم پادشاهی داریوش اشاره می‌کند. به این موارد شاید بتوان شورش در مصر و لودیه را نیز افزود. در خصوص شورش مصر اطلاع چندانی وجود ندارد. اگرچه مصر در ردیف سرزمین‌های شورشی در هنگام حضور داریوش در بابل ذکر شده، داریوش به جزئیات آن اشاره نکرده است. احتمال دارد فرمانروایی بومی به نام پتوباستیس سوم،^۳ موقتاً در بخش‌هایی از مصر قدرت را به دست گرفته باشد (Quack, 2021: 557). شورش فوق قاعداً باید به دست آرواندیس^۴ شهر ب مصر سرکوب شده باشد؛ کسی که خود به گفته هرودوت (در کتاب ۴، بند ۱۶۶) چند سال بعد به اتهام شورش به دستور داریوش اعدام شد (Herodotus, 1928: 371-373). شورش لودیه ظاهراً در همان زمان روی داده بود، اما در سنگ‌نبشته به آن‌ها اشاره نشده است و تنها از خلال تواریخ

-
1. Fravartis
 2. Cixantaxma
 3. Petubastis III
 4. Aruandes

هرودوت (کتاب ۳، بندهای ۱۲۹-۱۲۰) از آن آگاه می‌شویم. شورش اخیر موردی استثنایی است از این رو که به دست شهرب آنجا اُزیٔس^۱ برپا شده بود. البته، اطلاق واژه شورش به هیچ روی به آن، همان خصلت‌هایی را نمی‌دهد که می‌توان برای شورش‌های فراگیر قائل شد؛ زیرا داریوش اشاره‌ای به آن نکرده است. احتمالاً شورش اخیر چیزی فراتر از نافرمانی صرف شهرب از داریوش و تلاش وی برای تحکیم قدرت خویش در ایام آشوب نبوده و رسماً برچسب «شورش» نیافته باشد. نادیده‌گیری آن در سنگ‌نبشته بیستون چه بسا تلاش داریوش برای نهفتن این حقیقت بوده باشد که طیف مخالفان وی حتی شامل شهرب‌های قانونی شاهنشاهی - که منصوب کوروش و کمبوجیه بودند - نیز می‌شده است.

صبغه سیاسی همه این شورش‌ها در سنگ‌نبشته عیان است. با اینکه نمی‌توان آن‌ها را دقیقاً «ملی» در معنای امروزی قلمداد کرد، اما مهم‌ترین آن‌ها در پارس، ماد، بابل و احتمالاً عیلام کوشیدند تا با اتصال خود به خاندان کوروش یا دودمان‌های شاهی پیشین این سرزمین‌ها، مشروعیت ادعای خویش را به کرسی بنشانند. از فحوای گزارش داریوش می‌توان دریافت که شاهان مدعی در جلب هواخواهان با این دعاوی موفقیت نسبی به دست آوردند. در موارد پارس و ماد، سران شورشی حتی مساعدت سپاهیان سلطنتی مستقر در ارگ‌های شاهی را نیز جلب کردند. داریوش می‌کوشد همه این شورش‌ها را در یک سطح قرار دهد و آن‌ها را جریان‌های محلی نشان دهد که صرفاً با هدف جداسازی از بدنه شاهنشاهی وی بروز کرده‌اند. باین حال، تحلیل ناآرامی‌ها به ما اجازه می‌دهد که تفاوت‌هایی میان این شورش‌ها قائل شویم. درحالی که محدوده شورش در عیلام و بابل محدود به همان مناطق ماند، شورش‌های ماد و پارس فرامنطقه‌ای به نظر می‌رسند. حتی می‌توان تصور کرد که این دو شورش اساساً نه تلاشی برای جدایی از شاهنشاهی، بلکه صرفاً تعویض شاه مستقر با شاه یا دودمانی دیگر بوده باشند. مورد وهیزدات^۲ در پارس قاعدتاً چنین بوده است؛ زیرا شورشی مدعی بود بردیه پسر کوروش است و در این صورت تصور آن دشوار است که جاه‌طلبی‌های وی محدود به پارس بوده باشد؛ همان گونه که گسیل سپاه برای تصرف سرزمین‌های شرقی شاهنشاهی از سوی وی به خوبی مؤید این موضوع است. شورش فرورتیش در ماد نیز به احتمال بسیار چنین خصلتی داشته است؛ زیرا دعاوی دودمانی وی نیز سلطه بر بخش زیادی از شاهنشاهی را ایجاب می‌کرده است و برخی نواحی در شرق (پارت و گرگان) و غرب (ارمنستان) به وی پیوسته بودند.

شورش‌های فراگیر سال ۵۲۲-۵۲۱ ق.م را می‌توان اساساً رویدادهایی دانست که زمینه اصلی بروز آن‌ها فشارهای ناشی از اعمال مالیات‌های سنگین و سر بازگیری متوالی بوده است. این فشارها قاعدتاً در مراکز اصلی شاهنشاهی از لحاظ جمعیت و ثروت یعنی ماد، عیلام و بابل بیشتر احساس می‌شده است.

مورد پارس را نمی‌توان به سهولت با این موارد توجیه کرد و به احتمال بسیار منازعات دودمانی در آن نقش بسیار پررنگ‌تری ایفا کرده است. به این موارد می‌توان نارضایتی آن دسته از نخبگان اجتماعی سرزمین‌های فتح‌شده را افزود که احتمالاً برخی امتیازات خود را در روند شکل‌گیری شاهنشاهی از دست داده بودند یا تمایلی به تقسیم آن با نخبگان پارسی نداشتند (Briant, 2002: 121). نارضایتی نخبگان اجتماعی و نمود آن را می‌توان به آسانی درک و بر اساس اسناد مشاهده کرد؛ با این حال، میزان پایگاه مردمی شورش‌ها محل تردید است. برخی پژوهشگران شورش‌های فراگیر را با نارضایتی طبقات فرودست اجتماعی و حمایت طبقات عامه از بردیه/گومات در این شورش‌ها پیوند می‌دهند (نک به: دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۵۳۴ و نیز Dandamaev, 1989: 113)؛ هرچند تحلیل‌های تاریخی ارائه‌شده در باب ماهیت طبقاتی تنش‌ها و شورش‌های متعاقب آن را نمی‌توان با استفاده از منابع اولیه تأیید کرد. تنها داده‌هایی که شاید بتوان از آن‌ها برای سنجش پایگاه مردمی این شورش‌ها- البته با احتیاط- استفاده کرد ارقام مربوط به کشتگان و اسیران شورشی است که به شکلی ناقص در نسخه‌های بابلی و آرامی سنگ‌نبشته بیستون آمده است و از تلفات بسیار شدید شورشیان ماد (نزدیک به ۴۰ هزار کشته) حکایت دارد.^۱ چنین ابعادی دست‌کم نشان از تسلط فراگیر شورشیان بر ماد و امکان سربازگیری از سراسر آنجا- و نواحی هم‌جوار- دارد که به نوبه خود می‌تواند نشانی از پایگاه نیرومند شورشیان در اجتماع آن سرزمین تلقی شود. به‌رغم زمینه‌های مشترک شورش در ایالات شاهنشاهی، اهداف شورشیان در یک راستا نبود و می‌توان میان تلاش برای واژگونی شاه یا دودمان مستقر در عین حفظ شاهنشاهی (پارس و ماد)، جدایی از شاهنشاهی (بابل و عیلام) و تلاش شهرب‌ها برای استفاده از آشوب با هدف افزایش قدرت (لودیه و مصر) تمایز قائل شد.

این شورش‌ها به دو شکل بر ساختار شاهنشاهی تأثیر گذاشتند. در شکل نخست، شورش‌های مذکور در ایدئولوژی سیاسی شاهنشاهی مؤثر واقع شدند. از منظر سیاسی، از آنجا که داریوش فاقد دعاوی استوار دودمانی بود، گزینش خویش را خواست آهورمزدا دانست و شورشیان را پیرو دروغ قلمداد کرد. اصطلاح دروغ^۲ در نبشته‌های هخامنشی صبغه‌ای سیاسی دارد و صرفاً به معنای گفتار به‌دروغ نیست؛ بلکه هرگونه عملی که فریبکارانه تلقی شود از جمله شورش علیه شاه قانونی، مشمول این اصطلاح قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، آشوب علیه نظم مستقر (Artā) - که طبعاً آفریده و مطلوب آهورمزداست - مصداق بارز دروغ است. از این رو، شورشیان نه‌فقط علیه شاه، بلکه در برابر آهورمزدا آفریننده نظم مستقر برخاسته‌اند و طبیعتاً خویشکاری دینی شاه- به منزله گماشته آهورمزدا- برکندن این آشوب و اعاده نظم آسمانی است. این تصویر از رابطه شاه، خدا و نظم تا پایان حیات سیاسی شاهنشاهی

۱. درخصوص آمارهای تلفات نک به: (Briant, 2002: 118).

همخانمنشی جزء لاینفک ایدئولوژی سیاسی باقی ماند. در وجه دیگر، پایان شورش‌ها به اصلاح نظام خراج و سازماندهی اداری انجامید که موجب اعاده نظم و ثبات شاهنشاهی شد. دقیقاً در این چارچوب است که می‌توان نظام اداری-خراجی منتسب به داریوش در تواریخ هرودوت (در کتاب ۳، بندهای ۹۷-۸۹) را درک کرد؛ به عبارت دیگر، آنچه هرودوت توصیف می‌کند نه ایجاد این نظام بلکه اصلاح آن است. در مجموع باید گفت که شورش‌های فراگیر آغاز فرمانروایی داریوش یکم دربرگیرنده هر سه نوع شورش‌های عمده‌ای بود که شاهنشاهی در طول دو سده بعدی با آن‌ها مواجه شد: شورش برای کسب تاج و تخت، شورش برای جدایی از شاهنشاهی و شورش شهرها و بزرگان.

شاهنشاهی همخانمنشی کمتر شورش‌های نوع نخست یعنی تلاش برای واژگونی شاه مستقر را به خود دید. صحیح است که شاهان بعدی به‌ندرت فارغ از مشکلات مربوط به جانشینی بودند، اما عمده تلاش‌ها (اعم از موفق و ناکام) به شکل توطئه‌های درباری بود و کمتر شکل شورش به خود می‌گرفت. با این حال، سه مورد از تنش‌های جانشینی به شورش آشکار منجر شدند. نخستین مورد، شورش ویشتاسپ برادر اردشیر یکم (۴۶۵-۴۲۴ ق.م)، دیگری شورش آرسیتس^۱ برادر داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۴ ق.م) و سومی شورش کوروش کوچک برادر اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۸ ق.م) است. آگاهی ما از این سه رویداد به کلی بر اساس منابع یونانی است و هیچ روایت رسمی مشابه سنگ‌نبشته بیستون وجود ندارد. نویسندگان کلاسیک به اشاراتی کلی و مبهم درخصوص شورش ویشتاسپ بسنده می‌کنند. تنها منبع ما از شورش آرسیتس کتسیاس است؛ اما درخصوص شورش کوروش کوچک ما به گزارش کنشگران (آناباسیس کسنفون^۲) و ناظران (پرسیکای کتسیاس) دسترسی داریم. شورش ویشتاسپ فرزند خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق.م)، در واکنش به منازعات جانشینی پس از قتل خشایارشا درگرفت. قتل وی که در منابع کلاسیک به آرتبان فرمانده پاسداران شاهی نسبت داده شده است، به اختلاف بر سر جانشینی انجامید. اردشیر پسر کهنتر- به تحریک آرتبان- برادر مهتر خود داریوش را به اتهام قتل خشایارشا کشت و بر تخت نشست. ویشتاسپ پسر میانی که گویا شهر باختر بوده است، بنا به قاعده ارشدیت مدعی سلطنت شد. به گفته کتسیاس، شورش باختر فقط پس از دو نبرد شدید سرکوب شد (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 187-188). ناآگاهی ما از چندوچون رویدادهای بی‌واسطه منجر به شورش ویشتاسپ، امکان ارزیابی دقیقی ماهیت، ابعاد و پیامدهای آن را به ما نمی‌دهد. البته می‌توان حدس زد که انگای ویشتاسپ به منابع مالی و نظامی بسیار زیاد ساتراپی باختر امکان تلاش برای تحقق دعاوی جانشینی را به وی داده باشد. نمونه اعطای ساتراپی باختر به فرزند کهنتر، پیش‌تر در

1. Arsites

2. Xenophon

مورد بردیه نیز دیده شد. اگر آن گونه که تصور می شود، اعطای باختر به بردیه به نوعی با هدف جبران پذیرش سلطنت برادر ارشد انجام شده باشد (Briant, 2002: 101)، می توان گفت که ویشناسپ در شرایط حذف جانشین قانونی شاه، بر اساس ارشدیت خود را وارث مشروع شاهنشاهی قلمداد کرده باشد. ابعاد شورش کاملاً مبهم است و مشخص نیست که ویشناسپ پیش از شکست نهایی تا چه اندازه در همراه ساختن بزرگان شاهنشاهی با خود موفق شده است. از طرفی، با اینکه چهار دهه پادشاهی اردشیر یکم ظاهراً بر استواری آن دلالت دارد و اثر شورش باختر دقیقاً مشخص نیست، این شورش یک بار دیگر شکنندگی و تنش آفرینی فرایند انتقال قدرت به شاه جدید را نشان می دهد؛ به ویژه آنکه مورد ویشناسپ نخستین نمونه بارز این قبیل شورش ها پس از اعاده شاهنشاهی به دست داریوش در سال ۵۲۱ ق.م است.

شورش آرسیتیس در چارچوب منازعات جانشینی میان پسران اردشیر یکم پس از درگذشت وی قرار می گیرد. اگر برای گزارش کتسیاس اعتبار قائل شویم، قتل دو شاه در همان سال درگذشت اردشیر - خشایارشا و دوم و سگدیانیوس (۴۲۴ ق.م) - و بر تخت نشینی شخص سومی یعنی داریوش دوم در همان سال، تنش های جانشینی را به شکل حادی نشان می دهد. ما از منصب آرسیتیس اطلاعی نداریم، اما شورش وی ظاهراً با پشتیبانی آرتوفیوس^۱ از خاندان بغابوخش (یکی از شش خاندانی که داریوش را در سال ۵۲۲ ق.م یاری کردند) که در سوریه پایگاه داشتند، انجام شد. شورشیان که توانسته بودند سپاهی از مزدوران یونانی نیز تدارک ببینند، پس از دو پیروزی در برابر سپاه سلطنتی شکست خوردند و سران آن ها اعدام شدند (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 194). به نظر نمی آید دامنه شورش آرسیتیس بسیار گسترده بوده باشد، اما کار بست سپاهیان مزدور یونانی چه بسا سر مشقی برای شورش های بعدی - همچون شورش کوروش کوچک - شد.

شورش کوروش جوان نیز از همان الگوی منازعات جانشینی میان برادر مهتر و کهر پیروی می کرد. داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۴ ق.م) که خود بر اثر تنش های جانشینی و در شرایطی دور از انتظار به پادشاهی رسیده بود، فرزند ارشد خویش اردشیر را به جانشینی برگزیده بود و فرزند دیگرش (کوروش) را احتمالاً برای اجتناب از جنگ داخلی به مقام شهر ب لودیه و فرماندهی عالی نیروهای پارسی در آسیای صغیر (برای دخالت در جنگ های پلوپونزی) منصوب کرده بود. مرگ داریوش دوم و خصومت میان دو برادر - که جزئیات آن را کتسیاس به تفصیل نقل کرده است - (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 197-199) منجر به شورش کوروش شد. اطلاعات ما از رویدادهای مربوط به شورش عمدتاً بر پایه گزارش کسنفون استوار است که یکی از فرماندهان سپاهیان مزدور یونانی کوروش بود و مستقیماً در عملیات نظامی شرکت

داشت. سپاه کوروش که با سربازگیری در آسیای صغیر و پیوستن ۱۰ هزار مزدور یونانی تشکیل شده بود، به سمت شرق پیشروی کرد. به رغم نارضایتی مزدوران یونانی - که ظاهراً از آغاز در جریان هدف لشکرکشی قرار نگرفته بودند - و تأخیرهایی که به وجود آمد، سپاه کوروش بدون هیچ مقاومتی از آسیای صغیر و فرات عبور کرد. فقط در حوالی بابل بود که سپاه شاهی به مقابله با کوروش شتافت. در نبرد متعاقب آن موسوم به کوناکسا^۱ به رغم موفقیت‌های اولیه سپاه کوروش، خود وی کشته شد و بدین ترتیب شورش به پایان رسید (۴۰۱ ق.م). محتمل است که پیشرفت شورش و ناتوانی سپاه سلطنتی در دفع سریع‌تر آن، به دلیل بروز شورش مصر در همان زمان بوده باشد (Lee, 2016: 103).

مورد کوروش کوچک به سبب میزان اطلاعاتی که - به نسبت دیگر موارد - در اختیار پژوهشگر می‌گذارد، ابعاد خاصی از شورش‌های درون‌دودمانی را نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین این ابعاد، تبلیغاتی است که مدعی شاهی در باب حقانیت و لیاقت ذاتی خود - و بالطبع عدم مشروعیت و ناشایستگی شاه مستقر - انتشار می‌داد و بی‌تردید هدف آن اقناع اتباع شاهنشاهی به حقانیت مدعی شورشی و کشاندن بزرگان شاهنشاهی به اردوگاه وی بود. درواقع، دلیلی وجود ندارد که چنین تبلیغاتی را صرفاً منحصر به شورش کوروش کوچک بدانیم. می‌توان فرض کرد که اساساً همه منازعات جانشینی، رقابت شاه و مدعی شورشی در حوزه تبلیغاتی نیز جریان داشته است. مورد کوروش کوچک نمونه‌ای استثنایی از تبلیغات مدعی شکست‌خورده است که به یمن گزارش کسنفون برای ما به یادگار مانده است. این مورد چون کوروش موفق شده بود، توانست تا حدی بر برخی یونانیان از جمله کسنفون تأثیر مثبتی بر جای گذارد. همچنین از این رو که راوی گزارش خود در جبهه مدعی شورشی بوده، طبیعتاً تلاش برای توجیه ایدئولوژیک شورش، ناخودآگاه در شرح روایت تأثیر گذاشته است. بنابراین، در پرتو این دو دلیل است که باید ستایش‌های کسنفون در رثای کوروش (در آناباسیس، کتاب ۱، فصل ۹، بندهای ۱-۲) را تفسیر کرد: «چنین بود سرانجام کوروش، که به تصدیق همه کسانی که مشهور است وی را از نزدیک می‌شناخته‌اند، در میان پارسیان، پس از کوروش بزرگ، شاهوارترین و شایسته‌ترین کسی بود که برای فرمانروایی زاده شده بود» (Xenophon, 1980: 81). با این همه، دشوار بتوان تشخیص داد که این تبلیغات تا چه اندازه در جلب بزرگان شاهنشاهی به اردوی کوروش کوچک - یا بالعکس - مشمر ثمر واقع شده است. برخی پژوهشگران تلاش کوروش را در این باره مجموعاً ناموفق ارزیابی می‌کنند (Briant, 2002: 627). از سوی دیگر، تحلیلی مخالف این دیدگاه بر آن است که کوروش موفق به ایجاد تزلزل نسبی در وفاداری برخی اشراف نسبت به شاه شده بود. توصیف این دیدگاه از شرایط شاهنشاهی در پایان سده ۵ ق.م نشان می‌دهد که اشراف نقش مهمی در مبارزه بر سر تخت شاهی داشته‌اند و هر دو طرف بر آن بوده‌اند تا پشتیبانی آن‌ها را جلب کنند. در این

تفسیر عملاً نمی‌توان از وفاداری مطلق اشراف برجسته شاهنشاهی به یکی از طرف‌های درگیر سخن گفت، بلکه حسابگری، موقع‌شناسی و امتیازگیری اشراف کلیدی در منازعه است که نقش اصلی را در این قبیل شورش‌ها ایفا کرده است (Lee, 2016: 105, 119). شورش کوروش چه‌بسا در جدایی مصر از شاهنشاهی که چند سال بعد روی داد نقش داشته است؛ زیرا منابع و تجهیزات جمع‌آوری شده برای فرونشاندن شورش مصر در کوتاه‌مدت صرف مقابله با کوروش شد. با این حال، شورش کوروش در درازمدت آسیب دیگری متوجه شاهنشاهی کرد؛ زیرا در آن یونانیان با شرایط درون شاهنشاهی، منابع و محدودیت‌های آن از نزدیک آشنا شدند و از آن پس تصور هجوم به قلب شاهنشاهی امر ناممکنی تلقی نمی‌شد.

در شورش‌های نوع دوم، دشوار بتوان تلاش برای واژگونی شاهنشاهی را در برنامه‌های شورشیان مشاهده کرد. احتمالاً چنین مسئله‌ای در این شورش‌ها امکان‌ناپذیر تلقی می‌شده یا حتی اساساً مطرح نبوده است؛ با این حال، برخی از آن‌ها ثبات سیاسی را با چالش مواجه کردند. عمده این شورش‌ها تا جایی که می‌توان گفت، در ساتراپی‌هایی روی دادند که مراکز سیاسی، تمدنی و فرهنگی بزرگ کهن خاور نزدیک باستان بودند. مصر و بابل بیشترین موارد شورش‌های این‌چنینی را نشان می‌دهند. به این موارد می‌توان، آسیای صغیر، فنیقیه، قبرس و ماد را نیز افزود. شورش‌های مصر مستم‌ترین و نسبتاً موفق‌ترین این شورش‌ها بودند و بیشتر شاهان هخامنشی پس از فتح مصر (۵۲۵ ق.م) با آن‌ها مواجه شدند. شورش‌های مکرر مصر از دو واقعیت سرچشمه می‌گرفت: نخست، خصلت ضدیگانه‌بودن مصریان که عموماً در تلاش برای استقلال‌طلبی آن‌ها از سلطه بیگانگان (هیکسوس‌ها در هزاره دوم، لیبیایی‌ها و آشوری‌ها در هزاره نخست، پیش از حمله کمبوجیه) هویداست و دیگر، موقعیت جغرافیایی خاص مصر در شاهنشاهی هخامنشی (دوری از مرکز و نیز موانع طبیعی فتح مصر همچون عبور از صحرای سینا، باتلاق‌های دلتا و طغیان‌های سالانه نیل) که امکان بازپس‌گیری آنجا یا سرکوب شورش‌ها را دشوار می‌ساخت. بررسی رویدادهای مصر در دوره هخامنشی نشان می‌دهد که بیشتر شورش‌ها هم‌زمان با فرایند انتقال قدرت در شاهنشاهی روی می‌دادند. شورش پتوباستیس سوم - که پیش‌تر اشاره شد - در دوران پر آشوب انتقال قدرت از کمبوجیه به داریوش یکم روی داد. شورش بعدی به سرکردگی شاهکی محلی به نام پسامتیکوس^۱ هم‌زمان با مرگ داریوش و جانشینی خشایارشا بود (حدود ۴۸۶ ق.م) و به دست شاه‌اخیر سرکوب شد. شورش ایناروس^۲ پس از مرگ خشایارشا و در آغاز سلطنت اردشیر یکم (۴۶۴ ق.م) به وقوع پیوست. کمک‌های نظامی دولت‌شهرهای یونانی سرکوب سریع این شورش را دشوارتر کرد و تنها پس از دو بار لشکرکشی بود که مصر مجدداً فتح شد. از همه

1. Psammetichos

2. Inaros

دامنه‌دارتر و موفقیت‌آمیزتر، شورشی بود که به رهبری آمورتایوس^۱ نامی پس از مرگ داریوش دوم و مقارن برتخت‌نشینی اردشیر دوم برپا شد (۴۰۴ ق.م). شورش اخیر چند سال به طول انجامید و نسبتاً کند به پیش رفت. تنها در سال ۴۰۰ ق.م بود که شورشیان توانستند تمام مصر را تحت سیطره درآورند؛ این بار شورشیان موفق به جدایی کامل از شاهنشاهی شدند و مصر نزدیک به شش دهه تحت لوای دودمان‌های کوتاه‌مدت بیست‌وهشتم، بیست‌ونهم و سی‌ام مستقل شد (۴۰۰-۳۴۳ ق.م). این الگوی شورش و تلاش برای استقلال با فتح مجدد مصر به‌دست اردشیر سوم (۳۵۸-۳۳۸ ق.م) در سال ۳۴۳ ق.م نیز از بین نرفت. شواهدی - البته غیرقطعی - وجود دارد که میان پادشاهی اردشیر سوم و داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ ق.م) نیز شورشی به سرکردگی فردی به نام خَبیش^۲ روی داده است (Briant, 2002: 717-718). درواقع، شورش‌های مصر در بحران‌های جانشینی شاهنشاهی فرصت بروز می‌یافتند و در مواردی موجب ناکامی تلاش‌های دولت مرکزی برای دفع چالش‌های داخلی یا اجرای برنامه‌های سیاست‌های خارجی شاهنشاهی می‌شدند. در دو مورد شورش‌های ۴۸۶ ق.م و ۴۰۴ ق.م، ناآرامی‌های مصر به‌طور مستقیم بر پاسخ شاهنشاهی به دیگر چالش‌ها، مؤثر واقع شدند. شورش نخست در اثنای تدارکات داریوش برای حمله به یونان روی داد و نه‌تنها تدارکات مصروف سرکوب شورش مصر شد، بلکه موجب تعویق حمله به یونان تا سال ۴۸۰ ق.م از سوی شاه بعدی (خشایارشا) شد. شورش دوم تقریباً هم‌زمان با شورش کوروش کوچک روی داد و امکان دفع سریع شورش کوروش را از اردشیر دوم سلب کرد. پیشروی کوروش به‌نوبه خود موجب شد تا تدارکات سرکوب شورش مصر صرف مقابله با کوروش شود و برنامه بازپس‌گیری مصر به تعویق افتد. درواقع، پیامدهای اقتصادی-نظامی شورش کوروش، امکان مداخله به‌موقع در مصر را از اردشیر دوم سلب کرد و موجب تحکیم موقعیت فرعون جدید شد. تنها پانزده سال پس از کوناکسا بود که هخامنشیان موفق به اعزام سپاهی به مصر شدند؛ اقدامی که نتیجه‌بخش نبود (۳۸۵ ق.م). لشکرکشی‌های دیگر در اواسط و اواخر پادشاهی اردشیر دوم (۳۷۳ ق.م و ۳۵۹ ق.م) هم با ناکامی مواجه شدند و فقط در زمان اردشیر سوم بود که فتح مجدد مصر میسر شد. شورش در بابل، به‌اندازه مصر مستمر نبود، اما از همان الگوی بحران انتقال قدرت تبعیت می‌کرد. در بحران فراگیر ۵۲۲-۵۲۱ ق.م بابل دوبار شورید (شورش‌های نَدِیْتَبِز و اَرَخ). هر دو شورش - همچون سایر شورش‌های هم‌زمان با آن‌ها - بر اثر فشارهای سیاست خراج‌گیری و سربازگیری شاهنشاهی بروز کردند. هر دو شورشی مدعی پیوندهای دودمانی با نبوتنید واپسین شاه بابل بودند؛ واقعیتی که نشان می‌داد خاطره دوران استقلال بابل می‌تواند برای شورش علیه هخامنشیان به کار گرفته شود. دو شورش بعدی نیز

1. Amurtaios (Amyrtacus)

2. Khabbabash

دقیقاً در طول یک سال، یعنی سال دوم خشایارشا (۴۸۴ ق.م)، رخ دادند. منابع مکتوب، اطلاعات چندانی از این شورش‌ها ارائه نمی‌دهند. گذشته از نام سران شورش که در اسناد تاریخ‌گذاری شده بابلی بل‌شیمانی^۱ و شمش‌اریب^۲ آمده است، اطلاعات دیگری درباره علل بلافصل شورش و خاستگاه‌های سران آن‌ها (اعم از حقیقی یا ادعایی) موجود نیست. با این حال، هم‌زمانی تقریبی آن با بسیج عمومی برای لشکرکشی به یونان- یا مصر- قابل توجه است؛ هرچند نمی‌توان در این خصوص نتیجه‌گیری قطعی کرد. اصلی‌ترین پیامد شورش‌های زمان خشایارشا جداکردن نواحی ماورای فرات از ساتراپی بابل در سازماندهی اداری شاهنشاهی بود (Rollinger, 2021: 512). به نظر می‌رسد که اصلاحات اداری خشایارشا در بابل مؤثر واقع شده باشد؛ زیرا از آن پس تا پایان دوره هخامنشی شورش استقلال‌طلبانه دیگری در آنجا مشاهده نمی‌شود. از میان سرزمین‌های اصلی شورش‌های سال ۵۲۲ ق.م، منابع درباره ماد عمدتاً خاموش هستند. تنها استثنا اشاره کسنفون در هلنیکا (کتاب ۱، فصل ۲، بند ۱۹) به بروز شورشی در ماد و مرکوب آن در اواخر پادشاهی داریوش دوم (۴۰۷ ق.م) است (Xenophon, 1918: 25). می‌توان تصور کرد که در اینجا ما با بی‌توجهی مورخان کلاسیک به رویدادهای شاهنشاهی در شرق میان‌رودان مواجه هستیم؛ سرزمین‌هایی که رخدادهای آن‌ها اصولاً بر روابط شاهنشاهی با یونانیان به‌ویژه جنگ‌های پلوپونزی، تأثیر درخور توجهی نداشته است.

گذشته از قدرت‌های سابق خاور نزدیک باستان، دو نقطه بحرانی دیگر در شاهنشاهی وجود داشتند: نواحی غربی آناتولی و آسیای صغیر به‌ویژه منطقه ایونیه و نواحی مدیترانه‌ای شاهنشاهی یعنی قبرس و فنیقیه. در منطقه آسیای صغیر نه‌فقط شورش‌های استقلال‌طلبانه بومی، بلکه دسته‌سومی از شورش‌ها را مشاهده کنیم که مستقیماً از سوی کارگزاران بلندمرتبه شاهنشاهی همچون شهرها، ایجاد می‌شدند. نخستین شورش در این نواحی، اندکی پس از فتح لودییه به‌دست کوروش (۵۴۷-۵۴۶ ق.م) شکل گرفت. به گفته هرودوت (کتاب ۱، بندهای ۱۵۴-۱۵۳)، پاکتوس^۳ لودیایی که از سوی کوروش مسئول خراج لودییه بود، از این موقعیت برای برافروختن شورش استقلال‌طلبانه ناموفقی علیه پارسیان استفاده کرد (Herodotus, 1926: 195). البته مشکلات شاهنشاهی در ناحیه آسیای صغیر فقط از جانب بومیان نبود؛ برای مثال اُزیتس- که ذکر وی پیش‌تر آمد- نخستین نمونه شورش شهرهای شاهنشاهی بود؛ مسئله‌ای که در سده ۴ ق.م بسیار محسوس‌تر شد. درواقع، به گزارش هرودوت (در کتاب ۳، بندهای ۱۲۸-۱۲۷)، قدرت‌گیری اُزیتس- که در پی آن حتی بعضی از بزرگان پارسی ساکن آسیای صغیر به‌دست وی از میان رفتند- نه از طریق لشکرکشی، بلکه با قتل وی به‌دست سربازان پارسی مستقر در ساتراپی به فرمان

1. Bel-simani

2. Samas-eriba

3. Paktues (Pactyes)

داریوش حل و فصل شد (Herodotus, 1928: 157-159)؛ امری که حاکی از حساسیت موضوع است. با این حال، در سده ۵ ق.م بیشتر شورش‌های آسیای صغیر در دولت‌شهرهای یونانی ایونیه بروز کردند. نخستین شورش ایونیه (۴۹۹ ق.م) مقدمه تنش‌های آتی میان شاهنشاهی هخامنشی و جهان یونانی بود که بعدها با لشکرکشی‌های داریوش و خشایارشا به یونان و ضد حمله متعاقب اتحادیه ضد پارسی یونانیان اروپا به اوج خود رسید. رهبری شورش بر عهده جبار میلئوس، آریستاگوراس^۱ بود و به سرعت به بیشتر سواحل آسیای صغیر سرایت کرد. شورشیان موفق به جلب حمایت آتن شدند. اگرچه شورشیان در حمله برای تصرف ساردیس پایتخت ساتراپی لودیه ناکام ماندند، خیلی سریع شورش به کاریه و قبرس سرایت کرد. شورش تا سال ۴۹۳ ق.م به طول انجامید و سرانجام پس از چندین نبرد دریایی و زمینی، هخامنشیان موفق به استقرار مجدد سلطه خود بر آسیای صغیر شدند. به احتمال زیاد، تنش‌های سیاسی میان طرف‌داران نظام جباری که از سوی هخامنشیان حمایت می‌شدند و مدافعان دموکراسی بر سر قدرت در دولت‌شهرها یکی از علل شورش بود. علت دیگر را می‌توان در توزیع نابرابر خراج میان طبقات اجتماعی در این دولت‌شهرها یافت (Briant, 2002: 151-152). در خصوص علت سرایت شورش به دیگر نواحی آسیای صغیر همچون قبرس و کاریه که نظام سلطنتی داشتند، اما به ایونی‌ها ملحق شدند، اطلاعی در دست نیست و فقط می‌توان گفت چه‌بسا دورنمای رهایی از سلطه پارسیان در آن مؤثر بوده باشد. در هر حال، اگرچه این شورش یکی از عوامل لشکرکشی‌های داریوش و خشایارشا به یونان شد، به گفته هرودوت (در کتاب ۹، بند ۱۰۴)، ناکامی خشایارشا در جبهه یونان به‌ویژه شکست پارسیان در نبرد موکاله^۲ (۴۷۹ ق.م)، شورش دیگری را در ایونیه رقم زد (Herodotus, 1925: 281). مشخص است که در دهه ۴۶۰ ق.م پس از نبرد اُرومدون^۳ (حدود ۴۶۶ ق.م) بخشی از دولت-شهرهای اژه به اتحادیه دلوسی زیر نظر آتن ملحق شدند اما بعید است که شورش‌های اخیر به جدایی کامل سواحل آسیای صغیر از شاهنشاهی انجامیده باشد. مؤید این موضوع گزارش توکودیدس (در کتاب ۱، فصل ۱۳۸، بند ۵) درباره اعطای برخی از این شهرها به تمیستوکلس پناهنده بلندپایه آتنی در دهه ۴۶۰ ق.م است که هخامنشیان امید داشتند از خدماتش بهره‌مند شوند (Thucydides, 1919: 237). نمونه‌های مشابهی از شورش‌های یونانیان آسیای صغیر را می‌توان در آغاز سده ۴ ق.م پس از تیرگی روابط میان دربار هخامنشی و اسپارت و لشکرکشی اسپارتی‌ها به آسیای صغیر (۳۹۹-۳۹۴ ق.م) مشاهده کرد که نتایج آن برای شورشیان ناموفق بود (Briant, 2002: 634). این شورش‌ها را باید در چارچوب تنش‌های سیاسی-نظامی هخامنشیان و جهان یونانی قرار داد. اگرچه شورش‌های مذکور مستقیماً ثبات شاهنشاهی را به مخاطره نینداختند، اما

1. Aristagoras

2. Mukale (Mycale)

3. Eurymedon (Eurymedon)

از منظر ایدئولوژیک شاه هخامنشی خود را ملزم به سرکوب شورشیان می‌دانست، زیرا آن‌ها را پیمان‌شکن تلقی می‌کرد. تعبیری که برخی پژوهش‌ها حتی برای توجیه ایدئولوژیک حمله خشایارشا به یونان به کار می‌بندند؛ زیرا یونانیان به‌ویژه آتنی‌ها، پیمان خود را با شاه شکسته بودند (Waters, 2016).

به این شورش‌های استقلال‌طلبانه می‌توان شورش فنیقیه و قبرس در سده ۴ ق.م را افزود. شورش در قبرس بیش از آنکه ماحصل نارضایتی دولت‌شهرهای قبرسی باشد، بر اثر توسعه‌طلبی اوگوراس^۱ شاه دولت‌شهر سالامیس بود که احتمالاً با استفاده از شورش کوروش کوچک و سپس مداخلات نظامی اسپارت در آسیای صغیر کوشید تمام قبرس را تحت لوای خویش متحد کند. درخواست دیگر شاهان قبرسی از دربار هخامنشی و نگرانی هخامنشیان از بسط قدرت سالامیس منجر به مداخله نظامی در قبرس و مطیع شدن اوگوراس شد (۳۸۱ ق.م). سرزمین فنیقیه نیز از لحاظ سیاسی همانند آسیای صغیر و قبرس، به چند دولت‌شهر تقسیم می‌شد که بر هر کدام شاهی حکم می‌راند. فنیقیه به‌ندرت درگیر آشوب‌هایی می‌شد که دیگر نواحی مدیریتانه برای شاهنشاهی هخامنشی ایجاد می‌کردند. در سراسر سده ۵ و ۶ ق.م شواهدی از نافرمانی در این نواحی دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد که فقط پس از آغاز بحران‌های شاهنشاهی در سده ۴ ق.م است که در این ناحیه می‌توان مواردی از شورش را یافت. ظاهراً اشاراتی درباره پیوستن صور به شورش اوگوراس سالامیسی وجود دارد که دلالت بر اتحاد میان آنان- و همچنین مصر شورشی- می‌کند؛ بااین‌حال، جزئیات چنین اتحادی بر ما پوشیده است (درخصوص تفسیرها نک به: Briant, 2002: 648-650). همچنین از شورشی در زمان اردشیر سوم در فنیقیه به رهبری دولت‌شهر صیدا و نیز قبرس اطلاع داریم. محتمل است که این شورش‌ها به تحریک فرعون مصر برپا شده باشند تا امکان لشکرکشی به مصر- هدفی که هخامنشیان همچنان فعالانه آن را دنبال می‌کردند- را برای اردشیر سوم دشوار کند. آنچه از منظر تاریخ شورش‌های دوره هخامنشی اهمیت دارد نشانه‌های شورش است که گاه حالت نمادین می‌یابند؛ به گفته دیودوروس سیسیلی (در کتاب ۱۶، فصل ۴۱) شورشیان نه فقط شماری از برجسته‌ترین پارسیان را کشتند و ذخایر علوفه ستوران برای لشکرکشی به مصر را سوزاندند، بلکه به نشانه استقلال از شاهنشاهی، پردیس سلطنتی را ویران کردند و درختان آن را بریدند (Diodorus Siculus, 1952: 351-353). همچنین با اینکه تاریخ‌گذاری دقیق آغاز شورش دشوار است، اما پایان آن را می‌توان در سال ۳۴۶ ق.م قرار داد. شورشیان صیدا پس از دفع اولیه سپاهیان شاهنشاهی، در برابر سپاهی که اردشیر سوم شخصاً آن را رهبری می‌کرد توان مقاومت را از دست دادند. تینس^۲ شاه صیدا با پیوستن به اردشیر سوم به شورشیان خیانت کرد و موجب فتح صیدا

1. Evagoras

2. Tennes

شد. به روایت دیودوروس (در کتاب ۱۶، فصل ۴۵) شورشیان سوختن در آتش را به تسلیم ترجیح دادند. سرانجام دهشت‌بار شورش صیدا موجب تسلیم دیگر شهرهای فنیقی و قبرس شد. به این ترتیب، تنها اثر محسوس این شورش، تأخیر در فتح مصر بود که سه سال بعد به دست اردشیر سوم انجام شد.

سده ۴ق.م نوع متفاوتی از شورش در شاهنشاهی هخامنشی یعنی شورش شهرها، رانیز به ما نشان می‌دهد. البته نمونه‌های شورش شهرها مثل نمونه اُریس از همان سده ۶ق.م نیز دیده می‌شوند، اما نادر بودن و نحوه حل و فصل آن، موارد این‌چنینی را استثنائی جلوه می‌دهد. به این موارد می‌توان شورش مِگابوزُس (بَغابوخس) شهر ماورای فرات علیه اردشیر یکم را نیز افزود. بَغابوخس نه فقط از تبار یکی از شش یار داریوش در سرنگونی بُردیه/گومات بود و با دودمان شاهی پیوندهای خویشاوندی داشت، بلکه یکی از بزرگ‌ترین سرداران پارسی نیمه نخست سده ۵ق.م بود و در لشکرکشی خشایارشا به یونان، بر تخت‌نشینی اردشیر یکم و فرونشاندن شورش ایناروس در مصر نقش عمده‌ای ایفا کرد. آگاهی ما از شورش مِگابوزُس ناشی از توجه منحصر به فرد کتسیاس به وی و خاندانش در پرسیکا است. گزارش کتسیاس درباره علت شورش یعنی نارضایتی مِگابوزُس از اعدام اسیران مصری و یونانی به دست اردشیر - که با وعده زنده‌ار شاه تسلیم مِگابوزُس شده بودند - (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 189) از همان بن‌مایه‌هایی سرچشمه می‌گیرد که مضمون اصلی آن توطئه‌های حرم‌سرا و فساد دربار است و بنابراین نمی‌توان به آن اعتماد کرد. با این حال، صرف‌نظر از این روایت، آگاهی دیگری وجود ندارد که بتواند این موضوع را روشن کند. کتسیاس شورش را در همان فضایی قرار می‌دهد که بعدها به شورش آرتوفیوس فرزند وی نسبت می‌دهد: سپاه سلطنتی دو بار به سوریه (مقر مِگابوزُس) هجوم می‌برد، اما هر دو بار به صورتی تحقیرآمیز شکست می‌خورد. شورش سرانجام با عفو مِگابوزُس از سوی شاه به پایان می‌رسد (برخلاف فرجام آرتوفیوس). با توجه به روابط پُرفراز و نشیب مِگابوزُس و دربار در روایت کتسیاس، می‌توان ریشه‌های شورش را در چارچوب روابط تنش‌آمیز شاه و خاندان‌های اشرافی نیرومند جست. اگرچه شورش مِگابوزُس به خودی خود ابعاد سیاسی کلانی نداشت، نقش خاندان وی در شورش آرسیتس نشان می‌دهد که منافعشان بعدها نیز با منافع سلطنتی تعارض یافته است. ویژگی خاص شورش مِگابوزُس، توسل شهر شورش به مزدوران یونانی است که برای نخستین بار دیده می‌شود و بعدها سرمشق دیگر شورشیان شد (Briant, 2002: 578).

شورش‌های شهرها فقط از دو دهه واپسین سده ۵ق.م است که به تدریج مبدل به الگویی مستمر می‌شود. بر تخت‌نشینی داریوش دوم خود در فضایی انجام شد که تنش‌های جانشینی را به صورتی آشکار نشان می‌داد. در واقع، پس از سال ۵۲۲ق.م احتمالاً بزرگان پارسی برای نخستین بار در موقعیتی قرار گرفتند که در مبارزه بر سر تاج و تخت به سود یکی از مدعیان وارد عمل شوند. طبیعتاً به همان اندازه که

امکان کسب سود سرشار از این جانب‌داری‌ها برای حامیان مدعی پیروز وجود داشت، پشتیبانی از مدعی شکست‌خورده ممکن بود به بهای جایگاه، ثروت و حتی جان طرف‌داران وی تمام شود. قرائن حاکی از آن است که پیروزی نهایی مدعی بر رقیبان، همواره به پذیرش مسالمت‌آمیز قدرت وی از سوی شهرهای شاهنشاهی نمی‌انجامید. شورش پیسوتیس^۱ شهر لودیه در اوایل سلطنت داریوش دوم را شاید بتوان در این چارچوب قرار داد. منابع درخصوص تبار پیسوتیس اطلاع دقیقی نمی‌دهند، اما احتمالاً وی از دودمان هخامنشی و نوه داریوش یکم بوده است (Kuhrt, 2010: 329). البته داشتن تبار سلطنتی به معنای ادعای تاج‌وتخت از سوی پیسوتیس - که صرفاً از یک شاخه فرعی دودمان بود - نیست، اما شورش وی را در بافتار حمایت از یکی از رقبای داریوش دوم - شاید آرسیتس - قرار می‌دهد. شورش پیسوتیس با خیانت مزدوران یونانی‌اش و اعدام متعاقب وی به پایان رسید، هرچند فرزند وی آمورگس^۲ چند سالی در کاریه در برابر سپاه سلطنتی بی‌نتیجه ایستادگی کرد. این شورش از یک‌سو ادامه اتکا بر مزدوران یونانی در شورش شهرهای شاهی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، دومین مورد شورش یک شهر آسیای صغیر پس از اُرتیس است. این دو ویژگی در شورش کورش کوچک و شورش‌های شهرها در زمان اردشیر دوم و سوم نیز عیان می‌شود.

شورش شهرهای آسیای صغیر در زمان اردشیر دوم در دهه ۳۶۰ ق.م موسوم به «شورش بزرگ شهرها» بارزترین و مشهورترین شورش‌های این‌چنینی به شمار می‌آید که اغلب برای نشان‌دادن انحطاط روزافزون شاهنشاهی در سده ۴ ق.م به کار گرفته شده است. نوشته دیودوروس سیسیلی (کتاب ۱۵، فصل ۹۰) به‌عنوان مهم‌ترین منبع ما درخصوص رویدادهای سال ۳۶۲-۳۶۱ ق.م، اصلی‌ترین شورشیان را آریوبرزنس^۳ شهر فروگیه (فریگیه)، ماوسولوس^۴ شهر کاریه، اُرتیس^۵ شهر موسیه و آتوفراداتس^۶ شهر لودیه برشمرده است (Diodorus Siculus, 1952: 203-205). به این موارد می‌توان شورش داتامس حکمران کیلیکیه را نیز افزود که گویا چند سال پیش‌تر از دیگر شورش‌ها آغاز شده بود. دلایل شورش به‌درستی آشکار نیست. اگر از بن‌مایه دسیسه‌های درباری که محبوب نویسندگان یونانی در تفسیر این‌گونه ناآرامی‌هاست درگذریم، هم‌زمانی تقریبی این رویدادها با تلاش ناموفق اردشیر دوم برای بازپس‌گیری مصر (۳۵۹ ق.م) - که تدارکات آن قاعداً از چند سال

-
1. Pissothnes
 2. Amorges
 3. Ariobarzanes
 4. Mausolos
 5. Orontes
 6. Autophradates

پیش‌تر آغاز شده بود - به نحوی ارتباط داشته است. به‌رغم تأکید دیودوروس بر همدستی شورشیان، تاریخ این شورش در روایات یونانی مجموعه‌ای از خیانت‌ها و پیمان‌شکنی‌های شورشیان به یکدیگر برای بخشودگی نزد شاه را نشان می‌دهد. از شورش مشابه در آسیای صغیر به‌دست ارتبازس شهرب فروگیه هلسپونت در زمان اردشیر سوم نیز آگاهییم که منجر به شکست و گریز وی به دربار فیلیپ دوم مقدونی شد؛ بااین‌حال، از علت شورش آگاهی دقیقی موجود نیست (Briant, 2002: 681-682). مرگ داتامس و آریوبرزنس به تحریک دربار و به‌دست نزدیکانشان و خیانت اُرتس به دیگر شورشیان نشان می‌دهد که در تفسیر این شورش‌ها باید احتیاط کرد. درواقع، بیشتر این شورش‌ها همچون مصر یا بابل استقلال‌طلبانه نبودند و شواهدی نیز وجود ندارد که هیچ‌کدام از آن‌ها عملاً یا به‌صورت نمادین تلاشی برای واژگونی دودمان هخامنشی یا حتی شاه وقت کرده باشند. مجازات‌های قاطعانه رهبران شورش‌های نوع نخست و دوم نشان می‌دهد که بسیار بعید است پس از طرح چنین دعاوی‌ای شورشیان مجدداً بتوانند نظر لطف شاه را به دست آورند. درواقع، تمام نشانه‌های شورش در منابع محدود به اجیرکردن مزدوران یونانی، حمله به پادگان‌های سلطنتی مجاور و از همه مهم‌تر امتناع از پرداخت خراج است (Briant, 2002: 661). بدین ترتیب احتمالاً بتوان این شورش‌ها را عمدتاً نافرمانی‌های جزئی دانست که در چارچوب نظام اداری-سیاسی شاهنشاهی هخامنشی چالش‌های ایدئولوژیک تلقی نمی‌شده‌اند و عمدتاً ثبات شاهنشاهی را با خطری جدی مواجه نمی‌کرده‌اند. بااین‌حال، بی‌آنکه در پی تفسیر آن‌ها به‌مثابه شواهد انحطاط باشیم، باید اذعان کرد که صرف نادر بودن چنین شورش‌هایی پیش از داریوش دوم، بر تغییر رابطه میان شاه و شهرهای شاهنشاهی از آن زمان به بعد دلالت دارد. این واقعیت نیز درخور توجه است که همه این شورش‌ها در نیمه غربی شاهنشاهی - به‌ویژه آسیای صغیر - روی داده‌اند. در اینجا بدون اینکه امکان توزیع نابرابر اسناد شاهنشاهی از لحاظ جغرافیایی را از نظر دور بداریم، باید گفت که این واقعیت از پیچیدگی مناسبات و معادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آسیای صغیر نشان دارد. تلاش برای دفع شورش‌های مصر و تنش یونان در سده ۵ ق.م و سیاست سرسختانه شاهنشاهی برای بازپس‌گیری مصر در سده ۴ ق.م به احتمال بسیار در شکل‌گیری دیگر شورش‌ها مؤثر واقع شد. همچنین شورش کوروش جوان را باید نقطه عطفی در تاریخ شورش در شاهنشاهی در نظر گرفت. شورش کوروش مستقیماً به ناتوانی شاهنشاهی در بازپس‌گیری مصر انجامید که به‌نوبه خود در بروز شورش در سواحل مدیترانه و آسیای صغیر مؤثر واقع شد. درواقع، به تعبیری می‌توان شورش‌های دوره هخامنشی را تا آنجا که در منابع بازتاب می‌یابند، نتیجه سازوکار شکننده انتقال قدرت تلقی کرد؛ این سازوکار - و به‌تبع آن شورش‌ها - تا پایان دوره هخامنشی به یک شکل باقی ماند.

شورش در دوره هلنیستی و اشکانی

سقوط هخامنشیان، فتوحات اسکندر و آغاز دوره هلنیستی و پس از آن پژوهشگر را وامی دارد تا از منظر متفاوتی به مقوله شورش بنگرد. البته امپراتوری اسکندر و سلوکیان از بسیاری لحاظ تفاوتی ساختاری با شاهنشاهی هخامنشی نداشت. امروزه حتی این تمایل وجود دارد تا اسکندر را - اگر نه در تبار، بلکه در رویکردهای سیاسی - واپسین هخامنشی قلمداد کنند. به همین نحو، در میان جانشینان اسکندر، سلوکیان که در عمل وارث بزرگترین بخش شاهنشاهی هخامنشی بودند، از سازمان‌ها، نهادها و الگوهای شاهنشاهی هخامنشی برای اداره این قلمرو بی‌نیاز نبودند. باین‌همه، آن‌ها دیدگاه‌ها و رویکردهای خود را درخصوص برخی از وجوه اداره قلمرو سابق هخامنشیان داشتند و دوران هلنیستی برای کل خاور نزدیک باستان معرف تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بود. بی‌آنکه بخواهیم وجوه کارآمد و اثربخش رویکردهای امپراتوری سلوکی برای حفظ نظام سیاسی را نادیده انگاریم، باید گفت که صرف ماهیت ساختار قدرت دوره هلنیستی عوامل بحران‌زایی را که در روزگار هخامنشی به شورش منجر می‌شد، تشدید کرد. همچنین به نظر می‌رسد خط‌مشی سلوکیان برای کسب مشروعیت، خود مبدل به زمینه‌های شورش در برخی نقاط امپراتوری شد. باید توجه کرد که در اینجا شورش در امپراتوری سلوکی تا اواسط سده ۲ ق.م مدنظر است؛ یعنی تا زمانی که آنان قادر بودند از لحاظ سیاسی سلطه خود را بر قسمت عمده‌ای از فلات ایران و میان‌رودان حفظ کنند. بدین ترتیب شورش در محدوده پادشاهی تقلیل‌یافته سلوکی پس از فتوحات مهرداد یکم (۱۶۵-۱۳۲ ق.م) اشکانی موضوع بحث نیست.

محدود شورش‌های زمان اسکندر، کمابیش از همان الگوهای شورش در شاهنشاهی هخامنشی تبعیت می‌کنند و پاسخ اسکندر به این شورش‌ها نیز اغلب صبغه‌ای هخامنشی به خود می‌گرفت. درخور توجه است که رویکرد اسکندر در برابر رقبای ایرانی خویش یادآور روش‌های اتخاذشده داریوش یکم در سال ۵۲۲/۵۲۱ ق.م است. مورد بسوس^۱ شهرت باختر و کشنده داریوش سوم، اسکندر را در کسوت یک شاه هخامنشی به تصویر می‌کشد. بسوس خود را شاه خوانده و نام بر تخت‌نشینی اردشیر را برگزیده بود. باین‌حال، در برابر پیشروی اسکندر به باختر تاب ایستادگی نیاورد و با خیانت اطرافیان به اسکندر تحویل داده شد. به گزارش آریانوس (در کتاب ۴، فصل ۷، بند ۳)، به فرمان اسکندر بسوس را به اتهام شاه‌کشی و ادعای سلطنت، در اکباتانا پس از بریدن گوش و بینی در برابر اجتماع پارسیان و مادی‌ها اعدام کردند (Arrian, 1929: 359)؛ مجازاتی که دقیقاً یادآور شیوه اعدام برخی شاهان دروغ‌زن در

سال ۵۲۲/۵۲۱ ق.م است. گذشته از مورد بسوس، از شورشی در ماد اطلاع داریم که به روایت آریانوس (در کتاب ۶، بند ۲۹) در غیاب اسکندر - احتمالاً در لشکرکشی هند - برپا شد و فردی شورشی به نام بارواکسیس^۱ ادعای شاهی کرد. در بازگشت اسکندر به پارس، آترپاتیس شهرب ماد فرد شورشی را به وی تسلیم کرد و به فرمان اسکندر، بارواکسیس اعدام شد (۳۲۴/۳۲۵ ق.م). آگاهی ما از شورش بارواکسیس محدود به همین اشاره آریانوس است. از ریشه‌ها و علل شورش اطلاعی نیست و آریانوس تنها به این نکته اکتفا می‌کند که شورشی خود را «شاه پارسیان و مادی‌ها» خوانده بود (Arrian, 1933: 195). هر دو شورش را می‌توان در بافتار تلاش برای رهایی از سلطه مقدونیان قرار داد، اما از آنجا که پیامدهای این نوع شورش‌ها در زمان فتوحات اسکندر و سده بعدی ناچیز است، فقط از منظر استمرار شورش‌هایی با الگوهای هخامنشی قابل توجه هستند. تنها استثنا، شورش‌های شرق شاهنشاهی (باختر، هرات و سغد) هستند که البته تفسیر آن‌ها به‌عنوان مقاومت به‌اندازه شورش معتبر است؛ زیرا بسیاری از آن‌ها اساساً سلطه مقدونیان را از همان آغاز نپذیرفته بودند. نمونه‌های ساتییرزئیس^۲ در هرات و سپیتامینس^۳ در سغد (۳۲۷-۳۲۹) که به‌دشواری و با خشونت بسیار سرکوب شدند، صرفاً شورش اشراف محلی در منازعات قدرت نیستند، بلکه در مجموع، حکایت از مقاومت محلی علیه بیگانگان مقدونی دارند.

مرگ نابهنگام اسکندر (۳۲۳ ق.م) و جنگ‌های دیادوخی ماهیت ساختار و مشروعیت قدرت در امپراتوری به‌تازگی فتح‌شده را دچار تحول کرد و تا زمانی که سلوکوس مجدداً قسمت عمده‌ای از قلمرو اسکندر و هخامنشیان - به‌استثنای مصر - را تحت سلطه درآورد (۳۱۱/۳۱۲ ق.م)، فلات ایران و نواحی مجاور آن درگیر جنگ داخلی میان سرداران اسکندر بود. باید در نظر داشت که سرعت پیشروی اسکندر به وی اجازه فتح و تسلط بر برخی نقاط شاهنشاهی هخامنشی را نداد (برای نمونه، کاپادوکیه، ارمنستان و خوارزم) و جنگ‌های دیادوخی تسلط مقدونیان را بر برخی نواحی تضعیف کرد. برخی نواحی آسیای صغیر هیچ‌گاه کاملاً در امپراتوری سلوکی حل نشدند؛ برای مثال، استقلال پادشاهی‌های ایرانی‌تبار کاپادوکیه و پونتوس و همچنین پادشاهی پراگامون در همان سده سوم و پس از مرگ سلوکوس یکم (۳۱۲-۲۸۱ ق.م) مسجل شد؛ تا آنجا که اساساً این استقلال از منظر خود نویسندگان کلاسیک یا خود سلوکیان دقیقاً شورش تلقی نشد. بدین ترتیب، امپراتوری سلوکی از همان آغاز دربرگیرنده سرزمین‌هایی بود که از منظر سیاسی و ایدئولوژیک، سلطه سلوکیان هیچ‌گاه کاملاً در آن‌ها مستحکم نشده بود؛ سرزمین‌هایی که بعدها به کانون‌های شورش و استقلال‌طلبی از سلوکیان مبدل شدند.

1. Baruares (Baryaxes)

2. Satibarzanes

3. Spitamenes

با اینکه بسیاری از موارد شورش در امپراتوری سلوکی از همان الگوهای شورش در شاهنشاهی هخامنشی تبعیت می‌کنند (تلاش برای سرنگونی شاه مستقر و جدایی از امپراتوری)، در این دوره با نوع جدیدی از شورش مواجه هستیم که می‌توان آن‌ها را شورش شهرها قلمداد کرد؛ شورش‌هایی که در شهرهای به‌وجودآمده به‌دست مهاجران یونانی (اصطلاحاً پولیس) بروز کردند. این شورش‌ها از اوایل امپراتوری سلوکی روی دادند و تقریباً سراسر دوران سلوکی، شاهان ناچار به مقابله با آن‌ها بودند. برخی نمونه‌ها، شورش شهر علیه امپراتوری بودند همچون شورش شهرهای آسیای صغیر علیه آنتیوخوس یکم، شورش سلوکیه دجله در زمان آنتیوخوس سوم (Sherwin-White and Kuhrt, 1993: 29, 52). حال آنکه شماری از آن‌ها در چارچوب حمایت از مدعیان سلطنت علیه شاهان نامطلوب قرار می‌گیرند. موارد اخیر بیشتر محدود به سوریه (مرکز امپراتوری) بود که شورش شهرها می‌توانست به عزل شاهان یا برتخت‌نشینی مدعیان بینجامد (در این باره نک به: Kosmin, 2014: 243-251). این شورش‌ها تبعاتی سیاسی نه فقط برای مشروعیت، بلکه برای بقای شاهان سلوکی داشتند. با این حال، شورش‌های اخیر فقط در دوره پس از شکست‌های نظامی از روم و پارتیان است که مبدل به چالشی برای مشروعیت تضعیف‌شده سلوکیان شدند.

از طرفی، برخی شورش‌های دوره سلوکی (تلاش برای سرنگونی شاه، شورش شهرها و شماری از شورش‌های جدایی طلبانه) نتیجه سیاست‌های ملموس و تنش‌های معمول در ساختار قدرت امپراتوری بودند؛ حال آنکه موارد خاصی از شورش‌های استقلال طلبانه واکنشی به سیاست‌های مشروعیت طلبانه سلوکیان (اصطلاحاً ایدئولوژی شاهی) بودند. از سوی دیگر، در دوره سلوکی برخلاف دوره هخامنشی - دست‌کم دوره پس از داریوش یکم - شورش‌های خاصی با هدف تغییر دودمان مستقر به وجود آمدند که نشان می‌دهد سلوکیان در قبولاندن مشروعیت دودمانی به اندازه هخامنشیان موفق نبودند.

شورش با هدف برکناری شاه و دودمان مستقر را می‌توان در کنار هم بررسی کرد؛ زیرا چالش‌های هر دو نوع برای شاه مستقر کمابیش یکسان بودند. درحقیقت، چنین شورش‌هایی در روزگار شاهان اولیه سلوکی دیده نمی‌شود و فقط از زمان سلوکوس دوم چهارمین شاه سلوکی (۲۴۶-۲۲۵ ق.م) است که تنش‌های سیاسی به شورش برای واژگونی شاه منجر می‌شود. البته موفقیت‌های نسبی و ناپایدار برخی از این شورش‌ها، تعریف آن‌ها را در چارچوب اصطلاح جنگ داخلی یا حتی غصب سلطنت موجه‌تر جلوه می‌دهد؛ با این حال، از آنجاکه عمده‌ترین تأثیر آن‌ها تضعیف پادشاهی سلوکی بود و سران شورش موفق به تثبیت قدرت خود و استقرار دودمانی نشدند، به کاربرد اصطلاح شورش برای آنان از این منظر پذیرفتنی است. برجسته‌ترین نمونه‌های این نوع، شورش آنتیوخوس هیراکس^۱ در

زمان سلوکوس دوم، شورش آخایوس^۱ و مولون^۲ در زمان آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق.م)، شورش تیمارخوس^۳ در زمان دمتریوس یکم (۱۶۱-۱۵۰ ق.م) و شورش دیودوتوس تروفون^۴ در زمان دمتریوس دوم (۱۴۵-۱۳۸ و مجدداً ۱۲۹-۱۲۶ ق.م) هستند. موارد پادشاهان متنازعی چون الکساندر بالاس (۱۵۰-۱۴۵ ق.م) و الکساندر زابیناس (۱۲۸-۱۲۳ ق.م) با اینکه پادشاهی‌شان مورد قبول همگان واقع نشد، دقیقاً در چارچوب تعریف شورش قرار نمی‌گیرند؛ زیرا سوای موفقیت نسبی، توانستند به‌عنوان عضوی از دودمان سلوکی مقبولیت نسبی بیابند و با وجود تردیدها درباره تبار آنان، در تاریخ‌نگاری کلاسیک و مدرن به‌عنوان شاه تلقی شوند. نخستین شورش‌ها در چارچوب منازعات دودمانی صرف قرار می‌گیرند. آنتیوخوس هیراکس برادر شاه وقت سلوکوس دوم بود و آخایوس با دودمان سلوکی پیوندهای خویشاوندی دوری داشت.^۵ هر دو شورش در آسیای صغیر آغاز شدند که سران شورش در آنجا به‌عنوان فرمانروایان تابع سلوکی منصوب شده بودند. شورشیان موفقیت‌های اولیه خود را مدیون درگیری سلوکیان با مصر بودند و بلافاصله پس از آزاد شدن از فشار نظامی جنگ با مصر، شاهان سلوکی موفق شدند به این شورش‌ها خاتمه دهند. هیچ‌کدام از این دو توانستند حوزه نفوذ خود را به خارج از بخش‌های محدودی از آسیای صغیر گسترش دهند. شورش آنتیوخوس هیراکس از ۲۴۴ تا ۲۲۸ ق.م به طول انجامید و دوام آن صرفاً به‌دلیل اتحاد وی با دیگر فرمانروایان آسیای صغیر و درگیری سلوکیان در شرق بود. به‌مجرد گسست اتحاد و پیشروی سلوکوس دوم به غرب، اساس قدرت آنتیوخوس هیراکس شکسته شد و پایگاه خود را از دست داد. آنتیوخوس هیراکس یک سال پس از شکست و گریز (۲۲۷ ق.م) در تراکیه کشته شد (Grainger, 1997: 35). شورش آخایوس (از ۲۲۱ تا ۲۱۳ ق.م) در شرایط نسبتاً مشابهی رخ داد و دلیل آن احتمالاً درگیری سلوکیان در شرق امپراتوری بود. موفقیت این شورش از لحاظ سیاسی حتی محدودتر از شورش آنتیوخوس هیراکس بود و با اتحاد آنتیوخوس سوم و فرمانروایان محلی آسیای صغیر در هم شکست. شیوه اعدام آخایوس (مثله و نیزه‌آجین کردن) یادآور مجازات شاهان دروغ‌زن عهد هخامنشی است؛ امری که نشان‌دهنده استمرار تلقی کهن از شورش برای غصب پادشاهی است (Sherwin-White and Kuhrt, 1993: 189). دیگر شورش‌های این چنینی برای پادشاهی سلوکی خطرناک‌تر بودند. شورش مولون شهرب ماد و ساتراپی‌های علیا همزمان با شورش آخایوس رخ داد (حدود ۲۲۲ ق.م) و ادعای شاهی وی ظاهراً توانست حمایت برخی از شهرهای

1. Achaïos

2. Molon

3. Timarchus

4. Diudotus Truphon (Tryphon)

۵. در خصوص پیوند آخایوس با سلوکیان نک به: (Grainger, 1997: 6).

مجاور را نیز به خود جلب کند. مولون حتی تا میان رودان پیش رفت و توانست سلوکیه دجله را فتح کند. شورش وی پس از چند پیروزی در خور توجه بر سرداران سلوکی، فقط با لشکرکشی شخص آنتیوخوس سوم سرکوب شد (Ibid: 189). شورش تیمارخوس (حدود ۱۶۱/۱۶۲ ق.م) - که او هم شهرت ماد بود - از همان الگوی شورش مولون پیروی می‌کرد و پیروی وی در میان رودان فقط با دخالت شخصی دمتریوس یکم متوقف شد (Grainger, 1997: 68). شورش دیودوتوس تروفون از موارد پیشین موفقیت بیشتری به دست آورد. تروفون در آغاز وزیر الکساندر بالاس بود. پس از مرگ الکساندر بالاس نخست به نام فرزند وی آنتیوخوس ششم (۱۴۸-۱۴۲ ق.م) حکومت کرد و پس از مرگ وی شخصاً ادعای شاهی کرد و حتی توانست بر سوریه مسلط شود. البته پیروزی دیودوتوس تروفون در درجه نخست مرهون نارضایتی شهرهای سوریه از سیاست‌های دمتریوس دوم بود و به مجرد برتخت‌نشینی آنتیوخوس هفتم (۱۳۸-۱۲۹ ق.م) برادر دمتریوس، شهرها از دیودوتوس تروفون روی برگرداندند و وی به دست آنتیوخوس کشته شد. مورد اخیر برای نخستین بار، غصب موفقیت‌آمیز شاهی بدون وابستگی به دودمان سلوکی را نشان می‌دهد. دیگر مدعیان موفق آن روزگار عمدتاً به دودمان سلوکی تعلق داشتند، حال آنکه شورش و غصب پادشاهی به دست تروفون از این الگو پیروی نمی‌کند. در واقع، شورش وی نشان‌دهنده افول مشروعیت سلوکیان در میان اتباع یونانی پس از چند دهه شکست‌های نظامی متوالی از پادشاهی تازه‌نفس اشکانیان در شرق بود. بررسی موارد شورش برای واژگونی شاهان و حتی دودمان مستقر از یکسو استمرار کانون‌های بحران شاهنشاهی هخامنشی یعنی آسیای صغیر و مصر است. جنگ‌های سلوکیان و پادشاهان بطلمیوسی مصر حداقل در دو نمونه شورش آنتیوخوس هیراکس و آخابوس به احتمال بسیار نقشی مشابه تلاش‌های هخامنشیان برای بازپس‌گیری مصر ایفا کرد. از سوی دیگر، شورش‌های ماد را باید در چارچوب استفاده مولون و تیمارخوس از استقلال‌طلبی‌های نواحی شرقی امپراتوری سلوکی تفسیر کرد.

شورش‌های استقلال‌طلبانه در امپراتوری سلوکی حتی پیش از شورش آنتیوخوس هیراکس آغاز شده بود و تأثیر آن در ضعف و فروپاشی امپراتوری سلوکی در درازمدت زیاد بود. پیش از این اشاره شد که جدایی سرزمین‌های آسیای صغیر از همان اوایل امپراتوری سلوکی آشکار شد. در واقع، سلوکیان هیچ‌گاه نتوانستند این سرزمین‌ها را به‌طور مستقیم به امپراتوری خود ضمیمه کنند؛ بنابراین، در بهترین حالت به پذیرش ابراز تابعیت آنان خرسند ماندند. از سوی دیگر، مسئله ساتراپی‌های شرقی متفاوت بود؛ زیرا فلات ایران و ساتراپی‌های شرقی پارت و باختر (به اصطلاح ساتراپی‌های علیا) از مهم‌ترین مراکز اتکای امپراتوری سلوکی - و همچنین ساتراپ‌های شورشی ماد - از لحاظ نظامی و سربازگیری بودند. از این رو، این ساتراپی‌ها به‌ویژه باختر، اهمیت ویژه‌ای برای سلوکیان داشتند. در حقیقت، از میان

تمامی بخش‌های فلات ایران و شرق امپراتوری، تنها در باختر بود که فرایند به‌اصطلاح یونانی‌ملی از لحاظ سیاسی و فرهنگی تأثیر درخور توجهی بر جای نهاد و مهاجرنشین‌های یونانی به‌رغم بعد مسافت تا دیرزمانی تعلق خود را به جهان یونانی حفظ کردند. با این حال، در میانه سده ۳ ق.م در پاسخ به بحران‌های امپراتوری سلوکی و سرگرمی سلوکیان در آسیای صغیر و سوریه، دیودوتوس^۱ ساتراپ باختر از سلوکیان اعلام استقلال کرد. تاریخ این شورش احتمالاً در دهه ۲۵۰ ق.م باشد. شورش باختر به‌نوبه خود سرمشق شورش پارت شد که ساتراپ آن اندراگوراس^۲ در حوالی ۲۴۷ ق.م بر سلوکیان شورید و مستقل شد. شورش دیودوتوس به استقلال باختر انجامید، اما به نظر نمی‌رسد که فرمانروایان باختر و- احتمالاً پارت- تا مدت‌ها بعد پیوندهای سیاسی خویش را با امپراتوری بریده باشند. با این حال زمانی که چند سال بعد (۲۳۸ ق.م) اندراگوراس ساتراپ شورشی پارت به‌نوبه خود به‌دست ارشک و قبیله بیابان‌گرد سکایی اپرنی سرنگون شد، معادلات قدرت تغییر کرد. مداخله دیر هنگام سلوکوس دوم و آنتیوخوس سوم در شرق اگرچه به تابعیت اسمی دولت‌های باختر و پارتی/اشکانی از سلوکیان انجامید، اما این امر موقت بود. شکست آنتیوخوس سوم از رومیان در ماگنسیا (۱۹۰ ق.م) و جنگ با مصر و منازعات جانشینی سلوکیان موجب پیشروی دولت پارت در شرق شد که سرانجام با فتح میان‌رودان در اواسط سده ۲ ق.م دولت سلوکی را به یک پادشاهی کوچک در سوریه تقلیل داد.

نوع دیگری از شورش‌های استقلال‌طلبانه، به‌صورت غیرمستقیم واکنشی به سیاست‌های مشروعیت‌بخشی سلوکیان بودند. به‌نحو مستدلی نشان داده شده است که یکی از مهم‌ترین تلاش‌های ایدئولوژیک سلوکیان برای کسب مشروعیت، کوشش برای دگرگونی تلقی اتباع امپراتوری از مفهوم زمان بود. به این صورت که در خاور نزدیک باستان، زمان با جلوس شاه جدید مجدداً آغاز می‌شد. این بازنشانی زمان صرفاً در تاریخ‌گذاری اسناد منعکس نمی‌شد، بلکه در اذهان مردم زمان خصلتی کاملاً سیاسی و وابسته به شاه مستقر می‌یافت. درواقع، سلوکیان کوشیدند تا با تثبیت آغاز پادشاهی سلوکوس به‌عنوان مبدأ تاریخ امپراتوری، نوعی یگانگی در میان اتباع گوناگون خود به وجود آورند. به‌رغم موفقیت این نوع مبدأ در ادوار بعدی، این تلاش وارونه عمل کرد و موجب جنبش‌های استقلال‌طلبانه و آخرالزمانی در برخی نقاط امپراتوری مانند یهودیه (شورش مکابی و ایجاد پادشاهی یهودی حشمونی)، بابل (ناآرامی‌های محلی)، پارس (فرترکه‌ها) و ارمنستان (دودمان آرونتی/آروندی) شد (در این زمینه نک به: Kosmin, 2018).

در بررسی شورش‌های دوره اشکانی پژوهشگر با موانع و مشکلاتی مواجه می‌شود که مأخوذ از ماهیت داده‌های ما از آن دوره است. درواقع، نه‌فقط ساختار سیاسی-اجتماعی دوره اشکانی، بلکه

1. Diudotos

2. Andragoras

صرف تاریخ‌نگاری دوره اشکانی محل بحث است؛ تا آنجا که پژوهشگران حتی بر سر تسلسل شاهان اشکانی در مقاطع خاصی از تاریخ آن هنوز اتفاق نظر ندارند. منابع رومی در طول چهار سده پادشاهی اشکانیان بسیار نادر هستند و منابع کلاسیک عمدتاً در زمان تنش و درگیری میان اشکانیان و رومیان به ذکر رویدادهای شرق فرات (مرز اشکانیان و رومیان) می‌پردازند. باین‌همه، اگر بتوان به داده‌های موجود اتکا کرد، چالش‌های داخلی نظام سیاسی اشکانیان از چند جانب بود: شورش مدعیان شاهی، شورش‌ها و توطئه‌های بزرگان، شورش‌های شهرها و استقلال‌طلبی ایالات. از میان موارد فوق، نمونه‌های شورش‌های شهری و استقلال‌طلبی ایالات کمتر رخ می‌دادند و به‌ندرت موجب به‌خطر افتادن ثبات سیاسی حکومت اشکانی می‌شدند. جدی‌ترین خطر در این خصوص، مدعیان شاهی و شورش‌های بزرگان بودند که به‌دلیل نبود قانون ثابتی برای جانشینی در دوره اشکانی بارها روی دادند. در واقع، مرز میان شورش مدعیان و جنگ داخلی در دوره اشکانی بسیار مبهم است. به تعبیر دیگر بیشتر شورش‌ها آن‌قدر به درازا می‌کشیدند که عملاً به جنگ داخلی میان دو شاه- که هر کدام در بخش تحت‌تسلط خویش سکه ضرب می‌کردند- می‌انجامیدند و در مواردی فرض ما از پیروزی یکی از طرف‌ها صرفاً بر اساس استنتاج از ناپدید شدن نام مدعی دیگر از اسناد مکتوب موجود است. شورش‌های بزرگان نیز در تاریخ اشکانی به‌دفعات بروز کردند و برخی شاهان اشکانی تخت یا جان خویش را بر اثر این شورش‌ها باختند. از این‌رو، در بحث شورش‌های اشکانی صرفاً تأکید بر مواردی خواهد بود که حقانیت مدعیان عمدتاً پذیرفته نشد، اما شورش‌ها آن‌قدر جدی بودند که برای شاهان اشکانی چالش تلقی شوند.

تقریباً همه موارد شورش برای کسب سلطنت در تاریخ اشکانی که بر اساس شواهد مکتوب- و نه گمانه‌زنی‌های صرفاً مبتنی بر مدارک سکه‌شناختی- بحث‌پذیر هستند متعلق به سه دهه واپسین سده نخست قبل از میلاد تا اواسط دهه نخست میلادی هستند. این بازه زمانی با نخستین موارد قتل‌های شاهان اشکانی، فرهاد سوم (۷۰-۵۷ ق.م)، مهرداد سوم (۵۷-۵۴ ق.م)، ارد یکم (۵۷-۳۸ ق.م) و فرهاد چهارم (۳۸-۲۲ ق.م) در سه نسل متمادی به‌دست نزدیکان برای کسب سلطنت شروع می‌شود؛ قتل‌هایی که بی‌تردید الگویی برای جنگ‌های جانشینی در مابقی دوره اشکانی بودند. نخستین شورش در زمان فرهاد چهارم را فردی با نام تیرداد شروع کرد که منابع از نسب وی اطلاع نمی‌دهند، هرچند احتمالاً عضوی از دودمان اشکانی بوده است. شورش ارتباط مستقیمی با نارضایتی بزرگان پارتی از فرهاد چهارم داشت که به گزارش یوستینوس مورخ رومی (در کتاب ۴۲، فصل ۵) برای تحکیم پایه‌های سلطنت، به کشتن پدر، برادران و بزرگان مخالف خود دست زده بود. شورشیان موفق شدند فرهاد را به سرزمین سکاها بگریزانند و تیرداد به‌طور موقت بر تخت نشست (۳۰ ق.م). فرهاد به کمک سکاها موفق شد که تیرداد را به روم فراری دهد و از نو سلطنت را به دست آورد (Watson, 1853: 282).

این پایان شورش تیرداد نبود و ظاهراً منابع از دو اقدام دیگر (۲۷ و ۲۵ ق.م) وی خبر می‌دهند که با موفقیت همراه نبود؛ همچنین از شورش مهردادنامی در همان زمان خبر داریم که تا سال نهم قبل از میلاد با فرهاد بر سر شاهی رقابت داشته است (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۶۵-۱۶۴). این قبیل شورش‌ها در زمان جانشینان فرهاد تقریباً به یک بحران دائم در شاهنشاهی اشکانی تبدیل شد. شورش‌های دیگری، جانشینان فرهاد چهارم یعنی فرهاد پنجم (۲ ق.م تا ۴ م)، ارد سوم (۶-۴ م) و وُئِن (۱۲-۸ م) را از تخت فروکشیدند. بر اساس گفته فلاویوس یوسپوس مورخ یهودی-رومی که منبع ما درخصوص این شورش‌هاست (یهود باستان، کتاب ۱۸، بندهای ۵۰-۴۳)، پدرکشی و رابطه خارج از عرف فرهاد با مادر ایتالیایی‌اش (موسا) موجب شورش و خلع وی شد. بی‌رحمی و بدخویی ارد به شورش و قتل وی انجامید و سرانجام نارضایتی پارتیان از خلق‌و‌خوی رومی وُئِن باعث شورش بزرگان و اخراج وی شد (Josephus, 1965: 35-39). دوران سلطنت شاه بعدی اردوان دوم (۳۸-۱۰ م) حداقل سه شورش را برای برکناری شاه و برتخت‌نشاندن شاه جدیدی که مطلوب بزرگان باشد به خود دید: شورش بزرگان به هواداری از تیرداد نواده فرهاد چهارم (۳۵ ق.م) و شورش دیگری که به هواداری از فردی به نام کیناموس^۱ انجام شد (۳۸ ق.م). هر دو شورش به خلع موقت اردوان انجامیدند. بار نخست با کمک اقوام داهه و بار دوم با پادرمیانی شاه آدیابن که از طرفداران اردوان بود، پادشاهی وی اعاده شد. به نظر می‌رسد که ناآرامی‌های این‌چنینی وجه غالب کل دوران سلطنت دو مدعی جانشینی اردوان، وردان (۴۵-۴۰ م) و گودرز دوم (۵۱-۴۰ م) بوده باشد. منابع از شورش مهرداد نواده دیگر فرهاد چهارم خبر می‌دهند که به‌دست گودرز شکسته شد. نمونه دیگر، شورش وردان فرزند بلاش یکم (۷۹-۵۱ م) در گرماگرم مبارزه اشکانیان و روم بر سر ارمنستان بود که فقط پس از ۳ سال سرکوب شد (نک به: ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۸۵-۱۸۰). روزگار سلطنت بلاش که معمولاً دوره اعاده قدرت سلطنتی دانسته می‌شود، چهبسا موقتاً از شورش‌های مدعیان جانشینی کاسته باشد، اما صرفاً به‌دلیل کم‌توجهی منابع کلاسیک پس از برقراری صلح میان اشکانیان و رومیان است که ما از این‌گونه شورش‌ها اطلاع چندانی نداریم. به هر روی، ظاهراً پس از بلاش که ضعف نظام سیاسی اشکانیان مجدداً آغاز شد، چنین شورش‌هایی بیشتر حالت جنگ داخلی می‌یافت تا شورش محض. آگاهی‌های ما از شورش‌های مدعیان صرفاً محدود به بروز شورش و کوشش ناموفق مدعی برای به‌دست‌آوردن سلطنت است. در هر حال، هم‌زمانی بروز نخستین شورش‌های شناخته‌شده با تغییر سازوکار جانشینی یعنی گرایش به اعمال روش‌های خشونت‌آمیز و خارج از عرف برای رسیدن به سلطنت تصادف صرف نیست. اکثر شاهان اشکانی در این دوره به مرگ غیرطبیعی (به‌دست نزدیکان و بزرگان) درگذشتند. خویشاوندکشی برای کسب سلطنت به بارزترین

مشکل‌های خود (پدرکشی و برادرکشی) احتمالاً در دیدگاه بزرگان پارتنی نسبت به مشروعیت شاهان مؤثر واقع شد و تلاش برای برکناری آنان را آسان‌تر جلوه داد. درواقع، حتی شاهانی چون اردوان دوم و بلاش یکم که به مرگ طبیعی درگذشتند، از شورش‌های مدعیان در امان نماندند.

ماهیت منابع به ما اجازه کندوکاو درباره چرایی شکل‌گیری این شورش‌های مداوم را نمی‌دهند؛ بااین‌حال، آشکار است که بروز این شورش‌ها در تضعیف قدرت سلطنتی، بسط قدرت رومیان در سرزمین‌های وابسته به اشکانیان از جمله ارمنستان (دو تن از مدعیان، تیرداد و مهرداد نوادگان فرهاد چهارم مستقیماً با حمایت روم شوری‌دند) و فروپاشی نهایی شاهنشاهی تأثیر بسزایی داشتند. مؤید این موضوع، بروز مواردی از شورش‌های ایالات و شهرها در همین دوره است. شورش ماد آترپاتن (۳۵-۳۰ ق.م) علیه فرهاد چهارم یکی از مواردی است که به واسطه مورخ رومی دیوکاسیوس از آن مطلعیم (طبق کتاب ۴۹، فصل‌های ۳۳، ۴۰ و ۴۴). این شورش از آن روی برای دولت اشکانی خطرناک بود که آرتاواسدس^۱ شاه ماد آترپاتن با مارکوس آنتونیوس سردار رومی که اداره بخش‌های آسیایی روم را بر عهده داشت، هم‌پیمان شده بود و بیم آن می‌رفت که رومیان بتوانند از طریق آترپاتن به قلب شاهنشاهی اشکانی نفوذ کنند. تنها بروز جنگ‌های داخلی در روم بود که امکان یاری‌گرفتن از رومیان را از آرتاواسدس سلب کرد و به فرهاد چهارم اجازه داد تا این شورش را دفع کند (Dio Cassius, 1917: 409, 433). شورش شهر سلوکیه دجله که یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگ یونانی قلمرو اشکانیان بود، در همین دوران پر آشوب انجام شد. ظاهراً دودستگی در شاهنشاهی اشکانی به نفع مدعیان سلطنت، صرفاً منحصر به نجبا نبود و به شهرهایی که از روزگار سلوکی در اداره امور داخلی استقلال نسبی داشتند، سرایت کرده بود. بر اساس شواهدی مکتوب استنتاج می‌شود که شاهان اشکانی می‌کوشیدند استقلال شهرهایی چون سلوکیه را با گماشتن عناصر وابسته به دربار و تقلیل اختیارات شوراهای شهری از میان ببرند. به احتمال بسیار، اعمال چنین سیاست‌هایی از سوی اردوان دوم، موجب شد که سلوکیه به هواخواهی تیرداد مدعی بر اردوان بشورد. احتمالاً این امیدواری وجود داشته است که تیرداد که پرورده فرهنگ رومی بود، حقوق شهری سلوکیه را اعاده کند (نک به: پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۱۳۸). شکست تیرداد به معنای انقیاد سلوکیه نبود و متعاقب آن، شهر علیه شاه اشکانی شورید (۳۶ م) و تنها در زمان وردان (۴۲ م) بود که تسلیم شد (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۸۱-۱۸۲). بر اساس گزارش تاکیتوس مورخ رومی (در سالنامه‌ها، کتاب ۱۴، بند ۲۵) از شورش ایالت گرگان در زمان بلاش یکم (۶۱-۵۸ م)، در گرماگرم نبرد با روم بر سر ارمنستان نیز آگاهی داریم که در آن گرگانیان حتی سفیرانی برای عقد اتحاد به روم فرستاده بودند (Tacitus, 1937: 149). از علل و جزئیات این شورش اطلاعی در دست نیست؛ اما برخی پژوهشگران نادرستی این تصور را که شورش

به استقلال گرگان از شاهنشاهی اشکانی انجامیده باشد، نشان داده‌اند (نک به: ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۸۶). تنها یک شورش مهم وجود دارد که خارج از دوران پر آشوب نیمه نخست سده یکم میلادی و در اواخر دوره اشکانی قرار می‌گیرد. اطلاعات ما از این قیام که «شورش پارسیان و مادی‌ها» نامیده شده، محدود به اشاره رویدادنامه آربلا (ارییل) است که به نبردی سخت در خراسان میان شورشیان و سپاه اشکانی اشاره می‌کند که پس از موفقیت اولیه، شورشیان شکست خوردند. توجه رویدادنامه آربلا بیشتر به مصائبی است که پارتیان پس از پیروزی، بر سر آدیابنه- از جمله آربلا- که احتمالاً با شورش همراهی کرده بود، آوردند و به جزئیات شورش اشاره‌ای نمی‌کند. این واقعه ظاهراً در اثنای جنگ با امپراتوری روم (حدود ۱۹۵ م) رخ داده است (نک به: پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۱۱۹-۱۱۸). محتمل است که شکست‌های متمادی اشکانیان از روم در سده ۲ م در این شورش بی‌تأثیر نبوده باشد؛ به خصوص آنکه قاعدتاً فتح و تاراج تیسفون پایتخت اشکانیان (۱۱۶ و ۱۶۴ م) سخت به حیثیت و مشروعیت آنان آسیب وارد کرده است. اگر بتوان به واژه‌های رویدادنامه برای شورشیان یعنی «پارسیان و مادی‌ها» اعتباری قائل شد، می‌توان فرض کرد این رویداد حکایت از شورش در ابعاد وسیع در شاهنشاهی بر اثر سست شدن پایه‌های مشروعیت اشکانیان دارد. نیست که رویداد مذکور تنها نمونه از نوع خود نبوده باشد، ولی به هر روی پیش‌درآمدی بر شورش موفق اردشیر بابکان (۲۴۰-۲۲۶ م) از همان پارس بود که سه دهه بعد به واژگونی شاهنشاهی اشکانی و استقرار شاهنشاهی ساسانی انجامید (۲۲۶ م).

شورش در ایران ساسانی

همچون شکل‌گیری نخستین شاهنشاهی پارسی به‌دست کوروش، شکل‌گیری شاهنشاهی ساسانی ماحصل شورش موفق پارس به‌دست اردشیر بابکان بود و با کشته شدن اردوان چهارم (۲۲۴-۲۱۶ م) در نبرد مشهور هرمزگان به عمر دولت اشکانی پایان داد. البته موفقیت ساسانیان نتیجه شورش دو نسل بود. در نسل نخست، پاپک که از بزرگان استخر بود بر بازرنگیان دودمان محلی آنجا شورید و بر استخر پادشاه شد (حدود ۲۰۵ م). در ادامه اردشیر پسر وی ابتدا تمام پارس و نواحی هم‌جوار را فتح کرد و بر اردوان شورید. آگاهی ما از اوضاع داخلی اشکانیان به‌ویژه در آغاز سده ۳ م آن‌قدر اندک است که نمی‌توان گفت پیروزی نهایی اردشیر و تشکیل دولت ساسانی دقیقاً در نتیجه چه تسلسلی از رویدادها بود. با این حال، گذشته از جنگ داخلی میان اشکانیان و جنگ‌های غالباً ناموفق علیه رومیان، پیوستن برخی فرمانروایان ایالات و خاندان‌های پارتی نیز در پیروزی نهایی وی مؤثر بود (Frye, 1983: 118-120). برآمدن اردشیر به موفقیت نهایی و پایدار وی دقیقاً در زمره شورش‌های مورد بررسی نیست؛ با این حال، درخور توجه است که موفقیت اردشیر شاید نخستین مورد شورش در تاریخ ایران باستان باشد که یک دولت توانست

مبانی مشروعیت خود را بر اساس شورش (البته با برحق جلوه دادن آن) پی‌ریزی کند. به روایت متن فارسی میانه بندهش، پادشاهی اشکانیان به علت چندپارگی ایران‌شهر به دست اسکندر گجستک بود، تا آنکه اردشیر فرمانروایان این بخش‌ها را بکشت و «شاهی را از نو آراست» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۹۵: ۱۴۰). این توجیه به بهترین نحو در سنگ‌نگاره اردشیر در نقش رستم آشکار است که اردشیر را در حال تاج‌ستانی از ایزد بزرگ اوهرمزرد [اهورمزدا] نشان می‌دهد و در این حین اردوان اشکانی و اهریمن لگدکوب اسبان شاهنشاه و اوهرمزرد شده‌اند. بدین طریق، سنگ‌نوشته به همان سان که اردشیر را برگزیده خدا می‌انگارد، اردوان شکست‌خورده را گماشته اهریمن قلمداد می‌کند؛ تقابلی که پیش‌تر در نبشته داریوش یکم در بیستون، هنگامی که وی برکشیدن خود را خواست اهورمزدا و گومات را پیرو دروغ نشان داده بود، دیده شد. بررسی موارد شورش در تاریخ ساسانی نشان می‌دهد با اینکه شورش‌ها در موارد بسیاری از اشکال پیشین تبعیت می‌کنند، اما الگوهای بروز آن‌ها توزیع متفاوتی را به نسبت دوره اشکانی نشان می‌دهد. به سان دوره‌های پیش، اصلی‌ترین نوع شورش تلاش برای سرنگونی شاه است و شورش ایالت‌ها، سرزمین‌های تابعه و در موارد استثنایی شهرها اگرچه چالش، به‌ندرت خطری جدی برای نظام سیاسی ساسانی به شمار می‌رود. در این دوره برای نخستین بار شواهدی - هرچند مبهم و ناقص - از شورش با صبغه اجتماعی می‌یابیم که در تاریخ ایران باستان یگانه است؛ البته اگر فقر منابع را دلیل اصلی این موضوع ندانیم. شورش با هدف واژگونی شاه در این دوره ابعاد متفاوتی می‌یابد؛ زیرا برای نخستین بار شورش‌های ناموفقی بروز کردند که هدف آن‌ها نه برکناری شاه وقت، بلکه واژگونی دودمان ساسانی بود. باید توجه داشت که حداقل پس از داریوش یکم هخامنشی اغلب شورش‌ها برای تصرف تاج‌وتخت از نوع درون‌دودمانی بود. به احتمال بسیار، این امر حتی برای موارد دوره اشکانی نیز که از تبار برخی مدعیان اطلاع دقیقی نداریم، صادق باشد. درواقع، اصل حفظ پادشاهی در دودمان شاهی و شرط داشتن تبار سلطنتی از مهم‌ترین مؤلفه‌های انتقال قدرت در بیشتر دوره‌های ایران باستان به حساب می‌آمد. الگوهای بروز شورش نیز توزیع متفاوتی را نسبت به دوره اشکانی نشان می‌دهند. درحالی‌که شورش‌های دوره اشکانی در اوج موفقیت‌های سیاسی - نظامی اشکانیان بروز کردند (پیروزی‌های فرهاد چهارم و بلاش علیه رومیان) و احتمالاً تا پایان اشکانیان را به خود مشغول داشتند، بسیاری از شورش‌های مدعیان ساسانی محدود به دوره متأخر آن دولت (از اواخر سده ۵م به بعد) بودند. توزیع فوق به این معنی نیست که فرایند انتقال قدرت در دوره ساسانی پیش از آن همواره مسالمت‌آمیز بود، اما مبارزه بر سر تاج‌وتخت بیشتر از طریق توطئه‌ها و کودتاها یا در موارد استثنایی جنگ داخلی حل‌وفصل می‌شدند. البته باید اذعان کرد که نظام سیاسی ساسانی در مجموع در فرایند انتقال قدرت نسبتاً موفق‌تر از اشکانیان بود.

درواقع، تنها دو مورد از شورش‌های مدعیان، در همان دوران اولیه ساسانی روی دادند؛ موردهایی که نشان می‌داد ساسانیان نیز می‌توانستند در چالش‌های ترتیب جانشینی با همان مشکلات دودمان‌های پیشین مواجه شوند. اردشیر یکم (۲۴۰-۲۲۶م) و شاپور یکم (۲۷۲-۲۴۰م) دو شاه نخست ساسانی، شخصاً جانشین خود را برگزیده بودند، اما مرگ نابهنگام هرمزد یکم (۲۷۳-۲۷۲م) به دلایلی نامشخص، قاعده جانشینی از پدر به پسر را بر هم زد و جانشینی بهرام یکم (۲۷۶-۲۷۳م) فرزند دیگر شاپور یکم، ظاهراً مورد پذیرش همه اعضای دودمان قرار نگرفت (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۶۸). این نارضایتی‌ها خود را در دو شورش در زمان پسر و نوه بهرام یکم یعنی بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶م) و بهرام سوم (۲۹۳م) نشان دادند و هر دو شورشی از اعضای دودمان شاهی بودند. نخستین شورش در حدود سال ۲۸۳م از سوی هرمزدنامی درگرفت که منابع وی را سکانشاه (لقب فرمانروای منصوب در قسمت‌های شرقی شاهنشاهی) نامیده‌اند و احتمالاً برادر یا پسرعموی بهرام دوم بوده است (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۷۵). شورش وی که گویا با حمله کاروس امپراتور روم (۲۸۳-۲۸۲م)^۱ به میان‌رودان مقارن شده بود، فقط پس از چند سال و به‌دشواری سرکوب شد (Frye, 1983: 128). مدعی دیگر، نرسه فرزند شاپور یکم بود. نرسه که در زمان شاپور لقب سکانشاه داشت، در دوران بهرام یکم و دوم به پادشاهی ارمنستان منصوب شد. شورش نرسه بلافاصله پس از مرگ بهرام دوم و در غیاب جانشین قانونی (بهرام سوم) که بر سکستان حکومت می‌کرد، انجام شد. بهرام سوم حتی فرصت رسیدن به پایتخت را نیافت. نرسه بدون مقاومت زیادی به تیسفون وارد شد و بر تخت نشست. برخی پژوهشگران تلاش کرده‌اند تا زمینه‌های این دو شورش را واکنش نارضایتی بزرگان دولت از نفوذ موبدان بلندمرتبه‌ای چون کرتیر در امور کشوری تلقی کنند (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۸۹)؛ بااین‌همه، در این شورش‌ها مسئله بحران جانشینی نیز عیان است. درواقع، شورش هرمزد و نرسه - که مورد اخیر بیشتر در حکم کودتایی موفق بود تا شورش - صرفاً نشان‌دهنده شرایطی است که در ساختار نظام سیاسی ساسانی بحران‌های جانشینی می‌توانست به شورش مبدل شود. پیروزی نرسه و موفقیت وی در استقرار اعقاب خویش بر سریر سلطنت، به‌رغم همه فرازوفرودهای جانشینی در سده ۴م، بروز این‌گونه شورش‌ها را تا نیمه دوم سده ۵م متوقف کرد.

شورش‌های ایالتی در دوره ساسانی بیش از آنکه تهدیدی برای مشروعیت شاه مستقر یا دودمان شاهی باشند، چالش‌های استراتژیکی برای سیاست‌های خارجی و داخلی آن به شمار می‌رفتند. به‌استثنای مورد ارمنستان که به‌دلیل اهمیت آن و نیز گزارش‌های مورخان ارمنی از آن آگاهی داریم، به نظر نمی‌رسد که این‌گونه شورش‌ها توجه مورخان بیزانسی و متأخر (ایرانی-عربی پس از اسلام) را چندان به خود جلب کرده باشند. نویسنده متأخر کتاب *مجلد التواریخ و القصص* در سده ۶ق به نقل از کتاب ناشناخته

«پیروزنامه» به شورش دیلمیان علیه بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۰ م) و اسارت و آزادی متعاقب شاه دیلم به دست وی اشاره می‌کند (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۷۱-۷۰). از آنجا که منبع دیگری برای سنجش این روایت نیست، نمی‌توان در خصوص چند و چون آن اظهار نظر کرد و دور نیست روایت در اصل مربوط به دوره بهرام دوم بوده باشد (شهبازی، ۱۳۹۳: ۴۵۶؛ یادداشت ۴۹۷). در دوره شاپور دوم نیز از یگانه «شورش شهری» مربوط به شهر شوش آگاهی داریم که در نقل زندگی میلس^۱ اسقف شوش در متون سریانی آمده است. ظاهراً توطئه‌ای در شهر موجب شده بود تا شاپور سپاهی به همراه سیصد فیل جنگی برای سرکوبی شهر گسیل کند (حدود ۳۵۹ م). شهر ویران شد و شاپور آن را از نو ساخت و اسیرانی را که از جنگ با روم به دست آورده بود، در آنجا ساکن کرد (Fiey, 1970: 141; Gropp, 2005). گذشته از این موارد پراکنده، مهم‌ترین کانون شورش سرزمینی در شاهنشاهی، ارمنستان بود. ارمنستان از دوره اشکانی مورد نزاع ایران و روم بود و از سده نخست میلادی شاخه‌ای از خاندان اشکانی بر آن حکومت می‌کرد. برآمدن ساسانیان که دشمن اشکانیان بودند، موجب اتحاد ارمنستان اشکانی با روم شد. شاهان ساسانی بیشتر قرن سوم و چهارم میلادی را بدون نتیجه قطعی صرف تلاش برای الحاق ارمنستان به ایران کردند؛ تا اینکه در اواخر سده ۴ م در زمان شاپور سوم (۳۸۸-۳۸۳ م) تقسیم ارمنستان میان ایران و روم باعث آزادی عمل ساسانیان در بخش ایرانی ارمنستان شد. سرانجام در زمان بهرام پنجم، شاه اشکانی ارمنستان برکنار و به جای وی مرزبانی ایرانی گماشته شد (۴۲۸ م). با این همه، برخلاف انتظار، نه تقسیم ارمنستان و نه گماشتن مرزبانی ایرانی بر آن سرزمین، منجر به ادغام کامل آن در شاهنشاهی ساسانی نشد؛ زیرا گسترش و رسمیت مسیحیت در ارمنستان، نه فقط به تقویت روحیه ملی ارمنیان انجامید، بلکه آن‌ها را در تقابل مستقیم با شاهنشاهی زرتشتی ساسانی قرار داد. این شورش‌ها در زمان یزدگرد دوم آغاز شد که کوشید تا با رواج مسیحیت در ارمنستان مقابله کند و دین زرتشت را در آنجا مجدداً مستقر کند. این سیاست نتیجه عکس داد. ارمنیان به رهبری یکی از اشراف به نام وردان مامیکونی^۲ شوریدند و به کشتار موبدان زرتشتی و کارگزاران ساسانی دست زدند. اعزام سپاهی ایرانی به ارمنستان، به شکست شورشیان در نبرد آوارایر^۳ (۴۵۱ م) انجامید و در پی آن بسیاری شورشیان و نیز روحانیون مسیحی ارمنی کشته و مابقی تبعید شدند (Frye, 1983: 147). این پیروزی موقتاً به تسلط مجدد ساسانیان بر ارمنستان انجامید، اما زمینه‌های شورش همچنان باقی ماندند. در زمان سلطنت پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م)، شورش‌های ضد ساسانی در قفقاز ابعاد گسترده‌تری یافت. از شورش استقلال طلبانه

1. Miles

2. Vardan Mamikonian

3. Avarair

فرمانروای محلی اران (آلبانیا) در همسایه ارمنستان در آغاز پادشاهی پیروز خبر داریم که به دست وی سرکوب شد. نزاع میان زرتشتیان و مسیحیان در ارمنستان موجب بروز شورش جدیدی به رهبری واهان مامیکونی^۱ (برادرزاده وردان) و ساهاک باگراتونی^۲ شد که با مداخله شاه محلی گرجستان (ایبریا) به نفع ارمنیان ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. سپاه اعزامی ساسانی توانست شورشیان را در چندین نبرد شکست دهد و یکی از سران آن ساهاک را از میان برند. با این حال، واهان رهبر این شورش تا زمان مرگ پیروز با جنگ‌های ایدایی در برخی نقاط پایداری کرد تا آنکه شکست فاجعه‌بار و مرگ پیروز در جنگ با هپتالیان دربار ساسانی را وادار به مصالحه با شورشیان کرد. مسیحیت در ارمنستان به رسمیت شناخته شد و از آن زمان به بعد بزرگان ارمنستان نقش پررنگ‌تری در اداره آنجا یافتند (درباره ناآرامی‌های قفقاز نک به: Frye, 1983: 147-148). تصمیم سیاسی دربار ساسانی مبنی بر پذیرش ارمنستان مسیحی، موجب رفع زمینه‌های شورش شد تا جایی که شورش‌های ضد ساسانی در آنجا به مدت هشت دهه متوقف شدند. واپسین شورش استقلال‌طلبانه که در اواخر پادشاهی خسرو یکم (۵۷۹-۵۳۱م) روی داد نیز ظاهراً به دلیل کوشش‌های مرزبان ارمنستان برای ترویج دین زرتشتی در آنجا و پیگرد برخی اشراف ارمنی به اتهام همکاری با بیزانس بود (۵۷۱م). ارمنیان به رهبری وردان دیگری از خاندان مامیکونی شوریدند و مرزبان ارمنستان را کشتند. وردان با کمک رومیان توانست پنج سال در برابر سپاهیان اعزامی ایستادگی کند. احتمالاً شورش فقط با متارکه ۵۷۵م میان ایران و روم که در آن رومیان سلطه ساسانیان را بر ارمنستان ایران به رسمیت شناختند، سرکوب شد (نک به: Chaumont, 1986: 431). به نظر می‌رسد پس از این شورش، ساسانیان مجدداً سیاست مصالحه را در ارمنستان در پیش گرفتند و تا پایان حیات دولت ساسانی ارمنستان شورش‌هایی از این نوع به خود ندید.

نیمه دوم سده ۵م نقطه عطفی در تاریخ ساسانی بود؛ زیرا تنها مدرک ما برای جنبش موسوم به مزدکی است که نه برکناری شاه، بلکه تغییر در بنیان‌های اجتماعی را هدف گرفته بود. متأسفانه منابع مربوط به جنبش مزدکیان، گذشته از اینکه روایتگر دیدگاه دشمنان آنان است، اغلب متضاد و آشفته به نظر می‌رسد؛ تا جایی که تفسیرهای تاریخ‌نگاران امروزی از روایات مربوط به مزدک، در نتیجه‌گیری تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند. باتوجه به شواهد کنونی، خود اصطلاح جنبش یا حتی شورش با تعبیر امروزی نمی‌توانند به قدر کفایت معرف ماهیت رویدادهای آن باشند. با این حال، از آنجا که دولت ساسانی و منابع مأخوذ از روایت‌های رسمی ساسانیان آن را شورش تلقی کردند، مورخ امروزی نیز می‌تواند آن را در چارچوب «شورش» بررسی کند بی‌آنکه ویژگی‌های آن را به منزله جنبش نادیده

1. Vahan Mamikonian

2. Sahak Bagratuni

بگیرد. این جنبش، در اصل محصول شرایط خاصی بود که در نیمه دوم سده ۵م بر ایران ساسانی حاکم شد. برای نخستین بار پس از نرسه، بحران جانشینی به جنگ داخلی دوساله‌ای میان دو برادر، هرمزد سوم و پیروز و مرگ هرمزد سوم و نزدیکانش به‌دست پیروز انجامید (۴۵۷-۴۵۹م). در منابع اسلامی - که بازتاب تاریخ ملی ایران هستند - و نیز منابع ارمنی و رومی از سلطنت پیروز به‌خوبی یاد نشده است. طبری به‌رغم اشاره به اعمال نیک پیروز، وی را تندخو، مکار و مایه ویرانی کشور می‌داند (طبری، ۱۳۶۲: ۶۲۹). در زمان پیروز، ایران برای چند سال پیاپی به خشکسالی دچار شد که در خاطره جمعی باقی ماند. به گفته بلعمی «پس چون از ملک او هفت سال بگذشت، باران از آسمان باز استاد به زمین عجم و آن سال قحط اندر جهان افتاد و طعام تنگ شد...» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۵۲). با وجود تلاش‌های افسانه‌مانند منتسب به پیروز برای نجات کشور در منابع اسلامی (برای نمونه نک به: طبری، ۱۳۶۲: ۶۲۸ و بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۵۵-۳۵۳)، آشکار است که چنین قحطی‌ای صدمات بزرگی به دولت و جامعه ساسانی - که اقتصاد آن در درجه اول بر پایه کشاورزی بود - وارد آورد. برخلاف ادعای متون اسلامی، قحطی در زمان پیروز پایان نیافت؛ زیرا در مکاتبات روحانیان مسیحی ایران در سال ۴۸۵م یعنی اوایل پادشاهی بلاش (۴۸۸-۴۸۴م)، به قحطی در شمال کشور اشاره شده است (نک به: Labourt, 1904: 144-145). شورش در قفقاز که دولت ساسانی را تا پایان پادشاهی پیروز به خود مشغول داشت و مشکلات مالی وی نیز مزید بر علت بود. در چنین شرایطی، تصمیم مصیبت‌بار پیروز برای جنگ با هپتالیان به مرگ وی و نابودی سپاه ساسانی منجر شد. شکست پیروز موجب شد پادشاهی ساسانی خراج‌گزار هپتالیان شود. دولت ساسانی تا مدت‌ها از زیر بار این شکست بیرون نیامد. در پادشاهی کوتاه‌مدت بلاش و اوایل پادشاهی قباد (۵۳۱-۴۸۸م) نه شاه، که بزرگان بر کشور تسلط داشتند. دوره چهارساله بلاش برادر پیروز، خود با شورش مدعی دیگر جانشینی (فرزند پیروز) که گویا وزیر نام داشته است، آغاز شد. این شورش ظاهراً با کمک نیروی نظامی نجبای ارمنی سرکوب و وزیر دستگیر و اعدام شد (نک به: شهبازی، ۱۳۹۵: ۴۸۴-۴۸۳). مدعی موفق‌تر جانشینی، قباد فرزند دیگر پیروز بود که در کودتایی به‌دست بزرگان به جای بلاش بر تخت نشست. با این حال، ناآرامی‌ها ادامه یافت. رویدادنامه سریانی منتسب به یشوای ستون‌نشین (بند ۲۲)، از شورش اقوام قدیشایه^۱ و تمورایه^۲ علیه قدرت سلطنتی در همین زمان آگاهی می‌دهد. قدیشای که در حوالی سنجار می‌زیستند به شهر نصیبین حمله کردند و حتی کوشیدند تا شاهی از خود در آنجا مستقر کنند و تمورایه - ظاهراً کوه‌نشینانی ساکن ایران - نیز چون مشاهده کردند شاه به آن‌ها چیزی نداد، سر به

1. Qadishaye

2. Tamuraye

شورش برداشتند. شورش ظاهراً مدتی طول کشیده است، زیرا به گفته رویدادنامه (بند ۲۴) قباد فقط پس از بازگشت از سرزمین هپتالیان و اعاده سلطنت توانست آنان را مطیع و با وعده حمله به روم به سپاه خویش ملحق کند (Trombley and Watt, 2000: 19-22).

همه این موارد، به هرج و مرجی دامن زد که احتمالاً در تاریخ ساسانی تا آن زمان بی‌سابقه بود. در چنین شرایطی، منابع از ظهور جنبشی سخن می‌گویند که گویا هواخواهان آن خود را «درست‌دین» می‌خواندند و بعدها به نام مزدک بنیان‌گذار یا سلسله‌جنبان آن، مزدکی نامیده شدند. داستان مزدکیان در بیشتر منابع تاریخی که در سده‌های سوم تا ششم هجری نگاشته شده‌اند، به اشکال مختلف آمده است (برای نمونه نک به: دینوری، ۱۳۶۴، ۹۶-۹۴؛ طبری، ۱۳۶۲، ۶۴۱-۶۳۹، ۶۴۶-۶۴۵؛ و نیز ثعالبی ۱۳۶۸: ۳۹۱-۳۸۵). بر اساس هسته اصلی روایت مرسوم، مزدک بامدادان در روزگار قباد ظهور کرد. پیام اصلی وی برابری مردمان در مال، زن و دیگر مواهب بود. مزدک موفق شد قباد را با اندیشه‌های خود هم‌داستان کند و پیروان زیادی گرد آورد. کار وی بالا گرفت و این امر ناخشنودی بزرگان کشور را برانگیخت. بزرگان بر قباد شوریدند و او را به زندان افکندند و برادرش جاماسپ را بر تخت نشاندند. قباد گریخت و به هپتالیان پناه برد و با کمک آنان پادشاهی خود را بازپس گرفت. قدرت مزدکیان تا اواخر روزگار قباد باقی بود. در پایان پادشاهی قباد، در توطئه‌ای شاه و ولیعهدش خسرو- که نقش اصلی را در توطئه بر عهده داشت- سران مزدکیان را به غافلگیری کشتند و پیروان آن را از میان بردند.

اشکال مختلف روایت‌های فوق کمابیش در اغلب متون دوره اسلامی دیده می‌شود. با این همه، اختلاف در عناصر جزئی‌تر روایت، به تفسیرهای متعددی در خصوص جنبش مزدک در میان مورخان منجر شده است. این روایت گاه نشان کشمکش اشراف و قباد و استفاده ماهرانه وی از نیروی اجتماعی-سیاسی مزدکیان برای حذف بزرگان مخالف خود (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۰۷) یا نتیجه برهم‌خوردن مناسبات تولید در جامعه ساسانی (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۳۹۱) دانسته شده است. از سوی دیگر، برخی پژوهشگران از اختلافات و تضادهای موجود در روایت‌های مربوط به مزدک در متون اسلامی نتیجه گرفته‌اند که اساساً مزدک واقعیت تاریخی نداشته و اصلاحات انجام‌شده ابداع خود قباد بوده است؛ یا اینکه به فرض تاریخی بودن مزدک، گرویدن قباد به وی را باید مردود شناخت؛ مضافاً اینکه استدلال می‌شود نویسندگان بیزانسی معاصر ساسانیان هیچ اشاره‌ای به مزدک نکرده‌اند (نک به: فولادپور و ربیعی، ۱۳۷۱؛ شهبازی، ۱۳۹۳: ۵۱۵-۵۰۳، یادداشت ۶۱۶). با این حال، تضادهای منابع اسلامی و اشاره نکردن به مزدک در متون بیزانسی فقط می‌تواند درک ما را از چند و چون این جنبش تغییر دهد و نمی‌توان به‌صرف این مسائل، تاریخی بودن مزدک را کاملاً رد کرد. مؤید این موضوع اشاره به مزدک بدعت‌گذار در متون فارسی میانه (دینکرد هفتم، فصل ۷، بند ۲۱؛ بند هش، بخش هجدهم، ۲۱۵)

است که قاعداً از آبشخوری ساسانی سرچشمه گرفته است (نک به: دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۵۸؛ فرنبرگ دادگی، ۱۳۹۵: ۱۴۱). از خلال منابع چنین برمی آید که فارغ از نقش مزدک در جنبش، فرقه‌ای که رهبری آن به وی منتسب است درست‌دینان خوانده می‌شد و مبدع آن فردی به نام زرتشت خوزگان در سده ۳م بوده است. درواقع، اگر بتوان به تفسیر باورهای منتسب به مزدکیان در منابع اتکا کرد، شورش آنان در وهله نخست صبغه دینی داشته است. به بیان بهتر آنان به تفسیر متفاوتی از آیین زرتشت باور داشته‌اند که با قرانت رسمی تفاوت داشته و انعکاس اجتماعی باورهای آن به شکل اشتراک اموال و زنان یا شاید بازتوزیع آنان نمایانده شده است (نک به: Crone, 1991: 24). درهرحال، جنبش مزدک شورشی کوتاه‌مدت- در معنای متعارف شورش- به شمار نمی‌آید. این شورش بازنمود اجتماعی خوانشی از دین زرتشتی بود که خواسته‌های آن واکنشی به بحران‌های بزرگ سیاسی-اقتصادی آن زمان بود. سرکوب نظامی شورش نیز که البته با توجه به نیروی سنت و دولت انتظار آن می‌رفت- و منابع در شمار کشتگان آن راه مبالغه می‌پیمایند- آن را محو نکرد، بلکه به حاشیه برد تا بعدها پس از سقوط ساسانیان بار دیگر ظاهر شود.

با قضاوت منابع، به نظر می‌رسد که برتخت‌نشینی خسرو یکم مناقشات بسیاری را در باب جانشینی برانگیخته است؛ برای نمونه، پروکوپئوس مورخ بیزانسی (در جنگ‌ها، کتاب ۱، فصل ۲۳، بندهای ۶-۱) گزارش می‌دهد جم پسر میانی قباد همراه اعضای خانواده و پشتیبانانش به دلیل توطئه علیه خسرو اعدام شدند (Procopius, 1914: 209-211). دور نیست سرکوب مزدکیان که احتمالاً در زمان ولیعهدی خسرو یکم یا اندک زمانی پس از جلوس وی روی داده، با برآمدن مدعی دیگری برای جانشینی قباد نیز ارتباط داشته است. این مدعی دیگر، فرزند ارشد قباد به نام کاوس یا کیوس بود که شاید به استناد حق ارشدیت خواستار جانشینی قباد بوده است. یک منبع بیزانسی کشتار مزدکیان- که البته آنان را به اشتباه مانویان می‌خواند- به فرمان قباد را به دلیل توطئه آنان برای انتصاب شاهزاده‌ای به نام فتاسوارسان^۱ به ولیعهدی می‌داند (Theophanes, 1997: 259-260). ظاهراً فتاسوارسان صورت یونانی پدشخوارگرشاه- لقب کاوس- بوده است؛ زیرا می‌دانیم که وی در زمان سلطنت پدر بر ناحیه پدشخوارگر (طبرستان) حکومت می‌کرده است. تنوفانس از سرنوشت کاوس سخنی به میان نمی‌آورد، اما بر اساس گزارش متأخر ابن اسفندیار، کیوس (کاوس) پس از شکست شورشی که علیه خسرو یکم بر پا کرد، به دستور وی اعدام شد. از تاریخ این شورش اطلاعی نیست و ابن اسفندیار که یگانه منبع ما برای این شورش نافرجام است، آن را پس از دفع هجوم «خاقان ترکستان» به دست کیوس و تسلط موفقیت‌آمیز وی بر قسمت‌های شرقی می‌داند (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۵۰-۱۴۹).

به نظر می‌رسد به‌رغم دستاوردها و موفقیت‌های خسرو یکم در عرصه داخلی و اصلاحات وی در داخل، نارضایتی از خسرو میان گروه‌هایی از بزرگان همچنان باقی مانده باشد؛ زیرا در سال ۵۵۱م در حین بیماری خسرو، شورش دیگری به رهبری پسر ارشدش انوشک‌زاد یا انوشزاد بروز کرد. منابع در باب دلایل شورش انوشک‌زاد اتفاق‌نظر کامل ندارند. بر اساس منابع، انوشک‌زاد مغضوب خسرو قرار گرفته و به فرمان وی در جندی‌شاپور زندانی بود. درحالی‌که پروکوپیوس مورخ بیزانسی معاصر رویداد (جنگ‌ها، کتاب ۸، فصل ۱۰، بندهای ۲۲-۱۰ در Procopius, 1928: 145-149)، علتی غیرسیاسی برای مغضوبیت انوشک‌زاد آورده است - ارتباط با زنان شبستان پدر - منابع دوره اسلامی همگی اختلاف میان آن دو را دینی ذکر می‌کنند. بدین صورت که انوشک‌زاد تحت تأثیر مادرش به مسیحیت گرویده بود و از این رو به فرمان خسرو در جندی‌شاپور تبعید یا زندانی شده بود (دینوری، ۱۳۶۴: ۹۸). انوشک‌زاد با استفاده از بیماری خسرو شورش و عده زیادی از مخالفان خسرو - از جمله مسیحیان - را به دور خود گرد آورد و حتی از روم تقاضای کمک کرد. به فرمان خسرو، مارآبا جاثلیق تیسفون موفق شد مسیحیان طرفدار انوشک‌زاد را از گرد وی پراکنده کند و سپاه اعزامی سلطنتی شورشیان را در هم شکست. در گزارش شاهنامه به کشته‌شدن انوشک‌زاد اشاره شده است، اما پروکوپیوس می‌گوید که خسرو فقط به سوزاندن پلک‌های وی - با هدف محروم کردن او از رسیدن به شاهی - اکتفا کرد. مقایسه اختلافات روایت پروکوپیوس و منابع متأخر اسلامی برای تفسیر شورش مشکلاتی در بر دارد. اینکه پروکوپیوس به مسیحی بودن انوشک‌زاد، حمایت مسیحیان از وی و درخواست پشتیبانی از روم هیچ اشاره‌ای نکرده است طبعاً به معنای رد روایات اسلامی نیست، اما باید در صیغه مسیحی شورش انوشک‌زاد تردید کرد. به هر حال، شورش تأثیر خاصی در سیاست خسرو در قبال مسیحیان نداشت و از منابع چنین بر نمی‌آید که این شورش آسیبی به قدرت خسرو وارد کرده باشد.

به این ترتیب، ناآرامی‌های اواخر سده ۵م به‌ویژه جنبش مزدکی، از یک منظر در کوتاه‌مدت موجب تحکیم قدرت سلطنتی شد. اشراف مخالف قدرت شاه یا به‌دست قباد از میان رفتند یا اینکه جنبش مزدکی بنیان قدرت آنان را بسیار تضعیف کرد. اصلاحات اقتصادی و سیاسی قباد و خسرو یکم نیز نه فقط بر نیروی دستگاه سلطنت افزود، بلکه از پایگاه اشراف در برابر شاه کاست. یکی از مهم‌ترین این اصلاحات، تقسیم‌بندی چهارگانه قلمرو ساسانیان بود که به هر بخش کوست^۱ گفته می‌شد و یک اسپهبد آن را اداره می‌کرد. این سازماندهی به همراه ایجاد سپاه دائمی سلطنتی که هسته آن متشکل از سواره‌نظام بود، از تکیه شاه به نیروی بزرگان و نجبای محلی کاست و بر توانایی شاه ساسانی برای اداره جنگ‌ها افزود (Rubin, 2009). با این حال، این تغییر به‌صورت محسوسی قدرت اسپهبدان و سران سپاه را افزایش داد.

کارایی چنین ساختاری به قدرت و توانمندی شخص شاه وابسته بود و در دوره شاهان نیرومندی چون قباد و خسرو یکم زیانمند تلقی نمی‌شد. درواقع، پس از درگذشت خسرو یکم بود که به تدریج آثار سوء این تغییرات خود را نشان دادند. درخصوص شخصیت هرمزد چهارم جانشین خسرو (۵۹۰-۵۷۹م)، گزارش‌های ضدونقیضی در منابع معاصر وی و متأخر به جای مانده است. مورخان بیزانسی و اسلامی بر تندخویی، بی‌تدبیری و به‌ویژه دشمنی وی با بزرگان ایرانی و سختگیری بر آنان تأکید بسیار کرده‌اند و در عوض، برخی منابع مسیحی که بازتاب دیدگاه‌های مسیحیان ایران هستند- شاید به دلیل سیاست آشتی‌جویانه وی با مسیحیان- او را شاهی نیکوخصال و دادگر خوانده‌اند. نویسندگان اسلامی نیز بر این خصلت دادگری هرمزد و نواختن طبقات ضعیف جامعه گواهی داده‌اند. درمجموع تصویر ما از هرمزد، شاهی را نشان می‌دهد که با اقویا و بزرگان سختگیر بود و با مردم عادی به نیکویی و داد رفتار می‌کرد (درخصوص شواهد و دوگانگی‌ها نک به: شهبازی، ۱۳۹۵: ۵۷۶-۵۷۳؛ یادداشت ۸۳۳). جنگ‌های ایران و بیزانس در زمان هرمزد ادامه یافت و از جانب شرق نیز وی با بازماندگان هپتالیان و سپس ترکان درگیر بود. طبیعی است که در این ساختار و اوضاع جدید، سپاه و فرماندهان آن برای حفظ قلمرو ساسانیان اهمیت خاصی بیابند. در چنین شرایطی نوع دیگری از شورش‌ها بروز کرد که هدف آن نه تنها برکناری شاه، بلکه واژگونی نظام سیاسی ساسانی بود. این شورش‌ها در فاصله چند سال از یکدیگر و در دهه ۵۹۰م در دوران هرمزد چهارم و خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۱م) روی دادند. سران این شورش‌ها بهرام چوبین از خاندان مهران و ویستهم از خاندان اسپهبد بودند که از دوره اشکانی بزرگ‌ترین خاندان‌های ایران به شمار می‌رفتند. بهرام چوبین اسپهبد کوست شمال کشور یعنی آذربایجان بود و ویستهم با دودمان شاهی پیوندهای خویشاوندی داشت؛ درواقع، وی برادر همسر هرمزد چهارم و دایی خسرو دوم به شمار می‌رفت. هر دو شورش هم از لحاظ زنجیره رویدادها و هم شورشیان به یکدیگر پیوسته بودند.

در ارتقای بهرام چوبین نه تنها تبار اشرافی‌اش، بلکه اثبات شایستگی‌هایش در ساختاری که قباد و خسرو یکم ایجاد کرده بودند، مؤثر بود. گزارش دست‌اولی از تئوفیلاکتوس سیموکاتا مورخ بیزانسی (در کتاب ۳، فصل ۱۸، بند ۱۲) به مراحل ارتقای بهرام چوبین به فرماندهی نگهبانان شاهی در دوران سلطنت خسرو یکم به سبب شایستگی‌های نمایان نظامی‌اش اشاره می‌کند (Theophylact Simocatta, 1986: 102). بر اساس گزارش منابع اسلامی، ظاهراً بعدها در زمان هرمز چهارم وی به مقام اسپهبدی کوست آذربایجان رسیده است (نک به: دینوری، ۱۳۶۴: ۱۰۹). هنگامی که هپتالیان در سال ۵۸۸م به نواحی شرقی ایران تاختند، هرمزد بهرام را به فرماندهی سپاه اعزامی برای مقابله با آن‌ها منصوب کرد. بهرام پس از درهم‌شکستن هپتالیان به آن‌سوی رود جیحون پیشروی کرد و خاقان ترکان غربی را نیز در نبردی شکست داد. این پیروزی‌ها بر محبوبیت بهرام در میان سپاهیان افزود؛ بااین حال، ظاهراً هنگامی که

هر مزد از موفقیت‌های بهرام تقدیر شایسته‌ای به عمل نیاورد، میانه سپهسالار پیروزمند و دربار ساسانی به هم خورد. منابع اسلامی غالباً دلیل این موضوع را سخن‌چینی و دسیسه‌درباریان مخالف بهرام می‌دانند که وی را متهم کرده بودند بیشتر غنائم جنگی را به نفع خویش ضبط کرده و فقط مقدر اندکی را برای شاه ارسال کرده است (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۱۱). مورخ ارمنی سبنوس نیز به موضوع اختلاف بر سر غنائم اشاره می‌کند؛ هرچند سبنوس این موضوع را نه اتهام صرف، بلکه واقعیت قلمداد می‌کند. ظاهراً بهرام حتی بخشی از غنائم را میان سپاه تقسیم کرده بود (Sebeos, 1999: 15). در پی این موضوع، نامه تحقیرآمیز هر مزد به بهرام و برکنارکردن او از منصب سپاهبندی منجر به شورش علنی بهرام و سپاه وی شد. بهرام به‌سوی پایتخت حرکت کرد و هر مزد با شتاب سپاهی برای متوقف‌کردن وی تدارک دید؛ اما شورشی در سپاه هر مزد، منجر به قتل سردار آن و پیوستن سپاهیان به بهرام شد. در این اثنا، کودتایی در تیسفون به‌دست بندوی و ویستهم برادران همسر هر مزد، منجر به برکناری وی و برتخت‌نشینی فرزندش خسرو شد. احتمالاً این امید در دربار ساسانی وجود داشته است که تغییر شاه موجب رضایت سپاهیان شورشی و متقاعد ساختن بهرام به پایان شورش شود. با این حال، بهرام افکار دیگری در سر داشت. یگانه تغییر در تبلیغات شورشیان بود که تا آن زمان علیه ستم هر مزد بود و حال جای خود را به محکوم‌کردن خسرو دوم و هوادارانش و اعاده شاه مخلوع داد. مذاکرات میان دربار و شورشیان سودی نداشت و خسرو دوم که در توان نظامی خویش برای دفع شورش تردید داشت، پس از قتل هر مزد مخلوع^۱ با هواداران خویش به بیزانس پناهنده شد. بهرام وارد تیسفون شد و در آنجا خود را شاه خواند و بر تخت نشست. از خلال منابع نمی‌توان با قطعیت اظهارنظر کرد که شورش از همان ابتدا برای غصب پادشاهی و واژگونی ساسانیان بوده است یا اینکه بهرام این تصمیم را به تدریج و در پی پیشروی موفقیت‌آمیز شورشیان و آشوب هم‌زمان با آن در تیسفون اتخاذ کرد. گزارش سبنوس ادعای پادشاهی بهرام را در همان آغاز شورش قرار می‌دهد، حال آنکه از خلال منابع اسلامی چنین برداشت می‌شود که نیت بهرام فقط پس از برتخت‌نشینی خسرو یا حتی پس از ورود به تیسفون آشکار شد (نک به: Sebeos, 1999: 16؛ طبری، ۱۳۶۲: ۷۳۲-۷۲۷؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۱۱۹؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۸؛ و نیز شهبازی، ۱۳۹۵: ۵۹۷؛ یادداشت ۹۲۰).

تاج‌گذاری بهرام در تیسفون با مخالفت بسیاری از بزرگان رویه‌رو شد. برحسب ظاهر، تبلیغات بهرام درخصوص نسب اشکانی‌اش و غاصب‌بودن ساسانیان و برشمردن خطاهای هر مزد و خسرو، کسان بسیاری را درباره حقانیت وی قانع نکرد (نک به: طبری، ۱۳۶۲: ۷۳۲؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۱۱۹) و

۱. منابع اسلامی درباره نقش خسرو در قتل پدرش چندان با صراحت اظهارنظر نمی‌کنند، اما بعدها پس از سرنوشتی خسرو دوم به‌دست پسرش شیرویه یکی از اتهامات وارد شده به وی دخالت در قتل پدر بود. به هر روی، اگر هم خسرو در این باره صریحاً دستوری نداده باشد، تلویحاً به این کار رضایت داده است (نک به: شهبازی، ۱۳۹۵: ۵۸۹؛ یادداشت ۸۷۴).

بهرام مایل نبود یا نمی توانست پایه های حکومت خود را با کشتار بزرگان مخالف آغاز کند. از طرفی، این احتمال وجود دارد که همه بخش های کشور زیر سلطه وی در نیامده و پادشاهی وی حتی در میان برخی از نزدیکانش نیز پذیرفته نشده بود. در واقع، گردویه یکی از برادرانش با خسرو به بیزانس پناهنده شد و بهرام میاوشان از سرداران و خویشاوندانش در نهان با طرفداران خسرو علیه وی توطئه کرد (نک به: دینوری، ۱۳۶۴: ۱۲۰). گذشته از آن، رقیب وی خسرو به بیزانس پناهنده شده بود و بهرام نمی توانست با کشتن مخالفان در دسترس خویش، دیگران را به طرفداری از خسرو سوق دهد. در این حین، علاوه بر آنکه بندوی دایی خسرو توانست در آذربایجان علیه بهرام نیرویی تدارک ببیند، خسرو موفق شد حمایت امپراتور بیزانس موریکیوس را جلب کند و با کمک سپاهی که آمیزه ای از نیروهای بیزانسی، ارمنیان - که در مبارزه با بهرام به وی ملحق شدند - و نیروهای بندوی برای اعاده پادشاهی خویش به ایران بازگردد. در نبردی که متعاقب آن در آذربایجان در گرفت، بهرام از خسرو شکست خورد و با بازمانده نیروهایش به نزد خاقان ترکان پناه برد و بعدها به تحریک خسرو در آنجا به قتل رسید (طبری، ۱۳۶۲: ۷۳۳؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۱۲۹-۱۲۸). شورش بهرام در پایان از این رو ناکام ماند که وی نتوانست وفاداری بیشتر بزرگان را - که حاضر نبودند یک از همگنانشان بر آنها فرمان براند - به خود جلب کند. در واقع، به رغم بحران های دولت ساسانی در سده ۵م، به نظر می رسد که ساسانیان در زمان شورش بهرام هنوز آن اندازه مشروعیت داشتند که عمل بهرام، با وجود محبوبیت فراوان وی از نظر بسیاری ایرانیان آن روزگار، ناسپاسی و خیانت تلقی شود. موفقیت ناپایدار شورش بهرام را در درجه نخست باید نتیجه سیاست های اشتباه هر مزد چهارم دانست تا اینکه آن را برآمده از برنامه های ضد ساسانی در جامعه ایرانی سده ۶م قلمداد کنیم.

در همین زمینه، شورش ویستهم را که تنها چند سال پس از شکست بهرام روی داد، از نظر الگو و پشتیبانی می توان ادامه شورش بهرام تلقی کرد. ویستهم و بندوی علاوه بر خویشاوندی با خسرو دوم، در بر تخت نشینی و سپس اعاده پادشاهی وی نقش مؤثری ایفا کرده بودند. با این حال، خسرو به مجرد تحکیم پایه های حکومتش با آنان در افتاد؛ زیرا قدرت این دو را مانع بسط قدرت خود می دانست. گذشته از آن، صرف بقای آنها یادآور الگوی موفق شاه کشی بود و احتمالاً خسرو مشتاق بود تا با از میان بردن آنان، خود را از اتهام پدر کشی مبرا کند. بندوی به آسانی از سر راه برداشته شد، اما ویستهم که در آن زمان فرمانداری ولایات شرقی را بر عهده داشت، جان به در برد و علیه خسرو شورید. ویستهم در شورش خود از پشتیبانی بقایای سپاه بهرام چوبین در نواحی شمالی ایران برخوردار شد و ظاهراً حتی گردیه خواهر بهرام، به ازدواج وی درآمد (دینوری، ۱۳۶۲: ۱۳۲)؛ به این ترتیب، شورش علیه خسرو با اتحاد میان خاندان های اسپهبد و مهران به خطری جدی برای دولت ساسانی مبدل شد. شورش ویستهم چند سال طول کشید و وی در قسمت هایی از شرق و مرکز ایران به نام خود سکه زد؛ با این حال، شورش وی نیز در نهایت سرکوب شد.

اگر بتوان به منابع در این زمینه اعتماد کرد، خسرو از همان طریقی ویستم را از میان برداشت که چند سال پیش بهرام را از بین برده بود. به تحریک خسرو، ویستم به دست همسرش گردیده یا یکی از سرداران هپتالی اش به قتل رسید (نک به: شهبازی، ۱۳۹۵: ۶۱۵-۶۱۴؛ یادداشت ۹۹۹).

شورش بهرام و ویستم از منظر چالش‌های مشروعیت نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ساسانیان به شمار می‌آیند. بهرغم ناکامی نهایی، این شورش‌ها تصور بر تخت‌نشینی شاهی غیرساسانی بر اریکه سلطنت را برای بزرگانی با جاه‌طلبی کافی و شرایط مساعد در نیم‌سده باقی‌مانده از پادشاهی ساسانی ممکن ساختند. در سال‌های پسین دولت ساسانی به‌ویژه پس از مرگ خسرو دوم در سال ۶۲۸م غاصبان غیرساسانی چند بار با همان میزان موفقیت بهرام و ویستم توانستند تخت سلطنت را موقتاً غصب کنند یا در این راه کشته شوند (نمونه‌های شهروراز و فرخ‌هرمزد)؛ با این حال، همه موارد با وجود تبار اشرافی‌شان، برآمده از ساختار سیاسی ای بودند که در سده ۶م به دست قباد و خسرو یکم به وجود آمده بود: سردارانی که با اتکا به نیروی نظامی بر آن شدند تا نظام سیاسی ساسانیان را سرنگون کنند و به جای آن دولت جدیدی به وجود آورند، اما در این راه ناکام بودند. به نظر می‌رسد که ساسانیان در چهار سده پادشاهی خویش موفق شدند حقوق دودمانی خویش را چنان با موجودیت سرزمین ایران پیوند بزنند که هرگونه شورش برای واژگونی آنان با شکست مواجه شد.

نتیجه‌گیری

شورش در تاریخ ایران باستان هم در ساحت عمل و هم معنی اساساً مقوله‌ای سیاسی است. از میان شورش‌های رخ داده در دوران باستان، فقط شورش‌هایی موفق شدند نظم سیاسی موجود را به چالش بکشند که هدف آن‌ها برکناری شاه مستقر - و در موارد استثنایی دودمان شاهی - بود. شورش‌های فوق، عموماً با توسل به نیروی نظامی بروز می‌کردند و پاسخ حکومت به آنان نیز صبغه‌ای نظامی داشت. در بسیاری از موارد بنا به ماهیت منابع - که عمدتاً متون غیربومی (یونانی، رومی، بیزانسی و لرمنی) هستند - اطلاعات چندانی از زمینه‌های شورش، جزئیات و پایان آنان وجود ندارد. در اغلب موارد برای ما حتی تصور پیامدهای ممکن این رویدادها نیز به‌جز گمانه‌زنی‌های کلی امکان‌پذیر نیست. اینکه شورش‌هایی با خصلت‌های متفاوت همچون استقلال‌طلبی یا حقوق شهری که در اساس اهدافشان با شورش‌های فوق یکسان نیست، چالشی برای نظام سیاسی به شمار می‌آیند، صرفاً به سبب ساحت معنی یعنی تلقی انگاره شورش در ایران باستان است. حق فرمانروایی در ایران باستان صرف‌نظر از اینکه مقوله‌ای درون‌دودمانی است، از جانب ایزد پشتیبانی می‌شود. در واقع، هرگونه شورش اخلاقی در نظامی تلقی می‌شود که اساس آن خواست و اراده خداست. در معدود کتیبه‌ها و نقش‌مایه‌های باقی‌مانده

مشاهده می‌شود که به‌رغم تغییر دودمان این انگاره بنیادین تقابل نظم و آشوب (ارت در برابر دروغ و اوهرمز در برابر اهریمن) مکرراً از سوی شاهان فاتح برای توجیه کسب تاج و تخت به کار گرفته می‌شود؛ تاج و تختی که خود چه بسا احتمالاً با شورشی موفق به دست آمده بود؛ درحقیقت، در این تقابل است که خصلت سیاسی شورش آشکار می‌شود.

وجه مشترک شورش‌های دوران باستان در تکرر شورش برای تغییر شاه مستقر است. دیگر اقسام شورش‌ها تابع زمانه و شرایط خویش هستند. درحالی‌که به نظر می‌رسد میان شورش‌های استقلال‌طلبانه و مدعیان سلطنت در دوره هخامنشی ارتباط تنگاتنگی وجود داشته باشد، آن‌ها در نتیجه سازوکار شکنده فرایند جانشینی بودند؛ بالاین حال، ظاهراً بیشتر از آن‌ها چالشی جدی برای حقوق و مشروعیت دودمانی هخامنشیان ایجاد نکردند. برعکس، شورش‌های دوره سلوکی - اعم از مدعیان درون دودمانی و برون دودمانی و استقلال - در درازمدت نتیجه ناکامی آنان در کسب مشروعیت یا واکنشی به تلاش آنان در این زمینه بود. شورش‌های دوره اشکانی، با وجود ناآگاهی ما از بسیاری جزئیات، به‌نوعی شدیدتر از مورد هخامنشیان، نتیجه چالش‌های و بحران‌های انتقال سلطنتی بود که می‌توانست امکان ادعای سلطنت را برای هر عضو دودمان شاهی - فارغ از درجه خویشاوندی با شاه - به‌صرف پشتیبانی اشراف میسر کند. شورش‌های عصر ساسانی - که از اواخر سده ۵م شدت گرفتند، معلول زنجیره‌ای از بحران‌ها مانند جنگ داخلی، شکست خارجی و بحران‌های طبیعی بودند. شورش در سست‌دینان یا مزدکیان که خود برآمده از این بحران‌ها بود، سنت‌های استواری را که نظم اجتماعی بر اساس آن‌ها بنا شده بود، به چالش کشیدند. شکست جنبش و سیاست‌های اصلاحی ساسانیان برای مقابله با پیامدهای آن، خود منجر به شورش‌های ضد دودمانی در پایان سده ۶م شد.

منابع

ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۲۰). تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، جلد ۱، تهران: کلاله خاور.

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، جلد ۱، تهران: زوار.
پیگولوسکایا، ن (۱۳۷۲). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی: پاره نخست، ایران باستان، ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره
دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۴). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۳). تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲). تاریخ طبری، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

فرنبرگ‌دادگی (۱۳۹۵). بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.

فولادپور، همایون و ربیعی، هایده (۱۳۷۱). «نگاهی تازه به داستان مزدک و قباد»، کلک، شماره ۲۸: ۳۷-۷۹.

لوکونین، ولادیمیر (۱۳۵۰). تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مجممل التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.

نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ناقدفر، تهران: ققنوس.

- Arrian (1929). **Anabasis of Alexander**, Volume I, Books 1-4, Translated by P. A. Brunt, Loeb Classical Library, Vol. 236, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Arrian (1933). **Anabasis of Alexander**, Volume II: Books 5-7, Translated by P. A. Brunt, Loeb Classical Library, Vol. 269, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Briant, P. (2002). **From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire**, Translated by Peter D. Daniels, Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Chaumont, M. L. (1986). "Armenia and Iran ii. The Pre-Islamic Period", In **Encyclopaedia Iranica**, Vol. II, Fasc. 4: 418-438.
- Crone, P. (1991). "Kavād's Heresy and Mazdak's Revolt", **Iran**, 29 (1): 21-42.
- Dandamaev, M. A. (1989). **A Political History of the Achaemenid Empire**, Translated by W. J. Vogelsang, Leiden: E. J. Brill.
- Dio Cassius (1917). **Roman History**, Volume V, Books 46-50, Translated by Earnest Cary and Herbert B. Foster, Loeb Classical Library, Vol. 82, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Diodorus Siculus (1952). **Library of History**, Volume VII, Books 15.20-16.65, Translated by Charles L. Sherman, Loeb Classical Library, Vol. 389, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Fiey, J. M. (1970). «L'élam, la première des métropoles ecclésiastiques syriennes orientales», **Parole De L'orient**, 1: 123-153.
- Frye, R. N. (1983). "The Political History of Iran under the Sasanians", In E. Yarshater (Ed.), **The Cambridge History of Iran**, Volume 3 (1) (pp. 116-180), Cambridge: Cambridge University Press.
- Gorris, E. (2020). "Power and Politics in the Neo-Elamite Kingdom", **Acta Iranica**, Vol. 60, Leuven: Peeters Publishers.
- Grainger, J. D. (1997). **A Seleukid Prosopography and Gazetteer**, Mnemosyne, bibliotheca classica Batava, Supplementum, 0169-8958, Vol. 172, Leiden: Brill.
- Grayson, A. K. (1975). **Assyrian and Babylonian Chronicles**, Texts from cuneiform sources, Vol. 5, Locust Valley, N.Y: J.J. Augustin.
- Gropp, G. (2005). "Susa V. The Sasanian Period", In **Encyclopaedia Iranica**, Online Version, Retrieved from: <https://iranicaonline.org/articles/susa-v>
- Herodotus (1925). **The Persian Wars**, Volume IV, Books 8-9, Translated by A. D. Godley, Loeb Classical Library, Vol. 120, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Herodotus (1926). **The Persian Wars**, Volume I, Books 1-2, Translated by A. D. Godley (Revised and Reprinted), Loeb Classical Library, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

- Herodotus (1928). **The Persian Wars**, Volume II, Books 3-4, Translated by A. D. Godley, Loeb Classical Library, Vol. 118, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Josephus (1965). **Jewish Antiquities**, Volume VIII, Books 18-19, Translated by Louis H. Feldman, Loeb Classical Library, Vol. 433, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Kosmin, P. J. (2014). **The Land of the Elephant Kings: Space, Territory, and Ideology in the Seleucid Empire**, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Kosmin, P. J. (2018). **Time and its adversaries in the Seleucid Empire**, Cambridge, Mass.: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Kuhrt, A. (2010). **The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period**, London: Routledge.
- Labourt, J. (1904). **Le Christianisme dans l'Empire perse sous la dynastie sassanide**, Paris: V. Lecoffre, 224-632.
- Lee, J. W. I. (2016). "Cyrus the Younger and Artaxerxes II, 401 BC: An Achaemenid Civil War Reconsidered", In J. J. Collins & J. G. Manning (Eds.), **Revolt and Resistance in the Ancient Classical World and the Near East: In the Crucible of Empire**, (pp. 103-121), Leiden: Brill.
- Llewellyn-Jones, L and Robson, J. (2010). **Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient**, Milton Park Abingdon Oxon, New York NY: Routledge.
- Procopius (1914). **History of the Wars**, Volume I, Books 1-2 (Persian War), Translated by H. B. Dewing, Loeb Classical Library, Vol. 48, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Procopius (1928). **History of the Wars**, Volume V, Books 7. 36-8 (Gothic War), Translated by H. B. Dewing, Loeb Classical Library, Vol. 217, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Quack, J. F (2021). "Egypt", In B. Jacobs & R. Rollinger (Eds.), **A Companion to the Achaemenid Persian Empire**, Volume I, Hoboken, NJ: Wiley-Blackwell, 553-566.
- Rollinger, R. (2010). "Das Medische Königtum", In G. B. Lanfranchi & R. Rollinger (Eds.), **Concepts of Kingship in Antiquity: Proceedings of the European Science Foundation Exploratory Workshop**, held in Padova, November 28th-December 1st, 2007, Padova, Winona Lake, Ind.: S.A.R.G.O.N. Editrice e Libreria; Distributed by Eisenbrauns, 63-86.
- Rollinger, R. (2021). "Babylon", In B. Jacobs & R. Rollinger (Eds.), **A Companion to the Achaemenid Persian Empire**, Volume I, Hoboken, NJ: Wiley-Blackwell, 503-518.
- Rubin, Z. (2009). "Kosrow I II, Reforms", In **Encyclopaedia Iranica**: Online Edition. Retrieved from: <https://iranicaonline.org/articles/kosrow-i-ii-reforms>

- Schiene, S. (2008). "The False Smerdis: A Detective Story of Ancient Times: The Reconstruction by Ilya Gershevitch". *East and West*, 58 (1/4): 87–106.
- Schmitt, R. (2009). *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden: Editio minor mit deutscher Übersetzung*. Wiesbaden: Reichert Verlag.
- Schwinghammer, G. (2021). „Imperial Crisis“, In B. Jacobs & R. Rollinger (Eds.), *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, Volume I, Hoboken, NJ: Wiley-Blackwell, 417–427.
- Sebeos (1999). *The Armenian History Attributed to Sebeos. Part I: Translation and Notes*, Translated with Notes by R.W. Thomson, Translated Texts for Historians, Vol. 31, Liverpool: Liverpool University Press.
- Sherwin-White, S. M and Kuhrt, A. (1993). *From Samarkhand to Sardis: A New Approach to the Seleucid Empire*, Berkeley: University of California Press.
- Tacitus (1937). *Annals*, Volume V, Books 13-16, Translated by John Jackson, Loeb Classical Library. Vol. 322. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Theophanes (1997). *The Chronicle of Theophanes Confessor: Byzantine and Near Eastern History, AD 284–813*, Translated with Introduction and Commentary by Cyril Mango and Roger Scott with the Assistance of Geoffrey Greatrex, Oxford: Clarendon Press.
- Theophylact Simocatta (1986). *The History of Theophylact Simocatta: An English Translation with Introduction and Notes by Michael and Mary Whitby*, Oxford: Clarendon.
- Thucydides (1919). *History of the Peloponnesian War*, Volume 1, Books 1-2, Translated by C. F. Smith, Loeb Classical Library, Vol. 108, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Trombley, F. R and Watt, J. W. (2000). *The Chronicle of Pseudo-Joshua the Stylite*, Translated Texts for Historians, Vol. 32, Liverpool: Liverpool University Press.
- Waters, M. (2016). "Xerxes and the Oathbreakers: Empire and Rebellion on the Northwestern Front", In J. J. Collins & J. G. Manning (Eds.), *Revolt and Resistance in the Ancient Classical World and the Near East: In the Crucible of Empire*, Leiden: Brill, 91–102.
- Watson, J. S. (1853). *Justin, Cornelius Nepos and Eutropius: Literally translated with notes and a general index*, London: Henry G. Bohn.
- Xenophon (1918). *Hellenica*, Volume I, Books 1-4, Translated by Carleton L. Brownson, Loeb Classical Library, Vol. 88, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Xenophon (1980). *Anabasis*, Books I-VII, Translated by Carleton L. Brownson, Loeb Classical Library. Vol. 90. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

فصل سوم

شورش در عصر میانه ایران (۱۰-۴ق)

بهزاد اصغری^۱

چکیده

مفهوم قدرت در عصر میانه ایران به دلیل ساختار دوگانه مشروعیت‌ساز نهاد دین و نهاد حکومت و همچنین نفوذ سنت‌های ایلی در ساختار سیاسی پیچیدگی خاصی دارد. در این دوره تشتت مراکز قدرت، تعریف متفاوتی از نظم سیاسی را موجب شده و به همین دلیل کنش‌های اعتراضی در عصر میانه ایران، سویه‌های متفاوتی یافته است. روابط سیاسی پیچیده ناشی از تعدد مراکز قدرت در این دوره، موجب تقابل‌های زیادی شده که اغلب از آن‌ها با عنوان شورش یاد شده است، در حالی که اطلاق این مفهوم به این کنش‌ها صورت‌بندی دقیقی از این تقابل‌ها ارائه نمی‌کند. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که با توجه به نظم سیاسی موجود در عصر میانه ایران و تعدد مراکز قدرت، مفهوم شورش در چه قالبی صورت‌بندی شده و در ساحت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران عصر میانه، چگونه نمود یافته است. در پاسخ به این پرسش از روش تحلیل تاریخی استفاده شده که مبتنی بر توصیف و روایت رخدادها با دسته‌بندی و تحلیل آن‌ها در بستر تاریخی و تحلیل چرایی وقوع و تبیین مفهومی این کنش‌هاست. یافته‌های این پژوهش اشاره می‌کند که با توجه به نظم سیاسی متفاوت و تعدد مراکز قدرت در عصر میانه، بسیاری از کنش‌های رخ داده در این دوره در قالب مفهوم شورش قابل دسته‌بندی نیست. همچنین، تسلط گفتمان سیاسی و عدم ارتباط همبسته جامعه و حکومت در این دوره موجب شده است جامعه نتواند نیازها و خواسته‌های خود را از طریق نهادهای پایدار پیگیری کند و کنش‌های اعتراضی در نهایت وجه سیاسی یافته‌اند.

۱. پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Asghari63@gmail.com

مقدمه

شورش در ایران میانه مفهومی است که اغلب به عنوان کنشی در حوزه سیاست درک شده؛ به این معنا که در این دوره، شورش کنشی است برای کسب قدرت سیاسی و از آنجا که رویکرد تاریخ نگارانه در این دوره معطوف به قدرت سیاسی است، روایت‌های موجود از شورش‌ها نیز اغلب شورش‌های سیاسی را منعکس می‌کنند (نک به: ملایی، ۱۳۹۵). در دوره میانه ایران علاوه بر رویکرد تاریخ نگارانه که به کنش‌ها اجتماعی و فرهنگی کمتر می‌پردازد، ساختار اجتماعی و فرهنگی نیز به گونه‌ای است که در آن کنش اعتراضی در صورت بندی نهایی به شکل شورش سیاسی جلوه می‌کند؛ چرا که در این دوره ساختار اجتماعی جامعه به دلیل اینکه ویژگی‌های جوامع پیشامدرن را دارد، امکان شکل دهی کنش اجتماعی و بیان نیازهای اجتماعی را فراهم نکرده است و در نتیجه، اغلب کنش‌های اجتماعی در قالب کنش‌های سیاسی و دینی بروز یافته‌اند. در این میان، کنش‌های دینی نیز اغلب در قالب کشمکش بر سر قدرت سیاسی قالب بندی شده، در نهایت وجهی سیاسی یافته‌اند. البته این بدین معنا نیست که کنش‌های اجتماعی و فرهنگی در این دوره صورت نگرفته، بلکه به این معناست که باتوجه به محدودیت‌های ذکر شده، کنش‌های اجتماعی و فرهنگی ماهیت اجتماعی و فرهنگی خود را حفظ نکرده‌اند و در نهایت، شکلی سیاسی به خود گرفته، به جریانی تأثیرگذار در سیر تاریخی ایران تبدیل نشدند.

مطالعه شورش‌ها و کنش‌های اعتراضی شکل گرفته در بستر سیاسی و اجتماعی عصر میانه ایران به صورت بندی چالش‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه و قالب بندی مفهومی آن‌ها در بستر تاریخی کمک می‌کند. به این ترتیب، بررسی مفهوم شورش و سیر تاریخی آن می‌تواند ضمن بازشناسی الگوهای تعاملی حکومت و مردم و چالش‌های آن، به صورت بندی الگوی ارتباط حکومت و جامعه در بستر تاریخی کمک کند. در این میان، تفکیک کنش‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی می‌تواند به درک بهتر ساخت سیاسی و اجتماعی کمک کند و تعارض‌های جامعه و حکومت را روشن‌تر سازد. شورش به عنوان کنشی در مقابل حکومت، ارتباط مستقیمی با نظم سیاسی و اجتماعی دارد؛ از این رو، در مطالعه این پدیده باید به الگوهای تعاملی شکل گرفته در جامعه در بستر تاریخی توجه کرد.

در خصوص شورش در ایران اغلب مطالعه‌هایی که انجام شده است به دوران معاصر و پس از صفویه می‌پردازند. در این دوره که مفهوم دولت و ملت در حال صورت بندی است، مفهوم شورش نیز به عنوان مفهومی در ساحت اجتماعی و سیاسی تعریف متفاوتی یافته؛ از این رو، توجه بسیاری به این حوزه شده و تک‌نگاری‌هایی نیز درباره این موضوع ارائه شده است. در حالی که پیش از این دوره به مفهوم شورش توجه چندانی نشده بود، آثار نگاشته شده در باب شورش پس از عصر صفوی و در دوران معاصر

باتوجه به سنت قوی تاریخ‌نگاری ایرانی اغلب به شورش‌های سیاسی توجه دارند (برای مطالعه در این باره نک به: شوشتری، ۱۳۷۶؛ بیات، ۱۳۷۰؛ الگار، ۱۳۷۰؛ آدمیت، ۱۳۶۰؛ برونینسن، ۱۳۸۱؛ کسروی، ۱۳۷۶؛ زاهدزاهدانی، ۱۳۸۹). البته این مطالعات به حوزه سیاسی محدود نشده، بلکه در این دوره شورش‌های اجتماعی نیز به عنوان کنشی مستقل مورد توجه قرار گرفته است (برای مطالعه در این باره نک به: هاشمی، ۱۳۹۱؛ حسن‌پور، ۱۳۹۹؛ بیات، ۱۳۶۵؛ فلور، ۱۳۷۱؛ رواسانی، ۱۳۹۵؛ زاهد، ۱۳۸۱). اثری نیز در باب تاریخ شورش در ایران معاصر به رشته تحریر درآمده است که روایت‌ها و اسنادی از شورش‌های اجتماعی و سیاسی ارائه می‌کند (نوذری، ۱۳۹۰)، اما به قالب‌بندی مفهومی و نقش آن در سیر تاریخ ایران توجه ندارد.

در آثاری که به طور مستقیم به موضوع شورش نمی‌پردازند نیز اشاره‌های متعددی به شورش‌ها و نتایج و دلایل آن در ایران معاصر شده است (به عنوان مثال نک به: کسروی، ۱۳۶۳). با این حال، این آثار نیز به مفهوم‌پردازی این کنش‌ها نپرداخته‌اند و به ارائه روایتی از این کنش‌ها بسنده کرده‌اند. در این میان برخی از آثار نیز مفهوم شورش را به عنوان وظیفه‌ای اجتماعی در بستر تاریخ معاصر معرفی کرده‌اند (نک به: سلیمانی، ۱۳۵۹) و سعی می‌کنند در این حوزه به مفهوم‌پردازی بپردازند، اما رویکردی ایدئولوژیک به این مفهوم نشان داده، از آن برای اهداف حزبی استفاده کرده و به بستر تاریخی این کنش و مفهوم نپرداخته‌اند. عده‌ای نیز این مفهوم را در ساحت‌های اجتماعی محدودتر همچون زندان بررسی کرده‌اند (نک به: شمس، ۱۳۹۰). با این همه، این آثار صورت‌بندی مفهومی از این کنش‌ها ارائه نداده و اغلب به تبیین چگونگی این کنش‌ها بسنده کرده‌اند.

آثاری که کنش‌های اعتراضی ایران پیش از دوران معاصر را بررسی کرده‌اند اغلب به کشمکش‌های سیاسی توجه دارند (برای مطالعه در این باره نک به: کریمی، ۱۳۹۴؛ نجاتی، ۱۳۸۹). البته در این میان برخی از آثار نیز وجود دارند که به کنش‌های فرهنگی و اجتماعی با رویکرد دینی پرداخته‌اند (برای مطالعه در این باره نک به: یزدان‌پناه، ۱۳۹۹؛ رضازاده لنگرودی، ۱۳۸۵). برخی از آثار نیز مفهوم شورش را در ساحت نظری به بحث گذاشته‌اند؛ به عنوان مثال، «شورش و قیام علیه حکومت‌ها از نگاه اسلام و مسیحیت» (حسن‌زاده، ۱۳۹۱) اثری است که سعی کرده مفهوم مشروعیت حاکم و شرایط قیام بر علیه او در دین اسلام را در ساحت نظر و در قیاسی تطبیقی با دین مسیحیت بررسی کند. حسن‌زاده اشاره می‌کند که در اغلب مذاهب اسلامی قیام علیه فرمانروای بیدادگر جایز است. در اثری دیگر سعی شده است مفهوم شورش و شورشی در دولت اسلامی تبیین شود (کلانتری، ۱۳۹۷). در این اثر اشاره شده است که در فقه اسلام شورشیان به کسانی اطلاق می‌شود که فراتر از نقد و انتقاد ضد پیشوای عادل مسلمان، قیام کنند و علیه دولت اسلامی وارد جنگ شوند. ویژگی این آثار این است که مفهوم شورش را

در حوزه نظر محدود کرده، آن را در بستر تاریخی به مطالعه و بررسی نگذاشته‌اند؛ از این رو، دستاوردهای آن‌ها با واقعیت‌های تاریخی مطابقت پیدا نکرده است.

برخی از آثار که به شورش‌ها و کنش‌های اعتراضی در دوره پشامعاصر ایران پرداخته‌اند، از آن‌ها با عنوان قیام یاد کرده‌اند. این کنش‌ها اغلب رویکرد دینی دارند و با هدف مبارزه با ظلم و جور شکل گرفته‌اند. مهم‌ترین جنبش اعتراضی انجام‌شده در این قالب و در مقابل حکومت، قیام امام حسین^(ع) است که آثار زیادی نیز به آن پرداخته‌اند (به‌عنوان مثال نک به: شهیدی، ۱۳۷۶). این قیام منبع الهام‌بخش کنش‌های اعتراضی دیگری نیز شده است که آثار متفاوتی به بررسی آن‌ها پرداخته‌اند؛ از جمله قیام توابعین، قیام زیدیه و... (نک به: سعادت‌سیرت، ۱۳۹۵؛ چنارانی، ۱۳۸۳؛ رضوی‌اردکانی، ۱۳۸۹؛ علیی، ۱۳۵۹؛ حیدری، ۱۳۸۸؛ قاضی، ۱۳۵۹؛ شریفی، ۱۳۸۹؛ صدیقی، ۱۳۷۲؛ کلیما، ۱۳۸۶؛ حقیقت، ۱۳۶۳). در همین بستر، برخی از آثار نیز با عنوان بررسی جنبش‌های اسلامی به رشته تحریر درآمده‌اند که به بررسی کنش‌های اعتراضی دینی توجه دارند (برای مطالعه در این باره نک به: احمدی، ۱۳۹۰؛ آذریبوند، ۱۳۹۹). این کنش‌های اعتراضی گاهی هم با رویکرد دینی و هم با رویکرد قومی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند مانند نهضت شعوبیه و... (نک به: ممتحن، ۱۳۸۳؛ حقیقت، ۱۳۸۵؛ کاظمی، ۱۳۹۴؛ پرویز، ۱۳۴۸؛ انصاف‌پور، ۱۳۵۹)، اما این آثار به تبیین ارتباط حکومت و جامعه نپرداخته و به ارائه روایتی از جنبش‌های دینی بسنده کرده‌اند. علاوه بر آن، تفکیک دقیقی از این کنش‌ها در ساحت‌های اجتماعی، سیاسی، دینی و فرهنگی نیز ارائه نداده‌اند. در همین زمینه، آثاری که به کنش‌های اعتراضی در عصر میانه ایران می‌پردازند عمدتاً محدود به بررسی واقعه سربداران (نک به: صفی‌زاده، ۱۴۰۰؛ حسن‌بیگی، ۱۳۹۴؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۱؛ حقیقت، ۱۳۷۴؛ آژند، ۱۳۶۵ الف)، اقدام‌های حسن صباح و فرقه اسماعیلیه (نک به: داودی، ۱۳۷۷) و قیام مرعشیان (نک به: آژند، ۱۳۶۵ ب) شده که در آن‌ها رویکردهای عقیدتی و مذهبی را نیز می‌توان دید.

پژوهش حاضر با مطالعه مفهوم شورش در بازه زمانی آغاز سده چهارم (روی کار آمدن آل بویه) تا اوایل سده ۱۰ (آغاز به کار حکومت صفوی)، به دنبال پاسخ به این پرسش است که مفهوم شورش در تاریخ ایران میانه چگونه در قالب نظم سیاسی-اجتماعی صورت‌بندی مفهومی شده و چه کارکردی در ساحت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی داشته است؛ به این ترتیب، علاوه بر صورت‌بندی کنش‌های اعتراضی در قالب شورش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نشان دادن سیر تاریخی، قالب‌بندی مفهومی آن‌ها نیز ارائه خواهد شد. گفتنی است این پژوهش بر اساس روش تحلیل تاریخی انجام شده است؛ به این معنا که علاوه بر توصیف و روایت شورش‌ها با دسته‌بندی و تحلیل آن‌ها در بستر تاریخی، در پی تحلیل چرایی وقوع و تبیین مفهومی این کنش‌ها خواهد بود.

مبانی نظری

شورش به عنوان کنشی اعتراضی در مقابل حکومت‌ها، اغلب به عنوان کنشی منفی معرفی شده؛ چراکه خود حکومت‌ها که مدعی تعیین مشروعیت کنش‌های انسان هستند و نظم سیاسی و اجتماعی را سامان داده‌اند، این کنش را تبیین و تعریف کرده‌اند. از این رو، این کنش از سوی حکومت‌ها، به معنای برهم زدن نظم سیاسی و اجتماعی به عنوان امری مذموم معرفی شده است. از سوی دیگر، شورش به عنوان کنش اعتراضی هم در نظریه‌های سیاسی و هم در نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی صورت‌بندی شده است. در نظریه‌های سیاسی اغلب مفهوم شورش به عنوان کنشی برای کسب قدرت تبیین شده و در نظریه‌های جامعه‌شناختی این کنش به عنوان کنشی انسانی در مقابل محرومیت‌ها و برای ایجاد نظامی جدید تعبیر شده است.

بر اساس این تعاریف شورش‌های سیاسی زمانی اتفاق می‌افتند که کنشگران درصدد باشند تا نهادها، سیاست‌ها یا افراد حکومت را با روش‌های تهاجمی تغییر دهند. در این فرایند، جامعه اغلب با چالش‌هایی مواجه می‌شود و هزینه‌هایی پرداخت می‌کند. بنابراین، شورش در این چارچوب به دو دلیل ناکامی و محرومیت یا به منظور رسیدن به هدفی مشخص - یعنی به دست گرفتن قدرت - شکل می‌گیرد (نک به: Muller and Weed, 1994: 40). نظریه‌های جامعه‌شناختی برای صورت‌بندی مفهومی این کنش اعتراضی در ساحت اجتماعی نیز اغلب مدعی است که این کنش‌ها به دنبال مشکلات اجتماعی و کشمکش‌های طبقاتی به وجود می‌آیند. بر اساس رویکرد این نظریه‌ها، این کنش‌ها نتوانسته‌اند خود را در درون ساختارهای نهادمند صورت‌بندی کنند و به صورت حرکت‌های خودجوشی درآمده‌اند که اغلب با نیروی احساسات رهبری می‌شوند (نک به: Oberschall, 1973: 15). این نظریه‌ها مدعی هستند، شورش‌ها زمانی اتفاق می‌افتند که نهادها یا اجتماعی توان حل مشکلات اجتماعی و تأمین نیازهای افراد را ندارند. در این چارچوب حرکت‌های اجتماعی شکل می‌گیرند که به دنبال خود، تغییر اجتماعی نیز به همراه دارند (نک به: Oberschall, 1973: 16).

مفهوم شورش در دوران پیشامدرن اغلب در قالب چارچوب‌های مفهومی دنیای معاصر همچون کشمکش طبقاتی و... قالب‌بندی شده (نک به: Griesse, 2014: 7-8)، اما مفهوم‌بندی این کنش بر اساس مفاهیم دنیای معاصر نتوانسته است به درک آن‌ها کمک کند؛ چراکه این کنش‌ها باید در بستر تاریخی خود تبیین و تعریف شود. علاوه بر آن، برخلاف آنچه مارک بلوخ در خصوص تاریخ اروپا ذکر کرده و شورش را به عنوان بخش مهمی از تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا معرفی کرده است (نک به: Bloch, 2015)؛ در ایران با وجود شکل گرفتن اعتراض‌های اجتماعی، این کنش‌های اعتراضی به جریانی تأثیرگذار و ساختارمند در ساحت اجتماعی و فرهنگی ایران تبدیل نشده‌اند. بنابراین، شورش در ایران

به عنوان کنشی اجتماعی صورت‌بندی نشده است. به همین دلیل این کنش‌ها همچنان در حوزه سیاسی تفسیر و تعریف شده‌اند؛ از این رو، صورت‌بندی مفهومی این کنش‌ها در ایران باید با توجه به این دورویگی انجام شود تا تبیین دقیقی از روابط حکومت و عناصر اجتماعی ارائه شود.

مفهوم شورش

بررسی مفهوم شورش در طول دوره میانه تاریخ ایران با این چالش مواجه است که در این دوره طولانی حکومت‌های مختلف با ساختارها، چارچوب‌های فرهنگی و نظام‌های عقیدتی متفاوت حاکم بوده‌اند، اما با وجود تفاوت‌های ساختار حکومت در این دوره طولانی که در آن حکومت‌های ترک و ایرانی و مغول حضور داشتند و مذهب تشیع و تسنن به تناوب به عنوان مبنای عقیدتی حکومت‌ها مورد پذیرش قرار گرفته است، می‌توان ماهیت این حکومت‌ها و ساختار اجتماعی و فرهنگی آن‌ها را در قالب پیشامدرن طبقه‌بندی کرد (نک به: Giddens: 1989)؛ چراکه در این دوره ارتباط بین حکومت و جامعه ارتباطی همبسته نیست و مناسبات درون حکومت نیز بر مبنای مناسبات ساختارمند و نهادینه‌شده سامان نیافته است، بلکه روابط قدرت تعیین‌کننده نوع مناسبات افراد در درون حکومت محسوب می‌شود. در این چارچوب، مرز مشخص و معینی در ساختار حکومت وجود ندارد و چارچوب مرزها را قدرت نظامی یا توان اعمال خشونت تعریف می‌کند (نک به: Giddens: 1985).

به این ترتیب، آنچه در ساختار حکومت میانه ایران می‌توان مشاهده کرد، تبیین نظم سیاسی ازسوی قدرت حاکم است که اغلب با پشتوانه نیروی نظامی انجام می‌شود؛ از این رو، قدرت نیروی حاکم ضامن نظم سیاسی محسوب می‌شود و در آن نهادهای اجتماعی و فرهنگی دخالت ندارند. این نظم برخلاف آنچه فوکو در مراقبت و تنبیه نشان داده است و در جوامع مدرن مشاهده می‌شود، در قالب شبکه‌ای از روابط شکل نمی‌گیرد (نک به: فوکو، ۱۳۷۸)، بلکه قدرت و نظم جامعه از گروه‌های بالادست جامعه اعمال می‌شود. به همین دلیل، با تغییر حاکم ممکن است نظم سیاسی نیز تغییر پیدا کند. در این ساختار قدرت، مؤلفه اصلی روابط اجتماعی و سیاسی است و سامان جامعه بر اساس آن شکل می‌یابد؛ به عبارت دیگر، در این ساختار، قدرت از آن حکومت است و مردم فاقد قدرت محسوب می‌شوند. به همین دلیل، به چالش کشیدن نظم سیاسی به معنای تهدید قدرت حکومت محسوب می‌شود و نظامی که قدرت حاکم اعمال می‌کند، نظم مطلوب قلمداد شده، اعتراض به این نظم به معنای شورش و تمرد تعریف می‌شود.

از طرفی، مفهوم شورش در عصر میانه ایران در حوزه نظر نیز مورد توجه قرار گرفته است. اهمیت این کنش در مواجهه با نظم سیاسی و اجتماعی و مشروعیت حکومت‌ها موجب شده است نظریه پردازان این

دوره سعی کنند این مفهوم را در بستر تاریخی صورت‌بندی کنند. تقابل این کنش با مشروعیت حکومت منجر به این شده است که در اصول فقه نیز به موضوع شورش و تمایز آن از سایر کنش‌های سیاسی و اجتماعی چون محاربه یا جنگ توجه شود؛ به گونه‌ای که به عنوان مثال ماوردی تمایز این کنش‌ها را بر اساس منابع فقهی متفاوت شرح داده است (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۱۳۴). شورش و عصیان در قرون میانه اغلب در ساحت سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل در سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌هایی که در این دوره نوشته شده، اغلب کارگزاران حکومت توصیه‌هایی به منظور جلوگیری از ایجاد زمینه‌های شورش سیاسی ارائه کرده‌اند (به عنوان مثال نک به: ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۱۸). در پژوهش حاضر، شورش به معنای «هرگونه رویدادی که ثبات و نظم سیاسی مستقر را به چالش بکشد، ولی قادر به تغییر آن نشود» تعریف شده است.

نظم سیاسی در قرون میانه ایران

به چالش کشیدن نظم سیاسی در دوره میانه ایران، به چالش کشیدن نظم مقدر محسوب می‌شد؛ چراکه حکومت در عصر میانه، با وجود تفاوت‌های آن در دوره‌های مختلف اغلب صورت قدسی یافته است. به این معنا حکومت در این چارچوب موهبتی آسمانی است که به نسل برگزیدگان الهی تعلق گرفته، صورتی موروثی دارد. این ایده که ریشه در عصر باستان ایران دارد، در دوران میانه ایران نیز با تغییراتی و در ترکیب با نهاد خلافت و نیروی مشروعیت‌بخش مذهبی و سپس در جایگاه قدسی سلطان به حیات خود ادامه داد (نک به: زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۸۵). برگزیدگی حاکم و جایگاه قدسی آن در آثار و اندرزنامه‌های مختلفی که در دوره‌های مختلف در طول دوران میانه ایران به رشته تحریر درآمده‌اند مورد توجه قرار گرفته است؛ به عنوان مثال، ماوردی در احکام السلطانیه (۱۳۸۳: ۲۹-۲۱)، کیکاویس بن اسکندر در قابوس‌نامه (۱۳۷۵: ۲۱)، نظام‌الملک در سیرالملوک (۱۳۷۸: ۱۱) و غزالی در نصیحه‌الملوک (۱۳۱۷: ۹۶-۴۶) سعی کرده‌اند جایگاه حاکم را در ساحت قدسی تبیین کنند و حتی ارتباط آن با قدرت مذهبی را صورت‌بندی کنند. در دوره بعد از حمله مغول نیز جایگاه قدسی حاکم با توجه به از بین رفتن نهاد خلافت مورد توجه قرار گرفت و با تضعیف نهاد مذهب سعی شد تا نهاد سلطنت نهادی مقدس معرفی شود. به همین دلیل، خواجه نصیر که همراه هلاکو (حاکم مغول) بود سعی کرد جایگاه حکمرانی را در این دوره در ارتباط با جایگاه قدسی حاکم تبیین کند (خواجه نصیر، ۱۳۶۶). بنابراین، شورش در این دوره کنشی اعتراضی است که هم در ساحت سیاسی و هم در ساحت اندیشه‌ای نظم‌های موجود را به چالش می‌کشد. در این میان، موضوع قهر و غلبه بر حاکم وقت به موضوعی تناقض‌آمیز در تاریخ میانه ایران تبدیل شده است؛ چراکه با فرض تقدس حکومت، موضوع مخالفت با حکومت و اقدام علیه آن در عمل

به معنای تخلف از احکام دینی و عرفی محسوب می‌شود. در حالی که در تاریخ ایران جایگزینی حکومت‌ها همیشه بر اساس غلبه قوه قهریه انجام شده بود. همین موقعیت متناقض باعث شده است بسیاری از علمای اهل سنت غلبه با قوه قهریه بر حکومت مستقر را بپذیرند و اطاعت از آن را واجب بدانند (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۸۹).

تبیین نظم سیاسی در قرون میانه می‌تواند به درک تناقض موجود در مفهوم شورش در این دوره کمک کند. در قرون میانه ایران اغلب با پراکندگی مراکز قدرت مواجه هستیم و این امر را هم در ساحت نظری و هم در ساحت عملی می‌توانیم ببینیم. در ساحت نظری، کسب مشروعیت از خلیفه تا دوران ایلخانان و تلاش برای جایگاه قدسی بخشیدن به سلطان در دوران پس از ایلخانی، خود حاکی از عدم تمرکز نظم سیاسی در حوزه نظر دارد. از سوی دیگر، در این دوران در صحنه سیاست نیز با تعدد مراکز قدرت سیاسی مواجه هستیم. در قرون نخستین اسلامی حکومت‌هایی در ایران شکل گرفتند که از آن‌ها با عنوان حکومت‌های متقارن یاد شده است. ویژگی این حکومت‌ها این است که در زمان واحد بر بخش‌های مختلف ایران حکومت می‌کردند؛ از این رو، در این دوره حکومت واحدی نتوانسته است نظم سیاسی مسلطی را ایجاد کند. به همین دلیل، کشمکش‌های این قدرت‌ها به معنای شورش درون قدرت سیاسی مستقر محسوب نمی‌شود.

نبود نظم سیاسی مسلط به گونه‌ای دیگر در تمام دوران میانه ایران نیز قابل مشاهده است؛ به عنوان مثال، در دوران حکومت آل بویه، قدرت‌ها و حکومت‌های محلی مانند زیاریان، صفاریان و سامانیان در بخش‌هایی از قلمرو ایران حکومت مستقل داشتند. چنان‌که محمد بن خلف‌لیث و پسرش خلف در دوران حکومت آل بویه شاخه فرعی از دودمان صفاری را شکل دادند. همچنین محمد بن الیاس سپاسالار سامانی مابین سال‌های ۳۲۰ تا ۳۵۷ ق در کرمان سلسله‌ای مستعجل ایجاد کرد (فرای، ۱۳۶۳: ۱۴۴). در دوران تسلط سلجوقیان بر تمام قلمرو جغرافیایی ایران از سال ۴۲۹ ق و ایجاد حکومتی متشکل نیز حکومت‌های محلی همچنان به حیات خود ادامه دادند و حکومت سلجوقی گاه قدرت آن‌ها را به رسمیت شناخت؛ به عنوان مثال، آل بویه تا سال ۴۴۰ ق، آل زیار تا سال ۴۶۲ ق، غزنویان تا سال ۵۵۵ هجری قمری به اعمال قدرت در محدوده تحت تسلط خود ادامه دادند.

دوران حکومت خوارزمشاهیان نیز غوریان، غزنویان، سلجوقیان و... در بعضی مناطق، قدرت خود را حفظ کرده بودند و حکومت مستقل داشتند. در دوره تسلط ایلخانان بر قلمرو ایران نیز قدرت‌های محلی وجود داشتند و از استقلال نسبی برخوردار بودند؛ به عنوان مثال، اتابکان آذربایجان (نک به: حسینی، ۱۳۸۰: ۱۹۱)، اتابکان فارس (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۵۷)، اتابکان لر (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۳۱: ۱۸۰-۱۷۸)، آل مظفر (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۸۹-۱۸۷)، آل اینجو (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۶۴ به بعد) و...

در دوران حکومت ایلخانی قدرت‌های محلی محسوب می‌شدند که با پذیرش نظم سیاسی فرادست نظم سیاسی محلی را ایجاد کرده بودند. در دوران حکومت تیموریان نیز قدرت‌های منطقه‌ای چون چوپانیان (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۳۷ به بعد) با پذیرش قدرت تیموریان به حیات خود ادامه دادند.

براین اساس، حکومت‌های محلی در دوره میانه ایران محدوده جغرافیایی و سیاسی مشخصی داشتند که هم ازسوی خلافت و هم ازسوی قدرت‌های دیگر حداقل در حوزه نظر به رسمیت شناخته شده بود. به همین دلیل، از آنجا که شورش در داخل یک محدوده سیاسی علیه نظم مسلط رخ می‌دهد کشمکش‌های این قدرت‌ها را در قالب مفهوم شورش نمی‌توان طبقه‌بندی کرد؛ چراکه کشمکش آن‌ها تقابل دو نظام سیاسی مجزا محسوب می‌شود، ولی شورش در درون یک نظام سیاسی رخ می‌دهد.

در دوران ضعف حکومت‌ها نیز مدعیان قدرت که اغلب از امرای همان حکومت محسوب می‌شدند برای کسب قدرت و تشکیل حکومت متحد می‌شدند. این کنش‌ها نیز اگرچه ازسوی یک ائتلاف انجام می‌شد، اما شورش به حساب نمی‌آید؛ چراکه هرکدام از این امرای یا تعدادی از آن‌ها در بخش‌هایی از قلمرو جغرافیایی حکومت مستقل شکل داده بودند و نظم سیاسی داخلی داشتند. ازاین رو، اتحاد آن‌ها ائتلاف چند نظم سیاسی متفاوت علیه نظم سیاسی فرادست بود؛ به‌عنوان مثال، شورش مسعود و جیوش بیگ از امرای سلجوقی در سال ۵۱۴ق در دوران حکومت محمود بود که به‌دست آق‌منقر برسقی شکسته شد (بویل، ۱۳۶۶: ۱۲۳). امیرعباس نیز یکی دیگر از امرای سلجوقی بود که همراه با بوزابه علیه سلطان مسعود در سال ۵۴۰ق به مبارزه برخاست (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۹۷-۷۹۶).

در قرون میانه ایران در درون حکومت‌ها نیز تقسیم قدرت انجام می‌شد و نظم سیاسی موردپذیرش قرار داشت. به این معنا در این موارد، حکومت یک منطقه یا عنوان اقطاع، تیول و... به برخی از افراد واگذار می‌شد. این قدرت‌های محلی که بر محدوده جغرافیایی خاصی تسلط می‌یافتند، ذیل حکومت فرادست توان اعمال قدرت خود را داشتند. این حکومت‌ها اغلب حالت موروثی می‌یافتند و از استقلال برخوردار بودند. بنابراین، در عمل نظم سیاسی نوینی را بدون استفاده از عنصر زور و خشونت ایجاد می‌کردند که در درون نظم سیاسی فرادست قرار داشت. به این معنا نظم سیاسی ایجادشده به‌دست این قدرت‌های محلی، نظم مسلط محسوب می‌شد. به همین دلیل، کشمکش‌ها و تضادهای این قدرت‌ها با حکومت‌های دیگر نیز به معنای شورش قابل‌دسته‌بندی نیست؛ چراکه کشمکش این دو حوزه قدرت، کنش متقابل دو نظم سیاسی متفاوت است، اگرچه نظم سیاسی دوم ذیل نظم سیاسی اول قرار دارد و به خواست خود نظم سیاسی اول ایجاد شده است. به‌عنوان مثال، اتابکان آذربایجان، لرستان و فارس از جمله این قدرت‌ها بودند. علاوه بر موارد یادشده برخی از کشمکش‌ها در این دوره به‌دلیل ماهیت قدرت در تاریخ ایران و بر سر جانشینی حاکم معزول یا درگذشته رخ داده است. این کشمکش‌ها معمولاً بعد از پایان قدرت هر حاکم

در طول تمام حکومت‌های ایرانی شکل گرفته‌اند و یکی از طولانی‌ترین آن‌ها در عصر سلجوقی و میان برکیارق و محمدتپرخ داد (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۴۱ به بعد). این کنش‌ها از آنجا در قالب مفهوم شورش دسته‌بندی نمی‌شوند که علیه نظم سیاسی مستقر رخ نداده‌اند؛ به این معنا که موضوع جانشینی در حکومت‌های ایرانی به دلیل پیچیدگی‌های مفهوم قدرت در تاریخ ایران فرایند ثابت و مشخصی نداشته است. از این رو، پس از مرگ حاکم پیشین نظم سیاسی مستقر و مسلط مورد پذیرش دیگران وجود نداشت و به همین دلیل، مدعیان جانشینی همیشه پس از عزل یا مرگ حاکم قبلی به نزاع بر سر کسب قدرت می‌پرداختند. این کشمکش‌ها را- همان طور که اشاره شد- در قالب مفهوم شورش نمی‌توان دسته‌بندی کرد؛ چراکه پس از مرگ حاکم، نظم سیاسی مستقری وجود نداشت. در بعضی از کنش‌ها نیز سپاهیان سعی می‌کردند جانشینی که خود در نظر داشتند به جای حاکم به سلطنت انتخاب کنند. این کنش‌ها نیز به سبب وقوع بر سر جانشینی، مفهوم شورش به آن اطلاق نمی‌شود؛ به عنوان مثال، اقدام سپاهیان برای جانشین کردن مشرف‌الدوله به جای سلطان‌الدوله در عصر آل بویه در سال ۴۱۱ق از این دست کنش‌هاست (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۸۳-۶۸۲).

برخی از کشمکش‌های سیاسی نیز اگرچه ابتدا با انگیزه شخصی یا غیرسیاسی شروع می‌شد، از آنجا که کشمکش دو نظم سیاسی و به منظور کسب قدرت محسوب می‌شد، در قالب مفهوم شورش قابل دسته‌بندی نیست. به عنوان مثال اقدام بایدو علیه گیخاتو یکی از این کنش‌هاست؛ چراکه اشاره شده است اقدام او علیه گیخاتو به دلیل رفتار ناپسند او با بایدو در مجلس شراب بود که منجر به اقدام بایدو شد. این کشمکش که در سال ۶۹۴ق ابتدا به شکست بایدو انجامید، در نهایت با قتل گیخاتو و کشته شدن بایدو به دست غازان پایان یافت (هویل، ۱۳۶۶: ۳۵۶-۳۵۳).

جنگ‌ها و کشمکش‌هایی که در انتهای حکومت‌های بر سر به دست آوردن قدرت از سوی نیروی مهاجم شکل می‌گرفت نیز در قالب مفهوم شورش قرار نمی‌گیرد؛ چراکه نیروهای جدیدی که سودای قدرت داشتند اغلب از خارج از محدوده جغرافیایی تحت تسلط حکومت‌ها سر بر آورده بودند و به دنبال ایجاد نظام سیاسی و حکومتی جدید بودند؛ در حالی که شورش درون چارچوب یک نظام سیاسی رخ می‌دهد. بنابراین، اگرچه این کنش و واکنش مقابله نظم سیاسی مستقر با گروهی بود که در پی برانداختن نظم سیاسی بودند، اما به لحاظ نظری این تقابل شورش محسوب نمی‌شود؛ به عنوان مثال، کشمکش جلال‌الدین خوارزمشاه و نیروهای مغول از این دست کنش‌هاست (نک به: ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۳۲: ۲۰۹-۲۰۸).

در میان کشمکش‌های سیاسی، کنش‌های اعتراضی اجتماعی در دوره میانه ایران گاه در قالب همراهی با نیروهای رقیب حکومت بود. به این معنا گاهی نیروهای داخلی به شورش بر حکومت دست

نمی‌زدند، اما در مقابل، با نیروهای مهاجم علیه حکومت همکاری می‌کردند؛ از این‌رو، این کنش‌ها را نیز در قالب شورش دسته‌بندی نمی‌توان کرد. به‌عنوان مثال، قراخانیان در زمان حکومت غزنویان در سال ۳۹۶ ق بلخ و نیشابور را به چنگ آوردند؛ در این میان، بیشتر دهقانان و زمین‌داران به‌دلیل آزمندی کارگزاران مالیاتی سلطان غزنوی از مهاجمان استقبال کردند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۰).

علاوه بر این، درون حکومت‌ها نیز گاه کشمکش‌ها و تضادهای اجتماعی رخ می‌داد که در برابر نظم سیاسی موجود نبود. این کشمکش‌ها که اغلب بعد مذهبی داشت و میان پیروان مذاهب مختلف رخ می‌داد، تضادهای اجتماعی و فرهنگی‌ای بودند که درون نظم سیاسی مسلط اتفاق می‌افتادند؛ مانند کشمکش‌های اهل سنت و شیعه در منطقه کرخ بغداد که در قرن‌های ۴ تا ۷ هجری در این منطقه رخ داد (به‌عنوان مثال، نک به: ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۲: ۳۵۱-۳۵۰). درگیری‌های سنیان و شیعیان اصفهان در زمان آل بویه نیز در همین قالب قابل‌دسته‌بندی است (نک به: فرای، ۱۳۶۳: ۲۴۹-۲۴۸). این درگیری‌ها که گاه بین گروه‌های اجتماعی یا مناطق مختلف رخ می‌داد، نظم سیاسی را به چالش نمی‌کشید، بلکه اغلب تضادهای مذهبی‌ای بود که به درگیری در یک منطقه منجر می‌شد. بنابراین، کنش‌های اعتراضی مزبور به معنای شورش در نظر گرفته نمی‌شود؛ چراکه آن‌ها درون گروه‌های اجتماعی رخ می‌داد و ماهیت اعتراض به حکومت نداشت.

همچنین، از برخی کنش‌ها در این دوره با عنوان شورش یاد شده است که معنای غارت و چپاول را در بطن خود دارد و به معنای شورش نیست؛ زیرا با هدف دزدی و راهزنی و ازسوی گروه‌هایی در برخی نقاط علیه مردم انجام شده است. این کنش‌ها به‌منظور اعتراض به حکومت رخ نداده، بلکه رفتاری بودند که موجب ناامنی در برخی نقاط شدند و منابع از آن با عنوان شورش یاد کرده‌اند (نک به: ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۰۷). در نمونه‌ای دیگری از این دست که ابن اثیر از آن یاد کرده و منجر به مواجهه حکومت با کنشگران خارج از حیطه قدرت شده، کشمکش عیاران با اعمال حکومت است؛ در این نمونه، عیاران به غارت و دزدی دست زده بودند و این امر منجر به درگیری با کارگزاران حکومت شده بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۲: ۱۴۳).

براین اساس، مفهوم‌بندی شورش در عصر میانه ایران با توجه به پراکندگی مراکز قدرت و همچنین طریقه به‌دست‌آوردن قدرت از پیچیدگی خاصی برخوردار است. نظام کسب مشروعیت، تعدد حکومت‌های محلی، مفهوم جانشینی، نظام تقسیم قدرت عشیره‌ای یا قومی و... موجب شده است که در این دوره نظم سیاسی متمرکز و ثابتی شکل نگیرد، از این‌رو، مفهوم شورش که به‌عنوان اقدام در مقابل نظم مسلط تعریف می‌شود، در این دوره معنا و مفهوم متفاوتی پیدا می‌کند.

حکومت آل بویه

پس از تسلط اعراب بر ایران و گذار از قرون نخستین که در آن حکومت‌های مختلف در بخش‌هایی از گستره جغرافیایی ایران به حکومت می‌پرداختند، آل بویه توانست با تسلط بر بغداد به عنوان مرکز قدرت خلفای عباسی و بخش عظیمی از جغرافیای ایران، نظم سیاسی‌ای ایجاد کند که هم قدرت دنیوی داشت و هم مرکز قدرت معنوی را در اختیار گرفته بود. این امر باعث شده بود چنین به نظر برسد که نظم سیاسی مستقر و مسلطی در این دوره شکل گرفته است. با این حال، این حکومت نیز با تعدد مراکز قدرت روبه‌رو بود؛ آل بویه از آنجا که به دست سه برادر (علی عمادالدوله، حسن رکن‌الدوله، احمد معزالدوله) شکل گرفته بود، در عمل به سه حوزه مستقل سیاسی تقسیم می‌شد که دو برادر دیگر سیادت علی بن بویه را پذیرفته بودند (فقیهی، ۱۳۵۷).

در طول حکومت آل بویه نیز قدرت‌های محلی به حکومت خود ادامه دادند، اما قدرت حاکم در این دوره آل بویه بود که به تبیین نظم جامعه می‌پرداخت. در این عصر با وجود حکومت‌های محلی، نظم سیاسی متمرکزی وجود نداشت و هرکدام از حکومت‌ها از آنجا که مشروعیت خود را از خلیفه دریافت می‌کردند مدعی قدرت بودند، اما قدرت مسلط آل بویه در مقابل سایر قدرت‌ها موجب شد تا ایران به ایجاد یک نظم سیاسی متمرکز نزدیک شود. در همین خصوص، اغلب اقدام‌های نظامی‌ای که در این دوره انجام می‌شد، با هدف سلطه بر قدرت‌های محلی بود؛ به این معنا که حکومت‌های محلی شورش علیه نظم سیاسی مستقر انجام نداده بودند، اما قدرت جدید برای شناساندن حاکمیت خود به اقدام نظامی دست می‌زد.

در این میان، شورش‌هایی درون حکومت و علیه نظم سیاسی پذیرفته‌شده رخ داده که اغلب آن‌ها سیاسی است؛ از جمله اسفار بن کردویه- که یکی از سرداران دیلمی بود- در سال ۳۷۵ق علیه صمصام‌الدوله حاکم آل بویه در بغداد شورش کرد و به دنبال آن، سعی کرد با همکاری برخی از امرا برادر کوچک‌تر صمصام‌الدوله یعنی ابونصر را به حکومت بنشانند اما ناکام ماند و به اهواز گریخت و سرکوب شد (سجادی، ۱۳۹۳ الف، ج ۷: ۵۲۲-۵۲۱). این کنش از آنجا که در میانه حکومت آل بویه و با وجود تسلط سیاسی آن‌ها انجام شده، در قالب شورش قابل دسته‌بندی است.

علاوه بر شورش‌های سیاسی که با هدف به دست آوردن حکومت رخ می‌داد، برخی شورش‌های سیاسی نیز در دوران آل بویه اتفاق افتاد که به دنبال کسب قدرت نبود؛ به عنوان مثال، قرمطیان در سال ۳۷۵ق به دلیل اینکه نایب و نماینده‌شان در بغداد به دست صمصام‌الدوله بازداشت شده بود، شورش کردند و کوفه را گرفتند، اما صمصام‌الدوله توانست آن‌ها را سرکوب کند (سجادی، ۱۳۹۳ الف، ج ۷: ۵۲۲). در قالب شورش‌های سیاسی در دوره آل بویه، برخی کنش‌ها نیز علیه حکومت آل بویه

رخ نداد، اما نظامی که حکومت آل بویه به آن پایبند بود را هدف قرار داد و آن کشمکش‌های مدعیان خلافت بود. در دوران آل بویه برخی از فرزندان خلفای گذشته به عناوین مختلف با خلیفه وقت به مخالفت برخاستند و دربرابرش قیام کردند؛ از جمله در سال ۳۴۹ق پسر المکتفی بالله در ناحیه ارمنستان خود را المستجیر بالله نامید و به دیلم رفت و سپس عازم آذربایجان شد، اما از سالار دیلمی شکست خورد (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۲۵-۲۲۴).

در این دوره شورش‌هایی نیز علیه حکومت روی می‌داد که می‌توان از آن‌ها با عنوان شورش‌های اقتصادی نام برد. برخی از این شورش‌ها درون ساختار نظامی رخ می‌داد؛ به این معنا که نظامیان برای به‌دست‌آوردن غنائم بیشتر یا دریافت مواجب خود اقدام به شورش می‌کردند. به‌عنوان مثال، در سال ۳۸۰ق بهاء‌الدوله از بغداد به خوزستان لشکر کشید و ارجان را تصرف کرد و اموال آن‌را به غنیمت برد. چون سپاهیان از این اموال خبردار شدند علیه بهاء‌الدوله شورش کردند و او ناچار غنائم را به سپاهیان داد (فقیهی، ۱۳۵۷: ۲۸۰). در نمونه‌ای دیگر، در سال ۳۸۱ق سپاهیان برای دریافت مواجب خود سر به شورش برداشتند. بهاء‌الدوله نیز وزیر خود (شاپور بن اردشیر) را زندانی کرد، ولی چیزی از او حاصل نشد. درنهایت، بهاء‌الدوله دستور به غارت کاخ‌های خلیفه داد و او را عزل کرد (نک به: ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۷۶). در هنگامه کشمکش روزبهان بن ونداد خورشید دیلمی با معزالدوله در سال ۳۴۵ هجری، دیلمیان ساکن بغداد نیز به‌عنوان درخواست حقوق دست به شورش زدند، به همین دلیل مسافر و سبکتکین و لشکر ورز، با آن‌ها گفت‌وگو کردند و به آن‌ها وعده دادند تا آرام شدند (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۰۷). در کشمکشی دیگر در سال ۳۵۶ق برای دریافت حقوق در زمان معزالدوله، دیلمیان و ترکان هرکدام برای دریافت حقوق اقدام به کنش‌های اعتراضی کردند که درنهایت، بعد از دریافت مواجب آرام گرفتند (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۹۰-۲۸۹).

در عصر آل بویه برخی کشمکش‌های مذهبی و اجتماعی میان گروه‌های اجتماعی رخ می‌داد که معنای شورش را در بر نمی‌گرفت، بلکه تضادهای اجتماعی و مذهبی بود که به برخوردهای متقابل منتهی می‌شد. به‌عنوان مثال، تضادهای پیروان مذهب تشیع و تسنن در این دوره موجب برخوردهای خشونت‌آمیز در برخی نقاط شد؛ چنان‌که در سال ۳۴۵ق میان اهالی اصفهان و مردم قم درگیری مذهبی پیش آمد. این درگیری که به‌دلیل اختلاف‌های مذهبی آغاز شد، تبدیل به کشمکش‌های اجتماعی‌ای شد که درنهایت، با دخالت رکن‌الدوله و دریافت باج سنگین از اصفهان پایان یافت (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۳۶). علاوه‌براین، تفاوت‌های قومی و قبیله‌ای و سکونت برخی نیروهای جدید در شهرها موجب تضادهای اجتماعی و برخوردهایی شد که از جمله می‌توان به کشمکش ترکان و اهالی محله کرخ در عصر آل بویه اشاره کرد (نک به: ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۸۱-۶۸۲). شورش‌هایی نیز در این دوره برای به‌دست‌آوردن

جیره و موجب روی داد؛ به عنوان مثال، در سال ۴۱۹ قیصر ترکان بر جلال‌الدوله دیلمی در بغداد شورش کردند و خانه ابن ماکولا وزیر او و خانه‌های کاتبان و اطرافیان او را غارت کردند، اما در نهایت، با وساطت خلیفه بین جلال‌الدوله و ترکان آشتی برقرار شد (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۹۸-۶۹۰). ابن خلدون همچنین از شورش‌های دیگر ترکان پس از سال ۴۲۶ هجری قمری یاد کرده که علیه جلال‌الدوله انجام شده است. ترکان بعد از خروج جلال‌الدوله در سال ۴۲۶ از بغداد، ابوالجبار را به شهر دعوت کردند، ولی با امتناع او دوباره جلال‌الدوله را به شهر بازگرداندند (نک به: ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۹۴).

شورش‌های اجتماعی در زمان کشمکش‌های سیاسی نیز رخ می‌داد که اغلب در شرایط ناامنی شکل می‌گرفت. در این شرایط که معمولاً کشمکش‌های سیاسی و نظامی طولانی می‌شد برخی شهرها علیه حاکمی که شکست خورده یا تضعیف شده بود شورش می‌کردند و عمال او یا خود او را به شهر راه نمی‌دادند. این کنش‌ها زمینه نارضایتی اجتماعی داشت که در قالب شورش سیاسی نمود پیدا می‌کرد. از جمله این کنش‌ها می‌توان به شورش مردم فارس و بغداد بر علیه عضدالدوله پس از شکست از محمد بن بقیه در سال ۳۶۴ قی اشاره کرد (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۴۹-۶۴۸).

شورش‌های اجتماعی در عصر میانه ایران به دلیل قحطی یا احتکار منابع نیز رخ می‌داد. این گونه شورش‌ها که بیشتر به دنبال دریافت خراج زیاد و فشار بر مردم اتفاق می‌افتادند، کنش‌های موقتی‌ای بودند که اغلب حکومت آن‌ها را سرکوب می‌کرد. این کنش‌ها تبدیل به فرایندی برای نهادینه کردن برآورد نیازهای مردم نمی‌شد؛ به عنوان مثال، در سال ۳۰۷ قی در بغداد حامد بن عباس وزیر خلیفه عباسی به دلیل مسلط شدن علی بن عیسی در تمام شئون وزارت، در بغداد خراج زیادی گرفت تا منابع بیشتری کسب کند. اقدام او باعث شد نرخ اجناس گران شود و این موضوع به شورش مردم انجامید. در این میان، حامد غله را احتکار کرد و شورشیان انبار و دکان مردم را غارت کردند. در نهایت و پس از وقوع درگیری‌هایی، خلیفه نیرویی برای سرکوب مردم فرستاد و با زندانی کردن، تازیانه‌زدن و قطع دست برخی، شورش را سرکوب کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۱۶۰).

حکومت غزنوی

مسائل و مشکلات اجتماعی در قرون میانه موجب می‌شد تا گروه‌های اجتماعی در قالب آئین‌ها و فرقه‌ها سازمان یابند و در مقابل حکومت یا گروه‌های رقیب مقابله به مثل کنند. بنابراین، گروه‌های اجتماعی برای بیان درخواست‌ها و نیازهای خود در قالب این اشکال سازمان‌یافته اجتماعی درمی‌آمدند. یکی از نمونه‌های معروف این گونه اجتماعی، عیاران بودند که بیشتر از افراد پایین دست جامعه تشکیل می‌شدند و در مقابل فشارهای اجتماعی و سیاسی مقابله می‌کردند. این گروه‌ها گاه در مقابل حکومت نیز دست به

کنش‌هایی می‌زدند که می‌توان آن‌ها را شورش نامید؛ چراکه این گروه‌های اجتماعی اگرچه سازمان‌یافته بودند، در نظم سیاسی دارای حکومت و تشکیلات حکومتی نبودند. از این‌رو، این‌ها گروه‌های اجتماعی محسوب می‌شدند؛ به‌عنوان مثال، عیاران در زمان مسعود غزنوی در سال ۵۳۳ق قدرت یافتند و توانستند نیروی خود را سامان دهند. حتی سرکرده عیاران خواست در شهر انبار به نام خود سکه بزند. بالاخره شحنة وزیر، اسباب قتلش را فراهم آوردند. شورش عیاران بر اثر ظلم و تجاوزی بود که بقش شحنة بغداد به مردم روا داشته بود، سلطان مسعود نیز دستور داد تا او را دستگیر کنند و سپس فرمان کشتش را داد. سلطان مسعود که در زمستان سال ۵۳۳ق به بغداد آمد، از مالیات‌ها کاست و فرمان داد که سپاهیان به خانه‌های مردم نروند. این امور سبب شد که مردم در حق او دعای خیر کنند (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۹۴).

برخی از شورش‌هایی که در عصر میانه ایران انجام می‌شد، در دربار و با انگیزه‌های شخصی بود. در این‌گونه شورش‌ها هدف قتل حاکم به‌دلیل بدرفتاری یا انگیزه‌های دیگر بود که اغلب در تاریخ‌نگاری این دوره مورد غفلت قرار گرفته است. این کنش‌ها به‌دلیل اینکه به‌دست گروهی از درباریان انجام می‌شد که در ساختار سیاسی نبودند و به‌عنوان غلام در دربار حضور داشتند، در قالب شورش قابل‌دسته‌بندی هستند. به‌عنوان مثال، در سال ۴۵۰ هجری قمری، غلامان فرخ‌زاد بن مسعود بن محمود بن سبکتکین علیه او شورش کردند و هنگامی که او در گرمابه بود، قصد قتل وی را کردند. فرخ‌زاد با آنان جنگید و مانع از انجام دادن قصد آن‌ها شد تا اینکه یارانش رسیدند و او را نجات دادند و غلامان شورش را کشتند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۲: ۳۵۷). در نمونه‌ای دیگر، در سال ۴۲۲ق عصیانی علیه احمد ینالتکین سپهسالار مسعود به‌دلیل بدرفتاری وی رخ داد (فرای، ۱۳۶۳: ۱۶۴). این شورش دلیل سیاسی نداشت و با توجه به قدرت نظامی که در اختیار امیر بود، زمینه اجتماعی نیز ندارد؛ بنابراین، در این مورد اختلافات درون حکومت تبدیل به شورش شده بود.

در مقابل کنش‌های دینی که در عصر میانه ایران روی می‌داد و علیه حکومت نبود، بلکه تقابل‌های مذهبی محسوب می‌شد، برخی کنش‌ها نیز وجود داشت که از سوی نیروهای مذهبی و با رویکردی مذهبی رخ می‌داد و درون حکومت و بر آن بود. به این ترتیب، این کنش‌ها را می‌توان در قالب مفهوم شورش دسته‌بندی کرد؛ به‌عنوان مثال، در زمان حکومت مودود بن مسعود غزنوی، اسماعیلیان در غزنه علیه وی شورش کردند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۶). اقدام‌هایی که اسماعیلیان پیش از تشکیل حکومت اسماعیلی به‌دست حسن صباح علیه حکومت انجام داده‌اند، از آنجا در قالب مفهوم شورش دسته‌بندی می‌شود که اقدام گروه‌های اجتماعی و فرهنگی بر حکومت است، نه اقدام یک نظم سیاسی علیه نظم سیاسی فرادست. بنابراین، اقدام‌های مذکور علیه حکومت با هدف به‌چالش کشیدن نظم سیاسی به‌دست گروهی انجام شده که موفق به شکل‌دهی نظم سیاسی در قلمرو خاص نشده است.

حکومت سلجوقیان

همان طور که اشاره شد به دلیل پیچیدگی مفهوم مشروعیت و قدرت در تاریخ ایران میانه موضوع جانشینی همیشه موجب کشمکش‌ها و تقابل‌هایی شده است که در چارچوب شورش دسته‌بندی نمی‌شوند؛ چراکه در این دوره هنوز نظم سیاسی مستقری شکل نگرفته است که اقدام علیه آن شورش محسوب شود. با این حال، پس از استقرار حاکم و تثبیت آن، کنش‌های اعتراضی علیه قدرت حاکم به‌منظور به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی انجام می‌شد که در قالب شورش قابل دسته‌بندی است؛ به‌عنوان مثال، ابراهیم ینال همراه دو تن از پسران برادرش ارتاش، در سال ۴۵۱ علیه طغرل شورش کرد (نک به: بنداری، ۱۳۵۶: ۱۹). در واقع، اقدام او به دلیل پیچیدگی و تقسیم قدرت در حکومت سلجوقی رخ می‌داد، ولی به‌سبب آنکه اقدام ابراهیم ینال کنش قدرت منطقه‌ای علیه سلطان نبود، بلکه اقدام امیری نظامی علیه حکومت محسوب می‌شد، می‌توان در چارچوب شورش دسته‌بندی کرد. البته ابراهیم ینال پیش از آن نیز در سال ۴۴۱ ق علیه طغرل دست به شورش زده بود که کنش او در آن دوره به دلیل آنکه صاحب قلمرو محسوب می‌شد و مسئله حقوق فتح ناشی از آداب و سنن غزها در آن دخالت داشت، آن را شورش نمی‌توان خواند، بلکه کشمکش دو نظم سیاسی مستقر بود (نک به: اوزگودنلی، ۱۳۹۳: ۵۷۱).

کنش دیگری که در قالب شورش، ولی با انگیزه‌های شخصی شکل می‌گرفت، شورش امرادر برابر قدرت یافتن یک وزیر یا امیر بود. این اقدام که به دلیل هم‌آوردی قدرت انجام می‌شد، علیه نظم سیاسی حکومت بود و انگیزه‌های شخصی و سیاسی در آن دخیل می‌شد؛ به‌عنوان مثال، برخی از امرای سلجوقی در زمان مسعود با دیدن توجه بیش از حد او به خاص بگ یکی از امرای ترک (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۲۸)، در سال ۵۴۳ ق دست به شورش زدند (بویل، ۱۳۶۶: ۱۳۴). این کنش به این دلیل در قالب شورش آمده است که تقابل دو نظم سیاسی نیست، بلکه اقدام گروهی علیه نظم سیاسی محسوب می‌شود.

برخی از شورش‌ها نیز از بیم جان و مال رخ می‌داد. این شورش‌ها را که بیشتر نیروهای نظامی انجام می‌دادند، با این هدف آغاز می‌شد که در مقابل نیروی حاکم، قلمرو و نیروهایی به دست آورد و از طریق آن در مقابل نیروی حاکم ایستادگی کند؛ به‌عنوان مثال، امیر قودان و یار قشاش در زمان حکومت برکیارق در سال ۴۹۰ ق عصیان کردند؛ به این دلیل که پیش از حکومت برکیارق در خدمت ارسلان ارغون که ادعای جانشینی ملک‌شاه را داشت و به‌دست برکیارق سرکوب شد، بودند و ترس از دست‌دادن جان خود را داشتند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۳: ۲۴۴-۲۴۳). این کنش‌ها نیز به دلیل آنکه نظم سیاسی نداشتند در چارچوب مفهوم شورش دسته‌بندی نمی‌شوند.

تقابل‌های مذهبی در عصر سلجوقیان در قالب تقابل دو مذهب تسنن و تشیع بیشتر نمود داشت. برخی از این کشمکش‌ها علیه حکومت رخ نمی‌داد؛ از این رو، شورش محسوب نمی‌شد. به‌عنوان

مثال، طرفداران مذهب سنت در زمان حکومت سنجر در سال ۵۱۰ ق به بارگاه امام رضا^۴ در مشهد حمله کردند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۴: ۲۲۶-۲۰۷)؛ این کنش نه علیه حکومت، بلکه تقابل دو مذهب بود. در مقابل، برخی کنش‌های اعتراضی نیز وجود داشت که در برابر حکومت انجام می‌شد؛ به‌عنوان مثال، در اوایل به‌قدرت رسیدن طغرل بیک در سال ۴۴۸ هجری قمری شیعیان بر حکومت شوریدند (نوران، ۱۳۹۵: ۱۲۹). انگیزه این شورش‌ها محدودیت‌هایی بود که از سوی حکومت بر این مذاهب اعمال می‌شد و بنا بر ماهیت آن، شورش اجتماعی محسوب می‌شدند. البته با توجه به اینکه در این دوره مشروعیت حکومت از سوی خلیفه سنی کسب می‌شد، کنش اعتراضی را شیعیان انجام می‌دادند و روایت‌ها نیز اغلب از سوی حکومت حکایت می‌شد، داده‌های زیادی از چگونگی برخورد حکومت با این کنش‌ها وجود ندارد.

دیگر گروه مذهبی که در این دوره علیه سلجوقیان در نقاط مختلف شورش می‌کردند، نزاریان بودند. این گروه پس از چند سال شورش و طغیان علیه سلجوقیان موفق شدند در سال ۴۸۳ ق، قلعه الموت را به رهبری حسن صباح تصرف و قدرتی نظام‌مند ایجاد کنند (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۹۵). از این تاریخ هشت تن بر الموت فرمان راندند. بنابراین، پیش از تشکیل یافتن نزاریان در الموت، اسماعیلیان فاقد نظم سیاسی محسوب می‌شدند و اقدام آن‌ها علیه حکومت شورش محسوب می‌شود. اسماعیلیان از سال ۴۸۳ هجری قمری موفق به شکل‌دهی نظم سیاسی شدند. اگرچه این نظم قلمرو جغرافیایی وسیعی نداشت و محدود به قلعه‌هایی می‌شد که اسماعیلیان در اختیار داشتند، به دلیل اینکه اسماعیلیان از این تاریخ موجودیت سیاسی یافتند، کنش آن‌ها در قالب شورش قابل طبقه‌بندی نیست. در این میان، هرچند گاه ادعا شده است که کنش‌های اعتراضی اسماعیلیان ابتدا در نارضایتی‌هایی اقتصادی که روستائیان و کوه‌نشینان فاقد زمین و صنعتگران و پیشه‌وران - که نماینده طبقات محروم در قلمرو سلجوقیان بودند - در آن سهیم بودند، ریشه داشت (نک به: دفتری، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۶۵)، اما باید اشاره کرد که کنش اسماعیلیان در نهایت، رویکردی مذهبی و دینی داشت و داعیه اجتماعی برای خود قائل نبود.

از طرفی، در میان کنش‌های اعتراضی اجتماعی می‌توان به موارد نادری که منابع آورده‌اند نیز اشاره کرد. بر این اساس، در این دوره گاه به‌دلیل محدودیت‌ها و فشارهایی که بر گروه‌های اجتماعی وارد می‌شد کنش‌هایی از سوی این گروه‌ها رخ می‌داد که در قالب شورش قابل دسته‌بندی است؛ به‌عنوان مثال، قبایل چگیل در زمان ملک‌شاه در سال ۴۸۰ هجری قمری اقدام به شورش کردند که به گفته نظام‌الملک این کنش به دلیل رعایت نکردن آداب و رسوم ترکان از سوی ملک‌شاه رخ داده است (نوران، ۱۳۹۵: ۲۱۵).

شورش‌های اجتماعی به دلیل نارضایتی از حاکم محلی نیز رخ می‌داد. در این مواقع مردم اغلب نارضایتی از برآورده نشدن نیازهای خود را در قالب کنشی سیاسی سامان داده، بر حاکم محلی

می‌شوریدند؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به شورش مردم علیه نصرخان در سمرقند اشاره کرد. نصرخان پسر ارسلان خان محمد بن سلیمان بن بفراخان داود بود که ازسوی سنجر به امارت سمرقند دست یافته بود، اما فلج شد و سمرقند را به نصر واگذار کرد. این شورش چنان‌که ابن‌خلدون اشاره کرده است به تحریک دو نفر - مردی علوی و دیگری رئیس سمرقند - اتفاق افتاد و منجر به قتل نصرخان شد. در نتیجه، پسر دیگر محمد که در ترکستان بود به سمرقند آمد و آن دو را سرکوب کرد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ج ۳: ۵۶۷). در نمونه‌ای دیگر پس از شکست سنجر از غزان، آن‌ها در نیشابور مردی را به سمت والی برگماردند که بر مردم باج و خراج سرانه زیادی بست و برای گرفتن باج و خراج به مردم ستم روا داشت. این امر موجب شورش مردم و قتل عامل و افرادش در سال ۵۴۸ هجری قمری شد. غزان نیز درصدد تلافی برآمدند، به نیشابور تاختند و پس از ورود به شهر، آن را به‌نحوی ظالمانه غارت کردند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۶: ۲۴۳).

نوعی دیگر از کنش‌های اعتراضی مردم، گاه به‌منظور حمایت از یک نیروی سیاسی رخ می‌داد که در قالب مفهوم شورش قابل دسته‌بندی است. به‌عنوان مثال بعد از شکست سنجر و زندانی‌شدنش در سال ۵۳۶، اتسز خوارزمشاه خراسان و نیشابور را تصرف کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۶: ۵۸)، اما زمانی که خطبه به نام خوارزمشاه خوانده شد، مردم به شورشی دست زدند که بزرگان قوم مانع از ادامه آن شدند. در ادامه حکومت سلجوقیان حکومت خوارزمشاهیان نیز با کنش‌های اعتراضی متعددی رویه‌رو بود، اما از آنجا که این حکومت با تعدد مراکز قدرت رویه‌رو بود و باتوجه به کشاکش‌های مختلف، نتوانست نظم پایداری ایجاد کند و در عمل، بیشتر رویارویی‌های آن‌ها با کنش‌های اعتراضی رانمی‌توان در چارچوب مفهوم شورش دسته‌بندی کرد. طوفان مغول‌ها ازسوی دیگر نیز طومار این حکومت را سریع در هم پیچید؛ ازاین‌رو، این حکومت نظام مسلطی نتوانست تشکیل دهد.

حکومت ایلخانان

کنش‌های اعتراضی مذهبی اسماعیلیان در دوره ایلخانیان مجدد در قالب مفهوم شورش قابل دسته‌بندی است؛ چراکه پس از سقوط اسماعیلیان به‌دست هلاکو، در عمل این گروه دارای نظم سیاسی و محدوده جغرافیایی نبود. بنابراین، اقدام آن‌ها علیه حکومت شورش محسوب می‌شد. به‌عنوان مثال اسماعیلیان ایران پس از مرگ ارغون‌خان سلطان مغول در سال ۶۷۴ق در اتحاد با خوارزمشاهیان شورش و الموت را دوباره تسخیر کردند، اما سال بعد سلطان اباقا توانست آن‌ها را از الموت بیرون کند (هاجسن، ۱۳۴۳: ۵۰۱-۵۰۰). ازاین‌رو، این گروه نتوانست محدوده و نظم سیاسی پیشین را اعاده کند و کنش‌های آن‌ها پس از آن به‌عنوان کنش‌های فرهنگی در آمد.

در مقابل هجوم مغول‌ها نیز مردم برخی از شهرها به صورت مستقیم علیه آن‌ها اقدام می‌کردند. در این گونه موارد که در ابتدای حمله مغول نیز بیشتر به چشم می‌خورد مردم در برابر کشتار و ظلم و ستم عمال مغول به پا خاسته و شورش می‌کردند. این کنش‌ها در واقع مبتنی بر زمینه‌های اجتماعی بود و به دنبال سختی‌ها و مشکلاتی که برای مردم به وجود می‌آمد شکل می‌گرفت. از جمله این موارد می‌توان به شورش همدان در سال ۶۱۷ق در مقابل شحنة مغول‌ها با وجود مخالفت شریف علوی اشاره کرد که در نهایت در مقابل نیروی مغول‌ها شکست خورد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۳۲: ۱۷۵).

برخی از کنش‌های دیگر در دوره ایلخانان که زمینه اجتماعی داشت، ناشی از رویارویی گروه‌های جدید اجتماعی و گروه‌های پیشین بود؛ به عنوان مثال، در زمان ارغون حاکم ایلخانی، گروه‌های قومی از مغول‌ها به نام هزاره جرمانی و اوغانی در نواحی کرمان ساکن شدند و به بهانه حفظ دین با مسلمانان آن قسمت بدرفتاری کردند. به دنبال آن نیز این گروه‌ها علم طغیان برافراشتند که امیر محمد مظفر از دودمان آل مظفر - که در منطقه مرکزی ایران قدرت داشت - آن‌ها را سرکوب کرده است (بیانی، ۱۳۷۹: ۲۰۳). این کنش‌ها با هدف به دست آوردن قدرت از سوی نیروهای جدید اجتماعی‌ای انجام می‌شد که نظم سیاسی نداشتند و محدوده قلمرو خاص نیز به آن‌ها واگذار نشده بود؛ بنابراین، این کنش‌ها را می‌توان در چارچوب مفهوم شورش طبقه‌بندی کرد.

سربداران جنبشی اعتراضی بود که در طول حکومت ایلخانان به عنوان مهم‌ترین جنبش اعتراضی علیه حکومت شناخته شده است. این حرکت در سده هشتم هجری قمری آغاز شد و اغلب جنبشی اجتماعی معرفی شده است. جنبش سربداران در اواخر حکومت ابوسعید و بعد از کشته شدن شیخ خلیفه رهبر شیوخ صوفیه - که آغازگر جنبش سربداران بود - به دنبال نارضایتی‌ها و ظلم و جور حاکمان ایلخانی مستقر در خراسان، در باشتین سبزوار در سال ۷۳۷ق شروع شد. در آغاز، سربداران با جنگ‌های نامنظم علیه حاکمان محلی ایلخانی به مبارزه پرداختند و در نهایت، توانستند حکومتی محلی شکل دهند. سربداران در سال ۷۴۳ق در جنگ با ملک معزالدین حسین کُرت شکست خوردند و شیخ حسن جویری رهبرشان کشته شد. پس از این شکست، کار آن‌ها رو به زوال رفت (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰، ج ۱: ۸۱ به بعد). تقسیم قدرت میان رهبر مذهبی و رهبر سیاسی و اختلاف آن‌ها موجب ضعف سربداران شد و با وجود اینکه حرکت اعتراضی آن‌ها مدتی طول کشید، سرانجام با حمله تیمور سرکوب شد. البته سربداران پس از مرگ تیمور سر بر آوردند و این بار شاهرخ آن‌ها را سرکوب کرد (نک به: پطروشفسکی، ۱۳۵۱).

کنش‌های اعتراضی مردم در حمایت از یک قدرت به عنوان شورش را نیز می‌توان در این دوره دید؛ به عنوان مثال، مردم هرات در سال ۶۱۷ق که امان یافته بودند، بعد از اینکه خبر پیروزی جلال‌الدین را شنیدند، دلگرمی یافتند و بر شحنة مغول شورش کردند و او را کشتند. مغولانی که از چنگ مردم هرات

گریخته بودند، خود را به چنگیزخان رساندند و شورش مردم هرات را به او اطلاع دادند. درنهایت مغول‌ها با خشم و خشونت داخل هرات شدند و مردانی را که در شهر بودند، کشتند، خانواده‌هایشان را اسیر کردند و اموالشان را به یغما بردند. بیرون شهر را نیز غارت کردند. آنگاه سراسر شهر را ویران ساختند و آتش زدند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۳۲: ۲۰۴).

حکومت تیموریان

شورش‌های مذهبی در عصر تیموریان نیز رخ می‌داد؛ برای نمونه، شورشی مذهبی که در عصر تیمور و شاهرخ تیموری روی داد، شورش سیدمحمد نوربخش با لقب نوربخشیه بود که ادعای انتساب به امام موسی کاظم^(ع) داشت. او که دعوی مهدویت نیز داشت (نک به: خواندمیر، ۱۳۷۰، ج ۴: ۶۱۱ به بعد) با جمع کردن پیروانی برای خود علیه حکومت دست به اقدام زد، اما چند بار به‌دست شاهرخ سرکوب و زندانی شد. او پس از مرگ شاهرخ نیز دست به شورش زد، اما درنهایت نتوانست موفق شود. اقلام محمد نوربخش کنشی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی محسوب می‌شد؛ زیرا چنان‌که اشاره شده است درویش‌های طریقت نوربخشیه به‌عنوان نماینده توده مردم عمل می‌کردند و با مأموران حکومت برخورد داشتند (آکا، ۱۳۹۰: ۲۷۱-۲۶۹).

در دوره تیموری نیز گروه‌های اجتماعی گاه به شورش دست می‌زدند. این گروه‌ها گاه در قالب گروه‌های قومی بودند و در منطقه‌ای مشخص سکونت داشتند، اما نظم سیاسی فرودست درون نظم سیاسی فرادست محسوب نمی‌شدند، بلکه گروه‌های قومی‌ای بودند که در منطقه‌ای سکونت گزیده بودند و تحت‌فرمان حکومت قرار داشتند؛ ازجمله این گروه‌ها هزاره‌ها بودند که در عصر تیموری نیز باتوجه به تضعیف حکومت فرادست دست به کنش‌های اعتراضی زدند، اما موفقیتی کسب نکردند. هزاره‌ها در سال ۸۲۰ق در اطراف غزنه و قندهار بر حکومت شاهرخ شوریدند (فوربز منر، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۹)، اما نتوانستند نظم سیاسی مستقلی ایجاد کنند.

کنش‌های اجتماعی در قالب اعتراض مردم شهرها نیز در این دوره مشاهده می‌شود؛ به‌عنوان مثال، بعد از مرگ امیر تیمور در سال ۸۰۷ق مردم ساری علیه حکومت سر به شورش برآوردند و پیرپادشاه نیز با آن‌ها همراه شد (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۴۲ به بعد). پیرپادشاه به استرآباد رفت و آنجا را تصرف کرد، اما درنهایت شاهرخ به آنجا آمد و او را برانداخت (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۳۶-۲۳۵). شورش ساری که در ابتدا کنشی اجتماعی در مواجهه با ناامنی به نظر می‌رسید با متحدشدن با پیرپادشاه تبدیل به حرکتی سیاسی شد و درنهایت نیز به‌دست شاهرخ سرکوب شد. بنابراین اغلب این کنش‌ها از آنجا که هدف مشخصی را پیگیری نکرده‌اند، موفقیت‌آمیز نبودند.

نظم‌های سیاسی فرودست

در میان نظم‌های سیاسی فرودست نیز کنش‌های اعتراضی در عصر میانه قابل مشاهده است. این کنش‌ها نزدیکی بیشتری با ساخت اجتماعی دارد و در آن انگیزه‌های سیاسی کمتر مشاهده می‌شود. در این نوع کنش‌ها خواست‌ها اجتماعی چون امنیت، تأمین اقتصادی و... نمود بیشتری دارد؛ به عنوان مثال، در یکی از این کنش‌ها که در حکومت اتابکان رخ داده است گروهی از مردم شهر به صورت مستقیم در اقدام علیه نظم سیاسی دخالت کردند. در این دوره گروهی از مردم اصفهان که از اتابکان آذربایجان ناراضی بودند پس از مرگ جهان پهلوان محمد شورش کردند و هنگام جنگ اتابک قزل ارسلان با سلطان طغرل به مخالفت با اتابک برخاستند. رهبری این مخالفان را صدرالدین ابوبکر محمد بن عبداللطیف خجندی اصفهانی وکیل شفیمی‌ها بر عهده داشت (دیانت و وثیق، ۱۳۹۳: ۲۰).

در نمونه‌ای دیگر، از شورش‌ها در سطوح فرودست می‌توان به شورش خان‌زاده‌ای به نام عمرخان بر ضد محمدخان بن کمشتگین در دوران حکومت ایلک‌خانی اشاره کرد. کمشتگین از سوری سلجوقیان حکومت سمرقند را یافته بود با شورش عمرخان در سال ۴۹۰ق رویه‌رو شد که به دنبال به دست آوردن قدرت در سمرقند بود (پاکتچی، ۱۳۹۳: ۳۸). از این رو، کنش‌های سیاسی در سطح قدرت‌های محلی نیز در عصر میانه ایران وجود داشت. گروه‌های رقیب محلی که علیه حاکم منطقه دست به تقابل می‌زدند از آنجا که خود فاقد محدوده جغرافیایی و منطقه نفوذ و ساختار سیاسی بودند گروه‌های شورشی محسوب می‌شدند که علیه نظم سیاسی بالادست، دست به اقدام می‌زدند.

نتیجه‌گیری

در ایران عصر میانه نظم سیاسی پیچیده‌ای ناشی از نهاد مشروعیت‌ساز دینی، قدرت سیاسی و حکومت مستقر و قدرت‌های محلی وجود داشت که ساختار پیچیده‌ای از روابط قدرت را شکل داده بودند. تقابل‌های این مراکز قدرت اغلب در قالب شورش صورت‌بندی شده است، اما از آنجا که مفهوم شورش به معنای کنش اعتراضی درون یک نظم سیاسی و علیه نظم مستقر و پذیرفته شده است، اغلب کنش‌های روی داده در عصر میانه در قالب این مفهوم قابل دسته‌بندی نیست؛ چراکه در این دوره نظم‌های سیاسی متفاوتی حاکم بوده است و این نظم‌ها موردپذیرش سایر مراکز قدرت حداقل در بُعد نظری بود.

پیچیدگی مفهوم قدرت در عصر میانه ایران موجب شده است بسیاری از کنش‌ها همچون کشمکش‌ها میان حکومت‌های محلی با حکومت فرادست یا کشمکش‌های سیاسی به دست عمال حکومت که محدوده جغرافیای خاصی را به عنوان تیول یا سیورغال و اقطاع داشتند، در قالب مفهوم شورش قابل دسته‌بندی نباشد؛ چراکه این کنش‌ها کشمکش دو نظم سیاسی متفاوت محسوب می‌شود.

کشمکش های جانشینی نیز باتوجه به نبود فرایند مشخص در روند جانشینی و نبود نظم مستقر در این قالب قرار نمی گیرد. کنش های اجتماعی چون کشمکش های مذهبی با همراهی نیروهای اجتماعی با نیروهای رقیب نیز به دلیل اینکه علیه حکومت مستقر نبود در قالب مفهوم شورش دسته بندی نمی شود. کنش های اعتراضی عصر میانه ایران در قالب مفهوم شورش را در چند دسته می توان طبقه بندی کرد. کنش های سیاسی ای که ازسوی گروه هایی انجام می شد که فاقد قلمرو حکومت بودند، ولی نیروی نظامی در اختیار داشتند، یا شورش طوایف برای به دست آوردن منطقه جغرافیای و قدرت. شورش های اقتصادی با هدف به دست آوردن مواجب ازسوی سپاهیان یا شورش مردم در هنگام کمبود مواد غذایی. شورش های اجتماعی برای کسب امنیت یا مقابله با ظلم و بی عدالتی. شورش های فرهنگی و اجتماعی مانند شورش های دینی یا شورش در مقابل بی احترامی به آداب و رسوم.

شورش های رخ داده در عصر میانه ایران باتوجه به تعدد نظم سیاسی و تسلط گفتمان سیاسی اغلب وجه سیاسی یافته است. در این میان، نبود نهادهای اجتماعی پایدار و قدرتمند موجب شده است نیازها و درخواست های اجتماعی و فرهنگی در این دوره امکان بروز و ظهور در ساحت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیابد. به همین دلیل نمود این کنش ها در نهایت در قالبی سیاسی و شورش های سیاسی شکل گرفته است. به بیانی فقدان ارتباط همبسته جامعه و حکومت در این دوره موجب شده است کنش های اعتراضی تبدیل به کنش های سیاسی شود.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱). الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، عباس خلیلی، تهران: علمی.
- ابن خلدون (۱۳۶۳). العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- همان، جلد ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- احمدی، حمید (۱۳۹۰). سیر تحول جنبش‌های اسلامی: از نهضت سلفیه سید جمال تا بهار هری (۱۳۹۰-۱۲۴۹ ش)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- انصاف‌پور، غلام‌رضا (۱۳۵۹). روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران: از اسلام تا یورش مغول، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- اوزگودنلی، عثمان غازی (۱۳۹۳). ایران در عصر سلجوقی، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۸، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۰)، شورش بر امتیازنامه رژی تحلیل سیاسی، تهران: پیام.
- آذریوند، الله‌بخش و آذریوند، طیبه (۱۳۹۹). جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی و اصلاحی در تاریخ اسلام، تبریز: عصر زندگی.
- آژند، یعقوب (۱۳۶۵ الف). قیام سریداران، تهران: امیرکبیر، کتاب‌های شکوفه.
- آژند، یعقوب (۱۳۶۵ ب). قیام مرعشیان، تهران: امیرکبیر، کتاب‌های شکوفه.
- آکا، اسماعیل (۱۳۹۰). تیموریان، ترجمه اکبر صبوری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- برونینسن، مارتین ون (۱۳۸۱). سرگذشت شورش سمکو قبایل کرد و دولت ایران، ترجمه محمد صمدی، مهاباد: رهرو.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶). تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بویل، جی. آ (۱۳۶۶). تاریخ ایران کیمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه حسن انوشه، جلد ۵، تهران: امیرکبیر.

۱۱۰ تاریخ شورش و ناآرامی های اجتماعی در ایران

- بیات، بابک (۱۳۶۵). شورش هشامی فارس: ۱۳۰۹-۱۳۰۷ ش، تهران: نقره، زرین.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). صوله السلطنه هزاره و شورش خراسان در زمستان سال ۱۳۲۰ ش، تهران: بینش، پروین.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۹). مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران: سمت.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۳). ایلک خانیان، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۷، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- پتروشفسکی، ایلپا پاولوویچ (۱۳۵۱). نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- پرویز، عباس (۱۳۴۸). قیام ایرانیان در راه تجدید مجد و عظمت ایران، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- توران، عثمان (۱۳۹۵). سلجوقیان، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، تبریز: اختر.
- جویی، علاءالدین عطاملک (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای جویی، تصحیح محمد قزوینی، جلد ۳، تهران: دنیای کتب.
- چنارانی، محمدعلی (۱۳۸۳). قیام توایین، مشهد: شرکت به نشر.
- حافظ ابرو (۱۳۵۰). ذیل جامع التواریخ رشیدی، به کوشش خان بابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- حسن بیگی، ابراهیم (۱۳۹۴). قیام سربداران، تهران: مدرسه.
- حسن پور، امیر (۱۳۹۹). شورش دهقانان مکریان ۱۳۳۲-۱۳۳۱ ش، تهران: پردیس دانش.
- حسن زاده، صالح (۱۳۹۱). شورش و قیام علیه حکومت ها از نگاه اسلام و مسیحیت، نشریه پژوهش های راهبردی سیاست، شماره ۳: ۱۰۸-۷۵.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی (۱۳۸۰). زیده التواریخ، اخبار الامراء و الملوك السلجوقیه، ترجمه رمضان علی روح الهی، تصحیح محمد نورالدین، تهران: ایل شاهسون بغدادی.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۳). جنبش زیدیه در ایران: شامل فعالیت های فکری و سیاسی علویان زیدی در ایران، تهران: فلسفه.
- همان (۱۳۷۴). تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش های ایرانیان در قرن هشتم هجری، تهران: کوش.
- همان (۱۳۸۵). جنبش شعویان (آزادمردان ایرانی) از قرن اول تا پنجم هجری، تهران: کوش.
- حیدری، بابک (۱۳۸۸). قیام ابو مسلم خراسانی، تهران: ابریشمی فر.
- خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۶۶). کشف المراد (شرح تجرید الاعتقاد)، ترجمه شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران: نشر الاسلامیه.
- خواندمیر، غیاث الدین بن ممام الدین (۱۳۷۰)، حبیب السیر، جلد ۴، تهران: خیام.
- داودی، تقی (۱۳۷۷). نهضت حسن صباح: موقعیت سیاسی، اجتماعی ایران در دوره فرقه اسماعیلیه، زنجان: زنکان.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۳). مختصری در تاریخ اسماعیلیه سنت های یک جماعت مسلمان، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: فرزاد.
- دیانت، علی اکبر و وثیق، منصوره (۱۳۹۳). اتابکان آذربایجان (ایلدگزیان)، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۹، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

فصل سوم: شورش در عصر میانه ایران (۱۰-۱۴ ق) ۱۱۱

- رستمی، فاطمه (۱۳۹۶). «نقش امرای اویرانی در مناسبات سیاسی ایلخانان»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال بیست و هفتم، شماره ۳۵ (۱۲۵): ۸۱-۱۰۴.
- رضوی اردکانی، ابوالفضل (۱۳۸۹). قیام مختار، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- رواسانی، شاپور (۱۳۹۵). نهضت‌های اجتماعی عدالت‌خواهانه در ایران، تهران: چاپخش.
- زاهد زاهدانی، سیدسعید (۱۳۸۹). جنبش‌های سیاسی معاصر ایران، قم: کتاب طه.
- زاهد زاهدانی، سیدسعید (۱۳۸۱). جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران، تهران: سروش.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵). تاریخ ایران در دوره قاجاریه عصر آقامحمدخان، تهران: سمت.
- سجادی، صادق (۱۳۹۳). دولت و روزگار آل بویه، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۷، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- سجادی، صادق (۱۳۹۳ ب). دولت‌های علوی در ولایات شمالی ایران، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۷، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- سعادت سیرت، پروین (۱۳۹۵). اجمالی بر قیام زیدیه، تهران: شیداسب.
- سلیمانی، ایرج (۱۳۵۹). شورش، بی‌جا: بی‌نا.
- شریفی، محسن (۱۳۸۹). قیام‌های شیعی (از سال ۶۵۰ تا ۲۵۰ ق)، قم: زائر.
- شمس، علی (۱۳۹۰). شورش در زندان، تهران: سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، دفتر آموزش و پژوهش، انتشارات راه تربیت.
- شوشتری، ابراهیم (۱۳۷۶). فرمان مقاومت: خاطرات ابراهیم شوشتری از شورش پادگان قلعه مرخی ۸ شهریور ۱۳۲۰، تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه.
- شهیدی، جعفر (۱۳۷۶). قیام حسین (ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲). جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: پلژنگ.
- صفی‌زاده، محمدصدرا (۱۴۰۰). قیام سریداران، تهران: بوره‌کبکی.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین (۱۳۸۳). مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- علبی، احمد (۱۳۹۵). قیام زنگیان، ترجمه کریم زمانی، تهران: رسا.
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۵). قابوسنامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمدبن احمد (۱۳۱۷). نصیحه‌الملوک، تصحیح جلال همایی، تهران: کتابخانه طهران.
- فرای، ون (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، جلد ۴، تهران: امیرکبیر.
- فقیهی، علی‌اصغر (۱۳۵۷). آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر، تهران: صبا.
- فلوز، ویلم، ام (۱۳۷۱). صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی، ترجمه ابوالقاسم سری، مشهد: توس.

۱۱۲ تاریخ شورش و ناآرامی‌های اجتماعی در ایران

- فوربز منز، بناتریس (۱۳۹۳). ایران عصر نیموری (قدرت، سیاست و مذهب)، ترجمه اکبر صبور، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). مراقبت و تنبیه: قوله زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- قاضی، حسن (۱۳۵۹). قیام نفس زکیه، تهران: رسا.
- کاظمی، سجاد (۱۳۹۴). جنبش راوندیان: فرقه‌ها و جنبش‌های دینی و سیاسی ایران در قرن دوم هجری، تهران: رشد فرهنگ.
- کریمی، محسن (۱۳۹۴). شورش‌های داخلی ایران در عهد صفویه (از شاه اسماعیل اول تا پایان حکومت شاه عباس اول)، تهران: آرنا.
- کسروی، سیداحمد (۱۳۶۳). تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
- همان (۱۳۷۶). قیام شیخ محمد خیابانی، تهران: نشر مرکز.
- کلاتری، علی‌اکبر (۱۳۹۷). «مفهوم شورش و شورشی و چگونگی رودرویی دولت اسلامی با شورشیان از منظر فقه»، نشریه حکومت اسلامی، شماره ۸۷: ۵۶-۲۹.
- کلیما، اوتاکار (۱۳۸۶). تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری‌ارشاد، تهران: توس.
- الگار، حامد (۱۳۷۰). شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ماوردی (۱۳۸۳). آیین حکمرانی، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۶). تجارب الأمم، جلد ۵، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس.
- همان، جلد ۶، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس.
- ملانی‌توانی، علیرضا (۱۳۹۵). گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملطیوی، محمدغازی (۱۳۸۳). روضه العقول، تصحیح محمد روشن، ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران: آثار.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۸۳). نهضت شعوبیه: جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- نجاتی، علی (۱۳۸۹). فتوحات و جنگ‌های نادرشاه (تهاجم بیگانگان به ایران و دفع شورش‌ها)، تهران: پل. خلاق.
- نجمی، ناصر (۱۳۶۸). قیام بابک خرم‌دین، تهران: کانون معرفت.
- نظام‌الملک (۱۳۷۸). سیرالملوک؛ سیاستنامه، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- نوذری، عزت‌الله (۱۳۹۰). تاریخ جنبش‌ها و شورش‌های معاصر ایران، شیراز: نوید شیراز.
- هاجسن، مارشال گ.س (۱۳۴۳). فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدروه‌ای، تهران: فرانکلین.

فصل سوم: شورش در عصر میانه ایران (۱۰-۱۴ ق) ۱۱۳

هاشمی، سیدعبدالله (۱۳۹۸). شورش جنوب: سیری در برنامه اصلاحات ارضی در ایران و تحرکات پس از آن در فارس، شیراز: نوید شیراز.

یزدان‌پناه، شهناز (۱۳۹۹). جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی ایران در گذر تاریخ: چهار مقاله درباره رخداد‌های قرن اول تا پنجم هجری، تهران: آسمان نیلگون.

Muller, Edward N; Weed, Erich (1994). **Theories of rebellion: relative deprivation and power contention, Rationality and society**, V.6, N.1: 40-57.

Giddens, Anthony (1989). **Sociology**. Cambridge: Polity.

Giddens, Anthony (1985). **The Nation-State and Violence**, London: Polity Press.

Griesse, Malte (2014). **Introduction: Representing Revolts across Boundaries in Pre-Modern Times, From Mutual Observation to Propaganda War**, Bielefeld: transcript Verlag.

Oberschall, Anthony (1973). **social conflict and social movement**, Englewood cliffs, NJ: Prentice-Hall.

Bloch, Marc (2015). **Land and Work in Mediaeval Europe**. translated by J.É. Anderson. Routledge Revivals.

فصل چهارم

شورش‌های داخلی در دوره صفویه

سیدسعید میر محمد صادق^۱

چکیده

سلسله صفویه از دودمان‌های حکومتی در تاریخ ایران است که در تمامی مراحل رشد و نمو شامل پیش از تشکیل تا تأسیس، تأسیس تا تثبیت و تثبیت تا سقوط، افزون بر تأثیرات زمانی خود، آثار شگرفی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران و جهان پیرامونی خود به جای گذاشت؛ بنابراین، بررسی و مذاقه این سلسله مهم تاریخی از زوایای گوناگون امری ضروری و مهم است. آنچه نویسنده در این پژوهش دنبال می‌کند، نخست بررسی اهمیت این سلسله حکومتی در تاریخ ایران پس از اسلام و دوم، مرور و تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و فکری و سرکشی‌های حاکمان محلی که به شورش‌های عمومی و برخورد حاکمیت مستقر با نیروهای معارض داخلی منجر شده‌اند، است.

مقدمه

شاه اسماعیل در تابستان سال ۹۰۷ ق، با غلبه بر الوند بیگ و شکست آق‌قویونلوها، پس از دویست سال - که از تشکیل طریقت صفویه که جد اعلای وی در اردبیل پایه‌گذاری کرده بود - پایه حکومتی را گذاشت که بیش از دویست سال پس از او دوام داشت و مبدأ تحولات جدیدی در سرزمین ایران شد. پس از سده‌ها حکومت مهاجمان و بیگانگان و پس از فترت سیاسی طولانی، تاج‌گذاری شاه اسماعیل در تبریز،

۱. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی؛ پژوهشگر و مصحح متون smirsadeqi@yahoo.com

آغاز یک دوره مشخص، قوی و پایدار در سرزمین ایران بود که مهم‌ترین شاخصه‌های حکومتی آن به این شرح است: تداوم سنت‌های کهن ایرانی در دو حوزه حکومت و فرهنگ؛ استقرار مجدد نظام پادشاهی و تصرف قلمرویی که مبنای تاریخی داشت؛ ایجاد ساختارهای حکومتی و نظامی در اشکال جدید؛ رواج مبانی اعتقادی شیعه دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی؛ تطبیق اسلام با سنن و فرهنگ ایران؛ ارتقای زبان فارسی به عنوان زبان رسمی، اداری و حتی نگارش کتب دینی در ایران. با این همه، سلسله صفویه نیز از شورش‌هایی با خاستگاه‌های گوناگون در امان نماند؛ این شورش‌ها در ادامه بررسی خواهند شد.

واژگان کاربردی، معانی و چارچوب نظری

در زبان فارسی، به لحاظ مفهومی برای توضیح هر آنچه برای اعتراض علیه حاکمیت مستقر به کار برده می‌شود، چندین واژه است. نخست واژه بحران که در مفهوم عبارت است از مرحله شدید یک مشکل، خطر یا امری که باعث برهم خوردن تعادل می‌شود و موقعیت غیرعادی، ایجاد می‌کند (انوری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۸۳۱). دیگر لغت تضاد است، به معنی مخالف هم بودن، ضد یکدیگر بودن، ناسازگاری (همان، ج ۳: ۱۷۶۷) و سوم واژه شورش که در زبان فارسی، به معانی متعدد مانند عصیان، سرکشی، آشفتگی، پریشانی، ناله، فریاد، شور، هیجان، درهم آمیختگی، به هم خوردگی، آشوب، فتنه و انقلاب به کار رفته است (همان، ج ۵: ۴۶۰۵) و مقصود از آن در اصطلاح علوم سیاسی عبارت است از اقدام همراه با خشونت دسته‌ای از افراد که در مقابله با نظام حاکم بر هر مجموعه‌ای اتفاق می‌افتد و همواره بی‌نظمی و ناامنی به همراه دارد (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، بیتا، ج ۵: ۱۰۵). هر بحران، تضاد و شورش‌های مرحله‌ای سه‌گانه‌ای را طی می‌کند که عبارت‌اند از:

پیدایش خشونت و ریشه مشترک

پیدایش احساس خشونت و پرخاشگری در انسان‌ها، ناشی از سرکوب یا ناکام‌ماندن خواسته‌ها و نیازهای اساسی اوست؛ درواقع، تصورات و احساسات فردی که خود متأثر از تحولات اجتماعی‌اند، شرایط پیدایش آشوب‌ها را فراهم می‌آورند (بشیری، ۱۳۸۷: ۶۰ و ۶۲).

تد رابرت گر در نظریه محرومیت نسبی‌اش بر این باور است که چنانچه در راه دستیابی افراد به اهداف و خواسته‌هایشان مانعی ایجاد شود، آنان دچار محرومیت نسبی می‌شوند و نتیجه طبیعی و زیستی این وضع، آسیب‌رساندن به منبع محرومیت است. بدین ترتیب، محرومیت نسبی نتیجه تفاوت درک‌شده میان انتظارات ارزشی (خواسته‌ها) و توانایی‌های ارزشی (داشته‌های) افراد است. مطابق نظر گر، عنصر مشترک در تمامی آشوب‌ها و شورش‌ها، احساس ناکامی است (گر، ۱۳۷۷، ۵۴ و ۷۴).

انگیزه‌های وقوع بحران‌ها

انگیزه‌های وقوع اعتراضات ممکن است دلایل مختلفی داشته باشند از جمله: تعارضات اجتماعی مشخص یا عمومی، فقر ناشی از حوادث طبیعی و جنگ‌ها، اختلافات فرهنگی و قومیتی، تفاوت‌های دینی و مذهبی، خاستگاه‌های دودمانی، تعارض منافع سیاسی-اقتصادی در ساختار حاکمیت؛ این‌ها همه می‌توانند زمینه‌های گوناگون شروع یک بحران با دامنه کم یا گسترده باشند.

البته باید توجه داشت که بحران‌ها ممکن است این انگیزه‌ها را به یکدیگر تبدیل یا با هم ترکیب کنند. از میان عوامل اصلی که از سازوکار نظام بحران‌زا بیرون می‌آید، اختلاف طبقاتی، خواست‌های اقتصادی، مشکلات و تعارض‌های اجتماعی مهم‌ترند. این عوامل ممکن است ناگهانی کار کنند یا آشکار و پنهان بحران را ریشه‌دار و گسترده سازند (رئیس‌دانا، ۱۳۸۴، ۲۲۲-۲۲۱).

ساختار و گروه‌بندی

معارضان معمولاً با توجه به تعارضات و انگیزه‌های خود، به منظور دفاع، گسترش یا دستیابی به هدف‌های خاصی که دارند ساختار پیدا کرده، به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازند. این ساختار بنا به دلایل گوناگون شکل می‌گیرد. اهداف هم‌سو،^۱ جایگاه مشترک،^۲ منزلتی،^۳ ناهمسانی‌های اجتماعی،^۴ فرهنگی و زبانی و باورهای دینی و مذهبی،^۵ نزاده بودن،^۶ بی‌خبری^۷ و بی‌سامانی در برهم‌خوردگی‌های اجتماعی.^۸

پیش‌ش‌های پیش رو

با ظهور طریقت صفویه در سده هفتم هجری قمری و بیش از دو‌یست سال تلاش‌های سیاسی رهبران این طریقت از شیخ صفی‌الدین اردبیلی تا شیخ حیدر و سرانجام برتخت‌نشینی شاه اسماعیل که آغاز رسمی سلسله صفوی در تاریخ ایران است، در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران شاهد حکومتی واحد و قوی هستیم که پس از حدود نه قرن در ایران و بر اساس اندیشه ایران‌شهری شکل می‌گرفت. صفویان

۱. به‌عنوان مثال، تکلوها و ترکمن‌ها با شاملوها و استاجل‌ها عداوت قدیمی داشتند (اسکندریک، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۲۲-۲۲۳ و ۳۳۰ و ۳۵۰).

۲. مثل اختلاف امرای خراسان و عراق پس از مرگ حمزه میرزا نایب‌السلطنه شاه سلطان محمد خدابنده (همان: ۳۵۰).

۳. گروه‌های منزلتی، جمعیت‌هایی هستند که اعضای خود را برای مبارزات رقابتی مادی و نمادین بسیج می‌کنند (پارکین، ۱۳۹۵: ۱۴۲). عمده خاندان‌های حکومتی محلی در روزگار صفوی در این تعریف می‌گنجد.

۴. مثل شیوه زندگی شبانی در مناطق کردستان و لرستان یا برخی مهاجرت‌ها که زمینه اعتراضات بومی‌ها را فراهم کرد؛ برای نمونه چنین اعتراضاتی بعدست بومیان نک به: (اسکندریک، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۱۳-۸۱۲).

۵. به‌طور مثال رخدادهایی که در مناطق گرجستان، ارمنستان، کردستان، خوزستان، مکران و قندهار در طول حکمرانی صفویان اتفاق افتاد. ۶. اهمیت و نقش شاهزادگان در قدرت‌یابی و سلطنت.

۷. عمده بی‌خبری به‌دلیل سختی راه‌ها در برخی مناطق دورافتاده و شباهت‌های اسمی در میان مدعیان سلطنتی، پانین بودن اطلاعات مذهبی است. ۸. برای درک این موضوع که چگونه عده‌ای به شورشیان می‌پیوندند، نحوه سرکوب کردها در زمان سلطان محمد خدابنده نمونه درخور تأملی است. خرابی نواحی و تاراج مردم باعث پراکنده و بی‌سامانی مردم آن نواحی شده بود. به‌طوری که امیرخان ترکمان و سپه صفوی نتوانستند در آن دیار توقف کنند و مجبور به بازگشت به ناحیه تبریز شدند. برای اطلاع بیشتر نک به: (همان: ۲۳۱).

شاخصه‌هایی دارند که آنان را با حکومت‌های پیش از خود متمایز می‌کرد و عبارت‌اند از: توجه به زبان فارسی، شکل‌گیری همبستگی میان علما و بازار، ایجاد نظام اداری متمرکز و تشکیل یک نیروی نظامی ثابت - که دو مورد اخیر را شاه عباس اول به وجود آورد - و نیز رسمیت‌یافتن تشیع از سوی دولت صفوی (سیوری، ۱۳۹۱: ۲۱۲).

با تشکیل چنین حکومتی با شاخصه‌های ذکر شده، طبیعی است که بحران‌ها، تضادها، شورش‌ها و معارضان و برخورد‌هایی در داخل و خارج حکومت برای تصاحب یا سرنگونی آن پیش بیاید؛ از این رو، در باب این تعارضات پرسش‌هایی مطرح می‌شود:

۱. تضادها و تحرکات - که زمینه برخورد حاکمیتی در این دوره را با آن فراهم می‌کرد - در ادبیات رسمی صفویان با چه واژگانی تعریف شده است؟

۲. آیا خاستگاه‌های منزلتی و کشمکش‌های طبقاتی در راه‌اندازی اعتراضات و شورش‌های این دوره نقش داشته است؟

۳. بازیگران اثرگذار یا باورپذیر در اعتراضات و شورش‌ها چه کسانی هستند؟

۴. به لحاظ ریخت‌شناسی، معارضان از حکومت مستقر ناراضی‌اند یا نارضایتی آنان از وضع موجود به لحاظ اندیشه‌ای متفاوت از ایدئولوژی رسمی است؟

۵. اگر قدرت^۱ را توانایی دارنده آن برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود، به هر شکلی تعریف کنیم و اقتدار^۲ را قدرتی که مشروعیت آن بر اساس سنت یا قانون پذیرفته شده، بدانیم (آشوری، ۱۳۷۸: ۲۴۷)، حکومت صفوی از آغاز تا پایان، در برخورد با معارضان از اقتدار خود بهره برد یا از قدرت؟ یا هر دو؟

ادبیات جنبش‌های اعتراضی در منابع رسمی صفویان

صفویان همچون سایر حکومت‌ها به تدریج در ساختار خود معارضانی پیدا کردند که بنا به اهدافی که داشتند، با حکومت مستقر زمان خود به جدال پرداختند. مهم آن است که ببینیم در منابع این دوره، شاه در قبال عموم چه جایگاه و تعریفی دارد و این چنین تحرکاتی در ادبیات رسمی با چه واژگانی گزارش شده است.

قدیمی‌ترین اندیشمند شیعی که باتوجه به ویژگی‌های ساختار سیاسی صفویه به تأمل در مفهوم و ساخت قدرت در زمان خود پرداخته و کوشیده است جایگاه صفویان را در مفهوم قدرت تعیین کند،

1. power

2. autorité

محقق کرکی (۹۴۰ق) است؛ از دید او مفهوم قدرت دو بعد داشت، یکی عادل و دیگری جانر؛ قدرت عادل به‌طور عمده به پیامبران و انمه معصومین تعلق دارد و با اذن خداوند است، درحالی‌که قدرت جانر حاصل زور و عنف بوده، در تصرف غیرمعصوم قرار دارد (بهرام‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۰۱). تا روزگار شاه سلطان حسین صفوی، سایر متشرعان و سیاست‌نامه‌نویسان نیز با وجود تفاوت در رهیافت‌های فکری، در توصیف مفهوم قدرت در ساختار سیاسی با تکیه بر فقه سیاسی تشیع عقیده یکسانی درباره قدرت و تقسیمات آن بیان کرده‌اند. ادبیات رسمی صفوی را عمدتاً مورخان - که به‌نوعی تابعی از اندیشه مسلط حاکمان جامعه بودند - به نگارش درآورده‌اند. مورخان این دوره شکل‌گیری حکومت صفوی را تحت‌تأثیر کلام شاهان،^۱ اراده خداوندی و متصل به شجره امامان شیعی و تحویل‌دهنده حکومت به امام دوازدهم شیعه^۲ توصیف کرده‌اند.

پس با توجه به ادبیات مورخان دوره صفوی، ما بایک حکومت قدسی شده روبه‌رو هستیم. براین اساس، مورخان صفوی هر حرکت و جنبش اعتراضی به ساختار حاکمیت، را با عناوین بغی، طغیان، سرکشی، شورش، انقلاب، آشوب، غوغا، برهم‌زدگی، یاغی شدن، سر از ربه اطاعت و قبله متابعت پیچیدن، داعیه سرکشی و گردن‌کشی داشتن، زیاده‌میری، شرارت، مفسده و خودسری، زمره‌ای از مفسدان، دستبرد، نمرد، طایفه طاغیه و... توصیف می‌کردند (برای نمونه نک به: روملو، ۱۳۵۷: ۳۶۷، ۳۷۶-۳۷۵، ۳۸۰ و ۴۴۷؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۶۳؛ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶، ۵۲، ۵۹، ۷۵، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۹۸، ۲۲۲ و ۲۳۱).

از معترضان آنچه مربوط به حضور توده مردم است، در منابع این دوره با اصطلاحاتی همچون عوام‌الناس، عامه اهل، رنود، اوباش، اجامره، اجلاف، جهال بدافعال، گروه مخذول (افوخته‌ای نظنری، ۱۳۵۰: ۴۷۷-۴۷۶؛ منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۷۷؛ خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۰)، دشمنان خانگی، بی‌دولتان بدبخت، خفیف عقل و تیره رأی و بی‌عاقبت، جمعی کثیر از اشرار و بی‌دولتان، غوغای عام و هجوم لنام (ترکمان، ج ۱، ۱۳۸۲: ۱۶، ۷۲ و ۳۱۰؛ همان، ج ۲: ۴۱۰، ۴۹۲ و ۵۲۵)، لشکر جمری (نومنی، ۱۳۸۹: ۲۲۷)، بی‌سر و پا و بی‌عاقبت، یاد شده است.

در حوزه مذهبی و دگراندیشی دینی، افزون‌بر اختلافات با اهل تسنن به‌ویژه در آغاز حکومت صفوی و نیز فعالیت اسماعیلیان و نقطویان، مدعیان مهدویت از دیگر چالش‌های صفویان در عرصه حکومت

۱. برای درک این موضوع، این سخن شاه طهماسب با محمدخان حاکم هرات، شایان توجه است: «خداوند که فرمان‌فرمایی این بلاد را به ما داده است، بدان که بقای این نعمت عظمی و مناط دوام این عطیت کبری رعایت جوانب رعایا و اصلاح احوال براینست» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۵۰).

۲. برای نمونه: «... و بقای این ملت در دودمان ولایت مکان آن صاحب‌فران باقی مانده، متصل به زمان مظهر موعود حضرت صاحب‌زمان و خلیفه‌الرحمن گردد» (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۶۵).

و دین و مذهب رسمی بودند. همچنان که صفویان خود را نایب امام زمان در حکومت می‌دانستند و همواره دولت خود را متصل به دولت امام زمان قلمداد می‌کردند، مدعیان مهدویت نیز از این منظر دعوی حق برای خود می‌کردند. نقطویان نیز با اعتقاد به تناسخ، طوری رفتار می‌کردند که نهاد روحانیت و حکومت مرکزی را- که ممکن بود در این مورد با ابهامات مردم مواجه شوند- با چالش‌هایی روبه‌رو کرده بود.^۱

باتوجه به اینکه جامعه هدف مدعیان و دگراندیشان مذهبی و باورمندان اعتقادی، مردم عادی بودند، منابع رسمی صفوی از آنان- که تحرکاتی را در میان مردم ایجاد می‌کردند- با تعاریفی همچون ملحد، پلید، کفر و زندقه، ملحدان بی‌دین، دکان خودفروشی، عوام/عام‌فریبی، مردم‌فریبی، شیادی و صیادی یاد کرده‌اند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۲۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۰۱؛ خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۱-۱۲۰) و پیروان آنان در منابع رسمی این دوره با تعبیری همچون اهل نفاق، طایفه گمراه (روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۰ و ۳۶۶)، فاجران شیطنت اطوار، طبقه فسقه جهنمیه، ملحدان منحوس، طبقه شقاوت‌اندوز، مرتدان در دین، گروه خسیس لعین، طایفه غوایت‌شعار ابلیس‌قرین، اصحاب خذلان، ضاله ملاحده (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۲۷-۵۱۴؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۴۶-۷۴۵)، مردمان ساده‌لوح، کم‌عقلان بی‌ناموس و تنگ، مریدان نادان کورباطن، طایفه گمنام، مریدان کم‌خرد، گروه نابکار، جماعت بی‌بصیرت، طایفه منحوس، طایفه مطرود و مردود (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۰۴-۹۹ و ۲۹۷؛ خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۰-۱۱۹) تعریف شده‌اند.

مورخان این دوره هرگونه بحران و تضای را علیه حاکمیت صفوی، فرصت‌طلبی، خودسری برای ایجاد بی‌ثباتی (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۹۳-۱۹۲؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۶۵۶-۶۳۹)، فتنه‌انگیزی (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۶۹۳ و ۸۸۸) قلمداد کرده، دفع ظلمه و ارباب بفی و طغیان (همان: ۸۰) و ازبای‌درآوردن سرکشان و از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردن را بر ذمه شاه (همان: ۳۱) لازم دانسته‌اند^۲ و حتی اگر اجازه مراجع دینی برای دفع آنان نیاز بود، آن را دریافت می‌کردند.^۳ مورخان تحت‌تأثیر کلام شاهان، سیاست و مجازات خاطیان را، دفع شر و موجب استقامت مُلک و آسودگی خلق‌الله برشمرده‌اند (همان: ۹۶۶).

۱. زمانی شاه عباس به میراحمد از نقطویان کاشان پیشنهاد کرد که توبه کند؛ او پاسخ داد: «ما را از کشتن بیمی و از مردن باکی نیست، چه ما را یقین حاصل است که بعد از مرگ، در اندک زمانی به صورت از این بهتر می‌آیم» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۲۶-۵۲۵).

۲. شاه طهماسب برخورد با این رفتارهای اعتراضی را جزو وظایف شاه قلمداد می‌کرد: «همگی همت عالی نعمت همایون ما، مصروف انتظام امور عالم و عالمیان است و مخفی نیست که تمدن و تعیش... بی‌زجر و منع اهل فساد، و لوباب عناد... صورت‌پذیر نیست.» برای اطلاع بیشتر نک به: (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۳۸).

۳. شاه طهماسب برای سرکوب شورش پیشه‌وران- که حدود دو سال (۹۸۱ تا ۹۸۳ ق) در تبریز طول کشید. در مجلس بهشت‌آیین اجازه قتل سرکردگان را از علمای مجلس گرفت. برای اطلاع بیشتر نک به: (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۵۸۵).

مرشد کامل

همان‌طور که پیش از این بیان شد، قبل از برنخت‌نشینی شاه اسماعیل اول در تبریز، وحدت سیاسی در قلمرو جغرافیایی ایران وجود نداشت و حکام متعددی اعم از منطقه‌ای و محلی در ایالات گوناگون ایران همچون آق‌قویونلوها در مرکز و غرب ایران، تیموریان در شرق و حاکمان محلی همچون چلاویان، مرعشیان، کیانیان، اسحاق‌وندیان در مازندران و گیلان، مشعشعیان در خوزستان، ملوک لار و ملوک هرمز در جنوب ایران، اتابکان لر کوچک در نواحی مرکزی و... حکومت می‌کردند. شاه اسماعیل اول پس از تصرف تبریز و اعلام سلطنت صفوی، نخستین حرکتی که انجام داد، اعلام تشیع به‌عنوان دین رسمی در قلمرو حاکمیت صفویان بود. شاه درباره مطرح کردن این موضوع با خاصان خود مشورت کرد. آنان با توجه به جمعیت تبریز - که بیشتر اهل تسنن بودند - وی را از این کار پرهیز دادند (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۴۷). هرچند این نخستین پیش‌بینی شورش در این دوره است و البته با تمهیدات نظامی (قراردادن مردم در محاصره نظامیان)، شاه توانست به آرامی زمینه‌های نخستین تعارض را کم‌رنگ کند.

شاه اسماعیل اول در سال‌های ۹۰۷ تا ۹۱۴ ق، افزون بر کنارزدن باقی مانده شاهزادگان و امراء آق‌قویونلو از قدرت در نواحی غربی و مرکزی ایران، بساط تنمه تیموریان را در شرق ایران نیز برچید؛ به استثنای ملوک لر و هرمز که قبول خراج کردند، شاه اسماعیل قدرت بسیاری از حکام محلی همچون شروانشاهیان، مرعشیان، کیانیان و اسحاق‌وندیان را از طریق ازدواج‌هایی محدود کرد و برخی حکومت‌های محلی همچون چلاویان و مشعشعیان را - به‌رغم اینکه صبغه شیعی داشتند - از بین برد (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۴۷۶-۴۷۱، ۴۸۰ و ۴۹۸-۴۹۶؛ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۱۳۸-۱۳۰). بدین ترتیب هفت سال نخست سلطنت شاه اسماعیل به تکاپوهای رزمی و تثبیت حکومت صرف شد. موفقیت او در تثبیت حکومت و پیروزی‌های ممتد در نبردهای داخلی و نیز در جنگ با ازبکان باعث شد قزلباشان باور کنند که شاه اسماعیل به‌عنوان مرشد کامل شکست‌ناپذیر است و به‌نوعی جنبه تقدس به حکومت صفویه و نیز وجه نیمه‌خدایی به شاه اسماعیل بدهند؛ اما پس از جنگ چالدران و شکست شاه اسماعیل از سلطان سلیم و غلبه سپاه عثمانی بر سپاه صفوی، این اعتقاد قزلباشان دچار خلل شد و به تدریج باورمندی آنان به شاه رو به سستی رفت، تا حدی که در ده سال پایانی حکومت شاه اسماعیل تا به قدرت رسیدن شاه طهماسب و اوان ابتدایی حکومت او، شاهد درگیری قزلباشان با شاه و نیز با یکدیگر بر سر قدرت باشیم.

رقابت مدعیان داخلی قدرت در دوران ده‌ساله پایانی شاه اسماعیل، رقابت بین ترکان یا اصحاب شمشیر و ایرانیان یا اصحاب قلم بود؛ بدون تردید تأسیس صفویان بدون کمک قوای نظامی اقوام ترک‌نژاد قزلباش تحقق نمی‌یافت، اما حکومتی که شاه اسماعیل تأسیس کرد از ابتدا به گرایش‌های ایرانی تن داد. رقابت ترکان و ایرانیان بر سر انتصاب یک ایرانی به مقام وکیل در دوران شاه اسماعیل اول،

منازعات سخت درون حکومت صفویه و قدرت‌نمایی‌های قزلباشان در ابتدای سلطنت شاه طهماسب اول، جدال بر سر جانشینی او، درگیری در دوره سلطنت شاه محمد خدابنده و نیز قتل ملکه خیرالنساء مادر شاه عباس، قتل میرزا سلمان جابری اعتمادالدوله و صدر اعظم سلطان محمد خدابنده و قتل حمزه میرزا همه از نتایج آن بود (رویمر، ۱۳۸۵: ۴۴۶-۴۴۴).

حقوق سلطنت و سهم‌خواهی از قدرت

هرچند اسکندر بیگ منشی اشاره می‌کند که زمان شاه طهماسب «امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود» (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۸۰) و با توجه به اینکه جنگ بین قزلباش‌ها مکرره شمرده و نباید شمشیر قزلباش‌ها به روی هم کشیده می‌شد و در جنگ با هم، نباید تعصب می‌داشتند (همان: ۲۸۱، ۲۸۲ و ۲۸۵)، با مرور دوره ۵۴ ساله حکومت شاه طهماسب اول مشخص می‌شود که دومین شاه صفوی در تمامی ایام حکومتش درگیر سرکوب شورش‌ها و سرکشی‌های کوچک و بزرگ بوده است. با بررسی رخداد‌های این دوره، مورخان از ۵۶ شورش و سرکشی در نواحی مختلف قلمرو حکومتی شاه طهماسب گزارش داده‌اند؛ از این تعداد شانزده مورد شورش‌هایی است که قزلباشان رقم زده‌اند؛ دو مورد، سرکشی شاهزادگان صفوی - یعنی برادران شاه - بود که باز به نوعی یک مورد آن به تحریک لله قزلباش او بر پا شد. ۲۵ مورد از شورش‌ها و اعتراضات مربوط به ساختار منزلتی رجال و خاندان‌های کهن بود و ده مورد از اقوام (قوم کرد هشت مورد، بیات و ترکمن هر کدام یک مورد)، دو مورد اوباش شهری سر به شورش برداشتند و یک مورد با انگیزه‌های دینی سرکوب شدند (جدول شماره ۲). با نگاه به جدول شماره ۲، می‌بینیم شاه طهماسب در ده سال نخست حکومت خود، در کشاکش حفظ حقوق سلطنت در برابر سرکشی و نزاع درونی سران و قبایل قدرتمند قزلباش - که خود را تاج‌بخشان و فرمانروایان واقعی ایران دوره صفوی می‌دانستند - و سرکوبی آنان قرار دارد. طغیان‌ها و سرکشی‌هایی که عیدی بیگ مورخ از آن با عنوان فترت یاد می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۲).

به نظر نگارنده، خودسری‌ها، غرض‌ورزی‌ها و تمامیت‌خواهی امرای درخانه شاهی (کاخ) که زمینه‌ساز شورش‌ها در پیش از ده سال اول پادشاهی شاه طهماسب بود، افزون‌بر تضعیف ساختار قدرت و مکان‌ت شخص شاه - که حتی در یکی از درگیری‌های میان قزلباش، درگیری تا داخل چادر شاه کشیده می‌شود و نیز تیری به تاج سلطنت برخورد می‌کند - زمینه‌ساز شورش‌های ثانوی امرای دوردست^۱ و نیز

۱. نمونه‌ای از شورش‌های ثانوی، شورش ذوالفقار خان ترکمان حاکم کلهر است؛ زمانی که شاه طهماسب برای جنگ با عیدخان اوزبک در سال ۹۳۴ ق. به هرات رفته بود، میان امرای درخانه شاهی در تبریز نقاری پیش می‌آید که تاجلو خانم مادر شاه طهماسب برای جلوگیری از شدت اختلافات امرای قزلباش، از ابراهیم خان موصلی‌لری ترکمان حاکم بغداد - که از اقوام او بود - درخواست کمک می‌کند. ابراهیم خان نیز جانشینی از خود در بغداد می‌گذارد و راهی پایتخت می‌شود. در ماه‌شدت با حمله برادرزاده‌اش ذوالفقار خان مواجه می‌شود و به قتل می‌رسد. برای اطلاع بیشتر نک به: (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۷۶-۱۷۵).

تاخت‌وناز اوزبکان و بعد عثمانی‌ها را از شرق و غرب فراهم کرد، طوری که اوزبکان در هرات و عثمانی‌ها تا تبریز پیشروی کرده بودند. آنچه سران قزلباش را از مرگ شاه اسماعیل تا اوایل حکومت شاه عباس در قدرت طلبی حریص‌تر نشان می‌داد، بخشی مربوط بود به کمی سن شاهان صفوی به هنگام بر تخت نشینی، ولی بخش مهم سرکشی‌ها و طغیان‌های خونین آنان مربوط به سهم‌خواهی از قدرت و کسب موقعیت‌های جدید در ساختار حکومت بود که سران قزلباش به دنبال آن بودند. ریشه این سهم‌خواهی‌ها افزون بر تعصب شدید ایللی، کوشش مشترک قبایل قزلباش در برابر خطر قدرت‌یابی عنصر ایرانی نیز بود.^۱

با ورود صفویان به جنگ با عثمانی، عمده شورش‌ها و سرکوب‌ها از سوی خاندان‌های قدیمی انجام شد. ریشه اصلی طغیان خاندان‌های کهن، آشکارا برای حفظ امتیازها و منزلت خاندانی بود که با تمرد از دستور شاه در همراهی در جنگ‌ها و حتی پیوستن به دشمن شاه خود را نشان داده است. هرچند حاکمان صفوی در ابتدا، تفوق خاندان‌های اسحاقی، کیایی، شروانی، عباسی لر و حتی گرجیان را در نواحی خود پذیرفتند و کوشیدند با برقراری وصلت‌های زناشویی،^۲ نگهداری از فرزندان آنان در دربار و فرستادن آنان در نواحی پدران‌شان به عنوان بیگلربیگی،^۳ وفاداری این خاندان‌ها را تضمین کنند، اما این سیاست هم نتوانست مانع طغیان این خاندان‌ها شود. عمده این شورش‌ها در نواحی شمال ایران و نیز نواحی شاه‌نشین‌های کوچک قفقاز و گرجستان است، که هرکدام مدعی حکومت و سلطنت در منطقه خود بودند. این سرکشی‌ها و شورش‌ها به تدریج از ۹۴۲ق، شروع می‌شود.

بعد از طغیان‌های منزلتی، شاهد سرکشی‌ها و طغیان‌هایی علیه حکومت شاه طهماسب در برخی از قومیت‌های ساکن در مرزهای جغرافیای ایران هستیم.^۴ بیشترین تعارضات با اقوام در دوره شاه طهماسب با کردهاست. هرچند که در دوره شاه اسماعیل اول به جز صارم کرد مکرری، ما گزارشی از برخوردهای نخستین شاه صفوی با کردها نداریم و همه گزارش‌ها حاکی از اطاعت و همراهی امرای کرد همچون زاهدبیگ حکاری، حاجی رستم‌بیگ امیرچمشگزک، ملک خلیل امیر حصن‌کیف، امرای صاصون و میرشاه محمد

۱. قتل خواجه حبیب‌الله ساوجی نمونه‌ای از این رقابت‌هاست.

۲. دختر شیخ شاه از زنان شاه اسماعیل بود. سلطان خلیل والی شروان و امیر دباح اسحاقی هر دو دامادهای شاه اسماعیل و جمشیدخان اسحاقی و خان احمدخان گیلانی هم داماد شاه طهماسب بودند؛ خان احمدخان اردلان نیز با زرین‌کلاه خواهر شاه عباس ازدواج کرده بود. یکی از همسران شاه عباس، خواهر شاهوردی‌خان بود و دختر بدیع‌الزمان میرزا را نیز به همسری او درآورده بود. برای اطلاع بیشتر نک به: (افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۹-۶۷؛ اسکندریگ، ۱۳۸۲، ج: ۴۴ و ۱۱۴؛ منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۸۰ و ۱۰۰؛ سندیجی، ۱۳۷۵: ۱۰۷؛ وقایع‌نگارکردستانی، ۱۳۸۴: ۹۲).

۳. خان احمدخان اردلان از جمله حاکمانی بود که از کودکی در دربار صفوی رشد یافت. برای اطلاع بیشتر نک به: (اسکندریگ، ۱۳۸۲، ج: ۳؛ ۸۶۷ و ۹۲۶).

۴. دلایل مختلفی زمینه‌ساز شورش اقوام می‌شد؛ غیر از بی‌تدبیری‌های حاکم در شهرها و نیز تفاوت‌های مذهبی و زبان و فرهنگ، گاهی سرکردگان اقوام به اقتضای زمانه - که به گفته اسکندریگ منشی نوعی شیوه زمین‌داری بود- تصمیم به همراهی یا عدم همراهی با حکومت مرکزی می‌گرفتند؛ برای نمونه غازی‌بیگ و سایر اولاد شاه‌قلی بلبلان و غازی‌قرن - که در مابین وان و آذربایجان اقامت داشتند - در زمان تاج‌گذاری اسماعیل دوم، روی ارادت به همراهی با وی آورده و از طرف شاه نیز نوازش یافتند. اما پس از مرگ شاه اسماعیل دوم از بی‌سامانی دولت و بی‌اتفاقی لشکر بهره‌برده، به جانب وان رفتند و در مقام مخالفت درآمدند (اسکندریگ، ۱۳۸۲، ج: ۱؛ ۲۳۱).

ابدال با شاه شیعی صفوی است، اما در دوره شاه طهماسب حکومت صفوی بیشترین تعارضات را با آنان پیدا می‌کند. به‌رغم ریشه مشترک، عمده این درگیری‌ها را باید نخست در اختلافات مذهبی کردها با شاه طهماسب جست‌وجو کرد که در تقار میان صفویان و کردها نقشی تعیین‌کننده داشت. نکته دیگر مرزنشین بودن این قوم با عثمانی‌هاست که گهگاه با توجه به جنگ‌های طهماسب و سلیمان، سعی می‌کردند تا از منافع بهتری برخوردار شوند. البته موقعیت جغرافیایی نیز در این زمینه محرک به حساب می‌آید.

قیام حدوداً ده‌ساله ترکمن‌ها در استرآباد حاصل یک اشتباه ازسوی حاکم است که زمینه طغیان وسیع در این منطقه را فراهم می‌کند و سرکوب ترکمن‌ها نیز زمینه‌ای فراهم کرد که با توجه به درخواست کمک ترکمن‌ها از اوزبکان، در درازمدت در جنگ‌های صفویان با اوزبکان، افزون‌بر خراسان، شاهد گشوده‌شدن جبهه دیگر در نواحی استرآباد و رود گرگان باشیم. دوری راه از پایتخت و تکیه یاغیان به قلاع مستحکمی که در نواحی تحت حکومت خود داشتند و نیز درگیری میان بومیان با نیروهای مهاجر قزلباش - که به منظور اسکان آمده بودند - دیگر مواردی است که زمینه شورش‌های محلی را علیه حاکمیت مستقر در دوره شاه طهماسب اول فراهم کرد.

مهم‌ترین برخورد در حوزه اندیشه دینی در اواخر حکومت شاه طهماسب پیش آمد؛ به‌طوری که وقتی شاه از فعالیت‌های اسماعیلیان و نقطویه در انجدان آگاه شد، سخت‌ترین نوع سرکوب را برای جمع‌شدن بساط آنان صادر کرد.^۱

در منابع دوره شاه طهماسب از دو شورش شهری گزارش شده است که هر دو شورش به اجامره شهری نسبت داده شده است. از شورش نخست که در دهه نخست سلطنت او رخ داد، اطلاعات اندکی در دست است، اما با توجه به گفته عبدی‌بیگ که به ایام فترت اشاره می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۲)، می‌توان حدس زد که این شورش عمدتاً به دلیل نارضایتی از درگیری‌های قدرت میان قزلباشان است که بخشی نیز به سطح جامعه تسری پیدا کرده؛ هرچند که وزیر تبریز به قتل رسیده است، می‌توان حدس زد که این نارضایتی و ایجاد قتل عمدتاً به دلیل فشار مالیاتی باید انجام شده باشد.

در اواخر دوره شاه طهماسب نیز باز با شورشی شهری مواجه هستیم که حدود سه سال به درازا کشید. با بررسی منابع این دوره که شروع اختلاف را بین داروغه و یکی از اجامره نوشته‌اند (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۱۸) و نیز با توجه به شخصیت‌هایی که در این شورش از آنان نام برده می‌شود،^۲ نشان

۱. «و آن قلعه موضع کمره که آن ملحد آنجاست گرفته آن ملحد را به دست آورده قین و شکنجه کند که تمامی مرغلان را به دست دهد و در آن حوالی هر جا مرید او باشد به دست آورده، از ترک و تاجیک و عرب و هر که باشد تمامی را به قتل آورده، مال و املاک را تمامی به وقوف شافعی یا ساول قور، ولد حسن علی خلیفه - که ناظر اموال صونک فرموده‌ایم - ضبط کند». برای اطلاع بیشتر نک به: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۵۵.

۲. «و از سرداران و پهلوانان رنود و اوباش قلاش بد معاش که از دار عبرت آویختند مثل گوگجه و نشمی و شرف و شیخی گلز و حسن چکمه‌دوز و حاجی دراز و شاه علی حرمک و سیرزای باباقلی و حسین سبزی فروش، سوای اینها موازی صد و پنجاه به قتل آمدند و یلری و پهلوان عوض و علاء حسن جان در خانه سهراب‌بیگ محبوس بودند». برای اطلاع بیشتر نک به: (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۵۸۶).

می‌دهد این شورش بیشتر صنفی است؛ به‌ویژه آنکه پس از آرام‌کردن شورش، ما شاهد صدور فرمانی هستیم^۱ که مربوط به بخشش‌های مالیاتی است.

شورش ده‌روزه و شاه مستعجل

با مرگ شاه طهماسب در سال ۹۸۴ق و بلوای خونین ده‌روزه^۲ بر سر جانشینی او، دوباره شاهد قدرت‌گیری و طغیان قزلباش‌ها هستیم. ریشه این طغیان، اختلاف بر سر جانشینی شاه طهماسب بود. نخستین فرزند شاه سلطان محمد خدابنده، به‌دلیل کم‌بینایی (ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۱۱۹) در چرخه انتخاب قرار نگرفت، ولی پسر دوم او اسماعیل میرزا- که تا زمان فوت پدر بیش از نوزده سال (همان: ۱۳۳) به دستور پدرش در زندان فقهه حبس بود- و سومین پسر شاه- که تا هنگام مرگ شاه، نزد پدر بود و مدعی داشتن وصیت‌نامه برای جانشینی او بود- در انتخاب خونین قبایل قزلباش قرار گرفتند (روملو، ۱۳۵۷: ۶۱۲؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۱۹۳).

در این نزاع انتخاباتی، طرف‌داران اسماعیل میرزا (دومین پسر از همسر ترکمان او به نام سلطانم دختر موسی سلطان موصیلو) که خود را شاهسون (ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۱۲۰) می‌نامیدند- توانستند بر هواداران حیدر میرزا (سومین پسر شاه از همسر گرجی شاه به نام سلطان زاده خانم) که حیدر میرزانیان (همان: ۱۱۹) نامیده می‌شدند، غلبه کنند؛ باتوجه به جدول هواخواهان دو شاهزاده (نک به: جدول شماره ۳) به نظر می‌رسد اینکه شاهزاده از مادری قزلباش باشد، بیشتر مورد توجه طوایف قزلباش بود.

تکلوها تا آمدن شاه اسماعیل دوم برای تاج‌گذاری از فرصت استفاده کرده، انتقام برخی اتفاقات گذشته را که باعث کشته‌شدن برخی از سران آنان شده بود، با قتل عام استاجلوها از آن‌ها گرفتند (ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۱۹۷). البته این کشمکش‌ها در دوران سلطنت یک‌ساله شاه اسماعیل دوم، حتی در صحنه عزاداری شاه طهماسب- که در حضور شاه اسماعیل برگزار می‌شد- ادامه داشت، تا جایی که شاه خود مجبور شد برای خاموش کردن طغیان وارد معرکه شود و از شدت شلوغی تاج او نیز از سر افتاد^۳ (نک به: جدول شماره ۴).

۱. برای آگاهی از این فرمان سنگی نک به: سید سعید میر محمد صادق (۱۴۰۰). تاریخ صفویه به روایت سنگ‌نبشته‌ها، بخش پیوست ۲، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

۲. «مجملاً از روز سمنیه پانزدهم که این قضایا به وقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد، در دارالسلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب به‌نوعی مشتعل داشت که آشنا و بیگانه را می‌سوخت» (اسکندریگ، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۴۳).

۳. «و چون داب پادشاهان نیست که تاجی که از سر بیفتد باز آن تاج بر فرق دولت نهند و تارفتن به دولخانه و تاج دیگر آوردن، پادشاه سربرهنه در آن معرکه می‌گردید و هر چند در ازاله آن فتنه کوشید، اثری بر آن مترتب نگردید.» برای اطلاع بیشتر نک به: (افروشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۳۶).

ایام فترت

با مرگ مشکوک شاه اسماعیل دوم، دوره سلطنت سلطان محمد خدابنده شروع می‌شود. هرچند بیم آن می‌رفت کینه‌ها دوباره اوج بگیرد، ولی با تأکید میرزا سلمان جابری که «باید اول غمخواری دین و دولت کرد» (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۹)، زمینه‌ای فراهم شد تا امرای قزلباش به‌ویژه تکللو و استاجلو برای پرهیز از درگیری هم‌قسم شده، به دنبال صلح پایدار با هم عقد پدر و فرزندی ببندند (همان: ۲۱۹). با این حال، این صلح میان سران قزلباش دیری نپایید و باز کشمکش‌ها به بهانه‌ها مختلف رنگ دیگری پیدا کرد، و روزگاری را رقم زد که می‌توان به ایام فترت^۱ حکومت صفوی یاد کرد؛ زیرا در این دوره، امرای درگاه صاحب‌اختیار دولت بودند (همان: ۳۵۱). اسکندربیک منشی عبارت جالبی درباره زمانه او دارد: «و در زمان نواب سکندرشان چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از اُمرا و ارکان دولت قاهره قزلباش به حال ملک سلطان محمد نپرداخت» (همان، ج ۲: ۵۰۳). ثمره روزگاران فترت در دوران قریب به یازده‌ساله سلطان محمد خدابنده صفوی ۳۲ شورش بود (جدول شماره ۵).

از مجموع این شورش‌ها، چهار شورش مربوط به افرادی است که با توجه به مرگ مشکوک شاه اسماعیل دوم از اتفاق پیش آمده و فرصت دوربودن از پایتخت و نیز بی‌خبری مردم از اوضاع روز،^۲ بهره بردند و به ادعای اسماعیل میرزایی دست به شورش زدند که در منابع رسمی این دوره از آنان با عنوان اهل خلاف (افوشته‌ای نظنری، ۱۳۵۰: ۱۱۳) نیز یاد شده است.

پس از ادعاهای دروغین مدعیان سلطنت، مهم‌ترین موضوعی که اصل حاکمیت صفوی را تحت‌الشعاع خود قرار داد و تا مدت‌ها آسیب جدی بدان رساند، سهم‌خواهی‌ها و در نتیجه آن، سرکشی‌ها و طغیان‌های امرای قزلباش بود. سیزده شورش این دوره، مربوط به قزلباش‌هاست؛ میزان سهم‌خواهی و دخالت قزلباش‌ها در امور سلطنت به حدی است که افزون‌بر قتل همسر شاه، میرزا سلمان جابری صدراعظم و حمزه میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه نیز به قتل رسیدند و همچنین در این دوران ما شاهد برتخت‌نشینی هم‌زمان دو شاهزاده در غرب، شرق و یک ولیعهد در مرکز دولت صفوی هستیم. در نتیجه شورش و سهم‌خواهی قزلباش‌ها در این دوره، افزون‌بر کشتار بسیاری از مردم و تاراج گسترده شهرها، زمینه‌ای فراهم شد تا سرزمین‌های بسیاری در جنگ با عثمانی‌ها و لوزیک‌ها از دست برود (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۸۰).

۱. اسکندربیک منشی از مرگ حمزه میرزا و قدرت‌گیری ابوطالب میرزانیان تا برتخت‌نشینی شاه عباس اول را ایام فترت نامیده است (اسکندربیک، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۴۱-۴۴۰). نویسنده این سطور، با اندکی تسامح، تمام دوران خدابنده صفوی را با توجه به اتفاقات آن، ایام فترت نامیدم.

۲. برای درک این موضوع، نوشته اسکندربیک مستند خوبی است: «و چون قضیه فوت اسماعیل میرزایی گمان وقوع یافت مردم دور دست که از ته کار خبردار نبودند، آن هذیان‌ات و حکایات دروغ بی‌فروغ محتمل الوقوع پنداشت.» برای اطلاع بیشتر نک به: (همان: ۲۷۳).

همچنین درگیری با اقوام در این دوران هشت مورد است؛ همدۀ آن‌ها با کردها (هفت مورد) و یک مورد با ترکمن‌هاست که در تمام دوره سلطان محمد خداپسندۀ این موضوع ادامه داشت. سرکشی‌های خاندان‌های منزلی و مدعیان وراثتی آنان را نیز با هفت شورش در این دوره شاهد هستیم.

آفتاب دولت عباسی

عصر شاه عباس اول را می‌توان هنگامه بازیابی قدرت و احیای سلطنت صفوی نامید. شاه عباس اول با هوشمندی ذاتی خود، ضمن شناسایی موانع و هرآنچه امکان تضعیف حکومت او را فراهم می‌کرد، به تدریج توانست آن‌ها را رفع کند. او در زمانه‌ای بر تخت سلطنت صفوی نشست و آفتاب دولت خود را گستراند که در هر نقطه‌ای فردی دم از حکومت می‌زد (منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۱۴۶). ابتدا، همچون پدر و جدش شاه طهماسب اول با امرای قزلباش مدعی قدرت مواجه بود. این امرا چهار دسته بودند: نخست، امرای درخانه یا درگاه باقیمانده از دوران ولیعهدی برادرش حمزه میرزا و وفاداران به پدرش؛ دوم، امرایی که در کشتن مادرش مهدعلیا و برادرش حمزه میرزا نقش داشتند و برادر دیگرش طهماسب میرزا را به عنوان شاه در گرو داشتند؛ سوم، امرای شاه‌نشان که زمینه سلطنت او را فراهم کردند و حتی در قدرت برای خود قائل بودند، مثل مرشدقلی خان استاجلو- که خود را وکیل و صاحب اختیار مطلق (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۵۸؛ همان، ج ۲: ۴۰۵) قلمداد می‌کرد؛ چهارم، امرای حاکم در سایر شهرها. افزون‌بر موارد فوق، وجود دو برادر و پدرش، تهدید بالقوه برای شاه جوان در شروع سلطنت بود و امکان داشت قزلباشان، برای تضعیف او و قدرت‌سازی در ناحیه‌ای دیگر از وجود آنان برای خود فرصت‌سازی کنند.

شاه در نخستین اقدام با توجه به خون‌خواهی مادر و برادرش، دستور داد قاتلان آن‌ها را مجازات کنند (منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۱۰۶)؛ در اقدام بعدی او برای پرهیز از اقدامات سوء امرای قزلباش دستور داد تا برادران و پدرش را از دسترسی آنان دور کرده، نخست در قلعه قهقهه برده و بعد زمانی که برای جنگ با اوزبکان راهی خراسان بود، به دلیل نزدیکی قهقهه به گیلان، پدر و برادرش را برای نگهداری به قلعه ورامین آورد (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۷۸ و ۴۰۵). شاه عباس اول همچنین برخلاف دوران پدر و اجدادش که هرات مقر ولیعهد بود (منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۷۴)، با توجه به اینکه در یک مورد حتی از پسر او نیز برای قدرت‌طلبی سوء استفاده شد و زمینه سرکشی لله او را فراهم کرد (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۰۴-۴۰۲، ۴۰۹-۴۰۷ و ۴۳۳)، دیگر از شاهزادگان کسی را به هرات نفرستاد و از زمان او شاهزادگان در حرمسرای شاهی مستقر شدند. وی همچنین برای کاستن از قدرت امرایی که خود را شاه‌نشان قلمداد می‌کردند، در همان بدو سلطنت از فرصت استفاده کرد و با تفویض مقامشان به رقبای آنان را نیز از صحنه

قدرت حذف کرد.^۱ شاه عباس اول تمایلی نداشت تا سران قزلباش در ساختار حکومت، قدرتی داشته باشند؛ از این رو، با ساخت و بهره گیری از نیروی سومی در قدرت با نام قوللرها^۲ - که غلامان خاصه و متشکل از گرجی ها و ارمنی ها بودند - توانست افزون بر خاموش کردن سرکشی سایر امرای قزلباشان - به ویژه امرایی که دور از پایتخت بودند - پایه های قدرت خود و سلطنت صفوی را مستحکم کند و در ۴۲ سال سلطنت، افزون بر بازپس گیری سرزمین هایی که عثمانی ها و اوزبکان از ایران جدا کرده بودند، زمینه های شکوفایی اقتصادی و هنری را نیز فراهم کند. به این ترتیب، او توانست از ۹۹۶ تا ۱۰۰۵ قمری - که شاهد ده طغیان و سرکشی از سوی امرای قزلباش هستیم - ساختاری ایجاد کند که سران قزلباش دیگر نتوانند، اقدامی علیه حکومت او انجام دهند. از دیگر اقدامات او برای جلوگیری از شورش های شهری، استفاده از ظرفیت های سرکشان شهری در قالب تفنگچیان است^۳ که در منابع این دوره از آنان با عنوان اجامره یاد شده است. به نظر می رسد با توجه به قدرت نمایی آنان در زمان اشغال تبریز توسط عثمانی ها و ضرباتی که آنان در جنگ شهری به عثمانی ها زده بودند، شاه عباس را به استفاده از آنان در ظرفیت جدید سوق داد.^۴

در دوره شاه عباس اول با قریب به ۵۲ طغیان، سرکشی، شورش و فتنه هم محدود و هم گسترده مواجه هستیم. بر اساس جدول شماره ۶، یازده مورد از این شورش ها و سرکشی ها مربوط به امرای قزلباش بود که یک مورد آن که ملا جلال از آن به عنوان فتنه یاد کرده است، شبهه صوفیان و اوادتمندان در باب پرستی درباره مرشد کامل در زمانی که دو پادشاه هر دو زنده هستند؛ یعنی زمانی که سلطان محمد خدا بنده زنده است و شاه عباس هم بر تخت جلوس کرده، مرشد کامل کدام است؟ پرستی که با شمشیر به سردمداران آن پاسخ داده شد (منجم یزدی، ۱۳۹۸: ۱۶۱-۱۶۰). در این دوره سه مورد

۱. برای درک این موضوع برنامه شاه عباس برای کنار گذاشتن مرشد قلی خان استاجلو و محمد خان ترکمان در منابع این دوره خواندنی است. برای آگاهی بیشتر نک به: (اسکندریبک، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۰۲-۴۰۱).

۲. «چون از بی دولتان طوایف در ایام اختلاف و بی اندامی بسیار سرزده، عقاید ایشان نسبت به دودمان قدس نشان صفوی اختلاف پذیرفته بود، رأی جهان آرا بدین قرار یافت که جهت انتظام امور دولت، مصلحت های نهانی - که به الهام آسمانی در ضمیر پادشاهان والاشکوه پرتو ظهور دارد و ظاهر پرستان عالم صورت را از آن خبری نیست - سوی این طبقه جمعی دیگر را در سلک سپاهیان درآوردند. بدین جهت، جمعی کثیر از غلامان گرجی و چرکس و غیر ذلک را در سلک سپاهیان درآورده قوللر آقاسی - که در این دودمان رسم نبوده - تعیین فرمودند.» برای آگاهی بیشتر نک به: (همان).

۳. «اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت بی دولتی کرده، عجزه و مساکین از بی اعتدالی ایشان متضرر می گشتند، در سلک تفنگچیان اشرف درآوردند که هم رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب به خدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نمودند» (اسکندریبک، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۱۰۶).

۴. اجامره بنا به نقل اسکندریبک منشی، در مواجهه با لشکر سلطان سلیمان عثمانی در تبریز و نیز رویارویی با اوزبکان در حمله به هرات و نیشابور، به عنوان مدافعان شهر و مردم عمل کرده بودند. برای اطلاع بیشتر نک به: (اسکندریبک، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۲ و ۳۱۰؛ همان، ج ۲: ۵۶۲ و ۵۶۷).

ادعای پادشاهی شکل گرفت. دو مورد حضور یک شاهزاده را در شکل‌گیری آن البته آن‌هم در ابتدای کار شاه عباس اول می‌بینیم و در یک مورد، در میانه سلطنت او، یکی از کارکنان اردوی شاهی این ابهام را در ذهن مردم محلی ایجاد کرده بود که سریعاً مجازات شد.

در حوزه سرکشان منزلی در دوره شاه عباس اول، یازده شورش اتفاق افتاده است که سه مورد آن طغیان‌های شاهزادگان گرجی است که دو مورد سرکشی‌ها، همچنان تا زمان جانشینان او ادامه داشت؛ هشت مورد دیگر سرکشی حکمرانان محلی است که عمدتاً در شمال ایران مستقر بودند. از آنجا که شاه عباس اول در دهه نخست سلطنت خود، بساط تمامی این نوع حکومت‌های محلی را برچید، نشان می‌دهد که او مخالف این نوع حکومت‌ها در ساختار حاکمیتی خود بود.

در این دوره با هشت شورش محلی، شهری و مکانی مواجه هستیم. چهار شورش محلی در ناحیه گیلان است که مهم‌ترین دلیل آن، افزون بر مالیات‌های سنگین، سختی و دوری راه^۱ و از همه مهم‌تر خاصه‌شدن^۲ این مناطق است.^۳ یک طغیان محلی در مازندران آن‌هم به دنبال فوت شاه و دزدی و غارت بخشی از اردوی شاهی که در حال بازگشت بودند. دو شورش شهری در قم و اصفهان رخ داد؛ شورش در قم را اجامره انجام دادند، اما در اصفهان در محله ماربین مردم محلی با ارمنی‌ها درگیر شدند که باتوجه به کوچ ارمنی‌ها در طول جنگ با عثمانی‌ها به برخی از شهرها از جمله اصفهان، شاه عباس برای مجازات خاطیان اصفهانی دستور برخورد می‌دهد. یک مورد شورش مکانی نیز در دوره شاه عباس اتفاق می‌افتد که مربوط به زندانیان عثمانی و کرد قلعه قهقهه است که شاه از طریق وعده آزادی به برخی قزلباشان زندانی توانست از طریق آن‌ها، این طغیان را خاموش کند.

مقابله با نقطویه- که روزبه‌روز فعالیت‌هایشان گسترده می‌شد- و قتل عام آنان و برخورد با مدعیان مهدویت، چهار رخدادی است که در حوزه دگراندیشی زمان شاه عباس اول محسوب می‌شود. هفت مورد طغیان حاکمان غیرقزلباش است که بیشتر بر سر موضوعات مالیاتی است و نیز به قلعه‌های مستحکم در اختیارشان تکیه می‌کردند و نیز نیم‌نگاهی به درگیری‌های داخلی شاه با امرای قزلباش داشتند. تمامی این طغیان‌ها در دهه اول سلطنت او اتفاق افتاده است. هشت برخورد با اقوام (کردها

۱. اسکندربیک منشی درباب طغیان‌های گیلان به این موضوع اشاره کرده و نوشته است: «گلان جای محکم و حصین برای طغیانگراست» (اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۰۰).

۲. اراضی خاصه، اراضی دیوانی است که زیر نظر شاه اداره می‌شد و با اراضی خالصه که املاک سلطنتی بود متفاوت است؛ از دوره شاه طهماسب- هرچند به‌صورت موردی- ما با اصطلاح دیگری در زمین‌داری دوره صفوی مواجه می‌شویم به نام خاصه؛ به گفته اسکندربیک منشی، اصفهان جزء املاک خاصه شاه طهماسب بود که پس از او به نوه‌اش حمزه میرزا رسید. برای آگاهی بیشتر نک به: (اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۸۱).

۳. اسکندربیک هم اشاره می‌کند که یکی از دلایل طغیان گیلان در سال ۱۰۰۲ ق. خاصه شدن آن است. برای آگاهی بیشتر نک به: (اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۰).

شش مورد، ترکمن و بلوچ هرکدام یک مورد) که از دهه دوم سلطنت او این سرکشی ها شروع می شود، از جمله دیگر وقایع بحران زای دوره حکومت شاه عباس اول است. برخی از این تنش ها ریشه در گذشته دارد و درخصوص جنوب کرمان و مرز مکران، نخستین بحران را در این زمان می بینیم؛ بحرانی که بیشتر به دلیل مالیات است، اما در دوره های بعدی قوم بلوچ یکی از نقاط آسیب زار در اواخر صفوی به شمار می رود.

هنگامه پدریان و پسران

بی اعتمادی شاه صفی به بزرگان شاه عباس و خلق کنش های منفی و کینه توزی ها، منجر به بندکشیدن، کورکردن شاهزادگان، فرزندان بزرگان و قتل کارگزاران برجسته زمان جدش - حتی همان هایی که در به قدرت رسیدن او نقش داشتند - شد. این نوع رفتار در رأس حاکمیت، افزون بر حذف کارگزاران قدرتمند، زمینه تضعیف روحیه دلسوزان حکومت^۱ و نیز قدرت گیری ارباب غرض^۲ و نعامی و سخن چینی را در دربار بیش از پیش فراهم ساخت. در دوره چهارده ساله شاه صفی، پانزده شورش، طغیان و سرکوب رخ داد؛ مهم ترین طغیان در همان سال نخست پادشاهی او اتفاق افتاد؛ طغیان غریب شاه گیلانی که در طبقه بندی قیام های منزلتی قرار می گیرد. ^۳ طغیان و سرکشی نیز مربوط به اقوام است که بیشترین آن مربوط به کردها در غرب است و بعد اعراب در خوزستان و هرمز و یک مورد ترکمن ها در استرآباد و یک مورد هم در شرق ایران با نقش آفرینی شیرخان افغان. سه حاکم در این دوره طغیان کردند که ریشه عمده آن در بدگویی هایی است که در دربار شاهی و نیز سیاست های درباره آنان شکل می گرفت که همه این طغیان ها باعث شد تا بخش های مهمی از قلمرو جغرافیایی از جمله قندهار برای مدت کوتاهی از ایران جدا شود. دو سرکوب نیز در حوزه دگراندیشی دینی در این دوره است که هر دو نقطوی است.

۱. خوزانی اصفهانی به نکته ای اشاره می کند که می تواند برای درک این موضوع روشنگر باشد؛ زمانی که جنازه شاه عباس از ملزندان به کاشان منتقل می شد، عیسی خان قورچی باشی داماد شاه عباس اول، سعی داشت از کارهایی که مربوط به امور سلطنت سلم میرزا (شاه صفی) است کناره بگیرد، تا مبادا شاه جدید، تحت تأثیر معاندان قرار بگیرد (خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۹۷۸).

۲. ارباب غرض از جمله کسانی هستند که نامی از آنان در میان نیست، اما در برخی حوادث دوره صفوی نقش پررنگی دارند؛ شاه طهماسب از برادرزاده اش ابراهیم میرزا می خواهد که گزارش هایی که از حکام می فرستد خالی از مفتریات اهل غرض باشد (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۸۲)؛ همچنین از کسانی که زمینه ساز انحراف شاهزادگان به طغیان بودند، با عنوان اهل غرض یاد شده است (همان: ۳۸۸)؛ شاه اسماعیل دوم نیز تحت تأثیر همین اهل غرض ابراهیم میرزا را کشت؛ اهل غرض به او گفته بودند «تاوی در میانه قزلباش باشد کسی سلطنت تو را قبول نخواهد کرد» (همان، ج ۲: ۶۳۳)؛ شاه عباس اول نیز در پاسخ به اینکه چرا دستور قتل پسرش را صادر کرد، اشاره به همین گروه دارد: «بنا به حفظ ناموس سلطنت... سخنان ارباب غرض معرض قبول یافته، به جهت رعین پروری و قانون سلطنت و عدالت گستری، به قطع رشته حیات جگرگوشه خویش رضا داد» (خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۶۶۸)؛ در جایی دیگر نیز شاه عباس به بدگویی اشاره دارد که زمینه کورکردن سلطان محمد میرزا پسر دیگرش را فراهم کردند (همان، ج ۲: ۷۹۲).

نقشی از شکوه

شاه عباس دوم - که در نُه سالگی بر تخت سلطنت نشست و تا چند سال با کمک مادرش تدبیر حکومت می‌کرد^۱ - قدرتمندترین پادشاه صفوی بعد از جدش شاه عباس اول بود. او ربع قرن حکومت کرد و در این مدت دوازده شورش، سرکشی و طغیان را در حکومت خود شاهد بود (جدول ۸).

مهم‌ترین رخداد حاکمیتی که شاه عباس دوم در سومین سال سلطنت با آن مواجه شد، تجمع اعتراضی تفنگچیان در جلوی کاخ شاهی به دلیل نپرداختن حقوق آنان و سپس قتل ساروتقی صدراعظم او به دست جانی خان بیگ شاملو قورچی‌باشی و برخی امرای قزلباش و نیز مجازات آنان به دلیل چنین رخدادی بود؛ بنا بر گفته‌های شاردن، شاه نوجوان البته با کمک مادرش آنا خانم توانسته بود به‌نوعی دو فرد قدرتمند از زمان پدرش را که به‌نوعی درصدد حذف همدیگر بودند، از سر راه خود بردارد.^۲ چهار مورد از شورش‌های زمانه وی مربوط به حکمرانان حکومتی است؛ نخستین مورد، هم‌زمان با شروع سلطنت سرکشی حاکم جاسک، به دلیل نپرداختن مالیات بود که در چند مرحله، سرکوب شد. بدرفتاری حاکم بختیاری و حویزه نیز زمینه بروز دو مورد دیگر از طغیان‌های این دوره است که در هر دو مورد حاکمان منصوب شاه به درخواست مردم تغییر کردند. همچنین تغییر حاکم در لرستان، زمینه‌ای بود تا ملازمان حاکم قبلی علیه حاکم جدید دست به شورش بزنند؛ همراهی نکردن مردم باعث شد تا یاغیان، کاری از پیش نبرند.

نخستین اعتراض‌ها و سرکشی‌های اقوام در زمانه شاه عباس دوم، در نیمه دوم سلطنت وی در ناحیه مکران به دست ابوسعید مکرانی است که کاروان‌های تجاری در حدود کیچ مکران را تاراج می‌کرد؛ به دستور شاه حکام سیستان و کرمان مأمور سرکوب او شدند. در نیمه دوم و اواخر حکومت او نیز یک مورد طغیان قومیتی گزارش شده است که مربوط به شیخ فرهاد (یکی از امرای محلی دز رامهرمز) بود؛ پس از سرکوب، تیول او به تصرف حکومت درآمد.

دو اعتراض شهری در زمانه شاه عباس دوم در خوزستان در دست است، یکی مربوط به نحوه تعاملات حاکم دزفول با مردم و دیگر اعتراض مردم به قتل یکی از شیوخ حویزه از سوی حاکم شهر است. شاه عباس دوم در اواخر دهه اول و چهار سال مانده به پایان سلطنت خود، با دو شورش منزلتی

۱. شاردن در این باره نکته جالبی دارد: «در طول زمانی که پادشاهان تازه جوان و بی‌تجربه، از تدابیر کشورداری ناآگاهانند، مادرانشان در کار مملکت‌داری دخالت می‌کنند و در شاه نفوذ بسیار دارند. مادر شاه عباس دوم از جمله ملکه‌هایی بود که حکمش در سراسر کشور نافذ بود، و قدرت مطلق داشت.» برای اطلاع بیشتر نک به: (شاردن، ۱۳۷۳، ج ۴: ۱۴۰۸).

۲. شاردن گزارشی درباره گفت‌وگوهای جانی خان با شاه عباس دوم و بدگوی‌های او درباره رفتار ساروتقی به شاه دارد، تا جایی که شاه به او می‌گوید: «جانی خان! من از همه این‌ها آگاهم، باید آن‌ها را مدنظر قرار دلد و بدین‌ها توجه کرد.» جانی خان این گفته شاه را به‌نوعی مجوز خود برای حذف ساروتقی از ساختار حکومت تلقی می‌کند. برای آگاهی بیشتر نک به: (شاردن، ژان، ۱۳۷۳، ج ۴: ۱۴۰۹-۱۴۰۸).

در ناحیه گرجستان مواجه است که زمینه های دومین شورش در گرجستان بیشتر بر اثر مهاجرت های اقوام قزلباش و اختلافات دینی شکل گرفته است. در یک چشم انداز کلی، عصر شاه عباس دوم یکی از آرام ترین دوره ها در میان شاهان صفوی است.

روزگاران افول

از نظر منبع تاریخ نگاری رسمی مشابه منابع دوره های گذشته، از دوره پادشاهی شاه سلیمان صفوی جز دو کتاب- که عمدتاً تاریخ نگاری محلی مربوط به حوزه کرمان است- و برخی سفرنامه های اروپایی و گزارش هلندیان ساکن اصفهان، کتاب جامعی در دست نداریم. با سلطنت شاه سلیمان به نوعی با یک گوشه گیری تاریخی یا آرامش قبل از طوفان مواجه هستیم. دوره ای که حتی پادشاه صفوی در بیست و هشت سال سلطنت، کمتر تحرک و حضوری در انظار عمومی داشت و باتوجه به اینکه در دوره او، جز برخی تحرکات نظامی در برخی نقاط مرزی در همان سال نخست پادشاهی او، هیچ جنگ بزرگی اتفاق نیفتاد که نیاز به لشکرکشی یا حضور وی باشد؛ او حتی همچون اجدادش به سفر در نواحی دیگری غیر از اطراف اصفهان نرفت.

آنچه در دوران شاه سلیمان از خلال منابع موجود (جدول ۹) می توان به دست آورد، پانزده رخداد است که جز سه مورد، مابقی عمدتاً حملاتی است از سوی بلوچ ها به حدود کرمان و یزد و نیز راهزنی هایی که باز در نواحی کرمان و یزد گزارش شده اند. احتمالاً شدت یافتن تاخت و تازهای بلوچ ها تحت تأثیر خشکسالی ها و وقوع قحطی و افزایش و سخت گیری های مالیاتی رخ داده است. راهزنی ها نشانه هایی از ضعیف شدن قدرت حاکمیت و به چالش کشیدن قدرت مرکزی در پایتخت و شهرهاست که باتوجه به منابع موجود فقط در نواحی یزد، نواحی جنوب خراسان و کرمان در هفت سال آخر حکومت شاه سلیمان، پنج راهزنی با حجم تاراج بالا اتفاق می افتد. در نواحی مرکز ایران به دلیل به کارگماردن حاکم غیر محلی شاهد طغیان لرها و اخراج حاکم فرستاده شده از طرف حکومت مرکزی هستیم. در ناحیه غرب نیز یک مورد از شورش کردها گزارش شده است که دامنه آن تا دوره شاه سلطان حسین نیز ادامه دارد. به لحاظ دگراندیشی نیز در اواخر دهه اول سلطنت او، در ناحیه بم شاهد ظهور قلندری هستیم که داعیه سلطنت دارد.

هرچند که گزارش دیگری از سایر نواحی در دست نیست، اما باتوجه به همین موارد اعلام شده، افزون بر اینکه ما شاهد افول قدرت حکومت صفوی هستیم، نشانه هایی را می بینیم که اگر حاکمیت بدان توجه می کرد، شاید زوال این سلسله دست کم از نواحی شرقی این سلسله اتفاق نمی افتاد.

روزگاران سقوط

شاه سلطان حسین به نوعی آخرین شاه صفوی قبل از سقوط اصفهان به شمار می‌رود. او در طول ۲۹ سال سلطنتش با نداشتن تسلط بر امور مملکتی، وحدت حاکمیت را به مخاطره انداخت. شروع سلطنت او در ۱۱۰۵ ق با خطبه علامه محمدباقر مجلسی و درخواست وی برای رفع فسق و مناهمی همراه بود (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲-۱۹) و تا سال ۱۱۱۰ ق یعنی فوت مجلسی، بیشتر زیر نفوذ فقها قرار داشت. پس از فوت مجلسی قدرت درباریان و امرای قزلباش و تسلط بر او بیشتر شد.^۱ میزان بی‌اعتنایی وی به امور کشور به حدی بود که حدود دو سال دستمزد سپاهیان را نپرداخت تا جایی که آنان به آذربایجان گریختند و در آنجا دست به قتل و غارت زدند (وارد طهران، ۱۳۸۳: ۹۹) یا زمانی که در سال ۱۱۲۹ ق قرار شد برای نظارت بر اتفاقات هرات و مسئله افغان‌ها به خراسان برود، با توجه به بروز اختلاف میان درباریان درباره چگونگی انجام دادن این موضوع، شاه سه سال در قزوین ماند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۶-۱۲۳؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۳۱). همچنین شاه در پاسخ به هر چیزی که به او اطلاع می‌دادند و هر کاری که انجام می‌دادند فقط به گفتن «بخشی دور» (بسیار خوب است) بسنده می‌کرد (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴۸).

نتیجه این بی‌توجهی‌ها، افزون‌بر فساد گسترده دربار،^۲ باعث شد تا در دوره ۲۹ ساله سلطنت شاه سلطان حسین، شاهد قریب سی طغیان، تاخت‌وتاز، سرکشی و اعتراض در مرزهای ایران در نواحی شرقی، شمالی و شمال غربی و البته عمدتاً در شرق و جنوب شرق ایران باشیم (جدول ۱۰). از مجموعه این طغیان‌ها نوزده مورد سهم اقوام است؛ کمترین سهم متعلق به اعراب، ترکمن‌ها و کردها با یک مورد است، ولی بیشترین طغیان مربوط به دو قوم بلوچ با نه مورد و افغان‌ها با هفت مورد (غلجانی‌ها پنج و ابدالی‌ها دو مورد) است.

۱. فیدالکر سفیر پرتغال که در دوره شاه سلطان حسین به ایران آمده بود، اشاره کرده است که با پادشاه فقط به واسطه وزیر می‌توان گفت‌وگو کرد. مرعشی نیز نکته جالبی دارد: «در راحت‌طلبی و جبن و از مقدمه جنگ و جدال احتراز کردن و حسد بر یکدیگر داشتن و مغلوب‌الغضب بودن و مطلق نظر در عواقب امور نداشتن، چنان‌که به سبب همین اخلاق ذمیمه، هیچ امری از امور سلطنت پیشرفت نمی‌شد و هر تدبیری که وزیر می‌نمود، قورچی‌باشی نقیض آن را می‌گرفت و آنچه قورچی‌باشی می‌نمود، وزیر خلاف آن را صواب می‌شمرد». برای اطلاع بیشتر نک به: (فیدالکو، ۱۳۵۷: ۲۲-۱۹).

۲. در این باره سیاست‌نامه نویسان صفوی، از باب انذار هشدار داده بودند؛ سبزواری درباره ریشه‌های زوال حکومت می‌نویسد: «از اسباب زوال مُلک، خصومت، عداوت و منازعه است میان امرا و خواص پادشاه... چه خواص مُلک هرگاه با یکدیگر منازع باشند، نسبت به مُلک شرط اخلاص به جا نیاورند و در هر مقام هر یک را غرض آن افتد که بدنامی و فساد به دیگری راجع شود و... چون حربی روی دهد، هر یک دفع دیگری طلبد، نه دفع خصم...». برای اطلاع بیشتر نک به: (محقق سبزواری، ۱۳۷۷: ۹۸-۹۷).

شورش‌های منزلتی در زمان شاه سلطان حسین، مربوط به حاکم سیستان- که ریشه در ملوک سیستان داشت- و همچنین گرجیان و لزگی‌ها می‌شد؛ هرچند که طغیان گرگین‌خان را با تمهیداتی توانستند آرام کنند، اما شاه با بی‌تدبیری و بی‌تفاوتی از کنار شورش لزگی‌ها- که با یک توجه آرام می‌شد- گذشت. ملک محمود نیز که می‌توانست کمک حال شاه در نگه‌داشتن جبهه شرقی ایران در ناملایمات اواخر صفوی باشد، با مشاهده نیرنگ دربار به مخالفت برخاست. در این دوره از قزلباش‌ها، طایفه افشار با مطرح کردن صفی‌قلی نامی در بزم کرمان- که در ۱۱۰۸ ق مدعی سلطنت بود- زمینه طغیان را فراهم کردند. در زمینه رخدادهای شهری نیز در کرمان و لار شاهد شورش‌هایی هستیم؛ همچنین در اصفهان نیز به دلیل قحطی و نبود غلات، به خانه شاه و شیخ‌الاسلام حمله کردند. یک سوءقصد نیز با تیراندازی تفنگ به فتحعلی‌خان صدراعظم در کاشان انجام شد که در نوع خود می‌توان آن را نخستین سوءقصد با اسلحه به یک مقام عالی به شمار آورد.

از آنجا که این سرکشی‌ها و طغیان‌ها افزون بر فساد دربار، بر اثر تعدی و گرفتن مالیات‌های سنگین و نیز قحطی و خشکسالی به وجود آمده بود، زمینه‌ای را فراهم کرد تا سرانجام قوم افغان که در حاشیه سرزمین صفوی مستقر بودند، به یک‌باره بساط حکومت ۲۵۰ ساله صفوی را برچینند.

روزگاران زوال

از سقوط اصفهان در ۱۲ محرم ۱۱۳۵ ق تا شعبان سال ۱۱۴۸ ق که نادر در دشت مغان تاج‌گذاری کرد، ما دوره‌ای را در تاریخ ایران شاهدیم که از آن به زوال صفویه می‌توان یاد کرد. در این دوره از تاریخ صفویان، شاه طهماسب دوم به‌طور رسمی مدتی بر بخش‌هایی از ایران فرمان می‌راند و با فتح اصفهان در سال ۱۱۴۲ ق و اخراج افغان‌ها، وی به‌عنوان شاه صفوی مطرح بود، اما پس از شکست شاه از عثمانی‌ها، نادر او را در ۱۱۴۵ ق از شاهی برکنار و به سبزوار تبعید کرد و پسر او را با عنوان عباس سوم، شاه خواند و خودش نایب‌السلطنه او شد. سرانجام، نادر در تابستان ۱۱۴۸ ق، خود را شاه ایران اعلام و سلسله افشاریه را پایه‌گذاری کرد.

در روزگاران زوال، ما شاهد نه رخداد مهم هستیم که با توجه به سال‌های آن که از ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۲ ق است، به‌نوعی طغیان علیه حاکم اشغالگر محسوب می‌شود. عمده این طغیان‌ها به دلیل محبوبیت صفویان و علاقه‌مندی مردم به ایشان در نواحی مرکزی ایران، مورد استقبال قرار می‌گرفت و همراهی می‌شد. از سوی دیگر، شباهت‌های اسمی مدعیان سلطنت با فرزندان شاه، زمینه همراهی مردم را با ایشان فراهم می‌ساخت. هرچند که اگر از منظر دیگر به آن نگاه کنیم، این حرکت‌ها افزون بر اینکه زمینه‌ای را برای کشتار خاندان شاهی به‌دست محمود افغان فراهم ساخت، باعث شد موقعیت شاه

طهماسب دوم در وحدت مردم به نوعی تضعیف شود. جغرافیای ظهور مدعیان سلطنت نیز نشان می‌دهد که عمدتاً در نواحی مرکزی و شهرهایی که تا اندازه‌ای به پایتخت نزدیک هستند، رخ داده است (جدول ۱۱).

ریخت‌شناسی جنبش‌های اعتراضی دوره صفوی

برای درک بهتر و دستیابی به یک تحلیل علمی، تمامی رخداد‌های اعتراضی دوره صفوی - که از شاه اسماعیل اول تا تاج‌گذاری نادرشاه افشار در دشت مغان به وقوع پیوسته است - باید از منظرهای گوناگون مورد مذاقه قرار گیرد. این منظرها به پژوهشگران کمک می‌کند تا با درک جدیدی به تحلیل و نقد بحران‌های صفویان و نیز به دلایل پیشرفت، عقب‌ماندگی، پیروزی‌ها و شکست‌های آنان در رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی در سده ۱۰ تا ۱۲ ق، دست پیدا کند.

سنخ‌شناسی جنبش‌های اعتراضی

به لحاظ سنخ‌شناسی جنبش‌های اعتراضی را در روزگار صفوی در سه قالب می‌توان قرار داد:

- جنبش‌های بازیربنای دستیابی به قدرت سیاسی؛
- جنبش‌های بازیربنای اعتقادی؛
- جنبش‌های بازیربنای توده‌ای؛

زمینه‌های وقوع جنبش‌های اعتراضی

در دوران صفویه هر شورشی را می‌توان معلول عوامل و زمینه‌هایی دانست که موجب پیدایی و ظهور آن شده است. با نگاه به جداول جنبش‌ها در دوره هر شاه صفوی به نوعی می‌توان زمینه‌های وقوع آن را چنین دسته‌بندی کرد:

- زمان: زمان‌بندی طغیان‌ها را می‌توان یکی از علل وقوع شورش برشمرد. سرکشی‌ها و شورش‌های ابتدایی دوره شاه طهماسب اول، شاه صفی و شاه عباس دوم به نوعی در این دسته قرار می‌گیرد؛ به لحاظ زمانی، در زمان کودکی و نوجوانی آنان است و یا غیان آن را به منزله فرصت برشمرده، دست به طغیان می‌زنند.
- بدنه اجتماعی: گاه تکیه‌گاه شورشگران بر بدنه اجتماعی بوده است؛ از این رو، سرکشی‌های محلی و روستایی و نیز راهزنی‌هایی را که در اواخر صفوی انجام شده است را می‌توان در این دسته گنجانده.

- قدرت سیاسی و بهره‌مندی از ثروت: گاه کشمکش‌های درون‌گروهی و فراگروهی فرادستان بر سر قدرت سیاسی و بهره‌مندی از ثروت را می‌توان جزء علت‌های شورش‌ها برشمرد؛ رقابت‌های قزلباشان با هم و رقابت‌های آنان با اهل قلم در این موضوع قرار می‌گیرد.
- سرزمین: گاه مکان، زمینه مستعد برای طغیان بوده است؛ دوری راه از پایتخت و کانون‌های سیاسی و نظامی صفوی، سختی راه، استحکام قلاع از جمله آن‌ها بوده است. توجه به مکان، در حوزه طغیان‌های مذهبی نیز حائز اهمیت است، مثل تحرکات اسماعیلیان در انجلمان یا شورش درویش رضا که دعوت خود را در امامزاده حسین قزوین علنی کرد.
- عوامل موقعیت‌ساز: گاه عوامل گوناگون موقعیت‌ساز، زمینه‌های بحران و تحرکات اعتراضی را فراهم می‌کرد؛ این عوامل عبارت‌اند از:
 - نسبی: بهره‌مندی شاهزادگان از نقشی که در خاندان سلطنتی دارند، به‌ویژه در هنگام مرگ شاه یا ازدواج کارگزاران یا امرای قزلباش با خاندان سلطنتی؛
 - دینی: اختلافات دینی با مسیحیان در نواحی ارمنستان و گرجستان؛
 - مذهبی: اختلافات مذهبی بین اهل سنت و شیعه در نواحی مختلف از جمله نواحی مرزی؛
 - اعتقادی: بهره‌جویی از اصول و آموزه‌های برانگیزاننده شیعی همچون غیبت، رجعت، ظهور منجی، نیابت امام زمان، موعودگرایی، کشف و کرامات، امور شگفت‌انگیز؛
 - سیاسی: نخست مرگ شاه، دیگر سهم‌خواهی رؤسای قبایل قزلباش و سوم نفوذکردن کارگزاران حکومتی در ساختار قدرت، تصمیمات حاکمیتی در خاصه‌سازی؛
 - اجتماعی: فقر و تهیدستی بر اثر وقوع جنگ‌ها و دستیابی به وضعیت بهتر از موقعیت فعلی؛
 - اقتصادی: به‌دلیل جنگ‌های داخلی، نبردهای خارجی، بی‌عدالتی و فشارهای مالیاتی، رهایی از ظلم حُکام؛
 - طبیعی: حوادث غیر مترقبه طبیعی همچون خشکسالی و قحطی؛
 - توالی تاریخی: تأثیرگذاری تحرکات اعتراضی منطقه‌ای بر هم؛
 - منزلتی: ستیزه خاندان‌های نزاده با حاکمیت جدید و توجه به پیشینه خاندانی و توسل به حکومت‌های هم‌جوار برای به‌دست‌آوردن استقلال؛
 - قومیتی: تفاوت‌های نژادی، مهاجرت‌ها و جابه‌جایی‌های جمعیتی؛
 - بی‌تدبیری: رفتار نادرست با رعایا و نداشتن مشاوران تصمیم‌ساز؛
 - بی‌خبری: نداشتن آگاهی عمومی از اوضاع حکومت مرکزی و نداشتن شناخت از کارگزاران حکومتی.

بازیگران اعتراضات

در جنبش‌های اعتراضی، بازیگران متعددی در رهبری و همراهی نقش دارند؛ آنچه بر اساس جداول ده‌گانه می‌توان دسته‌بندی کرد، عبارت‌اند از:

رهبران

- شاهزادگان؛
- زنان دربار؛
- کارگزاران (اعم از افرادی که برکنار می‌شدند یا منافعشان در خطر قرار می‌گرفته است)؛
- رؤسای طوایف، ایلات و قبایل؛
- نواندیشان دینی.

همراهان

- مردمان فقیر و بی‌کس؛
- افراد خسارت‌دیده از بلایای طبیعی و جنگ‌ها؛
- حاشیه‌نشینان و قانون‌گریزان شهری؛
- مردمان ساده باورمند به تحرکات دینی.

دلایل ناکامی شورش‌ها اعتراضی

- با بررسی شورش‌ها، سرکشی‌ها و اعتراضات در طول دوره صفوی، به‌رغم وقوع تحرکات گوناگون در نواحی مختلف و نیز تداوم زمانی برخی از آنان، گاه تا چند سال اکثر آنان ابر می‌ماند؛ ازجمله دلایل خاموشی اعتراضات و عصیان‌ها موارد ذیل هستند:
- نداشتن هدف غایی و برنامه‌ریزی منسجم؛
 - نبود چارچوب برای ساختار حرکت و نقشه معین برای حرکت اعتراضی؛
 - وفاداری بزرگان برای به‌دست‌آوردن جایگاه بهتر در حکومت به شاه و کمک به سرکوب طغیانگران؛
 - گسستگی و پراکندگی در میان نیروهای شورشگر؛
 - نداشتن زیرساخت‌های فکری و مبانی اندیشه‌ای در جنبش‌های اعتراضی که جنبه مذهبی داشت؛
 - اعتماد بی‌مورد به استحکامات و موقعیت‌های سوق‌الجیشی و گمان‌های بی‌مورد از اینکه شاه سراغ آنان نمی‌آید.

آثار منفی جنبش‌های اعتراضی

- گسست ذهنی درباره شکوه شاهی و باور به مرشد کامل (همچون درگیری میان قزلباشان تا داخل چادر شاهی و کشتار پسر شاه در کنار جنازه پدر)؛
- ایجاد سرخوردگی‌های اجتماعی در درازمدت و از بین رفتن همبستگی عمومی (مثل رخدادهای اواخر صفوی در شرق ایران و همراهی اقلیت‌های دینی با افغان‌ها)؛
- تحریک سایر قبایل و مناطق برای تحرکات اعتراضی؛
- تخریب شهرها و استحکامات مهم و از بین رفتن تأسیسات شهری و محلی در کشمکش‌ها؛
- از دست رفتن نیروی انسانی و ایجاد آسیب اجتماعی و کینه‌های ریشه‌دار (مثل تحرکات اعتراضی در شهرهای گیلان که جمعیت زیادی در آن آسیب دید)؛
- از دست رفتن شهرهای مهم و استراتژیک همچون ایروان، بغداد و قندهار که بازپس‌گیری آن‌ها هزینه‌های نظامی و اقتصادی زیادی را برای حکومت صفوی ایجاد کرد؛
- نگاه حمایتی معترضان به خارج از مرزها و زمینه‌سازی برای مداخلات خارجی عثمانی‌ها و اوزبکان در برخی از رخدادهای؛
- از دست رفتن فرصت استفاده از ظرفیت‌های قومیتی به‌ویژه در مرزها؛

فرجام سخن

حال باتوجه به مطالب پیش گفته، پرسشی که در شروع این پژوهش مطرح شد را می‌توان دوباره مرور کرد؛ شاهان صفویه از آغاز تا پایان سلسله صفوی، در برخورد با معارضان از قدرت خود بهره بردند یا از اقتدار؟ از دوران شکل‌گیری حکومت صفوی و برتخت‌نشینی شاه اسماعیل تا جنگ چالدران، شاه و حکومت صفوی از یک قداست در میان طوایف قزلباش - که بازوی نظامی این سلسله بودند - برخوردار بود. این قداست برای حکومت و شاه به‌نوعی اقتدار را فراهم کرده بود؛ اما با شکست شاه اسماعیل در جنگ با عثمانی‌ها در چالدران این قداست و الوهیت و شکست‌ناپذیری شاه برای قزلباشان شکسته شد و از آنجا که درون حکومت برای قزلباشان رقابتی همچون ایرانیان - که اهل قلم بودند - شکل گرفتند، دست‌اندازی در ساختار قدرت را به هر صورت که می‌توانستند انجام می‌دادند. از این پس، آنچه شاهان صفوی در رویارویی با معترضان (قزلباشان، دودمان‌ها، اقوام، کارگزاران، دگراندیشان مذهبی، مردم عادی و...) انجام می‌دهند، نه از جنبه اقتدار، بلکه با بهره‌گیری از قدرت سلطنت و حکومت است.

جدول ۱-۴. شورش‌های دوره شاه اسماعیل اول

رخداد	وابستگی	موقع جغرافیایی	سال (مق)
سرکوب حسین کیای جلاوی ^۱	جلاوی مازندرانی	فیروزکوه	۹۰۹
طغیان ابوالقاسم بخشی ^۲	نیموری	هرات	۹۱۹
قتل عام مردم طیس ^۳	ایرانی	طیس خراسان	۹۱۰
سرکشی صارم‌بیگ کرد یزیدی ^۴	کرد	؟	۹۱۳-۹۱۴
سرکشی امرای مازندران ^۵	ایرانی	مازندران	۹۲۴
طغیان لوندخان ^۶	گرچی	گرجستان	۹۲۷
فرار آقا محمد روزافزون ^۷	مازندرانی	قلعه اولاد مازندران	۹۲۷

جدول ۲-۴. شورش‌های دوره شاه طهماسب اول

رخداد	وابستگی	موقع جغرافیایی	سال (مق)
درگیری امرای درخانه شاهی استاجلوه‌ها با روملوه‌ها و تکلوه‌ها ^۱	قزلباش	قزوین	۹۳۲
سرکشی طایفه‌ای از شاملوه‌های هرات ^۲	قزلباش	هرات	۹۳۲
سرکوبی مردم گیلان ^۳	قزلباش	گیلان	۹۳۲
جنگ دوم استاجلوه‌ها با روملوه‌ها ^۴	قزلباش	اردبیل و چخورسعد	۹۳۳
سرکوبی رعایای بُست و زره ^۵	قزلباش	سیستان	۹۳۵
رقابت تکلوه‌ها با شاملوه‌ها و ذوالقدرها ^۶	قزلباش	تبریز	۹۳۷

۱. روملو، ۱۳۵۷: ۱۰۹-۱۰۱؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۲؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۸۱-۸۰؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۹۲: ۱۲۰.
۲. خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۵۳۸-۵۳۶.
۳. خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۴۸۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۱۴؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۰.
۴. خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۵۱-۴۵۲؛ امینی هروی، ۱۳۸۴: ۲۷۰-۲۶۶؛ جهانگشای خاقان، ۲۴۳؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۷۰؛ سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۶۴: ۴۰۴-۴۰۱.
۵. خواندمیر، ج ۴: ۵۵۹-۵۵۹؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۶.
۶. روملو، ۱۳۵۷: ۲۲۵؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۴۷.
۷. روملو، ۱۳۵۷: ۲۲۶؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۴۸.
۸. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۶ و ۱۶۲؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۷.
۹. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۶۶-۱۶۳.
۱۰. همان، ۱۶۳.
۱۱. روملو، ۱۳۵۷، ۲۵۴-۲۴۵ و ۲۶۲-۲۶۰؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۸؛ شاه طهماسب، ۱۳۴۳: ۹-۶ و ۱۵؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۶۳؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۷۰.
۱۲. روملو، ۱۳۵۷: ۲۹۰.
۱۳. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۱؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۱۴.

سال (هجری)	موقع جغرافیایی	وابستگی	رویداد
۹۳۷	گندمان اصفهان	قزلباش	جنگ تکلوها با شاملوها، افشارها و ذوالقدرها ^۱
۹۳۵	غرب ایران - تسخیر بغداد	قزلباش	سرکشی ذوالفقارخان ترکمان ^۲
۹۳۷	شمال غرب ایران - آذربایجان	قزلباش	سرکشی المه تکلو ^۳
۹۳۸	تبریز	اوباش	شورش اجامره تبریز ^۴
۹۴۰	شمال غرب ایران - تبریز	قزلباش	قتل حسین خان شاملو ^۵
۹۴۰	شرق ایران - هرات	قزلباش	شورش اغزیوارخان شاملو و سام میرزا ^۶
۹۴۱	هرات	قزلباش	شورش اهالی هرات ^۷
۹۴۲		کرد	سرکوبی کردها ^۸
۹۴۲	کواش آذربایجان	قزلباش	سرکوبی الوندخان افشار ^۹
۹۴۲	شمال ایران	والی فومن	سرکشی امیر دباغ اسحاقی ^{۱۰}
۹۴۳	شمال ایران	بیه پس گیلان	سرکشی امیر حاتم کهدمی ^{۱۱}
۹۴۳	بیه پس گیلان	گیلانی	سرکشی امیر سلطان محمد کهدمی ^{۱۲}
۹۴۳	لاهیجان	گیلانی	طغیان کیانیان لاهیجان علیه بهرام میرزا ^{۱۳}
۹۴۴	شروان	شروانی	طغیان قلندری در شروان ^{۱۴}
۹۴۴	خواف خراسان	خراسانی	طغیان خواجه کلان خوافی ^{۱۵}

۱. روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۰-۳۰۹؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹: ج ۱: ۲۱۵-۲۱۴؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۱: ۴۸.
۲. روملو، ۱۳۵۷: ۲۷۲ و ۲۹۲؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹: ج ۱: ۱۷۷-۱۷۵؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۱: ۹۴-۹۵.
۳. روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸-۳۲۶، ۴۲۵ و ۴۳۱؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۲.
۴. شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۲.
۵. همان: ۷۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۳۲۲.
۶. شاه طهماسب، ۱۳۲۳ق: ۳۶-۳۴؛ روملو، ۱۳۵۷: ۳۲۹ و ۳۴۴-۳۵۸؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹: ج ۱: ۲۴۱-۲۳۹، ۵۵۸-۵۵۰ و ۹۴۹-۹۴۸؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۱: ۶۴-۶۲.
۷. حسینی قمی، ۱۳۵۹: ج ۱: ۲۴۹-۲۴۸ و ۲۵۸-۲۵۷.
۸. شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۴.
۹. همان: ۸۴.
۱۰. لاهیجی، ۱۳۵۲: ۳۲۲-۳۲۳؛ فرمنی، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۹؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹: ج ۱: ۲۵۴-۲۵۶.
۱۱. فرمنی، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۳.
۱۲. همان: ۴۸-۴۷؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۱۴۱.
۱۳. روملو، ۱۳۵۷: ۳۶۲-۳۶۱؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۱۴۲.
۱۴. روملو، ۱۳۵۷: ۳۶۶.
۱۵. همان: ۳۶۶-۳۶۴؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۱۴۵؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹: ج ۱: ۲۷۲-۲۷۵.

وختداد	واپستگى	موضع جغرافىيى	سال (مى)
سرکشى خواجه محمدصالح بتکيجى ^۱	استرآبادى	استرآباد	۹۴۴
عصيان شاهرخ شروانشاهى ^۲	شروانى	شروان	۹۴۵
سرکشى اميره قباد ^۳	گيلانى	شمال ايران - استارا	۹۴۶
سرکشى سلطان على بتليج ^۴	کرد	کردستان	۹۴۶
طفيان مهدى قلى سلطان افشار ^۵	قزلباش	شوشتر	۹۴۶
سرکشى حاجى شيخ کرد ^۶	کرد	بيلاق سورلق زنجان	۹۴۷
سرکشى علاءالدين رعناشى ^۷	ايرانى	دزفول	۹۴۸
تاخت‌وتاز در قلعه بيات ^۸	ترکان ساکن ايران	اطراف خرم‌آباد	۹۴۸
تاخت‌وتاز در الوس کلهر ^۹	کرد	حدود کرمانشاه	۹۴۹
سرکشى امير جهانگير پسر شاه رستم لر ^{۱۰}	لر	لر کوچک	۹۴۹
تاخت الوس کلهر ^{۱۱}	کرد کلهر	کرمانشاه	۹۵۰
سرکشى القاص ميرزا ^{۱۲}	شاهزاده صفوى	آذربايجان	۹۵۳
اختلاف ذوالقدرها با افشارها ^{۱۳}	قزلباش	تبريز	۹۵۳
اختلاف استاجلوها با تكلوها ^{۱۴}	قزلباش	هرات	۹۵۳
طفيان ميرزا برهان از نباير سلاطين شروان ^{۱۵}	شروانى	شروان	۹۵۵

۱. روملو، ۱۳۵۷: ۳۶۷-۳۷۰؛ بدلىسى، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۹۲؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۴؛ حسيني، ۱۳۷۹: ۱۴۵؛ حسيني قمى، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۸۵-۲۸۳.
۲. روملو، ۱۳۵۷: ۳۷۱-۳۷۰؛ حسيني قمى، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۷۸.
۳. روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۱-۳۷۹؛ حسيني قمى، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۸۸.
۴. روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۰.
۵. همان: ۳۸۰.
۶. همان: ۳۸۱-۳۸۲؛ حسيني قمى، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۹۳؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۶.
۷. روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۹؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۶؛ شيرازى، ۱۳۶۹: ۱۴۳؛ قزوينى، ۱۳۶۳: ۱۹۲؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۹۵.
۸. روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۹.
۹. همان: ۳۹۵.
۱۰. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۶۹.
۱۱. غفارى قزوينى، ۱۳۴۳: ۲۹۵.
۱۲. روملو، ۱۳۵۷: ۳۲۱-۳۲۶، ۳۷۰-۳۷۱، ۴۱۰-۴۰۷، ۴۱۸، ۴۳۵-۴۲۳ و ۴۴۰-۴۳۹؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۲۱-۱۲۳؛ حسيني قمى، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۲۰-۳۲۹ و ۳۱۷-۳۲۰.
۱۳. حسيني قمى، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۱۶.
۱۴. همان، ج ۲: ۹۶۲-۹۶۳.
۱۵. روملو، ۱۳۵۷: ۴۲۳-۴۲۲؛ غفارى قزوينى، ۱۳۴۳: ۲۹۹؛ حسيني قمى، ج ۱: ۳۲۲؛ اسکندريگ، ج ۱: ۸۱.

سال (هجری)	موقع جغرافیایی	وابستگی	رخداده
۹۵۵	سلماس - آذربایجان	کرد بلیان (بابان)	طغیان کردهای بلیان (بابان) ^۱
۹۵۷	ارومیه و اوشنویه	کرد برادوست	طغیان کردهای برادوست ^۲
۹۵۷-۹۶۵	شمال شرق ایران - استرآباد	ترکمانان ساکن ایران	سرکشی آبی ترک و ترکمانان یقه ^۳
۹۵۸	شکی - شمال غرب ایران	؟	طغیان حاکم شکی ^۴
۹۶۰	حدود سلماس	کرد بلیان (بابان)	سرکوبی کردهای بلیان (بابان) ^۵
۹۶۰	الباغ حدود وان	کرد	سرکوبی حشم محمودی ^۶
۹۶۱	شروان	شروانی	طغیان قاسم شروانی ^۷
۹۶۴	تبریز	؟	طغیان قاضی محمد مسافر ^۸
۹۶۷	قوچان - خراسان	ایرانی	شهریار خبوشان ^۹
۹۶۸	گرجستان	گرجی	طغیان گرجی ها ^{۱۰}
۹۷۰	گرجستان	گرجی	ارتداد و فرار عیسی خان گرجی ^{۱۱}
۹۷۱	مازندران	سادات مرعشی	طغیان امیر مراد مرعشی ^{۱۲}
۹۷۲	شرق ایران - هرات	قزلباش	سرکشی قزاق سلطان تکلو ^{۱۳}
۹۷۴	لاهیجان	گیلانی	سرکشی خان احمد گیلانی ^{۱۴}
۹۷۶	گرجستان	گرجی	طغیان سمایون خان گرجی ^{۱۵}

۱. روملو، ۱۳۵۷: ۴۳۸؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۳۲۷.
۲. روملو، ۱۳۵۷: ۴۴۶.
۳. همان: ۴۴۷، ۴۹۷-۴۹۶، ۵۱۴ و ۵۳۰؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۱۰۹-۱۰۷ و ۱۵۳؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۱۲؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۱۹۰-۱۸۹؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۳۷۷، ۳۶۴ و ۳۹۳-۳۹۷؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۳۰۴-۳۰۳.
۴. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۳۴۷-۳۴۸.
۵. روملو، ۱۳۵۷: ۴۷۹.
۶. همان: ۴۷۹؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۳۶۲.
۷. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۸۲.
۸. شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۱۱؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۳۸۸-۳۸۹.
۹. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۴۱۳.
۱۰. همان: ۴۲۱-۴۲۰.
۱۱. همان: ۴۲۷.
۱۲. روملو، ۱۳۵۷: ۵۴۱؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۴۴۱-۴۴۲.
۱۳. روملو، ۱۳۵۷: ۵۴۲-۵۴۷؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲۵-۱۲۳؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۴۴۶-۴۴۹.
۱۴. روملو، ۱۳۵۷: ۵۵۸، ۵۶۶ و ۵۷۸؛ بدلیسی، ۱۳۷۷، ج: ۲، ۳۳۸-۳۴۴؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۳۰-۱۲۸؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۴۶۲-۴۷۷؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱، ۱۸۸-۱۸۱؛ فرونی، ۱۳۸۹: ۶۱-۵۶.
۱۵. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج: ۱، ۵۵۸-۵۵۹.

وختداد	واپستگى	موضع جغرافىيى	سال (ه ق)
طفيان واليان گرمسير و جرون ^۱	ملوك هرمز	جنوب ايران	۹۷۷
طفيان نظاميان گيلان ^۱	گيلاني	لاهيجان	۹۷۹
شورش اميره دباچ ثاني ^۲	گيلاني	لشتنشا	۹۷۹
سرکوبي اسماعيليه و نقطويان ^۱	اسماعيليه و نقطويان	انجلمان	۹۸۱
شورش اهالي تبريز ^۵	تبريزي	تبريز	۹۸۱-۹۸۳
طفيان ملك محمد رستمداي ^۶	مازندراني	كجور و رستمدا	۹۸۳-۹۸۴

جدول ۳-۴. شورش بر سر جانشيني شاه طهماسب

شاهسونان	حيدر ميرزا ثيان
(طرفداران اسماعيل ميرزا دومين فرزند شاه طهماسب از همسري از ايل موصيلوي ترڪمان) ^۴	(طرفداران حيدر ميرزا فرزند سوم شاه طهماسب از همسر گرجي) ^۲
افراد:	افراد:
حسين قلي خلفاي روملو (اسماعيل ميرزا به دليل بدبيني وي را كور كرد)، پريخان ختم، شمخال خان سلطان چركس، سليمان ميرزاى صفوي (سومين پسر شاه طهماسب يكم)، محمود ميرزاى صفوي (ششمين پسر شاه طهماسب يكم)، اميراصلان بيگ افشار، حيدر سلطان چاپوق ترڪمان، سليمان خليفه شاملو	حسين بيگ يوزباشي (استاجلو)، الله قلي سلطان ايجك اوغلي (از رهبران مهم ايل استاجلو)، مصطفى ميرزا صفوي (ششمين پسر شاه طهماسب)، خليفه انصار قرا داغلو (زندانيان اسماعيل ميرزا)، صدرالدين خان صفوي (سرسلسله طايفه شيخاوند والله سابق حيدر ميرزا)، معصوم بيگ صفوي، سلطان زاده خاتم (مادر حيدر ميرزا)، حمزه سلطان رئيس ايل تالش، ابراهيم ميرزا (برادرزاده شاه طهماسب يكم)، زال بيگ گرجي، علي خان بيگ گرجي، سيدبيگ كمونه
طوايف:	طوايف:
روملو، افشار، ترڪمان، تكلو، ييلته، شاملو، ذوالقنتر، قاجار، كرد، چركس	شيخاوند، استاجلو، طالش و برخي سران قاجار

۱. روملو، ۱۳۵۷: ۵۷۱-۵۷۲؛ حسيني قمي، ۱۳۵۹، ج ۱: ۵۶۳-۵۶۴.
۲. همان: ۵۷۹-۵۸۱.
۳. روملو، ۱۳۵۷: ۵۵۸-۵۶۶ و ۵۷۸؛ بدليسي، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۸-۲۴۴؛ حسيني قمي، ۱۳۵۹، ج ۱: ۵۷۲-۵۷۰؛ ترڪمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۱۳-۱۱۴؛ فرماني، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۰.
۴. حسيني قمي، ۱۳۵۹، ج ۱: ۵۸۴-۵۸۲.
۵. روملو، ۱۳۵۷: ۵۸۷-۵۹۰؛ حسيني قمي، ۱۳۵۹، ج ۱: ۵۸۴-۵۸۶؛ ترڪمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۱۸-۱۱۷.
۶. همان: ۵۰۳.
۷. روملو، ۱۳۵۷: ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۲ و ۶۱۴-۶۱۵؛ افروشته اي نظري، ۱۳۵۰: ۳۸؛ منجم يزدي، ۱۳۹۰: ۸۴-۷۶؛ ترڪمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۳.
۸. روملو، ۱۳۵۷: ۶۰۲-۶۰۴، ۶۱۲ و ۶۱۴-۶۱۵؛ افروشته اي نظري، ۱۳۵۰: ۳۸؛ منجم يزدي، ۱۳۹۰: ۸۴-۷۶؛ حسيني قمي، ۱۳۵۹، ج ۱: ۶۰۲-۶۰۱، ۶۰۸-۶۰۷؛ ترڪمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۸-۱۹۳.

جدول ۴-۴. شورش های دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم

رخداد	وابستگی	موضع جغرافیایی	سال (مق)
جنگ ترکمان ها و تکلوها به هنگام عزاداری شاه طهماسب ^۱	قزلباش	قزوین	۹۸۵

جدول ۴-۵. شورش های دوران سلطنت شاه سلطان محمد خدابنده صفوی

رخداد	وابستگی	موضع جغرافیایی	سال (مق)
اختلاف بین امرای استاجلو و ترکمان بر سر محافظت از خزانه ^۱	قزلباش	قزوین	۹۸۵
طغیان کاوس میرزا ^۲	شروانی	شروان	۹۸۵
طغیان اسکندر کرد ^۳	کرد	دینور کردستان	۹۸۵
طغیان غازی بیگ بلیلان (بابان) ^۴	کرد	سلماس	۹۸۵
طغیان کردها ^۵	کرد	ارومیه	۹۸۶
طغیان امیربیگ مکر ^۶	کرد	سلدوز، میاندوآب و مراغه	۹۸۶؟
طغیان ابوبکر میرزا ^۷	شروانی	شروان	۹۸۶؟
سرکشی سلطان محمود مشهور به میرزاخان مرعشی ^۱	مرعشی	مازندران - قلعه فیروزجه	۹۸۶؟
جنگ دو خاندان گیلانی ^{۱۱}	گیلانی	بیه پیش و بیه پس	۹۸۷
سرکشی امرای قزلباش و قتل ملکه ^{۱۲}	قزلباش	قزوین	۹۸۷
ادعای شاهی ^{۱۳}	ایرانی	طالش و اردبیل	۹۸۷
ادعای شاهی ^{۱۴}	ایرانی	سبزار و زمین داور	۹۸۸؟
ادعای شاهی ^{۱۵}	ایرانی	همدان	۹۸۸؟
ادعای شاهی شاه قلندر لر ^{۱۶}	لر	کهگیلویه (کوه گیلویه)	۹۸۹
مخالفت و یاغیگری امرای استاجلو شاملو و قاجار در خراسان ^{۱۷}	قزلباش	خراسان	۹۸۸

۱. روملو، ۱۳۵۷: ۶۳۱؛ افروشته ای نظری، ۱۳۵۰: ۳۷-۳۵.

۲. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۶۶۰-۶۵۹ و ۶۶۴.

۳. روملو، ۱۳۵۷: ۶۳۹-۶۳۸؛ قمی، قاضی احمد، ج ۲: ۶۴۵.

۴. روملو، ۱۳۵۷: ۶۴۳-۶۴۰؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۶۴۶-۶۴۷.

۵. روملو، ۱۳۵۷: ۶۵۷-۶۵۶؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۵۲.

۶. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۶۷۲.

۷. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۴۲-۲۴۱.

۸. همان، ۲۴۲.

۹. همان، ۲۴۲-۲۴۰.

۱۰. فومنی، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۴؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۶۸۹.

۱۱. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۶۹۸-۶۹۶؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۵۲-۲۴۷؛ منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۴.

۱۲. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۷۴-۲۷۵.

۱۳. افروشته ای نظری، ۱۳۵۰: ۱۱۴-۱۱۳.

۱۴. همان، ۱۱۶-۱۱۴.

۱۵. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۷۴-۲۷۲؛ افروشته ای نظری، ۱۳۵۰: ۱۲۰-۱۱۷.

۱۶. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۰۹.

سال (ه.ق)	موضع جغرافیایی	وابستگی	رخداد
۹۸۸	آذربایجان	قزلباش	منازعات شاملوها، ترکمانان و استاجلوها ^۱
۹۸۹-۹۹۰	کوحصفهان	گیلان	سرکشی کامران میرزا کهدمی ^۲
۹۸۹-۹۹۰	هرات و مشهد	قزلباش	سرکشی امرای استاجلو و شاملو ^۳
۹۹۰	طالستان فومن - گیلان	گیلان	خروج شیرزاد ماکلوانی ^۴
۹۹۱	هرات	قزلباش	درگیری امرای قزلباش با میرزا سلمان جابری و قتل صدراعظم ^۵
۹۹۱	سبزوار	قزلباش	یاغی شدن حسین بیگ افشار ^۶
۹۹۲	اردبیل	قزلباش	درگیری سادات شیخاوند و امرای طولش ^۷
۹۹۲	مراغه	کرد	طغیان میربیگ مکر ^۸
۹۹۴	ترشیز خراسان	قزلباش	جنگ مرشدقلی خان استاجلو و علی قلی خان شاملو ^۹
۹۹۴	تبریز	کرد	تعرض کردن به برخی نواحی تبریز ^{۱۰}
۹۹۴	قزوین و تبریز	قزلباش	طغیان امرای ثلاثه ^{۱۱}
۹۹۴	قزوین، تبریز، اصفهان	قزلباش	سرکشی امرای ترکمان و تکللو و قتل حمزه میرزا ^{۱۲}
۹۹۴	ساوه تا قم	قزلباش	تاراج روستاها به دست ترکمان‌ها ^{۱۳}
۹۹۴-۹۹۵	کاشان	قزلباش	تاراج کاشان توسط ولی خان سلطان ترکمان ^{۱۴}
۹۹۵	اصفهان	گرچی	طغیان فرهاد بیگ غلام و کیخسرو و افشاران اصفهان ^{۱۵}
۹۹۵	فارس	قزلباش	سرکشی ذوالقدرهای فارس و افشارهای کهگیلویه ^{۱۶}
۹۹۵-۹۹۶	استرآباد	ترکمن	طغیان ترکمن‌ها ^{۱۷}

۱. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۲-۲۵۹.
۲. همان: ۲۶۸-۲۶۶: فومنی، ۱۳۸۹: ۸۴-۷۸.
۳. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۵۸-۷۵۹: ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۸۶-۲۷۶: افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۵۰: ۱۱۳-۱۱۱ و ۱۵۲-۱۲۷: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۱۲-۱۰۷.
۴. فومنی، ۱۳۸۹: ۸۸-۸۵: ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۹-۲۶۸.
۵. همان: ۲۹۰: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۴۶-۷۴۰: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۲۲.
۶. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۳۴ و ۷۵۲-۷۵۴: ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۹۱-۲۹۲: افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۵۰: ۱۵۲-۱۵۱: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۲۴.
۷. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۶۱.
۸. ابوبکر بن عبدالله: ۱۲۱-۱۲۰.
۹. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۹۵ و ۱۰۴۷-۱۰۴۶: ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۰۵-۳۰۲ و ۳۵۷: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۲۸-۱۲۵.
۱۰. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۷۴.
۱۱. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۴۲-۳۲۱: افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۵۰: ۱۱۳-۱۱۱: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۷۶۱.
۱۲. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۵۴-۳۵۶، ۳۵۸-۳۶۱، ۳۶۵: افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۵۰: ۱۱۳-۱۱۱: حسینی قمی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۸۰۶-۸۰۰، ۸۱۵.
۱۳. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۲۵.
۱۴. همان: ۸۳۹ و ۸۵۱: افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۵۰: ۱۹۰ و ۱۹۶-۱۹۴: بیات، ۱۳۳۸: ۴۱ و ۲۴۶.
۱۵. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۵۳-۸۵۲، ۸۵۵: افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۵۰: ۲۳۹-۲۳۸، ۲۴۴ و ۲۴۶.
۱۶. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۵۸-۸۵۷.
۱۷. همان: ۸۷۹.

جدول ۴-۶. شورش های دوران سلطنت شاه عباس اول

سال (قمری)	موقع جغرافیایی	وابستگی	رخداده
۹۹۶	قزوین	قزلباش	طغیان امرای قزلباش ^۱
۹۹۸-۹۹۹	مرکز ایران - شیراز	قزلباش	سرکشی یعقوب خان ذوالقدر ^۲
۹۹۷	قم	قزلباش	دستاندازی ترکمانان ^۳
۹۹۷	همدان و بروجرد	قزلباش	خیانت تکلوها ^۴
۹۹۷	فارس	قزلباش	طغیان حمزه بیگ جامیللو ذوالقدر ^۵
۹۹۴-۹۹۷	کرمان	قزلباش	طغیان بکتاش خان افشار ^۶
۹۹۷	قوچان خراسان	چگینی	طغیان بوداق خان چگینی ^۷
۹۹۷	فراه	صفوی	شاهزاده رستم و گرفتن فراه ^۸
۹۹۷	زنجان	کرد	طغیان دولتیار خان زنگنه ^۹
۹۹۸	قزوین	صوفیان	صوفیان قزوین ^{۱۰}
۹۹۸	اصفهان	غلام	سرکشی یولی بیگ ^{۱۱}
۹۹۹	کرمان	قزلباش	سرکشی یوسف خان افشار ^{۱۲}
۹۹۹	شیراز	نقطویه	شورش ابوالقاسم امری شیرازی ^{۱۳}
۱۰۰۰	سلطانیه و سجاس	کرد	شورش دولت یار خان سیاه منصور زنگنه ^{۱۴}

۱. افروشته ای نظری، ۱۳۵۰: ۲۸۶-۲۹۰.
۲. همان: ۳۴۲-۳۶۰: ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۲۶-۴۲۰ و ۴۳۶: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۸۹-۲ و ۸۸۸-۹۱۷: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۵۶-۱۵۴ و ۱۷۹-۱۹۳.
۳. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۸۶.
۴. همان: ۸۸۴.
۵. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۲۲-۴۲۰: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۶۵.
۶. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۱۸-۴۲۰: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۴۸: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۶۲-۱۶۱ و ۱۷۴-۱۶۵.
۷. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۰۴-۴۰۲ و ۴۰۹-۴۰۷ و ۴۳۳: حسینی قمی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۸۸۷.
۸. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۸۷: خورزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۴۷.
۹. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۹۵-۸۹۴: افروشته ای نظری، ۱۳۵۰: ۷۲.
۱۰. منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۶۰.
۱۱. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۲۷-۴۲۶ و ۴۳۷: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۹۰۴.
۱۲. افروشته ای نظری، ۱۳۵۰: ۳۶۵-۳۶۱: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۹۱۲: ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۲۷-۴۲۶ و ۴۳۳-۴۳۲: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۷۴-۱۷۶.
۱۳. فلسفی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۹۰۸-۹۰۱.
۱۴. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۴۱-۴۴۰: حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۱۰۸۵-۱۰۸۴: خورزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۹۷-۹۶.

رخداده	وابستگی	موضع جغرافیایی	سال (مق)
شورش حمزه خان طالش ^۱	طالشی	طالش	۱۰۰۰
طغیان حاکم قراجه داغ ^۲	قراجه داغلو	قراجه داغ ارس	۱۰۰۰
سرکشی خان احمد ان گیلانی ^۳	گیلانی	لاهیجان	۹۹۸-۱۰۰۱
سرکشی چپک‌ها و ازدرها ^۴	گیلانی	لشتمنشا گیلان	۱۰۰۲
شورش نقطویه یوسف ترکش دوز ^۵	نقطویه	قزوین	۱۰۰۲
طغیان امیر شاه ملک ^۶	گیلانی	بیه پیش گیلان	۱۰۰۲
سرکشی علی خان زرمقی فومنی ^۷	گیلانی	فومن گیلان	۱۰۰۲-۱۰۰۳
طغیان افشارها ^۸	قزلباش	خوزستان و کهگیلویه	۱۰۰۳
سرکشی علی حمزه چپک ^۹	گیلانی	لشتمنشا گیلان	۱۰۰۴
طغیان مظفر مرتضایی ^{۱۰}	مازندرانی	ساری مازندران	۱۰۰۵
سرکوب ملک بهمن لاریجانی ^{۱۱}	مازندرانی	لاریجان مازندران	۱۰۰۵
فتنه ارسلوهای افشار در کهگیلویه ^{۱۲}	قزلباش	رامهرمز و خویزه	۱۰۰۵
مهدویت ملا هدایت آرندی ^{۱۳}	لر	دهدشت کهگیلویه	۱۰۰۵
خروج تکلوها علیه شاه ^{۱۴}	قزلباش		۱۰۰۵

۱. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۴۳-۴۴۱؛ فومنی، ۱۳۸۹: ۱۳۸-۱۳۷.
۲. حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۱۰۸۹.
۳. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۵۱-۴۴۸؛ افروشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۶۹-۶۶؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۹۲۲ و ۱۰۹۱-۱۰۸۹؛ منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۱۱۵؛ بیات، ۱۳۳۸: ۲۵۰-۲۴۸؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۱۱-۱۰۹.
۴. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۶۲-۴۶۱ و ۴۹۹-۴۹۱؛ فومنی، ۱۳۸۹: ۱۶۰-۱۵۴؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۶۵-۱۶۳.
۵. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۷۶-۴۷۴؛ افروشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۵۱۸-۵۱۴؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۴۵-۱۴۲؛ منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۲۱۴-۲۱۳.
۶. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۶۳-۴۶۱؛ افروشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۴۸۳-۴۷۶.
۷. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۶۲-۴۶۱ و ۴۹۹-۴۹۴؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۶۲-۱۵۸؛ منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۲۱۲؛ فومنی، ۱۳۸۹: ۱۵۱-۱۳۸.
۸. شیرازی (سیاقی نظام)، ۱۳۹۳: ۷۸؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۰۳-۵۰۰.
۹. همان: ۴۹۹ و ۵۱۴-۵۱۳؛ افروشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۵۴۶-۵۴۰؛ فومنی، ۱۳۸۹: ۱۶۶-۱۶۴ و ۱۷۲-۱۶۹.
۱۰. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۴۲؛ همان، ج ۲: ۵۲۰-۵۱۹؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۱۴-۲۰۹.
۱۱. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۲۲-۵۱۹، ۵۳۴؛ افروشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۱۴۹-۱۴۲؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۱۴-۲۰۹.
۱۲. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۲۴؛ حسینی منشی، ۱۳۹۹: ۴۲۱؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۱۵-۲۱۴.
۱۳. حسینی منشی، ۱۳۹۹: ۴۲۲-۴۲۴.
۱۴. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۲۹.

سال (م)	موقع جغرافیایی	وابستگی	رخداد
۱۰۰۱-۱۰۰۶	لرستان	لر	سرکشی شاهوردی عباسی لر ^۱
۱۰۰۶	مالمیر و گرای	لر	طغیان امیر بودلق گرای ^۲
۱۰۰۴-۱۰۰۶	کجور و رستمدر	مازندرانی	طغیان ملک جهانگیر رستمدری ^۳
۱۰۰۶	جاجرم - شمال شرق	از ایلات ترک خراسان	طغیان علی‌خان گرایلی ^۴
۱۰۰۶	قلعه اولاد سوادکوه مازندران	مازندرانی	طغیان الوند دیو و مازندرانیان دیوسار ^۵
۱۰۰۷	استرآباد	ترکمن و استرآبادی	طغیان اوخلوها و سیاه‌پوشان ^۶
۱۰۰۹-۱۰۱۰	لار	لاری	سرکشی ابراهیم خان لاری ^۷
۱۰۱۱	فومن	فومنی	سرکشی کارکیا فتحی فومنی ^۸
۱۰۱۴	ماکو	کرد	طغیان مصطفی بیگ محمودی ^۹
۱۰۱۴	شروان	گرجی	طغیان ازناوران گرجی علیه کستندیل خان ^{۱۰}
۱۰۱۷	جنوب کرمان	کرمانی	ملک شمس‌الدین بن فهلی ^{۱۱}
۱۰۱۹	اردبیل	پاشاهای اسیر عثمانی	طغیان اسرای عثمانی و زندانیان کرد و قزلباش در قلعه قهقهه ^{۱۲}

۱. همان: ۴۷۳-۴۷۲ و ۵۴۱-۵۳۷: افوخته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۴۸۹، ۵۴۶-۵۴۱ و ۵۰۷-۵۰۵: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۱۰۱-۱۰۰، ۱۴۱-۱۳۹، ۱۷۰-۱۶۸ و ۲۴۴-۲۴۱: بیات، ۱۳۳۸: ۲۵۱-۲۵۲.
۲. شیرازی (سیاقی نظام)، ۱۳۹۳: ۱۱۲-۱۱۱.
۳. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۲: ۵۰۴-۵۰۳، ۵۱۴، ۵۲۱ و ۵۳۷-۵۳۲: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۱۷۵-۱۷۴ و ۲۴۱-۲۳۷: بیات، ۱۳۳۸: ۲۵۲-۲۵۱.
۴. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۲: ۵۴۱: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۲۳۶ و ۲۴۵-۲۴۴: بیات، ۱۳۳۸: ۲۵۴-۲۵۵.
۵. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۱: ۲۴۲: همان، ج: ۲: ۵۲۱، ۵۴۲ و ۵۸۵: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۲۴۷-۲۴۵ و ۲۷۸.
۶. شیرازی (سیاقی نظام)، ۱۳۹۳: ۱۹۵-۱۹۳ و ۲۲۶-۲۲۵: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۲۲۶: ترکمان، ج: ۲: ۵۳۰ و ۵۸۲-۵۸۰.
۷. همان: ۹۹۶-۹۹۲: منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۳۳۷-۳۳۹: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۳۱۱-۳۰۴.
۸. فومنی، ۱۳۸۹: ۱۶۴-۱۶۰.
۹. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۲: ۶۸۸: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۴۰۱-۴۰۰.
۱۰. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۲: ۶۹۵-۶۸۹: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۳۸۷-۳۹۰.
۱۱. منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۵۰۲-۴۹۶: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۱: ۶۰۴-۶۰۳، ۶۰۶ و ۶۰۸.
۱۲. ترکمان، ۱۳۸۲، ج: ۲: ۸۲۰-۸۱۹: افوخته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۳۷۹: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج: ۲: ۵۵۲-۵۵۰.

سال (مق)	موضع جغرافیایی	وابستگی	رخداد
۱۰۱۹	خلخال	از خدمتکاران اردو	ادعای شاهی ^۱
۱۰۱۹-۱۰۲۰	مراغه - شمال غرب	کرد	طغیان کردهای برادوست به رهبری امیرخان چولاق برادوست مکر ^۲
۱۰۲۲-۱۰۵۸	گرجستان کاخت	گرجی	طغیان طهمورث گرجی ^۳
۱۰۲۴-۱۰۲۵	قلعه ارومی مشهور به قلعه دمدم	کرد	طغیان الغ بیگ برادوست در ارومی ^۴
۱۰۲۴؟	مارنان اصفهان	اصفه‌نی	درگیری شهری با ارمنی‌ها ^۵
۱۰۲۹	گیلان	گیلانی	ادعای مهدویت سیدمحمد از شیخان گیلان ^۶
۱۰۳۰	قم	قمی	شورش اجامره و بی‌دولتان ^۷
۱۰۳۳-۱۰۴۴	شمال غرب ایران - قراباغ	گرجی	شورش موراوی گرجی ^۸
۱۰۳۴	شمال غرب - شرور	کرد	طغیان کردها ^۹
۱۰۳۴	شمال غرب ایران - سلمس	کرد	شورش کردهای برادوست و سهران ^{۱۰}
۱۰۳۴	شمال غرب ایران - ارومیه	کرد	سرکشی میرعشیرت مکر ^{۱۱}
۱۰۳۸	مازندران	مازندراتی	طغیان اجلاف ^{۱۲}

۱. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۹۰.
۲. همان: ۷۸۲، ۸۰۱-۷۹۱ و ۸۱۲-۸۰۷؛ خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۵۴۰-۵۳۹.
۳. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۰۹، ۷۳۸ و ۸۷۴؛ خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۵۴-۱۵۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۶۵۲، ۷۱۶، ۷۲۱ و ۷۵۰.
۴. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۸۸۹؛ منجم یزدی، ۱۳۹۰: ۵۶۰-۵۵۹.
۵. نوایی، عبدالحسین، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۹۱-۲۹۰.
۶. اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۴۶۳؛ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵۳-۹۵۲.
۷. همان: ۹۶۶.
۸. همان: ۹۸۱، ۱۰۲۱-۱۰۲۰ و ۱۰۳۰-۱۰۲۶؛ خاتون‌آبادی: ۴۶۲؛ خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۸؛ اسدیپور و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۷-۳۷.
۹. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۰۳۱.
۱۰. همان: ۱۰۳۱.
۱۱. همان: ۱۰۳۲-۱۰۳۱.
۱۲. خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۹۷۵.

جدول ۷-۴. شورش های دوران سلطنت شاه صفی

رخداد	وابستگی	موضع جغرافیایی	سال (ق)
شورش غریب شاه گیلانی ^۱	گیلانی	لاهیجان	۱۰۳۸
طغیان ترکمن ها ^۲	ترکمن	استرآباد	۱۰۳۹
طغیان زینل بیگ ^۳	کرد محمودی	اذربایجان	۱۰۳۹
دستگیری خان زاده خانم کرد ^۴	کرد	کرمشاه؟	۱۰۳۹
طغیان کردها ^۵	کرد	تبریز	۱۰۴۰
شورش شیرخان افغان ^۶	افغان	قندهار	۱۰۴۰-۱۰۴۱
شورش درویش رضا قزوینی ^۷	نقطویه	کافورآباد قزوین	۱۰۴۰-۱۰۴۱
سرکشی اعراب بومی ^۸	عرب	اهواز	۱۰۴۱
شورش داود خان ^۹	گرجی - ایرانی	قرباغ	۱۰۴۲
سرکوبی کردها ^{۱۰}	کرد	رودخانه زاب	۱۰۴۲
طغیان سیدمنصور ^{۱۱}	عرب	حویزه	۱۰۴۴
طغیان خان احمد اردلان ^{۱۲}	کرد	اورامان کردستان	۱۰۴۶
شورش علی مردان خان زیک ^{۱۳}	زیک	قندهار	۱۰۴۷
طغیان اعراب ^{۱۴}	عرب مسقط	مسقط - جنوب ایران	۱۰۴۹
ادعای شباهت به درویش رضا قزوینی ^{۱۵}	نقطوی	قزوین	۱۰۴۹

۱. فرمی، ۱۳۸۹: ۱۹۸ و ۲۲۶-۲۲۷؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۶-۱۵؛ خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۴-۵۰؛ شاملو، ۱۴۰۰: ۲۲۵-۲۴۴.
۲. وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۵-۲۲۲.
۳. خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۷۵.
۴. وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۶.
۵. همان: ۲۲۸.
۶. همان: ۲۲۹.
۷. ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶-۷۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳-۸۹.
۸. ترکمان، ۱۳۱۷: ۸۵-۸۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۰۴-۹۹؛ خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۰-۱۱۸؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۴۳؛ دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۱۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۳۸-۲۳۷.
۹. خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸.
۱۰. شاملو، ۱۴۰۰: ۲۳۷ و ۲۵۰؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۳۸ و ۳۵۵؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۹-۱۱۴؛ خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۸-۱۳۶ و ۱۴۷؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۷-۲۴۵.
۱۱. خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۶۲.
۱۲. همان: ۱۸۰؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۶۰.
۱۳. خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۰-۲۳۶.
۱۴. وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۸-۲۸۵؛ شاملو، ۱۴۰۰: ۳۰۱-۲۸۶، ۳۵۹، ۳۹۳، ۶۰۰، ۷۲۸-۷۲۷ و ۷۹۴-۷۹۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۰؛ خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۳؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۵۶.
۱۵. خواجهگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۷۷-۲۷۶.
۱۶. وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۷.

جدول ۸-۴. شورش‌های دوران سلطنت شاه عباس دوم

رخداد	وابستگی	موضع جغرافیایی	سال (ق)
شورش امیر جاسک ^۱	جاسکی	جاسک	۱۰۵۲؟
اعتراض تفنگچیان اصفهانی و سرکشی ^۲	نظامیان	اصفهان	۱۰۵۳
طغیان بختیاری‌ها ^۳	بختیاری		۱۰۵۴
اعتراض اعراب خوزستان ^۴	عرب	خوزستان	۱۰۵۴
طغیان برخی امرای قزلباش و کشتن صدراعظم ^۵	قزلباش	اصفهان	۱۰۵۵
داود بیگ گرجی ^۶	گرجی	گرجستان کارتیل	۱۰۵۸
ابوسعید مکرانی ^۷	مکرانی	کیج و مکران	۱۰۶۳
طغیان برخی ملازمان حاکم لرستان ^۸	لر	لرستان	۱۰۶۴
هجوم عام مردم دزفول و شوشتر ^۹	لر و عرب	دزفول و شوشتر	۱۰۶۶
طغیان زال ارسطاو و جماعت توش ^{۱۰}	گرجی	گرجستان	۱۰۷۱
طغیان شیخ فرهاد ^{۱۱}	عرب	رامهرمز	۱۰۷۴؟
طغیان اعراب خوزستان ^{۱۲}	عرب	حویزه و خوزستان	۱۰۷۴

۱. همان: ۲۹۷.

۲. همان: ۳۹۷-۳۹۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۰۵-۴۰۳.

۳. حسینی منشی، ۱۳۹۹: ۴۴۰-۴۳۹، وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۰۰-۳۹۸.

۴. همان: ۴۰۴.

۵. همان: ۴۰۹-۴۰۴.

۶. همان: ۴۴۶؛ شاملو، ۱۴۰۰: ۳۸۸-۳۸۶.

۷. همان: ۷۴۰ و ۷۴۸.

۸. وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۶۹-۵۶۸ و ۵۷۷-۵۷۴.

۹. حسینی منشی، ۱۳۹۹: ۴۴۰-۴۳۹.

۱۰. وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۰۸-۷۰۷ و ۷۲۵.

۱۱. حسینی منشی، ۱۳۹۹: ۴۴۰.

۱۲. همان: ۴۴۱.

جدول ۹-۴. شورش‌های دوران سلطنت شاه سلیمان

سال (م)	موقع جغرافیایی	وابستگی	رخداد
۱۰۸۲	قصر قند و مکران	بلوچ	سرکنی سیخ سکرالله بلوچ ^۱
۱۰۸۴	سرباز مکران	بلوچ	سرکنی بلوچ‌ها ^۲
۱۰۸۷	ولایت اربعه	بمی	ظهور قلندر در ولایت اربعه کرمان ^۳
۱۰۹۵	کرمان	اشرار خراسان	راهزنی پهلوان طاهر چلاق خراسانی ^۴
۱۰۹۷؟	لرستان	لر	طفیان در لرستان ^۵
۱۱۰۰	کشیت و خبیص کرمان	بلوچ	حمله بلوچ‌ها ^۶
۱۱۰۰	راور	بلوچ خواراتی	حمله بلوچ‌ها ^۷
۱۱۰۰	راور	اشرار خراسان	راهزنی علی بیگ که گوش ^۸
۱۱۰۰	شیش کرمان	اشرار خراسان	راهزنی پهلوان یوسف خراسانی ^۹
۱۱۰۱	نواحی یزد و کرمان	افغانی	راهزنی کامران افغان ^{۱۰}
۱۱۰۲	کرمان، یزد و اصفهان	—	راهزنی کاروان‌ها ^{۱۱}
۱۱۰۲	کوبتان و زرنند کرمان	بلوچ خواراتی	حمله پردل بلوچ ^{۱۲}
۱۱۰۴	ولایت اربعه، جیرفت، رودبار و راین کرمان	بلوچ خواراتی	حمله پردل بلوچ ^{۱۳}
۱۱۰۵	خبیص، بم و کوهپایه کرمان	بلوچ	حمله بلوچ‌ها ^{۱۴}
۱۱۰۵	کردستان (جوانرود و شهرزور)	کرد	طفیان سلیمان کرد کرمانج ^{۱۵}

۱. مشیزی بردسیری، ۱۳۶۹: ۳۷۷-۳۷۴ و ۳۸۲.

۲. همان: ۴۱۲-۴۱۰.

۳. همان: ۲۴۷.

۴. همان: ۵۱۶-۵۱۳.

۵. کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۶۲.

۶. مشیزی بردسیری، ۱۳۶۹: ۵۴۷-۵۴۶.

۷. همان: ۵۴۷ و ۵۴۹.

۸. همان: ۵۶۴-۵۶۳.

۹. همان: ۵۶۸-۵۶۶.

۱۰. همان: ۵۸۳-۵۸۲.

۱۱. همان: ۵۸۴-۵۸۳.

۱۲. همان: ۵۹۶-۵۹۲ و ۶۰۸-۶۰۷.

۱۳. همان: ۶۱۶-۶۱۴ و ۶۲۱-۶۱۹.

۱۴. کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۳۵-۲۲۱.

۱۵. نصیری، ۱۳۷۳: ۵۴.

جدول ۱۰-۴. شورش‌های دوران سلطنت شاه سلطان حسین

سال (مق)	موقع جغرافیایی	ولاستگی	رخداد
۱۱۰۵	خوزستان	اعراب	طغیان اعراب ^۱
۱۱۰۵	استرآباد	ترکمن	طغیان ترکمن‌های تکه ^۲
۱۱۰۵-۱۱۰۶	جنوب شرق ایران	بلوچ	طغیان بلوچ‌های طاغوکي ^۳
۱۱۰۵-۱۱۰۶	گرجستان	گرجی	شورش گرگین خان ملقب به شاهنواز خان ^۴
۱۱۰۷	کوجهر کرمان	بلوچ	حمله بلوچ‌ها ^۵
۱۱۰۷	کردستان	کرد	سرکشی سلیمان کرد کرمانج ^۶
۱۱۰۸	ری و رودبار قزوین	قزلباش	شورش افشارها و ظهور صفی قلی به عنوان مدعی سلطنت ^۷
۱۱۰۸	یزد، خبیص، کرمان، دامغان و بیارجمند	بلوچ	تاخت‌وتاز بلوچ‌ها ^۸
۱۱۰۸	بیرجند	بلوچ	تاخت‌وتاز بلوچ‌ها ^۹
۱۱۰۹	استرآباد - شمال ایران	ترکمان	طغیان ترکمانان یموت و گوگلان ^{۱۰}
۱۱۰۹	حویزه خوزستان	عرب	سرکشی و طغیان سید فرج‌الله خان ^{۱۱}
۱۱۱۰	جنوب شرق ایران - کرمان	بلوچ	طغیان امرای بلوچ ^{۱۲}
۱۱۱۰	عقدا کرمان	بلوچ	بلوچ
۱۱۱۲	قندهار شرق ایران	افغان	طغیان غلجائی‌ها ^{۱۳}
۱۱۱۳	جنوب شرق ایران	بلوچ	طغیان امرای بلوچ ^{۱۴}

۱. همان: ۷.

۲. همان: ۷ و ۵۴.

۳. همان: ۷، ۵۴، ۷۴-۶۴ و ۸۵-۸۲: کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۲۹، ۲۳۵ و ۲۴۱.

۴. نصیری، ۱۳۷۳: ۵۶: مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۳۱: کروینسکی، ۱۳۶۲: ۳۴-۳۳، لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۰۰-۹۸.

۵. کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۶۰.

۶. نصیری، ۱۳۷۳: ۱۳۵-۱۲۵.

۷. همان: ۱۹۸-۱۹۱.

۸. همان: ۲۰۶-۲۰۳.

۹. همان: ۲۰۶.

۱۰. بامی‌تدبیری بیگلربیگی استرآباد طغیان به‌نحوی شدید شد که به گفته نصیری: «ترکان یغماگر در آن کشور به‌نحوی به تاراج و غارت افتادند و خانمان کافر و مسلمان با سرها به اسر و نهب دادند و خاندان‌های قدیم و دودمان‌های کریم را به سیلاب فنا سپردند و پردگیان اهل عرض و ناموس را به اوضاع نامانوس به بردگی بردند که از حدود مازندران بهشت‌بنیاد، فرح‌آباد و ابنیه و عمارات آن شهر ارم‌نژاد نیز غارت‌زده ظلم و بیداد گشت و از مملکت دور خبوشان تا دو فرسنگی بلده اشرف و شهر ساری مانند دیار بلا واقع»: برای اطلاع بیشتر نک به: نصیری، ۱۳۸۳: ۲۴۷-۲۴۲.

۱۱. همان: ۲۵۵-۲۴۹.

۱۲. همان: ۲۷۷-۲۷۷: کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۹۴-۲۸۳.

۱۳. همان: ۲۹۸.

۱۴. همان: ۳۲۴-۳۱۸.

سال (هجری)	موقع جغرافیایی	ولاستگی	رخداده
۱۱۱۷	قندهار	افغان	سرکشی میرویس افغان ^۱
۱۱۲۱	قندهار	افغان	شورش طایفه شورابیکی افغان ^۲
۱۱۲۲	تون و مشهد	ایرانی	سرکشی ملک محمود سیستانی ^۳
۱۱۲۳	جنوب شرق ایران	بلوچ	طغیان بلوچ ها ^۴
۱۱۲۵	جنوب شرق ایران	کرمتی	شورش داخلی ^۵
۱۱۲۷	هرات	افغانی	ناخوتاز عبدالعزیز ابدالی ^۶
۱۱۲۷	اصفهان	اصفهان	مسئله نان ^۷
۱۱۲۸-۱۱۳۲	شرق ایران - هرات	افغانی	شورش افغان های ابدالی ^۸
۱۱۲۸-۱۱۲۹	جنوب شرق ایران	بلوچ	تهاجمات امیرشهاد بلوچ ^۹
۱۱۴۰	کاشان	؟	سوء قصد به صدر اعظم ^{۱۰}
۱۱۳۰	جنوب شرق ایران	بلوچ	طغیان بلوچ ها ^{۱۱}
۱۱۳۱-۱۱۳۰	لارستان	لاری	طغیان لاری ها ^{۱۲}
۱۱۳۳	غرب ایران	کرد	ناخوتاز کردها ^{۱۳}
۱۱۳۳	شروان	لزگی	شورش لزگی ها ^{۱۴}
۱۱۳۳-۱۱۳۵	شرق ایران - قندهار	افغان	شورش غلزائی ها ^{۱۵}
۱۱۳۷	چهرم	افغان	حملات افغان ها به چهرم ^{۱۶}

۱. همان: ۳۵۸.

۲. همان: ۳۸۶-۳۶۸.

۳. لاکهارت، ۱۳۸۳: ۹۸-۱۰۰.

۴. کرمانی، ۱۳۸۴: ۴۱۴-۴۱۵.

۵. همان: ۴۲۸-۴۳۰.

۶. خاترنیادی: ۵۶۷.

۷. مت، ۱۳۹۴: ۳۳۰.

۸. مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۸-۱۹؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۱۵-۱۱۲؛ کروینسکی، ۱۳۶۳: ۲۵-۲۴؛ سفارت نامه های ایران، ۱۳۶۸:

۹۵؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۴۸.

۹. همان: ۲۷۰-۲۶۵.

۱۰. مت، ۱۳۹۴: ۳۳۸.

۱۱. مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴۴.

۱۲. همان: ۲۷-۲۵.

۱۳. مت، ۱۳۹۴: ۳۵۴.

۱۴. سفارت نامه های ایران، ۱۳۶۸: ۹۶.

۱۵. مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۵۸-۳۰؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۲۷-۱۱۵ و ۱۸۶-۱۶۹؛ کروینسکی، ۱۳۶۳: ۵۶-۵۱.

۱۶. مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۶-۶۵.

جدول ۱۱-۴. مدعیان سلطنت پس از سقوط صفویه

مدعی سلطنت	موضع جغرافیایی	سال (ق)
صفی میرزا ^۱	کرماتشاه	؟۱۱۳۴
سلطان محمود میرزا ^۲	بندر عباسی	۱۱۳۵
میرزا محمد خرسوار ^۳	شمیل و میناب	؟۱۱۳۶-۱۱۴۰
سیداحمد ^۴	فارس	۱۱۳۷-۱۱۴۰
میرزا سیدمحمد ^۵	؟	؟
صفی میرزا ^۱	بختیاری و کهگیلویه	۱۱۳۷-۱۱۴۰
سیدحسین ^۶	کهگیلویه	؟ ۱۱۴۰
اسماعیل میرزا ^۸	قزوین	؟۱۱۴۰
صفی میرزای ثانی ^۱	شوشتر	۱۱۴۲

۱. مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۴.

۲. همان.

۳. همان: ۵۰؛ وارد طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۷-۱۷۰؛ استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۴.

۴. مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۹؛ استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۲.

۵. وارد طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۷۰.

۶. مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۸-۵۰؛ استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۲؛ وارد طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۶؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۳-۱۷۴؛

شیخ الاسلام بهبهانی، ۱۳۸۹: ۵۸-۵۳.

۷. مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۵۰؛ استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۳.

۸. مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۵۱؛ استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۵.

۹. مروی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۰۳۶-۱۰۳۳؛ استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۳.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۸). دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید.
- استرآبادی، محمد مهدی (۱۳۸۷). تاریخ جهانگشای نادری، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.
- اسدپور، حمید و دیگران (۱۳۹۳). «بررسی زمینه‌های شکل‌گیری شورش گنورگی ساآکادزه و تأثیر آن بر روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال پانزدهم، شماره ۶۰.
- افشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰). نقاوه‌الآثار، به‌اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اولناریوس، آدام (۱۳۶۹). سفرنامه آدام اولناریوس، ترجمه حسین کردبچه، تهران: کتاب برای همه.
- امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم (۱۳۸۴). فتوحات شاهی، تصحیح و تعلیق محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین (۱۳۷۷). شرفنامه، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف، جلد ۲، تهران: اساطیر.
- بشیره، حسین (۱۳۸۷). انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
- بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۹۸). مقدمه‌ای بر شناخت مبانی و زیرساخت‌های هویت سیاسی و ملی دولت صفوی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بیات، اروج بیگ (۱۳۳۸). دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- پارکین، فرانک (۱۳۹۵). ماکس وبر، مترجم شهناز مسمی‌پرس، تهران: ققنوس.
- تاریخ عالم‌آرای صفوی (۱۳۶۳)، تصحیح بدالله شکری، تهران: اطلاعات.

- ناورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۹). سفرنامه ناورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، تهران: سنایی.
- ترکمان، اسکندریک (۱۳۸۲). تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه و نمایه‌ها از ایرج افشار، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- همان، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.
- همان، جلد ۳، تهران: امیرکبیر.
- ترکمان، اسکندریک (۱۳۱۷). ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، با مقدمه و فهرس سهلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- جهان‌گشای خاقان (۱۳۶۴). به کوشش الله‌دنا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حسینی استرآبادی، سیدمرتضی (۱۳۶۴). تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی.
- حسینی قمی، قاضی شرف‌الدین حسین (۱۳۵۹). خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۹۹). ریاض الفردوس خانی، ترجمه ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: سخن.
- حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری و کونیچی هاندا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خاتون‌آبادی، محمدحسین بن محمد (قرن ۱۳ ق). احوال العلماء من اقارب المؤلف، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- خواجه‌گی اصفهانی، محمدمعصوم (۱۳۶۸). خلاصه‌السير، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی.
- خواندمیر، ابن امیر محمود (۱۳۷۰). ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی (۱۳۵۳). حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- خوزانی اصفهانی، فضل‌بیگ (۱۳۹۸). افضل‌التواریخ، ترجمه مصطفی امیری و قدرت‌الله پیشنماز زاده، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- دلاواله، پیتر (۱۳۸۰). سفرنامه پیتر و دلاواله، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: قطره.
- رنیس‌دانا، فریبرز (۱۳۸۴). علل، عوامل و انگیزه‌های اقتصادی-اجتماعی بروز بحران‌ها و تهدیدهای اجتماعی در ایران، رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۶.
- روشه، کی (۱۳۸۳). تغییرات اجتماعی، مترجم منصور وثوقی، تهران: نی.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷). احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵). ایران در راه عصر جدید (تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰)، ترجمه آذر آهنجی، تهران: دانشگاه تهران.
- سفارت‌نامه‌های ایران (۱۳۶۸). ترجمه محمدامین ریاحی، تهران: توس.
- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (۱۳۶۴). ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.

سندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵). تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح و مقابله و تحشیه حشمت‌الله طبیبی، تهران: امیرکبیر.

سیوری، راجر مروین (۱۳۹۱). تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباس قلی غفاری فرد و محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر.

شاردن، ژان (۱۳۷۲). سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس.

شاملو، ولی قلی بیگ داوودقلی (۱۴۰۰). قصص الخاقانی، تصحیح سیدسعید میر محمدصادق، تهران: نگارستان اندیشه. شاه طهماسب (۱۳۴۳ق). تذکره شاه طهماسب، به کوشش عبدالشکور، برلین: چاپخانه کاویانی.

شیخ الاسلام بهبهانی، میرزا عبدالنبی (۱۳۸۹). بدایع الاخبار (وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان)، تصحیح و توضیحات سیدسعید میر محمدصادق، تهران: میراث مکتوب.

شیرازی (نوبدی)، عبدی بیگ (۱۳۶۹). تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.

شیرازی (سیاقی نظام)، نظام الدین علی (۱۳۹۳). فتوحات همایون، مصحح حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۹۲). تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: علمی و فرهنگی.

غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳). تاریخ جهان‌آرا، تصحیح حسن تراقی، تهران: کتابفروشی حافظ.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی (بی‌تا). فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، جلد ۵، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

فلسفی، نصرالله (۱۳۹۸). زندگانی شاه عباس اول، جلد ۳، تهران: انتشارات نگاه.

فومنی، عبدالفتاح (۱۳۸۹). تاریخ گیلان، تصحیح افشین پرتو، رشت: ایلیا.

فیدالکو، کریگوریو پرنیرا (۱۳۵۷). گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه از زیان پرتغالی با حواشی ژان اوین، ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۶۳). لب‌التواریخ، تهران: گویا و بنیاد.

کرمانی، ملا محمد مؤمن (۱۳۸۴). صحیفه الارشاد، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی.

کروسینسکی، تادئو (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق مفتون دنبلی، به کوشش مریم میراحمدی، تهران: توس.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.

گر، تدرابرت (۱۳۷۷). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳). انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی.

لاهیجی، علی بن شمس الدین بن حاجی حسن (۱۳۵۲). تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

منه، رودی (۱۳۹۴). زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نامک.

محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۳۷۷). روضه الانوار، به کوشش اسماعیل چنگیزی لودهایی، تهران: میراث مکتوب.

- مرعشی صفوی، میرزا خلیل (۱۳۶۲). مجمع‌التواریخ، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴). عالم‌آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، جلد ۱، تهران: زوار.
- همان، جلد ۳، تهران: زوار.
- مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵). زبده‌التواریخ، تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- مشیزی بردسیری، محمدسعید (۱۳۶۹). تذکره صفویه کرمان، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم.
- منجم یزدی، ملاجلال (۱۳۹۰). تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، به کوشش مقصودعلی صادقی، تهران: نگارستان اندیشه.
- میر محمدصادق، سیدسعید (۱۳۸۹). حیدر میرزا، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، جلد ۱۴، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳). دستور شهریاران، تصحیح محمدنادر نصیری‌مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۶). شاه عباس (مجموعه اسناد مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، تهران: زرین.
- وارد طهرانی، محمدشفیع (۱۳۸۳). مرآت واردات، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران: میراث مکتوب.
- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۰). خلد برین، تصحیح محمد نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۸۳). تاریخ جهان‌آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میر محمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- وقایع‌نگار کردستانی، علی‌اکبر (۱۳۸۴). حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر درجغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش محمدنوف توکلی، تهران: توکلی.

فصل پنجم

شورش‌های صدر دوره قاجار (۱۲۶۴-۱۲۱۲ق)

سید بابک روح‌الامینی^۱

چکیده

شورش، بلوا و ناامنی در اکثر نظام‌های سیاسی اتفاق می‌افتد. در ایران دوره قاجار نیز شاهد وقوع شورش‌های متعددی بودیم که می‌توان آن‌ها را در بازه زمانی مورد بررسی به سه دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول. شورش‌هایی که مدعیان سلطنت انجام دادند؛ دسته دوم. شورش‌های خان‌ها و بزرگان محلی قدرتمند در جای جای کشور؛ دسته سوم. شورش‌های شهری که عمدتاً با نقش‌آفرینی مردم شهرهای مختلف رخ می‌داد. در نوشته پیش رو، سعی می‌کنیم مهم‌ترین شورش‌های اتفاق افتاده در بازه زمانی ۱۲۱۲ تا ۱۲۶۴ق را با روش تاریخی بررسی و تحلیل کنیم. بی‌کفایتی حُکام، ضعف حکومت مرکزی و ظلم و ستم حاکمان از مهم‌ترین علل وقوع شورش‌ها در طول این دوره به حساب می‌آیند.

مقدمه

شورش در لغت‌نامه دهخدا به معانی طغیان، نافرمانی، یاغیگری، آشوب و تمرد و عصیان آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شورش) در فرهنگ اصطلاحات حقوقی شورش به‌عنوان یکی از مصادیق بارز آشوب ذکر شده و آشوب خود به‌عنوان یکی از جرائم علیه امنیت کشور عبارت است از اغوا و تحریک مردم برای اخلاف در نظم عمومی. شورش، عصیان، اغتشاش، بی‌نظمی و فتنه‌انگیزی از مصادیق

۱. دانش‌آموخته دوره دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی babak.ruoholamini@modares.ac.ir

بارز آشوب محسوب می‌شوند (ایمانی، ۱۳۸۶: ۱۸). لنگرودی در ترمینولوژی حقوقی نیز آشوب را در اصطلاح سیاسی بروز فتنه عام و ناآرامی در نظام سیاسی دانسته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۴). شورش در فرهنگ علوم سیاسی نیز به معنای قیام و طغیان علیه سازمانی متشکل مثل حکومت و همچنین به معنی قیامی ناموفق در برابر قدرت حاکمه به کار رفته است. قیامی که منجر به جنگ داخلی نشده است را شورش می‌نامند (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳: ۳۲۰). درواقع، شورش را می‌توانیم اقدامی خشنونت‌آمیز برای به چالش کشیدن قدرت حکومت مرکزی بدانیم.

وقوع شورش در نظام‌های سیاسی امری عادی محسوب می‌شد و اکثر حکومت‌ها در طول تاریخ ایران با شورش‌های متعددی روبه‌رو بوده‌اند. نظام سیاسی ایران در دوره قاجار نیز از این قاعده مصون نبود و در طول دوره قاجار شاهد وقوع شورش‌های مختلفی بودیم. پژوهش حاضر بر آن است تا با طرح این پرسش که علل وقوع شورش‌های متعدد در دوره قاجار چه بود، شورش‌های وقوع‌یافته در دوره قاجار را مورد تعلیل قرار دهد. برای پاسخ به این پرسش سعی می‌شود در گام اول شمای کلی از مهم‌ترین شورش‌های رخ داده در بازه زمانی موردنظر (۱۲۶۸-۱۲۱۲) ترسیم شود و سپس با توجه به داده‌های جمع‌آوری شده، علل وقوع این شورش‌ها تعلیل شود.

هرچند به‌طور دقیق نوشتاری درخصوص همه شورش‌های وقوع‌یافته در بازه زمانی موردنظر ما منتشر نشده است، اما تحقیقاتی به‌صورت جزئی برخی از این شورش‌ها را بررسی کرده‌اند. ابطحی و معینی در مقاله‌ای با عنوان «حاجی هاشم‌خان لُنْبانِی لوطی یا لومپن؟ و بررسی چرایی شورش او (۱۲۳۹-۱۲۴۰)» به بررسی شورش حاج هاشم‌خان لُنْبانِی در اصفهان در دوره فتحعلی‌شاه پرداخته‌اند (ابطحی و معینی، ۱۳۹۶: ۱۶۹-۱۵۱). تمرکز نویسندگان در این مقاله بر یکی از شورش‌های مهم شهری در دوره قاجار است. مقاله‌ای دیگر به قلم نصیری و دیگران نیز باز به شورش اصفهان در دوره قاجار حداثی ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۵ پرداخته، نقش لوطیان به‌عنوان یک گروه اجتماعی در شورش اصفهان را مورد بررسی قرار می‌دهد (نصیری، رحمانیان و رضوی خراسانی، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۰۴). تمرکز هر دو مقاله بر شورش‌های شهری در دوره قاجار و عوامل به‌وجودآورنده و دخیل در بروز این شورش‌هاست. فیض‌الله بوشاسب گوشه و اسدالله زاغیان نیز در مقاله‌ای به شورش حسن‌خان سالار در خراسان پرداخته‌اند (بوشاسب گوشه و زاغیان، ۱۳۹۲: ۱۱۲-۹۵). پژوهش‌های یادشده از مهم‌ترین مقالاتی هستند که به شورش‌های اتفاق‌افتاده در بازه زمانی مورد مطالعه ما پرداخته‌اند. گفتنی است مقالات دیگری نیز شورش‌های دوره ناصری به بعد را واکاوی کرده‌اند. در نوشته حاضر، سعی می‌کنیم که شورش‌های رخ داده در دوران آغامحمدخان، فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار را با تکیه بر اسناد و منابع تاریخی بررسی و تحلیل کنیم.

شورش در دوره آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه

آغامحمدخان قاجار در دوره پس از مرگ کریم‌خان زند توانست با تکیه بر توانایی‌های ذاتی خود و همچنین نیروهای نظامی تحت‌امرش اکثر خان‌ها و بزرگانی که پس از مرگ کریم‌خان در جای‌جای کشور شورش کرده بودند را مطیع خود سازد و در سال ۱۲۱۰ق در تهران تاج‌گذاری کند. وی پس از تاج‌گذاری ابتدا به خراسان رفت و پس از سامان‌دادن اوضاع آن ایالت با شنیدن تحرکات روس‌ها در قفقاز به تهران بازگشت و سپس مهاباد سفر به آذربایجان و قفقاز شد؛ سرانجام پیش از مواجهه با سپاه روس در پای قلعه شوشی به طرز مشکوکی به قتل رسید. در فاصله تاج‌گذاری و آغاز حکومت رسمی آغامحمدخان تا قتل وی در پای قلعه شوشی، عملاً وی با شورش‌های مهم مواجه نشد.

پس از قتل آغامحمدخان دوره‌ای جدید از شورش و ناامنی کشور را فراگرفت و «هر تنی سر به شوردگی برآورد و هر سر به گریبانی گردنکشی آغاز کرد» (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۰۷). دوران ابتدایی حکومت فتحعلی‌شاه قاجار جانشین آغامحمدخان، صرف مبارزه با شورشیانی شد که از همان ابتدای پیچیده‌شدن خبر مرگ آغامحمدخان سر به شورش علیه حکومت نوپای قاجار زدند. شاه جدید قاجار در طول دوره سلطنت طولانی مدت خود بارها در کشور با شورش‌های بسیاری مواجه شد که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

خان‌ها و بزرگان محلی

خان‌ها و بزرگان منطقه‌ای اصلی‌ترین عوامل برپایی شورش‌ها در بازه زمانی پژوهش حاضر به حساب می‌آمدند. آن‌ها با تکیه بر استعداد نظامی و افرادی که در اختیار داشتند به هنگام ضعف قدرت حکومت مرکزی فرصت را برای ایجاد شورش مغتتم می‌شمردند و به انحای مختلف دست به شورش می‌زدند. هرچند با اتمام تثبیت حکومت قاجار در اواخر دوره محمدشاه کمی از قدرت این افراد کاسته شد، اما در طول دوره فتحعلی‌شاه خان‌های قدرتمند، اصلی‌ترین طیفی بودند که شورش‌های مختلف در سراسر کشور را ایجاد یا از آن‌ها حمایت می‌کردند. این طیف از عوامل ایجاد شورش با وجود پذیرش صوری استیلای حکومت قاجاری، در باطن همچنان با رفتار و کردار خود مشغول دسیسه‌کردن و اقدام علیه حکومت بودند. آنان در دوره فتحعلی‌شاه با رفتارهای خود این قدرت را داشتند که موجودیت حکومت جدید را به چالش بکشند. رفتار این خان‌ها در مقابل حکومت مرکزی آمیزه‌ای از اطاعت و نافرمانی بود و الگوی رفتاری اکثر آنان بر این اصل استوار شده بود. آن‌ها عمدتاً در مواقعی که حکومت مرکزی دچار ضعف می‌شد، این پتانسیل را داشتند که با هم‌راستاختن دیگر خوانین کوچک محلی دست به

شورش علیه حکومت بزنند. این طیف چنانچه با حاکمی مقتدر رویه‌رو می‌شدند، خیلی زود تغییر شیوه می‌دادند و از در اطاعت در می‌آمدند.

خان‌ها عمدتاً با هدف به‌دست آوردن خودمختاری بیشتر در قلمرو تحت‌نفوذشان دست به شورش می‌زدند و اصلی‌ترین اقدام عملی آنان نیز نپرداختن و تعلل در پرداخت دیون دولتی بود. علاوه بر این، به‌خصوص هنگام ضعف حکومت مرکزی، برخی از خان‌ها - که از قدرت بیشتری برخوردار بودند - پا را فراتر از این خواسته‌ها گذاشته، در پی دست‌یافتن به اورنگ شاهی نیز بودند. رفتارهای این‌چنینی خوانین تا سال‌های پایانی حکومت فتحعلی‌شاه تقریباً به همین شکل ادامه داشت؛ در ادامه به مهم‌ترین شورش‌های اتفاق‌افتاده از سوی خان‌ها و بزرگان منطقه‌ای در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه می‌پردازیم.

پس از ورود و استقرار فتحعلی‌شاه در تهران، شاه جدید قاجار خود را آماده مقابله با شورش خان مقتدر آذربایجان یعنی صادق خان شقاقی کرد. صادق خان پس از مرگ کریم خان زند جزء آن دسته از خان‌هایی بود که در تحولات آذربایجان نقش مهمی داشت. وی با قدرت‌یابی آغامحمدخان به خدمت خان قاجار درآمد و در لشکرکشی خان قاجار به شوشی در کنار وی بود (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۶)، اما با شنیدن خبر قتل آغامحمدخان، قاتلان شاه قاجار را پناه داد و با نیروهای تحت‌امرش ابتدا به تعقیب بازماندگان سپاه که به سمت تهران در حرکت بودند پرداخت (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۹۹-۲۹۸) و سپس برای آزاد کردن وابستگانش که در قزوین نگه‌داری می‌شدند به سمت آنجا حرکت کرد. قزوین محل نگه‌داری خانواده خوانین مقتدر آذربایجان بود که پیش از این، آغامحمدخان آن‌ها را به عنوان گروگان به این شهر فرستاده بود. وابستگان صادق خان نیز به عنوان گروگان در این شهر نگهداری می‌شدند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷۳؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۷۴). دیری نپایید که صادق خان شقاقی با همراهی سوارهای شقاقی، شاهسون، خمسه، عنبرلو به منظور نبرد با نیروهای فتحعلی‌شاه عازم قزوین شد (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۰۳) همچنین صادق خان با فرستادن نامه‌ای به فتحعلی‌شاه در مقابل آزادی گروگان‌هایی که در قزوین نگهداری می‌شدند قول تسلیم قاتلان آغامحمدخان و همچنین پس‌دادن جواهرات سرقتی از شاه قاجار را داد. با این حال، آزادی گروگان‌ها مورد قبول جانشین آغامحمدخان قرار نگرفت و شاه جدید قاجار در اولین گام مجبور به جدال با این خان شورشی شد. برخورد نظامی بین نیروهای صادق خان و شاه قاجار منجر به شکست صادق خان شد و خان شقاقی به سوی سراب فرار کرد، اما پس از چندی وی در نامه‌ای به فتحعلی‌شاه به‌طور موقت از در اطاعت درآمد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۹).

پس از پایان درگیری با نیروهای صادق خان، فتحعلی‌شاه نیروهایی را به سرکردگی سلیمان خان به منظور پایان‌دادن به شورشی که در گیلان به وقوع پیوسته بود به آن سامان گسیل داشت. به نوشته ساروی پس از قتل آغامحمدخان نیروهای مصطفی‌خان از طالش به رشت آمده، به همراهی آقاعلی

شفتی در گیلان دست به شورش علیه حکومت زده بودند. پس از ورود نیروهای نظامی قاجار به گیلان، علی‌خان به قتل رسید و مصطفی‌خان نیز گیلان را ترک کرد (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۰۸-۳۰۷) و به این‌سان شورش گیلان فرونشست. عمدتاً در چنین شورش‌هایی با برخورد حکومت مرکزی و فرار خان‌های شورشی وضعیت به حالت عادی درمی‌آمد.

پس از آنکه فتحعلی‌شاه از نبرد با صادق‌خان خلاصی یافت، به تهران آمد و در آنجا رسماً تاج‌گذاری کرد. وی پس از جلوس بر تخت سلطنت، با شورش خان‌های ثلاث آذربایجان یعنی صادق‌خان شقاقی، جعفرخان دنبلی و محمدقلی‌خان افشار ارومی مواجه شد. این بار نیز صادق‌خان شقاقی که چندی قبل مورد بخشش شاه قرار گرفته بود در متن حادثه حضور داشت. به تحریک وی این خوانین دست به شورش زدند، «شحنه‌گان سلطانی را هریک از ولایت خود اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۸۱). همزمانی این شورش با شورش محمدخان زند در نواحی جنوبی به نوشته خاوری «باعث جسارت آن سه نکبت پیوند گشته بود» (همان). شورش خوانین ثلاث آذربایجان موجب حرکت فتحعلی‌شاه بمسمت آذربایجان شد. صادق‌خان شقاقی با نزدیک‌شدن نیروهای شاه با وساطت سلیمان‌خان نظام‌الدوله یک بار دیگر درخواست بخشش کرد و به اردوی شاهی آمد و این بار نیز مورد بخشش قرار گرفت (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۵). تسلیم‌شدن صادق‌خان باعث شد که دو خان دیگر نیز دست از مقاومت بردارند: «رفیقان خذلان نشانش را از مخالفت او سلک جمعیت از هم فرو ریخت و هریک به طرفی و سمتی گریختند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۸۳). جعفرخان دنبلی به میان کردهای یزیدی رفت و محمدقلی‌خان ارومی که چندی در قلعه ارومیه پناه گرفته بود، سرانجام تسلیم شد (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۹۲).

حضور فتحعلی‌شاه در آذربایجان چندان به درازا نکشید و با شنیدن خبر شورش برادرش حسین‌قلی‌خان مجبور به ترک آذربایجان شد (خاوری، ج ۱: ۸۶). پس از ترک آذربایجان سلیمان‌خان حاکم آذربایجان با همراهی چند تن دیگر از خان‌های آنجا دست به شورش علیه حکومت زد: «... همگی پیمان به ایمان بسته که در هر حال سلیمان‌خان را بر خود سرور و مهتر دانند و نام غیر از او را در بزرگی بر زبان نرانند و چشم از حقوق ولی نعمت پوشند و در عصیان و عقوق کوشند» (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۹۵). خبر شورش حاکم آذربایجان در سلطانیه به فتحعلی‌شاه رسید: «در ورود موکب منصور به چمن سلطانیه به عرض آن خسرو یگانه رسید که سلیمان‌خان قاجار را دیو نفس اماره از راه در برده و به وسوسه و دمدمه علی‌همت‌خان کلیایی و خان‌باباخان نانکلی و فتوی خط دماغ از کار خدمت فراغ جسته و دیوانه‌وار در ویرانه خلافت نشسته» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۸۸). فتحعلی‌شاه در این زمان بیش از آنکه توجه‌اش بمسمت شورش سلیمان‌خان جلب شود، متوجه شورش برادرش

حسین قلی خان شده بود؛ زیرا حسین قلی خان خطر بیشتری برای حکومت نوپای فتحعلی شاه به حساب می‌آمد، به‌ویژه اینکه وی - آن‌طور که در ادامه به آن اشاره خواهد شد - از حمایت برخی از خان‌های قاجار نیز برخوردار بود. از این‌رو، سپاهیان قاجار به منظور مقابله با شورش حسین قلی خان قاجار به‌سوی مناطق مرکزی ایران حرکت کردند.

سلیمان خان اعتضادالدوله حاکم قاجاری آذربایجان، پس از آنکه خبر پایان شورش حسین قلی خان را شنید علی‌همت خان کلیایی و خان‌بابا خان نانکلی و دیگر خوانینی که در این شورش نقش داشتند را دستگیر کرده و آنان را به دربار تحویل داد. در آنجا خان‌بابا خان نانکلی و برخی دیگر از سران شورش کور شدند. علی‌همت خان و پسرش نیز پس از کور شدن به شکل فجیعی به قتل رسیدند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۸؛ محمود میرزا، ۱۳۸۹: ۱۲۴؛ هدایت، ۱۳۸۰، ج ۹: ۷۴۶۹). باین‌حال، خود سلیمان خان به‌علت اینکه «حسباً از امرای بزرگ ایل جلیل و نسباً از بستگان دودمان نیل شاهنشاه سپهر تجلیل بود و در مراسم قانون ایلیت احترامش لازم می‌نمود؛ لهذا زلال عفو ملوکانه لوح وجودش را از لوث گناه شست‌وشویی داد و سرش را از خاک مذلت برداشته، کلاه عزت بر فرخش نهاد» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۹۴). به نظر می‌رسد علاوه بر ارتباطات نسبی و سببی آنچه فتحعلی شاه را به مجازات‌نکردن سلیمان خان ترغیب کرده بود، جلوگیری از مخالفت خوانین دیگر قاجار با وی بوده است. درواقع، مجازات سلیمان خان می‌توانست عاملی باشد برای نافرمانی دیگر خان‌های قاجار و در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که فتحعلی شاه از مجازات سلیمان خان چشم پوشیده بود.

علاوه بر آذربایجان، در خراسان نیز شاهد وقوع شورش و نافرمانی علیه فتحعلی شاه بودیم. هرچند آغامحمدخان توانسته بود خان‌های مقتدر خراسان را وادار به اطاعت کند، اما پس از قتل وی، آن‌ها عملاً حکومت فتحعلی شاه را به رسمیت نشناختند. وضعیت خراسان در سال‌های ابتدایی حکومت فتحعلی شاه آمیزه‌ای از شورش خان‌ها و حفظ استقلال داخلی هریک از خوانین در منطقه تحت‌نظر خود بود. آن‌ها به مدت چند سال عملاً حاکم اصلی خراسان به حساب می‌آمدند؛ «به‌نوعی که در این مدت هرکس که قلعه و حصاری داشت در آنجا متمکن و به‌قدری که می‌توانست در تهیه خودداری و انضباط قلعه مساعی بلیغه به ظهور می‌رسانیدند و همه‌ساله آن طایفه بی‌عاقبت مردود به این طریق ابواب صلاح و فلاح را بر چهره خویشان مسدود داشتند و مادامی که موکب همایون شاهنشاهی به‌جهت دفع مواد فساد به آن صفحات نزول می‌فرمود، هریک در قلعه خود حصاری و مشغول خودداری می‌بودند» (نوری، ۱۳۸۴: ۶۶). نوری گزارش دقیق از خودسری‌های این خوانین ارائه کرده است: «و همچنین اکثر سرکشان خراسان که از عهد نادرشاه افشار الی حال به خودسری عادت کرده بودند، همگی ایشان همین رسوم مذموم را پیشنهاد نموده، رسم ملوک‌الطوایف شیوع یافت در قلاع متین و حصون حصین خویش

که در کمال متانت و نهایت رزانت و استحکام بود، محصور و تا مدت شش سال با عساکر منصوره در ستیز و آویز بوده» (همان: ۶۷). خان‌هایی چون اللهیارخان قلیچی و جعفرخان بیات و ممش‌خان زعفرانلو با پناه‌گرفتن در قلعه‌های خود عملاً اقتدار حکومت مرکزی را به رسمیت نمی‌شناختند. این مقاومت سالیان متمادی و در طول دوره فتحعلی‌شاه ادامه یافت.

در شورش خوانین خراسان همواره خان‌های مقتدری همچون صادق‌خان شقاقی و اسحاق‌خان قرانی نیز نقش داشتند. این دو در سنوات مختلف به شوراندن خان‌های خراسان علیه حکومت قاجار اقدام می‌کردند؛ به‌عنوان مثال، در جریان حرکت نیروهای قاجاری برای به اطاعت واداشتن ممش‌خان زعفرانلو، صادق‌خان شقاقی که در اردوی شاهی حضور داشت اقداماتی را به‌منظور تحریک ممش‌خان انجام می‌داد. «صادق‌خان از فرط شرارت بی‌کران بدون اطلاع حسین‌خان در جزء با ممش‌خان نرد مصادقت باخته و او را از صرافت عزیمت رکاب‌بوسی انداخته است؛ چنین پیغام داده که نیم‌شب خود را از قلعه بیرون اندازد و از راهی غیر متعارف به ارض اقدس فیض نمون تازد و به رفاقت نادر میرزای شقی به امر قلعه‌داری پردازد. ممش‌خان نیز به آن ابلیس پرتلیس عمل و فرار را برقرار بدل و وارد آن ارض سعادت محل شد» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۹). علاوه‌براین، صادق‌خان در شوراندن اللهیارخان قلیچی خان سبزواری نیز نقش داشت و وی را به مقاومت در مقابل فتحعلی‌شاه ترغیب می‌کرد. درواقع، الگوی رفتاری صادق‌خان شقاقی شورش، توطئه و شوراندن دیگر خوانین بر حکومت قاجاری و سرانجام اطاعت از حکومت بود (طرب نائینی، ۱۳۵۳: ۸۸؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۹۴). اقدامات صادق‌خان شقاقی سرانجام به حذف وی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین خوانینی که نقش مهمی در شورش‌های ابتدایی سال‌های اولیه حکومت فتحعلی‌شاه داشت، منجر شد. با مرگ وی عملاً یکی از مهم‌ترین خان‌هایی که قدرت تأثیرگذاری زیادی در برپایی شورش علیه حکومت قاجاریه داشت از میان رفت.

شورش‌هایی متعدد با محوریت خان‌ها در سراسر دوره فتحعلی‌شاه همچنان تداوم داشت. در جنگ‌های ایران و روس و با عنایت به این امر که توجه حکومت مرکزی بیشتر به جبهه‌های جنگی معطوف بود، فرصت مغتنمی برای برخی از خوانین فراهم شد تا به بهانه‌های مختلف دست به شورش علیه حکومت مرکزی بزنند. شورش یوسف کاشغری از این دست شورش‌هاست. یوسف کاشغری خیلی سریع توانست با حمایت خان‌های ترکمان علیه حکومت مرکزی شورشی را سازماندهی کند. البته در وقوع این شورش‌ها همیشه نارضایتی مردم از حکام نیز یکی از علل وقوع شورش به حساب می‌آمد (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۱۰). خاوری شیرازی که در تهران از نزدیک با یوسف کاشغری دیدار داشته، شرح دقیقی از فعالیت‌های وی ارائه کرده است. به گفته وی، یوسف کاشغری ابتدا در تهران با خوانین ترکمن همچون قلیچ‌خان یموت دیدارهایی داشت و با فراهم‌آمدن شرایط به‌منظور شروع

شورش خود به سمت استرآباد حرکت کرد و «در میان ترکمانان یموت و کوکلان شتافت و به سبب حقه‌بازی‌های صوفیانه که خارق عادتش نام نهاده بود»، طرف‌داران زیادی در میان ترکمانان به دست آورد. با تصرف قلعه پسرک و قتل میرزا علی‌نقی خان فندرسکی حاکم قاجاری آنجا، فاز عملی شورش یوسف کاشغری آغاز شد (محمود میرزا، ۱۳۹۶: ۱۹۲). خاوری سجع مهر وی را نشانه‌ای از تمایل وی برای به دست گرفتن سلطنت می‌داند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۵):

آی خواجه چون به فردوس برین شد زین جهان/جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران
با افزایش دامنه شورش در استرآباد، نیروهای نظامی به آن سو اعزام شدند. نیروهای اعزام‌شده ترکیبی از نیروهای شاهزادگان حاکم خراسان و مازندران و همچنین نیروهای کمکی از تهران بودند. براین اساس، محمد ولی میرزا با خوانین خراسان از جانب جاجرم مسئولیت حمله به خان‌های کوکلان را بر عهده گرفت و محمدقلی میرزا ملک‌آرا با نیروهای خود از طبرستان مأمور به حمله به خوانین ترکمن یموت شد. علاوه بر این، دو ابراهیم خان دولوی قاجار با ۵ هزار سوار و پیاده و اسماعیل خان شامیاتی و ذوالفقارخان سرکرده جانبازان به سمت چمن کالپوش حرکت کردند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۶). حجم نیروهای فرستاده‌شده به خوبی بیانگر دامنه شورش یوسف خان کاشغری بود. پس از اعزام نیروها و نبردی که در گرفت، سپاهیان یوسف کاشغری شکست خوردند و خود یوسف کاشغری نیز به میان دشت ترکمان گریخت. اکثر ترکمن‌های سپاه وی نیز در جریان درگیری به قتل رسیدند (خاوری شیرازی ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۶؛ محمود میرزا، ۱۳۹۶: ۱۹۳، مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۱۱).

فرار یوسف کاشغری پایان کار وی نبود و او پس از آنکه نیروهای محمدولی میرزا بازگشتند، دوباره با تجدید نیروهای خود این بار با سپاهی حدود ۲۰ هزار نفر به سوی استرآباد حرکت کرد، اما در این نبرد از نیروهای شاهزاده ملک‌آرا شکست خورد و سرانجام خود وی نیز به قتل رسید (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۷۰).

شورش یوسف کاشغری را همچنین می‌توانیم در چارچوب منازعات بین ترکمانان و حکومت قاجار دسته‌بندی کنیم. منازعاتی که از همان سال‌های ابتدایی حکومت قاجار شکل گرفته بود و فقط با دخالت نیروی نظامی و قتل ترکمانان برای مدتی برطرف می‌شد. در اکثر این مواقع، ضعف حکومت مرکزی یا دل‌مشغولی‌های حکومت باعث شورش خان‌های ترکمن می‌شد. فراموش نکنیم که آغامحمدخان قاجار نیز در همان نخستین تکاپوهای خود برای به دست گرفتن قدرت هنگامی که با نافرمانی ترکمن‌ها مواجه شد، به سمت استرآباد حرکت کرد و بسیاری از ترکمانان را که شورش کرده و راه‌های خراسان را ناامن کرده بودند، به قتل رساند (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۳۶-۲۳۵). درگیری ترکمن‌ها با حکومت مرکزی با مرگ یوسف کاشغری به پایان نرسید و در طول حکومت شاهان قاجار همچنان ادامه یافت.

پس از پایان شورش یوسف کاشغری این بار خان‌های خراسان دست به شورش علیه حکومت مرکزی زدند. منابع بر این نکته تأکید می‌کنند که یکی از علل اصلی وقوع این شورش رفتارهای زشت شاهزاده حاکم علیه خوانین خراسان بود (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۴۷؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۱۷). خاوری به این مطلب اشاره کرده است که شاهزاده حاکم به علت اینکه از اسب به زمین خورده بود عملاً مشاعرش را از دست داده بود و از این رو، رفتارهای ناشایستی از وی سر می‌زد؛ «همواره اوقات امرای بزرگ و خوانین سترگ آن مملکت را به نیش زبان آزار می‌نمود و برخلاف رسم حرمت با ایشان رفتار می‌فرمود. در سلام عام، نام‌ها از نوامیس آن طایفه بردی و به عدم عصمت ناموس هریک را ملامت کردی» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۷۱). اقدامات خارج از عرف شاهزاده به خصوص درباره نجف‌قلی خان شادلو- که خواهرش همسر شاهزاده حاکم بود- باعث ناراحتی خان‌ها شده بود. علاوه بر رفتارهای ناشایست حاکم خراسان با خوانین آن سامان، شورش یوسف کاشغری، درگیری ایران با روسیه و رسیدن خبر شکست اصلاندوز خوانین خراسان را در ایجاد شورش علیه حکومت مرکزی مصمم‌تر کرد. از این رو، خان‌های خراسان پس از بازگشت از نبرد با یوسف کاشغری با حمایت اسحاق خان قرایی تصمیم بر این گرفتند که بر شاهزاده شورش کنند؛ «در همان صحرای گرگان به جرنّت اسحاق خان سردار قرایی با یکدیگر هم‌سوگند شدند که نواب شاهزاده را در عرض گرفته، مملکت را فیما بین خود قسمت نمایند و لوای خودسری بگشایند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۷۱). خان‌های شورشی در چناران نیروهای شاهزاده را غارت کردند و به سمت مشهد حرکت کردند. در شورش خوانین خراسان اسحاق خان قرایی نقشی بی‌بدیل داشت. وی از یکسو با خان‌های شورشی هم‌دست بود و از سوی دیگر، حاکم خراسان به وی اعتماد داشت. حاکم خراسان هنگامی که از شورش خان‌ها با خبر شد، اسحاق خان را به منظور مقابله با شورشیان فراخواند. اسحاق خان برای مبارزه با خوانین شورشی، تقاضای به‌دست‌گرفتن امنیت ارگ را کرد و با قبول این خواسته عملاً امنیت ارگ مشهد به‌دست نیروهای مورداعتماد خان قرایی افتاد و پس استقرار اسحاق خان در مشهد، وی خوانین شورشی که عبارت بودند از رضاقلی خان کرد زعفرانلو، نجف‌قلی خان شادلو، بیگلر خان چاپشلو حاکم دره‌گز، سعادت‌قلی خان بغایری حاکم جهان ارغیان، را به مشهد دعوت کرد و به این ترتیب، مشهد به‌دست آنان افتاد. با این حال، مدت کوتاهی بعد میان این خان‌ها بر سر ریاست، نقاری رخ داد و اسحاق خان از حمایت خوانین دست برداشت. خان قرایی پس از این رویدادها مکاتباتی را با تهران به منظور تطهیر خود آغاز کرد.

تهدید خان‌های شورشی خراسان برای حکومت مرکزی با توجه به مکاتبات این خوانین با خان‌های خوارزم شکل جدی‌تری به خود گرفت. محمدرحیم خان ازبک به همراه نیروهایش تا دره‌گز پیشروی

کرده بود (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵۰-۲۴۹). شنیدن خبر آمدن محمدرحیم‌خان ازبک به استمداد خوانین خراسان کافی بود تا فتح‌علی‌شاه سردار نامی خود اسماعیل‌خان دامغانی را به منظور پایان دادن به تحرکات خان‌های خراسان به آن‌سو اعزام کند (محمود میرزا، ۱۳۹۶: ۱۹۷). خاوری شیرازی به طور دقیق نیروهای ارسالی به خراسان را نام برده است. «اسماعیل‌خان سردار دامغانی با فوجی از جنود ظفر مبان‌ی و ذوالفقارخان سرکرده نظام سمنانی و مطلب‌خان ناظم جانباز دامغانی و امان‌الله‌خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری و سوار خواجه‌وند و عبدالملکی از قراری که سابقاً اشاره رفت- به دفع خوانین اتراک و اکراد خراسانی از رکاب فیروز حضرت صاحبقرانی در دوازدهم شهر ربیع‌الاول روانه آن سامان شدند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۸۰). پس از ورود نیروهای حکومتی به مشهد، بین خان‌های شورشی و نیروهای حکومتی نبردی در طوس رخ داد که منجر به شکست خوانین شورشی شد؛ خان‌های خراسان پس از شکست به سمت قلعه خبوشان عقب‌نشینی کردند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۸۸؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵۴). پس از این شکست خان‌های خراسان در نامه‌هایی به فتح‌علی‌شاه اطاعت خود از شاه را اعلام کردند و بدین‌سان به طور موقت کار شورش خان‌ها در خراسان پایان یافت (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۲۰).

هنوز کار خراسان به پایان نرسیده بود که این بار حاکم قاجاری استرآباد یعنی محمدزمان‌خان که پس از پایان شورش یوسف کاشغری به حکومت استرآباد گماشته شده بود، در این شهر علیه حکومت مرکزی شورش کرد. محمدزمان‌خان در گام اول برای از بین بردن هرگونه مقاومت علیه شورش خود ابتدا بزرگان و معارف قاجاریه و عظمای استرآباد که طرفدار حکومت قاجاریه بودند را به بهانه دلجویی از ترکمانان به میان طایفه یموت فرستاد، این در حالی بود که پیش‌تر با سران طایفه یموت درباره دستیگری این افراد به توافق رسیده بود. در گام بعدی برادرش امیرخان را به قلعه مهم ماران و محافظت از آنجا فرستاد. ارتباط با خان‌های شورشی خراسان و همچنین خان خوارزم گام‌های بعدی محمدزمان‌خان برای تکمیل شورش به حساب می‌آمد. با پیوستن نیروی ۳۰ هزار نفری ترکمانان یموت و کوکلان، بخشی از خوانین قاجار استرآباد- که خاوری شیرازی آنان را بی‌مزا جان طایفه قاجار نامیده است- و افرادی که آنان را رجاله و بی‌نام‌ونشانان ذکر کرده‌اند، شورش محمدزمان‌خان وارد فاز عملی شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۲۸؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۲۵۴؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۸۹). پیچیده شدن خبر شورش محمدزمان‌خان باعث شد که شخص شاه به سمت چمن نمکه دامغان حرکت کند.

در جریان سرکوب این شورش به جای دخالت مستقیم نیروهای نظامی، فتح‌علی‌شاه فرمانی خطاب به سادات، علما، کدخدایان و رعایای استرآباد فرستاد و براین اساس ضمن تهدید به حمله به شهر،

دستگیری محمدزمان خان را به آنان واگذار کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۹۰؛ محمود میرزا، ۱۳۹۶: ۱۹۷). سادات استرآباد نیز پس از دریافت تهدید شاه جلسه‌ای تشکیل دادند و این گونه تصمیم گرفته شد: «حضرات سادات عالی درجات آقا محمد محسن و آقارضا و سایر نبایر و نتایج سید عالی گهر سید مفید استرآبادی، بلا توقف و درنگ در همان شب کدخدایان و معارف استرآباد را در سرای خویش جمع کرده و فرمان قضا جریان را بیرون آورده، از فقرات بیم و امید خسروانه ایشان را آگاه و علی الصباح با جمیع اهل آن ولایت به دفع آن خان خائن ضلالت آیت روی به راه آوردند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۳۹۰). خیلی زود و با کمک سادات و بزرگان استرآباد، محمدزمان خان دستگیر و سپس تحویل نیروهای فتحعلی شاه شد. پس از پایان کار محمدزمان خان، فتحعلی شاه به دلیل نسبت سببی که محمدزمان خان با وی داشت از خون او درگذشت و وی کور شد، اما دیگر خان‌های شرکت‌کننده از جمله چند تن از خان‌های قاجاری استرآباد که در این شورش نقش داشتند به قتل رسیدند (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۹۲؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵۶؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۹۱). دستگیری محمدزمان خان از معدود مواردی است که یک شورش در این سطح بدون دخالت جدی نیروهای نظامی به پایان می‌رسد و به نظر می‌رسد در ماجرای پایان دادن به شورش محمدزمان خان، آن بخش از بزرگان حامی خان شورشی وقتی با تهدیدات فتحعلی شاه مواجه شدند، حمایت خود را از وی برداشتند.

پس از پایان شورش محمدزمان خان، یک بار دیگر خراسان عرصه شورش خوانین آن سامان شد. پیش از این به شورش خان‌های خراسان اشاره شد. شورشی که با دخالت نیروهای نظامی موقتاً پایان یافت. این بار نیز خان‌های خراسان به اغوای اسحاق خان قرایی دوباره دست به شورش زدند. به نوشته خاوری شیرازی، «خوانین اکراد بدنهاد خراسان از صدمات سپاه فیروزی نشان خسارت کلی یافته متعهد خدمت شدند، اما پس از مراجعت اسماعیل خان سردار سپاه جرار باز به اغوای اسحاق خان قرایی مکار از در خلاف آمدند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۱۳).

فتحعلی شاه در اولین گام شاهزاده محمدولی میرزا را که یکی از علل اصلی شورش خوانین خراسان بود به تهران فراخواند و سپس نیروهایی را به سرکردگی اسماعیل خان دامغانی به منظور فرونشاندن شورش به آنجا فرستاد. بنا بر نوشته خاوری، خان‌های کرد و ترک در خبوشان جمع شده بودند. در روند محاصره قلعه خبوشان هرچند موفقیت‌های مقطعی نصیب نیروهای قاجار شد، اما این بار نیز اقدامات اسحاق خان قرایی مانع از تسلیم کامل خوانین خراسان شد. شورش این بار خان‌های خراسان نیز با پادرمیانی اسحاق خان و سایر بزرگان و سادات خراسان به طور موقت خاموش شد و خوانین کرد خراسان با دادن گرو موقتاً دست از شورش برداشتند و طریق خدمت‌گذاری پیشه کردند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۶۹؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۱۵).

از طرفی، با وجود اینکه کار خان‌ها به مصالحه با حکومت رسید، اما همچنان خوانین کرد خراسان در وضعیت عدم اطاعت کامل به سر می‌بردند و مترصد ایجاد شورش بودند. پس از لشکرکشی ناموفق محمدرحیم خان ازبک به استرآباد، محمدولی میرزا حاکم خراسان، به نقش خان‌های کرد در حمله خان ازبک پی برد و از این رو، با تدارک نیروهایش به سمت قلعه رادکان حرکت کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۲۲). این در حالی بود که فرج‌الله خان نسقچی‌باشی نیز که به مقابله محمدخان ازبک رفته بود، پس از هزیمت نیروهای ازبک به سوی خراسان حرکت کرده بود؛ مانند دفعات پیش، اسحاق خان قرایی نیز در سپاه حاکم بود و همچنان رویکرد دوگانه‌ای در قبال شورش خوانین خراسان در پیش گرفته بود. به نوشته خاوری شیرازی «اسحاق خان قرایی را از راه هرزه‌درآیی با قلعه‌گیان در خفیه مراودتی بود و شب‌ها اعانت‌ها از آب و آذوقه نسبت به قلعه‌گیان می‌نمود و روزها در خدمت شاهزاده بر اصرار در محاصره می‌افزود» (همان: ۴۲۳). از سوی دیگر، خوانین دیگر خراسان همچون امیرگونه‌خان زعفرانلو با فرستادن پیک‌هایی به دربار شاهی، خواهان بخشش قوجه‌خان شدند و با وجود اینکه در سپاه شاهزاده بودند تمام هم خود را مبنی بر امهال در حمله به رادکان به کار گرفتند. پس از رسیدن فرستادگان خوانین به نزد شاه، فتح‌علی شاه بنا بر آنچه منابع «مصلحت‌ملک‌داری» نوشته‌اند، دستور ترک محاصره رادکان را صادر کرد. به نظر می‌رسد که در این زمان نیروهای قاجار از توان لازم و کافی برای برخورد جدی با خان‌های خراسان را نداشتند و این خوانین با توجه به توانایی که داشتند به راحتی حکومت مرکزی را با چالش مواجه می‌ساختند. در اکثر شورش‌های خان‌ها در خراسان، اسحاق خان به عنوان خانی مقتدر به نوعی صحنه‌گردان واقعی این شورش‌ها محسوب می‌شد؛ وی از یکسو خوانین مختلف را به شورش علیه حکومت دعوت می‌کرد و از سوی دیگر، خود را پشتیبان حکومت قاجار معرفی می‌کرد و برخوردی دوگانه داشت. وی سعی می‌کرد در مناسبات قدرت خود را عامل اصلی ثبات یا ناامنی خراسان مطرح کند و تمام تلاشش را برای القای این جایگاه در نزد اصحاب قدرت به کار برده بود. براینده کلی رفتار اسحاق خان قرایی نیز حفظ جایگاه و موقعیتش به عنوان خانی مقتدر بود. قدرت اسحاق خان به قدری بود که اقداماتی برای تغییر حاکم خراسان نیز انجام می‌داد؛ از این رو، به نظر می‌رسد هرچند حذف اسحاق خان قرایی برای حکومت قاجار پیامدهایی داشت، در این زمان امری ناگزیر محسوب می‌شد. با توجه به این موارد، پس از پایان شورش خوانین کرد خراسان، محمدولی میرزا شاهزاده حاکم بر خراسان به هنگامی که فرزند اسحاق خان تازه از تهران بازگشته بود دستور قتل هر دو را صادر کرد و اسحاق خان و پسرش حسین‌علی خان را در حضور شاهزاده محمدولی میرزا با طناب خفه کردند (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۲۷). با قتل اسحاق خان که با رضایت فتح‌علی شاه انجام شده بود، یک بار دیگر در خراسان شورش به پا شد و خان‌های هزاره و افغانی و قرایی ضد حکومت مرکزی دست به شورش زدند و در

نبردی که با مأموران حاکم در گرفت، نیروهای محمدولی میرزا شکست خوردند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۲۹؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۷۵). تداوم این وضعیت، سرانجام منجر به عزل شاهزاده حاکم محمدولی میرزا از حکومت آنجا شد و با جانشینی شاهزاده دیگر قاجار شجاع‌السلطنه، به‌طور موقت اوضاع خراسان آرام شد.

سال‌های پایانی حکومت فتحعلی‌شاه همراه با شورش و ناامنی و خودسری حاکمان و خوانین محلی بود. وضعیت نابسامان یزد و کرمان و خراسان نمونه بارزی از این آشفتگی به حساب می‌آید. اشاره شد که وضعیت خراسان از زمان حکومت شاهزاده محمدولی میرزا نابسامان بود؛ امری که منجر به شورش خان‌های خراسان شد. با وجود تمامی تلاش‌های انجام‌شده از سوی حاکمان قاجاری، همچنان وضعیت خراسان و خوانین آنجا نابسامان بود و خان‌های مقتدر خراسان عمدتاً در مسیر خودسری و شورش گام برمی‌داشتند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۳۱-۳۰۵).

در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی‌شاه یک بار دیگر در خراسان خوانین مقتدر آن سامان دست به شورش زدند. پس از شکست ایران در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس، هنگامی که حاکم خراسان شجاع‌السلطنه به بهانه گرفتن انتقام شکست‌های ایران در برابر روس‌ها، از خراسان به سمت تهران حرکت کرد. محمدخان قزایی حاکم تربت در خراسان شورش کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۹۳) و به‌سرعت توانست بر مشهد تسلط یابد؛ به‌نحوی که حاکم جدید خراسان یعنی اسماعیل میرزا، نتوانست به شهر وارد شود. اوضاع خراسان حتی با اعزام دو تن از سرداران نامی فتحعلی‌شاه یعنی حسین خان قاجار قزوینی و برادرش حسن خان نیز سر و سامان نیافت؛ تا اینکه این بار احمدعلی میرزا با عنوان حاکم جدید به‌سوی خراسان حرکت کرد. وی توانست با جلب نظر دیگر خوانین متنفذ به مشهد وارد شود و با ورود وی محمدخان قزایی به تربت رفت (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۲۰). در واقع، در این زمان حرف اول در خراسان را خان‌های متعددی می‌زدند که این توانایی را داشتند که با تشکیل اتحادیه‌های مختلف، نه تنها قدرت حکومت مرکزی را به چالش بکشند، بلکه در موقع لزوم با قرارگرفتن در کنار حکومت مانع قدرت‌یافتن خان‌های مقتدر دیگر شوند. رفتار خان‌های خراسان در قبال محمدخان قزایی به‌خوبی این نقش را تبیین می‌کند؛ درحقیقت، خوانین خراسان با قرارگرفتن در کنار حکومت مانع تسلط بیشتر محمدخان قزایی یا هر خان مقتدر دیگری بر خراسان می‌شدند. خلاصه آنکه، وضعیت خراسان و خوانین متمرد آن سامان به‌راحتی سامان نیافت؛ به‌خصوص اینکه در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی‌شاه که در سراسر کشور خوانین و بزرگان و شاهزادگان ناامنی و شورش بر پا کرده بودند، در این ایالت نیز چنین فضایی حاکم بود. سرانجام وضعیت نابسامان خراسان با سفر جنگی نایب‌السلطنه به‌طور موقت سامان یافت.

در سال پایانی حکومت فتحعلی‌شاه اوضاع نابسامان مناطق مرکزی ایران و اقدامات تقی‌خان کنروسی^۱ و خوانین بختیاری باعث شد که فتحعلی‌شاه برای پایان دادن به این اقدامات به سمت مناطق مرکزی ایران حرکت کند. خاوری میزان نیروهای تقی‌خان را حدود ۸ هزار نفر نوشته و به گفته وی، تقی‌خان توانست شوشتر، دزفول و رامهرمز را تصرف کند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۱۲) به نوشته خاوری از چند سال قبل «اهالی سامان کهگیلویه و محال ممسنی و دشتی و دشتستانی و برخی از بنادر و غیره هریک به سببی از اسباب بنای شورش و غوغا گذاشته بودند» (همان). درواقع، اوضاع ایالت فارس به اندازه‌ای مغشوش بود که فتحعلی‌شاه مجبور شده بود با وجود توصیه پزشکان به سوی مناطق مرکزی ایران حرکت کند. پرداختن دیون دولتی و ایجاد شورش و ناامنی از سوی خوانین مقتدری همچون ولی‌خان ممسنی، منصورخان بهبهانی، جمال‌خان خشتی و تقی‌خان کیانرسی و همچنین امتناع حاکم ایالت از ادای دیون دولتی از مهم‌ترین علل سفر فتحعلی‌شاه به سوی ایالت فارس بود. مرگ فتحعلی‌شاه در اصفهان عملاً مانع برآورده شدن اهداف این سفر شد و خان‌های این منطقه همچنان به خودسری‌های خود ادامه دادند.

بازماندگان سلسله‌های پیشین و مدعیان سلطنت

در رأس مخالفان سیاسی حکومت قاجار بازماندگان سلسله‌های پیشین قرار داشتند. تهدید این افراد برای سرنگونی نظام قاجار امری جدی بود و آنان از همان ابتدای تأسیس حکومت قاجار به مخالفت جدی و عملی با این حکومت پرداختند. جدای از اقداماتی که لطفعلی‌خان به عنوان آخرین حاکم زندی در برابر آغامحمدخان انجام داده بود. پس از قتل آغامحمدخان یک بار دیگر بازماندگان زندی تلاشی را برای به دست گرفتن حکومت در ایران انجام دادند و گرد محمدخان پسر صادق‌خان زند جمع شدند. دیری نگذشت که این افراد با تصرف اصفهان تهدیدی جدی علیه حکومت فتحعلی‌شاه ایجاد کردند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۲؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۸۹). اعتضادالسلطنه ترکیب نیروهای محمدخان زند را متشکل از «ممسنی‌ها که از اشرار ساکنین فارس‌اند، اراذل بهبهان، الوار اصفهان، برخی از بختیاری‌ها» می‌داند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۸۴)؛ درواقع، این ترکیب بیانگر حامیان سنتی زندیان است.

اقدامات نیروهای محمدخان زند پس از دخالت نیروهای قاجار و بازپس‌گیری اصفهان ناکام ماند و با دستگیری و کور کردن محمدخان زند و دیگر وابستگان سلسله زند، در طول دوره قاجار دیگر شاهد رخ دادن شورش‌هایی از این دست از سوی بازماندگان سلسله زندیه نبودیم (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۹۳؛ محمود میرزا، ۱۳۸۹: ۱۲۱؛ سپهر، ۱۳۷۷: ج ۱: ۹۶). درواقع، پایان کار محمدخان زند پایان تلاش‌ها

۱. تقی‌خان کیانرسی از خان‌های چهارلنگ بختیاری بود.

و تکاپوهای زندیان برای به دست آوردن قدرت از دست‌رفته در دوره قاجار به حساب می‌آید. شورش محمدخان زند بی‌تردید در بی‌استحکامی پایه‌های قدرت شاه جدید قاجار ریشه داشت. پیشروی سریع وی به سوی اصفهان نیز در همین چارچوب تحلیل‌شدنی است. خوانین و نیروهای طرفدار محمدخان زند نیز با نگاهی به گذشته کشاکش‌های لطفعلی‌خان زند و آغامحمدخان قاجار در واقع، خواهان احیای قدرت سلسله زندیه بودند؛ امری که با دخالت نیروهای نظامی قاجار که در این برهه از زمان دست‌بالا را داشتند ناتمام ماند.

درست است که بازماندگان سلسله زند به‌طور مستقیم دست به اقدام عملی علیه حکومت قاجار زدند، اما وضعیت بازماندگان سلسله افشار در خراسان به شکل دیگری بود. نادر میرزا فرزند شاه‌رخ که پس از ورود آغامحمدخان به مشهد توانسته بود به هرات بگریزد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۸۸)، پس از آنکه خبر قتل آغامحمدخان منتشر شد به همراه نیروهایش وارد مشهدی شد که نیروهای قاجاری آنجا را ترک کرده بودند. استقرار نادر میرزا در مشهد عملاً اقتدار شاه جدید قاجار را به چالش کشید. هرچند وی در ظاهر خود را مطیع شاه جدید قاجار می‌دانست، در عمل رفتار دیگری در پیش گرفته بود (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۰۵). در این بین، خان‌های خراسان نیز عمدتاً در مقابل فتحعلی‌شاه ایستادگی می‌کردند. تلاش‌های فتحعلی‌شاه برای تسلط بر خراسان و مشهد ناکام ماند تا سرانجام در سال ۱۲۱۷ق نیروهای قاجاری توانستند وارد مشهد شوند و با دستگیری و انتقال نادر میرزا و دیگر وابستگان افشاری به تهران، عملاً این افراد نیز از زمره مخالفان حکومت حذف شدند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۷۹؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۶۴؛ نوری، ۱۳۸۴: ۱۴۳؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۰۴؛ لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۱۰۴؛ عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۸۰، هدایت، ۱۳۸۰، ج ۹: ۷۵۲۴).

علاوه بر این دو مدعی سلطنت، شاه جدید قاجار با ادعاهای جدی برادر کوچک‌ترش حسین‌قلی‌خان نیز مواجه بود. وی در یک فاصله زمانی اندک دو بار علیه شاه دست به شورش زد؛ در شورش اول که در همان نخستین سال سلطنت فتحعلی‌شاه اتفاق افتاد، حسین‌قلی‌خان که در این هنگام به‌عنوان حاکم شیراز جایگزین برادر شده بود، به هنگام حضور فتحعلی‌شاه در آذربایجان علیه حکومت مرکزی دست به شورش زد و با دستگیری، قتل و نابینا کردن آن بخش از دیوانسالاران موافق حکومت فتحعلی‌شاه، شورش خود را علنی کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۹۸). نیروهای قاجار به سرعت از آذربایجان به منظور مواجهه با حسین‌قلی‌خان به سمت مناطق مرکزی ایران حرکت کردند. خاوری در گزارش خود به پیوستن بخشی از سپاهیان فتحعلی‌شاه به اردوی حسین‌قلی‌خان اشاره می‌کند. شورش اول حسین‌قلی‌خان بدون درگیری جدی با وساطت مادر شاه پایان یافت (همان: ۹۹-۹۸). دنبلی به این مطلب اشاره می‌کند که پس از بخشش حسین‌قلی‌خان، بزرگان، خوانین و رؤسای فارس که در کنار حسین‌قلی‌خان بودند نیز

ازسوی فتحعلی‌شاه عفو شدند (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۹۷). منابع اشاره‌ای به این بزرگان و خوانین و رؤسای فارس نمی‌کنند و برای ما معلوم نیست که چه افرادی در این شورش شاهزاده شورشی را همراهی می‌کرده‌اند. باوجوداین، اشاره به این افراد نشان‌دهنده حمایت‌هایی است که افراد و جریان‌های تأثیرگذار از شورش اولی حسین‌قلی‌خان انجام داده‌اند. بدین ترتیب، اولین شورش حسین‌قلی‌خان علیه برادرش بدون خونریزی در تاریخ ۲۸ صفر ۱۲۱۳ ق به پایان رسید. فتحعلی‌شاه پس از شورش اول حکومت سمنان و کاشان را نیز به شاهزاده حسین‌قلی‌خان محول کرد.

حسین‌قلی‌خان سه سال پس از شورش اول خود، این بار در سال ۱۲۱۶ ق در اصفهان و کلانان شورش دوم علیه برادر خود را آغاز کرد. بنا بر نوشته دنبلی، در نوبت دوم حسین‌قلی‌خان به توصیه‌های سیدی که خود را اهل نظر می‌دانست و با مشارکت محمدقاسم نامی از لرها طایفه بیراوند، به طمع به‌دست‌آوردن قدرت و سلطنت دست به شورش زد. این دو به حسین‌قلی‌خان این‌گونه القا کرده بودند که زمان به‌دست‌گرفتن سلطنت ایران ازسوی وی فرا رسیده است. به نوشته خاوری شیرازی، «... و خان مجهول را مبشر این خبر آمد که سلطنت مملکت ایران با ذات تو لازم است و حصول این مأمول موقوف به حمایت محمد قاسم» (خاوری شیرازی ۱۳۸۰: ۱۵۴). حسین‌قلی‌خان این بار به اصفهان رفت و در آنجا به نام خود سکه ضرب کرد. با شنیدن خبر شورش دوباره برادر، فتحعلی‌شاه به‌سوی اصفهان حرکت کرد، حسین‌قلی‌خان که در این زمان توان مقاومت در خود نمی‌دید به منظور فراهم آوردن نیروی جدید و به طمع دریافت حمایت از لرهای باجلان، سیلاخور و بیراوند به بروجرد رفت، اما در آنجا لرها از وی حمایت نکردند و او بی‌درنگ به قم عزیمت کرد و در حرم معصومه^(س) پناه گرفت. وی در آنجا نیز ازسوی فتحعلی‌شاه مورد عفو قرار گرفت (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۴۵-۱۴۲). پس از پایان این شورش به دستور فتحعلی‌شاه آن بخش از طایفه بیراوند که از شورش حسین‌قلی‌خان حمایت کرده بودند در تهران به قتل رسیدند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۹۸). در این شورش نیز به نظر می‌رسد که بخشی از خان‌های منطقه غرب کشور به برپاکردن شورش تمایل داشتند و با حمایت از حسین‌قلی‌خان وی را همراهی کرده بودند. آنچه در اینجا اهمیت دارد این نکته است که شورش حسین‌قلی‌خان بدون حمایت بزرگان قاجاری چندان امکان‌پذیر نبوده است. حسین‌قلی‌خان پس از شورش دوم خود نامه‌هایی که از طرف بزرگان و خان‌های قاجاری در حمایت از خود و دعوت به شورش علیه شاه از او شده بود را به مادرش ارائه کرده بود. نکته جالب آنکه مادر شاه که واسطه رساندن این نامه‌ها به شاه بود، در جلوی چشم فتحعلی‌شاه نامه‌ها را به آتش افکند و با این کار از جدال دوباره میان شاه و خان‌ها و بزرگان قاجاری جلوگیری به عمل آورد (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۱۴۹). سرنوشت نهایی حسین‌قلی‌خان نیز کوری بود و فتحعلی‌شاه پس از مرگ مادرش دستور کوری برادر خود را صادر کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۱۵).

شورش‌های شهری

جدای از شورش‌هایی که خوانین و مدعیان سلطنت در طول دوره مورد بررسی رقم زده‌اند، بخش دیگری از شورش‌ها، شورش‌های شهری بود که به دست مردم شهرهای مختلف انجام می‌شد. بی‌کفایتی حاکمان قاجاری، تعدیات مالیاتی، تحریک گروه‌های اجتماعی ذی‌نفوذ و تعدی حکام و سربازان، از جمله مهم‌ترین علل وقوع این شورش‌ها به حساب می‌آمدند. از طرفی، عمدتاً در جریان وقوع شورش‌های شهری، کنترل شهر از دست حاکمان خارج می‌شد و در برخی از مواقع نیز حکام از شهر اخراج می‌شدند. بیشتر این شورش‌ها با دخالت حکومت مرکزی به پایان می‌رسید و الگوی رفتاری حکومت مرکزی نیز معمولاً تغییر حاکمان شهرها بود. این الگو به تناوب در طول دوره مورد بررسی پژوهش حاضر تکرار می‌شد.

به این ترتیب، در طول دوره اول قاجار شاهد برپایی چندین شورش شهری در شهرهای مختلفی همچون کرمان، اصفهان، یزد و شیراز بودیم. در بیشتر این مواقع، حکومت ترتیبات مهمی برای کنترل این شورش‌ها اتخاذ نمی‌کرد و این امر خود منجر به تداوم این شورش‌ها می‌شد. اولین شورش شهری مهم در دوره فتح‌علی‌شاه که در منابع دوره قاجار انعکاس وسیعی یافت، بی‌شک شورش مردم زلف‌آباد بود. خاوری شیرازی در ذیل وقایع سال ۱۲۳۰ ق به وقوع این شورش اشاره کرده است؛ آنچه خاوری به عنوان مورخی هم‌عصر با واقعه بیان کرده را دیگر منابع به تفصیل ذکر کرده‌اند. وی علت آغاز شورش را تعدی مکرر محصلان مالیاتی می‌داند. مردم شهر پس از تعدی مالیاتی حاکم بر او شوریدند و حاکم شهر را از شهر اخراج کردند و عملاً اداره شهر را به دست گرفتند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۱۱). گام بعدی مردم شورشی بستن راه‌های مواصلاتی و اقدام به راهزنی بود (سپهر ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۶۷)، کار زلف‌آباد به قدری بالا گرفت که از سوی فتح‌علی‌شاه، معتمدالدوله مأمور سرکوبی شد و ترکیبی از سواران و نظامیان به منظور سرکوب مردم فرستاده شدند. پانصد نفر از مردم شهر نیز مسلح شده، به مقابله با سواران و نیروهای نظامی برآمدند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۱۲). مسلح شدن این تعداد از مردم عادی شهری در نوع خود بی‌نظیر بود. سرانجام، شورش مردم زلف‌آباد با دخالت نظامی نیروهای حکومتی پایان یافت و بسیاری از افراد دخیل در این شورش به شهرهای مختلف کشور تبعید شدند (سپهر ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۶۸-۲۶۷).

در میان شهرهایی که در دوره اول قاجار سابقه چندین بار شورش شهری را داشتند، اصفهان نمونه بارزی به حساب می‌آید. یک دهه پس از شورش مردم زلف‌آباد این بار شورشی با دامنه بیشتر در شهر مهم مرکز ایران یعنی اصفهان، به راه افتاد. حاج هاشم لبنانی - که پیوندهای سببی با حاکم شهر داشت - سردمدار شورش اصفهان به حساب می‌آمد. هاشم خان لبنانی به یاری اتباع بختیاری خود، محلات

مختلف اصفهان را دستخوش غارت قرار می‌داد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۵؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۹۵؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰۰). لره‌های بختیاری محله لُنبان و افرادی که منابع از آنان به‌عنوان الواط اصفهان نام برده بودند، از اصلی‌ترین افراد شرکت‌کننده در این شورش معرفی شده‌اند (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰۰). برعکس شورش مردم زلف‌آباد، در اصفهان شورشیان نظم شهری را هدف قرار داده بودند. اتباع هاشم‌خان علاوه بر دزدی از ثروتمندان در شب، روزها نیز به دستور هاشم‌خان در مناطق مختلف شهری از مردم به بهانه‌های مختلف اخاذی می‌کردند و بنا بر نوشته خاوری، مردم را به زور چوب و فلک مجبور به پرداخت پول می‌کردند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۹۵). علاوه بر مسلمانان، مسیحیان اصفهان نیز در معرض اقدامات هاشم‌خان قرار داشتند (ابطحی و معینی، ۱۳۹۶: ۱۶۰).

آنچه منابع از اقدامات هاشم‌خان و اتباع وی بیان کرده‌اند عبارت بود از: غارت و دزدی شبانه از ثروتمندان و تجار و همچنین گرفتن اموال از مردم عادی. درواقع، یک نوع بی‌نظمی کامل در اصفهان با اقدامات هاشم‌خان لُنبانی به وجود آمده بود و عملاً حاکم شهر توان برقرارکردن امنیت در اصفهان را نداشت (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۶؛ لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۱۷۵؛ سردار اسعد و ملک‌المورخین، ۱۳۷۶: ۴۱۲) و تأمین نکردن امنیت، خود یکی از مصادیق ناکارآمدی حکومت مرکزی به حساب می‌آمد. در همین زمینه، خاوری شیرازی به این مطلب اشاره می‌کند که در دوره صدارت امین‌الدوله، وی با اطلاع از کارهای هاشم‌خان عمدتاً به شیوه ریش‌سفیدی و با پرداخت پول، رضایت شاکیان را جلب می‌کرده است؛ به نوشته وی، «تا مرحوم حاجی محمدحسین‌خان صدراعظم در حیات بود، به‌سبب وفور دانایی او و بردباری زیاد، این مطلب بروز نمی‌نمود. هر وقت امری واقع می‌شد، به کدخدایی می‌گذرانید و اموال مردم را از خود تاوان داده در اخفای راز می‌کوشید. بعد از فوت او که ایالت دارالسلطنه اصفهان به میرزا علی محمدخان ولد امین‌الدوله مفوض شد، حضرت امین به‌سبب واهمه [ای] که از والده آن‌ولد- که همشیره حاجی هاشم‌خان است- داشت، کفایت این کار را نتوانست و چاره آن را ندانست» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۹۵). بنا بر آنچه خاوری نوشته به نظر می‌رسد حمایت‌های صدراعظم از هاشم‌خان باعث بی‌واکنشی دربار شاهی به اقدامات وی شده بود، اما پس از مرگ صدراعظم و از دست رفتن حامی هاشم‌خان، زمینه پایان دادن به بی‌نظمی‌های وی فراهم شد.

منابع قتل یکی از سادات اصفهان و همچنین شکایت‌هایی که از سوی مردم و علمای اصفهان از اقدامات لُنبانی به دربار فتح‌علی‌شاه رسیده بود را از جمله علل حرکت فتح‌علی‌شاه به سمت اصفهان برشمرده‌اند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۵؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۹۵؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰۰). ظل‌السلطان علت عزیمت فتح‌علی‌شاه به اصفهان را نوعی هشدار به مجتهد معروف شهر می‌داند که در این هنگام در کارهای حکومتی اصفهان دخالت می‌کرده است (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۲۸۲). به

هنگام حرکت فتحعلی‌شاه به سمت اصفهان، حاکم این شهر نیز دست از حمایت از هاشم‌خان برداشت (نصیری، رحمانیان و رضوی خراسانی، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

پس از ورود شاه به اصفهان، هاشم‌خان که همراه با نیروهای خود به استقبال شاه رفته بود، دستگیر و کور شد. لره‌های طرف‌دار وی به مجازات رسیدند و حاکم شهر نیز از حکومت عزل شد (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰۰). نکته جالب‌توجه اینکه به نظر می‌رسد شاه به دلیل شفاعت یکی از روحانیون، از خون وی درگذشته است. شاید روحانی مورد اشاره شفتی مجتهد بزرگ اصفهان در این دوره باشد؛ همان که فتحعلی‌شاه به نوشته ظل‌السلطان به منظور محدود کردن قدرتش به اصفهان آمده بود (ابطحی و معینی، ۱۳۹۶: ۱۶۴).

اقدامات فتحعلی‌شاه در برخورد قهرآمیز با شورشیان اصفهان باعث از میان رفتن این گونه شورش‌ها نشد و این شهر هم در دوره فتحعلی‌شاه و هم در دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه عرصه وقوع شورش‌های شهری بود. در اواخر حکومت فتحعلی‌شاه نیز گزارشی از برخورد شاه با آنچه اشرار و الواط اصفهان نامیده شده‌اند، در منابع ذکر شده است. لنجانی اصفهانی به این مطلب اشاره کرده است که فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۵۰ ق پس از ورود به اصفهان اشرار و الواط را گوشمالی داد (لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۱۹۰). این امر بیانگر تداوم شورش‌های شهری از سوی بخشی است که منابع از آنان به نام الواط نام می‌برند. افرادی که باعث برهم خوردن نظم اجتماعی شهری همچون اصفهان می‌شدند و به‌رغم برخوردهای مقطعی، همچنان این افراد به حضور خود در مناسبات قدرت ادامه می‌دادند.

از سوی دیگر، به هنگام آغاز دور دوم جنگ‌های ایران و روس، این بار در کرمان و یزد شاهد وقوع شورش علیه حکومت مرکزی بودیم. ایالت کرمان که سال‌ها زیر حکومت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله دورانی، آرامش را به خود دیده بود، پس از مرگ ظهیرالدوله و جانشین شدن پسرش عباس‌قلی‌خان دچار شورش علیه حکومت مرکزی شد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۸۱؛ وزیری کرمانی، ۱۳۵۴: ۵۹۳). منابع تاریخ محلی کرمان شورش این شهر را بیشتر به دلیل مشاورهای محمدقاسم‌خان دامغانی مشاور عباس‌قلی‌خان می‌دانند (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۸۰؛ وزیری کرمانی، ۱۳۵۴: ۵۹۴). دامغانی که خود پیش از این در دوره ظهیرالدوله بر حکومت شوریده بود، این بار محرک اصلی در ایجاد شورش کرمان بود. به نوشته خاوری شیرازی، «بعد از فوت ابراهیم‌خان، باز آن نادان حقوق جان‌بخشی حضرت صاحبقرانی را فراموش کرد و خان‌زاده جوان عباس‌قلی‌خان را فریب داده، سر به طغیان برآورد» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۸۲). درگیری‌های ایران در جنگ‌های ایران و روس، همچنین وقوع شورش در یزد و توصیه مشاوران و اطرافیان حاکم کرمان، وی را در به‌پاکردن شورش، مصمم‌تر کرد. احمدی کرمانی در این خصوص نوشته است: «محمدقاسم‌خان و میرزا هادی به او گفتند لشکر روس آذربایجان، بلکه

خمس و زنجان را گرفته و عبدالرضاخان یزدی متعلقان محمدولی میرزا حاکم آنجا را اخراج کرده. اگر تو با سپاه کرمان و بلوچستان به طهران گرایی، شاه ایران خواهی شد» (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۸۴). حاکم جوان کرمان با وجود مخالفت مادرش به منظور تصرف یزد و سپس حرکت به سوی تهران از کرمان خارج شد (وزیری کرمانی، ۱۳۵۴: ۵۹۴). خیلی زود جمعیتی بالغ بر ۲۰ هزار نفر اعم از سوار و پیاده که از بلده و بلوکات کرمان جمع آوری شده بودند، به همراه خان های کرمان به ریاست محمدقاسم خان دامغانی به سمت یزد حرکت کردند (همان: ۵۹۵). نیروهای شورشی تا منزل شمش که آخر خاک کرمان است، پیشروی کردند و در آنجا اردو متوقف شد. منابع بر این نکته تأکید می کنند که در آنجا میرزا حسین کرمانی وزیر، بزرگان کرمان را از سرنوشت شورش آگاه کرد و با قطع حمایت بزرگان و خان ها از اقدامات عباس قلی خان، اردوی وی از هم پاشید (وزیری کرمانی، ۱۳۵۴: ۵۹۶؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۸۴). گفتنی است در پایان دادن شورش کرمان میرزا حسین خان نقش حیاتی و اصلی داشت (احمدی کرمانی ۱۳۸۶: ۸۵). پس از قطع حمایت خوانین و بزرگان کرمانی از اقدامات حاکم، به سرعت اردوی وی از هم پاشید و عباس قلی خان نیز به شیراز گریخت و از آنجا به منظور دریافت شفاعت نزد شاهزاده ملک آرا به مازندران رفت (همان: ۹۰). در وقوع شورش کرمان بیش از آنکه نارضایتی عمومی مردم دخیل باشد، اقدامات و خودسری های شاهزاده ای دخیل بود که وضعیت آشفته کشور در زمان جنگ های ایران و روس را مجالی برای در دست گرفتن قدرت تلقی کرده بود و به پشتوانه بخشی از خان های محلی، در راه شورش قدم گذاشت؛ با این حال، با قطع حمایت بزرگان محلی از عباس قلی خان، خیلی زود شورش وی نیز فرونشست.

همزمان با وقایع کرمان در یزد نیز شاهد وقوع شورش عبدالرضاخان یزدی بودیم. هر دوی این وقایع درست در زمان درگیری ایران در جریان جنگ های ایران و روس اتفاق افتاد و به نوعی می توان آن را از ترکش های جنگ های ایران و روس به حساب آورد. با آشفته شدن وضعیت در کرمان محمدولی میرزا حاکم یزد به طمع دریافت فرمان حکومت کرمان به سمت دارالخلافه حرکت کرد و از مقر حکومتی خود خارج شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۰۶). پس از خروج او از یزد حکومت منطقه موقتاً به عبدالرضاخان یزدی سپرده شد. طرب نانینی نارضایتی عموم مردم از حکومت شاهزاده والی را اصلی ترین عامل شورش مردم علیه محمدولی میرزا می داند. به نوشته وی حدود ۴ هزار و ۷۰۰ نفر از «فحول و فضلا» یزد به پیش عبدالرضاخان رفته، از اعمال شاهزاده تبری جستند و خواهان حکومت وی شدند (طرب نانینی، ۱۳۵۳: ۶۲۸) رفتارهای ناشایست محمدولی میرزا در یزد به مانند آنچه پیش از این در خراسان از او سر زده بود، رسیدن اخبار نبردهای ایران و روس و خبر شکست ایران و همچنین شورش حاکم کرمان باعث ترغیب عبدالرضاخان یزدی به شورش در یزد شد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲، ۴۸۶؛ سپهر، ۱۳۷۷،

ج ۱: ۴۰۶). در واقع، شورش کرمان و یزد را می‌توان از پیامدهای دوره دوم جنگ‌های ایران و روس به حساب آورد. با وجود اعزام نیروهای نظامی، به علت مقاومت عبدالرضاخان یزدی موقتاً حکومت یزد به وی سپرده شد. سپهر در گزارشی حمایت فضلا، علما و اعیان شهر یزد از عبدالرضاخان را از علل سپردن موقتی حکومت شهر یزد به وی می‌داند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۰۷). رفتارهای ناشایست محمدولی میرزا در یزد باعث رنجش بسیاری از مردم و به خصوص بزرگان شهر شده بود (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۸۷) از این رو، حمایت‌هایی از عبدالرضاخان انجام می‌دادند و این حمایت‌ها خود باعث تداوم حضور عبدالرضاخان در شهر یزد شده بود.

در واقع، در طول سال‌های ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۳ ق شاهد وقوع شورش‌های متنوعی در مناطق مختلف کشور بودیم که این شورش‌ها به نحوی با جنگ‌های ایران و روس مربوط می‌شد. خاوری به خوبی این وضعیت را شرح داده و درگیری ایران در دور دوم جنگ با روسیه را عامل اصلی وقوع شورش‌های متعدد در کشور معرفی است: «در این سته سال مجادله و مصالحه با دولت روسیه اموری چند در ولایات فارس و عراق و خوزستان و لرستان به هم رسد که موجب حرکت موکب ظفر نشان به آن صفحات گردید» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۳۱).

تداوم حضور عبدالرضاخان در یزد و اتحاد وی با شفیع خان راوری، خان راور باعث شده بود که خان یزدی قدرت زیادی در منطقه بگیرد. با وجود فرستادن حکام جدید همچنان عبدالرضاخان از تسلیم شهر جلوگیری می‌کرد. پس از پایان مرحله دوم جنگ‌های ایران و روس و در سفر نایب السلطنه عباس میرزا به کرمان و یزد، سرانجام خان شورشی یزد خود را تسلیم نیروهای عباس میرزا کرد (همان: ۷۷۲) و این گونه شورش یزد به پایان رسید. سرنوشتی مشابه در انتظار کرمان بود؛ پس از ورود عباس میرزا به آن منطقه، شفیع خان راوری تسلیم شد و عباس میرزا شجاع السلطنه حاکم کرمان را نیز دستگیر کرد و به تهران فرستاد.

پس از فرستادن شاهزاده شجاع السلطنه به تهران، عباس میرزا برای پایان دادن به خودسری خان‌های خراسان از کرمان به سمت آن منطقه حرکت کرد. پس از خروج وی از کرمان، عبدالرضاخان یزدی و شفیع خان راوری که ملتزم رکاب وی بودند از کرمان فرار کردند، یکی به قلعه راور پناه برد و دیگری به قلعه بافق و به این سان، دوباره دست به خودسری و شورش زدند. عباس میرزا این بار با فرستادن نیروهای خود این دورا دستگیر کرد. شفیع خان و پسرانش روانه زندان اردبیل شدند و عبدالرضاخان یزدی به تهران فرستاده شد و به این ترتیب، شورش یزد به پایان رسید (همان: ۷۹۱).

اشاره شد که در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی شاه در اقصی نقاط کشور شورش بر پا شده بود و در برخی از مواقع اهالی شهرها اقدام به شورش علیه حاکم خود می‌کردند و خواهان تعویض حاکم

می‌شدند؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به شورش مردم نویسندگان در سال ۱۲۴۷ ق علیه حاکم خود اشاره کرد. به‌مانند دیگر شورش‌های شهری، ظلم حاکم و زیردستانش باعث ایجاد شورش مردم شده بود (همان: ۷۹۲). مردم ناراضی که تعداد آنان بالغ بر یک‌هزار نفر تخمین زده می‌شد، شکایت خود را نزد فتحعلی‌شاه بردند. ناراضیاتی مردمی باعث شد که فتحعلی‌شاه برای پایان‌دادن به شورش مردم نویسندگان از سیدباقر شفتی کمک بگیرد. پس از مذاکرات بین شفتی و مردم، قرار بر این شد که شفتی معتمدی به‌همراه شاهزاده روان سازد تا «از این پس، کار معاملات و رفتار با رعیت و رعایا به قانون شرع سعادت آیات رونقی به نهایت یابد» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۹۳).

خلاصه آنکه در بیشتر شورش‌های شهری دوره فتحعلی‌شاه، بدرفتاری حُکام و تعدیات آنان عامل اصلی به حساب می‌آمد. تعدیات نه‌تنها باعث شورش مردم عادی شهرها می‌شد، بلکه در مواردی خان‌های بزرگ نیز به‌دلیل تعدیات شاهزادگان حاکم دست به شورش علیه حکومت مرکزی می‌زدند. نوع رفتار شاهزاده محمدری میرزا با خوانین خراسان نمونه بارزی از این دست اقدامات بود. شورش‌های شهری در دوره فتحعلی‌شاه ادامه یافت. واکنش حکومت عمدتاً تغییر حاکمان بود، اما شاهزادگان حاکم بدون تغییر در شیوه حکمرانی خود باعث ایجاد شورش‌های دوباره در شهرها می‌شدند و این چرخه همچنان ادامه می‌یافت.

شورش‌های مدعیان سلطنت در دوره محمدشاه

دوره بلندمدت حکومت فتحعلی‌شاه هرچند باعث جدایی قسمت‌های بزرگی از ایران در نبرد با روسیه تزاری شد، اما در داخل فتحعلی‌شاه توانسته بود سلسله قاجاریه را تثبیت کرده، عمده مخالفان را به شیوه‌های گوناگون از سر راه بردارد؛ بنابراین، پس از مرگش دیگر کسی نبود که با اصل حکومت قاجاریه و ماهیت آن مخالفتی داشته باشد. براین اساس، پس از مرگ فتحعلی‌شاه، شاهد بروز شورش‌هایی نظیر آنچه پس از مرگ آغامحمدخان در کشور رخ داد نبودیم. عمده مشکلی که فتحعلی‌شاه نتوانست به‌خوبی آن را برطرف کند، مسئله جانشینی‌اش بود. هرچند به‌طور رسمی وی محمدمیرزا را در تاریخ ۱۲ صفر ۱۲۵۰ ق، جانشین خود معرفی کرد (سپهر: ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۱۳)، اما در عمل فرزندان فتحعلی‌شاه پس از مرگش، جانشینی محمدشاه را به رسمیت نشناختند و هریک در گوشه‌ای به فکر ایجاد شورش و بلوا افتادند؛ اعتضادالسلطنه در این باره نوشته است: «و سایر غصون شجره سلطنت و عدلیان بوستان خلافت هریکه داعیه سروری و دعوی برتری داشتند؛ بعضی در پنهان و برخی آشکار قدم بر مسند جلوس سلطنت گذاشتند» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۱۹). در میان فرزندان فتحعلی‌شاه، علی‌خان ظل‌السلطان در تهران و حسینعلی میرزا فرمان‌فرما در شیراز به تخت سلطنت جلوس کردند.

این در حالی بود که محمدشاه نیز به عنوان ولیعهد قانونی در تبریز به تخت نشسته بود و پس از اطلاع از شورش عموهایش به سوی تهران حرکت کرد. ظل السلطان که برادر تنی عباس میرزا بود، حکومت را حق خود می‌دانست و پس از شنیدن خبر مرگ شاه مقدمات به تخت نشستن خود در تهران را فراهم آورد (همان). عمر حکومت علی خان ظل السلطان سی روز بیشتر نبود و با ورود نیروهای نظامی به تهران، علی خان دستگیر شد. وی بسیار خوش اقبال بود که محمدشاه به وساطت بزرگان و زنان دربار قاجار دستور به کوری وی نداد. آن بخش از اعضای دیوانی نیز که با ظل السلطان همراه بودند و وی را به شورش علیه محمدشاه دعوت کرده بودند، پس از ورود محمدشاه به تهران دستگیر و زندانی شدند (نایب‌الایاله، ۱۳۷۳: ۱۳). با این حال، سرنوشت مدعی دیگر سلطنت یعنی شجاع السلطنه و برادرش فرمان‌فرما که در شیراز به تخت نشسته بود چندان خوشایند نبود. پس از ورود نیروهای حکومتی به شیراز دو شاهزاده دستگیر شدند و کوری و مرگ سرنوشت نهایی این دو برادر بود. بدین ترتیب، در سال اول حکومت محمدشاه وی توانست هر دو مدعی جدی سلطنت که از خاندان قاجار بودند را از سر راه بردارد و عملاً دیگر مشکلی از این حیث متوجه حکومت وی نشد.

شورش‌های خان‌ها و بزرگان محلی در دوره محمدشاه

خوانین و بزرگان محلی همچنان به عنوان بخش مهمی از مرتکبان جرائم سیاسی-امنیتی ظرفیت زیادی برای ایجاد بلوا و شورش در دوره محمدشاه داشتند. حضور این طیف در ادوار بعدی حکومت قاجار نیز همچنان تداوم یافت. در دوره محمدشاه با تثبیت سلسله، عمده اقدام خان‌ها تلاش برای حفظ استقلال نسبی خود از حکومت قاجاریه، پرداخت نکردن دیون مالی و همچنین مخالفت در مقابل خواست حاکمان عمدتاً مستبد قاجاری بود. نمونه‌های متعددی از چنین برخوردهایی با خوانین قدرتمند شورشی را می‌توان در منابع تاریخی آن دوره دید.

همان طور که اشاره شد، یکی از علل اصلی حرکت فتح‌علی‌شاه به سمت مناطق مرکزی ایران پایان بخشیدن به خودسری‌های خان‌های منطقه فارس بود. ولی خان ممسنی یکی از این خوانین به حساب می‌آمد که توانسته بود برای مدتی در قلمرو تحت‌امر خود خودسری و شورش برپا کند. راهزنی و نپرداختن دیون دولتی از جمله جرائم ولی خان محسوب می‌شد. سپهر در گزارش دستگیری ولی خان به این مطلب اشاره کرده است که وی با جمع‌آوری نیروی ۱۰ هزار نفری تمامی شوارع و راه‌ها را مسدود کرده بود و دست به راهزنی می‌زد (سپهر ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۴۱). دستگیری ولی خان به معتمدالدوله سپرده شده بود و سرانجام پس از چندی زودخورد ولی خان ممسنی دستگیر و بسیاری از افراد همدستش در شیراز اعدام یا نابینا شدند. خود ولی خان نیز به تهران فرستاده شد (فسایی ۱۳۶۷، ج ۱: ۷۷۱؛ لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۸۱).

پایان کار ولی خان، پایان شورش خان‌های منطقه فارس نبود و شورش خوانین قدرتمند در ایالت فارس تقریباً به سنتی رایج تبدیل شده بود. چند سال پس از دستگیری و تبعید ولی خان ممسنی این بار خان مقتدر بختیاری یعنی تقی خان کنروسی، دست به شورش علیه حکومت زد. محمدتقی خان کنروسی (کیانرسی) از اواخر دوره فتحعلی‌شاه دیون مالی خود را پرداخت نکرده بود (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۵۳). هرچند محمدتقی خان بختیاری در اوایل حکومت محمدشاه با دادن ضمان و تعهدات لازم، اطاعت محمدشاه را پذیرفته بود (سردار اسعد و ملک‌المورخین، ۱۳۷۶: ۴۲۱-۴۱۹)، از سوی دیگر، با فرستادن نیروهای خود به کاشان و فارس به ضبط منال دیوانی به نفع خود اقدام کرده بود. تلاش برای به چالش کشیدن اقتدار حکومت مرکزی، پرداخت نکردن مالیات و همچنین ضبط منال دیوانی مهم‌ترین جرائم تقی خان به حساب می‌آمد. با این همه، با وجود اعزام نیروهای نظامی به سرپرستی بهرام میرزا معزالدوله و حسام‌السلطنه برای تحت‌امر درآوردن تقی خان، وی همچنان از استقلال نسبی در قلمرو خویش برخوردار بود (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۶۱ و ۶۶۹). اقدامات تقی خان نگرانی‌های جدی برای حکومت محمدشاه به وجود آورد. پس از پایان محاصره هرات، معتمدالدوله مأمور پایان‌دادن به اقدامات تقی خان شد. جدای از مشکل آفرینی تقی خان برای حکومت مرکزی حضور لایارد انگلیسی و ارتباط وی با تقی خان زرمه‌هایی مبنی بر ارتباط وی با انگلیسی‌ها را مطرح می‌کند. بر اساس اطلاعات لایارد مندرج در سفرنامه خود، وی نقش فعالی در سازماندهی نیروهای عرب خوزستان برای رهایی محمدتقی خان کنروسی داشت و جالب آنکه در حمله نهایی که به اردوی معتمدالدوله می‌شود، لایارد نیز حضور دارد (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۲۵). این حضور و حمایت، بی‌شک ظن دخالت انگلیس در برانگیختن تقی خان را تقویت می‌کند. سرانجام پس از کش و قوس فراوان محمدتقی خان بختیاری دستگیر و به تهران فرستاده شد و به این‌سان شورش این خان بزرگ بختیاری نیز پایان یافت (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۲۵؛ لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۸۵). در سال‌های بعدی حکومت محمدشاه همچنان خان‌ها در مناطق مختلف به بهانه‌های مختلف علیه حکومت قاجار دست به شورش می‌زدند و اقدامات این افراد در طول دوره قاجار کماکان تداوم داشت. سرانجام اکثر این خان‌ها نیز دستگیری بود و با بازداشت‌شدن آنان، شورش این افراد به پایان می‌رسید (هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۲۲۹، ۸۲۶۵، ۸۲۷۲، ۸۲۷۵ و ۸۳۳۷؛ فسایی، ۱۳۶۷، ۷۷۰-۷۸۹؛ لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۰۲).

بی‌شک مهم‌ترین شورش اتفاق‌افتاده در دوره محمدشاه شورش سالار بود که با حمایت خان‌ها و بزرگان محلی در خراسان اتفاق افتاد. پیچیده‌شدن خبر مریضی محمدشاه در سال ۱۲۶۱ ق باعث وقوع دسته‌بندی‌های سیاسی به منظور انتخاب جانشین شاه شد. اولین اقدام جدی در این خصوص را می‌توان در ماجرای شورش سالار مشاهده کرد. شورش سالار در خراسان در واقع محصول سال‌های پایانی

حکومت محمدشاه، نارضایتی از اقدامات حاج میرزا آقاسی و همچنین بیماری شاه بود. این سه عامل در کنار هم، مهم‌ترین علل وقوع شورش سالار به حساب می‌آمد.

سالار پس از مطرح‌شدن خبر مریضی شاه به تدریج مقدمات شورش خویش را فراهم آورد؛ وی در اولین گام، با ایجاد پیوندهای سببی با خان‌های قدرتمند خراسان در پی تحکیم موقعیت خود برآمد. به سرعت کار سالار در خراسان پیش رفت و اتحاد وی با خوانین خراسان و استرآباد عملاً زمینه را برای اعلام شورش فراهم آورد. هرچند سالار در پی به سلطنت‌رساندن خود و خاندانش بود، آصف‌الدوله پدر سالار با درکی که از شرایط کشور داشت، صلاح را در این می‌دید که بهمن میرزا برادر ناتنی محمدشاه و فرزند عباس میرزا را به عنوان پادشاه جدید ایران معرفی کند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۸۶۹). در چنین شرایطی بود که آصف‌الدوله برای سنجیدن اوضاع پایتخت و عملی کردن نقشه‌های خود از خراسان به سمت تهران حرکت کرد (هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۳۵۲). وی پس از استقرار در تهران، ابتدا حکم متولی‌گری آستان قدس را برای پسرش سالار و نایب‌الحکومه را برای فرزند دیگر محمدخان به دست آورد. حاج میرزا آقاسی صدراعظم نیز این دو انتساب را عاملی در جهت جدایی دو برادر دانست و با این انتصاب‌ها مخالفتی نکرد. صدراعظم معتقد بود این امر باعث جدایی و تفرقه بین دو برادر می‌شود. امری که در عمل به شکلی دیگر نمود یافت و باعث تحکیم پایه‌های قدرت خاندان آصف‌الدوله در خراسان شد. شورش علنی سالار در سال ۱۲۶۳ق و زمانی اتفاق افتاد که آصف‌الدوله در تهران به سر می‌برد و سالار به همراه جعفرقلی خان کُرد قلعه کلات را تصرف و محافظان حکومتی آنجا را خلع سلاح کردند. با این اقدام عملاً شورش سالار جنبه عمومی یافت و سلیمان‌خان حاکم بسطام که برای پایش اقدامات سالار از چندی قبل به عنوان حاکم منطقه انتخاب شده بود این موارد را به اطلاع دربار رساند. نیروهای حکومتی به سرعت برای پایان‌دادن به شورش سالار وارد خراسان شدند؛ درگیری‌های نیروهای حکومتی و زدوخورد میان آنان و نیروها و خان‌های تحت‌امر سالار سرانجام منجر به فرار سالار به میان ترکمانان دشت شد (لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۱۱؛ هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۳۶۳-۸۳۵۶). با این حال، فتنه سالار نه در دوره محمدشاه، بلکه در دوره جانشین وی ناصرالدین‌شاه به پایان رسید.

شورش‌های شهری در دوره محمدشاه

تداوم شورش‌های شهری در دوره محمدشاه بیش از هر چیز نشان‌دهنده ناکامی حکومت قاجار در از میان برداشتن علل وقوع این شورش‌ها بود. همان طور که پیش از این اشاره شد، ناکارآمدی و ظلم حاکمان قاجار از مهم‌ترین علل وقوع شورش‌های شهری به حساب می‌آمد. سپهر در گزارش سال ۱۲۵۲ق به درگیری مردم ساری با حاکم اشاره می‌کند که در آن هفت نفر نیز کشته شدند و سرانجام

فرخ‌خان غفاری پیشخدمت خاصه مأمور به سفر به ساری شد و فضلعلی خان حاکم ساری به دارالخلافه فراخوانده شد. در همین سال بهرام میرزا نیز از حکومت کرمانشاه به دلیل "رنجیده‌خاطری و دهشت بزرگان شهر" برکنار شد (سپهر ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۶۱ و ۶۶۳؛ لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۱۹۴-۱۹۳) راه‌حل موقتی حکومت قاجار در برخورد با این شورش‌ها تعویض حاکم منطقه بود. هرچند به‌طور موقت با این راه‌حل، شورش مردم فرو می‌نشست، پس از چندی حاکم جدید نیز راه حاکم پیشین را می‌پیمود و دوباره این چرخه تکرار می‌شد. چرخه شورش شهری و تعویض حاکمان پس از نارضایتی مردم در دوره محمدشاه همچنان تکرار می‌شد (فسایی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۷۷۱؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۵۰).

به‌مانند دوره فتحعلی‌شاه، شهر مهم مرکزی ایران یعنی اصفهان در دوره محمدشاه نیز درگیر شورش، ناامنی و بلوا بود. سختگیری‌های حاکم اصفهان و دستگیر و زندانی کردن بزرگان شهری (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۹۳) و همچنین حضور محمدشاه در خراسان از علل اصلی وقوع شورش در اصفهان به حساب می‌آمد. هدایت در این باره نوشته است: «در غیبت موکب ظفرکوکب که به تطویل انجامیده بود، بعضی فتنه‌جویان در ایران به تفتن می‌کوشیدند و از خارج و داخل رخنه و ثلمه در حدود و ثغور این ممالک می‌خواستند. جمعی از اشرار اصفهان نیز در این ایام سر به فتنه و شورش برآورده بودند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۶۴). پاسخ ابتدایی حکومت مرکزی تعویض حاکم شهر به‌منظور پایان دادن به این شورش بود و فرخ‌خان کاشی به‌عنوان حاکم موقتی اصفهان انتخاب شد. دو حاکم بعدی اصفهان یعنی فضلعلی خان بیگلریگی و منوچهرخان معتمدالدوله نیز در آرام کردن اصفهان موفقیت چشمگیری به دست نیاوردند (لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۰۲-۲۰۱).

تداوم وضعیت بحرانی اصفهان و شورش مردم آن سامان محمدشاه را بر آن داشت تا پس از پایان حضور نظامی خود در خراسان با نیروهای تحت‌امرش در سال ۱۲۵۵ ق به این شهر سفر کند. سپهر مانند دیگر منابع قاجاری شورشیان اصفهان را اوباش معرفی کرده است: «هم در این سال اشرار و اوباش اصفهان سر به طغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمی‌گذاشتند. چه بسیار شب‌ها که مردم فاجر به خانه مرد تاجر درمی‌رفتند و زن و فرزندش را نصیحت می‌کردند ... و بسیار وقت بود که اشرار حربه‌ای که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل می‌دادند و شستن می‌فرمودند و بدان افتخار می‌کردند» (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۴۱). بنا به گفته سپهر شورشیان با اقدامات خود باعث برهم‌خوردن نظم عمومی شهر شده بودند. پیاده نظام اصلی این شورش نیز مردمی بودند که منابع این دوره از آنان به نام اوباش نام برده‌اند. پیش از این هم در شورش هاشم‌خان لبنانی منابع از اوباش و الواط اصفهان نام برده بودند که بخش مهمی از نیروهای دخیل در شورش به حساب می‌آمدند. تداوم حضور این افراد در هر دو شورش و شورش‌های بعدی نشان‌دهنده قدرت بالای

اجتماعی آنان است. آنان از این قابلیت برخوردار بوده‌اند که در زمان‌های مختلف اقتدار حاکمیت مرکزی را به چالش بکشند و از این رو، هم از نظر تعداد و هم از نظر قدرت نظامی دست برتر را در اصفهان داشته‌اند. گزارش‌ها درباره ورود نیروهای محمدشاه به اصفهان بیانگر دامنه این شورش است. منابع به این نکته تأکید می‌کنند که پس از ورود نیروهای حکومتی تمامی مناطق مختلف شهر به قرق درآمد. در واقع، حجم بالای نیروهای نظامی به کاررفته برای پایان دادن به وقایع اصفهان خود بیانگر وضعیت نامناسب امنیتی این شهر است. نیروهای محمدشاه پس از ورود به شهر اوضاع امنیتی شهر را در کنترل کامل خود گرفتند. شاه خود در امارت هفت دست اصفهان سکنی گزید و برای پایان دادن به وضعیت شورش شهر کدخدایان هفده محله اصفهان را احضار و با کمک آنان، افراد دخیل در شورش را دستگیر کرد. مقصران اصلی در میدان‌های عمومی شهر و در انتظار عمومی گردن زده شدند و مابقی نیز که گویا به علل مختلف میزان دخالت آنان در وقایع کم اهمیت‌تر بود به زندان اردبیل انتقال داده شدند (لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۰۲؛ هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۲۷۴؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۴۱). چنین حجمی از خشنونت خود بیانگر دامنه گسترده این شورش است. چنین برخورد قهرآمیزی در دوره محمدشاه در قبال سایر شورش‌های شهری تکرار نشد و این امر نشان‌دهنده دامنه شورش در اصفهان است.

علاوه بر اصفهان، شیراز شهر مهم دیگر جنوبی ایران نیز در معرض آشوب و شورش قرار داشت. به مانند شهرهای دیگر، مردم شیراز نیز از حاکم خود فیروز میرزای فرمان‌فرما ناراضی بودند که منجر به تغییر حاکم و آمدن میرزا نبی خان قزوینی به این شهر شد (لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۸۱). با این حال، برخورد حکومت با عوامل شورش شیراز متعادل‌تر بود (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۰۱) و به نظر می‌رسد که این امر به طور مستقیم ارتباط با دامنه شورش در اصفهان و شیراز داشت.

کرمان نیز در دوره محمدشاه درگیر شورش و آشوب شهری شده بود و به مانند دیگر شهرهایی که شورش را تجربه می‌کردند، سختگیری‌های حاکم شهر عامل اصلی وقوع چنین اتفاقی‌هایی به حساب می‌آمد. در زمان حکومت خانلر میرزا به سال ۱۲۵۶ ق مردم کرمان که از ظلم و تعدی وی به ستوه آمده بودند، علیه وی شورش کردند (هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۲۶۵)؛ وضعیت کرمان به اندازه‌ای بحرانی بود که شورشیان شاهزاده حاکم در مقر حکومتی را محاصره کرده بودند. بی‌شک در پیدایی چنین وضعیتی، ظلم و تعدیات گاه‌وبیگاه شاهزادگان حاکم عامل اصلی به حساب می‌آمد. احمدی کرمانی درباره شیوه حکومت حاکم کرمان می‌نویسد: «بنای ظلم و تعدی را نهاد، رعایا به داد و فریاد آمدند» (احمدی کرمانی، ۱۳۸۶: ۱۱۵). چنین چرخه‌ای همان طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در دوره قاجار ادامه می‌یافت و حکام عمدتاً ظالم اصلی‌ترین عامل ایجاد شورش‌های شهری در دوره قاجار به حساب می‌آمدند. وضعیت کرمان در این زمان با بروز شورش آقاخان محلاتی وارد مرحله جدیدی

شد. آقاخان پیشوای اسماعیلیه که سابقه حکومت در کرمان را داشت، توانسته بود با جعل فرمان‌های دولتی خود را حاکم جدید کرمان معرفی کند. از سوی دیگر، برخی از مردم متمایل به وی، او را در این راه همراهی می‌کردند. در سیرجان و شهر بابک آقاخان توانسته بود مردم ناراضی از حکومت حاکم شهر بابک را با خود هم‌داستان کند (وزیری کرمانی، ۱۳۵۴: ۶۰۹). سپهر از جمعیت ۵ هزار نفری مردم شهر بابک سخن به میان آورده است که در مقابل حکومت حاکم موضع‌گیری کرده بودند. سرانجام آقاخان از نیروهای حکومتی شکست خورد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۵-۷۵۵). تلاش‌های بعدی آقاخان نیز با موفقیت همراه نبود و نیروهای حکومتی توانستند وی را سرکوب کنند.

همان‌طور که اشاره شد، ظلم و ستم حاکمان شهرها در سال‌های پایانی حکومت محمدشاه اصلی‌ترین عامل شورش‌های شهری به حساب می‌آمد. در همین زمینه، سپهر از شورش مردم زنجان علیه حاکم خود در سال ۱۲۶۳ ق خبر می‌دهد. بنا بر نوشته وی، حاکم شهر برای جان و مال مردم ارزشی قائل نبود و تجاوز وی به زنی در زنجان باعث تهییج مردم و حمله به خانه حاکم شد. رسیدن این خبر به محمدشاه، موجب تعویض حاکم شهر به دستور شاه شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۹۱۴). درواقع، به دلیل نبود قوانین مدون حقوقی، حاکمان در جای‌جای کشور خود را صاحب جان، مال و ناموس زیردستان خود می‌دانستند؛ هرچند که بسیاری از این تعدی‌ها به سطور تاریخ راه نمی‌یافت، اشاره‌های کوتاه منابع، وقوع چنین اقداماتی را در طول دوره قاجار مستند ساخته‌اند.

نارضایتی از حاجی میرزا آقاسی و وابستگان او در سال‌های پایانی حکومت محمدشاه به اوج خود رسیده بود. ماکونی‌ها که خود را وابسته به میرزا آقاسی می‌دانستند در انجام دادن انواع تعدی کوتاهی نمی‌کردند. تعدی ماکونی‌ها که بیشتر جزء نیروهای نظامی شهرها محسوب می‌شدند و در سرتاسر کشور پراکنده شده بودند، همه مردم را از این اقدامات ناراضی ساخته بود. سپهر در گزارشی، نارضایتی عمومی مردم از اقدامات حاج میرزا آقاسی را این‌گونه توضیح داده است: «... سلطنت پادشاه را به سوءتدبیر حاجی میرزا آقاسی مداری و استقرار نمانده، رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز می‌گذارد، سالی و ماهی نمی‌رود که سربازان آهنگ طغیان نسازند و اولیای دولت را به اخذ مواجب به محاصره نیندازند» (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۸۵۰). نکته جالب آنکه دامنه شورش و ناامنی حتی به پایتخت نیز رسیده بود؛ به گونه‌ای که در تهران پس از منتشر شدن شایعه بیماری و مرگ محمدشاه بلوا و شورش بر پا شد. با شنیدن وقوع شورش و بلوا در شهر، محمدشاه که چند روزی در بستر بیماری بود از حرم‌خانه بیرون آمد و دستور مجازات چند تن از افرادی را که باعث به وجود آمدن ناامنی در شهر شده بودند صادر کرد. با سیاست‌کردن این افراد، به‌طور موقت آرامش به پایتخت بازگشت: «بعضی را نسق سیاست فرمود، غوغا تسکین یافت» (لنجانی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۰۶).

در اواخر حکومت محمدشاه شاهد آغاز اقدامات علی محمد باب هستیم. بدون شک نارضایتی عمومی مردم خود یکی از علل اصلی گروش به آئین بابی بود و بسیاری از مردم باتوجه به وضعیت بد کشور به بابی‌ها پیوسته، خود را آماده شورش علیه وضع موجود کرده بودند. هرچند در دوره محمدشاه بابی‌ها فرصت آغاز شورش خود را نداشتند، در اوایل حکومت ناصرالدین شاه، کشور با شورش هماهنگ بابی‌ها مواجه شد و اقدامات آنان حتی به ترور شخص اول مملکت نیز انجامید.

نتیجه‌گیری

در طول دوره مورد بررسی ما بارها شاهد وقوع انواع شورش‌ها در سرتاسر کشور بودیم. شورش‌های انجام‌شده عمدتاً منجر به دخالت نیروی نظامی حکومت مرکزی برای پایان دادن به آن‌ها می‌شد، به جز شورش‌های مدعیان سلطنت که هدف نهایی آنان سرنگون کردن نظام حاکم بود. در بقیه موارد شورشیان خواسته‌های محدودی داشتند. هدف نهایی خان‌های بزرگ نیز داشتن استقلال داخلی و مالی بود. شورشیان شهری نیز عمدتاً خواهان پایان دادن به ظلم و زیاده‌خواهی‌های حاکمان خود بودند.

از دوره فتحعلی‌شاه به بعد شاه قاجار با سیاست جایگزین کردن شاهزادگان و وابستگان قاجاری به جای خوانین مقتدر عملاً از قدرت تأثیرگذاری این افراد کاست و براین اساس، پس از مرگ فتحعلی‌شاه جانشینش محمدشاه با مشکلات کمتری از جانب خان‌های قدرتمند مواجه شد.

شورش‌های شهری در دوره فتحعلی‌شاه عمدتاً به علت ظلم و ستم شاهزادگان حاکم و وابستگان آنان به وقوع می‌پیوست. حکومت نیز عمدتاً با تغییر حاکم سعی در فرونشاندن شورش‌های شهری داشت، اما در اکثر مواقع پس از چندی حاکم جدید راه حاکمان پیشین را می‌رفت و زمینه ایجاد شورش جدیدی را فراهم می‌ساخت. در طول دوره محمدشاه همچنان بی‌کفایتی حُکام باعث ایجاد نارضایتی عمومی در بین مردم می‌شد و در سال‌های پایانی حکومتش، رفتارهای حاج میرزا آقاسی صدراعظم وی و اطرافیانش باعث به وجود آمدن نارضایتی فراوانی در میان مردم شده بود؛ درواقع، ظلم و ستم کارگزاران حکومتی از اصلی‌ترین علل وقوع شورش‌ها در دوره قاجار به حساب می‌آمد که تا پایان دوره موردبررسی ما همچنان ادامه داشت.

منابع

ابطحی، سیدعلی رضا و معینی، مینا (۱۳۹۶). «حاج هاشم خان لُنبانی لوطی یا لومپن؟ و بررسی چرایی شورش او (۱۲۳۹ تا ۱۲۴۰ ق/ ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۴ م)». فصلنامه پژوهش‌های تاریخی (علمی-پژوهشی)، سال پنجم، دوره جدید، سال نهم شماره دوم: ۱۹۶-۱۵۱.

احمدی کرمانی، یحیی (۱۳۸۶). «فرماندهان کرمان»، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم. اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا (۱۳۷۰). اکسیرالتواریخ، تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ ق، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.

آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۸۳). «فرهنگ اصطلاحات علوم سیاسی»، تهران: چاپار.

ایمانی، عباس (۱۳۸۶). فرهنگ اصطلاحات حقوقی و کیفری، تهران: نامه هستی.

بوشاسب گوشه فیض‌الله، زاغیان عبدالله (۱۳۹۲). «زمینه‌ها، ابعاد و مراحل بحران سالار در خراسان با تأکید بر مفاهیم بحران و مدیریت بحران»، پژوهش‌های تاریخی (علمی-پژوهشی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی-دانشگاه اصفهان، سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم، شماره اول (پیاپی ۱۷): ۹۵-۱۱۲.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶). مبسوط در ترمینولوژی حقوقی، تهران: گنج دانش.

خاوری شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین، تصحیح ناصر افشارفر، جلد ۱، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

همان، جلد ۲، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، جلد ۱۰، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

ساروی، محمدتقی (۱۳۷۱). احسن التواریخ، تصحیح غلامرضا مجید طباطبانی، تهران: امیرکبیر.

سپهر، لسان‌الملک (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ، تصحیح جمشید کیانفر، جلد ۱، تهران: آگاه.

همان، جلد ۲، تهران: آگاه.

سردار اسعد، علی‌قلی خان و عبدالحسین ملک المورخین (۱۳۷۶). تاریخ بختیاری خلاصه الاعصار فی تاریخ البختیار، تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

طرب نانینی، محمدجعفر بن محمد حسین (۱۳۵۳). جامع جعفری، تاریخ ایران در دوره نادری، زندگی و عصر فتح‌علی شاهی، تدوین ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.

ظل السلطان، مسعود میرزا (۱۳۸۶). خاطرات ظل السلطان، تدوین حسین خدیوچم، تهران: اساطیر.

عضدالدوله، احمد میرزا (۲۵۳۵)، تاریخ عضدی، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

فسایی، میرزا حسن (۱۳۷۶)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.

لایارد، سر هنری. ل. (۱۳۶۷). سفرنامه لایارد، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: وحید.

لنجان‌ی اصفهانی، محمدحسن بن محمدرحیم (۱۳۹۱)، جنبه الاخبار، بخش تاریخ زندگی و قاجاریه (۱۲۶۸-۱۲۶۰) به انضمام نخبه الاخبار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: مجلس.

مارتین، ونسا (۱۳۸۹). دوران قاجار، با ترجمه افسانه منفرد، تهران: کتاب آمه.

محمود میرزا، قاجار (۱۳۹۶). تاریخ صاحبقرانی، تصحیح نادره جلالی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). مآثرسلطانیه، تاریخ جنگ‌های اول ایران و روس به ضمیمه تاریخ جنگ‌های دوم از تاریخ ذوالقرنین، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: روزنامه ایران.

نایب الایاله، رضاقلی میرزا (۱۳۷۴). سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله، اصغر فرمان‌فرمای قاجار، تهران: اساطیر.

نصیری، محمدرضا، رحمانیان، داریوش و سیدحسین، رضوی خراسانی (۱۳۹۴). «لوطیان و نقش آنان در آشوب‌های اصفهان بین سال‌های ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۱ هجری قمری»، دو فصلنامه پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۶): ۱۲۷-۱۰۴.

نوری، محمدتقی (۱۳۸۴). اشرف التواریخ، وقایع مربوط به دوره حکومت محمد ولی میرزا در خراسان، تصحیح سوسن اصیلی، تهران: میراث مکتوب.

هدایت، رضاقلی (۱۳۸۰). روضه الصفای ناصری، تصحیح جمشید کیانفر، جلد ۹، تهران: اساطیر.

همان، جلد ۱۰، تهران: اساطیر.

وزیری کرمانی، احمد علی (۱۳۵۴). تاریخ کرمان (سالاریه)، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: ابن‌سینا.

فصل ششم

شورش‌های ایران دوره ناصری

محمد محمودهاشمی^۱

چکیده

ایران در دوره سلطنت قاجاریه به دوران جدیدی وارد شد که در پی مواجهه با تمدن مدرن رخ داد و ایران دوره ناصری از این رو مواجه با مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جدیدی شد که یکی از مهم‌ترین پیامدهایش وقوع شورش‌های مختلف در این دوره است. این شورش‌ها از ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه آغاز شد و تا سال‌های پایانی سلطنت وی ادامه یافت. پژوهش حاضر با روش تحقیق تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی به دنبال پاسخ به چرایی و چگونگی وقوع شورش‌ها و روش‌های مقابله حاکمیت سیاسی با شورش‌هاست. وجه مشترک تمام این شورش‌ها بحران‌هایی بود که در اعمال حاکمیت سلطنت شاه قاجاری در مناطق طغیان‌زده به وجود می‌آمد. روش‌های مواجهه حاکمیت سیاسی قاجاری با شورش‌ها نیز متناسب با میزان تهدید آن‌ها برای حکومت متفاوت بود. اصول کلی حکومت قاجاری در رویارویی با هرگونه نافرمانی اعمال خشونت و شدت عمل بود، اما گاه شرایطی ازسوی عوامل محدودکننده قدرت سلطنت قاجاری به وجود می‌آمد که باعث می‌شد تا حاکمیت امکان اعمال خشونت صرف برای پایان‌دادن به شورش را از دست بدهد. در این زمان بود که حاکمیت به مذاکره با شورشیان می‌پرداخت تا آن‌ها را قانع کند تا به طغیان علیه حکومت پایان دهند.

مقدمه

شورش‌ها در ایران دوره ناصری از پراکندگی و تنوع درخور توجهی برخوردار است. با وجود اینکه در سلطنت مستقله قاجاری شاه آمریت مطلقه داشت، اما قدرت‌های محدودکننده سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار نقشی مهم در پدید آمدن شورش‌ها و یا قدرت گرفتن این شورش‌ها داشتند. در دوره ناصری قدرت نظامی عشایر کوچ‌نشین، قدرت مذهبی روحانیت و قدرت جهانی و منطقه‌ای روسیه تزاری و بریتانیا قدرت‌های محدودکننده سلطنت مستقله شاه بودند. شورش‌ها به منزله مبارزه‌ای میان گروه‌های غیرحاکم با حکومتگران قاجاری با استفاده از منابع در اختیارشان گاه به صورت خشونت‌بار و گاه بدون اعمال خشونت تلاش می‌کردند تا حکومت را به چالش بکشند و خواسته‌های اعتراضی خود را محقق کنند. این پژوهش با روش تحقیق تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که شورش‌های دوره ناصری چگونه و چرا به وقوع پیوست و حاکمیت قاجاری چگونه با این شورش‌ها مقابله کرد؟

فرضیه تحقیق: دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه شاهد متنوع‌ترین گونه‌های شورش در تاریخ ایران است و این شورش‌ها به صورت حداقلی تنها خواهان اعمال فشار بر حکومت بودند و به صورت حداکثری سرنگونی حکومت یا خروج از تسلط حاکمیت قاجاری را دنبال می‌کردند. علل وقوع این شورش‌ها باتوجه به موقعیت ایران دوره ناصری که در مواجهه با تمدن مدرن قرار گرفته بود، ناشی از نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته در جامعه بود که گاه نقش قدرت‌های خارجی در ایجاد نارضایتی‌ها یا دامن زدن به شورش‌ها مزید بر علت می‌شد. حاکمیت قاجاری نیز با در نظر گرفتن نوع و مؤلفه‌های شورش - که از محیط، رهبری، ابزارها، میزان حمایت‌های مردمی و خارجی شورش را شامل می‌شد - تلاش خود را برای مهار و سرکوب شورش‌ها به کار می‌برد و متناسب با این ویژگی‌ها از برخورد مدارا جویانه تا سرکوب خشونت‌آمیز را در مقابله با این شورش‌ها مورد استفاده قرار می‌داد.

شورش‌های دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار از سال ۱۲۶۴ق آغاز می‌شود و تا قتل او در سال ۱۳۱۳ق را در بر می‌گیرد. بر این اساس، باتوجه به تنوع شورش‌ها در این دوره زمانی از تاریخ ایران، این شورش‌ها چنین دسته‌بندی می‌شود: شورش‌های ناشی از فقدان تسلط حاکمیت در ابتدای دوره ناصری، شورش بایبان، شورش‌های محلی مربوط به ولایات مرزی که گاه با تحریکات خارجی همراه بود، شورش‌های شهری و شورش علیه امتیاز انحصار دخانیات.

شورش‌های ناشی از ضعف حکومت مرکزی در ابتدای دوره ناصری

پس از مرگ یک پادشاه یا سلطان در ایران در رأس قدرت سیاسی خلأ به وجود می‌آمد. باتوجه به اینکه قدرت سیاسی متکی بر محوریت آمریت مطلقه شاه بود، فقدان رأس هرم قدرت سبب آشفتگی سیاسی مقطعی و حتی درازمدت در مملکت می‌شد و این امر تا زمانی ادامه می‌یافت که جانشین شاه بتواند

بر مدعیان قدرت غلبه یابد. این امر با تسلط بر شبکه قدرت حکومتی و مهار آشفته‌گی‌ها و سرکوب طغیانگری‌ها حاصل می‌شد. مرگ محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۴ق، سرآغاز دوره‌ای از شورش‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و مذهبی در ایران بود و ناصرالدین‌شاه جوان می‌بایستی بر آشفته‌گی‌ها و شورش‌هایی که ریشه در دوره حکمرانی پدرش داشت، غلبه می‌کرد.

شورش تهران

محمدشاه بر اثر بیماری از اداره مملکت فاصله گرفته بود و باتوجه به ارادتی که به حاج میرزا آقاسی صدراعظم و مرشد و معلم خود داشت، زمام اداره امور مملکت را به دست او سپرده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۷۰). بی‌تدبیری‌های حاج میرزا آقاسی و ناآگاهی‌های او از اوضاع جهان و سیاست‌های جهانی (سرسی، ۱۳۶۲: ۱۸۸) مشکلات مهمی را در صحنه‌های داخلی و خارجی پدید آورد. محافظان ماکونی صدراعظم به اهالی پایتخت ظلم می‌کردند؛ بنابراین، مقارن با زمان مرگ محمدشاه نارضایتی عمومی از حاج میرزا آقاسی و نظامیان‌ش در تهران به اوج رسیده بود (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۶)؛ به شکلی که حاج میرزا آقاسی زمان احتضار شاه به‌رغم اظهار خلوص و ارادتش به شاه، از ترس دشمنان با شاه ملاقات نکرد و در منزلش پناه گرفت (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۰۴-۳۰۳).

اولین شورش دوره ناصری را اهالی تهران با انتشار خبر مرگ محمدشاه در ۶ شوال ۱۲۶۴ق علیه نیروی نظامی ماکونی حاج میرزا آقاسی رقم زدند: «اهالی دارالخلافه که به سال‌ها از آن جماعت گرفتار آفت و مخالفت بودند، زمان فرصت را از دست نداده، در مقام کفر و انتقام برآمدند و کاسب ذلیل بازاری بر سرتیپ و سرداری می‌تاخت و هر علیل بی‌فرهنگی یاور و سرهنگی را عریان می‌ساخت» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۶). حاج میرزا آقاسی که تنها به حفظ حیات خود می‌اندیشید از اداره امور کناره گرفت؛ چون نه‌تنها در میان مردم، بلکه در دربار هم دشمنان پرنفوذی داشت (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۹۳۲). با کناره‌گیری صدراعظم، شیرازه امور از هم گسیخته‌تر شد. بزرگان دربار و امرای مملکت با محوریت مهدعلیا بر برکناری صدراعظم متفق شدند و حاج میرزا آقاسی برای حفظ جان‌ش به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شد (همان: ۹۳۸). مهدعلیا اداره امور را به صدرالممالک اردبیلی واگذار و با کمک نیروی نظامی وفادار به شاه جدید آرامش را در پایتخت برقرار کرد (همان: ۹۴۳-۹۴۰).

در همین زمان سیف‌الملوک میرزا پسر شاهزاده علی میرزا ظل‌السلطان که در قزوین ساکن بود، به وسوسه پادشاهی به میان قبایل قزوین رفت و بنای سرکشی گذاشت و نامه‌هایی به اطراف نوشت و شورش خود را علیه ناصرالدین‌شاه آغاز کرد، اما سلیمان‌خان افشار با نیروهای ایلی وفادارش به سرعت به شورش او پایان داد و وی را دستگیر کرد و به تهران فرستاد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۹۲). با

وجود این شورش، برخورد آتی ناصرالدین‌شاه با این شاهزاده قاجاری تند نبود و چند سال بعد بخشیده شد و حتی در سال ۱۲۷۳ق شاه یک قطعه نشان همایونی الماس نشان را به او اعطا کرد (همان، ۱۷۹۲). از طرفی، شورش در ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه منحصر به شورش مردم تهران نبود. نقاط مختلف کشور با منتشر شدن خبر مرگ محمدشاه صحنه شورش‌های شهری و ایلیاتی شدند و از این‌رو، امیرکبیر می‌بایست به تمام این شورش‌ها پایان می‌بخشید. در خراسان، کرمان، شیراز، یزد، بروجرد، کهگیلویه و بویراحمد و... شورش و اغتشاش رقم خورده بود. باتوجه به آنکه شاه در سنین نوجوانی به سر می‌برد و تجربه‌ای در حکمرانی نداشت، مقابله با شورش‌ها به امیرکبیر سپرده شد. یکی از اولین اقدامات امیرکبیر نظم‌بخشیدن به امور نظامیان بود تا با فراهم آوردن نیروی نظامی مناسب برای سرکوب شورش‌های مختلف نظم و امنیت را در مملکت برقرار کند. وی پس از انتظام‌بخشیدن به نیروی نظامی از آن به بهترین وجه برای سرکوب شورش‌ها بهره گرفت.

شورش فوج قهرمانیه در تهران

سختگیری‌های اداری، مالی و نظامی امیرکبیر در دربار و میان نظامیان دشمنی‌های جدی و خطرناکی را علیه او شکل داد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها شورش گروهی از نظامیان در تهران علیه امیرکبیر در اوایل صدارتش بود. در سال ۱۲۶۴ق و در روزهای اول صدارت امیرکبیر پنج فوج از سربازان آذربایجانی که در ارگ سلطانی بودند به تحریک اسماعیل‌خان فراشبازی و آقا بهرام خواجه امیر دیوان‌خانه، سر به شورش برداشتند و اسلحه و آذوقه را به سربازخانه بردند و به منزل امیرکبیر حمله کردند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۹). آن‌ها خواستار عزل امیرکبیر از منصب صدرات بودند و چون این خواسته آن‌ها پذیرفته نشده بود، قصد داشتند با حمله به منزل امیرکبیر او را به قتل برسانند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۰۷-۱۰۰۶). شاه به‌رغم خواست شورشیان بر حفظ مقام و موقعیت صدراعظم تأکید کرد. این شورش به‌منزله به‌چالش کشیدن فرمان و خواست پادشاهی بود که دارای سلطنت مستقله بود و گروهی از نظامیان زیردستش با این شورش اقتدار او را نادیده گرفته بودند. شاه با حمایت از امیرکبیر مخالفان او را ناکام گذاشت. فردای بروز این شورش فرماندهان نظامی مورداعتماد شاه و مورداحترام نظامیان شورشی به سربازخانه رفتند و با تهدید سربازان و درعین حال امیل‌بخشی به آن‌ها درباره بخشندگی شاه، آن‌ها را قانع کردند تا به شورش پایان دهند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۰۹-۱۰۰۸؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۹). پس از فروکش کردن شورش، حکومت اقدام علیه رهبران و محرکان این طغیان را آغاز کرد و سربازان شورشی به شفاعت شخصی امیرکبیر مورد عفو قرار گرفتند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۰۹). با این حال، آقابهرام خواجه و اسماعیل‌خان فراشبازی با مجازات تبعید و جریمه مالی روبه‌رو شدند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۹).

۶۰). میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی نیز که متهم شده بود قصد برانداختن امیرکبیر و رساندن خود به مقام صدارت اعظم را از طریق تحریک شورشیان داشته است، ابتدا به قم و سپس به کرمانشاه تبعید شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۹۵-۱۶۹۴).

شورش یزد، کرمان و بلوچستان

شورش‌هایی که در یزد شکل گرفته بود از جمله شورش‌هایی است که بدون نیاز به لشکرکشی خاموش شد. در شهر یزد محمدعبدالله نامی از مردم شهر بود که با همراهی گروهی از یزدیان، نایب‌الحکومه را در اداره امور شهر ناتوان کرده بود. شیخ‌علی خان حاکم جدید یزد توانست محمدعبدالله را به دام خود اندازد. حاکم یزد از در استمالت از محمدعبدالله برآمد و با حيله بر او دست یافت و او را به قتل رساند و بدین ترتیب در سال ۱۲۶۵ ق شورش یزد فروخواید و این شهر آرام شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۰۳-۱۷۰۲؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۷۷).

شهر کرمان نیز پس از مرگ محمدشاه در سال ۱۲۶۴ ق دچار شورش شد. در ابتدا نزاعی میان بیگلربیگی کرمان و گروهی از نظامیان درگرفت و نایب‌الحکومه کرمان در غیبت حاکم به دست نظامیان شورش‌ی به زندان افتاد و اموال حاکم کرمان غارت شد. حاکم کرمان که دید اوضاع شهر آشفته است و مخالفانش با هم علیه وی متحد شده‌اند، راهی تهران شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۴۱-۴۰). امیرکبیر مؤیدالدوله را به حکومت کرمان گماشت. او به محض ورود به کرمان شورشیان را دستگیر و تبعید کرد و به زندان انداخت. همچنین راه‌های بلوچستان به کرمان و نیز کل منطقه کرمان را امنیت بخشید و به حمایت از اهل صنعت و تولیدکنندگان کرمان پرداخت. به این ترتیب، امنیت در سال ۱۲۶۵ ق در کرمان برقرار شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۰۵؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۶).

مؤیدالدوله در سال‌های ابتدایی حکومت خود در سال ۱۲۶۷ ق برای به اطاعت درآوردن قبایل سرکش بلوچ به بلوچستان لشکرکشی کرد و قلعه سرباز را به تصرف درآورد و بزرگان بلوچ در بم و نرماشیر از او اعلام فرمان‌برداری کردند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۱۳۴-۱۱۳۳). بعدها در سال ۱۲۷۱ ق در دوره صدارت میرزا آقاخان نوری و حکومت محمدحسن خان سردار حکمران یزد و کرمان یکی از قبایل بلوچ به رهبری گل محمدخان بلوچ در قلعه اپرندجان علیه حکومت سر به شورش برداشت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۶۷). محمدحسن خان سردار با لشکرکشی به بلوچستان به این شورش‌ها پایان داد و گل محمدخان شورش‌ی کشته شد و قلعه به تصرف سپاه حکومتی درآمد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۴۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۶۸). در سال ۱۲۷۲ ق نیز حکمران کرمان به شورش محمدشاه‌خان سبی و پسرش نادرشاه‌خان در قلعه سب با محاصره و تصرف این قلعه پایان داد و شورشیان دستگیر

شدند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۸۷). در این سال‌ها منطقه بلوچستان با شورش قبایل بلوچ روبه‌رو بود و اهتمام ویژه حاکمان کرمان مصروف به فرستادن لشکر به بلوچستان و سرکوب قبایل بلوچی می‌شد که به راهزنی می‌پرداختند و راه‌ها را ناامن می‌کردند. پس از سرکوب شورش سرهای مقتولان به همراه اسرا به تهران فرستاده شدند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۳۷-۱۳۶).

شورش شیراز

در سال ۱۲۶۴ق با انتشار خبر مرگ محمدشاه در شیراز گروهی از مردم که از رفتار حسین خان نظام‌الدوله حاکم شهر ناراضی بودند، از فرصت خلأ قدرت سیاسی در پایتخت بهره جستند و با آغاز اعتراض خود علیه حاکم شیراز، خواستار برکناری او از حکومت شیراز شدند. نظام‌الدوله در برابر مخالفان ایستادگی کرد. گروهی از لوطیان شهر که با مخالفان پرنفوذ نظام‌الدوله همراه بودند، شورش شهری را علیه نظام‌الدوله رقم زدند و به دکان‌های بزازي دست‌درازی کردند (همان: ۴۰-۳۹). با اینکه شورشیان خواستار اخراج حاکم شیراز بودند، سپاه حاکم شیراز در برابر آن‌ها مقاومت کرد و شخص نظام‌الدوله نیز از میدان پا پس نکشید (همان). گفتنی است شهر شیراز و منطقه فارس شاهد حضور ایل‌های پرقدرتی چون ایل قشقایی و ایل‌های خمسه بود و نیروی نظامی ایلات و عشایر فارس در تعیین مناسبات قدرت در شهر شیراز نقش زیادی داشت؛ از این‌رو، حمایت و مخالفت آن‌ها با حاکم یا کلاتر شیراز به‌خصوص در دوره تزلزل قدرت سیاسی در ایران می‌توانست در سرنوشت حکومتگران شیرازی تأثیر زیادی داشته باشد. در این زمان، محمدقلی خان ایلخانی و یک‌هزار و ۵۰۰ نفر از رؤسای قشقایی و خستی، حومه شیراز را به اشغال درآوردند و با شورشیان همراهی نشان دادند. در پی این حوادث، مذاکراتی میان نمایندگان حاکم و شورشیان برگزار شد که نتیجه نداد و چهل روز شورش ادامه یافت؛ در مدت زدوخورد میان حکومت و شورشیان در شهر شیراز بین شش تا هفت نفر از حکومتیان و ده تا دوازده نفر از شورشیان کشته شدند (همان).

در همین زمان، امیرکبیر در پایتخت زمام امور را به‌دست گرفت و در پی خاموش کردن شورش شیراز برآمد. شورشیان که از دشمنی دیرینه میان نظام‌الدوله و امیرکبیر آگاه بودند، به‌رغم اختلافات درونی بر سر تداوم شورش، تا برکناری نظام‌الدوله متفق شده بودند (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۸۸). ابتدا امیرکبیر امیراصلاح‌خان پیشخدمت شاه، را برای مذاکره با شورشیان فرستاد. شورشیان از ورود نماینده شاه و صدراعظم به شیراز استقبال کردند و شورش فروکش کرد و نظام‌الدوله بنا به دستور نماینده حکومت به حبس افتاد (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۹۰). شاه شاهزاده بهرام میرزا را به حکومت فارس منصوب کرد و حاکم جدید با ورود به شیراز امور آشفته شهر را انتظام بخشید و اموال غارت‌شده مردم-که در دوره شورش به یغما رفته بود- را به آن‌ها بازگرداند.

شورش در کهگیلویه و لار

در ابتدای دوره ناصری در منطقه کهگیلویه شورشی رخ داد که در رأس آن قوام‌الدین بهبهانی برادر حاکم سابق کهگیلویه قرار داشت. وی با کمک قبایل عرب به غارت و کشتار کاروان‌ها و مسافران دست زد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۱۱۲). برای سرکوب شورش قوام‌الدین بهبهانی هم از طرف حکومت فارس و هم از طرف حکومت لرستان و خوزستان می‌بایست عملی انجام می‌شد؛ از این رو، در ابتدا اردشیر میرزا حاکم لرستان و خوزستان، قبایل عرب را از مساعدت قوام‌الدین بهبهانی بازداشت. وی شیخ‌های عرب شورشی را دستگیر کرد و به تهران فرستاد و تعقیب میرزا قوام‌الدین را آغاز کرد (همان، ۱۱۱۴). فیروز میرزا نصرت‌الدوله حاکم فارس، نیز نیرویی نظامی به فرماندهی عباس‌قلی خان لاریجانی برای سرکوب شورش و دستگیری میرزا قوام‌الدین به کهگیلویه فرستاد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۰۰۱). سرانجام، در سال ۱۲۶۶ق با نیروی نظامی ارسالی حاکمان فارس و لرستان قوام‌الدین بهبهانی - که در قلعه گل و گلاب متحصن بود - شکست خورد و قلعه به تصرف سپاه قاجاری درآمد. قوام‌الدین دستگیر شد و عباس‌قلی خان لاریجانی مأمور نگهداری از قلعه شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۱۱۶). قوام‌الدین نیز به شیراز فرستاده شد و با وجود آنکه محبوس بود، با وی با احترام رفتار شد و حاکم فارس او را به تهران فرستاد. مدتی بعد قوام‌الدین در تهران بر اثر بیماری وبا درگذشت (فسایی، ۱۳۸۲: ۷۹۶). در منطقه لار نیز علیه حکومت حاکم شیراز شورشی روی داد که این شورش هم با لشکرکشی و کيفر شورشیان پایان یافت (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۱۳۴).

شورش بوشهر

شورش دیگری که توابع فارس را در این زمان درگیر ناآرامی کرد، شورشی بود که در شهر بوشهر رخ داد. بوشهر در این دوره یک شهر کوچک و یک بندر تجاری بود که تا سال ۱۲۶۶ق در دست خاندان آل‌مذکور بود. این خاندان که اصالتی عمانی داشتند، به بوشهر آمده بودند و زمان کریم‌خان زند در این بندر موقعیت قدرتمندی یافتند. آن‌ها که حکومت بوشهر را به دست آورده بودند، به حاکم فارس خراج می‌دادند و در عین حال، با انگلیسی‌ها رابطه تنگاتنگی داشتند. همچنین از راه تجارت دریایی که از بندر بوشهر با هند انجام می‌شد، ثروت چشمگیری اندوخته بودند (مارتین، ۱۳۹۷: ۵۶).

حاکمان قاجاری به‌ویژه امیرکبیر، خواستار بسط تسلط حکومت در خلیج فارس بودند و لازمه آن پایان دادن به حکومت موروثی خاندان‌ها در بندرهای ایران بود. در سال ۱۲۶۶ق نصرت‌الدوله حاکم فارس، شیخ نصرخان آل‌مذکور را از حکومت بوشهر عزل کرد و به تهران فرستاد و به جای وی فرزند کلاتر پرنفوذ شیراز را به حکومت بوشهر منصوب کرد. شیخ حسین خان عموی شیخ نصر که شاهد

از میان رفتن حکومت موروثی خاندان خود بود، این امر را برنتابید و سر به شورش برداشت، از اعراب منطقه کمک خواست و راه ورود حاکم جدید را مسدود کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۹۹). نصرت الدوله حاکم فارس لشکری به فرماندهی مصطفی قلی خان قراگوزلو برای سرکوب این شورش به بوشهر فرستاد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸۷). باتوجه به آنکه تاجران زیادی از شیراز یا تاجرانی از اتباع دولت های خارجی در شهر بوشهر ساکن بودند. مصطفی قلی خان نامه ای به آن ها نوشت و تأکید کرد که اگر این شورش ادامه یابد، بوشهر با حمله قوای حکومتی مواجه خواهد شد و در این صورت، قتل و غارت در این شهر انجام می شود و وی حفظ جان و مال تاجران بوشهر را ضمانت نخواهد کرد. این نامه بر ترس اهالی بوشهر افزود و به شیخ حسین خان اعلام کردند که باعث از بین رفتن زندگی مردم شهر نشود و این بندر را ترک کند (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۹۵). از سوی دیگر، مصطفی قلی خان به شیخ حسین خان آل مذکور وعده داد که در صورت اطاعت از فرمان حکومت قاجاری و تخلیه شهر، از او شفاعت خواهد کرد تا حکومت به شیخ حسین خان واگذار شود (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸۷). این دو امر سبب ترک مقاومت شیخ حسین خان شد و او با تصرف اموال گمرک بوشهر به همراه خانواده و خاندانش به جزیره خارک گریخت و حاکم جدید بوشهر در این شهر مستقر شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۹۹). مصطفی قلی خان سرتیب نیز به سبب خدماتش در پایان دادن بدون خشونت به شورش بوشهر مورد تشویق شاه قرار گرفت و به منصب میرپنجگی منصوب شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۱۱۲).

شورش های مناطق لر نشین

منطقه لرستان، بختیاری و خوزستان با مرگ محمدشاه قاجار دچار شورش ها و ناآرامی هایی بود که قبایل مختلف پدید آورده بودند. خانلر میرزا احتشام الدوله حاکم منطقه بروجرد و بختیاری در سال ۱۲۶۵ ق با شورش های قبایل لر، لک و بختیاری روبه رو بود. وی ابتدا پس از تسلط بر بروجرد و تبیه شورشیان باجلان و فیلی (خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۵) با لشکرکشی شورش طوایف طغیانگر چهارلنگ بختیاری را سرکوب کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۸۹). وی همچنین خسروخان لک شورشی دیگر را نیز دستگیر کرد و به پایتخت فرستاد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۹۰). وی بعدها در سال ۱۲۷۰ ق نیز به شورش محمدعلی خان هفت لنگ پایان داد و قلعه هایی که در دست او بود را به تصرف درآورد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۵۷).

رفتار شورشیان بختیاری که با غارتگری و کشتار مناطق روستایی و شهری همراه بود با واکنش شدید و بی رحمانه حکومت قاجار و دست نشاندهانشان همراه می شد. چاره جلوگیری از این شورش های ایلایاتی در مناطق بختیاری و لرستان شدت عمل حاکمیت سیاسی و عاملان آن پنداشته می شد و گاه

این شدت عمل به جنایت و اعمال شنیع عاملان حکومت برای سرکوب شورش قبایل می‌انجامید. البته امیرکبیر پس از آرام شدن مناطق لرنشین و خوزستان در پی آبادی و بهبود و رونق زندگی مردم این مناطق بود و نامه‌هایی از او به احتشام‌الدوله در رسیدگی به امور کشاورزی و آبرسانی به زمین‌های کشاورزی و حتی اهتمام به کاشت محصولات چوب نیل و نیشکر وجود دارد تا بدین وسیله آبادی و رونقی حاصل شود و حکومت و مردم بتوانند از این رونق و آبادانی بهره ببرند (اسناد و نامه‌های امیرکبیر، ۱۳۷۱: ۱۴۴-۱۴۳).^۱

شورش حسن خان سالار در خراسان

مهم‌ترین و دردسرسازترین شورش در دوره اول ناصری شورش حسن خان سالار در خراسان بود. ریشه این شورش به سال‌های پایانی سلطنت محمدشاه قاجار بازمی‌گشت. حسن خان سالار فرزند اللهیارخان آصف‌الدوله بود. آصف‌الدوله نیز داماد فتح‌علی‌شاه و مدتی نیز صدراعظم او (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰۲) و در عین حال، دایی محمدشاه قاجار نیز بود. حسن خان سالار علاوه بر این بستگی، خود داماد علی میرزا ظل‌السلطان برادر عباس میرزا بود و پیوند خانوادگی مستحکمی با محمدشاه و فرزندش ناصرالدین‌شاه داشت؛ در زمانی که محمدشاه به علت دغدغه از شورش شاهزادگان قاجاری مناصب حکومتی را در ایالات از آن‌ها گرفته بود و تهران را به محلی برای حصر محترمانه این شاهزادگان تبدیل کرده بود (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۱۵)، آصف‌الدوله و سالار مورد اعتماد وی بودند و حکومت خراسان به سالار واگذار شد. در سال ۱۲۶۲ ق روابط میان حاج میرزا آقاسی و آصف‌الدوله و پسرش سالار تیره شد. علت آن، اختلاف صدراعظم و حاکم خراسان بر سر منطقه بسطام بود که حکومتش به فرد دیگری واگذار شد. سالار برای کارشکنی علیه حاکم جدید بسطام، ترکمانان کوکلان را به شورش علیه وی برانگیخت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۳؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۸۶۱). حتی سالار متهم به این شد که مترصد فرصت است تا پس از مرگ محمدشاه به جای ناصرالدین میرزای ولیعهد، بهمن میرزا برادر شاه را با استفاده از لشکر خراسان به سلطنت برساند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۷۷).

حسن خان سالار شورش خود را علیه حکومت مرکزی در سال ۱۲۶۳ ق آشکار کرد. وی ابتدا با لشکرکشی به کلات، ساخلوی (پادگان) آنجا را تحت اختیار خود درآورد. سپس با حرکت به سوی تهران، تا سبزوار پیشروی کرد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۴). حاکم بسطام و استرآباد از طرف حکومت مأمور مقابله با او شد. سالار عقب‌نشینی کرد و از ترکمانان برای ادامه شورش کمک خواست، در حالی که قبلاً از کردهای خراسان به ویژه شادلوها برای شورش کمک گرفته بود (اعتمادالسلطنه،

۱. نامه امیرکبیر به خانلر میرزا احتشام‌الدوله در ۹ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ ق.

۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۸۵). حکومت مرکزی لشکری به فرماندهی حمزه میرزا حشمت‌الدوله برای مقابله با شورش سالار فرستاد، اما این لشکرکشی در نهایت نتوانست به پایان دادن شورش سالار منتهی شود. در حالی که حشمت‌الدوله مشهد را به تصرف درآورد، سالار کماکان در خراسان با همراهی متحدان ایلپاتی و طرف‌دارانش در داخل شهر مشهد به شورش ادامه می‌داد. بیماری حشمت‌الدوله بر روند کار سالار افزود و وی با لشکری در سال ۱۲۶۴ ق دوباره در حوالی مشهد ظاهر شد. رجب مروی که یکی از لوطیان شهر بود با کشتن ناغافل متولی حرم رضوی و فراهم کردن فضا برای ورود سالار، سپاهیان حکومتی را غافلگیر کرد؛ در نهایت، مقارن با مرگ محمدشاه دوباره شهر مشهد به تصرف سالار درآمد و حشمت‌الدوله برای کمک گرفتن عازم منطقه هرات شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۴۸-۴۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۸۹).

با تسلط حکومت ناصری بر اوضاع پایتخت، امیرکبیر یکی از مهم‌ترین تلاش‌های خود را معطوف سرکوب شورش سالار کرد. سپاهی قدرتمند به فرماندهی یکی دیگر از شاهزادگان قاجاری به نام سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (عموی شاه) در سال ۱۲۶۴ ق عازم خراسان شد، در حالی که نیروهای نظامی حاکم بسطام و استرآباد و سران ایلات زعفران‌لو و بغایری و ایل‌های دره‌گری به سپاه حکومت پیوستند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۶۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۹۳). نماینده حکومت برای مذاکره با سالار و قانع کردن او به تسلیم عازم مشهد شد، اما سالار بر نافرمانی باقی ماند و جمعی از طرف‌داران سالار به محل اقامت نماینده حکومت حمله بردند و به همراهانش آسیب رساندند. نماینده حکومت برای نجات جان خود و همراهانش وعده داد که سپاه حسام‌السلطنه را قانع خواهد کرد تا بازگردد، اما به محض خروج از مشهد به حسام‌السلطنه اعلام کرد که از محل اقامت خود در چناران عازم تسخیر مشهد شود و در نتیجه سپاه حکومتی مشهد را محاصره کرد (همان، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۸). محاصره مشهد با مقاومت سالار به طول انجامید تا آنکه تدارکات سالار به پایان رسید و او برای تأمین مخارج سپاهیان - با وجود مخالفت علمای مشهد - به حرم رضوی و دارایی‌هایش دست‌درازی کرد (همان، ۹۸۱-۹۸۲). این عمل ناستوده سالار و طولانی شدن بیش از یک‌ساله محاصره مشهد بر نارضایتی عمومی از وی افزود. در نهایت سپاه حکومتی توانست به درون شهر نفوذ کند و مقاومت سالار را درهم بشکند. سالار به همراه مردان خانواده‌اش به حرم رضوی پناه برد، اما چون حرمت حرم را شکسته و اموال حرم را مصادره کرده بود، به بست‌نشینی او توجه نکردند و او را همراه خانواده‌اش دستگیر کردند و به اردوی حکومتی در خارج مشهد بردند. سپس وی را بعد از محاکمه و اثبات گناهانش به همراه برادر و پسرش در روز ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ ق اعدام کردند (همان، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۰۵).

شورش تبریز

شورش تبریز در سال ۱۲۶۵ ق ریشه مذهبی داشت. بقعه صاحب‌الامر در تبریز از مراکز مورد احترام شیعیان در این شهر به شمار می‌رفت و نفوذ روحانیت شیعه و مذهب تشیع در شهر مذهبی تبریز شایان توجه بود. شورش تبریز با برانگیخته شدن احساسات مذهبی مردم رخ داد و از زمانی آغاز شد که در سال ۱۲۶۵ ق قصابی قصد ذبح گاوی را داشت، اما گاو به بقعه صاحب‌الامر پناه برد. قصاب به ذبح گاو اصرار داشت، اما ناگهان درگذشت و گاو به منزل متولی بقعه گریخت. این واقعه معجزه‌ای از بقعه دانسته شد و مردم این واقعه را جشن گرفتند و برای تبرک گرفتن از گاو در کنار بقعه متمرکز شدند و نظم شهر بر هم خورد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۷-۹۸۶). این وضعیت حدود یک ماه در شهر تبریز ادامه یافت (نادر میرزا، ۱۳۲۳ ق: ۱۱۱) و حتی این سخن مطرح می‌شد که به سبب این واقعه شهر تبریز باید از پرداخت مالیات معاف شود. شیخ الاسلام تبریز و پسرش که از نظر امیرکبیر در بروز این شورش مذهبی دخیل بودند به تهران خواسته شدند (آدمیت، ۱۳۷۸: ۴۳۰-۴۲۹) و از آن‌ها تعهد گرفته شد تا از دامن زدن به احساسات مذهبی مردم به شکلی که سبب ناآرامی و شورش شود خودداری کنند (شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۲-۱۱۳). سرانجام، محمدرضاخان فراهانی که در این زمان منصب وزارت آذربایجان را بر عهده داشت به کمک چند تن از علما این شورش را فرونشاند و مردم را آرام کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۷-۹۸۶؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۷۱).

شورش اصفهان

شورش اصفهان که یکی از بزرگ‌ترین شورش‌های شهری اوایل دوره ناصری به حساب می‌آید، در سال ۱۲۶۵ ق رخ داد. در یکی از نماز جمعه‌های سال ۱۲۶۵ ق در پی درگیری یکی از ملازمان امام جمعه اصفهان با یک سرباز حکومتی، شورش در اصفهان آغاز شد. معترضان از بی‌احترامی سربازان به امام جمعه خشمگین شدند. در رأس معترضان یکی از اهالی اصفهان به نام احمد میرزا قرار داشت که از طرف مادری نسبتش به شاهان صفوی می‌رسید. او به بهانه حمایت از امام جمعه وارد منازعه شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۸). عده‌ای دیگر از افراد پرنفوذ شهر چون میرزا عبدالحسین مستوفی به احمد میرزا پیوستند و بدون رضایت امام جمعه اعتراض‌ها را به شورش عمومی تبدیل کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۰۱). در این زمان محمدحسین خان خلیج به نیابت غلامحسین خان سپهدار حاکم اصفهان در شهر حکومت می‌کرد. محمدحسین خان خلیج برای التیام ناراحتی طرفداران امام جمعه عازم مسجد جامع شد، اما در آنجا شورشیان که بیشتر از لوطیان بودند به او حمله کردند و او را به شدت مجروح کردند. امام جمعه نایب‌الحکومه را به منزل خود برد، اما وی بر اثر جراحات درگذشت

(همان، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۹). سپهدار پس از این واقعه دستور دستگیری میرزا عبدالحسین مستوفی را صادر کرد و نیروهایی را برای تخریب منازل احمد میرزا و همراهانش فرستاد و این امر کار را به جنگ چندروزه میان حاکم اصفهان و شورشیان کشاند و تعدادی از سربازان حکومتی در این جنگ شهری کشته شدند (رضاقلی خان هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۵۲۲). در مدت درگیری‌ها امام جمعه اصفهان به حمایت حکومت بر منبر می‌رفت و شورش علیه پادشاه اسلام را سبب نابودی دنیا و عذاب آخرت شمرده و به شورشیان اخطار داد که: «کفران نعمت پادشاه اسلام را بر خاطر منهد و خاک این شهر را بر باد مدهید» (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۸۳). به فرمان شاه در مدت زمان جنگ شورشیان اصفهان با حاکم این شهر نیروهای کمکی عازم اصفهان شدند (همان: ۱۰۸۱). درنهایت، با قوت‌گیری نیروی حکومت و کناره‌گرفتن امام جمعه و پیروانش از شورشیان، حکومت توانست بر شورش غلبه یابد و سران شورش از اصفهان گریختند. احمد میرزا و بستگانش به حرم حضرت معصومه در قم پناه جستند، اما بستگان نایب‌الحکومه مقتول اصفهان در پی انتقام‌جویی برآمدند و آن‌ها را در قم به قتل رساندند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۹۰؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۸۶). میرزا عبدالحسین مستوفی وزیر اصفهان هم در حوالی اصفهان دستگیر و در این شهر اعدام شد. همچنین سپهدار نیز به تهران خواسته شد و به جای وی چراغعلی خان به حکومت اصفهان منصوب شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹۹۰).

شورش بابیان

شورش بابیان که پیروان سیدعلی محمد باب بودند، در دوره اول سلطنت ناصرری رخ داد. وی در زمان محمدشاه قاجار ادعا کرد باب امام زمان (عج) است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۷: ۸۹). اولین فردی که به باب ایمان آورد ملاحسین بشرویه بود (همان). باب سپس ادعای امامت و بعد از آن ادعای نبوت و آوردن دین جدید را مطرح کرد (مامقانی، ۱۳۸۸: ۱۱۷)؛ هجده نفر در ابتدا به او پیوستند که با خود باب نوزده نفر می‌شدند. این هجده نفر ایمان‌آورنده به باب معروف به «حروف حی» شدند که همان نگارش ابجد عدد هجده است. آن‌ها برای تبلیغ باب به نقاط مختلف رفتند و شورش را در دوره محمدشاه پایه‌گذاری کردند که در دوره ناصرالدین‌شاه اوج گرفت.

علمای شیعی مذهب اصولی و شیخی به بایبگری و دعاوی باب به‌طور صریح واکنش نشان دادند و باتوجه‌به اینکه پیشوای مذهبی مردم ایران بودند به مبارزه عقیدتی و عملی با بابیان برخاستند؛ چون بایبگری در ذات خود مخالف اسلام بود. اعتبار دعوت باب مستلزم آن بود که در ابتدا پیروانش به نسخ دین اسلام و آمدن مذهب جدید ورد خاتمیت پیامبر اسلام (ص) اذعان کنند؛ ازاین‌رو، علمای اسلام وظیفه شرعی خود می‌دانستند که در برابر هرگونه بدعت و رفض از اسلام ایستادگی کنند (الگار، ۱۳۶۹: ۲۱۵).

با اوج‌گیری دعاوی باب، حاکمیت سیاسی قاجاری در دوره محمدشاه خطر گرویدن برخی از مردم به وی و ایجاد شورش علیه حکومت را دریافت. در ابتدا تلاش حکومت قاجار آن بود که با برگزاری جلسات مباحثه میان باب و علمای برجسته شیعی در شیراز بطلان سخنان و ادعاهای او را بر پیروانش اثبات کند. در مباحثه شیراز گروهی از علما فتوا به قتل او دادند و گروهی دیگر حکم جنون و اختلال عقل او را صادر کردند (مرسلوند، ۱۳۸۸: ۴۰-۳۹). حاکم شیراز دستور فلک‌کردن باب را صادر کرد و باب از ادعاهای خود در زیر چوب توبه کرد و سپس بر منبر رفت و توبه خود را اعلام کرد و به زندان افتاد. منوچهرخان معتمدالدوله حاکم تازه مسلمان اصفهان که ادعای باب را شنید، مخفیانه باب را به اصفهان آورد و او را با وجود مخالفت علمای اصفهان مورد حمایت قرار داد و به پایتخت اعلام کرد که کشتن باب باعث شورش اصفهان خواهد شد (همان: ۴۶). با مرگ حاکم اصفهان باب به آذربایجان تبعید شد و بنا بر دستور حاج میرزا آقاسی دوباره جلسه بحث باب این بار با علمای تبریز برگزار شد. سستی صدراعظم و جلساتی که برای باب برگزار می‌شد سبب بیشتر شدن آوازه باب و گسترش پیوند گروهی از عوام به او بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۱۷۶). علمای تبریز به مانند علمای اصفهان و شیراز با باب رفتار کردند؛ ادعای باب بار دیگر رد شد و وی را در قلعه چهریق زندانی کردند (مرسلوند، ۱۳۸۸: ۴۷).

مرگ محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق فرصت مناسبی برای حروف حی به منظور گسترش فعالیت‌های تبلیغی و ایجاد زمینه برای شورش علیه حکومت فراهم آورد. ملاحسین بشرویه که در خراسان مشغول تبلیغ برای باب بود در شهر مشهد از جنگ میان سالار و سپاه حکومتی بهره برد و باتوجه به فضای پیش آمده، به تبلیغ برای باب پرداخت، اما به دستور حشمت‌الدوله حاکم قاجاری دستگیر و در اردوی حکومتی زندانی شد. وی توانست از آنجا بگریزد و بر سر راه خود به مازندران، عده‌ای مرید برای باب به دست آورد و آن‌ها را با خود همراه کند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۱۳-۱۰۱۲). در مازندران او به همراه ملا محمدعلی - بارفروشی که یکی دیگر از حروف حی بود - به تبلیغ باب پرداخت و بارفروش را به عنوان مرکز تبلیغات خود درآوردند. در این شهر روحانیون شیعه به رهبری سعیدالعلماء به مقابله با آن‌ها برخاستند و کار به زدوخورد و اخراج بابیه از بارفروش انجامید (رضاقلی خان هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۸۴۸۷-۸۴۸۶). بایان که در ابتدا به قصد حرکت به سمت عراق از بارفروش خارج شدند، در حالی که مسلح بودند خود را به قلعه طبرسی رساندند و در آنجا مستقر شدند و با آغاز شورش خود علیه حکومت ناصری، چنین شایعه کردند که در مازندران و در قلعه طبرسی نایب امام‌زمان (ع) قیام خود را آغاز کرده است (همان، ۸۴۸۹). آن‌ها که تعدادشان به ۲ هزار نفر می‌رسید، اموال مردم حوالی قلعه را برای تهیه آذوقه مصادره کردند و بر استحکامات قلعه افزودند، در حالی که «مرگ را حیات خود می‌دانستند و قید را نجات می‌شمردند» (همان، ۸۴۸۸). ملاحسین بشرویه هرکدام از سران سپاه خود را

به نام یکی از انمه یا انبیا نام‌گذاری می‌کرد و به آن‌ها حکومت یکی از مناطق را وعده می‌داد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۸). شاه با شنیدن خبر شورش بایه در قلعه طبرسی فرمان سرکوب شورش آن‌ها را صادر کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۱۹). سپاهی که از مازندران عازم سرکوب قلعه طبرسی شد با مقاومت ساکنان قلعه شکست خورد و فرمانده سپاه حکومتی در این جنگ کشته شد. ساکنان قلعه شکست‌خورده‌گان را تعقیب کردند و تعدادی از آن‌ها را به قتل رساندند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۶۱). حکومت قاجاری شاهزاده مهدی‌قلی میرزا حاکم مازندران را مأمور سرکوب شورش باییان در قلعه طبرسی کرد. سپاه وی چندین بار با شیخون باییان رویه‌رو شد، اما سرانجام توانست بر آن‌ها غلبه کند. در جنگ شدیدی که رخ داد، در حین جنگ ملاحسین بشرویه کشته شد و قلعه به تصرف سپاه قاجاری درآمد و باییان باقی‌مانده تسلیم سپاه قاجار شدند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۳۶-۱۰۳۵). محمدعلی بارفروشی دستگیر شد و او را به بارفروش بردند و پس از سؤال و جواب او را بر خری نشانده و در شهر گرداندند و سپس به دست گروهی از مردم تکه‌تکه شد و قلعه طبرسی نیز با خاک یکسان شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۲). بقیه باییان دستگیر شده نیز اعدام شدند (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۳۶)؛ نه نفر از هجده نفر مریدان اصلی باب که به حروف حی مشهور بودند در واقعه شورش قلعه طبرسی جان خود را از دست دادند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۷: ۹۲-۹۰).

شورش دیگر باییان در شهر زنجان رخ داد. این شورش به رهبری یکی دیگر از حروف حی به نام ملا محمدعلی زنجانی بود. وی از علمای زنجان (خورموجی، ۱۳۶۳: ۷۰) و از شاگردان شریف‌العلمای مازندرانی بود و خود را از زمره علمای شیعی می‌شمرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۷: ۴۸). وی در مسائل شرعی با علمای زنجان اختلاف داشت؛ این اختلاف به دربار محمدشاه قاجار کشیده شد و او را به تهران خواستند. وی زمانی که در تهران ساکن بود، دعوت باب را پذیرفت و از حروف حی شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۷۱-۷۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۷: ۴۹-۵۰). با درگذشت محمدشاه وی فرصت یافت تا با خروج از تهران و عزیمت به زنجان، به تبلیغ باب بپردازد. با توجه به موقعیت مذهبی و مریدانی که در زنجان داشت، نزدیک ۱۵ هزار نفر به دور او جمع شدند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۷: ۵۰)؛ از این رو، امیرکبیر به امیراصلان خان مجددالدوله حاکم زنجان فرمان داد تا ملا محمدعلی زنجانی را دستگیر کند و به تهران بفرستد (همان).

در این زمان بود که شورش باییان زنجان آغاز شد و سیدعلی خان سرتیپ فیروزکوهی مأمور سرکوب شورش شد. وی شهر زنجان را به محاصره درآورد و جنگ شدیدی بین قوای حکومتی و باییان زنجان درگرفت. در هنگامه جنگ ملا محمدعلی زنجانی مجروح شد و پس از یک هفته جان سپرد؛ در نتیجه پیروانش که به او اعتقاد داشتند، دست از جنگ کشیدند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۳).

(۹۷۲). حاکم زنجان که مدت طولانی درگیر نبرد با بایبان بود دستور داد تا بایبانی که به جنگ با قوای حکومتی پرداخته بودند را اعدام کنند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۶۹)، اما تعقیب بایبان در زنجان پیگیری نشد؛ چون نیمی از شهر زنجان بر اثر این شورش خراب شده بود (گوبینو، ۱۳۶۷: ۴۶۴). با توجه به شورش های مازندران و زنجان و کشتارهای زیادی که بر اثر این شورش ها رخ داد، امیرکبیر از شاه تقاضا کرد تا فرمان اعدام سیدعلی محمد باب را صادر کند و شاه برای جلوگیری از خونریزی های بیشتر چنین کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۷۳).

به این ترتیب، ملا محمد مامقانی از روحانیون عالی رتبه شیخی و جانشین سیدکاظم رشتی در میان شیخیان تبریز فتوا به اعدام باب داد (مامقانی، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۴۳) و باب به همراه یکی از مریدانش در سال ۱۲۶۶ ق در میدان سربازخانه ارگ به دست فرج بهادران مسیحی (ارمنی) تیرباران شد (مامقانی، ۱۳۸۸: ۱۴۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۹۶). شیخیه کرمان نیز به مخالفت با باب برخاستند و میرزا محمد کریم خان رهبر شیخیه کرمان مانع از تبلیغ ملایوسف اردبیلی به نفع باب در کرمان شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۷: ۹۱). محمدکریم خان چون خود را جانشین بر حق سیدکاظم رشتی می دانست به مخالفت با باب برخاست و شیخیان کرمان از مخالفان سرسخت بایه به حساب می آمدند (براون، ۱۳۸۶: ۳۴۵). از همین روی بود که در دو شهر تبریز و کرمان بایبان با وجود حضور تعداد درخور توجهی از پیروان شیخیه قادر به برپایی شورشی به نفع باب نشدند.

در سال ۱۲۶۶ ق شورش دیگری از سوی بایبان در فارس رقم خورد. سیدیحیی کشفی دارابی که فرزند سیدجعفر کشفی دارابی از علمای بزرگ دوره قاجار و بسیار مورد احترام مردم و حکومت بود، رهبری این شورش را بر عهده داشت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸۵). وی در شیراز با باب آشنا شد و به باب گروید (الگار، ۱۳۶۹: ۲۲۷)؛ سپس به یزد رفت تا برای باب تبلیغ کند. آقاخان نایب الحکومه یزد او را از این شهر راند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸۵). وی دوباره به فارس بازگشت و در نیریز ساکن شد. مقارن با این زمان، مردم نیریز با حاکم آنجا حاجی زین العابدین به علت سوءرفتارش اختلاف داشتند. سیدیحیی از همین اختلاف بهره برد و با تبلیغ برای باب علیه حاکم نیریز نیز وارد عمل شد (همان: ۸۶-۸۵) و مخالفان حاجی زین العابدین را با خود همراه کرد. وی همراه هوادارانش در قلعه ای که خارج از این شهر بود، مستقر شدند و شورش خود را علیه حاجی زین العابدین آغاز کردند. آن ها برای به دست آوردن پول به منظور تداوم شورش به اجبار از بازاریان مبلغی می گرفتند. هرکسی به نزد کشفی دارابی می رفت یا با او بیعت می کرد و سلاح به دست می گرفت یا مبلغی می بایست به وی می داد (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۹۳-۷۹۲). سپاه حاجی زین العابدین که برای سرکوب شورش دارابی رفته بود، با شیخون بایبان در هم شکست و عده ای از سپاهیان کشته شدند. حاجی زین العابدین در پی این شکست از حاکم شیراز کمک خواست (همان).

فیروز میرزا نصرت‌الدوله در سال ۱۲۶۶ ق سپاهی به فرماندهی مصطفی‌قلی خان قراگوزلو به نیریز رهسپار کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۳). دارابی در قلعه متحصن شد و به سپاه قاجاری شبیخون می‌زد. مصطفی‌قلی خان با این حيله که می‌خواهد مرید کشفی دارابی شود و دعوت او را پذیرفته است، تقاضای ملاقات با او را کرد. کشفی برای ملاقات مصطفی‌قلی خان از قلعه بیرون رفت، اما به فرمان فرمانده قاجاری به قتل رسید و طرف‌دارانش نیز بعد از قتل او از جنگ دست کشیدند و دستگیر شدند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸۷-۸۶). سی نفر از اسیران به همراه فرزند خردسال کشفی دارابی به شیراز فرستاده شدند. اسیران به فرمان حاکم شیراز اعدام شدند و فرزند خردسال کشفی دارابی به پدر بزرگش سپرده شد (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۹۴-۷۹۳). باقیمانده شورشیان بابی نیریز که به همراه خانواده‌شان پانصد نفر بودند در کوه‌های نیریز پناه گرفتند و در برابر حکومت مقاومت می‌کردند؛ تا آنکه در سال ۱۲۷۰ ق مؤیدالدوله حاکم فارس، قشونی برای سرکوب آن‌ها فرستاد. شورشیان در نبرد با سپاه حکومتی ایستادگی کردند، اما سرانجام شکست خوردند و یکصد نفر از آن‌ها کشته و بقیه اسیر شدند. سپس اسرا را به شیراز فرستادند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۱۷۷-۱۱۷۶).

شورش‌های ولایات مرزی

پس از امیرکبیر در ایران آرامش نسبی برقرار شد و میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران میراثی از امنیت را از سلف خود به ارث برد. از این زمان به بعد، ما شاهد بروز تعداد اندکی از شورش‌های مرزی هستیم که گاه دامنه‌دار بود و پای حکومت‌های خارجی نیز به میان کشیده می‌شد. بیشتر این شورش‌ها از سوی افرادی انجام می‌شد که جزء اقلیت‌های مذهبی و قومی بودند.

شورش بندرعباس

اولین مورد از این شورش‌ها در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری و در فاصله سال‌های ۱۲۷۳-۱۲۷۰ ق در بندرعباس به وقوع پیوست. شهر بندرعباس به لحاظ موقعیت جغرافیایی مهم‌ترین بندر تجاری ایران به حساب می‌آمد و در عین حال، به لحاظ سیاسی و نظامی جایگاه منحصر به فردی در خلیج فارس داشت. قرار گرفتن این بندر در کنار تنگه هرمز به آن موقعیتی بخشیده بود که ایران می‌توانست با تسلط بر این بندر بر خلیج فارس و کشتی‌رانی در آن سلطه یابد. در کنار این موقعیت منحصر به فرد جغرافیایی، بندرعباس مرکز حضور تاجران ایرانی و غیرایرانی بود که به امر تجارت در این شهر مشغول بودند و به حاکمانش مالیات پرداخت می‌کردند؛ این مالیات چشمگیر برای خزانه حکومت قاجاری که در زمینه مسائل مالی همواره مشکل داشت، بسیار مفید بود. گفتنی است بندرعباس در دوره قبل از سلطنت ناصرالدین‌شاه

قاجار تحت سلطه امام مسقط درآمد بود و برخلاف تعهداتی که حاکم عمانی به حکومت قاجاری و والی فارس داده بود، از پرداخت مبلغی از مالیات که می‌بایست به والی فارس تسلیم کند سر باز می‌زد. تاجران ایرانی نیز تسلط امام مسقط را بر نمی‌تاییدند و خواهان تسلط مستقیم والی فارس بر بندرعباس بودند؛ از این رو با ارسال نامه‌هایی به والی فارس، از او خواستند تا بندرعباس را تحت سیطره خود درآورد. با آغاز حکومت فیروز میرزا نصرت‌الدوله بر فارس در سال ۱۲۶۶ق، سیاست حکومت قاجاری برای تسلط بیشتر بر بندرهای خلیج فارس از جمله بندرعباس، به اجرا درآمد. شیخ سیف نماینده حاکمان مسقط از زمان سلطنت محمدشاه قاجار از پرداخت مالیات خودداری کرده بود و سبب شد تا ناصرالدین‌شاه و حکومت قاجاری تصمیم به واکنش علیه او بگیرند (وثوقی، ۱۳۸۹: ۴۲۸).

هدف ابتدایی افزایش نظارت ایران بر بندرعباس و هدف غایی تسلط کامل حکومت قاجاری بر بندرعباس و برانداختن قدرت حکومت مسقط در این بندر مهم تجاری ایران بود. حاکم فارس در سال ۱۲۷۰ق تصمیم حکومت درباره پرداخت نکردن مالیات شیخ سیف که به منزله شورش علیه حکومت به حساب می‌آمد را به اجرا درآورد؛ این تصمیم تعیین حاجی محمدرحیم تاجر به حکومت بندرعباس بود (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۳۲-۱۳۰).

در ظاهر، حکومت محمدرحیم‌خان از سوی امام مسقط پذیرفته شد، به شرط آنکه حاکم بدون سپاه وارد شهر شود. پس از ورود بدون سپاه محمدرحیم‌خان به بندرعباس، وی را به بهانه ملاقات با امام مسقط از بندرعباس خارج، سپس دستگیر و در جزیره هرمز زندانی کردند. شیخ سعید برادرزاده شیخ سیف‌خان که بعد از مرگ او جانشینش در حکومت بندرعباس شده بود، دوباره حکومت این شهر را از طرف امام مسقط در دست گرفت و با علنی کردن شورش خود علیه حکومت قاجاری، استحکامات نظامی شهر را تقویت کرد. در مقابل، والی فارس به بندرعباس لشکر کشید و قبل از حمله، با این وعده که حکومت بندرعباس به شیخ سعید اعطا خواهد شد توانست محمدرحیم‌خان را آزاد کند. شیخ سعیدخان که با نیروهای کمکی امام مسقط تقویت شده بود، بعد از آزادی محمدرحیم‌خان با حمله مشترک سپاه والیان کرمان و فارس به بندرعباس روبه‌رو شد و چون توانایی مقاومت نداشت، از بندرعباس عقب‌نشینی کرد و مال‌التجاره مردم و عده‌ای از ساکنان بندرعباس را با خود به جزیره قشم و هرمز برد. وی پس از بازگشت حاکم فارس از بندرعباس با کمک امام مسقط دوباره به بندرعباس یورش برد و در نتیجه، لشکرکشی دوباره‌ای به این شهر از سوی حاکمان فارس و کرمان انجام شد. در این جنگ سپاه حکومتی پیروزی نهایی را به دست آورد، امام مسقط گریخت و متحدش شیخ عبدالرحمان قشمی کشته شد. همچنین گروهی از شورشیان و اعراب دستگیر شدند و بندرعباس به دست سپاه قاجاری فتح شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۳۶-۱۳۴؛ پولاک، ۱۳۶۱: ۲۷۸-۲۷۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷).

ج ۳: ۱۷۵۸-۱۷۵۷). در پی این پیروزی نظامیانی که در سرکوب این شورش شرکت داشتند، از سوی حکومت مورد تشویق قرار گرفتند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۷۲).

در سال ۱۲۷۳ ق امام مسقط دوباره توانست با ارسال هدایایی برای شاه و بنا به وساطت میرزا آقاخان نوری حکومت بندرعباس، قشم، هرمز و میناب را به دست بیاورد، به شرط آنکه مالیات خود را مرتب بپردازد، استحقاقات نظامی بندرعباس را از بین ببرد و بعد از بیست سال این بندر را به حکومت قاجاری تحویل دهد تا اگر حکومت ایران تمایل داشت، دوباره حکومت این منطقه را به امام مسقط بازگرداند. (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۶۶-۱۶۴). با این حال، سال‌ها بعد دوباره پرداخت مالیات دچار مشکل شد و حسام‌السلطنه حاکم فارس در سال ۱۲۸۵ ق به فرمان شاه به بندرعباس لشکرکشی کرد تا امام مسقط را از حکومت این شهر خلع کند (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۲۳-۸۳۰). وی این شهر را تسخیر کرد و در نهایت، در قراردادی و با شرایط جدیدی حکومت این بندر را به امام مسقط بازگرداند، اما شورش علیه سلطان عمان در همین زمان این فرصت را به حاکم فارس داد تا قرارداد اجاره بندرعباس را لغو کند و همه اختیارات مالی و اداری این بندر را در اختیار والی فارس قرار گیرد (وثوقی، ۱۳۸۹: ۴۳۴).

شورش هرات

هرات شهری مهم از شهرهای خراسان بود که شاهان قاجاری همواره سعی خود را برای به انقیاد آوردن این شهر به کار می‌بردند؛ زیرا این شهر و سایر مناطق شرق خراسان بزرگ نظیر قندهار، به لحاظ تاریخی جزئی از ایران به حساب می‌آمدند، در این دوره مناطق شرقی ایران مورد توجه امپراتوری بریتانیا بود. بریتانیا هندوستان را مستعمره کرده بود و این مناطق می‌توانست به عنوان مناطق هم‌جوار هندوستان از سوی سایر دولت‌ها برای عبور به سمت هند مورد استفاده قرار گیرد و منافع بریتانیا را به خطر بیندازد. بنابراین، از زمان حکومت فتح‌علی شاه قاجار بریتانیا تمام مساعی خود را به کار برد تا این مناطق به عنوان حائلی با ایران به صورت مستقل اداره شود و زیر سیطره بریتانیا درآید. بریتانیا در زمان سلطنت فتح‌علی شاه از عباس میرزا ولیعهد خواست تا به هرات لشکرکشی نکند، اما ولیعهد که هرات را جزئی از ایران می‌دانست این خواسته بریتانیا را نپذیرفت و لشکری برای فتح هرات فرستاد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۱۵). نافرمانی حاکمان محلی هرات کماکان در دوره محمدشاه نیز ادامه داشت و لشکرکشی محمدشاه برای تصرف هرات با یورش بریتانیا به مرزهای جنوبی ایران و بازگشت سپاه قاجاری از هرات ناکام ماند. به هر روی، حکومت قاجاری در دوره ناصری میراث‌دار عدم انقیاد حاکمان محلی هرات از حکومت ایران بود. شورش حاکم هرات سیدمحمدخان ظهیرالدوله، با تحریک انگلیسی‌ها در سال ۱۲۷۱ ق رقم خورد؛ وی با اتحاد با خان خیوق علیه حکومت قاجار شورش کرد و به آزار اقوام هزاره

پرداخت (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۲۷۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۸۱). از همین روی، گروهی از هراتیان از بدسلوکی وی به تنگ آمدند و به رهبری عیسی خان درانی و با همراهی طایفه هزاره علیه او شورش کردند و او را به قتل رساندند. آن‌ها همچنین شاهزاده محمدیوسف را که در ایران بود برای حکومت خواستند و شاهزاده بدون اجازه حکومت قاجاری به هرات رفت و حکومت را به دست گرفت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۷۱). با این حال، دوست محمدخان حاکم قندهار میل به تصرف هرات داشت و به همین دلیل، به هرات لشکرکشی کرد. حاکم هرات از حکومت قاجاری کمک نظامی خواست و حکومت قاجاری سپاهی برای کمک به او فرستاد، اما این سپاه اجازه ورود به هرات را نیافت و درعین حال، مورد حمله غوریان قرار گرفت (همان: ۱۷۷-۱۷۶). اجازه نیافتن سپاه قاجاری برای ورود به شهر هرات، به منزله شورش حاکم هرات علیه سلطنت قاجاری تلقی شد و حسام‌السلطنه حاکم خراسان به فرمان شاه به هرات لشکرکشی کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۳۰۵-۱۳۰۴). این در حالی بود که در سال ۱۲۶۹ ق در پی لشکرکشی قبلی حسام‌السلطنه به هرات در سال ۱۲۶۷ ق وزیرمختار بریتانیا در ایران و میرزا آقاخان نوری توافق کرده بودند که حکومت قاجاری قشون خود را از هرات خارج کند و در درگیری میان خان‌های محلی هرات و قندهار دخالت نکند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۳۰-۱۲۹)؛ لذا دولت بریتانیا عمل والی خراسان در لشکرکشی دوباره به هرات را برخلاف توافق رسمی تلقی کرد و علیه آن وارد عمل شد.

سپاه والی خراسان هرات را محاصره کرد؛ این محاصره به طول انجامید و این امر، نارضایتی شاه و دربار ایران را برانگیخت (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۳۲۱-۱۳۱۹). از طرفی، عیسی خان در هرات شاهزاده محمدیوسف را دستگیر و به حسام‌السلطنه تسلیم کرد، اما چون به صورت پنهانی با دوست محمدخان حاکم قندهار هم‌پیمان بود، از تسلیم شهر به والی خراسان خودداری می‌کرد. تلاش سپاه قاجاری برای رسوخ به شهر با کمک فارسیان و شیعیان هرات نه تنها نتیجه نداد، بلکه به کشتار و غارت شیعیان هرات به دست عیسی خان انجامید (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۸۵-۱۸۴). حدود دو سال زدو خورد شورشیان هرات با سپاه قاجاری ادامه یافت تا آذوقه و تجهیزات نظامی هراتیان تمام شد و عیسی خان با وساطت سادات هرات این شهر را به حسام‌السلطنه تسلیم کرد. سپاه قاجاری وارد هرات شد و در مسجد هرات به نام ناصرالدین شاه قاجار خطبه خوانده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۹۳). سرتیپ عیسی خان به سبب قتل عام شیعیان مورد حمله تعدادی از سربازان قاجاری قرار گرفت و کشته شد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۹۱)، شاهزاده محمدیوسف را نیز به تهران فرستادند و با وساطت صدراعظم در ابتدا عفو شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۳۳۴)، اما بعد به اشاره پنهان شاه، وی به دست چند تن از دشمنان افغانی‌اش در باغ سلطنتی به قتل رسید (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۸۲). بر اساس روش حکمرانی در ایران گاه به دلایل

مصلحت سیاسی شاه و فرمانده نظامی رهبران شورش را عفو می‌کردند، اما بعد عده‌ای را مخفیانه برای کشتن این رهبران شورشی می‌فرستادند. این روش چندین بار از سوی حکومتگران دوره ناصری از جمله دربار شاهزاده محمدیوسف مورد استفاده قرار گرفت.

در همین حال، انگلستان که تصرف هرات از سوی حکومت قاجاری را به منزله تهدید هندوستان می‌انگاشت، به بهانه توهین به نماینده سیاسی خود در تهران به بوشهر حمله کرد و آن شهر را به تصرف درآورد. کشمکش بریتانیا با حکومت قاجاری در جنوب با میانجیگری دولت فرانسه به معاهده صلح پاریس انجامید. در این مذاکره ایران متعهد شد که از هرات چشم‌پوشی کند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۱۸-۲۱۴) و بدین ترتیب، هرات از تسلط ایران خارج شد. در این زمینه، اتهام اصلی به میرزا آقاخان نوری صدراعظم وارد شد که با رشوه‌گرفتن از بریتانیا این‌گونه جلوه داد که والی خراسان قصد دزد که استقلال خود را از حکومت ایران اعلام کند و او را وادار به خروج از هرات کرد (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۶۴-۶۳).

شورش هورامان

زمینه شورش هورامان در پی واگذاری این منطقه به قلمرو حکومتی خاندان اردلان رقم خورد. میان خاندان‌های حکومتگر هورامان و خاندان اردلان دشمنی دیرینه وجود داشت و تا قبل از سلطنت سلسله قاجاریه حکومت این منطقه به خاندان اردلان واگذار شده بود. هورامان منطقه‌ای کوهستانی و صعب‌العبور با قلعه‌های بزرگ بود که مهم‌ترین آن‌ها قلعه هورامان نامیده می‌شد و این منطقه را به نام این قلعه می‌شناختند (مشیرالدوله تبریزی، ۱۳۴۸: ۳۹). لشکرکشی و تصرف این منطقه سخت و نزدیک به محال بود و کوهستان‌های سر به فلک کشیده مانعی برای حرکت لشکریان دشمن به داخل هورامان بودند.

حاکمان هورامان در دوره اول سلطنت قاجاریه و همچنین در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌طور مستمر در حال زدو خورد با حاکمان اردلان بودند و هر بار که دچار مشکل می‌شدند به قسمت کردنشین خاک عثمانی می‌رفتند و با اظهار فرمان‌برداری و دادن پیشکش مورد عفو شاه قاجاری قرار می‌گرفتند و دوباره بر سر قدرت باز می‌گشتند. در سال ۱۲۸۴ق با مرگ امان‌الله‌خان اردلان، فرد دیگری از خاندان اردلان به حکومت کردستان منصوب نشد و شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم کردستان شد. حاکم قاجاری برای تفوق به گردن‌کشی‌های حسن سلطان هورامانی در پی ملاقاتی که با او داشت، وی را به قتل رساند (واقع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۴: ۱۴۲). پس از قتل حسن سلطان، با وجود خواست معتمدالدوله برای پایان یافتن ناآرامی‌های هورامان، شورش در سرتاسر این منطقه

گسترش یافت. هورامی‌ها با تجهیز سپاه به سپاه معتمدالدوله حمله کردند تا اسیران خود را آزاد کنند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۰۱-۱۶۰۰). حاکم کردستان از شورشیان شکست خورد، اما توانست به سنندج بگریزد.

با شکست معتمدالدوله حکومت مرکزی نیروهای کمکی از افواج خمسه، قراگوزلو و افشار ارومی را به کمک حاکم کردستان فرستاد. سپاه قاجاری عازم تصرف منطقه هورامان و پایان دادن به شورش شد. با کمک و دخالت گروهی از هورامی‌ها که از سپاه شورشی به حکومت پیوستند، شورشیان شکست خوردند و قوای دولتی توانست مقر اصلی شورشیان را تصرف کند (سلطانی هورامی، ۱۳۸۶: ۵۴۷). پس از سرکوب شورش حکومت هورامان به یکی از وابستگان حکومتی به نام میرزا رضا دیوان‌بیگی واگذار شد و شورشیان به خاک عثمانی گریختند. همچنین قوای دولتی یک سال در هورامان باقی ماندند و استحکامات آن را تقویت کردند (مردوخ کردستانی، ۱۳۵۳، ج ۲: ۱۹۳).

شورش شیخ عبیدالله نه‌ری

شیخ عبیدالله نقشبندی- پسر شیخ طه از بزرگان صوفیه نقشبندیه- در میان کردها از احترام بسیاری برخوردار بود. شیخ طه باتوجه به صوفی‌مشرّب بودن محمدشاه قاجار مورد توجه وی قرار داشت؛ ازاین‌رو، هر ساله هدایایی برای شیخ طه ارسال می‌شد و شاه برای تأمین مخارج خانقاه وی چند روستا را به تیول او داده بود. همسر محمدشاه و مادر عباس میرزا ملک‌آرا از طایفه شیخ طه و مرید طریقت او بود (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۸۹؛ بامداد، ۱۳۵۷، ج ۲: ۱۸۵).

بعد از مرگ شیخ طه پسرش شیخ عبیدالله جانشین او شد و در قلمرو کردستان عثمانی در جنگ میان روسیه و عثمانی از کردها نیروی نظامی پدید آورد و با گرفتن پول و اسلحه از عثمانی علیه روس‌ها وارد نبرد شد (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۹۰). به این ترتیب، او از روش نقشبندیه و پدرش که در عین نزدیک شدن به حاکمان از شرکت در سیاست دوری می‌کردند، فاصله گرفت و در مناطق کردنشین برای خود نیروی نظامی و قدرت سیاسی به وجود آورد. وی در سال ۱۲۹۷ ق تصمیم گرفت که حکومتی کُرد در مناطق کردنشین ایران و عثمانی با زعامت خود به وجود آورد و حکومت عثمانی نیز از ابتدا از عمل او به عنوان ابزاری برای فشار به حکومت قاجاری ایران که نزدیک به روسیه بود، استقبال کرد. شیخ عبیدالله در مجمعی که از طوایف کُرد تشکیل شده بود، ایده تشکیل حکومت را مطرح کرد و در پیامی به سرکنسول بریتانیا در ارومیه اعلام کرد به علت تفاوت‌های قومی و مذهبی کردها با اتباع ایران و عثمانی می‌خواهد حکومتی مستقل از کردها به وجود بیاورد (مک داول، ۱۳۸۰: ۱۱۹-۱۱۸). حمزه آقای منگور نیز از منطقه ساوجبلاغ گریخت و به شیخ عبیدالله پیوست و در تقویت وی و شورش تأثیری بسزا بر جای نهاد

(اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۰۱۰). حمزه آقای منگور و نیروهای شیخ عبیدالله حمله‌های خود را به کردستان و آذربایجان آغاز کردند و فرماندهی نیروها با شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله بود، آن‌ها به مهاباد حمله کردند و آنجا را به تصرف درآوردند.

شیخ عبیدالله جنگ لشکریانش با قوای نظامی ایران را امری مقدس جلوه می‌داد و ایرانیان را ملحد و کافر می‌خواند و کردها را با شعار احیای خلافت رسول‌الله به طرفداری از خود دعوت می‌کرد (نادر میرزا، ۱۳۲۳ق: ۲۹۹). در عین حال وی برای آنکه حکومت ناصرالدین‌شاه را دچار مشکل اساسی‌تری کند به عباس میرزا ملک‌آرا برادر شاه، نامه نوشت و از ملک‌آرا دعوت کرد تا به وی بپیوندد و با کمک نیروی نظامی شیخ، سلطنت را به دست آورد. در پاسخ، ملک‌آرا نامه را به شاه تحویل داد و از پذیرش دعوت شیخ عبیدالله ابا کرد (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۹۳).

بر اثر سستی مظفرالدین میرزا ولیعهد که حاکم آذربایجان بود، قوای شورشی شیخ عبیدالله در مناطق غربی آذربایجان تاخت و تاز زیادی کردند و حدود یک‌هزار و ۳۰۰ نفر را در میاندوآب (نادر میرزا، ۱۳۲۳ق: ۳۱۹) و عده‌ای را در مراغه به قتل رساندند و به غارتگری پرداختند و ارومیه را نیز مورد تهدید قرار دادند. شاه قاجاری حمزه میرزا حشمت‌الدوله را مأمور لشکرکشی و نبرد با شورشیان کرد، اما او به‌صورت ناگهانی درگذشت؛ از این رو، میرزا حسین خان سپهسالار حاکم قزوین، مأمور سرکوب این شورش شد. در نبردی که در حوالی ارومیه میان سپاه حکومتی و قوای شیخ عبیدالله درگرفت، نیروهای حکومت پیروز شدند و به سرعت مناطق تسخیر شده بازپس گرفته شد. آن‌ها همچنین منطقه ساوجبلاغ و ارومیه از شورشیان پاک‌سازی کردند و شیخ عبیدالله به همراه معدودی از هوادارانش به عثمانی گریخت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۰۱۱-۲۰۱۰).

عثمانی که در ابتدا بر روی شورش شیخ عبیدالله حساب باز کرده بود، از وی ناامید شد و او را به استامبول فرستاد (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۴۱۳). حمزه آقای منگور نیز که کماکان باعث ناامنی مناطق کردنشین بود، با حيله حسنعلی خان وزیر فواید- که مأمور امنیت بخشی ساوجبلاغ بود- به دام افتاد و در سال ۱۲۹۸ق کشته شد (امین الدوله، ۱۳۴۱: ۷۶). در سال ۱۳۰۰ق شیخ عبیدالله از استامبول خارج شد تا شورش دیگری را در مناطق کردنشین ایران رقم زند، اما این بار عثمانی از وی حمایت نکرد و او را دستگیر (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۰۴۳-۲۰۴۲) و به مکه تبعید کرد (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۳۸۹). وی تا پایان عمر در حجاز به سر برد و در آنجا درگذشت. در شورش شیخ عبیدالله کُرد علاوه بر عثمانی، بریتانیا نیز از شیخ حمایت می‌کرد و کنسول انگلیسی در ارومیه در حین شورش وی به بهانه کمک به ارمنی‌های پروتستان به شیخ عبیدالله پول و آذوقه می‌رساند (اختر، ۱۲۹۷ق: ۳۱۵). هدف بریتانیا تقویت عثمانی به عنوان متحد خود در برابر روسیه تزاری و ایران بود.

شورش سید عالمگیر

سید محمد معروف به سید عالمگیر در سال ۱۳۰۹ ق علیه حکومت قاجاری شورش کرد. وی که اصالتی کرمانشاهی داشت و پیروان مسلک یارسان به او احترام می‌گذاشتند، خود را در میان هوادارانش عالمگیر می‌خواند. سید عالمگیر حکومت قاجاری را حکومتی ضد قوانین دینی معرفی کرد و از مردم خواست از اطاعت حکومت سرپیچی کنند (فووریه، بی تا: ۳۱۸)؛ در پی این دعوت، گروهی از مردمان کلاردشت که بیشتر از کردان یارسان بودند به وی پیوستند و شورش وی آغاز شد. محمدولی خان تنکابنی مأمور سرکوب شورش سید شد و قوای حکومتی به فرماندهی تنکابنی به شورشیان حمله کردند. شورشیان که بیشتر مرکب از روستاییان غیر مسلح بودند، با چوب و اسلحه سرد به جنگ با قوای حکومتی پرداختند و با دادن تلفات زیاد مغلوب شدند. پس از این درگیری، سید عالمگیر دستگیر و به تهران فرستاده شد. وی در حضور شاه شورش را به گردن پیروان خود انداخت و شاه دستور داد تا او را به زندان بیندازند (همان: ۳۲۳؛ اعتمادالسلطنه، ج ۲: ۱۳۸۵: ۷۷۸).

شورش‌های شهری

زمینه‌های شکل‌گیری شورش‌های شهری

بعد از عزل میرزا آقاخان نوری در سال ۱۲۷۵ ق شاه به‌طور مستقیم اداره امور مملکت را در دست گرفت. وی با توجه به تحولات جهانی که لزوم اصلاحات را در ایران ضروری می‌کرد، در حکمرانی بلندمدت خود تلاش کرد تا در اداره مملکت تغییراتی ایجاد کند. با این حال، اصلاحات شاه و مقامات مهمی چون میرزا حسین خان سپهسالار با ناکامی ماند، روز به روز بر وضعیت آشفته مملکت در ابعاد مختلف افزوده شد و شاه را از بهبود اوضاع مملکت ناامید کرد (مهدی‌قلی هدایت، ۱۳۶۳: ۵۳). از نگاه دیگران به‌ویژه اروپاییانی که در دوره ناصری به ایران می‌آمدند، این اصلاحات در حکومت به منزله وصله‌پینه پارچه‌ای با تاروپود پوسیده بود و اولین وصله را هم تاب نمی‌آورد (روششوار، ۱۳۷۸: ۵۸)؛ به این ترتیب، هر اصلاحاتی در حکومت با سلطنت مستقله و منافع عوامل حکومت در تعارض بود و آن‌ها خود برای جلوگیری از اصلاحات می‌کوشیدند.

در ایران دوره ناصری تجارت خارجی ایران گسترش شایان توجهی یافت. از سال ۱۲۷۰ ق با امنیتی که در ایران برقرار شد، وضعیت مبادلات داخلی و خارجی ایران رو به بهبودی نهاد؛ به‌ویژه با توسعه خطوط تلگراف و افتتاح کانال سونز در سال ۱۲۸۵ ق که سبب تسهیل حرکت ناوگان دریایی کشورهای اروپایی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس شد، تجارت در جنوب ایران و به‌خصوص تجارت دریایی ایران با اروپاییان و هند رونق گرفت. فرش، تنباکو و تریاک ایران به خارج صادر می‌شد، اما حجم

واردات ایران به خصوص محصولات تولیدی بریتانیا و منسوجات این کشور سبب پیشی گرفتن واردات بر صادرات در ایران و منفی شدن تراز بازرگانی و واردآمدن آسیب جدی به تولید صنایع سنتی و دستی ایران شده بود. تراز منفی بازرگانی ایران باعث خروج مسکوکات از ایران و درنهایت، تورم در جامعه شد. در کنار این مشکل سوءمدیریت در ضرب سکه و کاهش جهانی ارزش نقره که اساس پول رایج ایران بود، مشکلات اقتصادی ایران را افزون کرد (مارتین، ۱۳۹۷: ۴۷-۴۵). سرمایه‌داران اروپایی که با گسترش راه‌های ارتباطی توجهشان به ایران افزایش یافته و کشور را مقصدی مناسب برای سرمایه گذاری تجاری خود می‌دانستند، تجارتخانه‌های خود را در ایران گسترش دادند و تجار ایرانی را که به سبب رونق تجاری از دهه ۱۲۷۰ ق به بعد توانسته بودند به موقعیت مناسبی در شهرهای بزرگی چون تهران، اصفهان، تبریز، شیراز و مشهد دست یابند را تحت فشار قرار دادند. با تأسیس بانک شاهنشاهی، بریتانیایی‌ها تسلط بیشتری بر بازار ایران یافتند؛ در مجموع، شرایط جدید اقتصادی که حاصل فرادستی صنعت و اقتصاد قدرت‌های سیاسی و اقتصادی مدرن بود، به شدت بر اقتصاد و معیشت جامعه ایران تأثیر گذاشت و مشکلات اقتصادی اقشار مختلف جامعه را افزون کرد.

نمود آشکار این نابسامانی معیشتی در زندگانی مردم شهرنشین در دوره ناصری بروز یافت. شهرها به عنوان کانون‌های بزرگ و پیچیده اجتماع مردمان یکجانشین در ایران در برابر این مشکلات اقتصادی که با ناتوانی و سوءمدیریت حاکمیت قاجاری نیز همراه بود، به طور فزاینده‌ای با مخاطرات و مسائل ناشی از نابسامانی امور اقتصادی جامعه دست و پنجه نرم می‌کردند. از طرفی، در پی سخت‌تر شدن معیشت اقشار جامعه، مسائل اجتماعی و سیاسی پیچیده‌تری از جمله شورش‌های شهری در ایران دوره ناصری رقم خوردند. اعتراض‌های عمومی به ناکارآمدی حکومت در تأمین ارزاق عمومی به‌ویژه نان، روند رویه‌افزایش مهاجرت مردم از ایران در اواخر دوره ناصری را در پی داشت و خسارت ناشی از لغو امتیاز تنباکو- که ایران را وادار به گرفتن وام خارجی کرده بود- آنچنان وضعیت اقتصادی مملکت را آشفته کرد که حتی روزنامه‌های حکومتی شروع به انتقاد از مقامات دولتی کردند (ناطق، ۱۳۶۳: ۱۰۰-۹۹).

شورش‌های شهری دوره ناصری با شرکت اقشار مختلف شکل می‌گرفت، اما بارزترین نقش در این شورش‌ها با لوطیان و زنان بود. آن‌ها در دامن‌زدن به اعتراض‌های عمومی علیه حکومت بیشترین نقش را داشتند. زن‌ها در جامعه سنتی ایران دارای حریمی بودند که حکومت‌گران به سختی می‌توانستند آن‌ها را به علت اعتراض مجازات کنند و همچنین نوع پوشش زنان شهرنشین در بیرون منزل که در پنهان‌بودن هویت زنان معترض در شهرهای بزرگ مؤثر بود، این امکان را برای آن‌ها فراهم می‌کرد که در اعتراض‌های عمومی به ناکارآمدی حکومت پیش قدم باشند.

لوطیان نیز به عنوان افرادی که همواره در پی به چالش کشیدن نظم و امنیت حاکمیت در شهرها بودند، از مشکلات اقتصادی اقشار ضعیف شهری فرصت می‌جستند و از نارضایتی‌های عمومی برای عرض اندام و سردستگی شورش‌ها و برهم زدن نظم شهر استفاده می‌کردند. همچنین عموماً این لوطیان متعلق به اقشار تهی دست جامعه شهرنشین بودند؛ از این رو، مشکلات معیشتی و کمبود و گرانی مایحتاجی چون نان به صورت مستقیم زندگی آن‌ها را با چالش روبه‌رو می‌کرد و با توجه به قدرت بدنی و روحیه ستیزه‌جویی‌ای که در وجود لوطیان بود، آن‌ها در صف اول اعتراض‌های عمومی و شورش‌ها قرار می‌گرفتند. همچنین برخی از لوطیان مرید روحانی برجسته خاصی در شهر بودند؛ به این ترتیب، اگر پای اعتراض آن عالم دینی به حکومت به میان می‌آمد، لوطیانی که مریدش بودند سردسته معترضان قرار می‌گرفتند که به حمایت آن روحانی به میدان می‌آمدند.

به‌طور کلی، دین اسلام قدرت سازماندهی و انسجام‌بخشی بسیاری دارد و در زمینه اعتراض‌ها و شورش‌های دوره ناصری نیز قدرت مذهب تشیع و علمای دینی در سازماندهی و رهبری اعتراض‌ها منحصر به فرد بود. بحث عدالت در اسلام و وجوب وجود عدالت در حکمرانی، این فرصت را به جامعه می‌داد تا به دلیل ظلم عوامل حکومتی، با الگوگیری از پیشوایان دینی و مصائبی که بر آن‌ها در مبارزه با حکومت‌های نامشروع رفته است، بر شعار ظلم‌ستیزی تأکید کنند و با تشبیه کردن حکومتگران قاجاری به ظلم‌کنندگان به اهل بیت، ضمن مشروعیت مذهبی بخشیدن به اعتراض‌ها و شورش‌های اجتماعی خود، در ایستادگی علیه حکومت راسخ‌تر شوند. مساجد، تکیه‌ها و هیئت‌های عزاداری کانون اجتماع شهرنشینان و محلی برای مطرح شدن بی‌عدالتی‌ها و اجحاف‌های حاکمیت علیه مردم بود؛ این کانون‌های مذهبی می‌توانستند به علمای مذهبی دوره ناصری و مردم به ویژه بازاریان و کسبه، این امکان را بدهند که با تکیه بر مشروعیت مذهبی ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی حقوق خود را از حاکمیت سیاسی طلب کنند و به اعتراض علیه حکومت پردازند.

شورش‌های شهری تهران

شورش‌های نان در تهران

تهران پایتخت شاهان قاجاری و بزرگ‌ترین شهر ایران در طول سلطنت ناصرالدین شاه شاهد اعتراض‌های زیادی به علت کمبود و گرانی نان بود. در این میان، دو اعتراض دامن‌دار شد: اولین اعتراض به شورش عمومی تبدیل شد و با برهم زدن امنیت، حکومتگران قاجاری را مورد تهدید جدی قرار داد. اعتراض دوم نیز به عزل وزیر تهران انجامید.

در زمستان ۱۲۷۷ق و دو سال بعد از عزل میرزا آقاخان نوری شورشی رخ داد. از آن زمان به بعد، شاه شخصاً کنترل تمام امور را در دست گرفت. در زمستان آن سال کمبود گندم در سرتاسر ایران مشکل ساز شد و قحطی مناطق زیادی از ایران به ویژه ایالات شمالی را فراگرفت؛ کار قحطی در برخی مناطق ایران به جایی رسید که دسته‌دسته مردم از گرسنگی تلف می‌شدند (بروگش، ۱۳۸۹: ۶۱۰). در تهران نیز وضعیت نان آشفته بود و ذخیره گندم کفاف مصرف مردم این شهر را نمی‌داد (Eastwick, 1864: 287-288). حکومت به هنگام قحطی قادر نبود نیازمندی‌های عمومی مردم را در پایتخت تأمین کند و همین امر شهر را با قحطی رویه‌رو کرد؛ این قحطی به شکلی بود که عده‌ای از گرسنگی در کنار خیابان و کوچه‌هایی هوش می‌شدند و می‌مردند (بروگش، ۱۳۸۹: ۵۹۹).

در چنین شرایطی بود که در ۱۷ شعبان ۱۲۷۷ق وقتی که شاه همراه ملازمانش از شکار بازمی‌گشت، حدود ۵ هزار نفر از زنان تهران برای بیان اعتراض خود علیه کمبود و گرانی نان راه را بر وی بستند. فراشان سلطنتی سعی کردند تا با استفاده از شلاق و چوب زنان را متفرق کنند، اما زنان به جان آمده شروع به سنگ‌زدن به فراشان کردند و شاه مجبور شد تا اعتراض زنان را بشنود. زنان به شاه اجازه عبور دادند، ولی کامران میرزا و ملازمان شاه مورد ضرب و شتم زنان قرار گرفتند (همان: ۶۰۲-۶۰۱). روز بعد، مردان و لوطیان شهر نیز به شورش زنان پیوستند. ابتدا زنان هنگامه بر پا کردند و به دنبال آن‌ها مردان وارد جریان شورش شدند و در اطراف قصر سلطنتی ازدحام کردند. این در حالی بود که شاه با دورین ازدحام شورشیان را در اطراف کاخ مشاهده می‌کرد (Eastwick, 1864: 289). گروهی از شورشیان می‌خواستند به اجبار برادر امام‌جمعه را به مقابل کاخ شاه ببرند تا اعتراض آن‌ها را اعلام کند (آدمیت، ۱۳۸۵: ۷۹). گروهی دیگر از معترضان هم به مقابل سفارت روسیه رفتند تا از سفیر روسیه بخواهند تا اعتراض شورشیان را به گوش شاه برساند و گروهی از زنان هم مقابل سفارت بریتانیا رفتند و به علامت اعتراض به قحطی چادر از سر خود برداشتند (Eastwick, 1864: 291). به این ترتیب، شورشیان با استفاده از تمام راه‌هایی که در دست داشتند صدای اعتراض خود را به گوش شاه و عوامل حکومت رساندند.

ابزار شاه برای مقابله با این شورش به مانند همیشه اعمال خشونت برای ایجاد ترس بود. در جامعهای که هنوز قانونی برای اداره جامعه وجود نداشت، تنها راه برای اعمال حاکمیت و برقراری نظم و امنیت ایجاد ترس ناشی از مجازات‌های سخت در میان رعایا بود. ناصرالدین‌شاه نیز از همین روش بهره گرفت و قربانی او یکی از حکومتیان یعنی کلانتر شهر تهران بود که رابط میان حکومت و مردم شهرنشین و برقرارکننده نظم معیشت و مالیات و اداره‌کننده محلات شهر بود. شاه در حالی که صدای اعتراض و ناسزای مردم را به خود می‌شنید، فرمان اعدام محمودخان کلانتر را در کاخ صادر کرد. به این ترتیب، در حضور تمام مسئولان حکومتی و در مقابل چشمان شاه، کلانتر را خفه کردند، پیکر عریان او را به

دم اسبی بستند و در برابر چشمان معترضان بر روی زمین کشیدند. جسد وی به صورت واژگون چندین روز در مناظر عمومی آویزان بود (بروگش، ۱۳۸۹: ۶۰۴-۶۰۳). کدخدایان محلات نیز به فرمان شاه فلک شدند (Eastwick, 1864: 290) و همچنین بنا به دستور شاه و بدون محاکمه گوش، زبان و بینی رئیس صنف خبازان، دو افسر نظمیه و تعداد دیگری از مسئولان شورش را بریدند (بروگش، ۱۳۸۹: ۶۰۵-۶۰۴). برخورد شاه با مقام‌های عالی‌رتبه تر ملایم‌تر بود. میرزا موسی وزیر تهران که متصدی اصلی فراهم‌آوردن ارزاق عمومی و مقصر اصلی قحطی تهران بود، به زندان افتاد و چندی بعد هم از زندان آزاد شد. مقام کلانتری شهر نیز به برادرش واگذار شد (همان: ۶۰۹-۶۰۸)؛ مجازات‌های علنی و به‌ویژه کشاندن نعش کلانتر تهران در خیابان‌ها چنان رعبی در میان شورشیان ایجاد کرد که پراکنده شدند (همان: ۶۰۶).

به موازات این شدت عمل، شاه دستور داد تا سربازان به دکان‌های نانوايي رفته، نانوايان را مجبور به پخت نان به قیمت قبلی کنند. نانوايان نیز نان را در وزن کمتر به همان نرخ موردنظر حکومت می‌فروختند و نان فراوان شد، اما درواقع با همان قیمت گرانی که پیش‌تر بود (همان: ۶۰۵). در دربار نیز به جای آنکه علت شورش احتکار گندم از سوی زمین‌داران بزرگ (که همگی از مقام‌های عالی‌رتبه حکومتی بودند) در نظر گرفته شود، شورش حاصل توطئه صدراعظم معزول و تبعیدی میرزاآقاخان نوری، دانسته شد و شاهد درباریان برای این موضوع تنها روابط حسنه صدراعظم معزول با کلانتر معدوم بود که می‌توانست به ارتباط مخفی میان آن‌ها از طریق مکاتبه و سامان‌دادن این شورش انجامیده باشد؛ ازاین‌رو، فرمان تفتیش منزل میرزاآقاخان نوری و تبعید فوری اعضای خانواده وی صادر شد (همان: ۶۰۹). به این ترتیب، نه تنها قحطی در تهران ریشه‌کن نشد، بلکه تا پایان زمستان همچنان عده‌ای از مردم در تهران و سایر نقاط مملکت از گرسنگی تلف شدند.

در قحطی بزرگ بعدی که در سال ۱۲۸۸ ق رخ داد وضعیت جامعه ایران به شدت اسفبار شده بود. بارندگی کم در چند سال پیاپی در ایران فاجعه‌ای دیگر آفرید. نان کمیاب شد و ارزش مواد غذایی در تهران و سایر شهرها رو به فزونی نهاد. اعتراض‌ها در تهران آغاز شد و تا آستانه شورش پیش رفت. در این اعتراض‌ها نیز زنان نقش محوری داشتند و از جسارت زیادی برخوردار بودند. اعتراض‌ها تا آنجا پیش رفت که از ترس تکرار شورش نان از سوی زنان فرمان داده شد که نیروهای مستقر در اردوی شاهی مسلح شوند (مارتین، ۱۳۹۷: ۱۳۳).^۱ مردم شهر در اعتراض به قحطی و بی‌توجهی شاه و حکومت به‌ویژه میرزا عیسی وزیر تهران، تصنیف می‌سرودند و همین اعتراض‌ها به عزل وزیر تهران منجر شد (مستوفی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۱۰). با آغاز وزارت حسین‌خان سپهسالار وی تمام تلاش خود را برای کاهش آثار

قحطی در تهران به کار گرفت و حتی از پول خود برای فراهم کردن نان گرسنگان در تهران استفاده کرد. با این حال، قحطی بر وجهه سپهسالار تأثیر گذاشت و برخی هم‌زمانی قحطی و آغاز وزارت او را به فال بد می‌گرفتند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۶۷).

شورش علیه راه‌آهن تهران - شهری

ورود تأسیسات جدید تمدنی در ایران گاه حساسیت جامعه سنتی ایران را برمی‌انگیخت. مردم سنتی این تغییرات جدید را برهم‌زننده آرامش خود یا باعث به خطر افتادن اسلام و گمراهی و ذلت مسلمانان یا برخلاف منافع مادی و معیشت خود می‌دانستند. آن‌ها به این تغییرات واکنش نشان می‌دادند و اعتراض می‌کردند. اعتراضاتی که گاه شدت می‌یافت و به اعتراض علنی علما به شاه می‌انجامید؛ چنان‌که ملاعلی کئی مجتهد برجسته تهران، مقارن با اعطای امتیاز رویترو مطرح شدن امکان تأسیس راه‌آهن در ایران به مخالفت با آن برخاست (تیموری، ۱۳۶۳: ۱۲۵). در پی مخالفت‌های عمومی با امتیاز رویترو، این امتیاز لغو شد، اما همچنان میل به تأسیس راه‌آهن در ایران وجود داشت تا آنکه در سال ۱۳۰۵ ق بین تهران و شهری راه‌آهن کشیده شد. مردم به قطاری که بین این دو ایستگاه حرکت می‌کرد ماشین دودی می‌گفتند. در سال ۱۳۰۶ ق در پی کشته شدن یکی از مسافران، بین مردم و کارکنان خارجی راه‌آهن نزاعی رخ داد و یک نفر بر اثر تیراندازی کارکنان مسلح راه‌آهن کشته شد. شورشیان خشمگین به واگن‌ها حمله کردند و ضمن تخریب، آن‌ها را آتش زدند؛ در نهایت، کار به مداخله حکومت و دستگیری، تنبیه و جریمه تعدادی از شورشیان انجامید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱: ۸۱). با این واکنش حکومت اعتراض‌ها به راه‌آهن تهران-شهری فروکش کرد.

شورش‌های اصفهان

اصفهان در دوره پس از تثبیت سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز شاهد دو حرکت اعتراضی بزرگ بود. اولین آن‌ها شورش نان در جمادی‌الاول سال ۱۲۹۶ ق و دوم جنبش تنباکو بود که هر دو حرکت اعتراضی در دوره حکمرانی طولانی مدت شاهزاده سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه بر اصفهان به وقوع پیوست. اصفهان پایتخت سلسله صفوی بود و با وجود صدماتی که پس از سقوط این سلسله متحمل شد، به علت موقعیت جغرافیایی و ظرفیت‌های اقتصادی ناشی از رونق کشاورزی، صنایع دستی و تجارت همچنان از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای ایران در دوره ناصری به حساب می‌آمد. ظل‌السلطان با اعمال خشونت و مجازات‌های همراه با قساوت، امنیت را در قلمرو حکمرانی خود حفظ می‌کرد. وی نه تنها حاکمی سنگدل بود، بلکه در دوره‌های خشکسالی، قحطی و بیماری‌های

همه‌گیر بی‌اعتنا به مردم گرفتار به تفریحات خود می‌پرداخت (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۲). وی به‌ویژه پس از مایوس شدن از جانشینی ناصرالدین‌شاه، با اصفهان به‌مانند سرزمینی فتح‌شده رفتار می‌کرد و از آسیب‌زدن و تخریب آثار گران‌بهای باقی‌مانده از دوره صفوی و فروش کاشی‌ها و تزیینات این ساختمان‌های گران‌بها نیز ابا نمی‌کرد (دالمانی، بی‌تا: ۹۰۷). از همین روی، ظل‌السلطان در نظر مردم اصفهان حاکمی منفور بود و مشکل کمبود نان برای اهالی این شهر فرصتی شد تا علیه حکمرانی وی اعتراض کنند.

در سال ۱۲۹۶ ق در اصفهان بر اثر مشکل کمبود و گرانی نان شورش بزرگی رقم خورد. کمبود آرد سبب شد نانوایان در اصفهان دست از کار بکشند و کمبود نان مردم خشمگین را در مساجد گرد آورد. مردم ناراضی از علمای سرشناس اصفهان برای حل مشکل یاری خواستند و اعتراض‌های خود را علیه حکومت علنی کردند. بازارهای اصفهان تعطیل شد و انمه جماعات در اعتراض به حکومت از اقامه نماز در مساجد خودداری کردند. ظل‌السلطان که در اعمال خشونت و سنگدلی در زمانه خود معروف بود، این بار به علت گسترده‌بودن موج اعتراضات و دخالت علما در شورش علیه حکومت با آن‌ها وارد مذاکره شد و از اعمال خشونت علیه معترضان خودداری کرد. علمای اصفهان در پاسخ به پرسش ظل‌السلطان درباره چرایی اعتصاب و شورش، عمل خود را در اعتراض به حکومت بر طبق وظایف شرعی‌شان دانستند (ظل‌السلطان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۵۶۶). حاکم اصفهان شروع به ارسال تلگراف به پایتخت کرد و مامور را به شاه و صدراعظم گزارش داد (همان: ۵۶۷). تلگراف‌های او به صدراعظم بیانگر نگرانی او بود از اینکه منصب خود را از دست بدهد؛ زیرا او در زمان وقوع این شورش نیروی چندانی در اختیار نداشت (مارتین، ۱۳۹۷: ۱۰۶). از طرفی، همچنان که شورش اوج بیشتری می‌گرفت، امام‌جمعه اصفهان و نزدیکانش هم با شورشیان همراه شدند و لوطیان به ریاست یکی از لوطیان به نام الماس حرکتی اعتراضی را در خیابان‌ها به راه انداختند. در این شورش چندین هزار نفر حضور داشتند که تعداد چشمگیری از آن‌ها زنان و کودکان بودند (ظل‌السلطان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۵۶۸).

برخورد شاه و صدراعظم او میرزا یوسف مستوفی‌الممالک با این شورش مبتنی بر حمایت تمام‌عیار از ظل‌السلطان بود. شاه در تلگرافی امام‌جمعه را از منصبش عزل و این منصب را به پسرعموی او واگذار کرد. همچنین فرمان دستگیری و فرستادن نایب‌الصدر به تهران و اجازه سرکوب و کشتار مردم در صورت ادامه شورش را صادر کرد (همان: ۵۶۹). میرزا یوسف مستوفی‌الممالک نیز این اجازه را به ظل‌السلطان داد که پس از رسیدن نیروهای کمکی به اصفهان قوای سرکوبگر به مردم شورشی تیراندازی کنند (مارتین: ۱۳۹۷، ۱۰۹). ظل‌السلطان با وجود تأکید پایتخت‌نشینان به اعمال خشونت از این کار خودداری ورزید و در عوض، اقدام به تأمین گندم برای نانوایی‌ها کرد. علما و در رأس آن‌ها امام‌جمعه تا زمان برکناری‌اش، همچنان خواهان عزل ظل‌السلطان بودند، اما با نصب امام‌جمعه جدید و تأمین گندم مورد نیاز نانوایی‌ها

شرایط شورش تغییر پیدا کرد. امام جمعه جدید مردم را در مسجد گرد آورد و وفاداری خود و مردم اصفهان به شاه قاجاری و حاکم اصفهان را اعلام کرد (ظل السلطان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۵۷۰)؛ به این ترتیب، شورش با از میان رفتن علل آن فروکش کرد. ظل السلطان میرزا حسین خان سپهسالار را متهم کرد که با فرستادن پول برای نایب‌الصدر محرک این شورش بوده است تا بتواند با بی کفایت نشان دادن ظل السلطان اسباب سقوط وی را فراهم آورد (همان: ۵۶۶-۵۶۵). امام جمعه معزول از اصفهان نفی بلد شد. نایب‌الصدر نیز جریمه و به عتبات عالیات تبعید شد. همچنین ظل السلطان به سبب فرونشاندن کم هزینه شورش مورد التفات شاه قرار گرفت و یزد، بروجرد، گلپایگان و خوانسار را به محدوده حکمرانی ظل السلطان افزود (همان: ۵۷۰). در رویدادی مشابه، در ذی القعدة سال ۱۳۱۱ ق قحطی نان در اصفهان دوباره مسئله ساز شد و مردم علیه ظل السلطان در اصفهان شورش کردند. در شهر یزد نیز شورش به شکل شدیدتری رخ داده بود و چند تاجر زرتشتی را که در حمایت دولت انگلیس بودند را به قتل رساندند (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۵: ۹۵۶). مردم در اعتراض به کمبود و گرانی نان دکان های خود را بستند و در نتیجه، ظل السلطان از سوی پایتخت برای توضیح به تلگراف خانه احضار شد (نظام السلطنه مافی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۵). کمبود آذوقه به شدت مردم تهی دست و توده های مردم گرمسره را خشمگین کرده بود؛ به ویژه آنکه ظل السلطان و آقاجقی به احتکار متهم شده بودند. آن ها متهم شدند برای آنکه گندم را به قیمت مورد نظر خود در بازار بفروشند، از عرضه گندم به بازار خودداری کرده اند. البته آقاجقی برای رد اتهام از خود جانب مردم را گرفت و ظل السلطان را متهم به کوتاهی کرد (الگار، ۱۳۶۹: ۳۲۸-۳۲۷). ظل السلطان از سال ۱۳۰۶ ق که نیروی نظامی اختصاصی اش را به فرمان شاه از دست داد، قدرتش تضعیف شده بود؛ بنابراین، به اعمال خشونت روی نیاورد. ظل السلطان در تلگرافی به پایتخت، حسین قلی خان نظام السلطنه مافی را برانگیزنده شورش معرفی کرد. نظام السلطنه که در آن زمان در راه عبور به تهران در شهر اصفهان بود از شهر خارج شد تا از وی رفع اتهام شود (نظام السلطنه مافی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۵). شورش نیز به اندازه ۱۲۹۶ ق دامنه دار نشد و فروکش کرد.

شورش های گیلان، قزوین، همدان و مشهد

در سال ۱۲۷۱ ق مردم گیلان علیه بدرفتاری نایب‌الحکومه دست به شورش زدند. عیسی خان قوانلو قاجار حاکم گیلان که فردی تنگ نظر بود، پسرش را به نیابت حکومت گیلان گمارد و خود عازم تهران شد. نایب‌الحکومه در غیاب پدرش مردم گیلان را از تعديات و اجحافات خود به ستوه آورد و به شورش واداشت. در پی این رخداد، حکومت مرکزی آقاخان ماکونی را با سپاهی راهی گیلان کرد؛ شورش سرکوب شد و شورشیان کیفر دیدند. باین حال، علما و اعیان گیلان ساکت نشستند و برای عرض

شکایت راهی تهران شدند و دلایل خود را در اعتراض به حاکم گیلان مطرح کردند. چون دلایل آن‌ها مستند بود، حکومت قاجاری حاکم را عزل و جریمه کرد و حکومت را به برادر حاکم گیلان واگذار (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۵۹).

در شهر قزوین نیز شورشی بزرگ مقارن با شورش زمستان سال ۱۲۷۷ق در تهران به وقوع پیوست. این شورش نیز به دلیل قحطی نان رخ داد. قزوین در این زمان شهری خراب به حساب می‌آمد و صنایع قدیمی آن بر اثر ناتوانی در رقابت با کالاهای خارجی از میان رفته بود. مردم فقیر قزوین به دلیل قحطی سر به شورش برداشتند و به دارالحکومه حمله کردند. حاکم قزوین که توان برخورد با شورشیان را نداشت از شهر گریخت، اما کلانتر شهر توانست با حسن تدبیر مردم شورشی را آرام کند. فرار حاکم قزوین خشم شاه را برانگیخت و او را از مقامش عزل کرد (بروگش، ۱۳۸۹: ۶۱۰). حاکم جدید شهر عاملان اصلی شورش را بازداشت کرد و آن‌ها را در ملأ عام شلاق زد (همان: ۶۳۴).

شورش دیگری که در این دوران رخ داد، شورش همدان با ماهیتی مذهبی بود. ملا عبدالله یکی از روحانیان پرنفوذ در شهر همدان مردم را علیه یهودیان برانگیخت و مردم بر اثر احساسات مذهبی به یهودیان حمله کردند و امنیت شهر را چنان به هم ریختند که از طرف حکومت سپاهی به همدان فرستاده شد و نظم شهر را برقرار کرد (لوی، ۱۳۳۹، ج ۳: ۷۵۷).

همچنین در شوال سال ۱۳۱۱ق مقارن با شورش‌های نان در اصفهان و یزد، در شهر مشهد نیز شورشی رخ داد. حاکم و وزیر خراسان که در این سال برای به‌دست‌آوردن حکومت این ایالت ۵۰ هزار تومان به شاه پیشکش داده بودند، برای کسب این مبلغ و همچنین پُرکردن جیب خود گندم را احتکار کردند و در کنار آن بر نانوایان مالیات بستند. این امر باعث قحطی و گرانی نان در خراسان شد. در همین حال، کنسولگری روسیه نیز مردم را علیه حاکم و وزیر خراسان تحریک کرد و مردم در مشهد علیه قحطی شورش کردند. هدف روس‌ها متمایل کردن مردم خراسان به دولت روسیه و تضعیف نفوذ دولت مرکزی در این ایالت مهم شرق ایران بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵، ج ۲: ۹۵۱).

شورش‌های شیراز

شهر شیراز مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهر جنوب ایران و مرکز مهم ایالت بزرگ فارس و مرکز تجارت و سیاست جنوب ایران نیز بود. حاکمان شیراز که چنین مناطق مهمی را در دست داشتند و می‌بایست بر آن‌ها حکمرانی می‌کردند، مهم‌ترین رویکردشان در حکمرانی شدت عمل بود. نمونه حکمران موفق در فارس از نظر مردمان آن دوره فرهاد میرزا معتمدالدوله بود. وی با شدت عمل و مجازات‌های سخت در این ایالت امنیت را چنان برقرار کرد که از نظر مردمان آن دوره از زمان کریم خان زند به بعد سابقه

نداشت. مهم ترین ابزار او در امنیت بخشی به ایالت فارس، ایجاد وحشت در دل مردم بود (بنجامین، ۱۳۹۱: ۱۸۱-۱۸۰). رویکرد حاکمان شیراز عموماً در مواجهه با شورش های مختلف شدت عمل بود، اما گاه به سبب خشکسالی و سودجویی بزرگ مالکان - که عمدتاً از افراد پرنفوذ و مقام های حکومتی شهر شیراز بودند - در این شهر، مشکل کمبود و گرانی نان چنان رخ می داد که سبب شورش های اجتماعی می شد. برای نمونه، در ماه صفر سال ۱۲۸۲ ق گرانی نان سبب شورش در شهر شیراز شد. در این شورش مردم شهرنشین از زن و مرد حضور داشتند و نقش لوطیان نیز برجسته بود. زنان شورشی در اطراف قورخانه جمع شدند و مأموران حکومتی در پی پراکنده کردن زنان از آنجا برآمدند. این عمل واکنش بازاریان را به همراه داشت و بازارهای شهر در اعتراض به این عمل بسته شد. مرد و زن شهری، روستایی و عشایری در اعتراض به عملکرد قوام الملک وزیر شیراز در میدان وکیل جمع شدند. اعیان شهر نیز که از بدرفتاری های میرزا محمد قوام الملک به تنگ آمده بودند، به حمایت از شورشیان پرداختند؛ به ویژه میرزا علی خان بیگلربیگی محرک این شورش بود. با وجود این، در پایتخت علاوه بر وی یکی دیگر از اعیان شهر به نام حاج میرزا رضا نیز متهم جلوه داده شد (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۲۶). این شورش سبب عزل حاکم شیراز و قوام الدوله وزیر شیراز شد (مارتین، ۱۳۹۷: ۱۳۳). حسام السلطنه حاکم جدید شیراز در زمان ورود به فارس در تخت جمشید مورد استقبال بزرگان شهر قرار گرفت و در همان جلسه استقبال برای نشان دادن اقتدار خود فرمان خفه کردن میرزا رضا را صادر و اموال او را نیز مصادره کرد. این اعدام ناگهانی سبب ترس بزرگان شیراز شد (نظام السلطنه مافی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۲). بیگلربیگی چون بر اثر بیماری در بستر مرگ افتاده بود، حسام السلطنه از اعدام او صرف نظر کرد (فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۲۷). در زمستان سال ۱۲۸۳ ق دوباره کمبود و گرانی نان سبب شورش عمومی شد. حسام السلطنه این بار نیز میرزا علی خان بیگلربیگی را مسئول شورش دانست. وی برای رفع اتهام خود در عین شدت بیماری از بستر برخاست و با شورشیان سخن گفت و تعهد کرد که نان مردم شیراز را تأمین کند. در پی این تعهد نان فراوان و ارزان شد و شورش از میان رفت (همان: ۸۳۰-۸۲۹).

شورش دیگری که به دلیل کمبود نان در شیراز رخ داد در شوال ۱۳۰۲ ق بود. اهالی شیراز قوام الملک کلانتر این شهر را عامل اصلی کمبود و گرانی نان می دانستند. دوزن در بازار راه را بر قوام الملک بستند و به او اعتراض کردند و در جواب سخنان تندش به او بی احترامی کردند. او هم زنان را بازداشت کرد و جرقه شورش عمومی علیه حکومت در این زمان زده شد. بازاریان که شاهد این اتفاق بودند بازار را بستند. یکی از سادات شهر هم عمامه خود را به گردنش انداخت، در کوچه و بازار گشت و ندای «وا شریعتا» سر داد. شورش به سرعت در شهر فراگیر شد و شورشیان در مقابل نقاره خانه جمع شدند. گفتنی است حضور زنان در میان شورشیان برجسته بود (وقایع اتفاقیه: ۱۳۸۳، ۲۴۳). عوامل حکومتی به ویژه

صاحب دیوان و قوام‌الملک با احتکار گندم نقشی مهم در بروز این شورش داشتند. آن‌ها برای فروش گران گندم خود به احتکار گندم دست زدند، باقی ملاکان نیز به تبع آن‌ها از عرضه گندم به بازار خودداری کردند (همان: ۲۴۵). عامل اصلی قحطی نان خود حکومتگران بودند؛ از این رو، تلاش کردند که از یک سو با مجازات شورشیان و از سوی دیگر با تحت فشار قرار دادن سایر ملاکان و خبازان آن‌ها را وادار به عرضه بیشتر نان کنند (همان: ۲۴۵-۲۴۴). به این ترتیب، با وجود ادامه مشکل کمبود نان شورش آرام شد، اما مردم به ویژه زنان به اعتراض‌های پراکنده ادامه دادند. سرانجام، صاحب دیوان برای پایان دادن به اعتراض‌ها چند تن از خبازان محکوم را به چوب بست. در پی این شدت عمل، ترس در محکومان عادی و خبازان زیاد شد و شروع به عرضه نان کردند و اعتراض‌ها پایان پذیرفت (همان: ۲۴۵).

شورش بعدی نان یک سال بعد و در شوال ۱۳۰۳ رخ داد. شورش این سال بزرگ‌تر بود و حتی تلفات انسانی نیز به بار آورد. صاحب دیوان که در شهر شیراز نایب‌الحکومه ظل‌السلطان بود و خود از ملاکان فارس به حساب می‌آمد، از سوی مردم متهم شد که مخصوصاً به کمبود نان دامن زده است تا گندم‌های معیوب خود را بفروشد. همین امر سبب شد که مردم دوباره دست به شورش بزنند. این بار گروهی از روحانیون و در رأس آن‌ها سیدعلی اکبر فال اسیری با شورشیان همراه شدند و با تجمع در تلگراف‌خانه، خواستار عزل صاحب دیوان شدند؛ با وجود این، ظل‌السلطان تهدید کرد که با لشکری برای سرکوب شورشیان از اصفهان به شیراز خواهد آمد. روز بعد باز اعتراض‌ها ادامه یافت و این بار سربازان به فرمان صاحب دیوان به مردم تیراندازی کردند که بر اثر آن هشت نفر کشته شدند و تعدادی زخمی به جای ماند (همان: ۲۶۵-۲۶۴). این کشتار سبب تحصن معترضان شد. در پی تحصن، صاحب دیوان تعهدنامه‌ای برای علما نوشت و از آن‌ها خواست به شورش پایان دهند، اما فال اسیری همراه با شورشیان همچنان ایستادگی می‌کردند. سرانجام، با قول‌های عوامل حکومتی فال اسیری راضی به پایان شورش شد و مردم به سر کار خود بازگشتند (همان: ۲۶۷-۲۶۶).

پس از فروکش کردن شورش، پیام‌های تهدیدآمیز امین‌السلطان از تهران به شیراز رسید تا وجهه قهرآمیز، اما خدشه‌دار شده حکومت را در برابر علما و مردم شیراز ترمیم کند. همچنین برای صاحب دیوان خلعت فرستاده شد تا او را تقویت کنند. حکومت حتی فال اسیری را زیر فشار قرار داد تا به مشهد برود، اما وی نپذیرفت (همان: ۲۶۸-۲۶۶). صاحب دیوان سلسله جنبان شورش را قوام‌الملک می‌دانست؛ چون قوام‌الملک مایل به حکومت صاحب دیوان نبود و در امر فراهم کردن گندم عمداً کارشکنی می‌کرد (همان: ۲۶۷).

شورش دیگر شیرازی‌ها در شوال سال ۱۳۱۰ ق و در آغاز حکومت نظام‌السلطنه مافی و علیه قوام‌الملک کلاتر پرنفوذ این شهر رقم خورد. مردم شهر از قوام‌الملک نفرت داشتند؛ زیرا در ماجرای جنبش تباکو در

تبعید رهبر مذهبی جنبش شیراز سید علی‌اکبر فال اسیری نقش داشت و شاهزاده رکن‌الدوله حاکم قبلی، وی را تبعید کرده بود. از این‌رو، ورود وی همراه با حاکم جدید به شیراز، خشم فال اسیری و مردم شیراز را برانگیخت. در این‌بین، مردم او را به احتکار گندم و بروز کمبود نان متهم کردند و از این‌زمان با کمک مالی رکن‌الدوله - که هنوز در دارالحکومه شیراز بود - مردم در تلگراف‌خانه شیراز گرد آمدند و به رهبری فال اسیری اخراج قوام‌الملک را از شیراز خواستار شدند (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۸۵-۱۸۳). نظام‌السلطنه در برابر خواست شورشیان ایستادگی کرد و قوام‌الملک و نصیرالملک خواستار حمله به مردم در تلگراف‌خانه شدند، اما سربازان و توپچی‌های حکومتی به مردم پیوستند و تهدید کردند که اگر قوام‌الملک از شیراز اخراج نشود، به حکومتیان حمله خواهند کرد. نظام‌السلطنه نیز رضایت به اخراج قوام‌الملک داد؛ او و فرزندانش از شیراز اخراج شدند و مردم به شورش پایان دادند و به سر کار خود بازگشتند (همان: ۱۸۷-۱۸۵). رکن‌الدوله نیز در نهایت نتوانست از این شورش برای حفظ حکومت فارس استفاده کند و مجبور به ترک شیراز شد. پس از آن، نظام‌السلطنه مافی زمام امور شیراز را در دست گرفت (همان: ۱۸۸).

شورش‌های تبریز

در شهر تبریز علاوه بر شورشی که در جنبش تنباکوبه و قیوم پیوست، دو شورش شهری بزرگ رخ داد و امنیت شهر را بر هم زد. اولین شورش مربوط به گروهی از مردم است که در سال ۱۲۹۵ ق علیه فتح‌علی‌خان صاحب دیوان پیشکار آذربایجان شورش کردند. شهر تبریز به صورت سنتی محل حکمرانی ولیعهد بود و در دوره ناصری، مظفرالدین میرزا ولیعهد در این شهر حکمرانی می‌کرد و در عین حال، اداره امور بر عهده مقام پیشکار بود. مظفرالدین میرزا به اداره امور جاری حکومتی بی‌توجه بود و بیشتر به تفریحات و شکار می‌پرداخت (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۹۶). آنچه مربوط به اداره امور شهر بود، پیشکار آذربایجان انجام می‌داد و در این زمان، صاحب دیوان این مقام را بر عهده داشت. صاحب دیوان در تبریز عملاً قیصریه را بنا کرد و برخی از صنف‌های تبریز را به این محل آورد تا به کسب‌وکار بپردازند. ناراضی‌ها از رفتار حکومتی‌های تبریز در این بازار جدید سبب بروز اعتراض‌هایی علیه صاحب دیوان شد (نادر میرزا، ۱۳۲۳ ق: ۱۹۶). در این‌بین، عوامل میرزا حسین خان سپهسالار در تبریز و کارگزاران حکومتی نزدیک به ولیعهد که با صاحب دیوان اختلاف داشتند از فرصت بهره جست، جهت اعتراض‌ها را به سوی صاحب دیوان برگرداندند (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۶۷). در پی اوج‌گیری اعتراضات، میرآقا که از سادات شهر تبریز و از معترضان بود، دستگیر شد و در میان مردم به دروغ شایعه شد که صاحب دیوان او را کشته و در چاه افکنده است. معترضان که در امامزاده سید حمزه متحصن بودند، با شنیدن این خبر به منزل صاحب دیوان یورش آوردند و منزل او را تاراج کردند. صاحب دیوان از منزل خود خارج شد و معتمدان به میان شورشیان

رفتند و دروغ بودن شایعه را تصدیق و آن‌ها را متفرق کردند (نادر میرزا، ۱۳۲۳ق: ۱۹۸-۱۹۷). این شورش سبب شد تا حکومت تصمیم به مجازات عوامل شورش بگیرد. گروهی از افرادی که از سردستانان شورش بودند، شناسایی شدند و آن‌ها را فلک کردند (همان: ۲۰۰-۱۹۹). یک سال بعد، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله همراه محمدعلی خان سرتیپ و حاج رجبعلی خان میرپنج به اتهام شرکت در شورش تبریز و تحریک پنهانی مردم به شورش به مشهد تبعید شدند (تبریزی، ۱۲۹۶ق: ۱۸۷-۱۸۶).

شورش دیگر تبریز در سال پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه و در ماه صفر ۱۳۱۳ق رخ داد. میرزا عبدالرحیم قائم‌مقام پیشکار آذربایجان بود. وی به دلیل فقدان رجلی سرشناس که بتواند پیشکار آذربایجان شود، به جای امیرنظام گروسی این مقام را به دست آورد، درحالی که توان انجام دادن وظایف خود را نداشت. مردم به سبب مشکل کمبود نان علیه وی شورش کردند و برای عرض شکایت عازم منزل او شدند، اما به فرمان قائم‌مقام سربازان حکومتی به مردم تیراندازی کردند و بین بیست تا سی نفر از شورشیان را کشتند. شورشیان پیکر کشتگان را با خود به کنسولگری روسیه بردند، تا در آنجا بست بنشینند. قائم‌مقام که از پیامد عمل خود ترسیده بود، به ولیعهد پناه برد و از منصب خود استعفا کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۱۰۲۷-۱۰۲۶). ولیعهد برای آنکه امور آشفته شهر سامان یابد از عین‌الدوله حاکم ارومیه و ساوجبلاغ خواست به تبریز بیاید، اداره امور شهر را بر عهده گیرد و امنیت را برقرار کند. عین‌الدوله به تبریز آمد و توانست به اعتراضات پایان دهد و امنیت را ایجاد کند. ولیعهد نیز بعد از این موفقیت با وجود مخالفت شاه، عین‌الدوله را به مقام پیشکاری آذربایجان منصوب کرد (صفایی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۷۹-۳۷۶).

شورش علیه امتیاز تنباکو

جنبش تنباکو در تاریخ معاصر ایران آغاز حرکت جامعه علیه آمریت مطلقه سلطنت مستغله قاجاری بود. تاریخ‌نگاران جنبش مشروطیت ایران حرکت مردم شهرنشین علیه امتیاز رژی را سرآغاز دوره‌ای از خیزش مردم علیه استبداد ناصری دانسته‌اند، دوره‌ای که با اعتراض علیه انحصار تنباکو آغاز شد و تا قتل شاه ادامه یافت (براون، ۱۳۷۶: ۴۶؛ کسروی، ۱۳۵۶: ۱۵).

ویژگی عمده این جنبش به لحاظ نوع رهبری نیز جالب توجه است. مجتهدان شیعه که تا این زمان عمدتاً از دخالت در سیاست اجتناب می‌کردند، در این جنبش شهری به صورت وسیع و تحت زعامت میرزا حسن شیرازی وارد مبارزه با امتیاز انحصار دخانیات شدند. ویژگی جدید دیگری که این شورش را با شورش‌های دیگر متفاوت می‌کند، نقش مکتوبات و سخنان روشنگرانه‌ای است که در روزنامه‌های ایرانیان خارج از کشور طرح می‌شد و ابعاد مختلف این انحصارنامه را مشخص می‌کرد. گفتنی است ناصرالدین‌شاه در ۲۷ رجب ۱۳۰۷ق امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکو را به مدت پنجاه سال

در انحصار تالبوت سرمایه‌دار انگلیسی و شرکایش قرار داد. تالبوت متعهد شد هر سال ۱۵ هزار لیره انگلستان را به خزانه ایران بپردازد. همچنین یک چهارم سود تجارت تنباکو نیز به دولت ایران پرداخت می‌شد (براون، ۱۳۷۶: ۶۰). تالبوت در انگلستان شرکتی به نام رژی تأسیس کرد و مأموران انگلیسی و ایرانی شرکت رژی در جای جای کشور برای به‌اجرا درآوردن امتیاز انحصار تنباکو فعال شدند. با اعلام اعطای امتیاز تنباکو در روزنامه‌ها و قبل از اجرایی شدن مفاد این امتیازنامه، انتقاد و اعتراض به آن شروع شد. روزنامه ترکی‌زبان «صبح» با گزارش خبر اعطای این امتیاز، حکومت ایران را به علت اعطای چنین امتیاز باارزشی در برابر مبالغی کم و واگذاری امتیاز تجارت خارجی دখانیات ایران به یک شرکت خارجی مورد نکوهش قرار داد. روزنامه اختر ترجمه فارسی این مقاله را منتشر کرد و اطلاعات لازم در خصوص مفاد انحصارنامه و نتایج آن را به اطلاع افکار عمومی ایرانیان خارج و داخل مملکت رساند (همان: ۶۲-۶۰). در کنار این اخبار، سید جمال نیز علیه امتیاز انحصار تنباکو شروع به اطلاع‌رسانی در ایران کرد که به تبعید وی از ایران انجامید. با این همه، اعطای امتیاز انحصار دخانیات با زمانی که وضعیت ایران خراب و نابسامان بود، تقارن داشت و ناراضیان از حکومت ناصری علیه سلطنت مستقله قاجاری فعالیت می‌کردند؛ بنابراین، تبعید سید جمال نه تنها از بار مخالفت علیه شاه نکاست، بلکه در داخل و خارج ایران بیشتر از عدل و آزادی سخن گفتند (حاج میاح، ۱۳۴۶: ۳۳۲-۳۳۱).

تولید و مصرف دخانیات در ایران با زندگی و معیشت اقشار مختلف جامعه ایران در ارتباط بود. کشاورزان در روستاها با کاشت توتون و تنباکو و فروش آن معیشت خود را تأمین می‌کردند و تعداد بسیاری نیز از کاسب جزء تا تاجر در چرخه خرید و فروش دخانیات امرار معاش می‌کردند. همچنین عده زیادی از ایرانیان مصرف‌کننده دخانیات بودند و این انحصار روی زندگی مردم از کشاورز، کاسب، تاجر و مصرف‌کننده تأثیر مستقیم داشت؛ بنابراین، اعطای این امتیاز از همان ابتدا ایرانیان را با کمپانی رژی درگیر کرد به شکلی که مخالفت خود را با آن آشکار کردند. تاجر از ابتدا و مقارن با انتشار این امتیازنامه با انتشار شب‌نامه‌ای با واگذاری انحصار دخانیات به «اجانب» مخالفت کردند (حاج میاح، ۱۳۴۶: ۳۲۹). تاجران با یادآوری سرنوشت هند، واگذاری انحصار دخانیات به فرنگیان را مقدمه‌ای برای تصرف ایران می‌دانستند (آدمیت، ۱۳۶۰: ۱۷-۱۶)^۱، از این رو مقارن با حضور تالبوت در تهران، به شاه نامه نوشتند و به امتیازنامه اعتراض کردند. شاه هم از تالبوت خواست که در ابتدا با تاجران ایرانی مدارا کند و به رجال حکومتی نیز دستور داد با مخالفان وارد ریزنی شوند تا رضایت آن‌ها را به دست آورند (همان: ۱۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۷۳۷-۷۳۶).

۱. نامه‌های حاج محمد رحیم اصفهانی به امین‌الضرب در ۲۹ رجب و ۲۱ شعبان ۱۳۰۸ ق.

۲. مکاتبات سفارت بریتانیا در ایران، تلگراف کندی به سالیسبوری ۲۳ فوریه ۱۸۹۱ (۳ رجب ۱۳۰۸ ق).

در همین زمینه، دولت روسیه که با انگلستان در ایران رقابت داشت، از واگذاری امتیاز اقتصادی مهمی چون انحصار دخانیات به یک سرمایه‌دار انگلیسی ناراضی شد؛ بنابراین، سفارت روسیه در ایران تمام تلاش خود را به کار بست تا ناصرالدین‌شاه را وادار سازد امتیاز انحصار دخانیات به شرکت رژی را لغو کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۷۶۷). شاه نیز چون مخالفت روس‌ها با این امتیاز و سماجت انگلیسی‌ها در حفظ امتیاز را مشاهده می‌کرد، پریشان‌خاطر شده بود (فوری، بی‌تا: ۳۱۵).

با ورود نمایندگان شرکت رژی به ایران، نارضایتی‌های عمومی آغاز شد. گرچه به حاکمان مناطق مختلف ایران دستور داده شده بود که با نمایندگان شرکت رژی نهایت همکاری را به عمل آورند، نمایندگان خارجی شرکت رژی هم با اتباع ایران بدرفتاری می‌کردند و هم به عوامل حکومتی در ولایات بی‌اعتنا بودند (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۱۱۴). به تدریج این تصور در میان ایرانیان به وجود آمد که ایران به سرنوشت هند دچار شده است (کسروی، ۱۳۵۶: ۱۸). روحانیون شیعه و تجار با همکاری با یکدیگر حرکت اعتراضی علیه انحصار دخانیات را در ایران شروع کردند. روحانی‌ها به لحاظ باورهای مذهبی تسلط غیرمسلمانان بر زندگی و مقدرات مسلمانان را نمی‌پذیرفتند و تاجران نیز تسلط شرکت انگلیسی رژی بر مهم‌ترین بازار ایران- که همان بازار دخانیات بود- را مخالف با منافع اقتصادی خود و مغایر با باورهای مذهبی و غیرت میهنی ایرانیان می‌دانستند. این اتحاد، جنبشی را علیه حاکمیت قاجاری شکل داد و به تجربه‌ای برای همکاری آینده علما و بازاریان در جنبش مشروطیت بدل شد.

اولین اعتراض علنی و جمعی به انحصار دخانیات در شیراز رخ داد. تاجران شیراز که مخالف انحصارطلبی شرکت رژی بودند، با سیدعلی‌اکبر فال اسیری وارد همکاری علیه امتیاز رژی شدند. فال اسیری در مسجد وکیل بر منبر رفت و علیه این امتیاز و شرکت رژی به ایراد سخنانی پرداخت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۱۷-۲۱۶؛ ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۱۱۴). در پی آن، قوام‌الملک کلانتر شیراز به فرمان حکومت مرکزی فال اسیری را بازداشت و حکومت قاجاری فال اسیری را به عتبات عالیات تبعید کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳، ۳۷۸؛ آدمیت، ۱۳۶۰: ۲۱). تبعید فال اسیری سبب شورش عمومی شیراز در نهم و دهم شوال ۱۳۰۸ ق شد. بازار وکیل در ۹ شوال بسته شد و مردم در شاهچراغ تجمع کردند. نیروهای قوام‌الملک که در شهر حاضر بودند، با معترضان درگیر شدند و به حکم قوام‌الملک به آن‌ها تیراندازی کردند. بر اثر این تیراندازی ۱۴ نفر کشته شدند. قوام‌الملک با احضار کدخداهای محلات شیراز از آن‌ها التزام گرفت که تعداد جان باختگان را اعلام نکنند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۳۷۸). روز بعد از کشتار مردم شیراز، نمایندگان شرکت رژی به این شهر وارد شدند (الگار، ۱۳۶۹: ۳۱۰-۳۰۹).

سفارت بریتانیا و شرکت رژی از برخورد خشونت‌بار حکومت با مردم شیراز استقبال کردند و آن را به منظور حفظ منافع اروپائیان در ایران دانستند (آدمیت، ۱۳۶۰: ۲۱).^۱

با سرکوب مردم شیراز اعتراض‌ها علیه امتیاز رژی متوقف نشد. تبریز شهر بعدی بود که علیه شرکت رژی به پا خاست. این شهر مرکز تجارت خارجی تنباکو با ممالک هم‌جوار بود و تاجرانیش به تجارت تنباکو مشغول بودند. انحصار تنباکو صدمه بزرگی به بازار تبریز وارد می‌کرد، در نتیجه تبریزیان در پی نافرمانی از حکومت در زمینه انحصار تنباکو برآمدند. در نیمه دوم فصل تابستان سال ۱۳۰۹ ق همزمان با فصل فروش دخانیات برداشت‌شده و مقارن با ماه محرم، اعتراض‌ها در تبریز شروع شد. علما مدارس و منبرهای خود را تعطیل کردند و بازار تبریز بسته شد (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۴۴). شورشیان واگذاری منافع مسلمانان به مسیحیان را خلاف تعالیم قرآن کریم شمردند و تهدید کردند که اگر شاه با لغو امتیاز مخالفت کند، به مقاومت مسلحانه دست خواهند زد (فوریه، بی تا: ۳۱۳). آن‌ها ناصرالدین‌شاه را متهم کردند که مملکت را به اجانب فروخته است و اعلام کردند: «... ما اهالی آذربایجان خودمان را به فرنگی نمی‌فروشیم و تا جان داریم می‌کوشیم» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵، ۸۷۵). در تبریز وضعیت آشفته بود؛ مردم مسلح شده بودند و حاکمان تبریز را ترس فراگرفته بود. شاه از لحن گزنده اهالی تبریز دچار تشویش شد و حتی در فکر لغو امتیاز انحصار دخانیات برآمد، اما امین‌السلطان با تأکید بر آنکه لغو امتیازنامه به روابط ایران و بریتانیا آسیب می‌زند، شاه را از انجام دادن این عمل پشیمان کرد (آدمیت، ۱۳۶۰: ۳۹).^۲ شاه در پی دلجویی از میرزا جواد مجتهد رهبر شورشیان تبریز برآمد و فردی را همراه با هدیه‌های مختلف برای مذاکره با مجتهد تبریز به این شهر فرستاد. با این حال، برخورد مردم شورشی تبریز با نماینده شاه چنان اهانت‌بار و تهدیدآمیز بود که جرئت نکرد با مجتهد تبریز رایزنی کند؛ بنابراین، هدایا را تقدیم وی کرد و بازگشت (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۱۱۵؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۴۴). این بار حکومت مجبور به قبول خواسته شورشیان در تبریز شد و دست شرکت رژی از مبادلات آن سال این شهر کوتاه شد.

در همین زمینه، در ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ ق اهالی اصفهان نیز طغیان کردند. رهبری مردم علیه شرکت رژی در اصفهان با آقا نجفی بود. مأموران شرکت رژی با مردم اصفهان رفتاری پرخاش‌جویانه در پیش گرفتند و باعث ناراضی‌شان شدند (آدمیت، ۱۳۶۰: ۵۱). ناراضیان در ۱۸ ربیع‌الثانی پس از تجمع در مصلی، در شهر به حرکت درآمدند و قلیان‌ها را شکستند. ظل‌السلطان در تلگرافی به تهران اعلام کرد که قادر به پراکنده کردن مخالفان انحصار دخانیات نیست و هرگونه اعمال خشونت علیه مخالفان، کل شهر را به شورش وا خواهد داشت (صفایی، ۱۳۵۵: ۲۳-۲۲).

۱. مکاتبات سفارت بریتانیا در تهران، تلگراف کندی به سالیسبوری در ۲۰ می ۱۸۹۱ (۱۱ شوال ۱۳۰۸ ق).

۲. مکاتبات سفارت بریتانیا در تهران، تلگراف کندی به سالیسبوری در ۱ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲۶ محرم ۱۳۰۹ ق).

آقا نجفی و مردم اصفهان مقابله با انحصار دخانیات را از وظایف شرعی خود می‌دانستند و حتی پیش از صدور فتوای میرزای شیرازی برای اولین بار در کشور به تحریم مصرف دخانیات اقدام کردند و فشار ظل السلطان برای پایان دادن به تحریم خرید، فروش و استعمال تنباکو در اصفهان به نتیجه نرسید (تیموری، ۱۳۲۸: ۷۹-۷۸).

در شهر مشهد نیز اعتراض علیه شرکت رژی به وقوع پیوست. در ربیع‌الاول سال ۱۳۰۹ ق تنباکوفروشان و گروهی از بازاریان مشهد در اعتراض به شرکت رژی دکان‌هایشان را بستند و با جمعی از زنان و مردان این شهر در حرم رضوی بست نشستند و علیه شرکت رژی و انگلستان شعار سر دادند. آن‌ها فریاد می‌زدند انگلستان می‌خواهد ایران را به مانند هند و مصر در پوشش تجارت به تصرف درآورد (آدمیت، ۱۳۶۰: ۶۱-۶۰). رهبری شورش مردم را دو تن از روحانیون این شهر حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و حاج حبیب مجتهد شهیدی بر عهده داشتند (تیموری، ۱۳۲۸: ۸۰). باوجوداین، گروهی دیگر از روحانیون با شورشیان همراهی نکردند و با واسطه‌شدن نزد حاکم مشهد، این اجازه را دریافت کردند که تاجران خراسان چند ماه در خرید و فروش دخانیات آزاد باشند؛ بدین ترتیب، شورشیان را قانع کردند که به اعتراض‌های خود پایان دهند (آدمیت، ۱۳۶۰: ۶۱-۶۰).

در این میان، در عتبات عالیات نیز حرکت مهمی در مخالفت با انحصار دخانیات شکل گرفت. چندی بود که مخالفان انحصار دخانیات به فعالیت در خارج ایران می‌پرداختند و به‌ویژه سعی داشتند تا مرجع بزرگ شیعیان میرزا حسن شیرازی را از آنچه در ایران می‌گذشت آگاه کنند. سید جمال و فال اسیری در تماس با میرزای شیرازی بودند و انتقادهای خود به امتیاز رژی را با او در میان گذاشتند (ملک‌آرا، ۱۳۲۵: ۱۱۵). روزنامه قانون نیز در نامه‌ای از زبان مردم به میرزای شیرازی، از مرجع شیعیان خواست تا به مقابله با امتیاز رژی برخیزد (میرزا ملکم خان، ۱۳۵۵: ۳-۱). آقا منیرالدین بروجرودی نیز به نمایندگی از علمای اصفهان نزد میرزای شیرازی رفت تا از وی درباره انحصار دخانیات کسب تکلیف کند (تیموری، ۱۳۲۸: ۷۹). میرزای شیرازی در ۱۹ ذی‌الحجه ۱۳۰۸ ق به شاه تلگراف زد و درخصوص امتیاز رژی اعتراض خود را آشکار کرد؛ از این رو، کارپرداز سفارت ایران در بغداد مأمور شد تا با مرجع شیعیان سخن بگوید و او را متقاعد کند تا از مخالفت با امتیاز رژی دست بردارد (همان: ۸۹-۸۸). با این حال، میرزای شیرازی نه تنها سکوت نکرد، بلکه نامه دیگری به شاه نوشت و بر مخالفت خود ایستادگی کرد. امین السلطان مخالفت‌های مرجع شیعیان را حاصل تحریکات سید جمال می‌دانست و وی را متهم می‌کرد که از روس‌ها برای مخالفت با امتیاز رژی پول گرفته است (مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلیس درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی، ۱۳۹۵: ۷۶-۷۵).^۱ از نظر حکومتگران مخالفت

۱. نامه فرانک راسل سفیر بریتانیا در ایران به وزیر امور خارجه بریتانیا در ۱۹ ژانویه ۱۸۹۲.

مردم با امتیاز رژی نتیجه توطئه گروهی بابی و دهری بود که در میان مردم پنهان شده بودند و در ظاهر دین‌داری قصد داشتند تا میان مسلمین فتنه و اختلاف به وجود آورند (آدمیت، ۱۳۶۰: ۷).

در قزوین نیز مردم در مخالفت با انحصار دخانیات شورش کردند. آشفتگی وضعیت شهر باعث شد تا حاکم قزوین به تهران بگریزد (فووریه، بی‌تا: ۳۲۶). در کرمان با وجود سکوت اولیه مردم، با اوج‌گیری اعتراض‌ها در مملکت، کسبه و تجار این شهر نیز اعتراض‌های خود را آشکار کردند و به اعتصاب پرداختند (آدمیت، ۱۳۶۰: ۶۶-۶۵).

کسب تکلیف علمای اصفهان از میرزای شیرازی سبب شد تا میرزای شیرازی فتوای تحریم استعمال تنباکو را به اصفهان بفرستد. در تهران تاجران و گروهی از مردم مخالف با امتیاز رژی بودند. علمای بزرگ تهران به رهبری میرزا حسن آشتیانی علیه انحصار دخانیات اعتراض خود را آشکار کردند. علاوه بر آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری و سیدرضا طباطبایی در مخالفت با انحصار تنباکو وارد عمل شدند. شیخ هادی نجم‌آبادی نیز حمایت خود را از حرکت اعتراضی مردم اعلام کرد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۲). با شکل‌گیری اعتراض‌های عمومی در شهرهای بزرگ ایران، ناصرالدین‌شاه - که متزلزل شده بود - ضمن عقب‌نشینی، انحصارنامه خرید و فروش دخانیات در داخل کشور را لغو کرد. با این حال، وی درباره امتیاز انحصار تجارت خارجی دخانیات به شرکت رژی ساکت ماند و حکومت نیز مالیاتی برای پرداخت خسارت شرکت رژی وضع کرد. از طرفی، به‌رغم عقب‌نشینی حکومت، تحریم تنباکو از سوی مخالفان ادامه یافت. اعلامیه تداوم تحریم تنباکو که در جواب استفتاء ملک‌التجار در شهر منتشر شد، خشم حکومتیان را برانگیخت و ملک‌التجار را به قزوین تبعید کردند (هیدجی، ۱۳۸۵: ۱۳۰). حکومت میرزا حسن آشتیانی را زیر فشار قرار داد که یا پایان تحریم دخانیات را اعلام کند یا از تهران برود. آشتیانی پذیرفت که تحریم دخانیات را بشکند و تصمیم به خروج از پایتخت گرفت. همچنین به مأموران حکومتی امر شد تا به داخل شهر بروند و هر صاحب‌دکانی که تحریم تنباکو را نشکند، مجازات کنند. با اعلام تصمیم آشتیانی به خروج از تهران، شورش عمومی در ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ ق در تهران آغاز شد. بازارهای شهر بسته شدند و چندین هزار زن و مرد در اعتراض به امتیاز رژی به ارگ سلطنتی هجوم آوردند. کامران میرزا در پی آرام کردن مردم برآمد، اما سخنان وی نه تنها مردم خشمگین را آرام نکرد (همان: ۱۶۵)، بلکه به وی ناسزا گفتند و حمله کردند. سربازان نیز به‌سوی جمعیت تیراندازی کردند که بر اثر آن هفت نفر از معترضان کشته شدند و شورشیان عقب نشستند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۷۸۶). معترضان پیکر کشته‌شدگان را نزد علما بردند و آشتیانی از مردم خواست تا به علت فرارسیدن شب، بارندگی و سرما متفرق شوند تا فردا در مسجد با مردم سخن بگویند و تصمیم خود را اعلام کند (هیدجی: ۱۳۸۵، ۱۶۹ و ۱۷۲). شاه و امین‌السلطان از شورش عمومی ترسیدند و تصمیم گرفتند تا با رهبر معترضان وارد مذاکره

شوند. عضدالملک به نمایندگی شاه به ملاقات آشتیانی رفت و در پی مذاکره دو طرف، حکومت قاجاری اعلام کرد امتیاز رژی به صورت کامل لغو شده است و آشتیانی نیز از شورشیان خواست تا به اعتراضات خود پایان دهند (هیدجی: ۱۳۸۵: ۱۷۷-۱۷۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۷۸۶؛ تیموری، ۱۳۲۸: ۱۷۲). به این ترتیب، شورش علیه امتیاز انحصار دخانیات با عقب‌نشینی کامل حکومت قاجاری در برابر معترضان به پایان رسید. با پایان اعتراضات رئیس‌نظمیه تهران به اتهام غفلت در نگهداری از ارگ سلطنتی، از مقامش برکنار شد (آدمیت، ۱۳۶۰: ۱۳۰). شاه نیز در پی اصلاح وضعیت دادخواهی مردم برآمد و خواستار آن شد تا وزیران به اصلاح عدالت‌خانه بپردازند (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۵۶). امین‌السلطان هم که جانب بریتانیا و شرکت رژی را گرفته بود، از انگلیسی‌ها فاصله گرفت و با سفارت روسیه پیوند برقرار کرد. روس‌ها نیز به وی اطمینان دادند که تا زمانی که به دولت روسیه وفادار باشد از او حمایت خواهند کرد (فوریه، بی‌تا: ۳۴۲-۳۴۳؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۷۹۳).

نتیجه‌گیری

شورش‌های متعدد و متنوعی به لحاظ شکلی و ماهوی در ایران دوره ناصری رخ داد؛ در این دوره حدود پنجاه‌ساله با توجه به تغییر و تحولاتی که در ایران به سبب مواجهه با تمدن مدرن رخ داد و همچنین تنوع فرهنگی و قومیتی ایران، این شورش‌ها در شکل‌های مختلف رخ دادند. وجه مشترک تمام این شورش‌ها، چالش‌های امنیتی و سیاسی و بحران‌هایی بود که برای اعمال حاکمیت شاه قاجار در مناطق طغیان‌زده به وجود می‌آمد. روش‌های مواجهه حاکمیت سیاسی قاجار با شورش‌ها نیز متناسب با میزان تهدید آن‌ها برای حکومت متفاوت بود. اصول کلی حکومت قاجاری در رویارویی با هرگونه نافرمانی اعمال خشونت و شدت عمل بود؛ چون در فرهنگ سیاسی ایران این ترس ناشی از اعمال زور و مجازات بود که رعایا را به فرمان‌برداری از شاه وامی‌داشت. با وجود این، گاه شرایطی از سوی عوامل محدودکننده قدرت سلطنت قاجاری به وجود می‌آمد که امکان اعمال خشونت صرف برای پایان دادن به شورش را از حاکمیت می‌گرفت. در این زمان بود که مذاکره با شورشیان و رهبران شورش دستور کار حکومت می‌شد تا شورشیان را قانع به ترک طغیان علیه حکومت کند و در این راه امتیازهایی نیز به شورشیان اعطا می‌شد که البته بعد از پایان شورش، حکومت در صورت توان نه تنها به وعده‌ها عمل نمی‌کرد، بلکه راه مجازات مسببان شورش را در پیش می‌گرفت. از سوی دیگر، حکومت تلاش می‌کرد تا به موازات اعمال خشونت علیه شورشیان به فضا سازی تبلیغاتی علیه آن‌ها بپردازد و باورهایشان را مخالف با دین معرفی کند؛ همچنین عمل آن‌ها را برخلاف ارزش‌های مذهبی جامعه جلوه بدهد و به این طریق سرکوب شورش در جامعه را توجیه کند و به عملیات سرکوب شورش مشروعیت مذهبی دهد.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۷۸). *امیرکبیر و ایران*. تهران: خوارزمی.
- همان (۱۳۸۵). *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*. تهران: خوارزمی.
- همان (۱۳۶۰). *شورش بر امتیازنامه رژی*. تهران: پیام.
- استاد و نامه‌های امیرکبیر (۱۳۷۱). به کوشش سیدعلی آل‌داوود، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا (۱۳۷۷). *فتنه باب*، به کوشش عبدالحسین نوانی، تهران: علم.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۷۴). *المآثر و الآثار*، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- همان (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، جلد ۳، تهران: دنیای کتاب.
- همان (۱۳۵۷). *خلسه*، به کوشش محمود کتیرایی، تهران: توکا.
- همان (۱۳۸۵). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- همان (۱۳۴۹). *صدرالتواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- همان (۱۳۶۸). *مرآت البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوانی و میرهاشم محدث، جلد ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۴۱). *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمان‌فرمانیان، تهران: کتاب‌های ایران.
- بامداد، مهدی (۱۳۵۷). *شرح حال رجال ایران*، جلد ۲، تهران: زوار.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶). *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، تهران: کویر.
- همان (۱۳۸۶). *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: اختران.
- بروگش، هنریش (۱۳۸۹). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بنجامین، اس. جی. دبلیو (۱۳۹۱). *ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین‌شاه*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.

- پولاک، ادوارد یاکوب (۱۳۶۱). سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- تبریزی، محمدطاهر (۱۲۹۶ق). روزنامه اختر، شماره ۲۴.
- همان (۱۲۹۷ق). روزنامه اختر، شماره ۴۱.
- نیموری، ابراهیم (۱۳۶۳). عصری خبری، تهران: اقبال.
- همان (۱۳۲۸). قرارداد ۱۸۹۰ رژی تحریم تنباکو (اولین مقاومت منفی در ایران)، تهران: سقراط.
- جهانگیر میرزا (۱۳۸۴). تاریخ نو، به کوشش عباس اقبال، تهران: علم.
- حاج سیاح (۱۳۴۶). خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و سیف الله گلکار، تهران: ابن سینا.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳). حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نی.
- دالمانی، هانری رنه (بی تا). سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه فرهوشی، تهران: گیلان.
- روشنسوار، ژولین (۱۳۷۸). خاطرات سفر ایران، ترجمه مهراں ملکی، تهران: نی.
- ریاضی هروی، محمدیوسف (۱۳۷۲). عین الوقایع، جلد ۱، قم: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ، به کوشش جمشید کیانفر، جلد ۱، تهران: اساطیر.
- همان، جلد ۲، تهران: اساطیر.
- همان، جلد ۳، تهران: اساطیر.
- سرسی (۱۳۶۲). ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹ م، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سلطانی هورامی، مظفر بهمن (۱۳۸۶). تاریخ هورامان، به کوشش نادر کریمیان سردشتی، تهران: احسان.
- شیل، ماری (۱۳۶۸). خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵). اسناد سیاسی دوران قاجاریه، تهران: بابک.
- همان (۱۳۶۳). رهبران مشروطه، جلد ۲، تهران: جاویدان.
- ظل السلطان، مسعود میرزا (۱۳۹۴). خاطرات ظل السلطان، به کوشش حسین خدیوچم، جلد ۲، تهران: اساطیر.
- فسایی، میرزا حسن (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسایی، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۶). سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.
- فوریه (بی تا). سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران: دنیای کتاب.
- کسروی، احمد (۱۳۵۶). تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
- گوینو (۱۳۶۷). سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتاب سرا.
- لوی، حبیب (۱۳۳۹). تاریخ بهود ایران، جلد ۳، تهران: کتابخانه بروخیم.
- مارتین، ونسا (۱۳۹۷). عهد قاجار، ترجمه حسن زنگنه، تهران: ماهی.
- مامقانی، محمدتقی (۱۳۸۸). «ناموس ناصری»، گفت و شنودهای سیدعلی محمد باب با روحانیون، به کوشش حسن مرسلوند، تهران: نشر تاریخ ایران.

مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلیس درباره سیدجمال الدین اسدآبادی (۱۳۹۵). به کوشش سیدهادی خسروشاهی، تهران: اطلاعات.

مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۵۳). تاریخ مردوخ، جلد ۲، سنندج: غربی.

مرسلوند، حسن (۱۳۸۸). گفت و شنودهای سیدعلی محمد باب با روحانیون، تهران: نشر تاریخ ایران.

مستشارالدوله، میرزا یوسف (۱۲۹۹ق)، مقدمه ترجمه کتاب علم طبقات الارض، در کتاب علم طبقات الارض نوشته عبدالله بیگ، ترجمه میرزا یوسف مستشارالدوله، بی جا: بی نا (چاپ سنگی).

مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱). شرح زندگانی من، جلد ۱، تهران: زوار.

مشیرالدوله تبریزی، میرزا جعفر (۱۳۴۸). رساله تحقیقات سرحدیه، به کوشش محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران. مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). مآثر السلطانیه، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: روزنامه ایران.

مک داول، دیوید (۱۳۸۰). تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، جلد ۱، تهران: پانید.

ملک آرا، عباس میرزا (۱۳۲۵). شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: انجمن نشر آثار ایران. میرزا ملکم خان (۱۳۵۵). روزنامه قانون، به کوشش هما ناطق، شماره ۲۰، تهران: امیرکبیر.

نادر میرزا (۱۳۲۳ق). تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، کاتب لسان الملک، تهران: بی نا (چاپ سنگی).

ناطق، هما (۱۳۶۳). کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی، بی جا: کانون فرهنگ و تمدن ایران، حافظ.

ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۷۶). تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: پیکان.

نظام السلطنه مافی، حسین قلی خان (۱۳۶۲). خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه تهرانی، جلد ۱، تهران: نشر تاریخ ایران.

نیکیتین، واسیلی (۱۳۷۸). کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: درایت.

واقع نگار کردستانی، علی اکبر (۱۳۸۴). حدیقه ناصری و مرآت المظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش محمدرنوف توکلی، تهران: توکلی.

وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۹). تاریخ خلیج فارس و ممالک هم جوار، تهران: سمت.

وقایع اتفاقیه (۱۳۸۳). به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آسیم.

ویلز (۱۳۶۸). سفرنامه دکتر ویلز، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران: اقبال.

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۵). روضه الصفا، به کوشش جمشید کیانفر، جلد ۱۰، تهران: اساطیر.

هدایت، مهدی قلی (۱۳۶۳). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.

هیدجی، ملامحمد (۱۳۸۵). رساله دخانیه، به کوشش علی اکبر ولایتی، تهران: وزارت امور خارجه.

فصل هفتم

شورش در دوره قاجار متأخر

جعفر مرادحاصلی^۱

چکیده

تاریخ ایران همواره شاهد نقش آفرینی یک سنت پایدار شورش از دوران باستان تاکنون بوده است. این سنت در دوره‌های تاریخی مختلف و موقعیت‌های مناسب سربرآورده است. دوران قاجار متأخر، از قتل ناصرالدین‌شاه تا تشکیل حکومت پهلوی، یکی از دوره‌های تاریخی مهم در ظهور شورش‌های مختلف در ایران محسوب می‌شود. این مقاله درصدد است که با تکیه بر روش تحلیلی-تاریخی به این مسئله پاسخ دهد که شورش‌های دوره قاجار متأخر با چه علل و عواملی و در کدام شکل و نوعی پدید آمدند، چه مطالباتی را پی می‌گرفتند و حکومت‌ها چگونه با آن‌ها مواجه می‌شدند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شورش‌های دوره قاجار متأخر به دو صورت پدیدار شدند. یک دسته از این شورش‌ها شامل شورش‌هایی بود که در تداوم سنت پیشامدرن شورش در تاریخ ایران با هدف ایجاد اخلال در نظم و امنیت عمومی پدید آمدند و دسته دیگر شورش‌هایی را در بر می‌گرفت که به شکل شورش‌های جدید و مجهز به طرح‌ها و ایده‌هایی برای ایجاد دگرگونی بنیادی در جامعه و استقرار یک نظام سیاسی و اجتماعی جدید به منصه ظهور رسیدند. فارغ از این دوگانگی در ماهیت و اهداف، شورش‌های دوران قاجار متأخر را می‌توان در سه دسته شورش‌های شهری، شورش‌های ملی‌گرا و شورش‌های ایلی قرار داد. وجه مشترک تمامی این شورش‌ها به استثنای شورش انقلابی مشروطه ایجاد اخلال در نظم و امنیت عمومی و ناکامی در سرنگونی قدرت سیاسی حاکم بود.

۱. دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی Jafarmoradhaseli@gmail.com

مقدمه

در تاریخ ایران یک سنت بدون گسست، مستمر و پایدار شورش وجود دارد که خاستگاه آن ایران باستان است. این سنت تا به امروز تداوم یافته و در شرایط و موقعیت‌های تاریخی مناسب همواره پدیدار شده است. حرکت‌ها و جنبش‌ها و اعتراض‌های دینی و اجتماعی همچون مزدکیان، خرم‌دینان، اسماعیلیان، سربداران، حروفیان، نقطویان، بابیه و مانند این‌ها نمونه‌های برجسته این سنت در تاریخ ایران پیشامدرن به شمار می‌روند. هدف اساسی این شورش‌ها فارغ از انواع و اشکال گوناگون آن ایجاد اختلال در نظم و امنیت عمومی و تقابل با قدرت حاکم بوده است. هرچند این شورش‌ها در نظم و امنیت عمومی اختلال ایجاد می‌کردند و قدرت سیاسی حاکم را به چالش می‌کشیدند، اما هیچ‌گاه قادر به دگرگونی بنیادی نظام سیاسی و اجتماعی نبودند و حکومت‌ها آن‌ها را کنترل یا سخت سرکوب می‌کردند. با این حال، زمانی که ایران از اوایل قرن نوزدهم میلادی/سیزدهم قمری به تدریج از زمینه تاریخی خود جدا می‌شد و هرچه بیشتر در بستر روابط و مناسبات عصر مدرن قرار می‌گرفت، بخش‌های تحصیل کرده جامعه ایران به‌ویژه روشنفکران، بازرگانان و سیاستمداران، رفته‌رفته با اشکال مختلف جنبش‌های سیاسی جدید و آرا و اندیشه‌ها و اهداف متفاوت آن‌ها آشنا شدند. این تماس‌ها و آشنایی‌ها به بروز تغییراتی در سنت شورشگری تاریخ ایران و پیدایش شورش‌هایی جدید انجامید. این روند از اواسط دوره ناصری به این سو سرعت بیشتری گرفت و نتیجه نهایی آن تکوین گفتمان مشروطه‌خواهی و پیروزی شورش انقلابی مشروطه بود.

تا پیش از انقلاب مشروطه، تمامی شورش‌های تاریخ ایران در چارچوب معنا و اهداف پیشامدرن خود به وقوع می‌پیوست، اما شورش‌های بعدی از اندیشه‌ها، مفاهیم و گفتمان‌های جدید نیز متأثر شدند. البته این بدان معنا نیست که پدیده شورش با انگیزه‌های پیشامدرن در دوران پس از انقلاب مشروطه تداوم نیافته است. پس از انقلاب مشروطه سنت دیرینه شورش در مواردی به حیات خود ادامه داد و در کنار آن شورش‌هایی با انگیزه‌ها و اهداف جدید نیز شکل می‌گرفت. در واقع، در دوران قاجار متأخر - از قتل ناصرالدین‌شاه تا تشکیل حکومت پهلوی - با دو دسته از شورش‌ها مواجه هستیم؛ در یک‌سو شورش‌هایی قرار دارند که در بستر همان سنت پیشامدرن شورش پدید آمدند و در سوی دیگر، شورش‌هایی به وجود آمدند که با خروج از آن بستر، به شکل شورش‌های جدید نمایان شدند.

مهم‌ترین تفاوت شورش‌های پیشامدرن و شورش‌های مدرن این است که در شورش‌های پیشامدرن نظم و امنیت عمومی دچار اختلال و نظام سیاسی صرفاً دستخوش بی‌ثباتی می‌شد و نقشه و طرحی برای دگرگونی بنیادی نظم اجتماعی عرضه نمی‌شد، اما شورش‌های مدرن نه تنها نظم و امنیت عمومی را مختل و نظام سیاسی را بی‌ثبات می‌کردند، بلکه معمولاً درصدد دگرگونی بنیادی جامعه و استقرار یک

نظام سیاسی و اجتماعی جدید بر می آمدند (تعریف نظری مفهوم شورش و تفاوت و شباهت آن با مفاهیم مشابه را می توان از خلال منابع متعددی مورد مطالعه قرار داد. برای درک عمیق تر این مفهوم می توان به آثار زیر مراجعه کرد: بشیریه، ۱۳۸۷؛ کالورت، ۱۳۸۲؛ گر، ۱۳۷۸؛ آرنت، ۱۳۸۱؛ Turner, 2006).

انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۲۸۵ را می توان از سیاهه شورش های دوره قاجار متأخر کنار گذاشت، اگر آن را شورشی انقلابی در نظر بگیریم که با الهام از گفتمان جدید مشروطه خواهی و سازماندهی روشن به رهبری طیف های مختلف نخبگان و بسیج عظیم مردمی موفق شد نه تنها نظم سیاسی موجود را به چالش و سپس دگرگونی بکشد، بلکه به جای آن نظم سیاسی تازه ای را نیز پایه گذاری کند. با این حال، صحنه جامعه ایران در یک دهه منتهی به انقلاب مشروطه و دو دهه پس از آن شاهد بروز موجی عظیم از سه دهه شورش، آشوب، ناآرامی و اغتشاش بود. به تعبیری، شورش و ناآرامی را باید یکی از شاخص ترین و اساسی ترین ویژگی های این دوره به شمار آورد. در اینجا، منظور از شورش هرگونه رویدادی است که ثبات و نظم سیاسی را به چالش بکشد، اما توانایی تغییر آن را نداشته باشد. به این معنا، در دوره قاجار متأخر شورش های متعددی به اشکال مختلف اعتراض، جنبش، قیام، کودتا و اغتشاش در جای جای ایران به وقوع پیوست. روشن است که هریک از اصطلاحات فوق دارای بار معنایی خاص و متفاوتی هستند، اما وجه مشترک تمامی آن ها ایجاد اختلال در نظم و امنیت عمومی و بی ثباتی در نظم سیاسی حاکم است. به عبارت دیگر، به رغم اینکه در دوره قاجار متأخر شورش ها به شکل های متفاوت خود را نشان دادند و اهداف و انگیزه های مختلفی را مطرح کردند، اما تمامی آن ها را می توان در ذیل مفهوم شورش قرار داد و آن ها را به سه دسته شورش های شهری، شورش های ملی گرا و شورش های ایلی تقسیم بندی کرد.

به لحاظ تاریخی، قتل ناصرالدین شاه در ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ ق به ضرب گلوله میرزا رضا کرمانی حکومت قاجاریه را وارد دورانی تازه کرد. از ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه تا پایان حکومت احمدشاه قاجار را باید یکی از دوره های مهم تاریخ ایران معاصر به شمار آورد. بسیاری از حوادث و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این سه دهه نقشی سرنوشت ساز و حیاتی در مسیر بعدی ایران معاصر ایفا کرده است. دگرگونی ها و تحولاتی که از نیم قرن پیش از این به تدریج شکل گرفته بود، در دهه نخست این دوره بر روی هم تراکم و انباشته شد. انقلاب مشروطه در نقطه اوج این تراکم و انباشتگی پدید آمد. یکی از آرمان های اساسی جنبش مشروطه رهاییدن ایران از شر بی قانونی، خودکامگی و تبعیض و پی افکندن جامعه ای قانون مدار، مردم سالار و عادلانه بود که در آن حقوق مردم به رسمیت شناخته و پذیرفته شود. با این حال، پس از پیروزی این انقلاب نه تنها بسیاری از آن آرمان ها محقق نشد و شکافی عمیق میان آرمان ها و وضعیت عینی جامعه پدید آمد، بلکه شرایطی بحرانی در سرتاسر کشور تسری

یافت که نتیجه طبیعی آن بروز ناکارآمدی، ناامنی، نارضایتی و آشوب‌ها و شورش‌های گسترده بود. وقوع جنگ جهانی اول و اعلام بی‌طرفی ایران نه تنها گرمی از دشواری‌های متعدد ایران نگشود، که هرچه بیشتر بر دشواری‌ها و بحران‌های پیشین افزود. جنگ جهانی اول بسیاری از تحولات ایران را به انبوهی از حرکت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای گره زد. این تحولات درهم‌تنیده نقطه پایانی بر دوره‌ای از تاریخ ایران نهاد که با مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی شروع شده بود و به صورت پیش‌درآمدی بر آغاز دوره‌ای جدید عمل کرد. اگرچه این دوره پُرفرازونشیب از نظر زمانی کوتاه بود و تا کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و متعاقب آن تحکیم قدرت سیاسی رضاخان و تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی بیشتر ادامه نیافت، لایه‌هایی پیچیده و غامض از تحولات را به روی هم انباشت. یکی از لایه‌های مهم و سرنوشت‌ساز تحولات این دوره وقوع شورش‌های پر شمار در مناطق مختلف ایران بود. نخستین دسته شورش‌ها در این دوره شورش‌های شهری دوره مظفرالدین‌شاه بود.

شورش‌های شهری

نخستین شورش‌های دوره قاجار متأخر در دوره پادشاهی مظفرالدین‌شاه (۱۳۲۴-۱۳۱۳ق) به وقوع پیوست. در این دوره فشار اقتصادی بر مردم- که از دوره ناصرالدین‌شاه آغاز شده بود- بیش از پیش شدت گرفت. این فشارها و بحران‌های اقتصادی به‌ویژه در زمینه کمبود و افزایش و نایابی قیمت غله و نان، احتکار و گران‌فروشی مواد غذایی و گسترش بیکاری زندگی روزمره و معیشت بسیاری از مردم را به شدت تهدید می‌کرد. این وضعیت شورش‌های متعددی را در نقاط مختلف کشور به دنبال داشت. در این دوره اعتراض به سیاست‌های دولت و شیوه حکومت‌داری به صورت‌های گوناگون پدیدار می‌شد و یکی از اشکال این اعتراض، اعتراض‌های شهری بود. در سراسر این دوره، اعتراض و شورش شهرنشینان در شهرهای مختلف کشور در می‌گرفت که ریشه آن‌ها را بیش از هر چیز باید در بحران قحطی نان جست‌وجو کرد. استبداد حاکمان محلی و نقش آن‌ها در بحران‌های اقتصادی نیز دامنه شورش‌ها را می‌گستراند.

منابع تاریخی این دوره بارها از گرمی و مرگومیر مردم در شهرهای مختلف کشور حکایت کرده‌اند. این وضعیت چنان گسترده و شایع بود که بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک را در خود فروبرده بود. میرزا علی‌خان امین‌الدوله که در اوایل حکومت مظفرالدین‌شاه به کارفرمایی آذربایجان منصوب و راهی تبریز شده بود، از پریشان‌حالی این شهر به دلیل بی‌نانی یاد می‌کند (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۲۱۴). بحران کمبود نان و گرمی مردم در کشور چنان عمیق بود که واکنش شخص شاه را در پی داشت. مظفرالدین‌شاه در اوایل حکومت در تلگرافی که برای محمدعلی میرزا و لیب‌عهد به تبریز ارسال کرد از وضعیت اقتصادی ناگوار مردم به‌ویژه کمبود غله و کیفیت پایین آرد و نان در آذربایجان یاد می‌کند. در این

تلگراف شاه به ائتلاف منابع غله شهر تبریز و مرگ و میر مردم از گرسنگی اشاره می‌کند و می‌گوید: «امروز که شما را خواسته‌ام برای بعضی فرمایشات است که در حضور جناب امیرنظام به شما می‌فرمایم. اولاً در باب عمل نان است. از قراری که مسموع می‌شود و راپرت هم برای من نوشته‌اند خیلی تعجب دارم که تو چرا باید مردم آذربایجان را به کلی از خودت مأیوس کنی؟ چرا نوکرها را باید جرنج بکنند به عنوانات مختلف از مردم پول بگیرند؟ چرا باید این غله را که به مردم طرح کردند حیض و میل بشود و به مردم نرسد؟ از علما تلگراف برسد که مردم از گرسنگی مردند» (هدایت، ۱۳۴۴: ۹۸). محمدعلی میرزا در پاسخ به این تلگراف گناه را به گردن مردم می‌اندازد و با اشاره به انبارکردن غله از سوی برخی افراد، آن را عامل کمبود گندم و نان معرفی می‌کند (همان: ۹۹).

درگرفتن شورش در پایتخت یا شهرهای بزرگ همواره تهدیدی جدی برای تمامی حکومت‌ها محسوب می‌شده است. خطر شورش در پایتخت و شهرهای بزرگ نسبت به شهرهای کوچک به مراتب بیشتر بود. بنابراین، حکومت‌ها همواره از وقوع شورش در پایتخت یا شهرهای بزرگ و گسترش آن به سایر شهرها ترس داشته‌اند. در دوره مظفری، شاه از نایاب شدن نان در تهران بسیار هراس داشت و همواره تلاش می‌کرد وضعیت نان شهر منظم باشد. اگرچه مظفرالدین‌شاه تلاش می‌کرد با واردکردن گندم از زنجان و ساوه و اراک به تهران و پرداخت نصف بهای آن از خزانه دولتی مانع از افزایش بی‌رویه قیمت گندم و آرد و نان شود، اقداماتی از این دست مرهمی موقت بر زخمی کهنه و عمیق بود (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۹۳-۳۹۲). یکی از شورش‌های جدی تهران در این زمان که شهر را به کام خود کشاند، در صفر ۱۳۱۸ ق رخ داد. به نوشته سپهر، در این روز «در تهران زن‌ها شورش کردند و الواط شهر نیز پیروی آن‌ها کرده، چند نفر زن پیش افتاده، نخست دکان‌دارها را مجبور کرده دکاکین را بستند. پس از آن به خانه حکومتی آصف‌الدوله یعنی دیوان‌خانه ریختند و اسباب آنجا را به تاراج بردند و خانه را خراب نمودند و آصف‌الدوله را خواستند بکشند. فراش‌ها اجماع کرده، چند نفر زن را زخم زدند و به قولی کشتند. زن‌ها نیز فراش‌ها و فراش‌بازی را زدند و تعاقب آصف‌الدوله نمودند، فرار کرد...» (سپهر، ۱۳۸۶: ج ۱: ۵۱۲). از سال ۱۳۲۱ ق به بعد، دامنه طغیان‌ها و نافرمانی‌های شهری در تهران همچون سایر مناطق کشور، گسترش یافت. از ابتدای این سال نان و گوشت در تهران کم و گران شد. چنین شایع بود که علت گرانی، رشوه‌ای بوده است که عین‌الدوله از دو صنف خباز و قصاب می‌گرفت.

قحطی و بحران نان در دوره مظفری فقط محدود به تهران نبود، بلکه شهرهای بزرگ نظیر تبریز و مشهد و شیراز هم بارها گرفتار این بحران بزرگ شدند. در سال ۱۳۱۴ ق قیمت گوشت در تبریز به یک من یک تومان و قیمت گندم به خرواری چهل تومان رسیده بود (همان: ۳۷ و ۲۲۹). در جمادی‌الثانی ۱۳۱۶ ق نان در تبریز بسیار کم و نامرغوب شد. پس از زدوخوردهایی، به دستور محمدعلی میرزای

ولیعهد مجلسی به ریاست امیرنظام از امرا و تجار و اعیان و ملاکان تشکیل شد و با چاره‌جویی این مجلس بهای نان پایین آمد و تا مدتی نان در شهر فراوان شد. در ربیع‌الاول همان سال شورش گسترده و سازمان‌یافته بار دیگر در تبریز درگرفت. کمبود و گرانی نان یکی از علل اصلی آن ماجرا بود. طغیان در شهر گسترش یافت و پای خواست‌هایی سوای نان به میان آمد؛ مانند تغییر تعرفه جدید گمرکی ایران و روسیه، برکناری پریم بلژیکی، رئیس گمرک آذربایجان و عزل امین‌السلطان از صدارت. ولیعهد به ناچار ۵ هزار تومان گندم خرید و آن را بین نانوایان توزیع کرد. با این تدبیر جنبش اعتراضی تا حدودی فرونشست (همان: ۳۵۳).

در صفر ۱۳۲۱ ق شورش مشهد رخ داد. حاکم خراسان نیرالدوله با ملاکان دست‌به‌یک‌ی کرد و این افراد گندم را احتکار کردند. نان کم شد و قیمت آن چنان افزایش یافت که قشرهای تنگ‌دست از خریدش بازماندند. حیدرخان عموآغلی در آن روزها برای راه‌انداختن کارخانه برق آستان قدس رضوی ساکن مشهد بود. به گفته وی، گرانی و احتکار گندم و نان و ناتوانی مردم از خرید آن، دستاویز فراخواندن مردم به شورش شد: «همین گرانی نان را دستاویز نموده اهالی را بر علیه حاکم ظالم تحریک و تحریض نموده، آن‌ها را به هیجان آوردم که بر عزل حکومت اجماع و قیام نمایند. رفته‌رفته هیجان غربی در مردم ظاهر شده، دفعتاً ازدحام کرده، عزل حاکم را خواستار شدند» (رانین، ۱۳۵۸: ۲۶۳). مردم خشمگین مشهد به خانه حاکم ریختند که او را بکشند. شاه سیصد سوار به کمک وی فرستاد، اما اغتشاش گسترده شد. چند خانه تاراج شد که یکی از آن‌ها خانه بیگلربیگی و دیگری خانه نایب‌التولیه آستان قدس بود. پسر نایب‌التولیه کشته شد و جمعیت خشمگین جسد پدر نیرالدوله را از گور بیرون آوردند و آتش زدند. مشهد سیزده روز در دست شورشیان بود. سرانجام، شاه نیرالدوله را برکنار کرد و حکومت خراسان را به شاهزاده رکن‌الدوله سپرد (سپهر ۱۳۸۶: ج ۱: ۶۶۳-۶۶۱).

در ذی‌القعدة ۱۳۱۹ ق مردم شیراز تمامی دکان‌ها، بازارها و کاروان‌سراها را تعطیل کردند و مرد و زن در میدان‌ها و تلگراف‌خانه شهر تجمع کردند. اعتراض اصلی آن‌ها به گرانی نان بود و خواستار برکناری حاکم شهر و ارزان شدن نان بودند. قوام‌الملک قول داد که چندروزه نان را ارزان کند (همان: ج ۱: ۶۶۵). از طرفی، در سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ق در کرمان و رشت و بهبهان نیز شورش‌هایی درگرفت. در تمامی این شورش‌ها و اعتراض‌ها بهبود وضعیت ناگوار اقتصادی و تأمین معیشت ابتدایی اصلی‌ترین مطالبه مردم بود.

مجموعه‌ای از عوامل انسانی و طبیعی در بروز بحران‌های دوره مظفری و شورش‌های برخاسته از آن نقش داشتند. عوامل طبیعی نظیر سیل و خشکسالی و آفت‌زدگی محصولات کشاورزی یکی از عوامل بروز مشکلات معیشتی مردم بود. در این دوره خشکسالی به کمبود گندم و بحران نان دامن زد.

بمدلیل اقلیم خشک ایران و کشت عمدتاً دیم محصولات کشاورزی، خشکسالی همواره آسیب‌های زیادی به این محصولات وارد می‌کرد. هجوم چندباره آفت‌هایی نظیر ملخ نیز وضع را دشوارتر می‌کرد. به این‌گونه، آسیب به محصولات کشاورزی زمینه بروز ناآرامی و شورش را فراهم می‌آورد. منابع این دوره به فراوانی از ناملایمت‌های طبیعی و تأثیر ناگوار آن‌ها بر محصولات کشاورزی و به‌دنبال آن وضعیت معیشتی سخت مردم سخن می‌گویند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۴۸۸، ۵۲۵، ۵۲۷ و ۵۳۴). در یک مورد در رشت در طول سال‌های ۱۹۱۰-۱۸۹۹م/۱۳۲۸-۱۳۱۷ق بمدلیل کم‌آبی یا باران بی‌موقع نه کشت از دوازده کشت محصول برنج صدمه دید. به‌علاوه، در فاصله ۱۹۰۵-۱۸۷۵م/۱۳۲۳-۱۲۹۱ق ۲۲ مورد از ۳۰ محصول غلات مناطق مرکزی و جنوبی ایران از کم‌آبی و بی‌آبی لطمه خورد (سیف، ۱۳۷۳: ۲۵۴). بااین‌حال، عوامل سیاسی چون فساد و ناکارآمدی حکومت در پیوند با عوامل اقتصادی مانند احتکار و گران‌فروشی و نبود سیستم حمل‌ونقل مناسب مهم‌ترین عوامل این بحران بودند. مأموران عالی‌رتبه دولتی در عصر مظفری تولیدات کشاورزی را در انبارها احتکار می‌کردند و از این رهگذر سودهای کلان به جیب می‌زدند. ضعف و ناتوانی و ناکارآمدی حکومت مرکزی سبب رواج احتکار و سختی زندگی مردم شده بود. نتیجه مستقیم احتکار مواد غذایی عرضه کم محصول به بازار و افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها بود. بسیاری از شورش‌های این دوره در اعتراض به تعدیات حاکمان و مسائل مالیاتی بود؛ برای نمونه، بهجت‌الملک حاکم کرمان با این کار به ثروتی عظیم دست یافته بود. او تمامی تولیدات محلی را ضبط و در انبارها احتکار می‌کرد تا در فصل زمستان به سه برابر قیمت بفروشد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۳). همچنین نرخ اجناس در شیراز بمدلیل بی‌نظمی حکومت و بی‌گلبریگی شهر قیمت معینی نداشت و به هر قیمت که میل کسبه بود فروخته می‌شد؛ درهرحال، «کارهای حکومتی و ملاک و ایلات تماماً کمال اغتشاش را دارد و چنان بر مردم هم کار سخت است که قوه زیست در شیراز ندرند» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۴۸۹). کمبود وسایل حمل‌ونقل و نامناسب‌بودن راه‌های ارتباطی نیز باعث می‌شد اقلام ضروری معیشتی بیشتر از تقاضا در مناطقی خاص به سایر مناطق منتقل نشود. در این زمان، در بعضی شهرها مازاد تولید وجود داشت و در برخی شهرها کمبود شدید مشاهده می‌شد، اما بمدلیل نبود راه‌های مناسب و هزینه سنگین حمل‌ونقل امکان جابه‌جایی مازاد تولید وجود نداشت. دولت مظفرالدین‌شاه سیاست مدون و واحدی برای مواجهه با شورش‌های شهری نداشت و اقدامات مختلفی برای مهار و کنترل شورش‌ها انجام می‌شد. حکومت در قالب معاقبت‌های مالیاتی، پرداخت مابه‌التفاوت قیمت ارزاق، تشدید نظارت بر قیمت‌ها، عزل برخی از مقامات و به‌کارگیری قوه قهریه، درصدد حل مسئله عوامل ایجادکننده شورش‌ها برآمد. در شرایط فقدان سیاست مشخص برای رویارویی با شورش‌ها، شخصیت‌ها و تصمیم‌های آن‌ها نقشی محوری در برخورد با شورش‌ها

ایفا می‌کردند. سیاست حاکمان مناطق مختلف در مواجهه با شورش‌ها این بود که تا حد ممکن از شعله‌ور شدن آن‌ها جلوگیری کنند؛ برای نمونه، احتشام‌السلطنه حاکم وقت کردستان، به شکل موقت شورش نان را کنترل کرد. او با نانوایان شهر به توافق رسید و تفاوت قیمت واقعی نان و قیمت متناسب با توان مردم را به نانوایان پرداخت کرد. به این ترتیب، شورش مردم فروکش کرد (علامیر، ۱۳۶۷: ۴۵۱-۴۵۲). اسپرینگ رایس در گزارشی از نحوه برخورد با گران‌فروشی در تهران چنین می‌نویسد: «چند روز قبل حاکم جدیدی برای تهران منصوب شد. اولین اقدام رسمی وی جلب سه تن از نانواهای گران‌فروش بود که دستور داد گوش هر سه را در دارالحکومه قطع کردند. این شدت عمل باعث شد که قیمت نان چند روزی پایین بیاید، ولی قیمت‌ها دوباره بالا رفته و به قیمت قبلی رسیده است. اقدام بعدی جلب عده‌ای از یهودیان و گرفتن جریمه مالی از آن‌ها بود؛ زیرا کلیمیان ایران به احتکار و گران‌فروشی شهرت دارند، اما این اقدام نیز نتیجه نداده است» (اسپرینگ رایس، ۱۳۷۵: ۳۹).

مهم‌ترین پیامد شورش‌های شهری دوره مظفری این بود که در نتیجه این اعتراض‌ها مشروعیت حکومت آسیب می‌دید و مردم در مقابل حکومت قرار می‌گرفتند. طرح درخواست‌هایی فراتر از حل بحران نان در شورش تبریز چند سالی پیش از انقلاب مشروطه نشان می‌دهد که در میان قشرهای گوناگون مردم همبستگی پدید آمده بود و زمینه‌گذار آرام و تدریجی از شورش‌های پیشامدن به اشکال جدید شورش در حال فراهم آمدن بود. همین طرح مطالبات مردمی و نارضایتی‌های اجتماعی در بُعد اقتصادی به نیروی در حال ظهور مشروطه‌خواهی پیوست و شورشی انقلابی به راه انداخت که دیگر شباهتی به شورش‌های شهری نداشت.

شورش‌های ملی‌گرا

اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران از جنگ جهانی اول تا کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ زمینه‌ساز شکل‌گیری شورش‌های متعدد شد. اوضاع داخلی آشفته ایران چنان حجم عظیمی از دردها و زخم‌های عمیق بر پیکر جامعه وارد آورد که بذر شورش و عصیان را در ذهن و زبان و عمل بسیاری از ایرانیان کاشت. تحولاتی از قبیل اولتیماتوم روسیه به ایران؛ اشغال ایران در جنگ جهانی اول به دست روسیه، انگلیس و عثمانی؛ ضعف حکومت مرکزی و جابجایی مکرر دولت‌ها؛ افزایش ناامنی و راهزنی؛ شیوع و گسترش قحطی و خشکسالی و انواع بیماری‌ها، در بُعد بین‌المللی مسائلی مانند پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سلطه تمام‌عیار انگلیس بر ایران، زمینه تمایل به شورش در میان ایرانیان را پدید آورد. بین سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۳۰۰ خورشیدی بیش از پنجاه بار کابینه‌ها تغییر کردند (فوران، ۱۳۷۷: ۲۹۷). یکی از نشریات اوضاع حاکم بر ایران در این دوره را چنین توصیف کرده است: «محیط ماورای تهران هنگامه

غربی است. باران مرگ از این قبه نیلگون می بارد. سیل خون جوانان از کوه و دشت ایران جاری می شود. شعله سوزان دسایس اجانب خرمین امنیت عمومی را می سوزاند و روزگار ایرانیان را تباه تر از آنچه هست می نماید. آذربایجان و عربستان ویران دیگر از یادها فراموش و سرگذشت مصائبشان از خاطرها بیرون شد. اکنون نوبت بوشهر و فارس دررسیده و روزگار فلاکت خراسان و سهم سیستان و قانات نزدیک شده. کاشان و اصفهان نه تنها خراب، بلکه ماده فساد و سرچشمه فلاکت نقاط دیگر گشته. خلاصه سرتاسر ایران غلغله بر پا [شد] از شرق تا غرب و لوله و از شمال تا جنوب غوغا افکنده شده ... تجاوزات روس، تحریکات انگلیس، تشبثات آلمان و بالاخره لاقیدی و سهل انگاری و کلای ملت یک آتش خاموش نشدنی در زیر آسمان کبود کشور کیومرث مشتعل ساخته و آرامگه استخوان های سیروس را نمونه محشر کرده، ملت بی گناه و از همه چیز بی خبر ایران را در کنار پرتگاه مهیبی کشانیده. مراکز ملی و مقامات درباری را در قله کوه آتشفشانی که اثرات انفجار و احتراق آن کاملاً احساس می شود با کمال بی قیدی قرار داده که نظیر و مانند آن در تاریخ اضمحلال هیچ ملت بدبختی مشاهده نگشته» (رعد، ۱۳۳۳ق: ۱). در این دوره، ایده تغییر ترجیع بند تمامی محافل و گروه های سیاسی ایران تکرار بود و کمتر شخص یا گروهی پیدا می شد که تعلق خاطری به این ایده نداشته باشد. بهار که خود در آن فضای سیاسی ملتهب می زیست، در این زمینه نوشته است: «فکر تغییر وضع در هر سری دور می زده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمی توان کار کرد و همه درصدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آن ها می توان به سر منزل مقصود رسید» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۶۶).

شورش های ملی گرایانه دوره پس از جنگ جهانی اول تا تشکیل حکومت پهلوی دیگر در سنت شورش های پیشامدرن قرار نمی گیرند. این شورش ها با انگیزه ها و اهداف جدیدی شکل گرفته بودند. ملی گرایی و استقلال طلبی شعله نخستین دسته از شورش های سال های اول جنگ جهانی و پس از آن را روشن کرد. در سال های پس از پایان جنگ جهانی اول، گروه ها و دسته هایی مانند کمیته مجازات در تهران، جنبش جنگل در گیلان، قیام شیخ محمد خیابانی و کودتای ابوالقاسم لاهوتی در تبریز و قیام کلنل محمدتقی خان پسین در مشهد همه حول محور ایده های تغییر بر مبنای ملی گرایی شکل گرفته بودند. اعضای این گروه ها بازیگرانی بودند که در فضای درد و رنج عظیم برخاسته از اشغال ایران، ضعف و بی ثباتی حکومت مرکزی و رفت و آمد کابینه های مختلف، ناامنی و راهزنی، قحطی و گرسنگی و خشکسالی زیسته بودند. ایده اصلی راهنمای اندیشه و عمل این گروه ها و شورش های آن ها این بود: تنها با شوریدن در مقابل وضعیت موجود و استقرار یک نظام سیاسی جدید می توان از زخم های عمیق موجود رهایی یافت. با این حال، هیچ یک از آن ها نتوانست به این هدف اصلی دست پیدا کند.

کمیته مجازات

در سال‌های جنگ جهانی اول حضور بیگانگان و ظلم و ستم آن‌ها در حق مردم ایران موجب بروز وضعیت اجتماعی و روانی خاصی در میان وطن‌پرستان ایرانی شد که مشخصه بارز آن احساس سرخوردگی و یأس و ناامیدی بود. در این فضای روانی و اجتماعی دو نوع واکنش مختلف شکل گرفت. گروهی کاملاً مأیوس شدند و با تسلیم در برابر شرایط موجود یا سکوت پیشه کردند یا راهی جز خودکشی ندیدند. گروه دیگر سر به عصیان برداشتند و کمر به نابودی عاملان بیگانه و حامیان داخلی آن‌ها بستند. یکی از گروه‌هایی که تسلیم ناامیدی نشد و به جنگ با بیگانگان و عناصر داخلی آن‌ها رفت، کمیته مجازات بود.

ایده تشکیل کمیته مجازات از آنجا شکل گرفت که میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده و اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، از مجاهدین فعال انقلاب مشروطیت و از مدافعان مجلس در شب بمباران آن، در سومین سال جنگ جهانی اول در اوایل شهریور ۱۲۹۵ ش/ذی‌القعدة ۱۳۳۴ ق درباره تشکیل کمیته‌ای سیاسی به گفت‌وگو پرداختند. ابوالفتح‌زاده از پیشنهادهای منشی‌زاده استقبال کرد و اندکی بعد، این دو نفر خود را به محمدنظر خان مشکوه‌الممالک که در انقلاب مشروطیت در کمیسیون جنگ مجاهدین با آن‌ها همکاری کرده بود، در میان گذاشتند و او نیز به آن‌ها ملحق شد. کمیته مجازات به‌دست این سه نفر تشکیل شد. ابوالفتح‌زاده رئیس قوه عامله، مشکوه‌الممالک رئیس دفتر و منشی‌زاده رئیس کل کمیته شد (سپهر، ۱۳۶۲: ۴۱۶؛ تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۳). ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده هر دو از مشروطه‌طلبان قدیمی و با سابقه بودند که گوشه‌ای از تلاش‌های آن‌ها در دوره مشروطه در منابع آن عصر باقی مانده است. اسدالله خان ابوالفتح‌زاده پیش از انقلاب مشروطه در قزاق‌خانه درجه سرتیپی داشت و در میان همکاران ایرانی خود و افسران روسی از احترام بسیاری برخوردار بود. با این حال، پس از مشروطیت به‌دلیل دشمنی روس‌ها با این جنبش از قزاق‌خانه خارج شد و به جرگه مشروطه‌خواهان پیوسته. در کودتای محمدعلی‌شاه ضد مجلس با شجاعت از مجلس دفاع کرد و سپس همراه منشی‌زاده به مازندران و از آنجا به رشت رفت و به نیروی مجاهدین گیلان ملحق شد. در فتح تهران از اعضای مجاهدین بود. منشی‌زاده نیز از مجاهدین قدیمی مشروطه بود که هم در دفاع از مجلس و هم در فتح تهران به‌همراه ابوالفتح‌زاده حضور داشت (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۷۵۴-۷۴۲؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵: ۱۴۸).

مجموعه‌ای از انگیزه‌های شخصی و اجتماعی و سیاسی از قبیل هرج و مرج حاکم بر کشور، سرکوبگری دولت و ثوق‌الدوله و سرسپردگی عده‌ای از دولتمردان عامل تشکیل کمیته مجازات شد. منشی‌زاده ایده تشکیل کمیته را چنین روایت می‌کند: «هنگامی که کابینه و ثوق‌الدوله تشکیل یافت و من از وزارت مالیه رانده شدم و تمام اقدامات من در مورد ترمیم این اجحافات و احقاق حق خودم

به جایی نرسید و بلااثر ماند، در ملاقات‌هایی که بین من و رفیق قدیم ابوالفتح‌زاده که تازه از زندان روس‌ها در قزوین آزاد شده بود روی داد، اغلب اوقات از بی‌انتظامی و هرج و مرج و بدی وضع کشور و بی‌ترتیبی‌هایی که در بسیاری از وزارتخانه‌ها و بر شئون اداری حکم‌فرما بود شکایت کرده در پی یافتن راه چاره‌ای بودیم. درحقیقت، خشونت غیرقابل‌تحمل دولت وثوق‌الدوله در ما احساسات عجیب انتقام‌جویانه به وجود آورده بود. ابوالفتح‌زاده به دلایل بسیاری به من پیشنهاد کرد که کمیته‌ای تشکیل داده و جلوی اقدامات خائنانه کشور را سد نمایم، دست افراد ناپاک را که با کمک عوامل خارجی در تمام شئون کشور دخالت می‌کردند و مهم‌ترین پست‌ها را اشغال نموده، به نفع اجانب مشغول کار بودند از امور حساس مملکت دور کنیم» (سپهر، ۱۳۶۲: ۴۲۱). کمیته مجازات بدبختی کشور را قبل از هر چیز به جاسوسی خائنان داخلی که همواره علیه منافع وطن خود مشغول کارند و با جاه‌طلبی‌های خود هر روز به‌نحوی بر مملکت خود زخم‌های مهلکی وارد می‌سازند نسبت می‌داد. کمیته تصمیم به ترور افرادی گرفت که از نظر آن‌ها به مقاصد بیگانگان خدمت می‌کردند؛ به این ترتیب، افرادی چون میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله، متین‌السلطنه ثقفی مدیر روزنامه عصر جدید، آقا سیدمحسن مجتهد داماد آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی و منتخب‌الدوله خزانه‌دار کل از جمله کسانی بودند که به‌دست کمیته مجازات ترور شدند.

اقدامات ترورستی کمیته مجازات در نظم و امنیت عمومی اخلاص ایجاد کرد و وحشت بسیاری در جامعه پدید آورد. مهدی فرخ معتصم‌السلطنه در خاطرات خود از ترس حاکم بر تهران بر اثر فعالیت‌های کمیته مجازات صحبت می‌کند و می‌نویسد: «تهران یکپارچه ترس و وحشت شده بود» (فرخ، ۱۳۴۸: ۱۰). پس از کشته‌شدن میرزا محسن مجتهد چنان وحشتی در افکار عمومی پدید آمده بود که در روز تشییع جنازه او کمتر کسی حاضر بود در مراسم مذکور پیش‌قدم شود. فقط مستوفی‌الممالک با حسن شهرتی که داشت به خود جرئت داد به منزل میرزا محسن برود؛ در آن میان، فردی از مستوفی‌الممالک پرسید: «آقا تکلیف ما چیست؟» و این سؤال خود را چند بار تکرار می‌کند. بالاخره مستوفی‌الممالک در جواب حاج آقا شیرازی می‌گوید: «بگذارید ببینم آیا جان سالم به منزل خواهیم برد؟ اگر به سلامت به منزل رسیدیم، آن وقت برای شما هم فکری خواهیم کرد» (تبریزی، ۱۳۶۲: ۵۸). روحیه عمل‌گرایانه کمیته مجازات را بیشتر باید واکنشی روانی در مقابل آشفتگی اوضاع کشور به شمار آورد. ابزار اصلی این کمیته در مبارزه با اوضاع پریشان آن زمان اساساً ترور بود و تلاشی برای فراتر رفتن از این ابزار انجام نشد. ترور ابزاری است که فقط هراس و وحشت پدید می‌آورد و نمی‌توان از آن بهره‌ای بیش از این گرفت. کمیته حتی از این ابزار برای تصفیه درونی اعضای خود نیز استفاده کرد.

دولت علاءالسلطنه واکنشی سخت در مقابل اقدامات کمیته مجازات نشان داد. از شوال ۱۳۳۵ ق مأموران نظمیه به ریاست وستداهل، تقریباً تمامی اعضای اصلی کمیته مجازات را دستگیر کردند. باروی کار آمدن کابینه نجف‌قلی خان صمصام‌السلطنه اعضای کمیته آزاد شدند، اما در دولت وثوق‌الدوله، منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده دستگیر و به زندان محکوم شدند. وثوق‌الدوله آن دورا راهی زندان کلات کرد و در بین راه در یک فرار ساختگی کشته شدند (فرخ، ۱۳۴۸: ۱۱-۱۰). پس از میان‌پرده کوتاه کمیته مجازات، شورش قیام جنگل خودنمایی کرد.

جنبش جنگل

نخستین قیام در واکنش به اشغال ایران از سوی نیروهای بیگانه، در عمق جنگل‌های گیلان در شمال ایران به رهبری میرزا کوچک‌خان شکل گرفت. قیام جنگل تقریباً هفت سال یعنی از شوال ۱۳۳۳ تا ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ ق طول کشید. هدف ابتدایی و محوری این قیام مقابله مسلحانه با نیروهای متجاوز و اشغالگر انگلیس، روسیه و عثمانی بود. به نوشته ابراهیم فخرایی «فقر و بیکاری و مهم‌تر از همه، فقدان امنیت و تجاوز قوی بر ضعیف که به جامعه ایرانی عموماً و به جماعت گیلانی خصوصاً تحمیل شده بود و وجود اغتشاش در سراسر کشور بر اثر دسایس بی‌انقطاع همسایه جنوبی و تعدیات بی‌پروای همسایه شمالی، جنگلی‌ها را بر آن داشت که مانند سران ملیون چنین بیندیشند که چنانچه با امکانات موجوده کسب قدرت کنند، خواهند توانست نه تنها تعدی موجود را منکوب و هم‌وطنانشان را از مواجهه با ناراحتی‌ها نجات بخشند، بلکه در تاریخ آزادی کشور نیز نقش قهرمانانه‌ای به عهده بگیرند» (فخرایی، ۱۳۵۷: ۵۰-۴۹). جنبش جنگل اساساً با هدف «اخراج نیروهای بیگانه، برقراری امنیت و رفع بی‌عدالتی و مبارزه با خودکامگی و استبداد» پدید آمد (همان: ۵۱). روزنامه جنگل به عنوان سخنگوی جنبش به‌صراحت از «استقلال‌طلبی» به عنوان هسته اصلی مقاصد جنگلی‌ها یاد می‌کند: «مقاصد جنگلی چیست یک کلمه ساده، فقط حفظ استقلال ایران و سعادت ایرانیان است» (جنگل، ۱۳۳۶ ق، ش ۲۳: ۳). روزنامه جنگل فضایی که جنگلی‌ها را به میدان شورش‌گری سوق داد چنین ترسیم می‌کند: «امروز از هر ایرانی سؤال شود که در چه حالیم، بدون مقدمه و تأمل می‌گوید مملکت خراب، ملت دچار فلاکت، ثروت معلوم، تجارت مفقود، امنیت مسلوب، فقر عمومی سرتاسر ایران را فرا گرفته، اجانب به وطن ما مستولی، قشون بیگانه در عین اظهار برادری مشغول غارت و چپاول، انگلیس‌ها به علاوه تشکیل پلیس جنوب و تهیه تجزیه ایران به سرعت برق آخرین قیراط حس ملی ما را با چند دانه لیره انگلیسی مباحه شرعیه قطعیه اسلامیه نموده، بی‌طرفی ما را نقض، خانه ما را میدان محاربه قرار داده، وطن خراب ما را خراب‌تر، ملت پریشان ما را پریشان‌تر، خیال اصلاحات ما را عقیم‌تر کرده» (جنگل، ۱۳۳۵ ق، ش ۱۰: ۱).

در ادبیات پژوهشی موجود بحث‌های بسیاری در خصوص ماهیت، اهداف، شیوه‌های اعتراض و پیامدهای جنبش جنگل درگرفته است (برای اطلاع از این بحث‌ها نک به: شاکری، ۱۳۸۶: ۳۲). جنبش جنگل نخستین جنبش ایرانی بود که در آن ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی را می‌توان در ترکیب با نوعی ملی‌گرایی و آن دورا در خدمت مبارزه ملاحظه کرد. قیام جنگل مطالبات خود را به این ترتیب مطرح کرد: ۱. ایران به ایرانیان تعلق دارد؛ ۲. سلطه خارجی باید پایان یابد؛ ۳. اصلاحات باید بدون دخالت خارجی تحقق یابد؛ ۴. «تاج‌وتخت باستانی ایران» باید به «احمدشاه حامی آزادی» تعلق گیرد و «قلمرو اقتدار وی باید همچون امپراتوری بزرگ گذشته ایران باشد»؛ ۵. کابینه دولت (به رهبری «آزادی‌خواهان مشروطه‌خواه») نه فقط باید به سرعت همه زبان‌های ناشی از پیشینیان فرومایه خود را رفع کند، بلکه برای رفاه آتی ملت بکوشد؛ ۶. مجلس باید بازگشایی شود؛ ۷. اسلام باید در مقابل خطر انگلیس مورد حمایت قرار گیرد؛ ۸. خائنان باید مجازات شوند (جنگل، ۱۳۳۵ق، ش ۱۳: ۱).

شخصیت و سبک زندگی میرزا کوچک خان مانند مسلمانی مؤمن و معتقد بود و دستورات اسلامی و شعائر دینی را کاملاً به جا می‌آورد. در عین حال، به روایت فخرایی، میرزا کوچک خان به اشعار فردوسی علاقه و دل‌بستگی خاصی داشت و در گوراب زرمیخ مرکز تأسیسات نظامی جنگلی‌ها، برای تهییج روح سلحشوری در میان افراد خود جلسات منظمی برای قرائت شاهنامه فردوسی ترتیب داده بود (فخرایی، ۱۳۵۷: ۳۸). یقیناً نیز به روحیه دینی میرزا اشاره کرده است: «میرزا شخص مسلمان و متعصب و متدینی بود و در کلیه اقدامات خود کمک الهی را می‌طلبید، وی کلیه فرایض یک نفر مسلمان متدین را انجام می‌داد و عقیده داشت که فقط به کمک خدا تا حال از کلیه خطرات جان سالم به در برده و من بعد هم فقط به کمک خدا خواهد توانست به اهداف سیاسی و اجتماعی و ملی خود برسد» (یقیناً، ۱۳۶۳: ۸۹). در عنوان روزنامه جنگل که نخستین شماره آن در ۱۹ شعبان ۱۳۳۵/۲۰ خرداد ۱۲۹۶ با مدیریت غلامحسین کسمایی منتشر شد، جمله «این روزنامه فقط نگاهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است» نوشته شده بود که به وضوح گرایش‌های اسلامی-ملی‌گرایانه جنبش جنگل را تأیید می‌کند.

یکی از پیامدهای مهم جنبش جنگل گسترش اندیشه‌های مارکسیستی-لنینیستی در گیلان و نخستین تلاش‌ها برای تطبیق مارکسیسم-لنینیسم با اسلام بود. روز ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ق کشتی‌های جنگی شوروی وارد بندر انزلی شدند. کشتی‌های جنگی شوروی به این دلیل رسمی حرکت کردند که کشتی‌های ضدانقلابی ژنرال دنیکن و عده زیادی از افسران و تابعین آن‌ها در انزلی بودند و امنیت دریای خزر را تهدید می‌کردند؛ از این رو، فرمانده ناوگان سرخ شوروی ولگا و دریای خزر برای حفظ امنیت دریای خزر مجبور شد انزلی را بگیرد تا بتواند فلوت ضدانقلابی و اتباع وی را روانه روسیه کند. سپس

در سبزه میدان رشت میتینگ مفصلی با حضور کازانوف، احسان‌الله‌خان، میرزا کوچک‌خان و دیگران ترتیب داد و سخنرانی‌های آتشین و جانسوزی ایراد شد. کازانوف در سخنان خود از مفاهیم مارکسیستی-لنینیستی مانند «انقلاب جهانی»، «طبقات زحمتکش»، «سرمایه‌داری» و مانند این‌ها سخن گفت. سخنرانی کازانوف را گانوک آلمانی یار همیشگی میرزا کوچک‌خان، از روسی به فارسی ترجمه کرد و عقاید سوسیالیستی کازانوف را تبدیل به عقاید اتحاد اسلامی کرد. بعدها نیز گانوک که مترجم رسمی شده بود، مضمون سوسیالیستی نطق‌های نمایندگان شوروی را در ترجمه‌های خود تبدیل به عقاید اتحاد اسلامی می‌کرد (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۵۹-۵۸).

رهبران جنبش جنگل که نخست حول محور «هیت اسلام» رشت گرد آمده بودند، پس از ورود بلشویک‌ها به گیلان به تدریج عنوان هسته مرکزی را به «کمیته» تغییر دادند و افرادی غیر از حلقه روحانیون به رهبری جنبش وارد شدند. بدون تردید، تغییر عنوان هسته رهبری جنبش از واژه اسلامی «هیت» به واژه مارکسیستی «کمیته» نشان‌دهنده تغییر رویکرد یا دست‌کم افزودن و تلفیق نوعی نگاه انقلابی مارکسیستی-لنینیستی با جنبش جنگل بود. بلشویک‌های روس از همان ابتدای جنبش مصمم به تبدیل شدن به راسخ‌ترین متحدان جنگلی‌ها بودند. آن‌ها به اشکال مختلف به جنگلی‌ها علاقه نشان دادند و بیانیه‌های بلشویکی زودتر و سریع‌تر از هر جای دیگر در ایران به گیلان می‌رسید. در دسامبر ۱۹۱۷م/صفر ۱۳۳۶م کمیته انقلابی بلشویک در انزلی تشکیل شد (Dailami, 1990: 43-59). دوستی جنگلی‌ها و بلشویک‌ها با برگزاری جلسه‌ای در ابتدای انقلاب بلشویکی در جنگل آغاز شد. در این جلسه بلشویک‌ها با دو تن از رهبران جنبش یعنی میرزا کوچک‌خان و حاجی احمد کسمایی ملاقات کردند (جنگل، ۱۳۳۵، ش ۱۷: ۷). اندکی بعد و در زمانی که جنگلی‌ها به بلشویک‌ها نزدیک شدند تا راه‌حلی برای مشکل حفظ نظم در رشت پیدا کنند، گامی اساسی در مسیر پیشرفت دوستی آن‌ها برداشته شد. پس از مذاکرات، موافقت‌نامه‌ای بین جنگلی‌ها و بلشویک‌ها به امضا رسید. این توافق طراحی شد تا بر آشوبی غلبه کند که در رشت و انزلی ایجاد شده بود؛ زیرا هیچ قدرت واحدی در آن شهرها مسئول نبود. نتیجه نهایی توافق این بود که در رشت یک نیروی شبه‌نظامی مختلط که با عنوان نیروی پلیس ملی از آن یاد می‌شد، شکل گرفت. این نیرو هم چریک‌های جنگلی و هم سربازان بلشویک را دربرگرفت و شروع کرد به کنترل حرکت سربازان روس (که از طریق گیلان در حال تخلیه ایران بودند)، حفظ نظم در شهر و نیز جلوگیری از غارتی که هر روز در سایر بخش‌های گیلان رخ می‌داد (جنگل، ۱۳۳۶، ش ۲۳: ۵-۱). اعضای حزب عدالت نیز در خلال سال ۱۹۱۸ در گیلان فعال بودند، اما آن‌ها هیچ سازمان پایداری در آنجا ایجاد نکردند. باید خاطر نشان کرد که اسدالله غفارزاده رهبر و پیشاهنگ کمونیست‌های ایرانی که در باکو مستقر بود، از راه آستارا به انزلی آمد تا به رواج اندیشه‌های

انقلابی در گیلان پیردازد. با این حال، وی کاری از پیش نبرد و در رشت به دلایلی نامعلوم کشته شد (بیات، ۱۳۷۰: ۹ و ۱۱؛ ابراهیموف، ۱۳۶۰: ۱۲۱-۱۲۰؛ پیشه‌وری، ۱۳۵۹: ۴۶).

انقلابیون مارکسیست-لنینیست تأثیر خارجی و مصنوعی بر جنبش جنگل نداشتند، بلکه دسته‌ای بسیار پرنفوذ را در جنبش جنگل تشکیل دادند. جنبش نگرش بیگانه‌ستیز ضدبریتانیایی شدید خود را تا حدودی مرهون جناح چپ آن بود و به ابتکار همان جنگلی‌های چپ‌گرا کارگزاران بریتانیا در گیلان و نیز جاسوس بریتانیایی کاپیتان نونل، در اوایل ۱۹۱۸ دستگیر و زندانی شدند. این انقلابی‌ها سرانجام جناحی واقعی را پایه گذاشتند و «کمیته‌ای بلشویک» تشکیل دادند (Dailami, 1990: 43-59). کوچک‌خان ظاهراً با برنامه جناح بلشویک مخالف بود، اما نشانه آرمان‌ها و بیان انقلابی در جنبش جنگل را می‌توان به وضوح در برنامه‌ای دید که در آن جنگلی‌ها استقرار یک دولت رفاه دموکراتیک، جدا از دین و سیاست، ملی کردن منابع طبیعی و کارخانه‌ها و تقسیم زمین در میان کسانی که روی آن کار می‌کنند را ضروری می‌دانستند. متن کامل این مرام‌نامه را می‌توان در کتاب «سردار جنگل» اثر فخرایی خواند (فخرایی، ۱۳۵۷: ۵۸-۵۶).

انقلابیون جنگل از جمله نخستین گروه‌ها در ایران بودند که از برچیدن سلطنت و تأسیس جمهوری به عنوان نظام سیاسی مطلوب خود حمایت کردند. ایده جمهوری خواهی پس از این مورد پذیرش قرار گرفت که جنگلی‌ها ورود به مرحله انقلاب سرخ را اعلام کردند و مانند همه انقلابیون ایرانی، جمهوری خواهی را همچون عنصر اساسی هویت خود معرفی کردند: «مشئ اساسی و سیاسی جنگل مانند هموقت محو ظلم و جور قطع ایادی جابره پادشاه و درباریان ظالم و نجات طبقه کارگر، رنجبر، ستمکش از چنگال تجاوز زبردستان و رفع تجاوز سرمایه‌داران انگلیس و سایرین و تخلیه ایران از قشون متجاوز انگلیس و الغای کلیه امتیازات و قراردادهای می‌شورمه قدیم و جدید، تشکیل و تحکیم حکومت جمهوری شوروی است، به تعقیب این آمال خود هیچ‌گونه حادث را مانع و غایق از وصول به مطلوب خود نخواهد دانست، به نیروی فداکاری و مساعدت مادی و معنوی طرفداران راحت و آسایش بشری یا باید شاهد مقصود را در آغوش گرفته یا مردانه بر روی این آرزو جان‌ها عزیز خود را تسلیم کند» (جنگل، ۱۳۲۵، ش ۱: ۱). به روایت یقیکیان خود میرزا کوچک‌خان خواهان تشکیل دولتی مانند دولت شوروی روسیه و حزبی کمونیست مانند حزب کمونیست روسیه بود (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۸). کوچک‌خان و همکاران نزدیکش تحت تأثیر وضع ناگوار ایران و موفقیت‌های انقلاب روسیه علیه دشمنان سنتی ایران، تزارسم و انگلیس، به طور فزاینده‌ای دیدگاه‌های جمهوری خواهانه و سوسیالیستی پیدا کرده بودند؛ با این حال، «سوسیالیسم» کوچک‌خان به تفسیری رادیکال از مفهوم عدالت اجتماعی شبیه‌تر بود تا برچیدن بهره‌کشی طبقاتی آن طور که مارکسیست‌ها می‌طلبیدند (شاکری، ۱۳۸۶: ۲۵۸).

حکومت مرکزی شکست شورش جنگلی‌ها را بدون توافق با شوروی امکان‌پذیر نمی‌دانست؛ بنابراین، درصدد توافق با شوروی برآمد. پس از خروج روس‌ها از ایران و درپی قرارداد ایران و شوروی، گیلان به تصرف قوای حکومت مرکزی درآمد. قرارداد مودت ایران و شوروی در ۲۴ آذر ۱۳۰۰ خورشیدی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. طبق این قرارداد، شوروی‌ها پذیرفتند که گیلان بخشی جدایی‌ناپذیر از خاک ایران و قیام جنگل شورشی داخلی محسوب شود و برخورد با آن در چارچوب اختیارات حکومت مرکزی باشد. به دنبال این قرارداد، امیدهای میرزا کوچک‌خان نقش‌برآب شد و او ناگزیر به کوه‌های بین گیلان و اردبیل پناه برد و در آنجا از شدت سرما درگذشت. هنگامی که رضاخان سردارسپه به گیلان رفت با بازماندگان و نمایندگان جنگل دیدار کرد. رضاخان در آن دیدار در وصف میرزا کوچک‌خان چنین گفت: «تا اینجا اقدامات میرزا درست است و همه‌اش از روی کمال حسن‌نیت و ملت‌خواهی و وطن‌پرستی بوده است. من شخصاً به نام دولت ایران تصدیق می‌کنم که عملیات انقلابیون جنگل به نفع ملت و کشور ایران بوده که در روزهای باریک کمک‌های شایسته‌ای در جلوگیری از تعرض بیگانگان نموده‌اند و جای آن داشت که میرزا خود را به مرکز می‌رسانید و زمام امور را به دست می‌گرفت، لیکن به علت دوری از مرکز توفیق نیافت. اکنون من در مرکز قیام کرده و همان منظور انقلابیون جنگل را تعقیب می‌کنم؛ چنان‌چه میرزا به طهران رسیده بود می‌توانست جمیع منویاتش را اجرا کند، اما من تا به حال یک قسمت از منویاتش را اجرا کرده‌ام و از این به بعد نیز قسمت مابقی را اجرا خواهم نمود. حاضر شوید در این منظور مشترک با ما همکاری نمایند» (فخرایی، ۱۳۵۷: ۳۷۷).

قیام خیابانی

ناکامی انقلاب مشروطه، نابسامانی اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران، دخالت‌های دولت‌های روسیه و انگلیس، ضعف حکومت مرکزی و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ با وساطت و ثوق‌الدوله، موضوع اولتیماتوم روسیه به ایران و انحلال حزب دموکرات آذربایجان و سرانجام درد و رنج و بیکاری و بیماری گسترده در سراسر ایران به‌ویژه آذربایجان، زمینه‌هایی را فراهم کرد که شیخ محمد خیابانی رهبر ملی‌گرای جنبش تبریز در ۱۶ رجب ۱۳۳۸ ق/ ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ ش شورش انقلابی را آغاز کند. این جنبش تقریباً شش ماه طول کشید و سرانجام در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۸ ق/ ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ ش به فرمان مخبرالسلطنه هدایت که از طرف کابینه مشیرالدوله برای فرمان‌فرمایی آذربایجان اعزام شده بود، جنبش شکست خورد و خیابانی به قتل رسید (برای مطالعه روایتی از فراز و فرود جنبش خیابانی نک به: آذری، ۱۳۵۴؛ برای مطالعه روایت مخبرالسلطنه به عنوان شاهد عینی از سرانجام کار خیابانی نک به: مخبرالسلطنه، ۱۳۴۴: ۳۱۸).

خیابانی بیش از هر هدف دیگر به دنبال اجرای مشروطیت بود. او در نطق‌های متعدد خود و اعلامیه‌هایی که منتشر می‌کرد، از نظام مشروطه و لوازم ضروری ملازم آن نظیر آزادی، عدالت، استقلال، برقراری امنیت، اصلاحات اداری دفاع می‌کرد. پس از آغاز قیام، حزب دموکرات آذربایجان بیانیه‌ای منتشر کرد و در آن مطالبات اساسی این قیام را به این صورت بیان کرد: «آزادی خواهان شهر تبریز به واسطه تمایلات ارتجاعی که در یک سلسله از اقدامات ضد مشروطیت حکومت محلی تجلی می‌نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یک طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود، به هیجان آمده، با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند. آزادی خواهان تبریز اعلام می‌کنند که تعامت پروگرام آنان عبارت است از تحصیل یک اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادانه مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می‌نماید، به طور صادقانه مرعی و مجرا دارد. آزادی خواهان کیفیت فوق العاده باریک و وضعیت حاضره را تقدیر کرده، مصمم هستند که نظم و آسایش را به هر وسیله [که] باشد، برقرار دارند. در دو کلمه، پروگرام آزادی خواهان عبارت از این است: برقرار داشتن آسایش عمومی، از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت» (تجدد، ۱۳۳۸، ش ۴۶: ۲؛ آذری، ۱۳۵۴: ۲۶۳). همان طور که ملاحظه می‌شود، در این بیانیه دو مطالبه اساسی قیام خیابانی تصریح شده است. شورشیان تبریز ابتدا نوعی دوگانه هویتی ارتجاعی-انقلابی برمی‌سازند. در این دوگانه حکومت مرکزی دیگری ارتجاعی خوانده می‌شود و گرایش‌های ارتجاعی خود را بدان جا رسانده است که راهی جز اقدام انقلابی برای انقلابیون باقی نگذاشته است. سپس استفاده از هر وسیله ممکن برای رسیدن به اهداف جنبش، آسایش عمومی و استقرار مشروطیت، لازم، ضروری و موجه شمرده می‌شود.

محمد خیابانی و جنبشی که به راه انداخت، دگرگونی رادیکال و بنیادی جامعه را هدف گرفته بود. این جنبش تغییر افراد و سوزها را اقدامی سطحی و بی معنا می‌دانست و به چیزی کمتر از تحول انقلابی عظیم و گسترده رضایت نمی‌داد. خیابانی در یکی از سخنرانی‌هایش به صراحت بر روحیه انقلابی خود و جنبش تبریز تأکید می‌کند و می‌گوید: «تا امروز عدم رضایت و ناخشنودی مردم و آزادی خواهان معطوف و متوجه به اشخاص و زمامداران وقت بوده. عزل مأمورین مقصر و نصب مأمورین جدید را اولین و آخرین حد عملیات خود قرار داده و بدین وسیله همیشه یک اخگر سوزان را در زیر خاکسترهای سرد فراموش نمودماند. و بالاخره خود را در رویه‌روی حرف‌های ناگه ظهور و خانمان سوز یافته‌اند. دیگر وقت آن رسیده است که اصلاحات را فقط از نظریات قصد ننموده و عملیات را نیز به طور استوار و محکم به روی یک زمینه صحیح تکیه و استناد بدهند. چنانچه معلوم است رادیکالیسم یعنی «جذریّت در ملک» مستلزم عملیات عمیق و اقدامات سریعه و قاطعه است

که عیوبات مشهوده و موجوده را بالمره از بیخ‌وین کنده، هینت جامعه را به یک‌باره از اثرات و نتایج سوء آن خلاصی می‌بخشد» (خیابانی، بی‌تا: ۶).

علاوه بر تغییر انقلابی، جنبش ملی‌گرای تبریز بر خشونت و قهر انقلابی نیز تأکیدی ویژه داشت. در سخنرانی‌های شیخ محمد خیابانی طنین پرتکرار تک‌صدایی، تهدید به مرگ و قتل مخالفان و انقلاب خونین به گوش می‌رسد. در یکی از این سخنرانی‌ها، وی چنین فریاد قهر انقلابی و تجویز خشونت را سر داد: «تبریز باید یک‌صدا و یک‌رأی باشد هیچ صدای مخالف و هیچ حرکت ضد قیام ممکن نیست در تبریز دیده و شنیده شود و باید رژیم مملکت تجدید شود؛ اول در تبریز سپس در کلیه ایران. بیایید ای آزادی‌خواهان واقعی یا بمیرید یا ایران را آزاد کنید- باید جدیت و فداکاری به خرج دهید. به همه بفهمانید که تصمیم ما تغییرناپذیر است. باید صدای تبریز یکی باشد و مرام تبریز یکی. هرکه بنای تفرقه و تشتت بگذارد باید محو و معدوم ساخت. شب و روز چشم بینای شما باید ناظر عملیات خائنین باشد. همه‌جا را تحت نظر بیاورید و نگذارید یک اجتماع مخالف یک مجلس خیانت و سوءقصد دایر باشد. آن را کشف نمائید که مؤسسين آن توقیف شوند و در صورت مقاومت مقتول خواهند شد. این بیرق سهرنگ ملی را می‌بینید که در ذیل سبز و سفید رنگ سرخی افزوده شده و آن علامت انقلاب خونین است. مبادا دشمنان آزادی خیالات خام خود را دنبال کنند، آنگاه خواهند دید که کناره سرخ بیرق سهرنگ به طغیان آمده شیر و خورشید ایران را در یک آسمان آتشگون، یک فجر خونین انقلاب و تجدد جلوه‌گر خواهد ساخت. ما تمام دسته‌های مخالف را زیر پای خودمان محو خواهیم کرد. هرگاه نتوانستیم، قهر آن‌ها ما را زیر پای خودشان پخش خواهند نمود. ما در حرف و قول نزاکت را منظور می‌داریم، ولی در عمل به خشونت و جدیت معتقد هستیم» (خیابانی، بی‌تا: ۴۴-۴۳). خیابانی در جای دیگر به صراحت می‌گوید: «هرکه با قیام مخالفت ورزد توقیف خواهد شد و در مقام مقاومت برآید، به قتل خواهد رسید» (همان: ۵۰).

اراده‌گرایی و اعتقاد به گروه پشاهنگ انقلابی یکی از مشخصات اصلی قیام تبریز بود. چنین انگاشته می‌شد که با تکیه بر اراده می‌توان به هر عملی دست زد و به هر خواسته‌ای دست یافت. این خوش‌بینی محض بر تمامی محدودیت‌های ساختاری چشم می‌بست و عاملیت را شرط کافی برای هرگونه تحول به شمار می‌آورد. به گفته خیابانی، «شرط عمده کار و عمل عبارت از (خواستن و توانستن و کردن) است. باید خواست و این اولین شرط اساسی است. باید توانست، آری یک خواستن جدی باعث توانایی می‌شود و باید کرد، این نتیجه است که از زحمات مصروفه و مقدمات فراهم آورده شده به دست می‌آید» (همان: ۲۰-۱۹).

ناسیونالیسم انقلابی تبریز به‌طور متناقض هم از دموکراسی سخن می‌گفت و هم از تصفیه‌های درون‌سازمانی و مجازات سخت افراد حزب دموکرات حمایت می‌کرد. از نظر حزب دموکرات، تبیه و

مجازات شدید اعضای حزب در صورت رفتار خودسرانه و ایجاد بی‌نظمی از سوی آن‌ها ضروری است: «ما برای حفظ دیسیپلین و انضباط قیام مجبوریم حرکات خودسرانه را سخت تنبیه و مجازات نماییم. اگرچه این اقدام از نزدیک‌ترین رفقا و هم‌مسلمانان خودمان سر بزنند. اگر کسی از دایره صلاحیت خود تجاوز نماید، بدون اجازه اقدامی کند که موجب تضییع حقوق عمومی یا پاشیدگی شیرازه نظم و انضباط گردد، بدون رحم و مروت مجازات خواهد شد- با چشم گریان و با قلب پر از تأثر و تألم به تنبیه و مجازات چنین اشخاص اقدام خواهیم کرد. ولی تنبیه آن‌ها شدیدتر از مجازات اشخاص خارج از تشکیلات خواهد بود» (همان: ۳۶). لزوم تصفیه درون‌سازمانی به‌عنوان شیوه‌ای ضروری در فعالیت سیاسی را می‌توان به پیشینه فعالیت‌های سیاسی خیابانی نسبت داد. خیابانی در سال‌های مشروطیت از اعضای اجتماع‌یون عامیون تبریز بود و مسافرت‌هایی هم به روسیه داشته است. بنابراین، توسل به این شیوه‌های خشن درون‌سازمانی می‌تواند ناشی از آن پیشینه سیاسی باشد. کسروی در دست‌نوشته‌اش درخصوص جنبش خیابانی در تبریز از «کمیته ترور» حزب دموکرات آذربایجان یاد می‌کند که دست به کشتار «برخی بی‌گناهان» و «آزادی‌خواهان» زده بود. سید نعمت‌الله خان مدیر روزنامه کلید نجات، حاجی ملک‌التجار و حاجی میرزا کریم امام جمعه از جمله افرادی بودند که به دستور کمیته ترور کشته شدند (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۱۴-۱۱۲).

باین‌حال، ناسیونالیسم انقلابی الگوی مطلوب و آرمانی حکومت موردنظر خود را در نظام دموکراسی می‌جست. از نظر خیابانی فقط یک نوع نظام دموکراتیک جهان‌شمول در جهان وجود ندارد، بلکه هر کشور بر پایه محیط زندگی و افکار خود درک و فهمی متفاوت از آن نظام دارد. نظام دموکراتیکی که جنبش خیابانی در پی تحقق آن بود، نظام دموکراتیک بومی مبتنی بر اوضاع خاص ایران بود. به گفته وی، «ما می‌خواهیم در ایران یک نوع حکومت دموکراتیک تأسیس نماییم که عمر حاکمیت ملت را حائز باشد و یک استقلال تام و آزادی کامل را شامل گردد. مؤسسات و ادارات این حکومت زائیده اراده دموکراسی بوده، تمام اختیارات و اقتدارات آن [از] ناحیه ملت به وجود آید؛ زیرا اختیاراتی که جماعت می‌دهد، اقتداری که او می‌بخشد، مؤسساتی که او برپا می‌کند، حکومتی که او ایجاد می‌نماید، هرگز بر ضد او و بر علیه منافع او اقدام نمی‌کند» (خیابانی، بی‌تا: ۲۰-۱۹). علاوه بر این، وی استقلال‌طلبی را رکن اصلی این نظام دموکراتیک معرفی می‌کرد و می‌گفت: «باید تمام شالوده‌ها و بناهای ایران تجدید شود. ... شالوده این مملکت را باید از نو ریخت و ابنیه آن را تجدید نمود و به همدیگر وصل و پیچ کرد. ایران را باید تازه ساخت. ایران باید مال ایران باشد. خزانه ایران، مالیه ایران، سیاست ایران، وزارت خارجه ایران، قشون ایران باید مال ایران و به دست ایرانی باشد. هیچ سیاست بیگانه و هیچ یک از ادارات ما اجرای تأثیر و نفوذ نماید. ما باید با استقلال زیست کنیم» (خیابانی، بی‌تا: ۱۲۳).

شورش خیابانی کوتاه‌تر از آن بود که بتوان از پیامدهای آن یاد کرد. در این مدت اقداماتی مختصر به منظور بهبود وضعیت و معیشت مردم آذربایجان و کاهش مالیات، بزرگداشت مشروطیت و شهدای راه آزادی، برگزاری انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، برنامه‌ریزی برای احداث بیمارستان و طراحی تبر با عنوان آزادیستان، تشکیل نیروی نظامی برای برقراری نظم و امنیت و انتشار نشریات از سوی خیابانی انجام شد (ناهدی آذر، ۱۳۷۹: ۲۴۳-۲۱۳). شکل‌گیری اندیشه خودمختاری آذربایجان یکی از پیامدهای مهم جنبش خیابانی در تبریز بود. خیابانی بر این اعتقاد بود که قدرت محلی از این جهت ضرورت دارد که مردم بتوانند در مقابل استبداد حکومت مرکزی از خود دفاع کنند.

شورش پسیان

حرکت کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد یکی از شورش‌های مهم دوره قاجار متأخر است که در نخستین ماه‌های پس از کودتای ۱۳ اسفند ۱۲۹۹ شکل گرفت. پسیان در سال ۱۳۰۹ ق در خانوادگی از مهاجران در تبریز متولد شد. وی از فرماندهان قدیمی ژاندارمری بود که با تغییر اوضاع و احوال ایران که پیامد انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و به‌خصوص تسلیم آلمان در اواخر سال ۱۹۱۸ بود، به‌همراه بسیاری از مهاجران سیاسی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی از آلمان به ایران بازگشت. پسیان بار دیگر به خدمت در ژاندارمری گماشته شد و سپس در تابستان سال ۱۲۹۹ ش به درجه کلنلی ترفیع یافت. وی با هدف به‌دست‌گرفتن قوای ژاندارمری خراسان و تجدید سازمان آن عازم مشهد شد و در اواسط شهریور ۱۲۹۹ ش ریاست ژاندارمری ایالت مشهد را از محمدحسین میرزا جهانبانی تحویل گرفت. کلنل پسیان که گروهی پانزده‌نفری از افسران همفکرش را برای کمک به تقویت ژاندارمری از تهران آورده بود، به‌محض ورود به مشهد دست به اصلاح رژیم زد. باین‌حال، وی با مشکلات مالی و کارشنکی‌های فراوان قوام‌السلطنه والی خراسان مواجه شد. گفتنی است قوام سازمان‌های دولتی و اداری، نیروهای نظامی و ایلات و عشایر خراسان را در چنگ خود داشت و تنها نیروی مخالف او ژاندارمری بود (آذری، ۱۳۴۴: ۱۸۵-۱۸۴).

در میانه اختلاف قوام‌السلطنه و ژاندارمری، سیدضیاءالدین طباطبایی نخست‌وزیر وقت با ارسال تلگرافی دستور بازداشت قوام‌السلطنه را صادر کرد. روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ یعنی چند هفته بعد از استقرار حکومت جدید در ایران و بلافاصله بعد از خروج نیروهای هندی-انگلیسی مالنس از خراسان، کلنل پسیان زمام قدرت را در مشهد به دست گرفت و از اینجا مقدمات حرکت خود را آغاز کرد. آن روز قوام‌السلطنه والی خراسان به باغی خارج از شهر رفته بود. وقت غروب، زمانی که والی داشت به شهر باز می‌گشت، نیروهای مسلح ژاندارمری اتومبیل او را جلوی دروازه ارگ متوقف کردند و شخص کلنل به او

خبر داد که بنا به حکم حکومت بازداشت است (فرخ، ۱۳۴۸: ۷۴؛ آذری، ۱۳۴۴: ۲۰۵-۲۰۲). چند روز بعد قوام را به تهران فرستادند و در آنجا به فرمان سیدضیاءالدین طباطبایی محبوس شد. کلنل پسیان تازمانی که سیدضیاء رئیس‌الوزرا بود رابطه خوبی با حکومت مرکزی داشت و هماهنگ با آن عمل می‌کرد. سیدضیاء روز بعد از دستگیری قوام، کلنل را به‌عنوان والی خراسان منصوب کرد (بیات، ۱۳۷۰: ۵۱-۵۲). پسیان در مقام حاکم عملی خراسان در طول شورش کوتاه خود اصلاحات زیادی در امور مالی، ژاندارمری و تشکیلات آستان قدس رضوی انجام داد. پس از سقوط سیدضیاء و نخست‌وزیری قوام، کلنل به فکر مخالفت با تهران افتاد. او پس از قطع رابطه با تهران در اعلامیه‌ای قوام‌السلطنه را چنین توصیف می‌کند: «این همان قوام‌السلطنه است که در مدت دو سال دو کروور ثروت خراسان را به بانک‌های خارجه فرستاد. باین همه، از چند رأس اسب و یک اتومبیل که به حکم دولت ضبط شده و به سربازان رشید و مدافعین حقیقی مملکت داده شده بود نتوانست صرف‌نظر کند، در صورتی که آن‌ها از خراسان بود و به خدمت خراسان گذاشته شده بود. لکن حرص و طمع و لجاجت او را وادار کرد که یک ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای غرض شخصی کند و از هر گوشه و کنار هر چه اشرار نشان دارد برانگیزد و آن‌ها را با انواع مواعید بر ضد امنیت خراسان مسلح کند تا آنکه به غرض فاسد خود نائل شود» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۵۱-۱۵۰). از نظر پسیان- مانند سایر ناسیونالیست‌های رادیکال- خروج سیدضیاء از مملکت نتیجه کودتای رضاخان نبود، بلکه از ضدکودتای سرآمدان سستی خبر می‌داد؛ به‌ویژه از آن روی که بلافاصله بعد از این رویداد، زندانیان سیاسی از جمله قوام‌السلطنه- که به دستور سیدضیاء بازداشت شده بودند- آزاد شدند. درواقع، «همین ضدکودتا بود که پسیان حاضر به پذیرش آن نبود و او را بر آن داشت که از پایگاه خود در مشهد به دفاع از برنامه اصلاحات همه‌جانبه‌ای بپردازد که سیدضیاء زمانی کوتاه مهم‌ترین نماینده آن شده بود» (کرونین، ۱۳۹۲: ۳۷).

کلنل شرط‌هایی را برای حکومت مرکزی به این شرح مطرح کرد: تصویب بودجه ژاندارمری خراسان، ترفیع درجه افسران ژاندارمری، اجازه عزیمت کلنل به اروپا و دریافت دو سال موجب و هزینه سفر و تضمین امنیت کامل کلنل تا مرز کشور. در پاسخ، شاه پنج شرط او را پذیرفت، اما دو شرط آخر را به‌سبب مغایرت با مصالح مملکت و قوای ژاندارمری رد کرد (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۴۶-۱۴۵). پس از این مخالفت، پسیان و فرخ تصمیم گرفتند در پی کودتای ۳ اسفند دست به کودتای دوم بزنند تا دست قوام‌السلطنه را از ریاست دولت کوتاه کنند. نقشه این بود که پسیان با لشکر خود به تهران برود، قوام‌السلطنه را توقیف کند و حکم نخست‌وزیری مشارالملك وزیر دربار احمدشاه را از شاه بگیرد. گفتنی است ظهیرالاسلام نایب‌التولیه آستان قدس واسطه آشنایی پسیان و فرخ با مشارالملك بود. وی که با انگلیسی‌ها روابط نزدیکی داشت، ماجرا را با آن‌ها در میان گذاشته بود. انگلیسی‌ها نیز به محض اینکه

از این قضایا مطلع شدند، فوراً قوام السلطنه را در جریان گذاشتند. پس از افشای این نقشه، قوام السلطنه با همراهی کنسولگری انگلیس در مشهد وارد نبرد با پسیان شد (فرخ، ۱۳۴۸: ۱۱۴). در اینجا دو نظر متفاوت وجود دارد؛ به باور بهار، کلنل پسیان قصد حمله به تهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت، بلکه آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و خود به ریاست جمهوری خراسان برقرار شود (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۵۸). در این زمینه، انتشار بیانیه‌ای از جمعیت ملیون خراسان در ۲۴ شهریور ۱۳۰۰ مزید گرایش‌های جمهوری خواهانه پسیان است (بیات، ۱۳۷۰: ۱۹۲-۱۹۰). از سوی دیگر، آذری این ادعای بهار را رد می‌کند و اعتقاد دارد که پسیان می‌گفت که «تهران مرکز فساد و لانه عناد، منبع خصومت و ناکامی‌ها و جایگاه عده معدودی اشراف کهنه پرست را باید کوبید و تسویه و تصفیه ساخت، ولی نمی‌گفت خراسان را باید تجزیه کرد. قیام او هم صرفاً برای تحکیم مبانی و اصول قانون اساسی مشروطیت ایران بود» (آذری، ۱۳۴۴: ۲۴۸). با وجود این، پسیان نیز از طرفداران ایده تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند بود و در رساله دفاعیه از «عقیده ثابتی که به تمرکز قوای مملکتی و نگاهداری یک مرکز قوی» دارد، صحبت می‌کند (کرونین، ۱۳۹۲: ۹۵). وی و همراهانش برنامه و طرح مشخصی نداشتند و تنها هدفشان نوسازی تشکیلات حکومت و ادارات بر مبنای قانون اساسی و از میان برداشتن فساد و رشوه و پارتی بازی بود.

به دنبال این تحولات، حکومت مرکزی توانست ایلات و طوایف خراسان را علیه پسیان بسیج کند. طوایف منطقه حملات زیادی به مشهد انجام دادند و سرانجام، در اوایل مهرماه، شورش پرتوان کردها در شمال مشهد یعنی در ناحیه بجنورد، شیروان و قوچان پایهریزی شد. این شورش را سردار معزز بجنوردی و سایر رؤسای طوایف مرزنشین گرد همچون فرج الله خان، زیر فرمان مستقیم قوام رهبری می‌کردند. باز شدن این جبهه جدید رژیم ژاندارم را با خطری مرگبار روبه‌رو کرد. قوای کرد به سرعت پیش رفتند و قوچان را تسخیر کردند. کلنل پسیان شتابان از گناباد به مشهد بازگشت و با چند افسر و شمار اندکی از نفرات که فراهم آورد به سوی شمال ایالت رفت. کلنل خود را به قوچان رساند و در راه بجنورد در روز ۹ مهر قوای مختصر او با کردها درگیر شدند. قوای کرد که بالغ بر یک هزار نفر می‌شدند، هم به لحاظ شمار نفرات بر یاران کلنل برتری داشتند و هم به خوبی تجهیز شده و مسلح به سلاح‌هایی بودند که در درگیری‌های پیشین از ژاندارم‌ها گرفته بودند. گذشته از این، افرادی جنگ‌دیده همراه داشتند که در واحدهای انگلیسی آموزش دیده بودند. کلنل پسیان در این نبرد در روز ۱۰ مهر ۱۳۰۰/ ۱ صفر ۱۳۴۰ ق کشته شد. به این ترتیب، حرکت انقلابی کوتاه مدت و زودگذر پسیان در مشهد به پایان رسید (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۵۶-۱۵۴؛ فرخ، ۱۳۴۸، ۱۱۶ و ۱۲۵-۱۲۱؛ آذری، ۱۳۴۴: ۳۴۹-۳۴۰).

رضاخان پس از کودتا با دو مشکل اصلی روبه‌رو شد: نخست، لزوم تثبیت برتری‌اش در حکومت و نیروهای مسلح و هم‌زمان گستراندن اقتدار حکومت مرکزی در سراسر کشور؛ دوم، پیدایش حرکت‌هایی در ایالات که با تحولات سیاسی تهران مخالفت می‌ورزیدند. برتری رضاخان در ارتش بی‌معارض نبود و مهم‌ترین پایگاه مخالفانش را گروه افسران ژاندارمری دولتی تشکیل می‌داد. افسران ژاندارمری که سرشار از روحیه مشروطه‌خواهی بودند و به گرایش ناسیونالیستی شدید شهرت داشتند، درست نقطه مقابل دیویزیون قزاق به شمار می‌آمدند که از دیرباز نماینده ارتجاعی‌ترین گرایش‌ها در جامعه ایران بودند. رضاخان برای تثبیت برتری خود، هم در ارتش و هم در رژیم که بر گرد ارتش شکل می‌گرفت، ناچار بود از استقلال، جاذبه و اعتبار ژاندارمری بکاهد و این امر تا حد زیادی در طول سال ۱۳۰۰ به انجام رسید. قلع‌و‌قمع رژیم ژاندارم در مشهد و از میان برداشتن افسر ملی‌گرای فرمانده آن - که می‌توانست بدیلی بالقوه برای رهبری باشد - گامی اساسی در این راه بود.

کودتای لاهوتی

کودتای لاهوتی از آن روی مهم است که می‌توان آن را آخرین حلقه از سلسله شورش‌های آزادی‌خواهانه‌ای تلقی کرد که در سال ۱۳۲۶ق با قیام مردم تبریز برای اعاده نظام مشروطه آغاز شد. مازور ابوالقاسم لاهوتی از افسران ژاندارمری بود که در زمان ریاست یالمارسن بر این نیرو حکم اعدام گرفت. وی پس از مدتی سرگردانی در ترکیه به ایران بازگشت و مجدداً به این نیرو پیوست (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۲۵). پس از صدور فرمان تشکیل قشون متحدالشکل از سوی رضاخان در آذر ۱۳۰۰ش، ژاندارم‌های آذربایجان اعتراض کردند و در شرف‌خانه گرد آمدند. آن‌ها لاهوتی را به فرماندهی خود برگزیدند و شبانه راهی تبریز شدند. لاهوتی همراه تعدادی از ژاندارم‌ها که در حدود پانصد تا ششصد نفر برآورد شده‌اند در ۱۲ بهمن ۱۳۰۰/۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ تبریز را به تصرف خود درآورد. آن‌ها مخبرالسلطنه حاکم تبریز را برکنار و بازداشت کردند؛ در این خصوص مخبرالسلطنه ادعا کرده است که رهبران شورش از جمله لاهوتی، اجلال‌الملک و سرتیپ‌زاده به او پیشنهاد ریاست جمهوری داده‌اند، اما او به دلیل اعتقادداشتن به جمهوری، آن را نپذیرفته است (همان: ۳۳۳). گفتنی است بنا بر حکم تشکیل ارتش از سوی رضاخان، نیروهای قزاق، ژاندارمری و نیروهای مسلح محلی ادغام شدند. این ارتش دارای پنج لشکر بود که به‌ترتیب در تهران، تبریز، همدان، اصفهان و مشهد مستقر شدند. تیپ یا بریگاد مستقل شمال نیز در رشت استقرار یافت. به‌علاوه، یک نیروی ژاندارمری ویژه با عنوان امنیه برای حفاظت امنیت جاده‌ها تشکیل شد (ارفع، ۱۳۹۶: ۱۶۳). ژاندارمری که هویتی مستقل برای خود قائل بود با صدور این حکم نمی‌توانست به سادگی آن را بپذیرد. دشواری‌های زندگی و تأخیر چندماهه در پرداخت حقوق

بر نارضایتی ژاندارم ها افزوده بود (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۳۱)؛ از این رو، خواست شناسایی حقوق مادی و معنوی ژاندارمری به عنوان نیرویی متفاوت از قزاق خانه، تنها خواست مشخص و تعریف شده شورش لاهوتی محسوب می شد.

لا هوتی در بیانیه ای خطاب به اهالی تبریز و سایر هم وطنان به مسائل مختلفی اشاره کرد؛ از جمله بر تلاش های ژاندارمری در طول حیاتش تأکید کرد، از مخالفت با نیروی قزاق سخن گفت و لزوم حفظ استقلال کشور را یادآور شد: «البته تاکنون از بدو تأسیس ژاندارمری فداکاری های غیرقابل انکار، اقدامات تزلزل ناپذیر و قربانی های جهان قیمت آن ها و آزادی خواهان شرافتمند را مشاهده فرموده و در همه اوقات مسلم دانسته اید که یگانه اهتمام آمال ما فدائیان وطن، استقلال مملکت عزیز و تأمین سعادت هم وطنان است و در این مورد هم لزوماً خواطر آن هم وطنان را مستحضر می داریم که همین اقدامات فقط و فقط به واسطه این است که اخیراً در مقابل این همه خدمات متین و لایب تزل می خواستند لباس های مطبوع ما را که یک شرافت تاریخی است برکنده و در عوض لباس های منحوس دژخیمان قزاق را که یادگار عهد تزاری است بپوشانند. لذا این ترتیبات را مخالف احساسات صادقانه خود تصور کرده به شهر ورود نمودیم و با ژاندارمری تبریز و سایر قوای مسلح وطن پرست نظامی و غیره که در واقع یک روح و... اتحاد و اتفاق نموده ایم که مطالب حق و اظهارات بی ریب و ربای خودمان را به ثرار شورای کبری و هیئت معظم وزرا رسانده، تصمیم که اسباب نیرومندی مملکت و رفاه ملت محبوب است خواستار شویم. هم وطنان ابداً و اهمه و اندیشه نکرده، هرکس به شغل و کسب و کار خود مداومت کرده، همین پیشامد را یگانه خوشبختی عمومی پندارید (بیات، ۱۳۷۶: ۱۲۶-۱۲۵).

پس از چیرگی ژاندارم ها بر تبریز، کمونیست ها و دموکرات ها فرصت را غنیمت شمردند و به این شورش پیوستند. ظاهراً نخستین نیروهایی که گرد ژاندارم ها آمدند، کمونیست ها بودند. در آن ایام کمونیست های تبریز به سه جناح هواداران علی اصغر سرتیپزاده، حسین بی چیز و حاج محمد ابراهیم شبستری تقسیم شده بودند. از این عده ظاهراً فقط سرتیپزاده از قبل با برخی از سران شورشی ژاندارمری در تماس بوده است. در آن مرحله نیز در بدو کار سرتیپزاده و آقازاده و میرکاظم جدی که به دموکرات معروف بودند طرف مشورت قرار گرفته، میرمهدی ماکویی نیز صبح همان روز پس از انتشار نخستین بیانیه ژاندارم ها، در تأیید مفاد بیانیه مذکور سخنانی ایراد کرد که با ابراز احساسات عمومی مواجه شد (بیات، ۱۳۷۶: ۴۹-۴۸). احتمالاً در همین نوع گردهمایی های سیاسی بود که «عنوان بلشویکی» به میان آمده است و ظاهراً با اعلام جمهوری تصاویر احمدشاه را هم پایین کشیده بودند (میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۱۲۵). همچنین، نیروی سیاسی اصلی تبریز یعنی دموکرات های هوادار خیابانی مانند حاج محمد علی بادامچی، سیدالمحققین دیبا، حاج میرزا علی نقی گنجه ای و دیگر

شخصیت‌های معروف تبریز در آن زمان چون میرزا ابوالقاسم فیوضات، حاج اسماعیل آقا امیرخیزی، میرزا محمدعلی صفوت، میرزا محمدعلی تربیت، معتمدالتجار از نو دست به کار شدند و به حمایت از لاهوتی برخاستند (بیات، ۱۳۷۶: ۴۹).

ظاهراً لاهوتی قصد داشت به‌سوی تهران پیشروی کند. حسن ارفع روایت می‌کند که لاهوتی در دیدارش با او در تبریز از قصد خود برای بسیج نیروهای نظامی مستقر در آذربایجان و حرکت به‌سوی تهران و انجام دادن اصلاحات اساسی سخن گفته است. به گفته ارفع، لاهوتی با بیان اینکه «کشور به اصلاحات اساسی نیاز دارد و کسانی که اکنون قدرت را در دست دارند نالایق، فاسد و سرسپرده بیگانگان‌اند»، تصمیم گرفت «همه نیروهای وطن‌پرست آذربایجان را بسیج کند و به‌سوی تهران حرکت کند» (ارفع، ۱۳۹۶: ۱۶۷). این نقشه به‌دلیل حمله حکومت مرکزی به مواضع لاهوتی، نیروهای محدود وی و همراهی نکردن نیروهای سایر شهرها ناکام ماند.

حکومت مرکزی بر ضرورت سرکوب هرچه سریع‌تر شورش لاهوتی تأکید می‌کرد. از این‌رو، حبیب‌الله‌خان شیبانی فرمانده نیروهای شمال غرب، عملیات سرکوب نیروهای شورشی را تدارک دید. لاهوتی مخبرالسلطنه را به گروگان گرفت، اما راه به جایی نبرد و در پی درهم شکسته شدن مقاومت ژاندارمری و مجروح شدن سروان تورج امین فرمانده نیروهای ژاندارم، همراه با دوستانش از نیروهای باقی مانده‌اش به جلفا رفت و پس از عبور از ارس به شوروی پناهنده شد (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۳۴؛ ارفع، ۱۳۹۶: ۱۶۸). پس از شکست و فرار ژاندارم‌ها، نظم و آرامش ایام تسلط لاهوتی از میان رفت و آشوب و اغتشاش گسترده‌ای بر تبریز چیره شد. برخی از ژاندارم‌هایی که تسلیم قوای دولتی شدند تیرباران شدند و غارت و چپاول شهر آغاز شد. با این حال، اندکی بعد ژاندارم‌های شورشی دوباره به ارتش بازگشتند و به ارتش نویناد رضاخان پیوستند.

شورش امیرمؤید سوادکوهی

آخرین شورشی که در آستانه تشکیل حکومت پهلوی با انگیزه‌هایی تقریباً ملی شکل گرفت شورش امیرمؤید بود. محمداسماعیل‌خان باوند معروف به امیرمؤید سوادکوهی از نمایندگان مجلس شورای ملی بود که با رضاخان نسبت خویشاوندی نیز داشت. امیرمؤید که در دارالفنون تحصیل کرده بود، در دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه ریاست ایل سوادکوه و سوارهای آن را بر عهده داشت و در دوره سوم مجلس شورای ملی از ساری به نمایندگی برگزیده شد. امیرمؤید نخستین بار در محرم ۱۳۳۴ق که قشون روس از طرف قزوین به‌سوی تهران به حرکت درآمد و ملیون از تهران به سمت قم رهسپار شدند، همراه با شیخ ابراهیم زنجانی برای ابراز مخالفت با روس‌ها به مازندران رفت و سر به شورش برداشت.

(بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۷-۱۲۶). دومین شورش امیر مؤید زمانی رخ داد که تهران در معرض هجوم جنگلی‌ها قرار گرفت و اوضاع مازندران آشفته شد. وی از ترس آنکه مبادا قوای سرخ مازندران را تصرف کنند، در قلعه خرج استحکاماتی بنا کرد. محرک او در این شورش تعدادی از آزادی‌خواهان از جمله حاج آقا شیرازی و مستعان‌الملک رهبران اعتدالی و اتفاق و ترقی در مجلس شورای ملی بودند که به مازندران رفته و او را به قیام واداشتند (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۰۰).

انگیزه اصلی امیر مؤید از شورش‌هایی که در مازندران به راه انداخت ایجاد خودمختاری در این منطقه بود. ابراهیم صفایی به این انگیزه اشاره می‌کند و می‌نویسد: امیر مؤید «از رجال نسبتاً تحصیل‌کرده و میهن‌خواه دوره اخیر قاجاریه و دارای درجه «امیر تومان» نیز بود. او در برابر تجاوز سپاهیان روس و سپس بلشویک‌ها در سال‌های جنگ اول جهانی در مازندران ایستاد، ولی خود خواهان یک نوع حکومت خودمختاری برای مازندران بود و از ۱۲۹۹ برای این منظور به خرید اسلحه پرداخته بود» (صفایی، ۱۳۷۱: ۸۱). امیر مؤید خود مدعی بود که قصد شورش در مقابل دولت را نداشته، بلکه انگیزه‌اش فقط فداکاری در راه کشور و دولت است. او در توصیف خود می‌گوید: «اسماعیل سوادکوهی متمرّد نیست و اول فداکار مملکت و دولت است» (ترکمان، ۱۳۷۸: ۱۹۲). سیف‌الله‌خان پسر امیر مؤید نیز اهداف شورش خود را چیزی جز «احقاق حق خودمان و الغای قرارداد [۱۹۱۹] و انفصال آقای وثوق‌الدوله» نمی‌داند (ترکمان، ۱۳۷۸: ۳۵۲). به هر روی، امیر مؤید در سال ۱۲۹۷ ش محفلی به نام اتحاد طبرستان یا اتحاد ملی طبرستان تشکیل داد. به دستور این اتحادیه شاهزاده عضدالسلطان حکمران مازندران که در آن هنگام در بارفروش (بابل) ساکن بود، اخراج شد. اتحاد ملی طبرستان، سردار جلیل را به‌عنوان حاکم مازندران، و سهم‌الممالک (پسر امیر مؤید) را به ریاست قشون مازندران برگزید (ترکمان، ۱۳۷۸: ۲۶۴). ظهیرالملک حاکم وقت مازندران در نامه‌ای به وثوق‌الدوله درخصوص اتحاد طبرستان چنین می‌نویسد: «امیر مؤید که ذاتاً به دیکتاتوری مایل است خودسری و طغیان نموده و با معیت سردار جلیل و سایر سرکردگان مازندران غالب از علمای ساری را با خود همراه و به نام اتحاد طبرستان قیام و اقدام کردند و هیئت که مرکب بود از شیخ علی‌اکبر مجتهد ساروی، شریف‌العلماء، حاج میرزا غلامحسین مجتهد، ثقه‌الاسلام، حاج شیخ عبدالرحیم، سید میرزا علی مجتهد، شیخ محمدجان، شاهزاده عظیم‌الملک، علی‌نقی‌خان امیردیوان، معتمدالملک، حاج محمدباقر، حاج کاظم، افتخارالتجار، سید محمد صراف، شیخ مهدی، فخرالعارفین پسر شیخ علی‌اکبر مجتهد، تشکیل داده و به‌عنوان شورای مملکتی به نام انجمن طبرستان به امور اهالی رسیدگی و نیز برای رتق و فتق امور لشکری، کمیسیون نظامی تحت ریاست امیر مؤید دایر و مفتوح گردید» (ترکمان، ۱۳۷۸: ۲۶۴-۲۶۳).

در مرداد ۱۳۰۰، رضاخان نیرویی به فرماندهی احمدخان امیراحمدی را برای سرکوب امیر مؤید روانه مازندران کرد. نیروهای اعزامی پس از چند زدوخورد قادر به شکست امیر مؤید نبودند؛ سرانجام خود امیر مؤید تسلیم شد. چند سال بعد دو پسر او عباس خان سهم الممالک و اسدالله خان هژبر السلطان تیرباران شدند (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۱۸۳-۱۸۶).

شورش‌های ایلی

در پی سرکوب جنبش‌های جنگل و خیابانی و پسیان و لاهوتی و امیر مؤید، شورش قبایل و طوایف در مناطق مختلف کشور جدی‌ترین تهدیدی به شمار می‌رفت که حکومت مرکزی ناچار به مقابله با آن بود. بعضی از سران عشایر متحد رضاخان شدند، اما برخی دیگر سر به شورش برداشتند. رضاشاه با ارتش جدیدی که پایه گذاشت، رشته عملیات‌های موفقیت‌آمیزی علیه قبایل و طوایف شورشی انجام داد. او موفق شد ایلات و عشایر کرد و شاهسون آذربایجان و کرمانشاه، کهگیلویه‌ای‌ها در فارس، بلوچ‌های جنوب شرقی، ترکمن‌ها و کردهای شمال شرقی و ترکمن صحرا و اعراب طرفدار شیخ خرعلی را سرکوب کند. پس از سرکوب شورش‌های عشایری نظیر شورش سمکو و تسلیم و همراهی داوطلبانه سایر سران عشایر همچون قشقایی‌ها، دولت جدید پهلوی شیوه زندگی عشایر را آماج حمله قرار داد (Cronin, 2007: 16-39؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۴۹؛ برای مطالعه فهرست مبسوطی از شورش‌های سراسر کشور در این دوره نک به: ارفع، ۱۳۹۶: ۵۴۷-۵۳۹). پیش از پرداختن به شورش‌های ایلی پس از کودتای ۳ اسفند، باید به شورش سالارالدوله در سال‌های نخست پس از مشروطه در غرب ایران پرداخت که موجب وارد شدن ایلات و عشایر به درون شورش‌هایی طولانی شد.

شورش سالارالدوله

شورش‌های متعدد سالارالدوله در اواخر حکومت مظفرالدین‌شاه و سراسر دوره مشروطه شورش‌هایی بر مدار اختلافات درون خانوادگی بر سر کسب قدرت و تلاشی برای بازگرداندن نظام سیاسی استبدادی پیشامشروطه بود. در واقع، شورش‌های سالارالدوله ابتدا در حمایت ساختگی از مشروطه و در دوره پس از سقوط محمدعلی‌شاه، در حمایت از استبداد و نبردهای مکرر با نیروهای دولتی مشروطه رخ داد و باعث تزلزل و تضعیف کشور و کشته شدن افراد بسیاری شد. این شورش‌ها عمدتاً در مناطق غربی کشور اتفاق افتاد و بیشترین خسارت آن نیز به این مناطق وارد آمد. ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین‌شاه شخصی ماجراجو بود که سال‌ها در غرب ایران حکومت می‌کرد و آرزوی جانشینی پدر در سر داشت (چرچیل، ۱۳۶۹: ۸۷؛ بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۸-۵۰). گفتنی است در سال‌های پایانی

زندگی مظفرالدین‌شاه عین‌الدوله تلاش کرد محمدعلی میرزا را از ولیعهدی بردارد و سالارالدوله را به‌جای او بنشانند، اما محمدعلی میرزا در ولیعهدی ماند و عین‌الدوله کاری از پیش نبرد. سالارالدوله پس از پیروزی مشروطیت به‌دلیل جاه‌طلبی‌هایش طرف‌داری از مشروطه را دستاویز قرار داد، سران ایلات و عشایر کُرد و لر غرب ایران را به‌سوی خود جلب کرد و سر به شورش برداشت. در جنگی که میان سالارالدوله و سپاه او با نیروهای دولتی محمدعلی‌شاه در نزدیکی نهاوند درگرفت، سالارالدوله شکست خورد و به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد. پس از چندی، محمدعلی‌شاه او را به اروپا فرستاد و بدین ترتیب آتش نخستین شورش سالارالدوله خاموش شد (کسروی، ۱۳۶۳: ۳۶۹-۳۶۷).

سالارالدوله برای بار دوم هنگام بازگشتن محمدعلی‌شاه به ایران برای کسب مجدد تاج و تخت در حمایت از او سر به شورش برداشت. نقشه محمدعلی میرزا شاه سابق این بود که با اجازه و مساعدت روسیه از شهر ادسا بگریزد و پس از عبور از خاک روسیه همراه با تجهیزات نظامی و تفنگچیان ترکمن از طریق گمیش‌تپه، استرآباد، اشرف و شاهی به تهران بیاید. محمدعلی میرزا در شوال ۱۳۲۸ ق با تعدادی از تجار گمیش‌تپه در روسیه ملاقات کرد و یک ساعت طلا برای شیوخ ترکمن فرستاد و از آنان خواست که آماده ورود او باشند (افشار و دریاگشت، ۱۳۶۳، ج: ۱، ۲۲۷ و ۲۲۹). از طرف دیگر، قرار شد که سالارالدوله از سمت غرب و علی‌خان ارشدالدوله از طریق استرآباد و شاهرود محمدعلی میرزا را پشتیبانی کنند. در مقابل، مجلس شورای ملی بیکار نشست و قانونی را تصویب کرد که طبق آن، شاه سابق و برادرانش که به قیام مسلحانه علیه کشور زده بودند، یاغی محسوب می‌شدند و برای تحویل زنده یا مرده آن‌ها پاداش هنگفتی تعیین شد: ۱۰۰ هزار تومان برای سر محمدعلی‌شاه و ۲۵ هزار تومان برای هریک از برادرانش سالارالدوله و شعاع‌السلطنه (شوستر، ۱۳۸۶: ۱۰۱ و ۱۰۷). در واکنش به این تصمیمات مجلس، سالارالدوله در تلگرافی به مجلس هدف خود را راهی ایران از خرابی و ویرانی و ایجاد حکومتی صحیح عنوان کرد (بشیری، ۱۳۶۲، ج: ۵، ۱۲۳۵).

برای مقابله با این هجوم سه‌طرفه ضد مشروطه تازه‌اعاده‌شده نیروی نظامی یکپارچه‌ای وجود نداشت. بنابراین، عده‌ای از مجاهدین سابق که اسلحه را کنار گذاشته بودند، دوباره مسلح شدند و تحت فرماندهی بیرم‌خان ارمنی قرار گرفتند. نظر بیرم‌خان این بود که نیروهای نظامی محدود را نباید تقسیم کرد، بلکه باید آن‌ها را در تهران نگه داشت و زمانی که از هریک از این سه طرف شورشیان نزدیک شدند به مقابله با آن‌ها برخاست (مستوفی، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۳۵۵-۳۵۴). تدبیر نظامی بیرم‌خان مؤثر واقع شد. در جنگی که در اطراف ورامین درگرفت، ارشدالدوله فرمانده نیروهای محمدعلی‌شاه دستگیر و تیرباران شد. لشکر خود محمدعلی‌شاه نیز که تا نزدیکی دماوند پیش آمده بود در جنگی به فرماندهی سردار

محبی از نیروهای مشروطه شکست خورد و افراد آن متواری شدند. کشته شدن ارشدالدوله در حوالی تهران تیر خلاصی به امکان دستیابی شاه سابق به تهران بود (بشیری، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۲۳۳).

زمانی که سالارالدوله مطلع شد محمدعلی شاه در مازندران با شکست از قشون مشروطه خواه فرار کرده و ارشدالدوله نیز تیرباران شده است، با عشق و علاقه بیشتری آماده حرکت به سمت تهران و کسب تاج و تخت پادشاهی شد. سالارالدوله همدان را اشغال کرد و با ۱۰ هزار نیروی خود آماده حرکت به سوی تهران شد. او در اعلامیه‌هایی که منتشر می‌کرد خود را شاه می‌خواند. به نوشته ملک‌زاده، «سالارالدوله به درجه‌ای به موفقیت خودش اطمینان داشت و در عالم خیال خود را شاه ایران می‌پنداشت که در تلگرافاتی که در عرض راه میان ملایر و ساوه به هیئت دولت و مجلس مخابره نموده، همه جا کلمه وزرای من و مجلس من را به کار برده» (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۴۳۷-۱۴۳۴). اصلی‌ترین حامیان سالارالدوله را داوودخان کلهر با سه پسر خویش نظرعلی خان پیشکوهی و سردار اشرف پسر والی پشتکوه و نیروهای ایلی آن‌ها تشکیل می‌دادند (کسروی، ۱۳۶۳: ۱۸۸؛ ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۴۳۵). سالارالدوله در نبردی در نزدیکی تهران در اوایل شوال ۱۳۲۹ ق به سختی از قشون دولتی به فرماندهی پیرم خان شکست خورد و به سوی غرب گریخت (شوستر، ۱۳۸۶: ۱۲۴؛ ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۴۳۸-۱۴۳۶). وی بعد از این شکست در اواخر سال ۱۲۹۰ و اوایل ۱۲۹۱ ش در کرمانشاه شورش‌هایی دیگر را نیز دامن زد با این امید که دوباره بر تخت پادشاهی بنشیند، اما مثل قبل بدون نتیجه ماند. سرانجام، سالارالدوله با وساطت روس‌ها از کشور خارج شد و به روسیه رفت (آذری، ۱۳۷۸: ۱۶۶).

شورش‌های مکرر سالارالدوله پیامدهایی مختلف در سطح محلی و کشوری در پی داشت. در سطح منطقه ناامنی‌ها و کشتارهای زیادی پدید آمد و امور مالی دچار آشفتگی شد. پیرم خان یکی از مشهورترین مشروطه‌خواهان بود که در یکی از جنگ‌ها با سالارالدوله قربانی شد. به نوشته عبدالله مستوفی «نتیجه این بحران برای پیشرفت آزادی خیلی مضر و این پیشامد مقاصد دولتین مجاور یا لامحاله دولت روس را کاملاً به اجرا رساند و کارها که داشت سر رشته و ترتیبی پیدا می‌کرد در تمام رشته‌ها بی‌ترتیب شد» (مستوفی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۵۶). یکی از این پیامدها دریافت پول‌هایی از مالیات‌دهنده‌ها از سوی نیروهای محمدعلی شاه و برادرانش بود. نظم و ترتیبی که شوستر در مسائل مالی ایجاد کرده بود در مناطقی که بر سر راه مهاجمان بود از بین رفت. در سایر مناطق نیز مالکان از پرداخت مالیات خودداری کردند و درآمد خزانه کاهش یافت (همان: ۳۵۷). اما مهم‌ترین پیامد شورش سالارالدوله و تلاش محمدعلی شاه برای بازپس گرفتن پادشاهی، برکناری مورگان شوستر و تعطیلی مجلس دوم شورای ملی بود. پس از شکست محمدعلی شاه و سالارالدوله، دولت به شوستر دستور داد تا اموال و املاک سالارالدوله و شعاع السلطنه را مصادره کند. عمده این دارایی‌ها باغ و کاخ شعاع السلطنه در تهران بود.

زمانی که ژاندارم‌های خزانه برای صورت‌برداری اموال به منزل شعاع‌السلطنه رفتند با ممانعت بریگاد قزاق که ازسوی سفارت روسیه اعزام شده بودند، مواجه شدند. ژاندارم‌های خزانه در مراجعه بعدی به منزل شعاع‌السلطنه دستگیر شدند. روسیه مدعی بود که اموال شعاع‌السلطنه در گروی بانک روسی است، اما چنین نبود (بشیری، ۱۳۶۲، ج ۶: ۱۳۰۰). همین امر دستاویز روسیه برای اولتیماتوم به ایران شد و با وجود مقاومت مجلس در مقابل این اولتیماتوم، سرانجام مجلس تعطیل شد. در تبریز روس‌ها کشتار وحشتناکی به راه انداختند و آزادی‌خواهانی مثل ثقه‌الاسلام را در روز عاشورا به دار آویختند. روس‌ها از ثقه‌الاسلام درخواست کرده بودند که رضایت خود را از حضور روس‌ها و خارج‌نشدن از تبریز اعلام کند، اما وی این ادعاها را خلاف واقعیت می‌دانست و حاضر به تصدیق آن‌ها نبود (براون، ۱۳۶۱: ۲۵۲). در مشهد شخصی به نام یوسف هراتی شورشی به راه انداخت و روس‌ها به بهانه دفاع از جان اتباعشان راهی مشهد شدند. روس‌ها در ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ ق حرم امام رضا^(ع) را به توپ بستند (رایینو، ۱۳۶۸: ۲۳۴-۲۱۷). نتیجه‌نهایی این تحولات غرق‌شدن ایران در گرداب آشوب و شورش در سراسر کشور بود. به تعبیر کسروی «پیشامد اولتیماتوم و چیرگی روسیان و بسته‌شدن مجلس دوم، دوره نوینی را در تاریخ مشروطه ایران باز نمود و نتیجه‌های بسیار بدی را در پی خود می‌داشت. یکی از آن نتیجه‌ها اینکه از ارج دولت در دیده گردنکشان کاسته و آنان را که در هر گوشه فراوان می‌بودند به گردنکشی و آشوبکاری دلیرتر گردانید» (کسروی، ۱۳۸۴: ۵۱۰).

شورش ترکمن صحرا

آخرین شورش مهم دوران پایانی حکومت قاجار شورش ترکمن‌ها در شمال شرقی کشور بود. در حالی که دولت مرکزی درگیر ماجرای خوزستان بود، در شمال شرقی ایران ایل‌های ترکمن سر به شورش برداشتند. ترکمن‌ها که پس از شروع جنگ جهانی و فروپاشی رژیم روسیه در سال ۱۹۱۷ م تا حدودی به حال خود رها شده بودند، در سال ۱۳۰۳ ش فعالیت‌های خود را شروع کردند و نه تنها آشکارا شوریدند، بلکه جاده‌های اصلی میان تهران و خراسان را مورد تهدید قرار دادند. حکومت مرکزی از اوایل سال ۱۳۴۲ ق دسته‌های بزرگی از سربازان را برای خلع سلاح و جمع‌آوری مالیات به سوی دشت ترکمن روانه کرد. در مقابل، ترکمن‌ها سر به شورش برداشتند و خواستار اتحاد عمومی سه تن از سران قبایل ترکمن شامل عثمان آخون، جان محمدبیگ و قصرامن از طوایف جعفریای، آتابای و گوگلان شدند. آن‌ها در یکی از روستاهای اطراف گرگان جلساتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند ضمن پایان دادن به اختلاف‌ها استقلال خود را به دست آورند. در این جلسه عثمان آخون به ریاست حکومت جمهوری ترکمن انتخاب شد. رهبران قیام خود را مسلح کردند و آموزش‌های نظامی به نیروهای خود دادند (گلی، ۱۳۶۶: ۱۷۸).

از اوایل فروردین ۱۳۰۴ مهاجم همه‌جانبه ترکمانان یموت و کوکلان در تمام مرزهای قلمرو ترکمن‌ها از دریای خزر تا نزدیکی بجنورد تشدید شد. حکومت مرکزی ابتدا سعی کرد با ترکمن‌ها وارد مذاکره شود؛ از این‌رو، عثمان آخون را به استرآباد فراخواند. عثمان آخون نمایندگان خود را به این مذاکرات فرستاد و خواستار واگذارکردن رهبری امنیه در منطقه یموت از سوی حکومت، بازگرداندن سوارهای ترکمن ارتش و نگهداری اسلحه ترکمن‌ها نزد خودشان شد. این مذاکرات به نتیجه نرسید و ترکمن‌ها به تدریج از بیرون‌رفتن سپاهیان دولتی و استقلال منطقه ترکمن‌نشین صحبت کردند. درمقابل، دولت خواستار تحویل اسلحه و اطاعت از حکومت شد (همان: ۱۸۳-۱۸۰).

پس از بازگشت رضاشاه و سپاهش از خوزستان و بی‌نتیجه‌ماندن مذاکرات با سران ترکمن در اوایل تابستان ۱۳۰۴، عملیات نظامی علیه ترکمن‌ها آغاز شد. ابتدا در اواخر اردیبهشت ۱۳۰۴ هنگ پیاده نظام گارد پهلوی به فرماندهی سرهنگ پولادین به بجنورد اعزام شد. سپس نیروهای دولتی با دوستون از دوسو به سمت ترکمن‌صحرا حرکت کردند؛ یک ستون از سپاهیان لشکر شرق از مشهد به فرماندهی جان‌محمدخان شروع به پیشروی کرد و ستون دیگر تیپ مستقل شمال به فرماندهی سرتیپ زاهدی، از مازندران به حرکت درآمد. این دو ستون با هماهنگی یکدیگر ترکمن‌ها را به محاصره درآوردند و پس از زدوخوردهایی، سرانجام ترکمن‌ها را در پاییز ۱۳۰۴ در هم شکستند و در ۱۲ آبان وارد گنبد قابوس شدند (جان‌پولاد، ۱۳۸۵: ۴۶-۳۸؛ ارفع، ۱۳۹۶: ۲۳۲-۲۲۰، گلی، ۱۳۶۶: ۱۸۶-۱۸۴).

پس از سرکوب و شکست ترکمن‌ها، فشار به آن‌ها آغاز شد و ضمن اعلام حکومت نظامی در ترکمن‌صحرا، فشار برای اخذ مالیات و سربازگیری افزایش یافت. همه مدارس که در این دوره تدریس آن‌ها به زبان ترکمنی بود، بسته شد و به‌جای آن‌ها، مدارس دولتی را باز کردند که در آنجا تدریس به زبان فارسی بود. حکومت مرکزی ایران بر آن شد که برای همیشه به بی‌نظمی‌های ترکمن‌ها پایان دهد و آن‌ها را وادار به اسکان و یکجانشینی کند. علاوه‌براین، تصرف برخی از زمین‌های کشاورزی و ایجاد خالصه‌های دولتی از این طریق، از دیگر اقدامات رضاشاه بود که تا پایان حکومتش ادامه یافت (گلی، ۱۳۶۶: ۱۹۵-۱۸۷).

نتیجه‌گیری

شورش‌های دوره قاجار متأخر از اوایل حکومت مظفرالدین‌شاه با شورش‌های گسترده نان در اکثر شهرهای ایران آغاز شد. این شورش‌ها که غالباً در پاسخ به بحران‌های اقتصادی و سختی معیشت رخ می‌داد، در ادامه سنت دیرینه شورش در تاریخ ایران پدید آمدند. البته در این شورش‌ها افزون‌بر تقابل با حکومت، ایجاد ناآرامی و اختلال در نظم و امنیت عمومی و طرح خواست‌های اقتصادی همیشگی،

مطالبات اجتماعی تازه و هدفمندی نیز مطرح شد. از این رو، شورش‌های نان دوره مظفری را می‌توان اشکال ابتدایی جنبش اجتماعی در تاریخ معاصر ایران به شمار آورد که ضمن تداوم سنت شورش و تقابل با قدرت حاکم، درخواست‌هایی فراتر از حل بحران نان را پیش کشیدند. نیروی این جنبش‌های اجتماعی اولیه اندکی بعد به خدمت جنبش انقلابی مشروطه درآمد. جنبش مشروطیت شورشی انقلابی بود که با به‌چالش کشیدن و اخلال در نظم و ثبات سیاسی، نظام سیاسی تازه‌ای نیز بر پا کرد. از پیروزی انقلاب مشروطه تا انقراض قاجاریه، ایران در گرداب هولناکی از بحران‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی غرق شد. وقوع شورش‌ها و ناآرامی‌های متعدد در مناطق مختلف کشوریکی از این بحران‌ها بود. هرچند برخی از این شورش‌ها در ادامه سنت شورش در تاریخ ایران قرار می‌گیرند، اما اغلب آن‌ها را به‌سختی می‌توان دنباله شورش‌های پیشامدرن ایران به شمار آورد. شورش‌هایی مانند شورش سالارالدوله یا آشوب‌های عشایری لرستان و سایر مناطق ایللیاتی عمدتاً با قصد تصرف قدرت و اعاده نظم سیاسی واپس‌گرایانه یا نمایش روحیات غارتگری و ماجراجویی ایللی و واکنش در مقابل ظلم و ستم مأموران حکومتی یا حفظ قدرت و ثروت شکل گرفته بود. با این حال، بسیاری از شورش‌های این دوره از شورش جنگل و قیام شیخ محمد خیابانی گرفته تا کودتای محمدتقی‌خان پسیان و کودتای لاهوتی و سایر شورش‌ها، جنبش‌های انقلابی ملی‌گرا و آزادی‌خواهی بودند که خیال تغییر بنیادی جامعه، دگرگونی نظم سیاسی، اعاده استقلال کشور و اجرای اصول مشروطیت و قانون اساسی را در سر می‌پروراندند. این شورش‌ها فارغ از اهداف و مقاصد متفاوتشان، شورش‌هایی ناکام بودند و هرچند نظم و امنیت عمومی را تا حدودی مختل کردند، اما هیچ‌گاه فرصت کسب قدرت سیاسی را نیافتند. حکومت مرکزی به‌عنوان نهاد مسئول برقراری نظم و امنیت، برخوردی سخت با این شورش‌ها داشت و تمامی آن‌ها را به‌شدت سرکوب کرد.

در مجموع، رشته شورش‌های عصر قاجار متأخر که با شورش‌های نان در شهرها شروع شد و با انقلاب مشروطه نظام سیاسی جدیدی را بنیان نهاد و در سال‌های جنگ جهانی اول و بعد از آن تمامی ایران را در بر گرفت، به رادیکال و ستیزه‌جوشدن فضای سیاسی و حاکم‌شدن بیشتر ناآرامی و آشوب بر بخش‌هایی وسیع از کشور منجر شد. این وضعیت، میدانی مساعد برای تدارک کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، قدرت‌گیری رضاخان و نشستن او بر تخت سلطنت پهلوی را فراهم آورد. سوای ردپای واضح و آشکار نیروهای خارجی در کودتای ۳ اسفند، ریشه‌های این کودتا را باید بیش از هر چیز در بستر ستیزه‌جو و آکنده از شورش و آشوب و ناآرامی حاکم بر کشور و شکل‌گیری اراده معطوف به تغییر و استقرار نظم و قدرت متمرکز و نیرومند در سال‌های پس از مشروطه جست‌وجو کرد. کودتای ۳ اسفند خود یکی از همین شورش‌ها بود که موفق از آب درآمد و توانست به بهای گزاف استقرار حکومت مقتدر مرکزی و استبداد رضاشاهی بساط سایر شورش‌های رقیب را در هم بپیچد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آرنت، هانا (۱۳۸۱). انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- آذری، رضا (۱۳۷۸). در نکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- آذری، علی (۱۳۴۴). قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه.
- آذری، علی (۱۳۵۴). قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه.
- ابراهیموف، ا.ا. (۱۳۶۰). پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه ر. رادنیا، تهران: گونش.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷). ایران و جنگ جهانی: میدان نبرد قدرت‌های بزرگ، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- علامیر، محمود (احتشام السلطنه) (۱۳۶۷). خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران: زوار.
- ادموندز، سیسیل جان، دوبد، بارون (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران: بابک.
- ارفع، حسن (۱۳۹۶). در زمانه پنج‌شاه، ترجمه مانی صالحی‌علامه، تهران: نشر ماهی.
- اسپرینگ رابیس، سر سسیل (۱۳۷۵). نامه‌های خصوصی وزیر مختار انگلیس در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: اطلاعات.
- افشار، ایرج و دریاکشت، محمدرسول (۱۳۶۳). مخابرات استرآباد: گزارش‌های حسین قلی مقصودلو وکیل‌الدوله، ج ۱، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۵). شرح حال میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، یادگار، ۳ (۷۶).
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعه فرهنگی.

امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۷۰). خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمان‌فرمانیان، تهران: امیرکبیر.

بامداد، مهدی (۱۳۷۱). شرح حال رجال ایران، جلد اول، تهران: زوار.

براون، ادوارد (۱۳۶۱). نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران: خوارزمی.

بشیری، احمد (۱۳۶۲). کتاب آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، جلد پنجم از ۳ ژانویه ۱۹۱۱ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۱۱، تهران: نشر نو.

همان، جلد ششم از ۱۲ اکتبر ۱۹۱۱ تا ۱۱ دسامبر ۱۹۱۱، تهران: نشر نو.

بشیری، حسین (۱۳۸۷). انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.

بهار، محمد تقی (۱۳۵۷). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد اول، تهران: امیرکبیر.

بهار، محمد تقی (۱۳۶۳). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.

بیات، کاوه (۱۳۷۰). انقلاب خراسان: مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۰۰ شمسی، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

همان (۱۳۷۰). فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۱۰-۱۳۰۰)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

همان (۱۳۷۵). عملیات لرستان اسناد سرنیپ محمد شاه‌بختی ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ شمسی، تهران: شیرازه.

همان (۱۳۷۶). کودتای لاهوتی تبریز بهمن ۱۳۰۰، تهران: شیرازه.

پشموری، جعفر (۱۳۵۹). تاریخچه حزب عدالت، تهران: علم.

تبریزی، جواد (۱۳۶۲). اسرار تاریخی کمیته مجازات، چاپ دوم، تهران: فردوسی.

تجدد، شماره ۴۶، ۲۵ رجب ۱۳۳۸.

ترکمان، محمد (۱۳۷۸). اسناد امیرمؤید سوادکوهی، از سال ۱۲۶۳ شمسی تا کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، تهران: نشر نی.

توفیق، رحمت‌الله (۱۳۸۹). تاریخچه ارومیه: یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن، تهران: پردیس دانش.

جان‌پولاد، احمد (۱۳۸۵). سرگذشت یک افسر ایرانی: از جنگ‌های استقلال ترکیه تا عملیات رهایی آذربایجان ۱۳۲۵-۱۲۹۸ ش، تهران: پردیس دانش.

جنگل، شماره ۱، ۱۹ شعبان ۱۳۳۵.

جنگل، شماره ۱۰، ۲۸ ذی‌القعدة ۱۳۳۵.

جنگل، شماره ۱۳، ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۵.

جنگل، شماره ۱۷، ۸ صفر ۱۳۳۵.

جنگل، شماره ۲۳، ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

- چرچیل، جورج. پ (۱۳۶۹). فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: زرین.
- خیابانی، بهرام (بی.تا). نطق‌های شیخ محمد خیابانی، بی.جا: احسان.
- رابینو، ه.ل (۱۳۶۸). مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، رشت: طاعتی.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۸). اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمواغلی، تهران: بی.نا.
- رعد، شماره ۱۵۷، ۱۸ رمضان ۱۳۳۳.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲). تاریخ خوی، تهران: توس.
- سپهر (مورخ الدوله)، احمدعلی (۱۳۶۲). ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، تهران: ادیب.
- سپهر (ملک‌المورخین)، عبدالحسین خان (۱۳۸۶). مرآت الوقایع مظفری، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.
- سترانک، ویلیام تنودور (۱۳۸۷). حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان: بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۹۲۵-۱۸۹۷ م، ۱۳۰۴-۱۲۷۶ ش، ترجمه صفاءالدین تبرانیان و محمد عوادزاده، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- سعادت نوری، حسین (۱۳۴۷). سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، تهران: انتشارات وحید.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۳). وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری، تهران: آسیم.
- سیف، احمد (۱۳۷۳). اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: نشر چشمه.
- شاکری، خسرو (۱۳۸۶). میلاد زخم: جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی، ترجمه شهریار خواجهان، تهران: اختران.
- شوستر، مورگان (۱۳۸۶). اختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: ماهی.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۷۱). پنجاه خاطره از پنجاه سال، تهران: جاویدان.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار ۱۳۳۲-۱۲۱۵ ق)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۷). سردار جنگل، چاپ اول، تهران: جاویدان.
- فرخ (معنصم‌السلطنه)، مهدی (۱۳۴۸). خاطرات سیاسی فرخ، تهران: جاویدان.
- فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- قیم، عبدالنبی (۱۳۹۲). فراز و فرود شیخ خزعل، تهران: کتاب‌آمه.
- کالورت، پتر (۱۳۸۲). انقلاب و ضدانقلاب، ترجمه حسن فشارکی، تهران: وزاوت امور خارجه.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳). رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- همان (۱۳۹۲). کشتل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: ماهی.
- کسروی، احمد (۱۳۶۳). تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.

- همان (۱۳۷۶). قیام شیخ محمد خیابانی، با مقدمه و حواشی و ویرایش محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران: نشر مرکز.
- همان (۱۳۸۴). تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، تهران: امیرکبیر.
- گر، تد رابرت (۱۳۷۸). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گلی، امین (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها، تهران: علم.
- لورن، سر پرسی (۱۳۶۳). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: فلسفه.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۸). شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد دوم، تهران: زوار.
- همان، جلد سوم، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۶۳). تاریخ بیست‌ساله ایران، جلد ۳، تهران: ناشر.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی.
- میرزا عبدالحسین، افضل‌الملک (۱۳۶۱). افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۶۹). جنبش میرزا کوچک خان بنا بر گزارش‌های سفارت انگلیس، تهران: تاریخ ایران.
- میلسپو، آرتور (۲۵۳۶). مأموریت آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: پیام.
- ناهیدی آذر، عبدالحسین (۱۳۷۹). جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی، تبریز: اختر.
- هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی‌قلی (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- یقیکیان، گریگور (۱۳۶۳). شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی، به کوشش برزویه دهگان، تهران: نوین.

Cronin, Stephanie (2007). *Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921-1941*, London and New York: Routledge.

Dailami, Pezhmann (1990). "The Bolsheviks and the Jangali revolutionary movement, 1915-1920", *Cahiers du monde russe et soviétique*, Vol. 31, N. 1, January -Mars.

Turner, Bryan S. (2006). *The Cambridge Dictionary of Sociology*, London: Cambridge University Press.

فصل هشتم

شورش‌های دوره رضاشاه

فضل‌الله براتی^۱

چکیده

دوره بیست‌ساله رضاشاه دوره سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران و برخورد تجدد و سنت است. ایران پس از انقلاب مشروطه دچار ضعف، فقر و نابسامانی شدید و تسلط بریتانیا و روسیه بود؛ تا اینکه کودتای ۱۳ اسفند ۱۲۹۹ ش ایران را وارد دوره جدیدی کرد. رضاشاه با کمک هم‌فکران روشنفکر و سکولار خود در صدد تغییر ناگهانی ایران از یک کشور ضعیف به یکی از کشورهای پیشرفته برآمد، بدون آنکه توجهی به ساختار اجتماعی فرهنگی و مذهبی ایران داشته باشد. در نتیجه برخورد تجدد با سنت، شورش‌ها و قیام‌های متعددی در برابر تندروی‌ها و اقدامات دیکتاتورمآبانه رضاشاه از سوی نیروهای اجتماعی جامعه با هدف‌های متفاوت رخ داد. این شورش‌ها را می‌توان در قالب سه دسته شورش‌های نیروهای ژاندارمری، عشایری و مذهبی بررسی کرد. در این پژوهش به این پرسش‌ها پاسخ داده شده است که علل شورش‌ها علیه دولت مرکزی چه بود؟ و آیا این شورش‌ها سبب تضعیف یا تقویت موقعیت رضاخان شد؟ علل هر دسته از شورش‌ها به لحاظ ماهیت متفاوت است و وجه اشتراک همه این شورش‌ها آشکارا مقابله با قدرت گرفتن دیکتاتورمآبانه رضاشاه است. این شورش‌ها در کوتاه‌مدت منتهی به تضعیف موقعیت رضاشاه نینجامید، بلکه راه را برای پادشاهی و سپس دیکتاتوری وی فراهم کرد. با این حال، در درازمدت مسیری برای پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ گشود.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران fboraghi@pnu.ac.ir

مقدمه

شورش یکی از اصطلاحات رایج در حوزه تاریخ و علوم سیاسی است که با اصطلاحاتی مانند قیام، نهضت و جنبش به لحاظ کارکرد هم‌پوشانی و در عین حال به لحاظ ماهیت تفاوت دارد. تفاوت شورش با دیگر اصطلاحات فوق در وجه منفی آن است که از سوی افکار عمومی و دولت‌ها رد می‌شود؛ چراکه با هرج و مرج و آشفتگی و کشتار مردم بی‌گناه همراه است، در حالی که کارکرد و عملکرد شورش عملاً با قیام و نهضت و جنبش تفاوتی ندارد و همه این اصطلاحات به معنای اقدام نظامی علیه دولت مرکزی کشور است. از این رو، در این پژوهش قیام‌ها در ذیل شورش بررسی شده‌اند. تاریخ معاصر ایران و مشخصاً دوره پهلوی اول از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی آغاز می‌شود (کرونین، ۱۳۹۴: ۱۳). حسین مکی هم کتاب خود که به تاریخ دوره رضاشاه می‌پردازد را تاریخ بیست‌ساله ایران نام نهاده است. بنابراین، در پژوهش حاضر به شورش‌های رخ داده از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا پایان پادشاهی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ پرداخته شده است. دوره رضاشاه در تاریخ ایران دوره بسیار مهم و سرنوشت‌سازی است که ایران پس از یک دوره آشفتگی و هرج و مرج پس از انقلاب مشروطه تحت رهبری رضاشاه به یک کشور باثبات و در حال ترقی تبدیل شد. تندروی‌های رضاشاه برای تبدیل ایران به یک کشور متمدن و پیشرفته، جامعه ایران را دچار سردرگمی و انشقاق و چنددستگی کرد؛ در نتیجه، گروه‌هایی از مردم ایران از جنبه‌های مختلف به مخالفت با اقدامات اصلاحی رضاشاه در زمینه‌های نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی پرداختند. در واقع، این درگیری‌ای میان تجدد و سنت بود و در زمانی رخ داد که کشور ایران یک جامعه سنتی عقب‌مانده، فقیر و پریشان‌احوال محسوب می‌شد و هنوز آمادگی مواجهه با تجدد و پیشرفت را نداشت. به این ترتیب، شورش‌ها در این دوره را می‌توان به سه دسته شورش‌های ژاندارمری، عشایری و مذهبی دوره ریاست وزرایی و دوره پادشاهی رضاشاه دسته‌بندی کرد. پژوهش حاضر با به‌کارگیری روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیل تاریخی نگاشته شده و از منابع دست اول پژوهش‌های جدید و اسناد فارسی وزارت امور خارجه بریتانیا برای پاسخ‌دادن به پرسش مقابل استفاده شده است: علل شورش‌ها علیه دولت مرکزی چه بود و آیا این شورش‌ها سبب تضعیف یا تقویت موقعیت رضاخان شدند؟ علل هر دسته از شورش‌ها به لحاظ ماهیت متفاوت است، ولی وجه اشتراک همه شورش‌ها علناً مقابله با قدرت گرفتن دیکتاتور مآبانه رضاشاه است. این شورش‌ها نه تنها به تضعیف موقعیت رضاشاه منجر نشدند، بلکه در کوتاه‌مدت راه را برای پادشاهی و سپس دیکتاتوری وی فراهم کردند.

شورش‌های نیروهای ژاندارمری علیه رضاشاه

یک دسته از شورش‌های رخ داده در دوره نخست‌وزیری و پادشاهی رضاشاه- که عمدتاً در دوره نخست‌وزیری و اوایل پادشاهی وی علیه قدرت‌طلبی‌اش اتفاق افتاد- از سوی افسران و سربازان ژاندارمری بود. این شورش‌ها تا حدودی ناشی از خصومت دو نیروی نظامی ایران یعنی ژاندارمری و قزاق‌ها بود که به چند دهه قبل می‌رسید. رضاخان برای تسلط کامل بر نیروی نظامی ایران، نیروی ژاندارمری را در برابر خود می‌دید. ژاندارم‌ها برخلاف قزاق‌ها روحیه وطن‌پرستی و مشروطه‌خواهی در میان‌شان شدت داشت و از همین روی، مانع بزرگی بر سر راه رضاشاه محسوب می‌شدند. اختلاف‌نظر و دشمنی شدید میان این دو نیرو سبب شد که رضاشاه به نیروهای ژاندارمری بدگمان شود و تبعیض زیادی به‌ویژه از لحاظ حقوق و تجهیزات نظامی به آن‌ها روا دارد. تبعیض شدید و فرماندهی قزاق‌های خشن و فاسد بر نیروهای ژاندارم، کم‌بودن حقوق و عقب‌افتادن چندین ماهه آن و کمبود خواربار مخصوصاً در مناطق دورافتاده و بدآب و هوا، سبب شد که در دوران وزارت جنگی و ریاست‌وزرای رضاخان نیروهای ژاندارمری به‌صورت پراکنده و بی‌برنامه در مناطق دورافتاده و مرزی شورش‌هایی به راه اندازند. شورش‌های کوری که اگرچه برای رضاخان دردسرساز بود، ولی با شدت و بی‌رحمی بسیار سرکوب شد و بهانه خوبی به رضاخان داد تا مصمم‌تر، با تأیید بیشتر و بدون مخالفت گروه‌های سیاسی، نیروهای ژاندارمری را در نیروی قزاق ادغام کند.

به این ترتیب، در پایان سال ۱۳۰۰ خورشیدی به دستور رضاخان برای ایجاد ارتش ۲۰ هزار نفری، نیروی قزاق و ژاندارمری با هم ادغام شدند؛ ارتش جدیدی در پنج لشکر سازمان یافت و کمی بعد تیپ مستقل شمال هم به آن اضافه شد. با این حال، اختلافات میان نیروهای ژاندارمری و قزاق پایان نیافت. رضاخان هم‌قطاران قزاق خود را به جای افسران روس، سوندی و انگلیسی نشانده و با وضع عوارض بر راه‌ها و مالیات بر تریاک، بودجه ارتش جدید را تأمین کرد و در دو سال، پنج لشکر شامل ۳۰ هزار نیرو در ارتش تشکیل داد. این لشکرها جدا از لشکر تهران، تبریز، همدان، اصفهان و مشهد بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۳). رضاخان مناصب مهم ارتش را به قزاق‌های پیشین مانند محمدحسین آیرم، مرتضی یزدان‌پناه، احمد امیراحمدی و فضل‌الله زاهدی واگذار کرد و ریاست‌نظمیه را هم تا زمان فرار محمد آیرم، بر عهده وی گذاشت. به دلیل توجه زیاد رضاشاه به نیروی نظامی می‌توان حکومت وی را به معنای واقعی نوعی پادشاهی نظامی توصیف کرد (همان: ۱۳۷). قزاق‌های پیشین با وجود بی‌سوادی و تحصیلات پایین‌تر و گرایش به ارتجاع و همچنین روحیه خشن و نداشتن عواطف انسانی و اخلاقی، از لحاظ حقوق و دریافت نسبت به ژاندارم‌های سابق که تحصیلات نظامی عالی، روحیه مشروطه‌خواهی

و ملی گرایی داشتند، در تمام سطوح برتر بودند (نک به: اتابکی، ۱۳۸۷). با این اقدام تبعیض آمیز برخورد میان دو نیرو در ارتش جدید همیشگی شد. رضاخان برای پیشبرد اهداف و جاه طلبی خود به همکاران سابقش نیاز داشت. قزاق ها هم در مقاطع حساس از جمله جمهوری خواهی و ریاست الوزرایی و مهم تر از همه در دستیابی به سلطنت از هیچ کمکی به رضاخان دریغ نکردند؛ زیرا پیشرفت و موفقیت وی را به مثابه موفقیت خود می دانستند. رضاخان هم در مقابل، دست فرماندهان قزاق را که در ابالات تحت حکومت نظامی خود اختیارات تامی داشتند، در ظلم، ستم و غارت مردم و گردآوری ثروت باز گذاشته بود (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۷۶). ژاندارم ها در خصوص رضاخان حس دوگانه و متناقضی داشتند؛ از یک سو، شیفته ملی گرایی و قصد وی برای ایجاد ارتشی نوین و قدرتمند بودند و از سوی دیگر، تمایلات استبدادی وی و سرپیچی از قانون اساسی مسبب بیزاری آنان می شد. به عبارتی، روشی که رضاخان ارتش نوین را بر اساس آن پایه ریزی کرد، بر خصومت آنان می افزود.

رضاخان به فرماندهان و همکاران قدیمی خود در دیویزیون قزاق اعتماد و تکیه داشت و در مقابل، با بی اعتمادی به ژاندارم های پیشین، آن ها را از حقوق و ترفیع استحقاقی محروم می کرد؛ از این رو، دور باطلی به وجود آمد که ژاندارم های ناراضی را بیشتر به سوی مخالفت سوق داد. با وجود بی اعتمادی رضاخان به نیروهای ژاندارمری، وی به این نیروها به دلیل برتری شان نسبت به نیروهای قزاق از لحاظ تربیت، تجربیات و شایستگی، برای ایجاد ارتش نوین نیاز داشت؛ از این رو، از فرماندهان ژاندارمری برای پست های ستادی استفاده کرد. بر اساس الگوی تقسیم بندی در ارتش نوین، یک قزاق پیشین از تهران برای تحویل گرفتن هنگ ژاندارمری هر استان فرستاده می شد و فرمانده ژاندارمری پیشین یا افسر عالی رتبه ژاندارمری از جای دیگر سرپرستی ستاد را بر عهده می گرفت؛ از جمله، در بهمن ۱۳۰۰ امیر لشکر قزاق سابق محمدخان آیرم به عنوان فرمانده کل جدید لشکر جنوب به اصفهان آمد و مسئولیت فرماندهی هنگ ژاندارمری اصفهان را از کلنل حیدرقلی خان پسیان گرفت. پسیان نیز فرمانده ستاد لشکر شد. در همدان امیر لشکر احمد آقا امیراحمدی قزاق پیشین، فرمانده کل لشکر غرب شد و کلنل فرج الله آقاولی فرمانده ژاندارمری سلطان آباد به همدان منتقل و رئیس ستاد شد. در مشهد قزاق پیشین امیر لشکر حسین آقا خزاعی به فرماندهی کل لشکر شرق رسید و افسر ژاندارم پیشین شاهزاده محمدحسین جهانبانی فرمانده ستاد شد. بین سال های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ ش امیر لشکرها از قزاق های سابق بودند. در این دوره تنها ژاندارم پیشین که به درجه سرتیپی و در سال ۱۳۰۷ به مقام امیرلشکری رسید حبیب الله شیبانی بود (کرونین، ۱۳۷۴، ش ۹۱-۹۲: ۶۹-۶۸). تشکیل یک ارتش متحدالشکل در دهه اول ۱۳۰۰ خورشیدی علاوه بر آنکه عامل مهمی در بازگرداندن نظم در کشور پس از سال ها آشوب و هرج و مرج ناشی از انقلاب مشروطه و تجاوزهای خارجی در جنگ جهانی اول بود، همچنین زمینه

اصلی اقتدار رضاخان، سردار سپه و مبنای استبداد بعدی او را فراهم کرد. با این حال، در مرحله ابتدایی آن به عاملی در بی‌ثباتی نظام نو تبدیل شد (بیات، ۱۳۷۵: ۱۱). رضاشاه دولت جدید خود را بر دو رکن ارتش و بوروکراسی استوار کرد که نیروی نظامی مهم‌ترین ستون رژیم جدید بود. در دوران حکومت وی ارتش ده برابر رشد کرد؛ تعداد نفرات آن در سال ۱۳۰۰ ش/۱۹۲۱م، فقط ۲۲ هزار نفر شامل ۸ هزار قزاق، ۸ هزار ژاندارم و ۶ هزار نیروی تفنگ‌دار جنوب بود. این تعداد تا سال ۱۳۰۴ ش/۱۹۲۵م به بیش از ۴۰ هزار نیروی منسجم زیر نظارت وزارت جنگ افزایش یافت و تا سال ۱۳۲۰ ش/۱۹۴۱م تعداد آن به بیش از ۱۷۰ هزار نیرو رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۳-۱۳۰).

کودتای نافرجام قوام السلطنه

بی‌اعتمادی رضاخان به ژاندارم‌ها و دشمنی ژاندارم‌ها سبب شد که از همان ابتدای قدرت گرفتن رضاخان اقداماتی برای ترور وی تدارک دیده شود. درباره صحت و سقم این ادعاهای رضاخان و اداره امنیه‌اش نمی‌توان با قطعیت نظر داد. به نظر می‌رسد حداقل دو طرح ادعایی برای از میدان به در کردن رقبای سرسخت از جمله مشارالملك در سال ۱۳۰۰ و قوام السلطنه در ۱۳۰۲ و تبعید آن‌ها به خارج از کشور مطرح شده است. چند هفته بعد از سرکوب یاور لاهوتی، در فروردین ۱۳۰۱ گزارش شد که تعدادی از افسران ناراضی ژاندارمری به دنبال ترور رضاخان بودند.

در پاییز سال ۱۳۰۲ توطئه‌ای خطرناک‌تر کشف شد؛ در شهریور ۱۳۰۲ گزارش‌هایی درباره تحرکات افسران ناراضی لشکر مرکز به دلیل عدم افزایش حقوق و ارتقا منتشر شد و در اواسط شهریور رضاخان شش افسر را به اتهام تبلیغات مخالف در درون لشکر دستگیر کرد. متعاقب آن، در مهرماه رضاخان دستور دستگیری چند نفر از جمله قوام السلطنه و سردار انتصار را صادر کرد. ماجرا از این قرار بود که قوام از طریق سردار انتصار تلاش کرد افسران ناراضی ژاندارمری سابق را برای از میان بردن رضاخان سازمان دهد. به این ترتیب، مقرر شد ۱۵۰ نفر از افسران ژاندارمری سابق در روز معینی در ساختمانی نزدیک محل یک جلسه رضاخان، وی را دستگیر و خواهان برکناری او از وزارت جنگ شوند. این طرح نیاز به دستور کتبی قوام السلطنه داشت، اما وی زیر بار این مسئولیت نرفت و آن طرح ناکام ماند. با این حال، قوام برخی از این افسران را واداشت که راهی برای کشتن رضاخان بیابند؛ برای این کار چهار تروریست قفقازی استخدام شدند، اما آن‌ها در لحظه حساس ترسیدند و باز طرح ترور عقیم ماند. کمی بعد یکی از تروریست‌ها به دلیل یک سرقت کوچک دستگیر شد و در بازجویی به این طرح اعتراف کرد. قوام با پادرمیانی احمدشاه جان سالم به در برد و تبعید شد؛ بدین ترتیب، شرایط برای ریاست‌الوزرای رضاخان فراهم آمد (کرونین، ۱۳۷۴، ش ۹۱-۹۲: ۶۸-۶۹؛ الموتی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۲۰-۴۱۵).

کودتای کلنل محمودخان پولادین

طرح دیگر ترور در دوره پادشاهی رضاشاه و در سال ۱۳۰۵ ش کشف شد. با انتشار اعلامیه‌های تهدیدآمیز علیه رضاشاه در تهران در شهریور ۱۳۰۵، وی بسیار خشمگین شد و سرهنگ درگاهی رئیس امنیه را به شدت توبیخ و مؤاخذه کرد. رضاشاه واقعاً باور داشت انتشار اعلامیه‌ها کار یک سازمان انقلابی از (عمدتاً) افسران ناراضی ارتش است و به درگاهی اولتیماتوم داد. به این ترتیب، در ۳۰ شهریور ۱۳۰۵ تعدادی از افسران پلیس و ارتش و غیرنظامیان از جمله کلنل محمودخان پولادین آجودان مخصوص رضاشاه و سلیمان حسیم و شیخ‌العراقین‌زاده را دستگیر شدند. دستگیرشدگان دشمنان شخصی درگاهی و مرتضی یزدان‌پناه فرمانده لشکر مرکز بودند. شاه پس از مطالعه خلاصه پرونده پلیس دستور اعدام آن‌ها را صادر کرد، اما مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر وقت وی را متقاعد کرد که دادگاهی فرمایشی برگزار شود. اعضای دادگاه نظامی با متهمان همدلی داشتند و به این نتیجه رسیدند که منشأ توطئه سلیمان حسیم بوده است که با درگاهی دشمنی داشت و او را مقصر انتخاب‌نشدن به نمایندگی می‌دانست. در روایتی دیگر، کلنل محمودخان به علت نرسیدن به مدارج بالای نظامی به فکر کودتا افتاد و برای این منظور چند نفر از افسران و غیرنظامیان را با خود همراه کرد. با این حال، سه روز قبل از کودتا نقشه وی از سوی یکی از آن‌ها به نام آقامیر فاش شد. پولادین و همراهانش دستگیر و خلع درجه شدند. افراد غیرنظامی را به عدلیه و افراد نظامی را به دادگاه نظامی تحویل دادند. دادگاه نظامی برای متهمان از جمله کلنل پولادین ده سال زندان در نظر گرفت، اما شاه این مجازات‌ها را سبک می‌دانست و آن‌ها را نپذیرفت. وی حداقل اعدام را برای کلنل پولادین می‌خواست. در سومین دادگاه نظامی بالاخره حکم موردنظر صادر شد. در دادگاه نظامی، کلنل به اتهام خود اقرار کرد و علت کودتا را سوءرفتار سرهنگ بوذرجمهری یا سرتیپ مرتضی یزدان‌پناه و تبعیضات زیاد در قشون دانست. سرتیپ شیبانی رئیس کل ستاد از امضای حکم خودداری و استعفا کرد. روایت است که شاه عصبانی شد و ضمن خلع درجه شیبانی، سرتیپ محمد نخجوان را به جایش نشانند. رضاشاه شخصاً به جای رئیس ستاد، حکم را امضا کرد. بدین گونه، محمودخان پولادین در نیمه شب ۲۴ بهمن ۱۳۰۶ و سلیمان حسیم در ۱۳۱۰ اعدام شدند (کرونین، ۱۳۷۴، ش ۹۱-۹۲: ۷۰-۶۹؛ سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۹۱-۱۹۰).

کودتای پادگان سلماس

یکی دیگر از شورش‌های کور و بی‌برنامه و پراکنده که خلق‌الساعه ایجاد شد در پادگان سلماس در روز ۲ آتیر ۱۳۰۵ به علت نرسیدن حقوق و ندادن جیره و سختی معیشت روی داد. در این شورش که رهبر مشخصی نداشت، چهارده نفر از درجه‌داران درصدد برآمدند تمام صاحب‌منصبان پادگان را به

قتل برسانند. آن‌ها سرهنگ یوسف ارفعی را به قتل رساندند، اما موفق به کشتار تمام صاحب‌منصبان نشدند. شورشیان همچنین پادگان و مغازه‌ها را در سلماس و خوی غارت و چپاول کردند. سرهنگ محتشم نظام در رأس یک گردان پیاده و یک گروهان سوار با مهمات کامل اعزام شد و توانست با وعده و وعید شورشیان را خلع سلاح و زندانی کند. پس از آن، سرلشکر خزاعی از تهران برای رسیدگی و مجازات مقصران فرستاده شد. به وی دستور داده شده بود که تمام پادگان سلماس شامل صاحب‌منصب و درجه‌دار و نظامی اعدام شوند. با وساطت سرلشکر خزاعی مقرر شد کسانی که در شورش دست داشتند یا با آن همکاری کرده بودند، اعدام شوند. با دستور سرلشکر خزاعی ۵۴ نفر مقصر شناخته و اعدام شدند. به نوشته سپهد امیراحمدی مشخص شد هفت نفر به دلیل عجله، بی‌گناه اعدام شدند (عاقلی، امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۲۶۷). این شورش سبب تغییرات زیادی در اداره لشکر آذربایجان شد که نشان می‌دهد رضاشاه هم متوجه شده بود یکی از علل اصلی این شورش‌ها خشونت و بی‌رحمی و فساد فرماندهان نیروهای نظامی مخصوصاً در مناطق دورافتاده است. از این رو، سرتیپ محمدحسین آیرم فرمانده لشکر تبریز به تهران احضار و منتظر خدمت شد. اغلب فرماندهان درجه اول تغییر کردند و فرماندهی پادگان تبریز به سرتیپ حسن مقدم واگذار شد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۳۴).

شورش لهاک‌خان

این شورش در رده شورش‌هایی قرار می‌گیرد که تحت تأثیر افکار سوسیالیستی و مشکلات عدیده اقتصادی و بی‌توجهی فرمانده قزاق لشکر خراسان به نیروهای ژاندارمری در یک منطقه دورافتاده مرزی در شرایط بد آب‌وهوایی شکل گرفت. جان محمدخان به صورت افراطی به جمع‌آوری مال و ثروت می‌پرداخت. حتی حقوق افسران و نیروهای لشکر شرق را غیرقانونی برداشت و تا چند ماه از پرداخت حقوق و مواجب این نیروها خودداری کرد. سوءاستفاده‌های جان محمدخان و تعلل در پرداخت مواجب نظامیان منجر به قیام عده‌ای از افسران به فرماندهی جهانگیرخان سالار جنگ معروف به لهاک‌خان شد. سرپرسی لورن در گزارشی از حرص و ولع صاحب‌منصبان نظامی برای گردآوری پول و ثروت به هر نحو ممکن به عنوان بیماری جدید در حیات سیاسی ایران یاد می‌کند که نتایج نظامی آن بیشتر نگران‌کننده بود. به عقیده لورن، جوانی نسبی، غرور و تکبر این افسران موجب شده بود دستیابی آن‌ها به قدرت سیاسی خطرناک شود و بزدلی شخصیت‌های سیاسی، دست آن‌ها را بسیار باز گذاشته بود. از نظر وی، ظلم این نظامیان شاید سبب می‌شد مردم آن را با خط مشی رضاشاه یکی بدانند.

لورن همه صاحب‌منصبان نظامی را در گردآوری بی‌حد و حصر ثروت و بازگذاشتن دست زیردستانشان در ظلم و اجحاف به مردم مقصر می‌داند. در عین حال، معتقد است از بین این امرای

ارتش، جان محمدخان علایی امیر لشکر شرق گوی سبقت را از دیگر هم‌قطارانش ربوده بود. طمع وی تنها به باج‌خواهی و اخاذی سیاسی محدود نمی‌شد و طیف وسیعی از اخاذی‌ها از جمله دریافت اجباری کمک‌های مالی برای پرورشگاه‌های خیالی و پیشکش‌های نقدی را در بر می‌گرفت (بیات، ۱۳۷۵: ۱۶-۱۴؛ طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۹۵). در ابتدا نظامیان بیشتر مال و منال مردم عادی را غارت می‌کردند (بهار، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۵۶)، اما چون مورد بازخواست قرار نگرفتند، کم‌کم به جیره‌موجب نظامیان تحت فرمانشان را هم دست‌درازی کردند. بسیاری از واحدهای نظامی که در نقاط دورافتاده و مرزی خراسان مستقر بودند از حقوق، لباس و غذای کافی و مرخصی محروم بودند. پیش از شورش لهاک‌خان در اوایل ۱۳۰۵، نظامیان پادگان مشهد و خاش و دزداب (زاهدان) اعتراض کرده بودند. در شمال خراسان هم بسیاری از نظامیان به علت قطع جیره‌موجب، یا ترک خدمت کرده و به خاک شورش گریخته بودند یا هیچ اقدامی در حفظ نظم و امنیت منطقه خود نمی‌کردند (کرونین، ۱۳۷۴، ش ۹۴-۹۳: ۷۹-۸۱).

به این ترتیب، روز ۲ تیر ۱۳۰۵ یا به قولی شب ۸ تیر ۱۳۰۵، در مراوه‌تپه افراد پادگان دست به شورش زدند. این پادگان یک گردان مختلط به فرماندهی سلطان لهاک‌خان باوند بود. آن‌ها به علت توجه نکردن اولیای امور و نگرفتن حقوق و زندگی در شرایط بسیار نامساعد و عدم توجه به خواسته‌های قانونی شورش کردند و آماده حمله به پادگان‌های مراوه‌تپه، قوچان و مشهد شدند. لهاک‌خان فرزند لطف‌الله‌خان شعاع‌الملک و برادر امیر مؤید سوادکوهی بود (بیات، ۱۳۷۵: ۱۹). وی که در مدت پانزده ماه خدمت فقط چند ماه از حقوق خود را دریافت کرده بود، در شب ۸ تیر ۱۳۰۵ پس از دستگیر کردن چند افسر مخالف شورش، پادگان مراوه‌تپه و روز بعد اینکه از مراکز استقرار نظامیان را تصرف کرد. مردم شهر بجنورد پس از اطمینان از موفقیت نظامیان شورشی در حالی که کسبه شهر پرچم سرخ بر در دکان‌های خود زده بودند به استقبال رفتند. لهاک‌خان به دلیل اقامت در روسیه به هنگام انقلاب، افکار سوسیالیستی پیدا کرده بود؛ از این رو، وی قیام را پاداشیزم به معنای قصاص و انتقام‌کشی نام نهاد، پس از اعلام قیام، پرچم سرخ برافراشت و مرام‌نامه‌ای بر اساس مرام اشتراکی به نام «پاداش» صادر کرد. بر این اساس، مقرر شد ۲۴ نفر از اصناف مختلف مردم برای نمایندگی در انجمن ولایتی انتخاب شوند تا به حل و فصل امور و احقاق حقوق مردم بپردازند. لهاک‌خان برای تأمین نیازهای قیام از تجار و ثروتمندان بجنورد از پانصد تومان تا ده تومان و بر روی هم ۱۵ هزار تومان گرفت. وی و افرادش پس از تصرف بجنورد به شهرهای دیگر خراسان روان شدند. او در یک گردهمایی در باغ امیریه از حقوق حقه مردم، زیر بار ظلم نرفتن، مطالبه حقوق از غاصبان که شامل رجال دولت، طبقه اشراف، سلطان، امراء، وزرا و رؤسای ادارات دولتی می‌شدند و انتقام گرفتن از آن‌ها سخن گفت.

در روز دوشنبه ۱۳ تیر، انتخابات انجمن ایالتی در مسجد شهر بجنورد برگزار شد. پنج نفر از افسران مخالف و حاج امان‌الله از اهالی محمدآباد در دادگاهی عجولانه محاکمه و محکوم به اعدام و در عصر همان روز اعدام شدند (بیات، ۱۳۷۵: ۳۷-۳؛ عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۴۸-۲۴۷). جان محمدخان که با پرداخت نکردن حقوق نظامیان و حرص و ولع زیاد در گردآوری اموال و املاک مسبب این شورش شده بود، نمی‌توانست به نیروهای نظامی خراسان تکیه کند و نیز قادر به سرکوب این شورش نبود. وی در گزارش‌های اغراق‌آمیزش به تهران بر پیوستن گروه زیادی از ترکمن‌های شوروی تأکید می‌کرد. این گزارش‌ها سبب نگرانی زیاد رضاشاه شد؛ از این رو، دستور داد تعداد زیادی از وسایل نقلیه شهری در تهران مصادره شوند و صبح روز ۱۰ تیر، هنگ پیاده بهادر را به همراه یک دسته توپخانه به خراسان فرستاد. هفته بعد، پنج هواپیمای نظامی و هنگ پیاده آهن هم به خراسان اعزام شدند (بیات، ۱۳۷۵: ۳۸؛ عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۴۷؛ سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۸۴).

از طرفی، لهاک‌خان پس از شکست دادن حاکم شیروان با استقبال مردم وارد این شهر شد. وی با ایراد سخنانی در میدان ارگ آن شهر، خود را طرفدار رعیت و مردم محروم نشان داد و انبارهای غله و خواربار ثروتمندان را گشود و بین مردم تقسیم کرد (مقیمی، ۱۳۷۰: ۲۸۵). این اقدامات لهاک‌خان نشان می‌دهد که شورش وی فقط به دلیل پرداخت نکردن حقوق معوقه خود و نیروهایش نبود، بلکه وی تحت تأثیر مرام اشتراکی خواهان عدالت و برابری و مبارزه با ظلم و ستم بود. پنج روز بعد، لهاک‌خان وارد قوچان شد و اعلامیه‌ای به امضای کمیته بلشویسم منتشر کرد (شاکری، ۱۳۶۵: ۱۲۸). وی و یارانش در شرایط جنگی ادارات دولتی را تصرف، به شکایات مردم رسیدگی و گردهمایی‌های سیاسی برگزار کردند. با این حال، با بمباران چهار هواپیمای دولتی مردم تلفات زیادیتری دادند (همان: ۱۲۸). شورشیان با کمبود شدید مهمات تلاش کردند از روس‌ها در مقابل کالاهای کشاورزی مهمات نظامی بگیرند، اما موفق نشدند (بیات، ۱۳۷۵: ۴۱). لهاک‌خان و افرادش با وخیم‌تر شدن اوضاع در نیمه‌شب سه‌شنبه ۲۱ تیر ۱۳۰۵ شبانه از قوچان گریختند (شاکری، ۱۳۶۵: ۱۲۹). شورش با همان سرعت زیادی که شروع شد از بین رفت. قوچان و شیروان به سرعت به دست نیروهای عشایری محلی سقوط کردند. انجمن ولایتی در بجنورد چند روزی بیشتر به کار خود ادامه داد تا اینکه در ۲۵ تیر، نیرویی ششصدنفره از فوج گنبدکاووس بدون هیچ درگیری بجنورد را تصرف کردند (بیات، ۱۳۷۵: ۴۴). لهاک‌خان و ششصد نفر از افرادش در حال فرار در هودان باجگیران پس از دادن حدود یکصد کشته و زخمی به باجگیران رسیدند. آن‌ها پس از ورود به خاک شوروی تمام سلاح‌های خود را به نیروی سرخ تحویل دادند و فوراً بازداشت شدند (بیات، ۱۳۷۵: ۴۳؛ افتخاری، ۱۳۷۰: ۲۶). در ۲۵ تیر نیروی ششصدنفره دولت بدون مقاومت بجنورد را گرفت و اعضای انجمن ولایتی و تعدادی از نیروهای

شورشی را دستگیر کرد. رضاشاه که به شدت از حوادث خراسان و شورش لهاک خان خشمگین شده بود، شخصاً در روز ۴ مرداد ۱۳۰۵ با یک کاروان نظامی به همراه تیمورتاش، سردار اسعد و سرتیپ امان‌الله جهانبانی به مشهد آمد. رضاشاه پس از شمردن فجایع و تخلفات جان‌محمدخان، او را عزل و با تحقیر بسیار خلع لباس کرد. شاه همچنین دستور داد جان‌محمدخان زندانی شود و سپس امان‌الله جهانبانی را به جای وی منصوب کرد.

تعدادی از افسران که در جنایات و تخلفات جان‌محمدخان مشارکت داشتند خلع درجه و زندانی شدند. پس از برگشت نسبی نظم، رضاشاه و همراهانش در ۱۷ مرداد ۱۳۰۵ به قوچان و شیروان و بجنورد سفر کردند. وی بی‌درنگ دستور تشکیل دادگاه نظامی فوق‌العاده به ریاست جهانبانی داد. سرتیپ امان‌الله جهانبانی رئیس دادگاه در چند ساعت هشتاد نفر از افراد پادگان مراوه‌تپه و بجنورد را به اعدام محکوم و درعین حال از شاه درخواست کاهش مجازات کرد؛ شاه اعدام ده نفر را پذیرفت و حکم اعدام همان روز در بجنورد اجرا شد. سه نفر از افراد اعدامی شامل شیخ انصاری رئیس انجمن ایالتی بجنورد، مشیرایاله رئیس مالیه بجنورد و رضاقلی میرزا رئیس پادگان بجنورد بودند. به دستور رضاشاه، ده نفر محکوم بر سر مزار پنج نفر صاحب‌منصب اعدامی (به‌دست لهاک خان و شورشیان)، اعدام شدند (بیات، ۱۳۷۵: ۴۵-۴۷؛ طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۹۷). لهاک خان پس از ورود به شوروی سرنوشت دردناکی پیدا کرد. وی به دلیل تمایل به افسر دگراندیش روس توخاچفسکی، دستگیر و به آسیای مرکزی تبعید شد. مدت‌ها در سیری زندان بود و به کار اجباری واداشته شد. با عفو عمومی خروشچف از زندان و تبعید آزاد و سپس با تلاش‌های تهمورث آدمیت در ۱۳۴۰ به او اجازه بازگشت به ایران داده شد. لهاک خان پس از چهار سال به عنوان مترجم در ذوب‌آهن اصفهان استخدام شد. سرانجام، در تهران در ۱۳۴۷ خورشیدی بر اثر سکته قلبی درگذشت و در زادگاهش سوادکوه دفن شد (بیات، ۱۳۷۵: ۵۸-۵۷؛ عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۴۸).

کودتای نافرجام سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی

شورش دیگر که در نتیجه تقابل و خصومت نیروهای ژاندارمری و قزاق روی داد، کودتای خام سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی و سرهنگ سالار امجد علیه فرماندهی سرهنگ علی‌شاه رحیمی بر تیپ قانئات بود. جهانبانی رضاخان را به دلیل نداشتن اصالت خانوادگی و ظرافت رفتار و سواد، شایسته رسیدن به ریاست‌وزرایی نمی‌دانست و عصبانی بود (کرونین، ۱۳۷۴، ش ۹۱-۹۲: ۷۰). وی پس از سرکشی در منزل فرماندار زاهدان توقیف و پس از نوشتن وصیت‌نامه کوتاهی خودکشی کرد. سرهنگ سالار امجد و یاور دولتشاهی پس از تیرنه از خدمت نظام کناره گرفتند و به کشاورزی پرداختند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۷۷-۲۷۳).

شورش‌های عشایری

عشایر ایران که پس از انقلاب مشروطه به دلیل خلأ قدرت و دخالت قدرت‌های بیگانه مخصوصاً در جنگ جهانی اول قدرت زیادی یافتند، در جای‌جای ایران قلمرویی به خود اختصاص داده بودند و با خودمختاری حکومت می‌کردند؛ اگرچه ظاهراً خود را تابع حکومت مرکزی می‌دانستند و هر ساله مقدار ناچیزی مالیات و پیشکش می‌پرداختند. با وقوع کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، دولت مرکزی با حمایت بریتانیا دست به ایجاد ارتش نوین و قوی زد و درصدد احیای تسلط بر تمام مملکت ایران و به اطاعت درآوردن کامل عشایر برآمد. رضاخان قزاق خشن و بااراده قوی، فرد برگزیده بریتانیا برای سیاست تمرکزگرایی و ساختن ایران نوین بود. وی پس از ادغام نیروهای نظامی و ایجاد یک ارتش نوین با گرفتن بیشترین بودجه کشور ابتدا به سرکوب خونین عشایر ایران به هر نحو ممکن از جمله قتل ناجوانمردانه خان‌ها و خلع سلاح عشایر پرداخت. مبارزه علیه خان‌های عشایر موقعیت رضاخان را در میان حامیان تکنوکرات و روشنفکرش تقویت می‌کرد. رضاخان به دنبال از بین بردن خوانین عشایر به عنوان نماد ملوک‌الطوایفی بود. سیاست تمرکزگرایی و همچنین اقدامات رضاخان برای مدرن کردن ایران مانند تغییر لباس و کشف حجاب، خدمت نظام وظیفه اجباری، صدور شناسنامه و... با مخالفت عشایر روبه‌رو شد که آن را با شیوه زندگی و معیشت سنتی عشیره‌ای و اعتقادات دیرینه مذهبی خود در تضاد می‌دیدند. در نواحی عشایری مقاومت‌هایی مقابل این قانون به وجود آمد، اما تحریکات ضد دولتی بیشتر ناشی از اعمال هم‌زمان قانون نظام وظیفه بود تا مقررات لباس پوشیدن. هر دو قانون نشان‌دهنده دخالت فزاینده حکومت پهلوی در زندگی مردم بود. در مناطق عشایری مردان مخصوصاً کردها و عرب‌ها و بلوچ‌ها بیش از دیگر مناطق به لباس محلی خود دل‌بستگی داشتند (شهابی، ۱۳۸۷: ۱۹۸). یکی از طوایف کرد که در مقابل این قانون مخالفت کرد، طایفه منگور در آذربایجان غربی بود (هاشمیان، ۱۳۸۹: ۸۷۴).

قتل سردار معزز بجنوردی

سردار معزز بجنوردی در اوایل ۱۳۰۳ ش به دستور امیر لشکر خزاعی دستگیر و به تهران اعزام شد. ناراضایتی گسترده اهالی از سخت‌گیری شدید مأموران دولتی در خلع سلاح عشایر کرد خراسان و گردآوری مالیات مخصوصاً مالیات کشت تریاک و شکست نیروهای نظامی از ترکمن‌های یموت سبب بازگردانده شدن سردار معزز به بجنورد شد (بیات، ۱۳۷۵: ۲۸-۲۷). سردار معزز به اتهام واهی توپنه و همکاری با احمدشاه دستگیر شد، اما واقعیت آن بود که جان محمدخان در راستای دستور رضاخان برای نابود کردن سران عشایر و مصادره اموال بسیار آن‌ها، سردار معزز را متهم به تحریک

ترکمنان و همراهی کردها در شورش کرد. جان محمدخان در اسفند ۱۳۰۳ سردار معزز را همراه چند نفر از خویشانش به مشهد احضار و بازداشت کرد. جان محمدخان برای استخلاص سردار خواستار ۴۰ هزار تومان شد که با مخالفت سردار معزز، جان محمدخان به سردار سپه گزارش داد. رضاخان به جان محمدخان برای اعدام یا توقیف سردار اختیار تام داد (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۴۱؛ بهار، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۳۸). به دنبال بازداشت سردار معزز و همراهانش گروهی از کردهای طایفه شادلو شورش کردند و با کمک تعدادی از ترکمن‌ها بجنورد را محاصره کردند. همچنین عشایر کرد و برخی از ترکمن‌های گوکلان به نشانه اعتراض در اطراف بجنورد مستقر شدند. اقدامات مأموران دولتی مانند خشونت بی‌سابقه در اخذ مالیات از روستائیان و افزایش فشارها برای سربازگیری سبب تقویت نیروی مخالفان شد. عشایر شورشی تمام ارتفاعات اطراف بجنورد و راه‌های منتهی به آن را در اختیار گرفتند. شورش بجنورد با اعزام نیرویی به فرماندهی سرهنگ محمود پولادین به منطقه، سرکوب شد (بیات، ۱۳۷۵: ۲۸-۳۰). روز چهارشنبه ۳۱ تیر ۱۳۰۴ سردار معزز بدون محاکمه عادلانه به همراه چهار نفر دیگر از رؤسای طوایف در بجنورد اعدام شد. امیراقتدار هم پس از مدتی مغضوب و خانه‌نشین شد (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۳۴۲-۳۴۳). هم‌زمان ۷۵ نفر از سران عشایر و تراکمه هم در مشهد و بجنورد تیرباران شدند که سبب رعب و وحشت زیادی در میان مردم خراسان شد (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۹۶). از آنجا که سردار معزز یاغی نبود و حتی در سرکوب شورش کلنل پسیان خدمات بزرگی انجام داد بود، بسیاری از سیاستمداران از جمله سردار اسعد از اعدام وی دچار حیرت شدند و اظهار تأسف کردند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۵۸؛ بهار، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۴۸-۲۴۹). پس از اعدام سردار معزز لشکرکشی علیه ترکمن‌های وفادار به وی هم پس از هفت ماه در اوایل فروردین ۱۳۰۵ با شکست ترکمن‌ها پایان یافت (بیات، ۱۳۷۵: ۳۰).

شورش عشایر کردستان

رضاشاه با روش‌هایی مانند اعزام جاسوسان، راه‌اندازی جنگ داخلی در میان عشایر کرد، تعقیب و انتقال دسته‌جمعی اجباری عشایر، به‌بندکشیدن سران عشایر و کشتن تعدادی از خان‌های کرد در زندان، کنترل خود بر منطقه را حفظ کرد. وی علاوه بر سرکوب نظامی، به لحاظ سیاسی هم درصدد برآمد ساختار عشیره‌ای کردها را تضعیف و اطمینان آن‌ها را به دولت مرکزی جلب کند؛ از این رو، به لحاظ فرهنگی کردها را نیز مانند سایر اقوام محلی از سخن گفتن به زبان کردی و پوشیدن لباس محلی - در راستای سیاست متحدالشکل کردن لباس - محروم کرد. گفتنی است خواندن و نوشتن به زبان فارسی فقط در چند مدرسه کردستان رایج بود (موبلی، ۲۰۰۸: ۲۰).

شورش سردار رشید

در آغاز دهه ۱۳۰۰، عباس‌خان سردار رشید از سرکردگان تیره اردلان در منطقه میان کرمانشاه و مهاباد و یکی از رؤسای بزرگ غرب کشور بود. ارتش دولتی در دو نبرد در بهار ۱۳۰۲ و بهار ۱۳۰۳ موفق شد سردار رشید را شکست دهد و او را دستگیر و زندانی کند (کرونین، ۱۳۸۳: ۳۲۱). وی در اواخر فروردین ۱۳۰۳ به هنگام بحران تغییر کابینه از زندان گریخت (مجد، ۱۳۸۹: ۲۸۶). در اردیبهشت ۱۳۰۳ در جنگ روانسر نیروهای دولتی با توپخانه و کمک برخی از ایلات کرد به مدت سه روز موفق شدند سردار رشید را شکست دهند. وی پس از عقب‌نشینی با کمک والی پشتکوه به بغداد فرار کرد. همه سواران او خلع سلاح شدند. سردار مقتدر سنجابی و حسین پیرالسلطنه از سران ایل دستگیر و زندانی شدند. روانسر پادگانی تأسیس و در کردستان هم یک فوج مختلط ایجاد شد. علاوه بر این، از تهران هم قوای کمکی به لشکر غرب اعزام شد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۸۶؛ حیدری، علی صوفی و محبی، ۱۳۹۳: ۱۶).

شورش اسماعیل آقا سمیتقو (سیمکو)

غانله سمیتقو در آذربایجان بسیار خطرناک بود و سرکوب آن در درجه اول اهمیت قرار داشت؛ زیرا سمیتقو برای ایجاد کشور مستقل کردستان با حمایت برخی از دولت‌های خارجی تلاش می‌کرد (جهانبانی، ۱۳۸۰: ۱۶۰-۱۵۹؛ طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۴۴). علت شورش سمیتقو کشته شدن ناجوانمردانه برادر بزرگش جعفر آقا رئیس ایل شکاک در سال ۱۳۲۴ ق/۱۲۸۵ ش بود که با وجود امان‌دادن به وی، در یک مهمانی در ارومیه به دست نظام السلطنه قراجه‌داغی حاکم وقت تبریز به قتل رسید (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۴؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۷۱). وی با استفاده از ضعف دولت مرکزی پس از کودتای ۱۲۹۹ به تدریج قدرت خود را افزایش داد و ابتدا شهرهای دیلمقان (سلماس) و ارومیه را تصرف کرد و به غارت روستاهای مسلمان و ترک‌نشین و همچنین قلع و قمع آسوری‌های منطقه پرداخت (افتخارزاده، ۱۳۷۷: ۴۹؛ قاضی، ۱۳۷۱: ۴۵؛ مجد، ۱۳۸۹: ۹۲). یکی از فجایع بزرگ سمیتقو قتل عام اهالی روستای لکستان شاهپور (سلماس) در ۱۳۳۸ ق بود (امیرطهماسبی، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۵). وی تقریباً تمام منطقه بین دریاچه ارومیه تا مرز ترکیه را در اختیار گرفت و یک گروهان ژاندارم را با سربازان محلی در منطقه از بین برد (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۵۳؛ جهانبانی، ۱۳۸۰: ۱۷۴). در شورش‌های کردان منطقه مهاباد دو دولت بزرگ روسیه تزاری و عثمانی همیشه نقش داشتند. مخصوصاً دولت عثمانی که بارها کردها را به بهانه سنی بودن علیه دولت مرکزی ایران شورانده بود (شریفی، ۱۳۵۷: ۴؛ هدایت، ۱۳۷۵: ۳۲۳).

نیروهای سمیتقو در اوج قدرت وی، بیش از ۱۰ هزار کرد مسلح و مجهز و چهارصد سرباز فراری ترک بودند که توپخانه و مسلسل در اختیار داشتند. سمیتقو توانست چندین بار نیروی دولتی را شکست

دهد (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۴۷). پس از واقعه قتل‌عام نیروهای دولتی در تپه محمودکان، سرهنگ حبیب‌الله شیبانی به فرماندهی کل قوا در آذربایجان منصوب شد. در خرداد (جوزا) ۱۳۰۱ خورشیدی ۵ هزار نفر نیروی دولتی در نبرد با سمیتقو شکست خوردند (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۶۲-۱۶۰؛ سردار اسعد، ۱۳۹۲: ۷۰). رضاخان به‌دلیل نارضایتی شیبانی برای حمله به قلعه چهریق، وی را کنار گذاشت و در اواخر خرداد ۱۳۰۱، سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی را با حفظ سمت ریاست کل ارکان حرب، برای رسیدگی به اوضاع آذربایجان فرستاد. پس از چند روز درگیری کوتاه‌مدت، نیروهای دولتی در جنگ مهم شکریازی موفق به سرکوب سمیتقو شدند (جهانبانی، ۱۳۸۰: ۱۶۰، ۱۸۳ و ۲۳۰؛ مجد، ۱۳۸۹: ۲۱۵-۲۱۳). عملیات از روز ۱۲ مرداد ۱۳۰۱ آغاز و پس از یک ماه نبرد در شکریازی (در جنوب خوی) و ساریداش (غرب دریاچه ارومیه) با موفقیت تمام شد. قلعه مستحکم چهریق مرکز فرماندهی و عملیات سمیتقو پس از تصرف به‌دست نیروهای دولتی به ویرانه تبدیل شد. سمیتقو پس از نابودی بخش بیشتر نیروهای خود، همراه با عده‌ای از سوارانش به ترکیه گریخت. باقی‌مانده نیروهای سمیتقو نیز کشته یا اسیر شدند. پس از این پیروزی، به جهانبانی و سرتیپ بصیردیوان (زاهدی) نشان ذوالفقار اعطا شد (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۴؛ ملیکف، ۱۳۵۸: ۹۵-۹۴). هواداران رضاخان درخصوص این پیروزی بیش از حد غلو کردند که سبب تقدیر و تشکر مجلس از رضاخان شد (مجد، ۱۳۸۹: ۲۱۷؛ هدایت، ۱۳۷۵: ۳۶۱). سمیتقو پس از پذیرش درخواست عفوش در سال ۱۳۰۴، در کهنه‌شهر شاپور در حضور یک هزار و ۲۰۰ سوار گرد مورد شمات رضاخان قرار گرفت و از سوی او امان گرفت (الموتی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۸۲-۳۸۱). با این حال، سمیتقو با دولت شوروی تماس گرفت و در غانله سالارالدوله شرکت کرد. در پی دستور متحدالشکل شدن لباس، ناآرامی‌هایی در منطقه روی داد و در سال ۱۳۰۶ در تظاهرات مردم مهاباد پانصد نفر دستگیر شدند که منجر به ایجاد غانله ملاخلیل گوره‌مهری شد. ملاخلیل در ۱۳۰۷ با کمک عشایر منگور شورش کرد که درگیری‌های آن تا بهار ۱۳۰۸ ادامه یافت. سرانجام، عشایر کرد از نیروهای دولتی به فرماندهی سرتیپ ظفرالدوله شکست خوردند و ملاخلیل از اسماعیل آقا سمیتقو که در منطقه بارزان عراق اقامت داشت کمک خواست و به عراق پناهنده شد. با تدابیری که بزرگ ابراهیمی فرمانده عشایر مهاباد به کار بست، وی به ایران بازگشت و در روستای میرآوا اقامت کرد (شریفی، ۱۳۵۷: ۹-۷). سرتیپ ظفرالدوله محمدخان قرجه‌داغی را با وعده آزادی از اعدام، مأمور قتل سمیتقو کرد و او هم با یک نقشه حساب‌شده از سوی سرهنگ نوروزی، موفق شد سمیتقو را در ۳۰ تیر ۱۳۰۹ خورشیدی در اشنویه به قتل برساند و جنازه‌اش را با اتومبیل به ارومیه بیاورد. جنازه وی به مدت سه روز در خیابان اصلی ارومیه آویزان بود و سپس آن را دفن کردند (طلوعی، ۱۳۸۸: ۱۶۹-۱۶۷؛ شریفی، ۱۳۵۷: ۹؛ افتخارزاده، ۱۳۷۷: ۵۰-۴۹).

ناآرامی‌های پس از سمیتقو

یکی از علل مهم شورش عشایر خدمت وظیفه اجباری بود (کرونین، ۱۳۸۳: ۷۴). چنان‌که خیزش عشایر کردستان در ناحیه سردشت در بهار ۱۳۰۸ تا حدودی معلول سربازگیری اجباری بود (همان، بی‌نوشت: ۱۰۰). در این میان، خبیرالسلطان در اورامان و جوانرود سال‌ها قدرت را در دست داشت و حتی یکی دو مرتبه نیروهای دولتی را شکست داده بود. وی به دلیل بدگمانی به نیروهای دولتی به هیچ وجه حاضر به مذاکره نبود. به این ترتیب، در تابستان ۱۳۰۹ خورشیدی پس از چند رشته عملیات نظامی، نیروهای دولتی به فرماندهی رزم‌آرا موفق شدند خبیرالسلطان و اطرافیان او را متواری کنند و منطقه را به تصرف خود درآورند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۹۹-۲۹۸).

با وجود کشته شدن سمیتقو و کناررفتن ملاخلیل، آشوب و شورش در منطقه ادامه یافت؛ چراکه در آن زمان کردهای ترکیه به فرماندهی ژنرال احسان نوری پاشا و حزب خویون (استقلال) و کردهای عراق به فرماندهی شیخ عبدالسلام و شیخ احمد بارزانی به دنبال ایجاد کردستان بزرگ بودند. در ایران هم کردهای آذربایجان غربی به ویژه شکاک در اطراف ارومیه و مکری‌ها در حوالی مهاباد و کردهای کردستان و کرمانشاه به فرماندهی سردار رشید در منطقه روانسر و کردهای اطراف مریوان به فرماندهی محمودکان سلطان و کردهای اطراف بانه به فرماندهی محمدرشیدخان و کردهای جوانرود به فرماندهی پسران جعفر سلطان به دنبال استقلال بودند و تمام مناطق کردنشین ایران و ترکیه ناآرام بود. در سال ۱۳۱۰، نیروهای نظامی ایران، ترکیه و عراق به طور هم‌زمان به سرکوب کردها پرداختند (شریفی، ۱۳۵۷: ۱۰-۹). پس از برکناری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و خلافت قدرت در ایران، کردها از جمله پسر اسماعیل سمیتقو و عزیز گنجعلی دوباره فعال شدند و به شرارت پرداختند که منجر به پیدایش فرقه دموکرات در آذربایجان و کردستان شد (بیات، ۱۳۸۸: ۱-۲).

شورش شیخ خزعل

شیخ خزعل حاکم مطلق جنوب خوزستان به مرکزیت محمره (خرمشهر) از سال ۱۲۷۷ تا ۱۳۰۴ ش بود. مظفرالدین‌شاه در ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م در فرمانی شیخ خزعل را به حکومت و سرحداری اروندرود و محمره منصوب کرد و به وی منصب امیرتومانی و لقب معزالسلطنه و یک قبضه شمشیر مرصع و یک تمثال همایونی اعطا کرد (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۵۸ و ۳۶۹). شیخ خزعل برخلاف برادرش با بریتانیا روابط بسیار دوستانه‌ای برقرار کرد و مسیر رودخانه کارون را به روی کشتی‌رانی و ورود کالاهای انگلیسی به داخل خاک ایران گشود (ویلسن، ۱۳۴۷: ۸۶-۸۵؛ رایت، ۱۳۵۹: ۱۹۱). وی در انقلاب مشروطه به پیشنهاد

بریتانیا از مشروطه حمایت مالی کرد (سایکس، ۱۳۳۵: ۶۴۳؛ کسروی، ۱۳۵۶: ۷۹۶) و کمی پس از انقلاب مشروطه با تعدادی از خان‌های بختیاری مانند سالار ارفع، نجف‌قلی خان صمصام‌السلطنه، غلامحسین خان شهاب‌الملک و نصیرخان صارم‌الملک برای حفظ موقعیت خود در برابر دولت مرکزی اتحاد دفاعی منعقد کرد که شالوده ایجاد کمیته سعادت شد (گارثویت، ۱۳۷۳: ۳۳۵).

پس از قرارداد ۱۹۰۷م انگلستان و روسیه، اوضاع آشفته ایران و افزایش نفوذ بختیاری‌ها در دولت مرکزی سبب شد شیخ خزعل، صولت‌الدوله قشقایی و غلام‌رضاخان سردار اشرف والی پشتکوه در ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ق/۱۵ آوریل ۱۹۱۰م قرارداد سه‌جانبه‌ای به نام اتحادیه جنوب در فلاحیه (شادگان) منعقد کنند. در ظاهر هدف از این اتحاد دفاع از مجلس مقدس اعلام شد، اما در واقع هدف اصلی مقابله با گسترش نفوذ بختیاری‌ها بود (گارثویت، ۱۳۷۳: ۳۴۴، ۳۴۲ و ۲۹۴). سرانجام با تلاش بریتانیا شیخ از این اتحاد خارج شد (ویلسن، ۱۳۴۷: ۱۴۶). پس از سقوط کابینه سیدضیاء در ۱۳۰۰ش شیخ تلاش کرد برای مقابله با قدرت روزافزون رضاخان با محمدحسن میرزا ولیعهد و سیدضیاء متحد شود، اما به دلیل ترس و تردید ولیعهد موفق نشد (بهار، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۰۴-۱۰۳). بریتانیا در این زمان با افزایش نفوذ دولت مرکزی در خوزستان مخالف بود؛ چون هنوز به ثبات و انسجام دولت اطمینان نداشت. عدم حمایت از شیخ خزعل هم با وجود ضمانت‌های داده‌شده، وجهه بریتانیا را در میان حکمرانان عرب خلیج فارس خدشه‌دار می‌کرد (صباحی، ۱۳۷۹: ۲۴۰-۲۳۷). شیخ خزعل و بختیاری‌ها با وجود رقابت دیرین، دشمن بزرگ خود را رضاخان می‌دانستند و با هم متحد شدند. این اتحاد سبب شد که نیروهای نظامی دولتی در گردنه شلیل ازسوی بختیاری‌ها در تیر ۱۳۰۱ش/ژوئیه ۱۹۲۲م تارومار شوند (استرانک، ۱۳۸۹: ۳۵۸-۳۵۷).

با قدرت یافتن روزافزون رضاخان، شرایط به نفع دولت مرکزی و به زیان شیخ خزعل در حال تغییر بود (همان: ۲۹۶-۲۹۵). کمی پس از توافق، اقداماتی ازسوی دولت مرکزی انجام شد که نگرانی بیشتر شیخ را برانگیخت؛ از جمله شایعه انتخاب یک حاکم برای آبادان و تلگراف احمدآقا امیراحمدی به شیخ برای دیدار از خرمشهر (F.O.416/74, Trevor to Foreign Secretary to the Government to India). موضع دولت بریتانیا هم با هدف منافع درازمدت خود در ایران تغییر یافت و سرپرستی لورن وزیر مختار بریتانیا در تهران، به جای تکیه بر حاکمان محلی که مدنظر دولت متبوعش بود، سیاست تثبیت قدرت مرکزی را اتخاذ کرد (صباحی، ۱۳۷۹: ۲۴۱). به تدریج مشخص شد که تضمین‌های دولت بریتانیا به حاکمان محلی مخصوصاً شیخ خزعل بی‌اثر و فقط برای تأمین منافع بریتانیا داده شده بود (رایت، ۱۳۵۹: ۴۳). در سال ۱۳۰۱ بریتانیا قطعاً شیخ خزعل را برمی‌گزید، اما در ۱۳۰۲ لورن بر تردید خود غلبه و همه‌جانبه از رضاخان حمایت کرد (صباحی، ۱۳۷۹: ۲۴۱).

حسین مکی معتقد است که شیخ خزعل و تمامی خان‌های محلی قربانی سیاست بریتانیا در ایجاد یک دولت مرکزی مقتدر شدند. به عقیده وی، برای جلب افکار عمومی چنین وانمود شد که شیخ خزعل علیه حکومت مرکزی شورش کرده است و از طریق روزنامه‌ها و روحانیان هم بیان شد که شیخ به تحریک انگلیسی‌ها درصدد جداکردن خوزستان از ایران است و از آنجا که مردم ایران به‌شدت از انگلستان نفرت داشتند، بنابراین خواهان پیروزی سردار سپه بر شیخ خزعل تحت‌الحمایه انگلستان شدند. انگلستان و رضاخان با این سیاست حتی موفق شدند شوروی را هم فریب دهند؛ تا جایی که جاسوسان انگلیسی از طریق کنسول شوروی در اهواز اسناد روابط محرمانه شیخ با انگلستان را به تهران می‌فرستادند. روس‌ها حتی چند مأمور خود را به‌عنوان محافظ به‌همراه رضاخان فرستاده بودند تا مانع از ترور وی شوند. غالباً بی‌سیم (نوعی دستگاه گیرنده-فرستنده یا رادیو دوطرفه است) مسکو در مخالفت با شیخ و در حمایت از سردار سپه مطالبی منتشر می‌کرد (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۲۹۲-۲۹۱). رضاخان کمی پس از واقعه شلیل در سال ۱۳۰۲ش، یک دسته از نیروهای منظم خود را در شوشتر مستقر کرد. به باور لورن، این موضوع نشانه‌ای از آغاز نفوذ دولت مرکزی در خوزستان بود که در صورت درگیری میان دو طرف، شرکت نفت انگلستان و ایران آسیب شدیدی می‌دید و به توقف کار و کشته‌شدن کارکنان شرکت می‌انجامید (لورن، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۳؛ دشتی، ۲۵۳۵: ۷۶-۷۷؛ جاوید، ۱۳۵۲: ۱۶-۱۵).

در غیاب لورن و آرنولد ویلسن در ایران، در سال ۱۳۰۳ش درگیری شیخ خزعل و رضاخان شدت گرفت. رضاخان پس از رسیدن به مقام رئیس‌الوزاری برای وادارکردن شیخ خزعل به تمرد و خودسری، به میلیسپو دستور داد مبلغ ۴۳۰ تومان مالیات معوقه را وصول کند. شیخ با دیدن تلگراف بسیار خشمگین شد و ادعا کرد مالیات خوزستان در قراردادی به مبلغ معینی به او واگذار شده و نه تنها بدهی ندارد، بلکه طلبکار است و به تمام مأموران دولتی حقوق داده است (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۶۳). رضاخان در فرمانی به شیخ خزعل، فرمان‌های مظفرالدین‌شاه درباره فرمان‌های دولت در خوزستان در سال ۱۳۲۰ق/۱۹۰۳م را لغو کرد و غیرمعتبر خواند. استدلال وی آن بود که یک ماه پس از صدور فرمان تملیک زمین‌هایی که در جوار دریا قرار دارد، فرمان مذکور از سوی مظفرالدین‌شاه لغو شده است. رضاخان تأکید کرد این زمین‌ها باید به دولت برگردانده شوند (استرانک، ۱۳۸۹: ۳۸۹؛ انصاری، ۱۳۷۷: ۲۳۷؛ کسروی، ۱۳۵۵: ۲۳۸؛ کسروی، ۱۳۷۳: ۲۳۵). این فرمان نگرانی شدید شیخ را برانگیخت؛ زیرا وی این اراضی را ملک شخصی و هدیه شاه می‌دانست (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۳۴). شیخ در تلگرافی به وزیر مالیه توافق‌نامه قبلی درباره مالیات‌ها را باطل اعلام کرد و از پذیرش خواسته‌های دولت مبنی بر افزایش مالیات سرباز زد (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۱۴). با این حال، طبق گفته کلنل مک کورماک به لورن، اجاره‌نامه ادعایی شیخ مبنی بر اجرای تعهداتش تا ۱۳۰۲ش/۱۹۲۲م به دولت، یک سند جعلی و از نظر حقوقی الفاسدنی بود.

وی به لورن اعلام کرد به شرط آنکه شیخ آماده باشد یک توافق عادلانه را قبول کند، رسماً این موضوع را اعلام نخواهد کرد (F.O.416/474, Loraine to Curzon, N.9, 4 Dec 1925).

شیخ خزعل با اصرار بریتانیا مجبور شد در زمینه مالیات خوزستان با دولت مرکزی توافق کند و موظف شد بدهی‌های مالیاتی معوقه را به صورت قسطی بپردازد (میلسپو، ۱۳۵۶: ۱۹۱؛ الخزاعلی، ۱۹۹۰: ۲۱۰). رضاخان پس از مشورت با سفارت بریتانیا متوجه تدریج خود شد و در صدد جبران برآمد. وی در تلگرافی به تاریخ ۴ شهریور ۱۳۰۳ برای رفع سوء تفاهم، تأکید کرد مقصودش از تلگراف قبلی خارج کردن املاک از دست شیخ خزعل نبوده و تنها می‌خواسته است یادآوری کند که وی حق فروش املاک به خارجی‌ها را ندارد، اما می‌تواند آن را اجاره دهد (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۷۴). شیخ که از این واکنش مغرور شده بود و به حمایت سیاستمداران جنوب و انگلستان اعتماد داشت، با رفتاری تند تلگرافی به رضاخان فرستاد که در آن اعلام کرد وی را به رسمیت نمی‌شناسد و فردی غاصب می‌داند که شاه قانونی و مشروطه را بی‌گناه بیرون کرده است (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۶۴). لورن شیخ را مقصر معرفی می‌کند، چون به هشدار پیل - کنسول بریتانیا در اهواز - مبنی بر واگذاری حل و فصل امور به بریتانیا توجهی نکرده بود (لورن، ۱۳۶۳: ۶۸). شیخ با حمایت رؤسای قبایل عرب سوگند خورد که تا لحظه مرگ از خود دفاع کند و خان‌های لر و بختیاری را به همکاری دعوت کرد (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۷۹؛ لورن، ۱۳۶۳: ۶۸). برخی علت شورش شیخ را ایجاد خودمختاری یا حکومت نیمه‌مسلطنتی دانسته‌اند (میلسپو، ۱۳۵۶: ۱۹۶؛ بهرامی، ۲۵۳۶: ۶؛ بامداد، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۷۷).

شیخ با استفاده از مطبوعات و جراید عرب، خود را «امیر عربستان» و «المحسن الکبیر» می‌نامید و برای تبلیغ خود در میان اعراب در سراسر خاورمیانه «مطبعه خزعلیه» و «مجله العمران» را در مصر ایجاد کرد (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۳۰). شیخ خزعل با تحریک قبایل عرب نیرویی ۲۵ هزار نفری گردآوری کرد. برخی از خان‌های بختیاری مخالف رضاخان مانند امیر مجاهد، مرتضی قلی خان، شهاب‌السلطنه، سالارظفر و سالاراقبال هم به دعوت شیخ خزعل به او ملحق شدند و تعداد نیروهایش به ۳۵ هزار تن افزایش یافت. سرهنگ ارغون فرمانده کل قوای خوزستان هم به طرفداری از شیخ خزعل پرداخت. شیخ در اواخر شهریور و اوایل مهر ۱۳۰۳ ش با کمک این خان‌ها و رؤسای عشایر عرب و غلام رضاخان والی پشتکوه، حزبی سیاسی به نام «سعادت» تشکیل داد تا به شورش خود وجهه مشروع و قانونی ببخشد (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۳۷). شیخ خزعل در تلگرافی به مجلس شورای ملی در ۲۲ شهریور ۱۳۰۳، رضاخان را فردی خونریز، دشمن آزادی و جاه‌طلب خواند و تأکید کرد آماده است با زیاده‌خواهی‌های رضاخان مقابله کند (بهرام، ۲۵۳۶: ۸-۶). اقلیت مجلس به رهبری سید حسن مدرس که به دنبال سرنگونی رضاخان و بازگرداندن احمدشاه بودند، از طریق قوام‌الدوله با شیخ ارتباط

برقرار کردند. مدرس، ولیعهد و قوام‌الدوله فردی به نام فرزانه - کارمند وزارت کشور - را به‌عنوان مأمور دولت به خوزستان فرستادند تا از طریق وی با شیخ ارتباط برقرار کنند (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۷۰). مدرس در تلگرافی به شیخ در فروردین ۱۳۰۳ به وی توصیه کرد با اقدامات عملی اشتباه‌های گذشته را جبران کند و وجهه خود را در میان مردم بهبود بخشد و به قولی، وی را به شورش علیه رضاخان دعوت کرد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲: ۸۸-۸۹؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۳۲۸).

احمدشاه به درخواست‌های مدرس و شیخ خزعل جواب نداد، چون معتقد بود بریتانیا برای تأمین منافع خود به جای حاکمان محلی مانند شیخ خزعل به دولت مرکزی توجه دارد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲: ۱۳۱-۱۳۲). شیخ خزعل شیوخ عرب را وادار کرد برای بازگشت شاه به مجلس تلگراف کنند، اما آن‌ها با پاسخ تند رئیس مجلس مواجه شدند (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۵۱). هم‌زمان شیخ خزعل و رضاخان برای جلب حمایت علمای ایران و عتبات و همچنین اصناف و اقوام ایرانی از طریق ارسال تلگراف‌هایی به مبارزه تبلیغاتی و سیاسی دست زدند که در این مبارزه پشت‌پرده رضاخان پیروز شد (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۳۶؛ یغمایی، ۱۴۳: ۲۵۳۵). رضاخان برای یکسره کردن کار شیخ و اعمال تسلط دولت مرکزی بر جنوب خوزستان، با وجود مخالفت ظاهری بریتانیا، در ۱۳ آبان ۱۳۰۳ شش یک نیروی نظامی ۲۲ هزارنفره به خوزستان اعزام کرد. شیخ خزعل هم خواستار گرفتن تجهیزات نظامی از کویت شد (میلسپو، ۱۳۵۶: ۱۹۷). از طرفی، رضاخان به دنبال این بود که در یک روز شیخ خزعل را سرکوب کند و برای جلوگیری از کمک‌های نظامی والی پشتکوه به شیخ، یک ستون نظامی از آذربایجان به آنجا اعزام کرد. یک ستون نظامی از راه خرم‌آباد به دزفول و ستون دیگر شامل نیروهای نظامی فارس و اصفهان از مسیر بختیاری تا بهبهان و رامهرمز اعزام شدند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۴۰۹). از سوی دیگر، رضاخان هم‌زمان با پیشروی نظامی، به اصفهان رفت تا بختیاری‌ها را از حمایت شیخ خزعل منصرف کند (سردار اسعد، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

بریتانیا نیز که درگیری در خوزستان را به ضرر منافع خود می‌دید، تلاش کرد مانع از بروز جنگ شود و زمینه را برای گفت‌وگوی مستقیم در دیدار سه‌جانبه فراهم کند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۳۴)؛ از این‌رو، زمانی که رضاخان از اصفهان حرکت کرد، انگلیسی‌ها به شیخ اولتیماتوم دادند باید در برابر سردار سپه تسلیم شود تا از وی برایش تأمین بگیرند. درواقع، شیخ قبل از اینکه قوای نظامی دولتی به حدود خوزستان برسند تسلیم شده بود (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۲۹۱). لورن پس از استدلال‌های بسیار از شیخ قول گرفت که بنیان دوستی‌اش با سردار سپه را محکم‌تر کند (F.O.416/76, Loraine to Austen). شیخ قول گرفت که بنیان دوستی‌اش با سردار سپه را محکم‌تر کند (Chamberlain, N.12, 4 feb 1925). شیخ پس از همراهی نکردن بختیاری‌ها و وعده لورن برای توقف پیشروی نیروهای نظامی دولت مرکزی، یک تلگراف عذرخواهی در ۲۳ آبان ۱۳۰۳ ش/۱۴ نوامبر ۱۹۲۴

فرستاد، اما رضاخان در شیراز پذیرش عذرخواهی و پشیمانی وی را مشروط به تسلیم قطعی کرد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۴۰۸). شیخ در تلگرافی به مجلس شورای ملی هم از وقایع گذشته که به تحریک توطئه‌گران ایجاد شده بود، ابراز تأسف و پشیمانی کرد و ضمن تشکر از سردار سپه بابت حفظ تمام افتخاراتش، اظهار امیدواری کرد تا زنده است به وی خدمت کند و کشور هم از خدمات سردار سپه بهره‌مند شود (F.O.416/76, Peel to Loraine, Enclosure I in No.22). صولت‌الدوله قشقای هم در نتیجه ملاقات با سرهنگ ساعدالدوله پسر سپهسالار و سرهنگ کوپال در بیضا، یا توسط مستوفی‌الممالک متقاعد شده بود که از همکاری با شیخ منصرف شود و بنابراین، نقض عهد کرد و به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی به تهران رفت. وی بعدها در دیدار با شیخ خزعل از اقدام خود اظهار پشیمانی کرد (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۶۶؛ بهنود، ۱۳۶۶: ۷۲).

به‌این‌ترتیب، درحالی‌که شیخ خزعل هنوز مردد بود، نیروهایش موفق شدند در جنگ «همجون» و «اردکان» یک واحد قشون قزاق را از بین ببرند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۴۰۸). شیخ خزعل والی پشتکوه- غلام‌رضاخان ابوقدره- را با وجود علاقه زیادش به حرکت در خط مقدم نبرد، به‌عنوان نیروی ذخیره نگه داشت (بهنود، ۱۳۶۶: ۷۲) و بدین‌گونه، یک وزنه مهم برای تغییر موازنه در جنگ کنار گذاشته شد. پس از اینکه رضاخان وارد زیدون شد، سازماندهی نیروهای نظامی شیخ خزعل از هم پاشید (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۴۱). رضاخان با نیرویی نزدیک به بیست نفر وارد ناصری (اهواز) شد، درحالی‌که حداقل ۳۰ هزار نیروی شیخ خزعل در میدان جنگی حضور داشتند (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۲۹۱). امیرمجاهد هم که وارد رامهرمز شده بود، پس از شکست از قشون دولتی و با تسلیم‌شدن شیخ خزعل عقب‌نشینی کرد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۴۱۶).

یکی از علل اصلی شکست شیخ خزعل نداشتن محبوبیت مردمی و دیگری ظلم و ستم رؤسای کمیته سعادت به رعایا بود که سبب شد آزادی‌خواهان ملی با وجود مخالفت با رضاخان، حاضر به همکاری با شیخ خزعل و دیگر شورشیان نشوند. آن‌ها نگران بودند در صورت موفقیت شورش شیخ خزعل، کشور تجزیه شود. علت دیگر شکست شورش شیخ خزعل تبلیغات رضاخان بود که با طیاره‌های دولتی و از طریق اعلامیه پخش می‌شد (یغمایی، ۱۳۷۵: ۱۳۹-۱۳۷). رضاخان با صدور دو فرمان به شیخ نشان داد که او در خوزستان قدرتی ندارد و وی را کارمند دولت و تحت‌الحمايه خویش دانست (F.O.416/76, Documents given by Serdar Sepah to Sheikh Khazal, Enclosure I in N.37, 7 feb 1925).

رضاخان برخلاف وعده‌اش به لورن و شیخ مبنی بر عقب‌نشینی نیروهایش از منطقه، به تقویت نیروهای نظامی و مسئولان اداری و قضایی پرداخت (F.O.416/76, Peel to Loraine, Enclosure I in No.58, 24b Feb 1925). وی پس از توقف چند روزه در خوزستان، از راه بصره به عتبات رفت

تا از علما تشکر کند. در آنجا رضاخان به والی پشتکوه امان داد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۴۲۰). اما اموال وی مصادره شد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۷۰). رضاخان که هیچ اعتمادی به شیخ خزعل نداشت به او فشار می‌آورد که به تهران عزیمت کند، اما شیخ تهدید کرد که از ایران خارج خواهد شد و اموالش را بین فرزنداناش تقسیم خواهد کرد. رضاخان با نارضایتی پیشنهاد داد یا خود شیخ خزعل یا نماینده‌ای مناسب با اختیارات کامل درباره موضوع اموالش به تهران بیایند (استرانک، ۱۳۸۹: ۴۶۵-۴۶۰؛ F.O.416/76, Record of interview between his Highness Serdar Sepah and MR.Mony Penny, Enclosure in No.74, 20 March 1925). سرانجام، سرتیپ فضل‌الله زاهدی که توانسته بود اعتماد شیخ را به خود جلب کند با نیرنگ او را از بصره به خرمشهر بازگرداند و در یک ضیافت شام در کشتی شخصی شیخ، او و پسرش عبدالحمید را دستگیر کرد و پس از انتقال به اهواز از راه خرم‌آباد به تهران فرستاد (بهار، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۱۴؛ افطسی، بی‌تا: ۱۵۱؛ مهدی‌نیا، ۱۳۷۵: ۲۲-۲۳).

پس از دستگیری شیخ و به‌دلیل ظلم و ستم‌های مأموران دولتی، در جولای ۱۹۲۵م/مرداد ۱۳۰۴ش ناآرامی‌هایی رخ داد که به‌سرعت نیروهای دولتی آن را سرکوب کردند و حدود دویست نفر از شورشیان کشته شدند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۸۵۷ و ۸۶۶؛ نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۱۶۵-۱۶۲). رضاخان با سرکوب شیخ خزعل موفق شد در میان افکار عمومی و جبهه عمومی خود را که بر اثر جمهوری‌خواهی خدشه‌دار شده بود ترمیم کند. چنان‌که پس از بازگشت از دیدار علما در عتبات عراق، طاق نصرت شاهانه برای وی تدارک دیده شد (مجد، ۱۳۸۹: ۴۳۳-۴۳۴). شیخ پس از دستگیری تا زمان مرگ در منزل خود در شمیران تحت مراقبت قرار گرفت، از رفت‌وآمد به منزلش ممانعت می‌شد و فقط سرپرسی لورن اجازه دیدار با وی را داشت. لورن به شیخ تأکید کرد مراحم دولت ایران شامل حال وی شده است (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۵۸). رضاخان برای قطع کردن رابطه شیخ خزعل با خاستگاهش، پسر وی سردار اجل را وادار کرد که به بهانه بیماری از نمایندگی مجلس انصراف دهد (مجد، ۱۳۸۹: ۳۳۵). شیخ سعی کرد به بهانه معالجه چشم به خارج مسافرت کند، اما سردار سپه با تمسخر جواب داد که در اینجا کحال‌های خوبی وجود دارند (میرزا صالح، ۱۳۷۲: ۳۱۵-۳۱۴). لورن قبل از ترک تهران در اوایل دی‌ماه، در یک مهمانی ناهار از صولت‌الدوله قشقایی، شیخ خزعل و ابراهیم قوام خواست سوگند یاد کنند که به رضاشاه وفادارند و با حکومت بریتانیا دوستی فناپذیر دارند (غنی، ۱۳۷۸: ۴۰۶-۴۰۵). سرانجام، شیخ در سن ۷۵ سالگی در شب ۴ یا ۶ خرداد ۱۳۱۵ خورشیدی به‌دست مأموران شهربانی در منزلش به قتل رسید. پیکر وی را در قبرستان مجاور امامزاده عبدالله شهرری به امانت گذاردند (بامداد، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۷۷؛ الخزاعلی، ۱۹۹۰: ۲۳۹) و سپس در روز چهارشنبه ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۷۴ ق/۲۱ آگوست ۱۹۴۵م در

کربلا تشییع و در نهایت در وادی السلام به خاک سپردند (الخزاعلی، ۱۹۹۰: ۲۳۸). فرزندان شیخ که به بصره و کویت پناه بردند دارای املاک و انبار تسلیحات بودند و به مقاماتی رسیدند (احسانی، ۱۳۷۸: ۲۰). پس از برکناری رضاشاه، دادگاه دیوان کیفری در شهریور ۱۳۲۱ ش رکن الدین مختاری و عبدالله مقدادی را به جرم مشارکت در قتل تعدادی از رجال از جمله شیخ خزعل مجرم شناخت و به زندان محکوم کرد (جامی، ۱۳۶۱: ۱۶۱؛ نجمی: ۴۸۸-۴۸۶؛ سیفی تفرشی، ۱۳۶۷: ۲۷۱ و ۲۸۱ و ۲۹۳-۲۹۲؛ دلد، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۶۶-۵۶۵).

شورش طوایف لرستان

در دوران قاجار و مخصوصاً پس از مشروطه طوایف لرستان همانند دیگر طوایف مناطق مرزی و دورافتاده از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کردند و مالیات و سرباز نمی‌دادند. اغلب آن‌ها کوچ‌نشین بودند و بعضی از طوایف لرستان در مناطق دیگر به غارت و کشتار می‌پرداختند. طوایف لر در مقابل سیاست تمرکزگرایی دولت مرکزی دوازده سال مقاومت کردند و ارتش هشت لشکرکشی بزرگ در این خصوص انجام داد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۸۵). مورای در گزارشی به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴ علت شورش طوایف لر و بختیاری و شیخ خزعل را فریب اقبال السلطنه ماکویی و مصادره اموال وی دانست که زنگ خطر را برای رؤسای عشایر به صدا درآورد. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که اگر با هم متحد نشوند، دیر یا زود به سرنوشت اقبال السلطنه دچار خواهند شد. با این حال، مورای باور داشت سرنوشت تمام این عشایر در دست بریتانیا بود (مجد، ۱۳۸۹: ۳۱۵).

در تابستان ۱۹۲۰، لرستان گرفتار آشوب و ناآرامی بسیار بود. عدم برخورد شدید با بختیاری‌ها به دلیل کشتار نظامیان در آگوست ۱۹۲۲/مرداد ۱۳۰۱ سبب تشجیع و تحریک لرها به نافرمانی شد. در می ۱۹۲۴، لرها در حال بازگشت به مقر تابستانه خود به لرستان بودند و مشکلات زیادی برای دولت ایجاد کردند. رئیس‌الوزرا معتقد بود که شیخ خزعل و بختیاری‌ها لرها را تحریک می‌کنند. بسیاری از مردم ایران معتقد بودند که شورش لرها پاسخ انگلیسی‌ها به نافرمانی رضاخان در واگذاری امتیاز به شرکت نفتی سینکлер آمریکایی بود. حتی شایع شده بود که تعداد زیادی از مأموران بریتانیایی در لباس مبدل به نفع لرها می‌جنگیدند؛ البته مورای این شایعه را درست نمی‌داند. به گزارش کرونفلد، اوضاع لرستان بسیار وخیم‌تر از آن چیزی بود که رئیس‌الوزرا اطلاع داده بود. شهر خرم‌آباد به دست ایلات لر محاصره شد و دو یست نفر نظامی در پی آن کشته شدند. با قطع ارتباط میان خرم‌آباد و بروجرد، دولت دو هنگ نظامی از تهران به سوی لرستان فرستاد تا نیروهای مستقر در لرستان را تقویت کنند. در اوایل ژوئن ۱۹۲۴/خرداد ۱۳۰۳ دو هواپیمای دیگر نیز به لرستان فرستاده شد (مجد، ۱۳۸۹: ۲۸۷-۲۸۶ و ۳۱۵).

امیر لشکر امیراحمدی با ۲ هزار و ۵۰۰ نیرو دستور حرکت برای سرکوب طوایف لر را صادر کرد که در «آستان» محل ایل سگوند و قشلاق بیرانوندها مورد حمله قرار گرفتند. طوایف لر پس از درگیری شدید با دادن تلفات زیاد گریختند و در ارتفاعات دو طرف تنگ زاهدشیر تجمع کردند. نیروهای دولتی در یکی از سخت‌ترین جنگ‌های لرستان با استفاده از توپ و تفنگ و مسلسل و با شجاعت بی‌سابقه نظامیان موفق شدند ضمن بازکردن تنگ زاهدشیر، کوه بابامحمود را تصرف کنند. سرانجام خرم‌آباد تصرف شد، اما یک گروهان به‌طور کامل از بین رفت. نیروهای دولتی پس از ورود به خرم‌آباد حکومت نظامی اعلام کردند و ارتباط این شهر با بروجرد نیز برقرار شد. همچنین سرهنگ محمود پولادین حاکم نظامی خرم‌آباد شد. از طرفی، امیر لشکر امیراحمدی در اعلامیه‌ای لرها را دعوت به همکاری و خلع سلاح کرد، ولی با استقبال رویه‌رو نشد. دورنيس قدرتمند لر، مهرعلی خان رئیس ایل حسنوند و شیخ‌علی خان معروف به «شیخه» رئیس ایل بیرانوند در ظاهر با فرمانده قوای لرستان اظهار دوستی کردند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۸۷). امیراحمدی با وجود عدم دریافت کمک از مرکز با همان نیروهای خود حمله را آغاز کرد. این جنگ از سحرگاه ۱۵ دی تا نیمه‌شب ۱۶ دی به‌شدت ادامه یافت. بیرانوندها با وجود مقابله شدید پس از ۳۶ ساعت درگیری سرانجام شکست خوردند. ۱۵۰ نفر از لرها کشته و ۸۰۰ نفر هم دستگیر شدند. در مقابل، دو افسر و ۳۲ نظامی کشته و نزدیک به ۵۰ نفر زخمی شدند. نیروهای دولتی پس از چند روز مهرعلی خان را دستگیر کردند. ابتدا اقرار شد غرامت جنگ از آن‌ها گرفته شود، اما لرها زیر بار نرفتند. در دادگاه نظامی به ریاست سرهنگ پولادین، مهرعلی خان حسنوند، شیخ‌علی خان بیرانوند، سردارخان و میرزاخان به اعدام محکوم شدند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۸۶). نیروهای دولتی پس از پیروزی بر طوایف لر به غارت و چپاول اموال عشایر لر و کرد پرداختند که موجب استیضاح دولت شد (مجد، ۱۳۸۹: ۲۸۷).

موفقیت‌های اولیه برای کنترل ایلات، گاهی به‌دلیل روش‌های ارتش مثل خیانت و سنگدلی بعضی فرماندهان ارتش، نتیجه عکس می‌داد. از جمله این فرماندهان ارشد، امیراحمدی بود که بعدها به «قصاب لرستان» شهرت یافت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۷۱). یکی از سیاست‌های دولت برای سرکوب ایلات، از میان بردن سران عشایر به شیوه‌های مختلف و حتی با استفاده از روش‌های ناجوانمردانه بود. فرماندهان ارتش به تبعیت از رضاخان معتقد بودند باید سر فتنه را قطع کرد تا بدنه آن خشکیده شود (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۷۰-۱۶۹). در سال ۱۳۰۳ ش، امیراحمدی به‌جای تلاش برای برقراری آرامش، با اقدامات نابخردانه و زورگویانه خود سبب تحریک ایلات شد. عملیات خلع سلاح لرها در ۱۳۰۲ آغاز شد؛ در ابتدای مذاکرات لرها پذیرفته بودند که تعدادی سلاح تحویل بدهند. با وجود این، در حالی که ارتش به خوبی و به‌تدریج اقتدار خود را بر لرستان اعمال می‌کرد، امیراحمدی دستور داد تعدادی از

رؤسای طوایف را که گروگان بودند و در پشت قرآن ممه‌ور به آن‌ها قول عفو داده شده بود به قتل برسانند. این اقدام خلاف عرف و شرع که ناشی از سنگدلی و تعهدنداشتن به قول و وفا بود، بلافاصله منجر به شورش بزرگ شد. لرهای خشمگین با حمله به پادگان خرم‌آباد، نیروهای ارتش را شکست دادند و پادگان را محاصره کردند (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۶۸؛ مجد، ۱۳۸۹: ۲۸۷).

مقامات دولتی مجبور شدند در نتیجه بی‌تدبیری امیراحمدی با لرهای آتش‌بس برقرار کنند و برای مدتی لرها را به حال خود واگذارند. شورش مجدد لرها به دلیل ناراحتی شدید آن‌ها از اعدام رؤسایشان بود. آن‌ها در نامه‌ای به مجلس، خود را ایرانیانی وفادار خواندند و به درستی فرمانده لشکر غرب را متهم کردند که آن‌ها را وادار به جنگ کرده است. حتی درون ارتش هم این عقیده طرفدار داشت که امیراحمدی مسئول مستقیم شورش لرهاست. اختلاف‌نظر میان امیراحمدی و افسران ارشد به حدی جدی بود که رضاخان در شهریور شخصاً به خرم‌آباد رفت تا موضوع را رسیدگی کند (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۶۹). انتظام امور لرستان به دلیل کوهستانی بودن و فقدان جاده مناسب مشکل‌تر بود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۲۵۸). پس از سرکوب وحشیانه طوایف لر در بهار ۱۳۰۳ لرستان آرامش نیافت. پس از امیراحمدی، سرلشکر خزاعی در ادامه سیاست سرکوب رؤسای لر، آن‌ها را در بروجرد به ضیافت مهمانی دعوت کرد و ناجوانمردانه سیزده نفر از آن‌ها را اعدام کرد. این اقدام بهانه به‌دست مخالفان سردار سپه داد تا جایی که رضاخان وی را احضار و بازخواست کرد. خزاعی در جواب رضاخان مدعی شد برای ایجاد امنیت این خشونت لازم بوده است. این اقدام باعث شد اهالی لرستان از ارتش روی گردان شوند و کینه به دل بگیرند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۷۲). در نوروز ۱۳۰۵، خان‌های بعضی از طوایف لرستان که کوچک و بی‌اهمیت بودند شورش کردند و با قشون دولتی درگیر شدند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۷۴).

با این شرایط، اوضاع لرستان و غرب ایران متشنج بود. عشایر لر جرئت یافتند و به نیروهای دولتی حمله می‌کردند؛ از جمله با حمله به کارگران، جاده‌سازی دزفول-خرم‌آباد را متوقف و یکی از استحکامات نظامی را تسخیر و غارت کردند. عبدالله‌خان امیرطهماسبی وزیر قواید عامه در ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ پس از بازدید از راه‌ها به‌سوی بروجرد حرکت کرد و در نزدیکی خرم‌آباد در محلی به نام «پل کلهر» قریه رزان بین خرم‌آباد و بروجرد به‌دست عده‌ای از افراد مسلح به‌شدت مجروح شد. وی با وجود تلاش دکتر مالک و عمل جراحی درگذشت (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۳۰؛ الموتی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۰۹). مخبرالسلطنه نحوه کشته‌شدن وی را به کنایه به «تیرغیب» تشبیه می‌کند (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۷۸). این موضوع شاه را مصمم‌تر به سرکوب ایلات لر کرد. وی با سفر به خرم‌آباد به بررسی موضوع قتل عبدالله‌خان امیرطهماسبی پرداخت و همچنین بر مراحل جاده‌سازی نظارت کرد. وی بسیار مشتاق و مُهر به ساخت هرچه سریع‌تر این جاده بود تا دسترسی به جنوب‌غربی ایران آسان‌تر شده، سرکوب شورشیان

عشایری غرب و جنوب غرب ایران سریع‌تر انجام شود. رضاشاه برای سرکوب عشایر لرستان محمودخان جم را از فرماندهی نیروهای این منطقه برکنار، خلع درجه و زندانی کرد و احمدخان امیراحمدی فرمانده لشکر شمال غرب در آذربایجان را فرمانده این منطقه کرد.

امیراحمدی در نخستین اقدام رؤسای طوایف لر را به جلسه دعوت کرد که در نتیجه مذاکرات به توافقاتی نسبی دست یافتند. باین حال، بعضی از ایلات لر همچنان به نیروهای نظامی مستقر در منطقه حملاتی انجام می دادند، ولی ایلات لرستان شورش گسترده‌ای تدارک ندیده بودند. در این شرایط امیراحمدی رئیس ایل سگوند به نام فتح‌الله خان را با نیرنگ به مرکز فرماندهی اش دعوت کرد و روز بعد فتح‌الله خان به طرز مشکوکی درگذشت. این اقدام ناجوانمردانه امیراحمدی منجر به شورش لرها شد. به همین دلیل دولت در راستای سیاست اسکان اجباری، تعدادی از طوایف لر مخصوصاً بیرانوندها که به شرارت و راهزنی مشهور بودند را از لرستان به سایر استان‌ها کوچاند. این کوچ اجباری در زمستان و به مسافت زیاد آسیب فراوانی به دام‌های آن‌ها وارد کرد. در چارچوب کوچ اجباری و اسکان در آذر ۱۳۰۸، رزم‌آرا لرهای یاغی زرین جو را بدون هیچ درگیری جمع‌آوری کرد و به نقاط دوردست کوچ داد. اما متأسفانه در مسیر کوچ، احشام لرها به دلیل مناسب نبودن فصل کوچ و بی علف بودن مسیر، آسیب زیادی دید و تلفات فراوانی داشت (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۹۸-۲۹۰). دولت مجبور شد برای عمران لرستان لایحه‌ای دوفوریتی به منظور اختصاص ۵۰ هزار تومان دیگر تقدیم مجلس کند؛ بخشی از مبلغ برای عشایر کوچانده شده در نظر گرفته شده بود. به ادعای تقی زاده وزیر مالیه، اسکان عشایر لرستان به دلیل آشنابودن آن‌ها با زندگی یکجانشینی بسیار دشوار بود (مجد، ۱۳۸۹: ۵۱۰).

شورش طوایف بلوچستان

شورش دوست محمدخان

پس از فوت بهرام خان بارکزی، متنفذین محلی بر سر قدرت به جنگ پرداختند؛ دراین میان، سرانجام دوست محمدخان عموزاده بهرام خان قدرت را در بخش بزرگی از بلوچستان به دست آورد. وی آخرین فردی بود که تا اواخر سال ۱۳۰۷ به طور مستقل در بلوچستان حکومت کرد. دوست محمدخان با اعطای امتیاز گردآوری مالیات به متنفذین محلی، در مواقع موردنیاز از تفنگچیان آن‌ها استفاده می کرد و در قبال پرداخت کمی مالیات خواهان به رسمیت شناخته شدن حکومتش در بلوچستان از سوی دولت مرکزی بود. وی روزبه روز بر نفوذ و اقتدارش می افزود و به دنبال توسعه قلمرو خود بود؛ از جمله در تابستان ۱۳۰۲ در زمان شورش لهاک خان بود که برای تصرف خاش و میرجاوه تا پنج فرسنگی خاش پیشروی کرد و سبب وحشت و نگرانی مردم شد (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۰-۳۹؛ نادریان فر و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۳۹).

در ۱۴ آبان ۱۳۰۲ ش به دستور رضاخان سردار سپه نیروهای نظامی با همکاری دسته‌های چریک بلوچ به فرماندهی فیض محمدخان و کچی خان بلوچ به بلوچستان حمله کردند و پس از ۵۵ روز درگیری، شورشیان را سرکوب کردند. تا این زمان، دوست محمدخان و پدرش بهرام خان بلوچ به مدت ۲۵ سال حکومت نسبتاً مستقلی ایجاد و به نام خود سکه ضرب کرده بودند (گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، بی تا، ج ۱: ۲۸). حسین آقا خزاعی فرمانده لشکر خراسان به دستور رضاخان در سال ۱۳۰۴ یک واحد یا تیپ در قائنات تأسیس و سرهنگ سالارامجد را به فرماندهی آن منصوب کرد. سرهنگ سالارامجد در سیستان و بلوچستان پادگان‌هایی را احداث کرد، اما در نتیجه حسادت و دسیسه دیگران عزل شد و سرهنگ رحیمی به جای وی نشست (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۷۲). بدرفتاری سرهنگ رحیمی با خان‌های بلوچ مانند جمعه خان اسماعیل زنی و جیهندخان یاراحمدزانی سبب ربودن وی به دست بلوچ‌ها شد (نادریان‌فر و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۳۸). به پیشنهاد شوکت‌الملک یک هیئت حسن‌نیت با اختیارات کامل برای دلجویی از بلوچ‌ها به خاش فرستاده شد. در این هیئت نمایندگان انگلستان هم حضور داشتند. در نتیجه مذاکرات دو طرف، توافق شد سرهنگ رحیمی عزل شود و سربازان بلوچ از مشق نظامی و پوشیدن لباس فرم معاف شوند (همان: ۲۳۹-۲۳۸).

رضاخان از دوست محمدخان خواست به بمپور برگردد و دوست محمدخان اطاعت کرد و بازگشت. وی موقتاً دست از طغیان برداشت و به مقر خود در بمپور برگشت (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۳۴). رضاخان سرتیپ جهانبانی را به فرماندهی لشکر شرق منصوب کرد. جهانبانی ضمن تقویت قوای ساخلوی خاش، مرکز تیپ را از بیرجند به نصرت‌آباد سیستان منتقل کرد و در گزارشی پیشنهاد لشکرکشی به بلوچستان را داد (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۰؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۰: ۱۰۶). دولت ابتدا تلاش کرد از طریق مذاکره دوست محمدخان را وادار به اطاعت کند، اما وی برای مذاکره در کرمان شروط غیرقابل قبولی مطرح کرد که رضاخان نپذیرفت (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۶). به دوست محمدخان امر شد که در تهران حاضر شود، اما وی از دستور سرپیچی کرد. بنابراین، دولت مرکزی وی را از حکومت بلوچستان عزل و این مطلب را به سرداران بلوچ اعلام کرد (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۳). چند عامل سبب شد دولت مرکزی سریع‌تر به بلوچستان لشکرکشی کند: ۱. انگیزه سیاسی تمرکزگرایی رضاشاه؛ ۲. عامل سیاسی، اجتماعی و امنیتی خلع سلاح عمومی؛ ۳. ارتباط دوست محمدخان با امان‌الله خان پادشاه افغانستان (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

در اوایل تابستان دستور داده شد تیپ سیستان در خاش متمرکز شود و نیروهای دولتی به فرماندهی سرتیپ جهانبانی به بلوچستان لشکرکشی کردند (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۳). جهانبانی قبل از لشکرکشی در اعلامیه‌ای خطاب به مردم و طوایف بلوچ وعده داد از تمام مالیات‌های گذشته صرف‌نظر می‌کند و

تاده سال آینده عایدات مالیات‌های قانونی بلوچستان به مصرف آبادانی و عمران خود بلوچستان خواهد رسید. وی به دوست محمدخان هم وعده داد اگر تسلیم و مطیع دولت شود، خدماتش در این سال‌ها لحاظ خواهد شد و مورد الطاف ملوکانه قرار خواهد گرفت. به سایر دستیاران دوست محمدخان هم اطمینان داد که در صورت تسلیم شدن از کارهای گذشته آن‌ها چشم‌پوشی می‌شود و در غیر این صورت، به شدت مجازات خواهند شد. در نتیجه تبلیغات، محمدشاه‌خان و خان‌های جالق و بعضی از رؤسای بلوچ ضمن تسلیم شدن، شخصاً برای خدمت‌گذاری به دولت از روی صمیمیت با ستون‌های نظامی همکاری کردند (همان: ۵۵-۵۳). جهانبانی برای حل مشکل کمبود آب در مسیر ییابانی اقداماتی انجام داد و برای مدت دو روز نان سمنانی معروف به کسمات تهیه شد (همان: ۵۶). دوست محمدخان در ۷ آبان خواستار صلح شد، اما جهانبانی پاسخ داد که به عنوان رعیت دولت صلح معنایی ندارد و وی در صورت تسلیم نشدن با تمام قوای خود نابود خواهد شد. عملیات ارتش از روز ۷ آبان شروع شد؛ به این ترتیب، در جنگ‌های گشت، پسکوه، دزک و دارین‌چاه با کمک نیروی هوایی و توپخانه، دوست محمدخان شکست خورد. همچنین پس از فتح قلعه دزک (داورپناه)، قلعه‌های دیگر از جمله جالق، هاشک، مگس بدون مقاومت تسلیم شدند (همان: ۶۲-۶۱).

این عملیات نزدیک به شش ماه از مرداد تا بهمن ۱۳۰۷ طول کشید (طلوعی، ۱۳۸۸: ۲۰۷). یکی از علل موفقیت دولت مرکزی این بود که توانست میان خان‌های بلوچ اختلاف و دودستگی ایجاد کند. در هنگام شروع عملیات در ۶ مهر، برخی از خان‌های بلوچ از جمله عیدو خان ریگی و جیهند یارا احمدزنی از جهانبانی استقبال و ابراز اطاعت کردند (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۵۵). دوست محمدخان با دیدن تسخیر قلعه‌های سراوان و پیشروی دو اردوی مکمل دولتی از دو طرف به سوی فهرج و بمپور، با خانواده و اتباع خود به سرباز فرار کرد. وی قصد داشت به قلمرو بلوچستان انگلستان پناهنده شود. دولت ایران برای ممانعت از پناهنده شدن دوست محمدخان، ضمن متوقف کردن جنگ، مذاکرات دوستانه با وی را آغاز کرد. دوست محمدخان در حال فرار از دزداب (زاهدان) در تلگرافی به رضاخان ابراز وفاداری و درخواست عفو و بخشش کرد. به این ترتیب، در نتیجه مذاکرات و اقداماتی که در بهمن ماه در «آب‌سواران» انجام شد، وی خود را تسلیم کرد و به دزداب فرستاده شد. سپس در اواخر همان ماه، به همراه فرمانده سیستان به سوی تهران حرکت کرد و پس از ورود نزد رضاشاه برده شد. در پی این شورش، برای حفظ امنیت بلوچستان در ناحیه سراوان، در قلعه‌های ایرانشهر، بمپور و زابلی ساخلوهای نظامی ایجاد شد (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۸۴؛ مجد، ۱۳۸۹: ۵۸۸). در ۱۷ فروردین ۱۳۰۸ دوست محمدخان بلوچ نزد رضاشاه رفت، از یاغیگری در بلوچستان اظهار شرمساری کرد، خود را خدمتگزار وفادار ایران خواند و از اوضاع تأسف بار بلوچستان اظهار انزجار کرد (گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، بی تا، ج ۱: ۷۵).

فرار و اعدام دوست محمدخان

دوست محمدخان پس از اظهار شرمساری، در تهران زیر نظر قرار گرفت؛ بااین حال، امکاناتی از قبیل یک خانه مناسب برای اقامت و حقوق ماهیانه به مبلغ سیصد تومان برای وی در نظر گرفته شد. او آزادی کامل داشت و در مراسم رسمی مانند یکی از رجال کشور دعوت می‌شد؛ باوجوداین، یک مأمور مخفی همواره مراقب وی بود. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه دوست محمدخان در ۱۹ آبان، به بهانه شکار در ورامین از تهران خارج شد. خدمتکارش به نام شکر محمد موفق شد محمدعلی خان، مأمور آگاهی را به قتل برساند و آن‌ها گریختند. بااین حال، آن‌ها پس از مدتی سرگردانی در بیابان‌ها دستگیر و در ۵ بهمن ۱۳۰۸ به جرم کشتن مأمور دولت، ازسوی دادگاه نظامی به اعدام محکوم شدند؛ مدتی بعد این حکم اجرا شد (مکی، ۱۳۶۲: ج ۴: ۶۹). البته دادگاه نظامی ابتدا دوست محمدخان را به حبس ابد و خدمتکارش را به جرم قتل مأمور دولت به اعدام محکوم کرد، ولی رضاشاه خواهان اعدام دوست محمدخان، قبل از بازگشت به تهران شد (مجد، ۱۳۸۹: ۶۴۲). رضاشاه خشنود از اعدام وی در سال ۱۳۰۹ به بلوچستان رفت؛ وی پس از بازگشت، از فقر و فلاکت مردم آنجا بسیار اظهار تأسف می‌کرد (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۸۸). دراین میان، درگاهی رئیس نظمی به علت فرار دوست محمدخان عزل و زندانی شد (مجد، ۱۳۸۹: ۹۴۱) و جهانبانی به پاس موفقیت عملیات در بلوچستان به درجه امیرلشکر یا سرلشکری ارتقا یافت (طلوعی، ۱۳۸۸: ۲۲۰).

شورش جمعه‌خان

اگرچه کرونین شورش دوست محمدخان را آخرین عملیات از نوع سرکوب شورش‌های عشایری می‌داند (کرونین، ۱۳۸۳: ۳۲۱)، سرکوب دوست محمدخان سبب نشد که ایالت بلوچستان آرام بماند. جمعه‌خان رئیس طایفه اسماعیل‌زنی در بلوچستان شمالی در منطقه «شورو» بود. در اوایل ۱۳۱۰ش سرهنگ نخجوان حقوق امنیه‌های محلی و رؤسای طوایف بلوچ از جمله جمعه‌خان اسماعیل‌زنی را قطع کرد. این اقدام برای رؤسای طوایف که حقوق دیگری نداشتند و از غارت و راهزنی دست کشیده بودند بسیار گران آمد. جمعه‌خان ابتدا درصدد برآمد از طریق مذاکره با فرماندهی مافوق سرهنگ نخجوان و به صورت اداری مسئله را حل کند، اما وقتی پاسخی نگرفت، راهی جز طغیان ندید. وی دولت سرهنگ نخجوان را برکنار و سرتیپ البرز را جایگزین کرد (نادریان‌فر و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۴۳-۲۴۴). درباره علت شورش جمعه‌خان چند روایت مطرح شده است؛ حمید احمدی علت شورش را بدرفتاری سرتیپ البرز با طوایف بلوچ و صدور حکم اعدام گروهی از خان‌ها و سرداران طوایف در سال ۱۳۰۷ می‌داند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۷). افشار سیستانی نیز علت شورش را تحریک دولت ایران ازسوی انگلیسی‌ها قلمداد می‌کند (افشار سیستانی، ۱۳۷۰: ۵۳).

به دستور رضاشاه، در ۲۹ آبان ۱۳۱۳ نیرویی به فرماندهی سرهنگ دوم حسین فاتح مأمور سرکوب جمعه‌خان شد. با شیخون بلوچ‌ها و کشته‌شدن تعدادی از نیروهای دولتی، سرلشکر جهانبانی برای رسیدگی به مسئله به بلوچستان فرستاده شد. به دستور جهانبانی استحکامات تیپ بلوچستان در «شورو» تخریب شدند، سرهنگ البرز به تهران احضار و سرهنگ محمدعلی پوریا به فرماندهی تیپ بلوچستان برگزیده شد (نادریان‌فر و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۴۷). سرلشکر امین در ۲۵ دی ۱۳۱۶ جانشین سرتیپ البرز شد و پس از ورود به خاش به دیدار جمعه‌خان در «شورو» رفت. مذاکره منجر به قسم‌نامه‌ای شد مبنی بر اینکه جمعه‌خان نباید دیگر در برابر دولت مرکزی شورش کند. با این حال، وقتی دولت با حقوق یکصد تومان ماهیانه وی مخالفت کرد، برخلاف قسم‌نامه خود، در سال ۱۳۱۷ طغیان کرد. در پی آن، نیروهای دولتی به سرعت شورش را سرکوب کردند و جمعه‌خان به بلوچستان بریتانیا گریخت (زندمقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲). گفتنی است علت دیگری هم برای شورش مجدد جمعه‌خان مطرح شده و آن، اعدام دُر محمد روحانی طایفه اسماعیل‌زنی به جرم جاسوسی و همکاری با بریتانیاست (همان: ۱۹۶).

پس از پایان سرکوب، همه طایفه خلع سلاح شدند و رضاشاه پس از عفو دیگر رؤسای طایفه اسماعیل‌زنی، نام طایفه را به «شهبخش» تغییر داد (همان: ۱۹۲). وی با سرکوب جمعه‌خان به مهم‌ترین خواسته خود که خلع سلاح عمومی بلوچستان بود، دست یافت (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۶۶). جمعه‌خان نیز که به بلوچستان بریتانیا فرار کرده بود، زیر فشار انگلیسی‌ها قرار گرفت و چون حاضر به همکاری نشد تصمیم به اخراج او گرفتند. در این میان، کنسولگری ایران در کویت به توجه به عفو رضاشاه زمینه بازگشت او را فراهم کرد و جمعه‌خان با حقوق و مقرری ماهیانه ۳ هزار ریال در تهران تحت‌نظر شهربانی قرار گرفت (نادریان‌فر و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۵۰). دولت مرکزی در اواسط ۱۳۱۹، لشکر ۱۴ مکران به فرماندهی سرتیپ محمد میمند را تشکیل داد که شامل یک هنگ توپخانه در خاش، یک هنگ سوار، یک هنگ پیاده و یک گردان سوار جماز در زابل یک نیروی ۵ هزار نفره می‌شد (پژمان، ۱۳۸۶: ۱۴۰). جمعه‌خان در سال ۱۳۲۲ به فرمان محمدرضاشاه به میان طایفه خود بازگشت و املاکش به وی برگردانده شد (زندمقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲).

شورش بختیاری‌ها

در میان ایلات و عشایر جنوب، ایل بختیاری بعد از استبداد صغیر و فتح تهران قدرت زیادی پیدا کرد و رؤسای آن مقام‌های مهم رئیس‌الوزرای، وزارت جنگ و وزارت داخله و حکومت ایالات مختلف را در اختیار گرفتند. بعد از کودتای اسفند ۱۲۹۹ ش، همچنان رؤسای بختیاری نفوذ داشتند و مورد مشورت قرار می‌گرفتند. در سال‌های ابتدایی پادشاهی رضاشاه سردار اسعد وزیر داخله دولت بود. بختیاری‌ها

پیش از سرکوب، نه مالیات می‌پرداختند و نه سرباز می‌فرستادند. رضاشاه هم با آن‌ها مماشات می‌کرد و در مواقع لازم از آن‌ها کمک می‌گرفت (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۰۳-۳۰۲).

در همین حال، قدرت خان‌های نسل دوم بختیاری به دلایل مختلف از جمله افزایش خان‌زاده‌های دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی، رقابت شدید بر سر قدرت و املاک و مراتع و زیاده‌خواهی سران دیگر طایفه‌ها و کلاتران و کدخدایان زیردست، نسبت به خان‌های نسل اول کاهش یافته بود؛ از این‌رو، آن‌ها دچار مشکلات زیادی شده بودند و نمی‌توانستند در برابر تسلط قدرت دولت مرکزی مقاومت کنند (دالوند، ۱۳۷۹: ۱۸). در شورش شیخ خزعل میان دو شاخه حاجی ایلخانی و ایلخانی در خصوص پیوستن یا نپیوستن به شورش، اختلافی به وجود آمد که البته ریشه در اختلافات دیرینه داشت. رضاخان از این اختلافات دیرینه به خوبی استفاده کرد. وی به بختیاری‌ها برای سرکوب قشقایی‌ها، اعراب و بلوچ‌ها و بویراحمدی‌ها نیاز داشت؛ بنابراین، سرکوب بختیاری‌ها را به تعویق انداخت.

رضاشاه برای جلب نظر بختیاری‌ها در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ ش/ ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ م وزارت جنگ و استانداری خوزستان را به جعفرقلی‌خان سردار اسعد از خانواده ایلخانی واگذار کرد. مقام ایل‌بیگی را به امیرجنگ برادر کوچکتر سردار اسعد و مقام ایلخانی را نیز به سردار محتشم رئیس خانواده حاجی ایلخانی داد. در شورش شیخ خزعل، رؤسای قدیمی مانند سردار اسعد و صمصام‌السلطنه به حمایت از دولت مرکزی پرداختند. با اینکه سردار ظفر از شیخ خزعل پول دریافت کرده بود، سردار اسعد توانست وی را با استفاده از روحیه جاه‌طلبانه‌اش از پیوستن به کمیته سعادت منصرف کند؛ برای این کار سردار اسعد در اصفهان سردار محتشم و امیر جنگ را وادار به استعفا کرد تا سردار ظفر به مقام ایلخانی و سردار جنگ به ایل‌بیگی منصوب شود (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۳۷-۱۳۵؛ دالوند، ۱۳۷۹: ۲۷۵-۲۷۴). در همین زمینه، می‌توان به نامه شیخ خزعل به قوام‌الدوله اشاره کرد که در آن می‌نویسد به دوستی خان‌ها اعتماد کامل دارد، ولی همیشه به سردار ظفر و سردار اسعد مظنون و مشکوک بوده است؛ زیرا سردار ظفر گرفتار تردید رأی و سردار اسعد دچار تفرعن و خودخواهی است (مکی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۶۲-۱۶۱). سردار اسعد با این اقدام خود بزرگ‌ترین خدمت را به رضاخان کرد. با این حال، تعدادی از رؤسای جوان و ماجراجو از هر دو خانواده ایلخان و حاجی ایلخانی که منافع خود را در خطر می‌دیدند و در حکومت پهلوی آینده‌ای برای خود متصور نبودند، به مخالفت برخاستند و مطابق تعهداتشان به شیخ خزعل پیوستند. آن‌ها به خوبی متوجه شده بودند که دیر یا زود رضاخان سراغ آن‌ها خواهد آمد. معروف‌ترین فرد از خاندان ایلخانی یوسف‌خان امیر مجاهد فرزند حسین‌قلی‌خان بود. روابط خویشاوندی امیر مجاهد با حسین‌خان بهمنی و شیخ خزعل نقش مهمی در اتحاد داشت. فرد دیگر مرتضی‌قلی‌خان صمصام پسر نجف‌قلی‌خان بود و از خانواده حاجی ایلخانی محمدرضاخان

سردار فاتح و شهاب‌السلطنه و پسر سردار محتشم حضور داشتند (جاوید، مهر ۱۳۵۲: ۳۳-۳۲؛ میرزایی دره‌شوری، ۱۳۷۳: ۳۵۴).

این مخالفت‌ها به دلیل اینکه بر پایه منافع ملی قرار نداشت، نه تنها موفقیت‌آمیز نبود، بلکه زمینه دخالت دولت مرکزی در منطقه را فراهم کرد و رضاشاه بهانه‌های لازم برای تسلط بر بختیاری‌ها را به دست آورد (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۱-۲۰). رضاخان پس از تسلیم شدن شیخ خزعل به تضعیف بختیاری‌ها پرداخت، در سال ۱۳۰۳ ش مالیات‌های عقب‌افتاده را پس گرفت (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۴) و بی‌درنگ فرمان خلع سلاح بختیاری‌ها را صادر کرد. به دنبال این فرمان، در مرداد ۱۳۰۴ به خان‌های بختیاری دستور داده شد که سلاح‌های خود را تحویل دهند. به این منظور، سردار ظفر ایلخانی برای مذاکره با مقامات به اصفهان آمد. خان‌ها به نمایندگانشان دستور دادند که ذخیره سلاح‌های خود را به ارکان حرب تحویل دهند و به این ترتیب با همکاری خان‌های بختیاری در مرداد، ۳ هزار تفنگ تحویل داده شد (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۵۸). در این میان، مرتضی قلی خان از این دستور سر باز زد. از این رو، سردار اسعد در نوشته‌هایش از مرتضی قلی خان انتقاد کرده و نوشته است نمی‌داند وی و پدرش چه فکری می‌کنند. از دید سردار اسعد هرگونه مقاومت خیالی باطل بود؛ مخصوصاً که میان خانواده‌های بختیاری اختلاف وجود داشت و سرکشی آن‌ها باعث خفت و خواری‌شان می‌شد (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۵۶). نارضایتی سردار اسعد از شورشیان بختیاری را در این نوشته وی می‌توان به‌وضوح دید: «بعد از مرحوم سردار اسعد، ایل آزادی خواه تاج‌بخش به واسطه نالایقی رؤسا مبدل شد به ایل دزد و مشی نالایق یاغی نوکر اجنبی.» همچنین گفتی است از عواقب این شورش عزل و خلع درجه امیر لشکر جنوب محمد حسین میرزا بود (همان: ۲۳۳-۲۳۲).

از سوی دیگر، رضاشاه در راستای سیاست تضعیف بختیاری‌ها و از بین بردن عنوان ایلخانی و ایل‌بگی، قلمرو بختیاری‌ها را محدود کرد و چهارمحال را پس از جدایی به‌صورت فرمانداری کل درآورد (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۴). وی در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ که دیگر به بختیاری‌ها نیازی نداشت برای سرکوب آن‌ها اقدام کرد. رضاشاه به منظور تضعیف بختیاری‌ها به دشمنی‌های موجود میان دو طایفه ایلخانی و حاجی‌ایلخانی و نزاع بین هفت‌لنگ و چهارلنگ دامن زد. به این منظور چهارلنگ را بر هفت‌لنگ ترجیح داد و بر هفت‌لنگ سخت گرفت. بدین صورت که بار مالیات را به هفت‌لنگ منتقل کرد. مراتع را دوباره به ثبت رساند و یک بخش اداری جدید با یک ایلخان جدید برای چهارلنگ ایجاد و امتیاز حفظ نیروهای نظامی سال ۱۲۸۸ ش/ ۱۹۰۹ م را از آن‌ها سلب کرد. این سخت‌گیری‌ها و تبعیض‌ها سبب شورش هفت‌لنگ در سال ۱۳۰۸ شد، اما چهارلنگ از دولت مرکزی حمایت کرد. رضاشاه پس از سرکوب شورش هفت‌لنگ آن‌ها را خلع سلاح و مجبور به فروش زمین‌ها و انتقال سهام نفت به دولت مرکزی و واگذاری وظیفه راهبردی حفاظت از تأسیسات نفتی کرد. وی همچنین هفده

نفر از خان‌های هفت‌لنگ از جمله سردار اسعد را به زندان انداخت. پس از آن به سراغ طایفه چهارلنگ رفت؛ آن‌ها را خلع سلاح کرد، نیروهایشان را تحت کنترل ارتش درآورد و همچنین منطقه‌شان را بین استان‌های اصفهان و خوزستان تقسیم کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷۷-۱۷۶).

شورش علی مردان خان چهارلنگ

شورش در سال ۱۳۰۸ش با تشکیل «هیت اجتماعی» آغاز شد. در این اتحادیه دوازده نفر از سران منتخب عشایر علاوه بر خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی، حضور داشتند. شورش ابتدا به دلیل اختلافات درون ایلی بود. اولین شعار علی مردان خان احقاق حقوق چهارلنگ‌ها بود که از سوی هفت‌لنگ‌ها تصویب شده بود. در نامه‌ای که سران شورشی برای گروهی از خان‌های لردگان در تاریخ ۷ تیر ۱۳۰۸ش فرستادند، به تصویب حقوقشان از سوی سه خانواده ایلخانی، حاجی ایلخانی و ایل بیگی از طایفه هفت‌لنگ اشاره کردند و به نظر می‌رسد در آغاز هدفشان شورش علیه دولت مرکزی نبوده است (طهماسبی و رستمی، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۱). سران شورش همچنین برای جذب دیگر طوایف بختیاری به شورش، خواهان معافیت بختیاری‌ها از خدمت نظام وظیفه و انحلال اداره ثبت و اسناد بودند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۹۹؛ بیات، ۱۳۶۵: ۸۰). طرح خلع سلاح و اسکان عشایر هم اگرچه در آن زمان هنوز برای بختیاری‌ها اجرایی نمی‌شد، ولی آن‌ها را نگران کرده بود؛ مخصوصاً که پاسگاه‌های نظامی هم در قلمرو بختیاری مستقر شده بودند. بدین گونه، شورش در اوایل ۱۳۰۸ش آغاز شد. شورشیان در «تنگ‌گزی» و «شوراب» در اطراف دهکرد (شهرکرد) جمع شدند. از آنجا که در این زمان دولت درگیر شورش قشقایی‌ها بود، تلاش کرد از طریق مذاکره و مصالحه به شورش پایان دهد (طهماسبی و رستمی، ۱۳۹۰: ۳۴)؛ زیرا هم‌زمان قادر به جنگ با دو ایل بزرگ قشقایی و بختیاری نبود. دولت مرکزی محمدرضاخان سردارفاتح و محمدتقی خان امیرجنگ را برای مذاکره با بختیاری‌ها فرستاد، اما آن‌ها به شورش پیوستند و ناآرامی وسیع‌تر شد. شورشیان شهرکرد را اشغال کردند. در ابتدا نیروهای دولتی در تنگ بیدکان شکست سختی خوردند، اما در نبردهای سرنوشت‌ساز تنگ‌انجیره، سیاه‌کوه، سفیددشت و قه‌ومرخ به پیروزی رسیدند و در ۹ مرداد در حالی وارد دهکرد شدند که پیش از ورود آن‌ها، شورشیان آنجا را ترک کرده بودند. آخرین مقاومت ایلات هم فایده‌ای نداشت و شکست خوردند (بیات، ۱۳۶۵: ۷۶ و ۸۱). قیام بختیاری‌ها پس از چهل روز جنگ شدید به نفع دولت تمام شد. پس از خاتمه شورش بختیاری، با توصیه سردار اسعد و صمصام‌السلطنه و سایر بزرگان بختیاری مقیم تهران، مرتضی قلی خان صمصام به حکومت بختیاری منصوب شد و بیشتر رؤسای شورشی عفو شدند. علی مردان خان تا مدت‌ها مورد تعقیب قوای دولتی بود و سرانجام امان دریافت کرد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۱۸-۳۱۷).

قیام علی‌مردان خان آخرین مقاومت بختیاری‌ها در مقابل تسلط دولت مرکزی بود. یکی از دلایل مهم بی‌اعتمادی رضاشاه به بختیاری‌ها که به سقوط سردار اسعد و دستگیری خان‌های بختیاری در سال ۱۳۱۲ منجر شد، وجود سلاح‌های انگلیسی در میان آن‌ها مخصوصاً در قیام علی‌مردان خان بود. این مسئله به حدی برای رضاشاه نگران‌کننده بود که رسماً به دولت انگلستان اعتراض کرد. داشتن اسلحه انگلیسی و ارتباط پنهان با انگلستان مهم‌ترین اتهام دستگیرشدگان در سال ۱۳۱۲ بود (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۳). به این ترتیب، در سال ۱۳۱۰ با لغو همه القاب، مقام‌های ایلخانی و ایل‌یگی هم لغو شد، اما در سطوح پایین‌تر سازمان‌های قبیله‌ای تغییر نکردند؛ زیرا خلأ سازمانی در سطح محلی خطر رادیکالیسم را به دنبال می‌آورد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷۷-۱۷۶).

سرنوشت سردار اسعد

رضاشاه پس از سرکوب شورشیان بختیاری با کمک سردار اسعد و تضعیف بختیاری‌ها و دیگر خان‌های جنوب، نیازی به سردار اسعد بختیاری نداشت و او را یک مانع مهم بر سر راه اعدام خان‌های شورشی امان‌یافته و مهم‌تر از آن، واگذاری سهام نفت بختیاری‌ها به دولت می‌دانست. چندین اتهام به وی وارد شد که قصد بازگرداندن محمدحسن میرزا ولیعهد سابق به حکومت، سهام نفت، ارتباط با انگلستان و خرید اسلحه از این کشور، قصد ترور شاه در چالوس، دوستی با تیمورتاش و سماجتش برای عفو او، سخن‌چینی برای آیرم، خودخواهی فردی و بی‌سیاستی و اعتماد بیجا به رضاشاه (به عقیده خانواده‌اش) و حتی پیشگویی یک فالگیر مبنی بر برتخت‌نشستن یکی از اولاد ایلخان بختیاری از آن جمله‌اند (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۶). به دنبال شایعات گسترده مبنی بر ورود لورنس عربستان به ایران برای تحریک ایلات، رضاشاه که در این سال‌ها به نزدیک‌ترین یارانش هم بدگمان و شکاک بود، هدفه‌تن از خان‌های هفت‌لنگ رادستگیر کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷۳-۱۷۲). به نوشته دولت‌آبادی صاحب‌منصبان نظامی به رضاشاه تلقین کردند که شورش فارس به تحریک بختیاری‌ها و با اطمینان از پشتوانه سردار اسعد برای جلوگیری از خلع سلاح کامل رخ داده است. وی همچنین معتقد است اختلاف دو خانواده بختیاری بر سر قدرت در دستگیری سردار اسعد و دیگر خان‌ها نقش داشته است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ج ۴: ۴۲۹). اگرچه حسین خان دره‌شوری اعتراف کرد که تعدادی تفنگچی بختیاری برای ترور شاه در گردنه چالوس کمین کرده بودند و واقعا توطئه‌ای در کار بوده، اما درستی و نادرستی این اتهام ثابت نشده است (طهماسبی و رستمی، ۱۳۹۰: ۳۹).

پس از دستگیری سردار اسعد در ۷ آذر ۱۳۱۲ در بابل، تا روز ۱۳ آذر بیش از چهل نفر از خان‌ها و خان‌زاده‌های بختیاری توقیف شدند. پس از قتل سردار اسعد در زندان در ۱۳ فروردین ۱۳۱۳، پنج تن

از خان‌ها از جمله سردار فاتح، سردار اقبال، علی‌مردان خان و شکرالله خان بویراحمدی اعدام شدند. خان‌های دیگر نیز تا پایان سال محاکمه و به شش سال زندان محکوم شدند. خان‌بابا اسعد برادر کوچک سردار اسعد و باسوادترین فرد زندانی بختیاری که با هدف پیشرفت اجتماعی و اقتصادی منطقه بختیاری، بنیان‌گذار حزب «ستاره بختیار» در سال ۱۳۰۰ بود، به دلیل فعالیت‌های فرهنگی در زندان مانند خاطره‌نویسی، سرودن شعر، آموزش زندانیان و خرید و پخش روزنامه، با خشم مدیران زندان روبه‌رو شد. براین اساس، حکم قتل او را از رضاشاه گرفتند و در سال ۱۳۱۹ پس از اتمام دوره زندانش او را به قتل رساندند (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۸-۲۹؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۷۳). اعدام خان‌ها سبب وحشت دیگر خوانین بختیاری شد و به صلاح خود دیدند سهام نفتی‌شان را به دولت بفروشند. آن‌ها همچنین روستاهای خود در چهارمحال را به زمین‌داران و تجار اصفهانی فروختند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۷۳).

شورش ایلات بویراحمدی

حمایت ایل بهمنی از شیخ خزعل

از میان ایلات کهگیلویه تنها ایل بهمنی به ریاست حسین خان بهمنی به کمیته سعادت پیوست (مجیدی، ۱۳۷۱: ۴۱۲). یکی از دلایل اصلی پیوستن حسین خان بهمنی به شورش، اختلاف دیرینه حسین خان با برخی از رؤسای کهگیلویه و خانواده‌های متنفذ بهبهان بود که از رضاخان حمایت می‌کردند (تقوی‌مقدم، ۱۳۷۷: ۲۹۹). ایلات بویراحمدی که در سال ۱۳۳۲ ق به دو شاخه علیا و سفلی تقسیم شده بودند، در سرکوب شیخ خزعل به حمایت از دولت مرکزی پرداختند. سرتیپ خان و شکرالله خان به هواداری از دولت مرکزی در جبهه ده‌ملا و زیدون حومه بهبهان شرکت کردند و از خود شجاعت نشان دادند (مجیدی، ۱۳۷۱: ۲۷۴). تمام ایل‌های کهگیلویه اعم از بویراحمد (سردسیر و گرمسیر)، طیبی (سردسیر و گرمسیر)، بابویی، دشمن‌زیاری، چرام و بهمنی سردسیر (همان: ۴۱۲) و همچنین امام‌قلی خان و مهدی‌قلی خان کلاتران ایل الیاسی با افرادشان، از دولت مرکزی پشتیبانی کردند. با این حال، این دو نفر چند سال بعد به اتهام پشتیبانی از راهزنان و یاغیان ایل دشمن‌زیاری به شیراز فرستاده شدند و در سال ۱۳۱۶ ش به طرز مشکوکی در زندان ارگ کریم‌خانی شیراز درگذشتند (همان: ۳۸۰). رضاخان به‌خوبی از نیروهای ایل برای سرکوب ایل بهمنی استفاده کرد. در اواخر مهر ۱۳۰۳ به دلیل دستور دستگیری امیر مجاهد بختیاری، حسین خان بهمنی دایی امیر مجاهد و پسر امیر مجاهد در نزدیکی بهبهان با نیروهای دولتی درگیر شدند که حسین خان شکست خورد. در این میان، ۲۵ نفر کشته و ۲۲ نفر اسیر شدند. محمدشفیع خان برادرزاده حسین خان نیز دستگیر و زکی خان رئیس یک دسته بهمنی کشته شد (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۱۳۶). حسین خان پس از شکست، در ازای گروگان‌ماندن پسرش

محمدعلی خان، امان گرفت و تا سال ۱۳۱۰ش همچنان کلانتر بهمنی گرمسیر بود؛ وی در این سال با توطئه و نیرنگ مأموران رضاشاه کشته شد (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۳۰۱؛ مجیدی، ۱۳۷۱: ۴۱۸-۴۱۶).

نبرد شلیل

بریتانیا در اختلاف بین شیخ خزعل و رضاخان بر سر مالیات‌های معوقه، تلاش کرد واسطه شود و شیخ را وادار به مذاکره برای حل مسئله کند. در مقابل رضاخان قول داد تا چند ماه دیگر نیرو به خوزستان اعزام نکند، اما در تیرماه به صورت پنهانی چهارصد نفر سوار و پیاده از سواره نظام اصفهان از راه بختیاری به سوی خوزستان حرکت کردند. در ۲۸ تیر ۱۳۰۱ش/۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ در گردنه شلیل عشایر کهگیلویه به تحریک شیخ خزعل و برخی از خان‌های بختیاری به نیروهای نظامی حمله غافلگیرانه‌ای کردند. یکصد نفر از نظامیان کشته شدند و بقیه مجروح و عریان به اصفهان بازگشتند و تجهیزات آن‌ها به دست شورشیان افتاد. سردار اسعد بختیاری شورشیان را دزد می‌نامد. به نوشته وی در تهران گروهی این حمله را به بختیاری‌ها نسبت می‌دادند و محرک حمله را انگلیسی‌ها در حمایت از شیخ خزعل می‌دانستند. سردار اسعد تأکید می‌کند که اطلاعی از این مسئله ندارد (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۷۶-۷۵؛ صباحی، ۱۳۷۹: ۲۳۹). لورن دولت مرکزی را به این علت که قبلاً هیچ هشدار مبنی بر عبور نظامیان به عشایر نداده بود، مقصر می‌داند. به نظر وی، اعزام قوای دولتی با وجود هشدار وی به قوام السلطنه، دامی بود که قوام و رضاخان برای یکدیگر پهن کرده بودند. قوام در این بازی به دام افتاد و در حضور رضاخان از سوی لورن سرزنش شد و رضاخان بهانه‌ای به دست آورد تا در فرصت مناسب به حساب شیخ خزعل و بختیاری‌ها برسد؛ وی در پی این حادثه سوگند یاد کرد که انتقام خواهد گرفت (لورن، ۱۳۶۳: ۴۷-۴۶). سرانجام، در سال ۱۳۰۲، زمانی که سردار اسعد به عنوان والی به سمت خراسان حرکت کرده بود، رضاخان از خان‌ها و حاکمان بختیاری برای خسارت وارد شدن به نیروهای دولتی در راه بختیاری غرامت خواست و پس از مذاکره در باب مقدار غرامت، مقرر شد خان‌های بختیاری ۱۵۰ هزار تومان غرامت پرداخت کنند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۹۲-۹۱).

شورش ایلات بویراحمدی در دوره رضاشاه

آغازگر شورش عشایری فارس ایل بویراحمدی بود، ولی به دلیل شرایط زمانی و مکانی سرکوب آن‌ها دیرتر از دیگر عشایر انجام شد و سرکوب و خلع سلاح‌شان نشان‌دهنده پایان شورش جنوب بود. در مرداد ۱۳۰۶ش، رضاشاه دستور خلع سلاح ایلات بویراحمدی را صادر کرد. در این خصوص، سردار اسعد پیشنهاد داد یک دسته بختیاری و یک دسته قشقایی با دسته نظامی همراه باشند. فرمانده بختیاری‌ها

سردار فاتح و سالار اعظم بودند. بدین ترتیب، سرتیپ خان یاغی نزدیک قلعه بدون درگیری تسلیم شد. وی قلعه‌ها را واگذار کرد و افرادش خلع سلاح شدند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۲۰۵).

نبرد تامرادی

در تیر ۱۳۰۹، در حالی که تقریباً آرامش در منطقه فارس به وجود آمده بود، امیر لشکر شیانی نیروهای خود را آماده حمله کرد. در شب ۲۶ تیر، جنگ با بویراحمدی‌ها آغاز شد؛ درگیری‌ها در داخل تنگ تامرادی چهار روز طول کشید و در نتیجه آن، بیش از سیصد نفر از درجه‌داران و سربازان و گروهی از تفنگچیان قشقای کشته شدند، تعدادی قاطر و اسب تلف شد و مقدار زیادی خواربار و وسایل از بین رفت. دولت به ناچار سردار اسعد و چند نفر از بزرگان بختیاری را که با خان‌های بویراحمدی آشنایی داشتند، مأمور کرد با چهارصد سوار بختیاری به بویراحمدی بروند. عملیات محاصره از ۱۶ تا ۱۹ مرداد طول کشید (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۲۲-۳۲۰). پس از دو شبانه‌روز جنگ، سرانجام شکرالله‌خان بویراحمدی و ملاقباده سی‌سختی تسلیم شدند. پس از مدتی امام‌قلی‌خان ممسنی هم تسلیم شد. فقط پسران کریم‌خان تسلیم نشدند و با دویست تفنگچی به کوهستان گریختند؛ با وجود این، ایل آن‌ها تسلیم شد. در طول یک ماه جنگ، هشتصد نفر از قشون نظامی کشته یا زخمی شدند. در روایت دیگری فقط تلفات تنگ تامرادی بیش از ۲ هزار و ۸۰۰ نفر گزارش شده است. در این شورش چهارده افسر از قشون نیز کشته شدند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۲۲-۳۲۰).

سردار اسعد پس از اتمام جنگ، اسلحه دولت را که در اختیار بختیاری‌ها قرار داشت، تحویل داد و از سوی رضاشاه مورد تقدیر قرار گرفت. به ادعای سردار اسعد، بختیاری‌ها چندین بار خیانت کردند، اما رضاشاه به پاس خدمات وی از تقصیرات آن‌ها گذشت و ایشان را عفو کرد. رؤسای بویراحمدی هم با وجود دردسر آفرینی و کشتن نظامیان، با همین استدلال به پاس خدمات وی عفو شدند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۲۳۶-۲۳۵). شکرالله‌خان و ملاقباده سی‌سختی با وساطت سردار اسعد بخشیده شدند و به تهران آمدند، اما پس از مرگ دردناک سردار اسعد در زندان، این دو خان هم اعدام شدند (دالوند، ۱۳۷۹: ۲۳).

شورش عشایر قشقای

پس از پایان شورش شیخ خزعل، نظامیان فارس دخالت خود را در ایلات افزایش دادند و مرکز لشکر جنوب از اصفهان به شیراز منتقل شد. اگرچه سرلشکر محمدخان آیرم فرماندهی را بر عهده داشت، در عمل محمدحسین میرزا فیروز رئیس ارکان حرب لشکر، تمام امور را اداره می‌کرد. در این زمان،

خلع سلاح ایلات و استقرار سلطه نظامی به جای رهبری سنتی ایل در صدر برنامه‌ها قرار داشت (بیات، ۱۳۶۵: ۲۴). مقامات نظامی در سه نقطه کامفیروز، دزکرد و سمیرم مراکز خلع سلاح عشایر ایجاد کردند و از رؤسای ایل خواستند همکاری کنند. در عین حال، قدرت‌های مهم ایل را شناسایی کردند و برای برکناری آن‌ها که اعضا و منسوبان خاندان ایلخانی بودند، اقداماتی انجام دادند. در اولین اقدام، محمدحسین میرزا دستور داد تمام خان‌ها به شیراز منتقل شوند. با این حال، در رده‌های پایین‌تر رهبری ایل مانند کلاتران طوایف و کدخدایان تیره‌ها تغییرات کمی رخ داد که بیشتر به شکل تعویض افراد بود؛ از جمله در رهبری ایلات کشکولی، شش بلوکی، دره‌شوری و... تغییراتی انجام شد. یاور محمودخان پولادین به مقام حاکم نظامی قشقایی دست یافت و سلطان عباس خان نیکبخت، معاونش شد و اداره امور داخلی و انتظامی ایل را بر عهده گرفت (بیات، ۱۳۶۵: ۲۶-۲۵). به طور خلاصه هشت عامل را می‌توان سبب شورش عشایر فارس دانست: ۱. سوءتدبیر مقامات نظامی و مأموران دولت و اخاذی آن‌ها از طبقات ضعیف؛ ۲. وصول دیون مالیاتی و ایلاتی بدون توجه به توانایی مالی و کشاورزی آن‌ها؛ ۳. اجرای قانون نظام وظیفه اجباری؛ ۴. قانون لباس متحدالشکل؛ ۵. تصویب قوانین مختلف مانند قانون انحصار تریاک و ایجاد انحصار دولتی دخانیات؛ ۶. خلع سلاح عشایر؛ ۷. قانون دفاتر اسناد رسمی؛ ۸. افزایش بی سابقه قیمت‌ها و کاهش ارزش پول (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۰۵-۳۰۴). مردم عادی معتقد بودند این شورش به تحریک گروهی خاص یا انگلستان رخ داده است؛ زیرا دولت اعلان کرده بود قشقایی‌ها سال قبل خلع سلاح شده بودند و این سلاح‌ها به صورت قاچاق از جنوب خلیج فارس وارد شده‌اند که در کنترل نیروی دریایی بریتانیا قرار داشت (مجد، ۱۳۸۹: ۶۰۳).

یکی از علل اصلی شورش فارس ستم صاحب‌منصبان نظامی بود؛ به خصوص چند اعدام درست یا نادرست در نقاط مختلف فارس به این شورش دامن زد. پیش‌قراول این شورش‌ها، قدرتمندترین ایل فارس یعنی ایل قشقایی بود که رؤسای آن در تهران زیر نظر قرار داشتند. با وساطت سردار اسعد، صولت‌الدوله و پسرش از زندان آزاد شدند. به گفته سردار اسعد پس از رسیدگی به دعاوی صولت‌الدوله، سلطان عباس خان قشقایی زندانی و صارم‌الدوله به حکومت فارس منصوب شد. با وجود این، انتصاب مزبور سبب شد در بهمن ۱۳۰۷ش طوایف قشقایی شورش کنند و پس از مدتی بیشتر ایلات فارس به شورش پیوستند (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۲۳۱). رهبر شورشیان قشقایی علی خان ملقب به سالارحشمت برادر کوچکتر صولت‌الدوله بود. ایل بهارلو و ایلات خمسه هم به شورش پیوستند (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۸۳). به دستور دولت از تهران یک هیئت تقیث به ریاست سرتیپ عبدالمجید فیروز و عده‌ای صاحب‌منصب برای بررسی علل شورش ایلات وارد شیراز شد. این هیئت پس از یک بررسی ناکافی به تهران بازگشت و به نفع محمدحسین میرزا فیروز پسر عموی عبدالمجید

فیروز به سرلشکر آیرم گزارش داد. در پی آن، سرتیپ پورزند عزل و به جای او سرتیپ قزاق محمد شاه‌بختی به فرماندهی تیپ برگزیده شد.

اقدامات پروسدای او موفق نبود و بحران شدت گرفت. رضاشاه سرتیپ احمد نخجوان و سرتیپ فضل‌الله زاهدی را برای کمک و مشورت با شاه‌بختی به فارس فرستاد. در اواخر اسفند ۱۳۰۷، تمام افراد ایل قشقایی در چاه‌کاظم‌آباد به ریاست علی خان سالار حشمت برادر صولت‌الدوله جمع شدند و تمام جاده‌ها را بستند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۰۷-۳۰۶) و خواسته‌های خود را در هشت مورد به دولت مرکزی اعلام کردند: ۱. آزادی صولت‌الدوله؛ ۲. انتصاب صولت‌الدوله یا یکی از برادرانش به مقام ایلخانی؛ ۳. خلع سلاح نشدن قشقایی؛ ۴. اجبار نکردن جوانان ایلات به خدمت اجباری؛ ۵. اجرانکردن قانون لباس متحدالشکل؛ ۶. رفع تضيیقات اداره سجل احوال؛ ۷. جمع‌آوری مالیات از سوی ایلخانی؛ ۸. اجرانکردن انحصارات دولتی به خصوص توتون و تریاک (مجد، ۱۳۸۹: ۶۰۲-۵۹۷).

در همین حال و با گسترش شورش عشایر فارس، دولت در اولین اقدام استاندار فارس را تغییر داد. صارم‌الدوله با سران عشایر مذاکراتی انجام داد، ولی نتیجه‌ای نگرفت. در نوروز ۱۳۰۸، طوایف بهارلو، اینانلو و عرب هم شورش کردند و قلمرو خمره را مورد تاخت و تاز قرار دادند. رضاشاه سرتیپ حبیب‌الله شیبانی را با ارتقای درجه به امیرلشکری و با اختیار تام مأمور سرکوب شورش عشایر فارس کرد. برای سرکوب این شورش ۱۰ تا ۱۲ هزار نیرو به فارس اعزام شدند که نشانه جدیت بحران بود. علاوه بر تیپ شیراز، از تهران نیروی بزرگی برای کمک به فارس اعزام شد و نیروی هوایی هم چند طیاره به فارس فرستاد، ولی هیچ‌یک از این اقدامات مؤثر نبود. در پایان تیرماه، اوضاع فارس بحرانی شد و شیراز همچنان در محاصره عشایر قرار داشت. شاه تصمیم گرفت شخصاً به فارس برود و فرماندهی عملیات را بر عهده گیرد، اما مشاوران او را منصرف کردند. سرلشکر شیبانی پس از ورود به شیراز، ابتدا با واسطه با عده‌ای از سران شورشی مذاکره کرد، سپس در صدد برآمد عوامل ناراضی را در قشون و ساختار کشوری و اداری برکنار کند. به درخواست امیرلشکر شیبانی، صولت‌الدوله از زندان آزاد و وارد شیراز شد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۱۱-۳۰۸).

پس از سرکوب شورش بختیاری‌ها، سرلشکر شیبانی با همکاری صولت‌الدوله و فرزندانانش برای خلع سلاح ایلات جنوب گام‌های مهمی برداشت. تفنگچیان قشقایی دوش‌به‌دوش نیروهای نظامی در خاموش کردن شورش تلاش کردند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۱۸-۳۱۷). صولت‌الدوله پس از آرام کردن عشایر قشقایی به تهران بازگردانده و پس از مدتی زندانی شد و در زندان به قتل رسید. با این حال، سردار اسعد ظاهراً روایت رسمی را قبول می‌کند که وی در نتیجه تب فوت کرد (سردار اسعد، ۱۳۷۲: ۲۵۷).

شورش زادان‌خان: لر و نفر و دولخانی (۱۳۱۹-۱۳۱۳ش)

پیش از شورش ایل لر و نفر و دولخانی در لارستان، در سال ۱۳۰۷ ایلات جنوب، قشقایی، بختیاری و ایلات خمسه شورش وسیعی را در فارس بر پا کردند. در لارستان ایلات بهارلو و شیخ سرکوه و زادان‌خان شورش کردند و قدرت را به دست گرفتند. یکی از عوامل عمده این ناامنی، تغییر سرنیپ ابوالحسن زند بود. اولین اقدام شیانی برکناری مستشارالسلطنه مشایخی از حکومت لارستان بود. به جای او سرهنگ محمدتقی عرب شیانی منصوب شد. سرهنگ عرب شیانی با دو فوج سرباز و تعدادی توپ و مسلسل همراه با سرهنگ ابراهیم زندیه عازم فسا شد و بدون هیچ مقاومتی آنجا را تسخیر کرد. پس از آن، مذاکره با بهارلوها آغاز شد و چون خواسته‌های بهارلوها ناپذیرفتنی بود، جنگ درگرفت. تعدادی از نیروها به نیریز و شماری به داراب اعزام و پس از جنگی شدید، داراب و نیریز هم فتح شدند. عشایر بهارلو در کوهستان موضع گرفتند، ولی سرهنگ عرب با همکاری یک گردان پیاده موفق شد تفنگچیان بهارلو را فراری بدهد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۱۹-۳۱۸).

شورشیان لار و شیراز را محاصره کردند، و خواستار رئیس‌جمهوری شدند و مستوفی‌الممالک را نامزد این مقام معرفی کردند. در این زمینه، مخبرالسلطنه علت قیام را شرارت ایلات و سوءاستفاده نظامیان از مقام خود می‌داند. به نوشته وی، «علی‌خان برادر صولت‌الدوله علم فساد بر پا کرده، بهارلو و ایلات خمسه شریک معرکه شده‌اند. در لار هم زادان‌خان سر نافرمانی برداشته، شیراز را محاصره کرده‌اند» (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۸۳). در دوره حکومت پهلوی اول و دوم، طایفه نفر و دولخانی در منطقه لارستان دوبار شورش کردند که هر دو مرحله در ارتباط مستقیم با اسکان اجباری عشایر و اصلاحات ارضی بود و هر دو بار نیز به‌سختی سرکوب شدند.

در دوره پهلوی اول ایلات به‌شدت سرکوب و ناگزیر به تخته‌قاپو شدند؛ بااین حال مقاومت سختی از خود نشان دادند. شورش اول در سال ۱۳۱۳ش و بر اثر مرحله دوم سیاست اسکان اجباری عشایر رخ داد. در شورش زادان‌خان گراشی، سرداریک دولخانی و راهداریک از طایفه دولخانی یاغی و فراری بودند. زادان‌خان موفق شد با استفاده از دوستی خود با حاکم لارستان برای سرداریک تأمین بگیرد. برای سرکوب عشایر لارستان توپخانه سنگینی از تهران به منطقه فرستاده شد و با فرماندهی مستقیم امیرلشکر شیانی پس از سه ماه غائله پایان یافت. دولت ناچار شد پس از تسلیم شدن زادان‌خان به‌منظور برقراری امنیت منطقه لارستان، به سرداریک و راهداریک تأمین دهد تا به قافله‌چی‌گری و دامداری بپردازند.

با تسلیم شدن زادان‌خان گراشی در اواخر ۱۳۱۰ و تبعید وی به تهران در اواخر سال ۱۳۱۴، سرداریک و راهداریک دولخانی هم مورد تعقیب قرار گرفتند. آن‌ها پس از مشورت با آیت‌الله سیدعلی‌اصغر

آیت‌اللهی با تفنگچیان خود به کوه‌های اطراف متواری شدند. چریک‌های گراشی، دوقبایی و قلاتی در کنار قوای نظامی دولت، مأمور دستگیری این دو شورشی شدند (احمدلو، ۱۳۹۳: ۳۵-۳۳). با قتل سید قلاتی در سال ۱۳۵۵ق، تعقیب و سرکوب تفنگچیان دولخانی با شدت و شتاب بیشتری ادامه یافت. در سال ۱۳۱۷ش تیره‌های دولخانی در مناطق مختلف فارس اسکان داده شدند. با این حال، برای جلوگیری از پراکنده شدن دولخانی‌ها، سرداریک از تبعید برگشت و به مبارزه چریکی پرداخت؛ این مبارزه در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ش نیز ادامه یافت. با اشغال کشور به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰ش و استعفای رضاشاه، سرداریک و راهداریک به لارستان بازگشتند و در خلا قدرت و به دلیل نبود قوای دولتی قوی و منسجم، با استفاده از آشفته‌گی سراسری در کشور امان‌نامه گرفتند و مناطق آبشور و فرگ و درز و سایبان به همراه یک‌دهم عایدات آن مناطق به سرداریک و راهداریک دولخانی واگذار شد (احمدلو، ۱۳۹۳: ۵۴-۳۳).

شورش عشایر دشتی و دشتستان

فوج‌های نادری، رضاپور و پهلوی برای سرکوب عشایر دشتی و دشتستان و مناطق جنوبی فرستاده شدند. در نخستین درگیری، فوج رضاپور به فرماندهی سرهنگ محمود طهماسبی خلع سلاح شد؛ با وساطت صولت‌الدوله نیروهای فوج آزاد شدند. سرانجام برازجان به تصرف نیروهای دولتی درآمد؛ به دنبال آن، خورموج، دشتستان و ایل حیات‌داودی تسلیم شدند و دولت آن‌ها را خلع سلاح کرد (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۱۹).

اقدامات رضاشاه علیه روحانیت

یکی از اقدامات رضاشاه برای تجددمآلی، متحدالشکل کردن لباس بود. وی که تحت‌تأثیر اقدامات آتاتورک در ترکیه قرار گرفته بود، تصور می‌کرد با تغییر ظاهر مردم بینش آن‌ها هم متجدد خواهد شد. از این رو، با کمک روشنفکران از طریق نگارش مقالاتی در این باب در نشریات و مجلات تلاش کرد این تصمیم را در میان مردم جا اندازد و عملی کند. بنابراین، پس از آنکه به سلطنت رسید دستوری صادر کرد که به موجب آن، تمامی کارکنان دولت، شاگردان مدارس و فرهنگیان موظف به پوشیدن لباس متحدالشکل شدند. نمایندگان مجلس برای قانونی کردن این دستور طرحی تدوین دادند و پس از گفت‌وگو و تغییراتی در آن، در جلسه ۱۰ دی ۱۳۰۷ش به عنوان قانون متحدالشکل کردن لباس به تصویب رسید. اگرچه تعداد کمی از نمایندگان از جمله سید یعقوب انوار نماینده یزد با این لایحه مخالفت کردند، چون رضاشاه هنوز به دنبال درگیری و مخالفت با علمای بزرگ نبود، فقط مجتهدان مجاز از مراجع تقلید

مسلم، مراجع امور شرعی، انجمن جماعات دارای محراب، محدثان دارای اجازه روایت از دو مجتهد، مدرسان فقه، اصول و حکمت و مفتیان اهل سنت از این قانون مستثنی شدند. رضاشاه این قانون را سه روز پس از تصویب امضا و به هیئت دولت دستور اجرای آن را داد (هاشمیان، ۱۳۸۹: ۸۷۳؛ فردوست، ۱۳۶۹: ۶۹-۶۸).

مخالفت علما با جمهوری خواهی

رضاخان در مجلس چهارم با حزب محافظه کار اصلاح طلب و به ویژه سید حسن مدرس ائتلاف کرد. این ائتلاف به نفع محافظه کاران بود و آن‌ها خدمات رضاخان را با حفظ وی در مقام وزارت جنگ، افزایش بودجه نظامی برای سرکوب شورش‌های عشایری و دادن اجازه جمع‌آوری درآمدهای حکومتی حاصل از زمین‌های دولتی و همچنین مالیات‌های غیرمستقیم جبران کردند. آن‌ها در بیشتر نواحی قبیله‌ای حکومت نظامی برقرار و بودجه‌ای به منظور اعزام سالیانه شصت افسر برای تحصیل در آکادمی‌های فرانسه تصویب کردند. همچنین در مقابل مخالفت احمدشاه با واگذاری فرماندهی کل قوا، پشتیبان رضاخان بودند. با این حال در روزهای آخر مجلس چهارم، دولت لایحه نظام وظیفه اجباری را به مجلس برد. رضاخان ادعا می‌کرد سربازگیری عمومی، ارتش حرفه‌ای را به ارتش ملی تبدیل می‌کند. این لایحه با مخالفت محافظه کاران مواجه شد و ائتلاف از بین رفت. رضاخان در فاصله بین دو مجلس چهارم و پنجم با اصلاح طلبان غیرمذهبی که موافق سربازگیری بودند، ائتلاف کرد. وی با استفاده از ارتش برای دست‌کاری انتخابات در حوزه‌های قبایلی، توانست اکثریتی قوی از حزب سوسیالیست و حزب تجدد را به مجلس پنجم وارد کند. این گروه اکثریت در مجلس اصلاحات گسترده‌ای انجام دادند؛ آن‌ها رضاخان را به نخست‌وزیری، فروغی را از حزب تجدد به وزارت امور خارجه و سلیمان میرزا اسکندری را از حزب سوسیالیست به عنوان وزیر معارف برگزیدند. تصویب لایحه نظام وظیفه اجباری، قطع بودجه دربار، لغو القاب اشرافی و موظف کردن همه شهروندان و اتباع ایرانی به گرفتن شناسنامه و تعیین نام خانوادگی، از دیگر اقدامات مجلس پنجم بود.

مجلس پنجم برای تأمین هزینه طرح پیشنهادی راه‌آهن ایران، بر چای و شکر و درآمدها مالیات بست، نظام هماهنگ اوزان و مقادیر را در کشور ایجاد و تقویم هجری شمسی را جایگزین هجری قمری کرد. همچنین مقام فرماندهی کل قوا را به پاس سرکوب شورش شیخ خزعل به رضاخان واگذار کرد که طبق قانون مختص شاه بود. جنجال برانگیزترین طرح پیشنهادی الغای سلطنت دوهزارساله بود؛ در سال ۱۳۰۳ش به مجلس پیشنهاد شد سلطنت قاجار را لغو کند و حکومت ایران جمهوری و رضاخان به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شود. این پیشنهاد با استقبال زیاد ترقی خواهان و سوسیالیست‌ها مواجه شد، اما

نمایندگان محافظه‌کار و مخصوصاً روحانیان که در اقلیت بودند، از ترس تجربه ترکیه، با الغای سلطنت مخالفت کردند و به توده‌های مردم متوسل شدند. مدرس اعلام کرد حمله به پادشاهی، حمله به شریعت مقدس است. به تحریک مدرس بزرگان اصناف در تهران اعتصاب عمومی به راه انداختند و با شعارهای «ما دین نبی خواهیم، جمهوری نمی‌خواهیم؛ ما مردم قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم» از مسجد شاه تا ساختمان مجلس راهپیمایی کردند. طرف‌داران احزاب تجدد و سوسیالیست در مقابل این تحرکات، با پشتیبانی شورای متحده در طرف دیگر ساختمان مجلس تظاهرات کردند. رضاخان به هنگام ورود به مجلس دستور سرکوب معترضان را صادر کرد و خود شخصاً چند نفر را مورد ضرب و جرح قرار داد.

این اقدام ناشیانه رضاخان سبب خشم مؤتمن‌الملک رئیس مجلس شد و ورق را به نفع محافظه‌کاران برگرداند. رضاخان با توجه به خطر آشوب عمومی بی‌درنگ تسلیم شد و پس از گفت‌وگو پشت درهای بسته از اکثریت مجلس خواست لایحه را رد کنند؛ دویست تظاهرکننده دستگیر شده را آزاد و اعلام کرد برای زیارت حرم حضرت معصومه (س) به قم خواهد رفت. اقلیت مجلس در همان زمان قول دادند از احمدشاه و سلطنت قاجار دفاع نکنند. در نتیجه این آشتی، رضاخان پذیرفت جمهوری خواهی باعث آشوب اجتماعی می‌شود. وی برای جلب نظر روحانیت نه نفر از فعالان کمونیست که همه ارمنی بودند را دستگیر و اعلام کرد نهاد پادشاهی مشروطه بهترین مانع در مقابل بلشویسم است. برخی از نمایندگان برای خراب کردن وجهه احمدشاه شایع کردند که دربار قاجار پنهانی با شیخ خزعل علیه دولت مرکزی مذاکره کرده است. در همین زمان، تصویری از احمدشاه با کلاه حصیری اروپایی همراه زنان در پاریس منتشر شد. بزرگان اصناف هم به تشویق فرمانده نظامی آذربایجان در بازار اعتصاب کردند و تلگرافی فرستادند مبنی بر اینکه در صورت پادشاه نشدن رضاخان، آذربایجان از ایران جدا خواهد شد. براینده چنین اقداماتی زمینه لازم را برای تغییر سلطنت فراهم ساخت و این اتفاق با رأی اکثریت نمایندگان تحقق یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۵۰؛ فوران، ۱۳۸۲، ۳۰۹-۳۰۵).

مخالفت علمای قم

رواج کلاه جدید همزمان با تصویب قانون نظام وظیفه و عرفی کردن دستگاه قضایی به ناآرامی گسترده در کشور انجامید. روحانیان بیش از هر طبقه دیگر از قانون متحدالشکل کردن لباس آسیب دیدند. با اجرای این قانون، روحانیت که در طول تاریخ طبقه‌ای مستقل و مورد احترام حکومت‌ها بود، به طبقه‌ای وابسته به دولت تبدیل می‌شد. آن‌ها برای پوشیدن لباس مذهبی علاوه بر گرفتن جواز رسمی از دولت، بایستی در امتحانات آن نیز شرکت می‌کردند. همچنین برای اقامه نماز جماعت و دیگر دستورات دینی و هدایت و ارشاد مردم می‌بایست از دولت اجازه رسمی می‌گرفتند (هاشمیان، ۱۳۸۹: ۸۷۶). مخالفت علما و

مردم متشرع ایران با کلاه پهلوی به لحاظ شرعی به دلیل لبه‌دار بودن آن بود که مانع از تماس پیشانی با مهر به هنگام سجده می‌شد. در مخالفت با کلاه پهلوی برخی از علمای تهران در قم بست نشستند و بازارها به نشانه اعتراض تعطیل شدند. با این حال، دولت با استفاده از دو حربه امتیاز و سرکوب، اوضاع را کنترل کرد و چند ماه بعد بقیه پوشاک مردان را تغییر داد. قبل از انجام دادن این کار، حجاب زنان برای نخستین بار به یک چالش بزرگ در روابط دولت و ملت تبدیل شد. همسر و دختران شاه برای تحویل سال با چادر بدن‌نما (نازک) به حرم حضرت معصومه^(س) در قم رفتند. حضور این زنان با چادر نازک سبب غلیان احساسات مذهبی مردم و روحانیان حاضر در حرم مطهر شد که می‌رفت تبدیل به یک رویداد جدی شود. با تدبیر روحانیون، همسر و دختران شاه را به نقطه امن منتقل کردند. بزرگ‌نمایی پلیس آگاهی از این واقعه نزد شاه، وی را تا حد جنون عصبانی کرد. وی فردای آن روز شخصاً به قم رفت، با چکمه وارد حرم شد و شیخ محمدتقی بافقی یکی از روحانیان معتبر را با تازیانه و چکمه تا حد مرگ کتک زد و سپس به زندانی در تهران فرستاد که خشم و انزجار بسیار علما و سنت‌گرایان را برانگیخت (فردوست، ۱۳۶۹: ۶۸-۶۹؛ سلسله پهلوی به روایت تاریخ کمبریج، ۱۳۷۵: ۲۸۵-۲۸۴). برخی از افراد نزدیک به رژیم هم با این سیاست افراطی مخالف بودند، اما جرئت ابراز مخالفت نداشتند؛ از جمله مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبر السلطنه) نخست‌وزیر وقت مجبور شد به بهانه پیری از سیاست کناره‌گیری کند (هدایت، ۱۳۷۵: ۴۱۳).

قیام آیت‌الله نورالله نجفی

آیت‌الله نورالله نجفی اصفهانی از دوره مشروطه نقش مهمی در مبارزات روحانیت داشت. پس از کودتای ۱۳ اسفند ۱۲۹۹ش با رضاخان درگیر شد و ظاهراً رضاخان زنی کردتبار را برای ترور وی مأمور کرد که ناکام ماند (رسا، ۱۳۸۴: ۸۹-۸۷). آیت‌الله نجفی در سال ۱۳۰۶ش در اصفهان با قانون نظام‌وظیفه اجباری مخالفت کرد؛ این اقدام موجب تعطیلی بازار و سپس درگیری با نیروهای نظامی شد (نجفی، ۱۳۷۸: ۷-۲۲۶). وی همچنین علمای اصفهان، شیراز و ولایات دیگر را برای اجتماع به قم دعوت کرد؛ این دعوت نگرانی دولت را برانگیخت (بامداد، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۲۴). علمای مهاجر تشکلی به نام «هیت علمیه و روحانیه مهاجرین قم» را به ریاست حاج آقا نورالله تشکیل دادند (رسا، ۱۳۸۴: ۸۵). مخبر السلطنه و تیمورتاش برای مذاکره به قم رفتند (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۷۸-۳۷۵). در ابتدا هدف مردم و روحانیون لغو قانون نظام اجباری بود، اما آیت‌الله نجفی درخواست‌های اساسی دیگری در شش ماده تنظیم کرد: ۱. جلوگیری یا اصلاح و تعدیل نظام‌وظیفه؛ ۲. اعزام پنج نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه به مجلس؛ ۳. جلوگیری کامل از منهیات شرعیه؛ ۴. ابقا و تثبیت

محاضر شرع؛ ۵. تعیین یک نفر به سمت ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ؛ ۶. جلوگیری از نشر اوراق مضر و خطرناکی که به عناوین مختلف انتشار می‌یافت و تعطیل مدارس بیگانگان (مختاری، ۱۳۹۰: ۱۷۷). کمی بعد، آیت‌الله نجفی بیمار شد و با درگذشت مشکوک وی در شب ۴ دی ۱۳۰۶، دیگر علما به شهرهای خود بازگشتند (بامداد، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۲۴). در این باره برخی معتقدند اعلم‌الدوله پزشک رضاشاه وی را با آمپول هوا به قتل رسانده است (مکی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۳۹۷؛ رجبی، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۴).

مخالفت روحانیون تبریز

در دی ۱۳۰۷، روحانیون و مردم تبریز واکنش شدیدی به قانون لباس متحدالشکل و قانون نظام وظیفه اجباری از خود نشان دادند. رهبری مردم را دو روحانی بزرگ و متنفذ تبریز آیت‌الله میرزا صادق تبریزی و آیت‌الله سید ابوالحسن انگجی بر عهده داشتند. مردم در منزل علما مخصوصاً آیت‌الله انگجی جمع شدند و بازارها را بستند. پس از آنکه مردم از منزل علما پراکنده شدند، لشکری مجهز به تبریز اعزام و حکومت نظامی اعلام شد. نیروهای نظامی به هنگام هجوم به منزل آیت‌الله صادق تبریزی به وی هتک حرمت کردند، بازاریان با تهدید اسلحه بازار را گشودند و دو رهبر مذهبی و آیت‌الله سید محمد مولانا به سردشت کردستان و سپس قم تبعید شدند. این قیام به دلیل حمایت نکردن همه‌جانبه مردم سریع سرکوب شد و شکست خورد. حتی برخی از همسایگان منزل آیت‌الله صادق تبریزی از ترس جانشان از وی اعلام بیزاری و تنفر کردند. آیت‌الله صادق تبریزی در سردشت مورد استقبال روحانیان و مردم قرار گرفت، سپس به قم تبعید شد. آیت‌الله انگجی نیز یک سال پس از تبعید به تبریز برگشت. یکی دیگر از علما که نقش مهمی در این قیام داشت، شیخ غلامحسین خان تبریزی پسر محمد مهدی عبدخدایی بود که مدت هشت ماه تحت تعقیب بود و به نجف رفت. آیت‌الله عبدالکریم حائری شفاعت او را کرد و وی عازم مشهد شد (هاشمیان، ۱۳۸۹: ۸۸۹-۸۷۶).

قیام گوهرشاد

رژیم رضاشاه تا اواسط دهه ۱۳۱۰ش چنان خودکامه شده بود که دیگر اصلاحات لباس رضاشاه نه به صورت قانون، بلکه به شکل فرمان اعلام می‌شد. در ۱۷ تیر ۱۳۱۴ کلاه لبه‌دار (شاپو) به فرمان دولت اجباری شد. به همه کارکنان دولتی دستور داده شد کلاه جدید را بر سر بگذارند وگرنه به مرخصی بدون حقوق فرستاده خواهند شد. این وضعیت به مخالفت مردم مذهبی مشهد با قانون تغییر عمامه و استفاده از کلاه فرنگی و در پی آن، قیام گوهرشاد انجامید (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۴۳۱). در همین خصوص، علما در مخالفت با کلاه شاپو که آن را اقدام ضد دینی می‌دانستند، جلسات نیمه مخفی بر پا می‌کردند. در

مشهد علما به رهبری حاج آقا حسین قمی آشکارا اعتراض کردند و برای شاه تلگرام فرستادند. حاج حسین قمی برای مذاکره با رضاشاه به تهران رفت، اما در حرم عبدالعظیم ممنوع‌الملاقات و سپس به نجف تبعید شد. تقریباً در همان زمان در مسجد گوهرشاد در جوار حرم امام رضا^(ع)، واعظان مخصوصاً شیخ بهلول و طبسی روی منبرها علیه کلاه بین‌المللی شاپو سخنانی آتشین و تحریک‌آمیز و انتقادی می‌کردند. رفتار تحقیرآمیز با حاج حسین قمی در تهران و لحن انتقادی و تند سخنانی‌های شیخ غلامرضا طبسی و مخصوصاً شیخ بهلول هم‌زمان با سالگرد بمباران مسجد گوهرشاد به دست روس‌ها، فضای این جلسات را متشنج کرد. چهل نفر از وعاظ و خطبا و به روایتی تعدادی از بازاریان به پشت‌گرمی آیت‌الله حاج آقا حسین قمی تلگرافی به شاه مخابره و درخواست کردند مشهد مقدس را از کلاه فرنگی معاف کنند.

شهربانی دستور یافت تمام امضاکنندگان را دستگیر و تبعید کند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۵۳-۳۵۲؛ امینی، ۱۳۸۲: ۲۷۴-۲۷۳؛ بهلول، ۱۳۸۷: ۴۹ و ۷۰). شیخ بهلول عامل اصلی تهییج و تشجیع جمعیت حاضر را در صحن در روز پنجشنبه، نواب احتشام سرکشیک پنجم آستانه معرفی می‌کند (بهلول، ۱۳۸۷: ۵۴-۵۳) که با وعده دریافت تولیت آستانه با مأموران دولتی تباری کرده بود. براین اساس، وی در درگیری یکشنبه‌شب که مأمور محافظت و دفاع از دروازه سمت غربی ایوان مقصوره بود، بعد از گفتن اینکه شیخ و یارانش دیوانه هستند که با دولت مخالفت می‌کنند، اطرافیانش را متقاعد کرد که فرار کنند (همان: ۶۲ و ۷۶-۸). در روز جمعه ۲۰ تیر ۱۳۱۴، حمله نیروهای ارتش به حرم و مسجد منجر به کشته‌شدن مجموعاً ۲۲ نفر شد؛ در این میان، چهارده نفر از مردم و هشت نفر نظامی بودند. تعدادی از متحصنین نیز آسیب دیدند که سیزده نفرشان در شفاخانه حضرتی بستری شدند (همان: ۶۷).

این حادثه سبب شد مردم از سراسر شهر و روستاهای اطراف در حرم جمع شوند و اعتراض کنند. اوایل شب یکشنبه، واحدهای ارتش به مسجد حمله کردند و با خون‌ریزی و کشتار ماجرا را خاتمه دادند. ۲۵ نفر از متحصنین با سرنیزه و قنداق تفنگ کشته و ۴۰ نفر مجروح شدند. بهلول با کمک یارانش موفق به فرار شد (بهلول، ۱۳۸۷: ۸۲-۷۹). روز بعد، ضمن دفن کشته‌شدگان در گورهای دسته‌جمعی، علمای معتبر و بلندپایه مشهد را بازداشت و از آنجا تبعید کردند. مطبوعات حادثه را کم‌اهمیت جلوه دادند و تیر اصلی روزنامه‌های آن زمان استقبال پرشور مردم از کلاه جدید در همه‌جای کشور بود. پس از این حادثه، رضاشاه تصمیم گرفت حجاب را ممنوع کند (عاقلی، ۱۳۷۹: ۳۶۱-۳۵۴).

علاوه بر این، با گزارش محمد رفیع نوایی و فتح‌الله پاکروان برای محمدولی اسدی متولی آستان قدس رضوی حکم اعدام صادر و در همان روز اجرا شد (الموتی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۹-۴۰۳). در همین زمینه، بهلول معتقد است که اسدی طرف‌دار رضاشاه بود، اما رضاشاه به دو دلیل او را مقصر و محرک بهلول اعلام کرد: اول اینکه نمی‌توانست آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله قمی را محرک قیام معرفی کند

و دیگر اینکه می‌خواست اموال و ثروتش را مصادره و بعد از صدور حکم اعدام، وی را عفو کند، اما تلگراف عفو زمانی رسید که اعدام انجام شده بود (بهللول، ۱۳۸۷: ۷۱-۶۹). بعدها تیمسار مطبوعی پیش از اینکه اعدام شود به مهندس محمود فروغی اعتراف می‌کند که حکم اعدام لغو شده بود، اما وی تلگراف را پس از اجرای حکم علنی کرده بود (الموتی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۰۷). آقازاده خراسانی پسر آخوند ملاکاظم خراسانی که با بهلول تندی و او را خائن معرفی کرده بود، از رضاشاه حمایت کرد (بهللول، ۱۳۸۷: ۶۵-۶۴). نوایی با گزارش نادرست به یزد تبعید شد و بعداً در تهران تبرئه و تحت‌نظر قرار گرفت (امینی، ۱۳۸۲: ۲۸۰). این واقعه ناگوار تأثیر زیادی در تیره‌شدن روابط مردم مذهبی با رضاشاه داشت و به‌عنوان یکی از نقاط عطف پیروزی انقلاب اسلامی قلمداد می‌شود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تیمسار ایرج مطبوعی که بیش از هشتاد سال سن داشت و ۴۴ سال پیش از این فرمانده حمله به مسجد گوهرشاد بود، بازداشت و در ۲ مهر ۱۳۵۸ اعدام شد (فردوست، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷۰-۶۸). نکته مهم و اساسی قیام گوهرشاد این است که قیام مذکور برخلاف تصور همگان که گمان می‌کنند علیه کشف حجاب بانوان بوده، در مخالفت با اجباری شدن کلاه شاپورخ داده است.

نتیجه‌گیری

در دوره رضاخان و سپس دوره رضاشاه، شورش‌های متعددی از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا تقریباً اواخر دوره رضاشاه برای مقابله با وی و سیاست‌هایش در نقاط مختلف کشور روی داد که می‌توان آن‌ها را به سه دسته کلی شورش‌های ژاندارمری، شورش‌های عشایری و مذهبی دسته‌بندی کرد. این شورش‌ها گرچه علت‌های مختلفی داشتند، به لحاظ ماهیت همگی علیه قدرت‌گرفتن رضاشاه انجام می‌شدند. مهم‌ترین شورش‌های ژاندارمری شورش کلنل پسیان، شورش پادگان سلماس، شورش لاهوتی و شورش لهاک‌خان بود و از میان آن‌ها، شورش کلنل پسیان ماهیتی کاملاً متفاوت و خطرناک‌تر داشت. شورش‌های ژاندارمری در سلماس، لاهوتی و لهاک‌خان در اعتراض به پرداخت‌نشدن حقوق، بی‌توجهی و تبعیض بین نیروهای ژاندارمری و قزاق رخ داد و وجه اشتراکشان با شورش پسیان، نفوذ حزب عدالت و ایده‌های سوسیالیستی بود. این شورش‌ها از حمایت مردم برخوردار نشدند؛ زیرا مردم خسته از هرج و مرج تحت تأثیر جراید طرفدار رضاخان ایده تمرکزگرایی را دنبال می‌کردند و خواهان نظم و امنیت در کشور بودند.

دسته دیگر شورش‌ها، از جنس عشایری بود و نه تنها ماهیت ملی‌گرایانه نداشت، بلکه در راستای منافع قبیله‌ای انجام می‌شد. رضاخان در سرکوب این دسته از شورش‌ها از حمایت کامل افکار عمومی و جراید برخوردار بود؛ زیرا معمولاً عشایر به دلیل نوع معیشت و خلق و خوی عشیره‌ای به غارت کاروان‌ها و شهرها می‌پرداختند و موجب بی‌نظمی و هرج و مرج در آن نقاط می‌شدند. مهم‌ترین این نوع شورش‌ها

عبارت‌اند از شورش اسماعیل آقا سمیتقو، طوایف لرستان، شیخ خزعل، طوایف بختیاری، بویراحمدی و بهمنی، قشقایی‌ها و طوایف بلوچ. شورش‌های عشایری به عللی چون سیاست تمرکزگرایی دولت، تغییر لباس و کلاه و کشف حجاب، سربازگیری، پرداخت مالیات‌های سنگین، ظلم و اجحاف مأموران نظامی، کوچ و اسکان اجباری و تغییر نوع معیشت از زندگی شبانکارگی و دامداری به یکجانشینی و کشاورزی رخ می‌داد. این سیاست‌های تحمیل‌گرایانه دولت مرکزی آسیب‌های زیادی به عشایر و احشام آن‌ها وارد کرد. رضاشاه همچنین برای از بین بردن قدرت عشایر در مواردی به‌طور ناجوانمردانه سران عشایر را به بهانه‌های واهی شورش و توطئه به قتل می‌رساند و اموال و ثروت زیاد آن‌ها را به نفع خود مصادره می‌کرد. دسته سوم ناآرامی‌ها، قیام‌های علما و مردم مذهبی در مخالفت با تغییر لباس و کلاه و کشف حجاب بود که در مشهد و قم و تبریز به‌سختی سرکوب و علمای برجسته این شهرها تبعید شدند. شمار زیادی از معترضان نیز در مشهد کشته و دستگیر شدند. مشهورترین قیام این دسته از ناآرامی‌ها، قیام گوهرشاد بود که به تحریک واعظی مشهور به نام شیخ بهلول در مخالفت با تغییر کلاه و اعتراض به تحقیر و تبعید آیت‌الله حاج حسین قمی روی داد. شخصیت‌های روحانی بزرگی مانند سیدحسن مدرس و آیت‌الله نورالله نجفی نیز برای مقابله با اسلام سیاسی و منزوی کردن روحانیت، به شهادت رسیدند.

رضاشاه با ایجاد ارتش نوین و ادغام نیروهای ژاندارمری و برتری دادن به نیروی قزاق، با خشونت بسیار در راستای سیاست تمرکزگرایی و ایجاد ایران نوین به‌سختی این شورش‌ها را در هم کوبید و از سرکوب شورش‌ها برای تقویت موقعیت خود و به‌عنوان پلکانی برای رسیدن به ریاست‌الوزاری و سپس پادشاهی و دیکتاتوری، نهایت استفاده را برد. وی به‌رغم خدمات سیاستمدارانی که مغز متفکر ایده تمرکزگرایی و ایران نوین بودند، به‌تدریج از روی بدگمانی شدید تعدادی از آن‌ها را به فجیع‌ترین وضع در کنار سران شورشی در زندان‌ها به قتل رساند یا مجبور به انزوا کرد. فرماندهان ارشد قزاق هم که رضاشاه را در رسیدن به قدرت و پادشاهی کمک کرده بودند نیز در مقاطعی مورد غضب و خشم وی قرار گرفتند. مهم‌ترین علت شکست شورش‌ها و قیام‌ها علاوه بر سیاست خشن و سرکوبگرانه نیروی نظامی، نبود برنامه مدون و مشخص و فقدان سازماندهی منظم و مهم‌تر از همه، نبود ارتباط و هماهنگی میان شورش‌های همزمان است؛ چنان‌که در صورت اتحاد کلنل پسین با میرزا کوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی، به احتمال زیاد به‌راحتی موفق به فتح تهران می‌شدند. مهم‌ترین شورش‌هایی که تا حدودی به‌طور همزمان شکل گرفتند، شورش عشایر در فارس و بختیاری و بویراحمدی در سال ۱۳۰۸ بود که به‌دلیل همین نقصان‌ها شکست خوردند. به‌این‌ترتیب، فقدان هماهنگی میان شورش‌ها به نیروی نظامی کمک کرد به‌طور جداگانه شورش‌ها را سرکوب کند. سیاست سرکوب رضاشاه سبب نابودی کامل عشایر و روحانیت نشد؛ به همین دلیل پس از برکناری رضاشاه در ۳ شهریور ۱۳۲۰ دوباره احیا و قدرتمند شدند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز.
- همان (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- آذری، علی (۱۳۵۲). قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- آهنجیده، اسفندیار (۱۳۷۴). ایل بختیاری و مشروطیت، اراک: ذره‌بین.
- احسانی، کاوه (۱۳۷۸). «تجدد و مهندسی اجتماعی در شرکت-شهرک‌های خوزستان: نگاهی به تجربه آبادان و مسجدسلیمان»، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۲۵، پاییز: ۹-۴۶.
- استاد مطالعات تاریخ معاصر، ش نمره ۷۶۷۱ شماره راهنما ۳۱۵۹۱؛ ۳۱۵۹۳؛ ۳۱۵۹۷؛ ۳۱۶۰۰.
- استاد تاریخ معاصر: ۱۸-۱۷-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱۲۱ق.
- احمدلو، رسول (۱۳۹۳). تاریخ تحولات ایل نقر (طایفه دولخانی، لر و نقر) در عصر پهلوی، شیراز: نوید.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸). قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
- استرانک، ویلیام تنودور (۱۳۸۹). حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان: بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۸۹۷-۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۲-۱۲۷۶ ش، ترجمه صفاءالدین تیرانیان، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- افتخارزاده، یحیی (۱۳۷۷). نظمیه در دوره پهلوی (شهریور ۱۳۲۰-آبان ۱۳۵۵) خاطرات سرلشکر بازنشسته پلیس یحیی افتخارزاده، تهران: اسکان و هیرمند.
- افتخاری، یوسف (۱۳۷۰). خاطرات سپری‌شده، تهران: فردوس.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۰). عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان، بی‌جا: نسل دانش.

- افضل الملك، غلامحسین (۱۳۶۱). افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران. انطسی، نصرالله (بی تا). «داستان دستگیری شیخ خزعل»، سالنامه دنیا، سال یازدهم.
- الموتی، مصطفی (۱۳۶۹). ایران در عصر پهلوی: شگفتی‌های زندگی رضاشاه، جلد اول، چاپ دوم، لندن: پکا.
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- امیرطهماسبی، عبدالله خان (۱۳۸۸). یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان، چاپ دوم، تهران: پردیس دانش، نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- امینی، داوود (۱۳۸۲). «غانله مسجد»، فصلنامه یاد، شمارگان ۶۷-۷۰، سال ۱۸، بهار و تابستان: ۲۷۱-۲۸۰.
- انصاری، مصطفی (۱۳۷۷). تاریخ خوزستان ۱۹۲۵-۱۸۷۸ م (دوره شیخ خزعل)، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران: شادگان.
- انطایی‌یک، عبدالمسیح (۱۳۲۶ق). درالحسان فی منظومات و مدائح شیخ خزعل، مصر: مصر.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۷۹). تلاش آزادی، قم: خرم.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۵). شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، جلد ۱، تهران: زوار.
- همان، جلد ۴، تهران: زوار.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۱). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- همان، جلد ۴، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- بهرامی، فرج‌الله (۲۵۳۶). سفرنامه خوزستان، چاپ دوم، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوره پهلوی.
- بهلول، محمدتقی (۱۳۸۷). خاطرات سیاسی بهلول با نگاهی به قیام مسجد گوهرشاد، چاپ سوم، قم: حضور.
- بهنود، مسعود (۱۳۶۶). از سیدضیاء تا بختیار، تهران: جاویدان.
- بیات، کاوه (۱۳۶۵). شورش عشایری فارس ۱۳۰۹-۱۳۰۷، تهران: نقره.
- همان (۱۳۷۶). کودتای لاهوتی تبریز، بهمن ۱۳۰۰، تهران: شیرازه.
- همان (۱۳۷۵). قیام نافرجام شورش لهاک خان سالار جنگ خراسان، تیرماه ۱۳۰۵، تهران: پروین.
- بیات، کاوه (تصحیح و ترجمه) (۱۳۸۸). کردها و فرقه دموکرات آذربایجان: گزارش‌هایی از کنسولگری آمریکا در تبریز دی ۱۳۲۳ تا اسفند ۱۳۲۵ ش، تهران: پردیس دانش.
- پژمان، جلال (۱۳۸۶). فروپاشی ارتش شاهنشاهی، تهران: نارمک.
- تقری‌مقدم، سیدمصطفی (۱۳۷۷). تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۶۸). زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.

- جامی، ن (۱۳۶۱). گذشته چراغ راه آینده است، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- جاوید، محمدعلی (۱۳۵۲). «گوشه‌ای دیگر از تاریخ ایران»، مجله کاوه، سال یازدهم، شماره ۸-۴۷، مهر: ۲۳-۳۸.
- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۸۰). عملیات قشون در بلوچستان، چاپ دوم، تهران: مجلس.
- همان (۱۳۸۰). سرباز ایرانی و مفهوم آب و خاک (زندگینامه خودنوشت سپید امان‌الله جهانبانی)، به کوشش پرویز جهانبانی، تهران: فردوس.
- حانری، سیدهادی (۱۳۷۲)، آثار منتشرنشده عارف قزوینی، تهران: چاپخانه علمی.
- حیدری، فریده، علی‌صوفی، علیرضا و محبی، سیروس (۱۳۹۳). «آخرین تلاش‌ها برای احیاء حکومت اردلان، در پایان دوره قاجار و اوایل پهلوی»، فصلنامه گنجینه اسناد، سال بیست‌وچهارم، شماره ۹۶، زمستان: ۴-۶.
- الخزاعلی، نصار احمد (۱۹۹۰). الاحواز: الماضي، الحاضر، المستقبل، کربت: شرکت الشرق الاوسط للطباعة.
- خواجehنوری، ابراهیم (۱۳۵۷). بازیگران عصر طلایی، تهران: جاویدان.
- دالوند، حمیدرضا (۱۳۷۹). ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دشتی، علی (۲۵۳۵). پنجاه‌وپنج، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۶۹). گزیده اسناد خلیج فارس، جلد ۲، تهران: واحد نشر اسناد.
- دلدن، اسکندر (۱۳۷۱). زندگی پرماجرایی رضاشاه، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: واحد نشر اسناد.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲). حیات یحیی، جلد ۳، تهران: جاویدان.
- همان، جلد ۴، تهران: جاویدان.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ (۲۵-۱۹۰۰)، تهران: پازنگ.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۷). فراموشخانه و فراماسوئری در ایران، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- رایت، دنیس (۱۳۵۹). ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه منوچهر طاهرنیا، تهران: آشتیانی.
- رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر (۱۳۵۷). خاطرات رحیم‌زاده صفوی (اسرار سقوط احمدشاه)، به کوشش بهمن دهگان، تهران: فردوسی.
- رسا، سیداسدالله (۱۳۸۴). قیام آیت‌الله حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۸۲). علمای مجاهد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین و معین.
- زندمقدم، محمود (۱۳۷۱). حکایت بلوچ‌ها (کردها، انگلیسی‌ها، بلوچ‌ها)، بی‌جا: کارون.
- زنگنه، احمد (۲۵۳۵). خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان از شهریور ۱۳۲۰ تا دی ۱۳۲۵، چاپ دوم، تهران: شرق.

- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۵). تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی داعی گیلانی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: علمی.
- سردار اسعد، جعفرقلی (۱۳۷۲). خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج (۱۳۷۵)، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: طرح نو.
- سیفی فمی تفرشی، مرتضی (۱۳۶۷). پلیس خفیه در ایران ۱۳۲۰-۱۲۹۲ ش، تهران: ققنوس.
- شاکری، رمضانعلی (۱۳۶۵). اثرکنامه تاریخ جامع قوچان، تهران: امیرکبیر.
- شریفی، احمد (۱۳۵۷). شورش‌های کردان مکرری در دوران سلطنت دودمان پهلوی، تبریز: شفق.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۴). ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ ششم، تهران: مدبر.
- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹). سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران: گفتار.
- طلوعی، محمود (۱۳۸۸). از تزار تا شاه، زندگینامه و خاطرات سپهبد امان‌الله جهانبانی، تهران: علم.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۹). رضاشاه و قشون متحدالشکل (۱۳۲۰-۱۳۰۰ ش)، چاپ دوم، تهران: نشر نامک.
- همان (۱۳۸۰). شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد ۱، تهران: گفتار و علم.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷). ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد چاپ دوم، تهران، نیلوفر.
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). پنجاه سال نفت ایران، چاپ دوم، تهران: پیام.
- فردوست، حسین (۱۳۶۹). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۱، تهران: مؤسسه اطلاعات و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فوران، جان (۱۳۸۲). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ تا پس از سال‌های انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، چاپ چهارم، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران: گفتار.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- کتاب سبز (۱۳۶۳). به کوشش رضاقلی نظام‌مافی، تهران: تاریخ ایران.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۷). «ارتش، جامعه مدنی و دولت در ایران: ۱۳۰۵-۱۳۰۰»، در کتاب اتابکی، تورج تجدد آمرانه، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- کرونین، استفانی (۱۳۹۴). کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: ماهی.
- همان (۱۳۷۲). «مخالفت با رضاخان در ارتش ایران ۱۳۰۴-۱۲۹۹ ش»، ترجمه افسانه منفرد، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲-۹۱ و ۴-۹۳.
- کریمیان، زهره (۱۳۸۰). «عصیان عصیان سالارالدوله در سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۲۹ ق از نگاه اسناد». فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال پنجم، شماره ۱۸، تابستان.

- کسروی، احمد (۱۳۵۶). تاریخ مشروطه ایران، چاپ سیزدهم، تهران: امیرکبیر.
- همان (۱۳۸۴). تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ سیزدهم، تهران: امیرکبیر.
- همان (۱۳۷۳). تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران: سهند.
- همان (۱۳۵۵). زندگانی من یا ده سال در عدلیه، چاپ دوم، تهران: چاپخانه پیمان.
- کارنویت، ج. ر (۱۳۷۳). تاریخ سیاسی-اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، تهران: سهند.
- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی (بی تا)، جلد ۱، سازمان چاپ و انتشارات سهیل.
- گرکه، اولریخ (۱۳۷۷). پیش به سوی شرق: ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول، ترجمه پرویز صدری، به کوشش کاوه بیات و دیگران، جلد ۱، تهران: سیامک.
- لورن، سرپرسی (۱۳۶۳). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمدرفعی مهرآبادی، تهران: فلسفه.
- مجیدی، نورمحمد (۱۳۷۱). تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، تهران: علمی.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۰). پهلوی اول از کودتا تا سقوط، تهران: کتاب پارسه.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱). شرح زندگانی من، جلد ۳، تهران: زوار.
- مصطفوی خلوری، مصطفی بن سید عبدالرحیم (۲۰۰۵)، تذکره الهاشمی نسب السادات الحسینی، دوی: مؤسسه مصطفوی.
- مقیم، محمد اسماعیل (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی شیروان، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس.
- مکی، حسین (۱۳۶۲). تاریخ بیست ساله ایران، انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی، جلد ۳، چاپ سوم، تهران: ناشر.
- همان، جلد ۴، چاپ سوم، تهران: ناشر.
- ملکزاده، مهدی (۱۳۷۳). تاریخ انقلاب مشروطیت، جلد ۶، چاپ چهارم، تهران: علمی.
- ملکزاده دیلمقانی، توحید (۱۳۵۸). آذربایجان در جنگ جهانی اول یا فجایع جیلولوق، تبریز: اختر.
- ملیکف، ا. س (۱۳۵۸). استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- منصف، محمدعلی (۲۵۳۵). امیر شوکت‌الملک علم (امیر فائق)، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- مربلی، ریچارد (۲۰۰۸). روابط جمهوری کردستان و جمهوری آذربایجان ۱۹۴۶-۱۹۴۵، ترجمه اسماعیل بختیاری، سلیمانیه: چاپخانه شقان.
- مهدی‌نیا، جعفر (۱۳۷۵). زندگی سیاسی سپهبد زاهدی، تهران: کاج.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۷۲). رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران: طرح نو.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۶۶). جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان، تهران: تاریخ ایران.

- میرزایی درمشوری، غلام‌رضا (۱۳۷۳). بختیاری‌ها و قاجاریه، شهرکرد: نگاه.
- میلسپو، آرثور (۱۳۵۶). مأموریت آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: پیام.
- نادریان‌فر، علی؛ ابطحی، سیدعلیرضا و ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۹۸). «بررسی علل و ماهیت شورش‌ها و طغیان‌های خوانین بلوچ در دوره رضاشاه»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال هفتم، شماره ۲، بهار و تابستان.
- نجفی، موسی (۱۳۷۸). اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- نجفی، ناصر (۱۳۷۰). از سیدضیاء تا بازرگان (دولت‌های ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۵۸)، جلد ۱، تهران: مؤلف.
- نورمحمدی، مهدی (۱۳۹۰). نامه‌های عارف قزوینی، تهران: نگاه.
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵). رستاخیز ایران، تهران: چاپخانه سازمان برنامه.
- هاشمیان، هادی (۱۳۸۹). «غانله متحدالشکل کردن البسه در تبریز»، پیام بهارستان، سال دوم، شماره ۷، بهار.
- هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی‌قلی‌خان (۱۳۷۵). خاطرات و خطرات، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- یغمایی، اقبال (۲۵۳۵). کارنامه رضاشاه کبیر، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- یوسفی، محمد (۱۳۵۰). تاریخ خرمشهر، پیوستگاه کارون یا اروندرود، تهران: نیل و ابوریحان.

Lorimer, John (1986). *Gazetter of the Persian Gulf, Oman and central Arabia*, Vol. 1, Part 1,2.

F. O. 416/474, Loraine to Curzon. N.9, 4 Dec 1923.

F. O. 416/74, Trevor to Foreign secretary to the Government to India.

F. O. 416/74, Loraine to Austen Chamberlain, N.12, 4 feb 1925.

F. O. 416/76, Peel to Loraine, Enclosure 1 in NO.22.

F. O. 416/76, Documents given by Serdar Sepah to Sheikh khaaal, Enclosure 1 in NO.37, 7 feb 1925.

F. O. 416/76, Peel to Loraine, Enclosure 1 in NO.58, 24b Feb 1925.

F. O. 416/76, Record of interview between his Highness Serdar Sepah and MR. Mony Penny. Enclosure in No.74, 20 March 1925.

فصل نهم

شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ (۱۳۳۲-۱۳۲۰ ش.)

سید مسعود موسوی^۱

چکیده

مقطع شهریور ۱۳۲۰ تا کونای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از جمله مقاطع تاریخی مهم در وقوع شورش و ناامنی در تاریخ ایران است. ماهیت شورش‌ها در این دوره متأثر از وضعیت خاص کشور به دلیل اشغال کشور از سوی ارتش‌های متفقین و پیامدهای آن و نیز تغییر در رأس هرم سیاسی کشور و تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای، با دیگر مقاطع تاریخی تفاوت محسوسی داشت. شورش‌های این دوره از شورش‌های ایلی عشایری تا جنبش‌های خودمختاری‌خواهی و قیام‌های ملی در نوسان بود. به جرئت می‌توان گفت نقطه اشتراک شورش‌های این دوره نقش عامل خارجی است و با تحریک قدرت خارجی، علیه آن یا با مشارکت عامل خارجی اتفاق افتاده‌اند.

پژوهش حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه شورش‌ها و قیام‌هایی علیه دولت و حکومت پهلوی در این دوره دوازده‌ساله رخ داد و پیامدهای این شورش‌ها چه بود؟ فرض نویسنده این است که نقطه شروع و گسترش این شورش‌ها و اغتشاشات، اشغال ایران از سوی ارتش متفقین و متعاقب آن سقوط حکومت رضاشاه بود. با پایان جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای خارجی از کشور و تثبیت پایه‌های اقتدار و حکومت محمدرضاشاه، به تدریج ماهیت شورش‌ها از اغتشاشات ایلی و قبیله‌ای و

۱. عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ملوک‌الطوایفی به کشمکش بین دولت، جریان‌های سیاسی و مردم با سلطنت تغییر کرد. روش تحقیق در این مقاله مبتنی بر تحلیل و توصیف تحولات تاریخی بر اساس منابع، اسناد و تحقیقات معتبر است.

مقدمه

دوره تاریخی پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از دوره‌های بی‌بدیل تاریخ ایران است و با هیچ دوره‌ای همسان نیست. با اشغال ایران از سوی ارتش‌های متفقین و خلع رضاشاه از سلطنت در شهریور ۱۳۲۰، دوره فترتی آغاز شد که دوازده سال به درازا کشید. از بین رفتن تسلط بلامنازع رضاشاه بر ارتش، سرآغاز دوره‌ای شد که در آن شاه جدید همچنان بر ارتش تسلط داشت، اما کنترل بر بوروکراسی و پشتیبانی دربار را از دست داده بود. این سال‌های فترت تا مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت؛ یعنی هنگامی که شاه جدید پس از کودتایی با نقشه آمریکا و انگلیس، اقتدار نهاد سلطنت را مجدداً احیا کرد. در این سال‌ها، قدرت بین دربار، کابینه، مجلس و توده‌های شهری که بعضاً در قالب جنبشی موسمیالیستی و سپس ناسیونالیستی سازماندهی شده بودند، دست‌به‌دست می‌شد. در این مبارزه (قدرت)، مرکز ثقل سیاسی از شاه به اعیان و اشرافی بازگشت که در سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ ش بر کشور حاکم بودند، اما در سال‌های حکومت رضاشاه به حاشیه رانده شده بودند. در این دوران آنان دوباره با تمام قوا در صحنه ملی ظهور کردند.

با از بین رفتن اقتدار دوره رضاشاه و نیز متأثر از پیامدهای اشغال کشور از سوی ارتش‌های متفقین و گسترش دامنه دخالت قدرت‌های خارجی در مسائل حیاتی کشور، زمینه برای بروز شورش‌ها و ناامنی‌ها ضد حکومت مرکزی فراهم شد. در مناطق مختلف کشور، راهزنی و ناامنی به شدت گسترش یافت و این مسئله به‌ویژه در مناطق ایلی مرکز و جنوب کشور حادتر بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰، حوزه اقتدار حکومت عموماً به اطراف تهران محدود بود و در نواحی جنوبی کشور حوزه اختیارات دولت چندان بسط نداشت؛ زیرا قبایل بدوی و چادرنشین آن نواحی سر بلند کرده بودند و از اطاعت دستورات دولت مرکزی سرپیچی می‌کردند.

به دنبال اشغال ایران، اوضاع مملکت به شدت به هم ریخت. ناآرامی، شورش، شرارت، دزدی و یاغیگری در اطراف کشور رواج یافته بود و حاکمان بسیاری از شهرها سر به شورش برمی‌داشتند؛ بدین ترتیب، غالب شهرها و روستاها امنیت و آسایش خود را از دست داده بودند و هر روز گزارش‌های مختلفی از ناامنی در کشور منتشر می‌شد. حمله به کامیون‌های حامل مواد غذایی از جمله اتفاقاتی بود که در سال‌های جنگ بسیار رایج بود. گاهی این کامیون‌ها را زره‌پوش‌ها اسکورت می‌کردند. در سال ۱۳۲۲، بارها کامیون‌های قند و شکر، کتیرا و دیگر مواد غذایی غارت شدند؛ برای مثال، حدود سیصد فرد مسلح از اعضای ایل قشقایی به کامیون‌های حامل خواربار پادگان اردکان که با یک زره‌پوش بدرقه

می‌شد، در راه شیراز-اردکان حمله کردند. وضعیت به گونه‌ای بود که فرماندهان خواستار اعزام چند فروند هواپیما شدند.

در میان اسناد، گزارش‌های بسیاری از سوی منابع محلی به مقامات مرکزی ارسال شده است که از غارت اموال آن‌ها به‌دست اشرار حکایت دارد (اسناد سال ۱۳۲۲، پوشه (۲۶-۰۲-۸۴) ۱۳۲۲، ش ۰۰۵۶، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی). علل گسترش شورش‌ها و ناامنی‌ها در این دوره را می‌توان دستور رضاشاه برای انحلال اداره امنیه در سال ۱۳۱۸ دانست. اداره امنیه که بعداً ژاندارمری نام گرفت و تا سال ۱۳۱۸ در ایران دایر بود، در آن سال به دستور رضاشاه منحل شد و وظایف آن بر عهده لشکرها قرار گرفت. در شهریور ۱۳۲۰ بر اثر حمله متفقین، تمام لشکرها از هم پاشیده شدند و برای تأمین امنیت شهرها و روستاها نیرویی باقی نماند (عاقلی، ۱۳۷۴: ۳۵۸).

در این دوره دوازده‌ساله (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، هرچند ناامنی‌ها و شورش‌های پراکنده مختلفی در کشور اتفاق افتاد، اما شش رخداد با بقیه تفاوت داشت که باتوجه به اینکه ماهیت آن‌ها ضد حکومت مرکزی و دولت مستقر بود در قالب شورش و قیام مفهوم پیدا می‌کنند؛ شورش یوسف هزاره (صولت‌السلطنه) در خراسان، شورش ایل قشقایی در فارس، حرکت خودمختاری طلبی در آذربایجان و کردستان، قیام ۲۹ تیر ۱۳۳۱ و نیز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را می‌توان در قالب مفهوم شورش بررسی کرد. از نظر سنخیت، این حرکت‌ها تفاوت معناداری با یکدیگر داشتند. دورخداد نخست را در قالب گفتمان شورش و اغتشاش می‌توان بررسی کرد. جنس غانله خودمختاری خواهی در آذربایجان و کردستان با دو رخداد نخست متفاوت است، اما چون ضد حکومت مرکزی بود، در قالب شورش قابل بررسی است. قیام ۲۹ تیر ۱۳۳۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز کشمکش بین حکومت شاه با دولت و جریان‌های سیاسی کشور بودند.

فارغ از هرگونه داور، بدون آنکه بخواهیم بر ارزش و اعتبار این رخدادها پافشاری یا تقلیل گرایانه با آن‌ها برخورد کنیم، در پژوهش حاضر برای توصیفشان از اصطلاح شورش استفاده می‌کنیم. شورش به معنای به‌هیجان‌آمدن، آشفتن و پریشان کردن است و در اصطلاح، اقدام (گاهی با خشونت) دسته‌ای از افراد است که در مقابله با نظام حاکم بر هر مجموعه‌ای اتفاق می‌افتد و معمولاً بی‌نظمی و ناامنی با خود به همراه دارد. در مفهوم سیاسی، شورش عبارت است از خشونت سیاسی نسبتاً خودجوش و غیرسازمان‌یافته همراه با مشارکت مردمی زیاد، شامل اعتصابات سیاسی خشونت‌بار، اعتراضات علنی و درگیری‌های سیاسی و محلی. هر شورشی نمایانگر اعتراض همه یا بخشی از جامعه به تابسانمانی‌های موجود و نشانه‌ای از وجود بحران است. از این‌رو، شناخت ماهیت شورش و علل وقوع آن- حتی در صورت توقف یا سرکوب- اهمیت زیادی دارد. شورش‌ها عموماً با خشونت همراه هستند. هر شورشی زاینده پتانسیل و نیرویی در جامعه است که سوگیری و مسیر آن بسته به واکنش و روش برخورد نیروهای

سیاسی-اجتماعی با آن است. خشونت در شورش‌ها منحصر به معترضان نیست، بلکه نظام مستقر نیز در جریان وقوع شورش‌ها از زور بهره فراوان می‌برد.

شورش‌ها عموماً به سه دسته نظامی، اجتماعی و ملی تقسیم می‌شوند. شورش‌های ملی در واقع جنبش‌های سراسری‌اند که نیازمند بسیج اجتماعی و نوعی ایدئولوژی و در برخی موارد همراه با کاربرد خشونت هستند. به‌طورکلی، شورش‌های اجتماعی هدف و جهت‌گیری مشخص و طرحی برای آینده ندارند و اساساً به معنای اعتراض خشونت‌بار به وضع موجود هستند. به این ترتیب، شورشگران ناکامی‌ها و ناروایی‌های موجود را نه به ساختار، بلکه به افراد نسبت می‌دهند و در نتیجه، هدف آن‌ها از میان برداشتن این افراد است.

در شورش نظامی که کودتا نیز نامیده می‌شود، دست‌به‌دست شدن قدرت ناگهانی و بدون بسیج توده‌ای بوده، شبیه عملی پنهان‌کارانه دارد؛ همچنین اهداف کودتا محدود به جابه‌جایی گروه حاکمه و دگرگونی برخی سیاست‌های داخلی یا خارجی است. کودتای نظامی موفقیت‌آمیز موجب اخراج ناگهانی هیئت حاکمه به‌دست گروهی توطئه‌گر علیه حکومت است. پس از وقوع کودتا برخلاف انقلاب، بازگشت به وضع عادی به‌صورتی سریع انجام می‌شود. کودتا گاه با تحریک خارجی و گاه با تحریک داخلی رخ می‌دهد، در حالی که تحریک خارجی انقلاب دشوار است. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، نمونه‌ای از کودتاهاست که تحریک خارجی در آن چشمگیر بوده است.

براین اساس، مقاله حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه شورش‌ها و قیام‌هایی علیه دولت و حکومت پهلوی در دوره دوازده‌ساله مدنظر رخ داد و پیامدهای این شورش‌ها چه بود؟ فرض نویسنده این است که نقطه شروع و گسترش این شورش‌ها و اغتشاشات، اشغال ایران از سوی ارتش متفقین و متعاقب آن سقوط حکومت رضاشاه بود. با جانشینی محمدرضا به جای پدرش و متعاقب آن با پایان جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای خارجی از کشور و تثبیت پایه‌های اقتدار و حکومت وی، به تدریج ماهیت شورش‌ها از اغتشاشات ایلی و قبیله‌ای و ملوک‌الطوایفی به کشمکش بین دولت، جریان‌های سیاسی و مردم با سلطنت تغییر کرد. روش تحقیق در این مقاله مبتنی بر تحلیل و توصیف تحولات تاریخی بر اساس منابع، اسناد و تحقیقات معتبر است.

وضعیت امنیت سیاسی و اجتماعی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲

اشغال ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ از سوی ارتش متفقین، اوضاع سیاسی و امنیتی ایران را به شدت متأثر ساخت. از نظر ساختار سیاست‌گذاری، گرایش اساسی سیاست و حکومت در ایران در جهت تکوین ساخت دولت مطلقه در سال‌های بعد از سقوط حکومت رضاشاه دچار گسست شد و در نتیجه، منابع

قدرت تا اندازه زیادی پراکنده شدند و میزانی از مشارکت و رقابت سیاسی در بین نخبگان شهری پدیدار شد. نیروهای سیاسی سرکوب‌شده قدیم به‌ویژه خان‌ها، رؤسای قبایل، روحانیون و اشراف قدیم همراه با نیروهایی که در عصر نوسازی پدید آمده بودند، آزاد شدند. با از میان رفتن تمرکز منابع سیاسی، نوعی پلورالیسم در ساخت قدرت پدید آمد.

با سقوط دولت رضاشاه، ظاهراً اساس نظام استبدادی فرو ریخت و قدرت شاه و دربار کاهش یافت. با این حال، از نظر نهادی سلطنت جایگاه خود را همچنان به‌عنوان عالی‌ترین مرجع برای اعطای حمایت و نیز مقام و موقعیت حفظ کرد (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۰). در طول سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، سه نهاد درهم‌تنیده دربار، ارتش و بوروکراسی به‌مثابه پایه‌های اقتدارگرایی متمرکز سلطنت، تقویت شد و نوعی توزیع و توازن قوا به وجود آمد که تا اوایل دهه ۳۰ تداوم یافت. به گفته فخرالدین عظیمی، «کوشش برای جدا کردن این نهادها از یکدیگر [دولت و دربار از یک‌سو، و ارتش و دربار از سوی دیگر] دوازده سال به طول انجامید؛ کوششی که سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً ناتوان ماند» (عظیمی، ۱۳۷۲: ۲۹).

به گفته آبراهامیان، از سقوط سلطنت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز سلطنت نظامی محمدرضاشاه در مرداد سال ۱۳۳۲، قدرت در بین پنج قطب جداگانه دست‌به‌دست می‌شد: دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم. البته در هر کدام از این مراکز قدرت، کشمکش‌های درونی خاصی وجود داشت. دربار، مشاوران غیرنظامی خواهان دموکراسی مشروطه حقیقی و افسران ارتش علاقه‌مند به ایجاد دوباره استبداد قدرتمند را در بر می‌گرفت. مجلس به جناح‌های محافظه‌کار، لیبرال، تندرو و نیز طرفدار انگلیس، آمریکا و شوروی تقسیم می‌شد. کابینه از وزاری تشکیل می‌شد که مقام خود را به دربار یا یکی از جناح‌های مجلس یا به قدرت‌های خارجی مدیون بودند. هم‌زمان، با فرصت یافتن احزاب سیاسی برای تهییج بسیج و نمایندگی گروه‌های نفوذ گوناگون، مردم نیز به‌سرعت به نیروهای اجتماعی رقیب تقسیم شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۰۸).

تأثیر زیان‌بار اشغال ایران بر تمامی نیروهای مؤثر جامعه کاملاً مشهود است؛ اولین قشری که به‌شدت آسیب دید نظامیان بودند. نظامیان جوان با توجه به سقوط رضاشاه و از هم‌گسیختگی سازمان نظامی کشور، با استفاده از رونق فعالیت‌های سیاسی ناشی از فضای باز سیاسی پس از خروج رضاشاه از کشور، جذب گروه‌ها و دستجات مختلف سیاسی شدند. از این رو، به تدریج در میان نظامیان سه گرایش متفاوت ناسیونالیسم ملی‌گرا، سلطنت‌طلب و چپ‌گرا به وجود آمد (تاج‌عینی، ۱۳۸۵: ۷۳).

نیروهای متفق بلافاصله پس از اشغال کشور به خلع سلاح باقی‌مانده نیروهای ارتش و خلع مأموران شهربانی حاضر در پادگان‌ها مبادرت کردند (قطبی، ۱۳۸۱: ۵۴). ارتش و قوای انتظامی تقریباً

اقتداری نداشتند و آلت دست دول اشغالگر شده بودند؛ به این گونه که برای انتقال نیروهای نظامی به مناطق ناامن نیز نیاز به اخذ مجوز از نیروهای متفقین بود (همان: ۱۰۸-۱۰۷). همچنین، ژاندارمری‌ها و پادگان‌ها موظف بودند آمار گردان خود را با جزئیات کامل شامل پاسگاه‌ها، اسلحه‌خانه‌ها و مهمات، هر ماه به متفقین ارائه دهند (همان: ۲۳۹). هجوم قوای بیگانه، ناهنجاری‌های بعدی، حضور برخی افسران فاسد و خالی شدن پادگان‌ها از نیرو، فرصت مناسبی برای سودجویان و اشرار فراهم آورد تا با خارج کردن مهمات از پادگان‌ها و اسلحه‌خانه‌ها و به‌کارگیری آن‌ها در اقدامات تبهکارانه، امنیت عمومی را به‌طور جدی به چالش بکشند (قطبی، ۱۳۸۱: ۳۷۴). این وضعیت به گسترش ناامنی در کشور انجامید.

افزون‌براین، حوزه حکومت در دولت تقریباً به تهران و نواحی مرکزی ایران محدود بود (لنزوسکی، ۱۳۵۳: ۲۱۹). در جنوب، قبایل و عشایر از اطاعت دولت مرکزی سر می‌پیچیدند و در خراسان و مناطق غربی نیز وضع به همین منوال بود. رضاشاه نیز در دوره شانزده‌ساله سلطنت خود با درپیش گرفتن سیاست تخته‌قاپوکردن عشایر، جابه‌جایی قبایل و طوایف کوچ‌نشین ناآرام به نقاط دیگر و همچنین تبعید و زندانی کردن رؤسای برخی ایلات، به کنترل و تضعیف قدرت ایلات و عشایر پرداخته بود. بااین حال، پس از هجوم متفقین به کشور و سقوط دیکتاتوری رضاشاه، دولت فروغی سران قبایل و عشایر زندانی و تبعیدی را آزاد کرد. این اقدام فرصت مناسبی برای جاه‌طلبی‌های سران عشایر فراهم ساخت تا به نفع خود و علیه حکومت مرکزی بر قدرت خود بیفزایند. گفتنی است عشایر شورشی یکی از عوامل عمده ناآرامی و شرارت در دوران اشغال در مناطق جنوب و غرب کشور بودند و خطری بزرگ برای امنیت داخلی به حساب می‌آمدند (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۵۶).

از سوی دیگر، بروز قحطی و نبود مواد غذایی به‌عنوان یکی از عوارض مهم جنگ در ایران، در ایجاد و گسترش ناامنی مؤثر بود؛ درواقع، مردم گرسنه برای سیرکردن شکم خود و فرزندانشان به دزدی و راهزنی روی می‌آوردند؛ ضمن اینکه نبود نیروی امنیه کافی، فرصت مناسبی در اختیار آن‌ها قرار می‌داد. علاوه‌براین، پیامد مستقیم اشغال ایران و فروپاشی نظم پیشین، تورم فزاینده اقتصادی در ایران بود. تورم زیاد همراه با قحطی گسترده و افزایش شاخص هزینه زندگی در حالی معیشت اقشار تهیدست را به‌شدت تهدید می‌کرد که سهم بالایی از مواد غذایی نصیب ارتش‌های متفقین اشغال‌کننده شمال و جنوب کشور می‌شد. بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵، عرضه فراورده‌های دامی برای مصرف داخلی به‌شدت کاهش یافت. فقط از اهواز روزانه یک‌هزار رأس گوسفند برای تأمین خوراک سربازان بریتانیا روانه می‌شد. در شمال کشور نیز که زیر اشغال سربازان شوروی بود، مصادره برنج برای تأمین خوراک سربازان ارتش سرخ و نیز صادرات آن به شوروی، زندگی را برای مردم گیلان و مازندران طاقت‌فرسا

کرده بود. در نتیجه، شهرهای بزرگ کشور هرروزه شاهد اعتراضات گسترده مردمی برای تأمین مواد ابتدایی خوراکی شدند. گاه این اعتراضات به خشونت هم کشیده می‌شد که یک نمونه آن، شورش سال ۱۳۲۱ش در تهران است که به بلوای نان شهره شد و به مرگ بیست تن و زخمی شدن هفتصد نفر دیگر انجامید (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۸۷).

در صحنه سیاسی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، جامعه مدنی از انفعال تحمیلی تجددآمرانه رها شد، جان گرفت و در هیئت نهادها و شبه‌نهادهای سیاسی و صنفی خواسته‌هایش را مطرح کرد. همچنین تمام نیروهای رانده‌شده از صحنه سیاسی، مجدداً به صحنه آمدند و کارورزان طبقاتی در اتحادیه‌های صنفی به طرح خواست‌هایشان برخاستند. دوران تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شد که نوید پایان دیکتاتوری بود و می‌توان آن را دوران مشروطه دوم نامید. در این بازایش تاریخی، جامعه مدنی در ایران دوباره جان گرفت و نفسی تازه کرد. شهروند برآمده از رعیت، بار دیگر به خیابان‌ها آمد و بر بستر بحران اقتصادی ناشی از جنگ، بر مطالبات اجتماعی و سیاسی‌ای پای فشرد که بیش از دوده پیش و در جریان انقلاب مشروطه، آن‌ها را مطرح کرده بود.

در این دوره فعالیت احزاب و جریان‌های سیاسی را هم مشاهده می‌کنیم که برکشیده‌ترینشان حزب توده است. حزب توده با حمایت شوروی در مهر ۱۳۲۰ تشکیل و خیلی زود به پُرصداترین نیروی صحنه سیاسی ایران تبدیل شد و بسیاری از روشنفکران و نخبگان را به خود جذب کرد. این صحنه‌آزایی دیری نباید و با رویدادهای آذربایجان و خودداری شوروی از ترک خاک ایران و اصرار بر کسب امتیاز نفت شمال، ستاره حزب توده روبه افول گذاشت (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۸۸).

پایان جنگ در ایران خوش‌تر از آغازش نبود. گرچه بر اساس توافق کنفرانس تهران که بین رهبران شوروی، انگلستان و آمریکا در آذر ۱۳۲۲ امضا شد، قرار بود در فاصله شش ماه پس از جنگ نیروهای نظامی اشغالگر سه کشور، خاک ایران را ترک کنند، اما با پایان جنگ و خروج سربازان بریتانیا و آمریکا از ایران، دولت شوروی همچنان از تعهدش برای خروج سربازانش از ایران طفره رفت و آن را به کسب امتیازهایی از ایران از جمله نفت شمال منوط کرده بود. در همین خصوص، دولت شوروی برای زیر فشار گذاشتن ایران بی‌محابا از حرکت‌های جداطلبی در آذربایجان و کردستان حمایت کرد. بحران آذربایجان و حمایت حزب توده از خواست شوروی برای داشتن امتیاز نفت شمال، لطمه جبران‌ناپذیری به انسجام و اعتبار حزب توده زد و به شکل‌گیری نیروی سیاسی دیگری در قالب جبهه ملی ایران، به رهبری دکتر مصدق یاری رساند.

باتوجه به آنچه گفته شد و پس از مروری کلی بر وضعیت ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، در این بخش شورش‌های رخ داده در این دوره را بررسی خواهیم کرد.

شورش صولت‌السلطنه هزاره

هزاره‌ها بخشی از تشکیلات نظامی خراسان (استان مرزی با افغانستان) محسوب می‌شدند و در اکثر لشکرکشی‌های منطقه‌ای به‌ویژه بر ضد ترکمن‌های آخال شرکت داشتند. هزاره‌ها در قرن بیستم میلادی حدود ۴۵۰ سوار در اختیار دولت قرار می‌دادند و حتی در سال‌های بعد نیز که دوران فروپاشی نظام سنتی و کاهش اهمیت فوج‌های محلی است، هنوز هم سوار هزاره کاربرد داشت و در سال‌های انقلاب مشروطه به دستور انجمن ایالتی خراسان بر ضد ترکمن‌های هوادار محمدعلی میرزا (۱۳۲۶ق) و اشترار محلی خراسان (۱۳۲۷ق) وارد عمل شدند. در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول که حضيض ضعف و فتور دولت مرکزی و نقطه اوج اقتدار شخصیت‌های ایلی و عشایری ایران بود، شجاع‌الملک هزاره نیز به‌عنوان یکی از چهره‌های مهم شرق خراسان نقش بارزی داشت. این موضوع به‌ویژه در ایام شورش کلنل محمدتقی‌خان پسیان مشهود است که شجاع‌الملک بنا بر حکم دولت و همچنین ملاحظات محلی، نقش مهمی در بسیج نیروهای عشایری منطقه بر ضد ژاندارمری ایفا کرد؛ در آن ایام از آن جا که شجاع‌الملک بیمار و درواقع در بستر مرگ بود، بار عمده فعالیت‌ها بر دوش فرزندش محمدیوسف صولت‌السلطنه قرار داشت (کابریل، ۱۳۹۲: ۱۲۶). صولت در جوانی به فراگیری زبان روسی پرداخت و سپس در آموزشگاه وابسته به کنسولگری روسیه در کاریز تایباد درس پزشکی خواند و به‌دنبال فوت پدرش، رئیس ایل هزاره در شرق خراسان شد. در آن زمان کاریز مرکز بخش بود و طبیات (تایباد) یکی از دهستان‌های آن به حساب می‌آمد (خرمی: ۱۳۹۹).

صولت‌السلطنه که در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی از مشهد به وکالت انتخاب شد و ظاهراً از نزدیکان و محارم سردار سپه بود، در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ به انقراض سلسله قاجاریه و پادشاهی رضاخان رأی نداد. از این رو، در مجلس مؤسسان و دوره ششم انتخاب نشد و غالباً در مشهد مشغول رسیدگی به املاک و وضع ایل خود بود.

در سال ۱۳۱۱ش با گزارش‌هایی که وزارت جنگ علیه خان‌های هزاره تهیه و به مرکز ارسال می‌کرد، صولت‌السلطنه و برادرش «منتصرالملک» از طرف سرهنگ «مطبوعی» کفیل فرماندهی لشکر خراسان بازداشت شدند. آن‌ها مدتی در مرکز لشکر شرق تحت نظر بودند تا به تهران اعزام و در زندان قصر بازداشت شدند. مدت نگهداری صولت‌السلطنه در زندان قصر دو سال به طول انجامید؛ تا اینکه در ۱۳۱۴ از زندان مرخص و با همراهان خود به فارس تبعید شد. همه املاک آن‌ها در خراسان ضبط شد و در عوض، در یزد و فیروزآباد فارس املاکی به آن‌ها دادند (بیات، ۱۳۷۰: ۳۵).

با سقوط حکومت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، همه خان‌های تبعیدی به میان ایل و طایفه خود برگشتند، اما حکومت جدید در خصوص پس‌دادن زمین‌های مصادره‌شده صولت در باخرز، جام، تایباد

و فریمان اقدامی نکرد. او چند ماهی را در تهران ماند تا شاید بتواند از طریق رایزنی با مقامات جدید، اموال از دست‌رفته را به دست آورد، اما نتیجه‌ای نگرفت. دولت در آن تاریخ سرگرم مذاکره با نیروهای متفقین و تنظیم قرارداد سه‌جانبه بود و این مسائل را در درجه دوم اهمیت قرار می‌داد؛ بنابراین، به تقاضای صولت‌السلطنه وقعی ننهادند و آن را موکول به آینده کردند. ناگفته نماند که ناصر خان قشقایی که اراضی او نیز مصادره و بخشی در اختیار صولت قرار گرفته بود با هزاره‌ها رفتار بسیار خوب و انسانی در پیش گرفت و یک سال به آنان فرصت داد تا امکان بازگشتشان به تایباد فراهم شود (خرمی: ۱۳۹۹). صولت به خراسان بازگشت و شخصاً برای بازپس‌گیری املاکش اقدام کرد. حکومت به تهدید او پرداخت. بالین حال، وی همراه برادران، خواهرزاده‌ها و سران ایل هزاره، ابتدا شهرهای باخرز، تایباد، تربت‌جام، فریمان، خواف، تربت حیدریه و کلات را تصرف کرد و سپس وارد مشهد شد و مرکز استان خراسان را در کنترل گرفت. در حمایت از صولت، تعدادی از خان‌ها و کردهای شمال خراسان به رهبری فرج‌بیگ بیچرانلو دست به طغیان زدند و با تصرف شیروان، اسفراین و بجنورد تقریباً کل خراسان تا نزدیکی‌های شاهرود از کنترل دولت خارج شد (بیات، ۱۳۷۰: ۹۶).

صولت‌السلطنه در ۳۰ دی ۱۳۲۰ با انتشار اعلامیه‌ای از حکومت پهلوی به‌شدت انتقاد کرد و ضمن قدردانی از متفقین برای اخراج رضاشاه، درخصوص جانشین وی متذکر شد که این فرزند خلف همان دیکتاتور سفاک است که برای تثبیت مقام خودش، مال مردم را به نام (عطیه ملوکانه) بذل و بخشش می‌کرد. در پایان اعلامیه نیز آمده بود: «من به نام ایلات و عشایر ایران عموماً و ایلات خراسان خصوصاً اعلان می‌کنم که بیش از این حاضر نیستم زیر بار این فجایع و تعدیات رفته و حاضر شده‌ایم تا آخرین قطره خونمان از مملکت و حقوق هم‌وطنان عزیزمان دفاع کرده تا مملکت را از چنگال آقایان غارتگر نجات دهیم. با صدای رسا می‌گوییم که مخالف هر نوع رژیم دیکتاتوری هستیم» (کابریل، ۱۳۹۲: ۱۲۸).

حکومت در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ توان مقابله فوری با صولت را نداشت و از طرفی، نگران بود که اجرای عملیات گسترده نظامی در نزدیک مرزهای شوروی، حساسیت و واکنش آن‌ها را برانگیزد. سرانجام، دولت در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه بعد از توافق با روس و انگلیس، برای سرکوب شورش خراسان دست به کار شد. صولت‌السلطنه مدتی در مشهد اقامت داشت، اما به یکباره از طرف قوای شوروی به وی تکلیف شد تا شهر مشهد را ترک کند و همان روز شهر خواف نیز به تصرف شورشیان درآمد. در همین هنگام، کردهای نواحی شمال غربی خراسان نیز وارد عمل شدند و شهر شیروان را به تصرف خود درآوردند و امنیت و نظمیه را خلع سلاح کردند. پس از آن، شهر بجنورد را گرفتند و اسفراین هم به‌دست دسته دیگری از کردهای شورشی افتاد (بیات، ۱۳۷۰: ۱۰۲).

برای مقابله با شورش، دولت علی منصور را به استانداری خراسان منصوب کرد. فروپاشی قسمت اعظم خراسان موجب شد دولت مرکزی هسته مقاومتی برای آن تشکیل دهد؛ از این رو، لشکر دوم مرکز، یک تیپ را آماده حرکت به مشهد کرد تا هسته مرکزی لشکر را که در شهریور سال ۱۳۲۰ از هم پاشیده شده بود، تشکیل دهد. سرهنگ محمد نخجوان - که افسری جسور بود و در ۱۳۱۷ از سرتیپی به سرهنگی تنزل درجه یافته بود - با ارتقا به درجه سرتیپی به فرماندهی کل قوای خراسان منصوب شد. همچنین تیپ آماده شده از طرف لشکر دوم مرکز با فرماندهی سرهنگ حیدرقلی بیگلری به سوی مشهد حرکت کرد. هنوز قوای نظامی وارد مشهد نشده بود که شهر تربت حیدریه هم به دست شورشیان افتاد. اولین برخورد جنگی بین نیروی اعزامی و شورشیان در رباط سنگ بست - که بر سر راه فریمان قرار دارد - آغاز شد و در روز به طول انجامید. در این درگیری از دو طرف تعداد زیادی کشته شدند. برخوردهای دیگری نیز در نقاط مختلف رخ داد که جملگی به سود نیروهای نظامی پایان یافت (همان: ۱۱۲). قوای صولت به کلات نادری و سپس سرخس عقب نشینی کردند. تفنگچیان تحت امر علی نقی خان منتصرالملک برادر صولت که در تربت حیدریه مستقر بودند نیز به باخرز و رشتخوار عقب نشستند (خرمی، ۱۳۹۹).

به این ترتیب، علی منصور به عنوان استاندار وارد مشهد شد. وزارت جنگ به همین اندازه از سرکوب راضی بود و حتی در صدد برآمد تا از شورشیان تقاضا کند تسلیم شوند و امان نامه بگیرند. سرانجام، صولت با دریافت امان نامه و گرفتن قول مساعد برای رسیدگی به موضوع تصرف اموالش تسلیم و همراه خانواده در حاجی آباد کرج اسکان داده شد. او برای حدود دو سال در حال مذاکره با مقامات دولتی بود و حتی پیشنهاد کرد که برای تأمین مخارج خانواده حداقل اموالش در احمدآباد جام را به او برگردانند؛ باین حال، این مذاکرات به جایی نرسید و صولت در اواسط مهر ۱۳۲۲ به نیشابور آمد و با اتومبیل دوستش به فرهادگرد و سپس به باخرز رسید. چند روزی در روستای چهارطاق بود و سپس به اشتیوان رفت و در منزل حاج غلامحسین اسدی مستقر شد (بیات، ۱۳۷۰: ۱۲۵). استاندار خراسان دسته‌ای ژاندارم به ریاست ستوان جمتاش را برای دستگیری صولت به باخرز اعزام کرد. همزمان با امنیه‌ها تعدادی از بهرامی‌های تابیاد هم به کمک صولت شتافتند و قوای امنیه را خلع سلاح کردند. جمتاش و صولت توافق کردند که با هم به شهرنو باخرز بروند و از تلگراف خانه آنجا با استاندار مذاکره کنند. در بین راه ظاهراً گفت‌وگوی تندی میان صولت و جمتاش انجام می‌شود و جمتاش گلوله‌ای به سر صولت شلیک می‌کند؛ صولت هم در همان حال نیمه جان جمتاش را هدف قرار می‌دهد که منجر به جراحت وی می‌شود. سرانجام، صولت و جمتاش هر دو در میان راه تربت جام فوت می‌کنند. گفتنی است محل دفن صولت السلطنه در پایین خیابان شهر مشهد قرار دارد (خرمی، ۱۳۹۹).

برخلاف دیگر شورش‌های این دوره، در ماجرای شورش صولت‌السلطنه ردپایی از دخالت یا نفوذ خارجی‌ها دیده نمی‌شود. همچنین شورش صولت ریشه مذهبی و قومی نداشت و ترکیبی از فارس، کرد، کرمانج و بلوچ سنی و شیعه در آن مشارکت داشتند. چند قومیتی بودن این حرکت نشان می‌دهد که درجه‌ای از نارضایتی شدید در میان مردم وجود داشته و شورش صولت بهانه‌ای برای اعتراض به حکومت به‌ویژه فشارهای دوره رضاشاه بوده است.

کردها و ناامنی در غرب ایران

در نواحی غربی ایران نیز بعضی از سران جاه‌طلب کرد، شهرهای رضایه، بانه، مریوان و... را مورد حمله و تجاوز خود قرار دادند و شروع به قتل و غارت کردند. به‌عنوان مثال، عمر شکاک‌خان که در دوران یاغیگری سمیتقو مرتکب فجایعی شده بود و به این دلیل سال‌های طولانی در تهران زندانی بود، پس از شهریور ۱۳۲۰ از بند رهایی یافت، به ارومیه بازگشت و بنای بدرفتاری و تجاوز را گذاشت. شهرها و روستاهای اطراف در معرض حمله و غارتگری آن‌ها قرار داشتند. از طرفی، فقدان نیروهای ژاندارمری و ارتش نیز به آن‌ها اجازه می‌داد که هر جا را که مایل اند غارت کنند و هر جنایتی را مرتکب شوند (انزلی، ۱۳۸۴: ۵۴۴-۵۴۵).

بیشتر فعالیت‌های آشوب در بهار ۱۳۲۱ بود؛ به‌گونه‌ای که در ظرف یک هفته تمام اغنام و احشام سیصد آبادی ارومیه به غارت رفت. در نتیجه، ۶۰ هزار نفر از اهالی دهات راهی شهر شدند، در کوچه‌های ارومیه سرگردان بودند و اطفال بسیاری از آن‌ها موقع فرار در رودخانه غرق شدند. روس‌ها که شهر ارومیه را در اشغال داشتند، اجازه نمی‌دادند سربازان ایرانی که از تهران اعزام شده بودند از قزوین جلوتر بروند و یا سربازان باقی‌مانده از سربازخانه‌ها خارج شوند و از شهر و دهات در برابر اشرار دفاع کنند. به این ترتیب، یاغیان و اشرار آزادانه به قتل و غارت خود ادامه می‌دادند (مهدی‌نیا، ۱۳۷۱: ۲۳۲). در این مدت، پادگان مرزی سردشت زیر فشار بیشتری قرار داشت. قشون سردشت در برابر کردها وضعیت دفاعی به خود گرفتند و با اینکه به مدت ده روز در محاصره بودند، مهاجمان کرد را دفع می‌کردند. با وجود این، بر اثر اتمام آذوقه مجبور شدند از مواضع مستحکم خود خارج شوند و مورد حمله عشایر قرار گرفتند. قشون سردشت به خوبی با آن‌ها جنگیدند و تعداد زیادی از مهاجمان را به قتل رساندند (بازرگان، ۱۳۷۶: ۲۷). اهالی ارومیه ضمن ارسال تلگرافی برای نمایندگان مجلس و برشمردن اعمال فجیع اشرار که شامل شکنجه، کشتار و داغ‌گذاری مردم بود و اعلام اینکه گزارش این قضایا را با تلگراف‌های بسیار به نخست‌وزیری اطلاع داده‌اند، اما اقدامی انجام نشده است، خواستار این بودند که حداقل راه تبریز گشوده شود تا بتوانند پای پیاده به آنجا کوچ کنند. آن‌ها اشاره کردند که ما مردان تنبل و بیکاره نیستیم،

بلکه غالباً زارع و رعیت شاهنشاهی هستیم؛ پس چرا تا این اندازه باید زبون و پست شویم و گرفتار اشرار باشیم (تبرانیان، ۱۳۷۱: ۲۲۶-۲۲۵).

نمایندگان مجلس ضمن دادن قول مساعدت، به اتفاق به خانه نخست وزیر (سهیلی) رفتند و دفع شر اشرار ارومیه را خواستار شدند. سهیلی که با این پیشامد کابینه خود را در خطر سقوط می دید، وعده هر نوع مساعدت را داد و بی درنگ سپهد امان الله خان جهانبانی را همراه هیتی به ارومیه فرستاد. سهیلی همچنین با حضور در جلسه علنی مجلس، با بیان اینکه برای رفع این غائله از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد، از تلگراف دولت شوروی مبنی بر اظهار علاقه مندی در خصوص برقراری امنیت در ارومیه خبر داد و اعلام کرد شوروی به نیروهایش در آن ناحیه، دستور همکاری با دولت ایران را داده است. نمایندگان که می دانستند قلع و قمع کردها بدون توافق با روس ها محال است، با شنیدن این اظهارات امیدوار شدند. سرانجام، این غائله بعد از آواره و کشته شدن تعداد زیادی از مردم بی گناه ارومیه خاتمه یافت (مهدی نیا، ۱۳۷۱: ۲۳۲).

شورش ایل قشقایی

ایل قشقایی به علت قرار گرفتن در منطقه جغرافیای خاص، همیشه در زمره ایلات صاحب اعتبار بوده است و نهاد قدرت چه در دوره قاجار و چه پس از آن نمی توانست ظرفیت های پیدا و پنهان آنان را نادیده بگیرد. دوران حکومت رضاشاه برای تمام عشایر از جمله قشقایی ها دوره بسیار سختی بود. او با استفاده از زور سعی در تخته قاپو کردن قشقایی ها داشت و با این کار فشار سنگینی را بر آن ها تحمیل کرد (ایوانف، ۱۳۸۵: ۵۳). در همین زمینه، می توان دوران حکومت محمدرضا پهلوی را از نظر سیاست و رفتار دولت در برابر جماعت های عشایری به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸ که دوره تنش و کشمکش بین سران عشایر و حکومت مرکزی است؛ دوره دوم از ۱۳۲۸ تا اوایل دهه ۱۳۴۰ که دوره آغاز برنامه ریزی در کشور است؛ دوره سوم از ۱۳۴۰ تا سقوط رژیم پهلوی (۱۳۵۷) که دوره دیکتاتوری و درگیری نظامی با عشایر است (درداری، ۱۳۸۸: ۵۲۰).

در پی سیاست های رضاشاه برای کنترل عشایر، صولت الدوله قشقایی و فرزندانش ناصر خان و خسرو خان در تهران و تحت نظر مأموران شهربانی به سر می بردند. صولت الدوله در تهران درگذشت، اما فرزندانش در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ از تهران خارج شدند، به سمیرم رفتند و در آنجا مورد استقبال بی سابقه مردم قرار گرفتند؛ در این زمان سمیرم یکی از مراکز نظامی بین شیراز و اصفهان و محل تقاطع و عبور ایلات به هنگام ییلاق و قشلاق بود (زرگری نژاد، ۱۳۷۲: ۵۷۲). قشقایی ها به زندگی کوچ نشینی بازگشتند، از نو مسلح شدند و نفوذ خود را در زندگی سیاسی-اجتماعی فارس احیا کردند. به عبارت

دیگر، بعد از سقوط رضاشاه با توجه به وضعیتی که بر اثر جنگ بر کشور حاکم شده بود، قشقایی‌ها در نواحی جنوب اقتدار بسیاری به دست آوردند و سران آن‌ها که در دوران رضاشاه اسیر و تبعید شده بودند، توانستند دوباره به ایل خود بازگردند (درداری، ۱۳۸۸: ۵۳۱).

در میان سران عشایر، ناصر خان قشقایی موفق‌ترین رهبر در متحد کردن افراد ایل خود و ایجاد ترس و وحشت در بین انگلیسی‌ها و دولت مرکزی بود. انگلیسی‌ها بر این باور بودند که ناصر خان و قشقایی‌ها احساسات ضد انگلیسی دارند و نگران آن بودند که در غیاب ابراهیم قوام رهبر ائتلاف قبایل خمرسه، ناصر خان بتواند پشتیبانی قبایل خمرسه و کهگیلویه را جلب کند؛ به همین دلیل خواستار بازگشت قوام‌الملک به فارس شدند. خاندان قوام و قشقایی‌ها به طور سنتی مخالف یکدیگر بودند و دولت مرکزی و انگلیس طبق معمول همیشه به دنبال آن بودند که از رقابت‌های قبیله‌ای برای خنثی کردن نفوذ قشقایی‌ها استفاده کنند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۷۶). ناصر خان در شیراز اعلام کرد که حاضر است امنیت راه‌های فارس را تضمین کند و از هرگونه مساعدتی دریغ نکند، اما انتظار دارد دولت فعلی املاکی را که در ادوار گذشته از قشقایی‌ها به زور غصب شده است به آن‌ها بازگرداند. ناصر خان و خسرو خان املاک خود را به تدریج تصاحب کردند، ولی مخالفان آن‌ها که املاک مزبور را به قیمت بسیار کمی از دولت خریده بودند، این عمل را دستاویز قرار دادند و شروع به شکایت و اقدام علیه آن‌ها کردند. در این بین، انگلیسی‌ها نیز از حضور برادران قشقایی در فارس وحشت زده بودند و ادعا می‌کردند که عده‌ای از افسران و جاسوسان آلمانی در بین ایل پنهان هستند و برادران ناصر خان، ملک منصور و محمد حسین خان که در آلمان تحصیل می‌کردند، واسطه بین ایل و حکومت نازی هستند؛ البته این ادعاها بی‌اساس نبود و بعضی از اتباع و جاسوسان آلمانی در میان قشقایی‌ها پناه گرفته بودند مانند شولتسه هولتوس^۱ جاسوس مشهور آلمانی (فاطمی، ۱۳۷۹: ۱۶۵).

ر طول دو سال از آغاز شورش ایل قشقایی چندین درگیری و جنگ با نیروهای دولتی رخ داد از جمله جنگ قلعه پریان و جنگ سمیرم. محمدرضاشاه دائما از طریق ستاد ارتش به شاه‌بختی استاندار فارس فشار می‌آورد که حمله به قشقایی‌ها را شروع کند. در اردیبهشت ۱۳۲۲، سپهبد شاه‌بختی استاندار فارس و فرماندهی سپاه جنوب مأمور لشکرکشی به فیروزآباد و قلع و قمع قشقایی‌ها شد. شاه‌بختی ضمن هشدار به ناصر خان مبنی بر اینکه ادامه این روند حمله نظامی را در پی دارد، یک ستون از سربازان ایرانی را به سوی فیروزآباد، قیر و کازرون فرستاد (همان: ۲۵۰). اولین نبرد و جنگ از جانب خسرو خان قشقایی که منطقه عملیاتش در جنوب شرقی قلعه پریان بود، آغاز شد. او با غافلگیر کردن یک تیپ نظامی ارتش در حین عبور از جاده، شکست سختی به آن‌ها وارد کرد و مهمات و اسلحه زیادی به دست آورد. دومین

نبرد در گردنه موک در چهل کیلومتری شمال فیروزآباد روی داد؛ در این نبرد فرماندهی نیروها بر عهده ناصر قشقایی بود و پس از آن، نیروهای پراکنده قشقایی در نزدیکی فیروزآباد به یکدیگر ملحق شدند. ناصر خان فرمان داد برای اینکه قشقایی ها بتوانند از مزیت سرعت و حرکت سریع در دشت و کوهستان استفاده کنند، بایستی در چند جبهه دست به تهاجم بزنند و به همین منظور، گروهی از قشقایی ها را به فرماندهی خسروخان برای تصرف پادگان سمیرم فرستاد (درداری، ۱۳۸۸: ۵۹۷).

نیروهای قشقایی به رهبری خسروخان به سمیرم حمله کردند و در ۵ تیر ۱۳۲۲ نیروهای بویراحمدی نیز به آن ها پیوستند. روز ۶ تیر، سرهنگ شقاقی ضمن اعلام خطر، از مرکز درخواست کمک کرد. در همان روز عده زیادی از ایلات دسته جمعی به سوی پادگان نزدیک شدند و آنجا را محاصره کردند. در روز ۸ تیر، قشقایی ها به ارتفاعات سمیرم حمله و سرانجام تمام این نواحی را تصرف کردند. در نهایت، دولت که اوضاع را خراب می دید، سعی کرد با قشقایی ها وارد مذاکره شود. مهم ترین شرط ناصر خان برای شروع مذاکرات صلح، به رسمیت شناخته شدن استقلال و خودمختاری منطقه قشقایی ها بود (همان: ۶۰۳).

کاوه بیات در کتاب نبرد سمیرم، به بررسی این نکته می پردازد که چگونه با پافشاری نیروهای انگلیسی بر تداوم سیاست کنترل و سرکوب عشایر، دولت وقت ایران در تنگنایی قرار گرفت که دولت وقت ایران را به سوی فاجعه نبرد سمیرم کشاند. بی تجربگی و ناآزمودگی شاه، کینه بریتانیا از قشقایی ها و عشایر و ارتش تحقیر شده آن روز ایران که فقط توانسته بود چند ساعت در برابر نیروهای اشغالگر متفقین پایداری کند و اکنون به دنبال اعاده حیثیت بود، از جمله عواملی هستند که به رویارویی سمیرم و جنگ تمام عیار داخلی میان ایلات و عشایر از یک سو و قوای دولتی از سوی دیگر، انجامیدند (بیات، ۱۳۸۹: ۶۳-۵۵).

حرکت دوم قشقایی ها در سال ۱۳۲۵ به وقوع پیوست. در این حرکت عشایر فارس به رهبری خان های ایل قشقایی در فصل تابستان جنبشی علیه دولت مرکزی تدارک دیدند که به «نهضت جنوب» معروف است. «نهضت جنوب» مدت کوتاهی - از اواخر شهریور تا اواخر مهر ۱۳۲۵ - ادامه داشت. عوامل متعددی در ایجاد این جنبش نقش داشتند که تشکیل کابینه ائتلافی از سوی قوام از جمله آن ها است؛ قوام در روند ترمیم کابینه، به سه تن از اعضای حزب توده پست های وزارت داد. وی در مذاکرات موسوم به «قوام-سادچیکف» (سفیر تام الاختیار شوروی) در تهران در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵، «مقاله نامه ای (پروتکل) را امضا کرد که در آن بر چهار مورد تأکید شده بود:

۱. تهران حزب توده را در قدرت سهیم سازد؛
۲. ارتش سرخ شوروی ظرف مدت یکونیم ماه خاک ایران را ترک کند؛
۳. از آنجا که حوادث آذربایجان یک موضوع داخلی است باید ترتیب مسالمت آمیزی برای حل آن اتخاذ شود؛

۴. لایحه قرارداد ایجاد شرکت نفت «ایران-شوروی» تا انقضای هفت ماه برای تصویب به مجلس بانزدهم ارائه شود (قهرمانی ایبوردی، ۱۳۷۳: ۸۶).

قوام همچنین با تشکیل چهارمین کابینه خود در بهمن ۱۳۲۴، مظفر فیروز (فرزند ارشد نصرت‌الدوله فیروز و برادر همسر نورالدین کیانوری رهبر حزب توده) را که محمدناصرخان قشقایی با او دشمنی داشت را به‌عنوان معاون سیاسی و پارلمانی خود برگزید؛ این گزینش سهم مهمی در نارضایتی قشقایی‌ها داشت. دلیل دیگر، مسئله آذربایجان یعنی غانله دموکرات‌های آذربایجان به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری بود که آن‌ها توانسته بودند بر اثر مخالفت خود با دولت به یک رشته امتیازات دست یابند؛ از این‌رو، عشایر فارس نیز با انگیزه دست‌یافتن به مزایایی مشابه، شورش کردند. جدا از این، انتصاب سیدمهدی فرخ معروف به «معتصم‌السلطنه» (باتوجه به گرایش او به حزب توده) به سمت استاندار فارس مزید بر علت شد. برخی از منابع معتقدند که قوام، خود در راه‌اندازی این جنبش نقش داشت؛ زیرا می‌خواست از این طریق هم روس‌ها را از ایران اخراج کند و هم به غانله آذربایجان پایان دهد. برخی نیز معتقد به همکاری و هدایت دولت بریتانیا- در رقابت با شوروی- در راه‌اندازی و تداوم این نهضت هستند. غلام‌رضا نجاتی در این‌باره می‌نویسد: «نهضت جنوب، ساخته و پرداخته شاه و ستاد ارتش و همکاری چند تن از افسران وابسته به دربار، فنودال‌ها و عمال انگلیسی، برای کوبیدن فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده، سازمان داده شده بود» (نجاتی، ۱۳۷۸: ۶۵).

براین‌اساس، ناصرخان قشقایی و برادرش خسرو که خود را به اندازه کافی قوی می‌دیدند درصدد استرداد املاک خود واقع در حوالی سمیرم اصفهان برآمدند. در این کار ایلات بویراحمدی نیز به یاری آن‌ها شتافتند؛ در نتیجه، بین نیروهای دولتی و قشقایی‌ها درگیری به وجود آمد و ایل قشقایی توانست در فارس چهره قدرتمندی از خود را به نمایش بگذارد. در فارس سران قشقایی با دعوت از رؤسای طوایف بویراحمدی و ممسنی کنفرانس ایلات جنوب را تشکیل دادند و در پایان کنفرانس نیز موجودیت نهضت جنوب را اعلام کردند. نیروهای نهضت دست به اقدامات نظامی زدند و پادگان کازرون را گرفتند؛ سپس پاسگاه‌های واقع در مسیر شیراز-فیروزآباد به محاصره آنان درآمد (درداری، ۱۳۸۸: ۶۰۸-۶۰۷).

در مذاکراتی که بین قشقایی‌ها و نمایندگان دولت انجام شد، آن‌ها خواسته‌های خود را بدین ترتیب اعلام کردند: ۱. ترمیم فوری کابینه؛ ۲. تغییر رؤسای حساس ارتش؛ ۳. محاکمه و مجازات عمال ناصالح دوره دیکتاتوری؛ ۴. واگذاری کارهای فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی؛ ۵. تشکیل انجمن‌های ملی و محلی؛ ۶. تجدید نظر در تعداد نمایندگان فارس؛ ۷. اعطای مبلغ کافی برای اصلاح امور فرهنگی و بهداشت و طرق و شوارع؛ ۸. تجدید نظر در قوانین مضر و متناقض که منافی قانون

اساسی است و فراهم کردن وسایل رفاه عامه؛ ۹. اتصال راه آهن مرکز به شیراز و بندر بوشهر و نیز آسفالت جاده‌ها (نصیری طیبی، ۱۳۸۱: ۹۶).

قوام با خواسته‌های آن‌ها مخالفت کرد، در نتیجه شورش ادامه یافت تا اینکه هیئتی برای مذاکره وارد فارس شد؛ آن‌ها تقاضاهای قشقای‌ها را به این شرح گزارش کردند: ۱۱. انجمن ایالتی و ولایتی فارس تشکیل شود؛ ۲. فارس دو وزیر مشاور در کابینه داشته باشد؛ ۳. فرمانده فعلی فارس به مرکز اعزام و دیگری جانشین شود؛ ۴. امور ژاندارمری به محمد حسین خان قشقای واکذار شود؛ ۵. انتخاب استانداری و رؤسای ادارات فارس با صلاح‌دید فارسیان تعیین شود. «در واکنش به این درخواست‌ها، قوام فقط با پاره‌ایی از آن‌ها موافقت کرد (درداری، ۱۳۸۸: ۶۱۱-۶۱۰). بدین صورت، این شورش نزدیک به یک ماه به طول انجامید و در نهایت با اعزام هیئتی از مرکز به ریاست اعزاز نیک‌پی، بین سران ایلات و دولت مرکزی مصالحه شد. در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۲۵، با انتشار بیانیه یازده ماده‌ای قوام، این نهضت عملاً خاتمه یافت و نیروهای عشایری از محاصره شهرها دست کشیدند و به مناطق خود بازگشتند (اعزاز نیک‌پی، ۱۳۴۷: ۱۲۷).

غائله خودمختاری آذربایجان و کردستان

از جمله پیامدهای مستقیم جنگ جهانی دوم بر ایران و اشغال کشور از سوی ارتش‌های متفقین، بروز دو جنبش خودمختاری در مناطق آذربایجان و کردستان بود. هر دو حرکت به نحوی به یکدیگر مرتبط بودند و نقش عامل خارجی در هر دو حرکت بسیار پررنگ بود.

عوامل متعددی در شکل‌گیری و بروز این دو بحران دخیل بودند. یکی از مهم‌ترین این عوامل، تشتت سیاسی و وجود مراکز متعدد سیاسی در کشور بود که نتیجه‌ای جز فروپاشی قدرت دولت مرکزی نداشت. در جامعه ایران همواره رابطه مستقیمی میان میزان قدرت دولت مرکزی و شکل‌گیری حرکت‌های گریز از مرکز وجود داشته است؛ به این معنا که هر اندازه قدرت دولت مرکزی کاهش یافته، حرکت‌های گریز از مرکز به همان نسبت شدت و قدرت بیشتری پیدا کرده است. عامل مهم دیگر، خصلت‌های روانی و خواسته‌های شخصی، اهداف و آرمان‌های ایدئولوژیک و سیاسی نیروهای درگیر در بحران پیشموری و قاضی محمد است.

پشموری از نظر سیاسی، چهره‌ای ایدئولوژیک، مارکسیست و هوادار اتحاد جماهیر شوروی بود. وی سال‌ها از عمر خود را در قفقاز سپری کرد و در نشریات آنجا بارها از یکپارچگی و تمامیت لرضی ایران سخن گفت. در اواخر دوره رضاشاه، پشموری یک چهره ایران‌دوست آذری‌زبان بود که بارها در ستایش ملت ایران سخن گفته بود. با این سابقه درخشان در دفاع از ملت ایران، وی از طرف مردم تبریز

با رأی زیاد و به‌عنوان نفر دوم به مجلس چهاردهم راه یافت، اما به‌سبب گرایش‌های اشتراکی و چپ‌اعتبارنامه آورد شد. در پی این ماجرا، پیشه‌وری به تبریز بازگشت و در آنجا به سلسله اقداماتی دست زد که نتیجه آن تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان بود (جامی، ۱۳۹۲: ۲۸۸-۲۸۴).

برخلاف پیشه‌وری، قاضی محمد در ابتدا فاقد هرگونه ایدئولوژی-اعم از چپ یا راست- و دارای نفوذ سنتی در منطقه بود. وی با تحلیل اوضاع و شرایط داخلی و بین‌المللی، باور داشت می‌تواند امتیازاتی به نفع کردها گرفته، با طرح خواسته‌های قومی جمهوری خودمختار مهاباد را تأسیس کند (مقصودی، ۱۳۸۸: ۹۴-۹۲).

عامل مهم دیگر، نقش‌آفرینی اتحاد جماهیر شوروی در شکل‌گیری این بحران‌هاست. با پایان جنگ جهانی دوم، دولت‌های متفق متعهد بودند در مدت شش ماه نیروهای خود را از خاک ایران خارج کنند، اما به نظر می‌رسید دولت شوروی تمایل چندانی برای خروج نیروهایش نداشته باشد. شوروی قصد داشت تا از طریق این بحران و با تشکیل جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان، نفوذ خود را در ایران افزایش دهد و دولت مرکزی را برای گرفتن امتیاز نفت شمال زیر فشار قرار دهد (همان: ۸۶).

غائله خودمختاری آذربایجان

فرقه دموکرات آذربایجان به ریاست جعفر پیشه‌وری در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام موجودیت کرد. مهم‌ترین خواسته‌های مطرح‌شده در این بیانیه عبارت بودند از: آزادی داخلی و خودمختاری مدنی برای آذربایجان در چارچوب حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، تشکیل انجمن ایالتی و ولایتی، تدریس زبان آذری در مدارس آذربایجان، افزایش کرسی‌های نمایندگان آذری از بیست کرسی به یک‌سوم نمایندگان مجلس شورای ملی، مصرف نیمی از مالیات وصولی در آذربایجان، تغییر قانون انجمن‌های شهر به منظور مشارکت شهروندان بومی و... (زنکنه، ۱۳۵۵: ۷۹). در ۲۳ شهریور ۱۳۲۴، هیئت مؤسسان فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل شد؛ سیدجعفر پیشه‌وری به ریاست فرقه رسید و در بیانیه‌ای خواستار خودمختاری آذربایجان شد. وی در ۲۱ آذر، پس از محاصره و تصرف تبریز به‌دست نیروهای فرقه دموکرات آذربایجان، ضمن اعلام خودمختاری آذربایجان، وزرای کابینه‌اش را معرفی کرد. لشکر سوم آذربایجان با نیروهای فرقه دموکرات آذربایجان درگیر شد و شکست خورد. دولت از تهران نیروی کمکی به آن‌سو فرستاد، اما نیروهای شوروی در شریف‌آباد قزوین جلوی آن‌ها را گرفتند (حسنلی، ۱۳۸۱: ۶۸). این اقدام نشان داد که به‌رغم پایان یافتن جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای انگلیسی و آمریکایی از ایران، روس‌ها بنا نداشتند ارتش خود را از ایران خارج کنند. به‌علاوه، مسکو با حمایت آشکار از فرقه دموکرات آذربایجان

و کردستان، نشان داد که حل بحران آذربایجان و کردستان نیز در گرو حل اختلافات میان ایران و شوروی است.

از سوی دیگر، روس‌ها تمایلی به مذاکره با دولت حکیمی نداشتند و در عوض تلویحاً اعلام کردند که حاضر به گفت‌وگو با احمد قوام السلطنه هستند؛ زیرا تصور می‌کردند قوام شخصیتی مستقل از انگلیسی‌ها دارد و قادر است منافع شوروی به‌ویژه امتیاز نفت شمال را برای آن‌ها تأمین کند (زیباکلام، ۱۳۸۸: ۷۵). با روی کار آمدن قوام و سفر او به مسکو و ملاقات با استالین و سپس بازگشت وی به کشور، سرانجام توافق‌نامه‌ای با سادچیکف سفیر جدید شوروی در ایران، به امضا رسید که به موافقت‌نامه قوام-سادچیکف شهرت یافت؛ براین اساس، توافق شده بود که در ازای سلب حمایت شوروی از جمهوری‌های آذربایجان و کردستان، امتیاز نفت شمال به شوروی واگذار شود. مفاد این موافقت‌نامه زمینه را برای حل و فصل بحران آذربایجان و کردستان فراهم کرد و به شکلی نگارش شده بود که واگذاری امتیاز نفت شمال منوط به خروج نیروهای شوروی از ایران بود؛ زیرا در مجلس چهاردهم با فشار مصدق، ماده واحده‌ای به تصویب رسیده بود مبنی بر اینکه هرگونه مذاکره درخصوص واگذاری امتیاز نفتی به بیگانگان در شرایط اشغال کشور به‌دست نیروهای خارجی، ممنوع است. به این ترتیب، شوروی در اسرع وقت نیروهای خود را از کشور خارج کرد (شیخ‌نوری، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۴).

هم‌زمان با تخلیه نیروهای شوروی از ایران، مذاکرات با نمایندگان آذربایجان به ریاست پیشموری آغاز شد. قوام برای جلب اطمینان روس‌ها فعالیت حزب توده را آزاد گذاشت و سه وزیر توده‌ای را وارد کابینه خود کرد. وی در ملاقات‌های خود با سفیران آمریکا و انگلیس به آن‌ها اطمینان می‌داد که ایران به دامان روس‌ها نیفتاده و فعالیت‌های حزب توده هم تحت کنترل است. با این حال، گزارش‌های جرج آلن سفیر آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه آمریکا در این دوران، از بدبینی او به اقدامات قوام السلطنه حکایت دارد (طلوعی، ۱۳۹۲: ۱۹۰).

پس از توافق با شوروی، قوام به مذاکره با فرقه دموکرات پرداخت و امتیازات مهمی به آنان داد که حزب توده به پیشموری توصیه کرد آن‌ها را بپذیرد. بر اساس این توافق‌نامه، ۷۵ درصد عواید استان در اختیار شورای ایالتی قرار می‌گرفت، ولی رئیس آن دیگر «نخست‌وزیر» نامیده نمی‌شد و ارتش حکومت خودمختار در ارتش ایران ادغام می‌شد. موافقت‌نامه نهایی موکول به تصویب مجلس پانزدهم شد (پیر ریگارد، هوکارد و ریشار، ۱۳۷۷: ۱۳۳).

اختلافات با جمهوری خودمختار مهاباد از جمله مسائل مهم دولت خودمختار آذربایجان بود. مهم‌ترین مسائلی که در روابط کردستان و آذربایجان وجود داشت؛ یکی درخصوص مناطقی مثل ارومیه بود که جمعیت آن را آذری و کرد تشکیل می‌داد و دیگر اینکه سران قبایل کرد از اصلاح طلبان رادیکال

آذری دل خوشی نداشتند (جامی، ۱۳۹۲: ۳۵۴). کردها در روابط خود با آذری‌ها محتاطانه رفتار می‌کردند و خود را از آن‌ها مستقل می‌دانستند. سرانجام، پس از برخوردهایی که بین آن‌ها اتفاق افتاد، با دخالت شوروی بین دو طرف مذاکراتی برگزار و در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ پیمان اتحادی بیست‌ساله منعقد شد که مفاد آن عبارت بود از: مبادله نمایندگان، انتصاب مأموران کرد در مناطق آذری‌زبان که اکثریت با کردها بود و بالعکس، انعقاد قرارداد بازرگانی، کمک متقابل نظامی، تصویب‌شدن هرگونه مذاکره با مرکز از سوی هر دو طرف، حمایت متقابل از حقوق فرهنگی و زبانی اقلیت‌ها در خاک یکدیگر و همکاری در سرکوبی توطئه‌ها علیه هریک از آن‌ها (کوچرا، ۱۳۷۳: ۲۱۵). این پیمان هرچند موقتاً اختلافات را کاهش داد، اما تا زمان سقوط این حکومت‌ها، اختلافات وجود داشت و همین امر یکی از زمینه‌های سقوط حکومت خودمختار آذربایجان را فراهم آورد.

پس از سقوط کابینه ائتلافی، قوام خود را برای سرکوب فرقه دموکرات آذربایجان آماده کرد. روز ۱۶ آبان، نخست‌وزیر اعلام کرد که دولت برای نظارت بر انتخابات آذربایجان و حفظ نظم و امنیت منطقه در طول برگزاری انتخابات، بازرسانی را همراه با قوای نظامی به آذربایجان گسیل خواهد داشت تا مطمئن شود که انتخابات در کمال نظم و آرامش و آزادی برگزار خواهد شد. سفیر روسیه با این اقدام مخالفت کرد، اما قوام مصمم به اجرای این سیاست بود. فرقه دموکرات آذربایجان اعلام کرد که در مقابل نیروی اعزامی از مرکز مقاومت خواهد کرد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۳۲۱). قوام السلطنه در تلگرافی به جاوید استاندار دولت پیشموری اطلاع داد که چنانچه درگیری و برخوردی با نیروهای اعزامی پیش آید، مقامات محلی آذربایجان مسئول هستند و دولت مصمم است با اعزام نیروهای ارتش به آذربایجان نفوذ و حاکمیت خود را در آن منطقه اعمال کند (همان: ۳۲۳).

روز ۱۹ آذر ۱۳۲۵، قوام فرمان حرکت نیروهای دولتی را به سوی آذربایجان صادر کرد. در منطقه میانه و زنجان، جنگ بین نیروهای دولتی و رسته‌های مسلح فدائیان فرقه شروع شد و حتی در جبهه شمالی دسته‌های فدایی به پیروزی‌هایی ناآل آمدند و به سوی زنجان پیشروی کردند (صلری و نیکبخت، ۱۳۸۶: ۷۸). در ۲۰ آذر، مقاومت نیروهای فرقه دموکرات در هم شکست و نیروهای نظامی عازم تبریز شدند. پیشموری و تعدادی از یارانش از تبریز گریختند و به شوروی پناهنده شدند. علی شبستری رئیس مجلس ملی آذربایجان و سلام‌الله جاوید استاندار تسلیم شدند و در تلگرافی به شاه و نخست‌وزیر اعلام کردند که در مقابل نیروهای نظامی دولت مقاومت نخواهند کرد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۳۲۳). سرانجام، در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵، نیروهای ارتش وارد تبریز شدند و به یک سال حکومت فرقه دموکرات آذربایجان پایان دادند. با ورود نیروهای دولتی به تبریز، بیش از پانصد نفر از اعضای فرقه دموکرات کشته شدند (همان: ۳۲۵-۳۲۴).

خانله جمهوری مهاباد

هم‌زمان با آذربایجان، در کردستان نیز جنبشی به رهبری قاضی محمد و با خواسته‌های مشابه شکل گرفت. در این دوران، منطقه بین مهاباد و سقز در محدوده نفوذ شوروی، اما خارج از نظارت مستقیم آن بود و منطقه واقع در جنوب سندج در قلمرو نفوذ انگلیس، اما خارج از کنترل مؤثر نیروهای دولتی ایران قرار داشت که با موافقت انگلیسی‌ها در محل مانده بودند. این فضا که زیر فرمان کسی نبود و مورد منازعه نیروهای محلی و دولت مرکزی ضعیف ایران بود، زمینه لازم را برای تأسیس حکومتی خودمختار فراهم می‌کرد (کوچرا، ۱۳۷۳: ۱۹۶). در آغاز، مراکز آشوب مریوان و کوه‌های اورامان بود که محمودخان کانی سانی حکومتی ناپایدار را برای خود تأسیس کرد و پس از آن در بانه حمله رشیدخان حکومتی برای خود درست کرده بود که سقز و سردشت را هم شامل می‌شد (کینان، ۱۳۶۷: ۱۷۷). در همین زمان، شهر ساوجبلاغ (مهاباد)، با ورود نیروی بیگانه دچار مشکلات بی‌شماری شد؛ کمبود مواد غذایی به‌ویژه قند و شکر، نگرانی افراد در خصوص شهربانی منجر به درگیری با قوای شهربانی شد و هفت نفر از قوای شهربانی که آذری بودند، کشته شدند و بقیه نیز فرار کردند. خودسری قبایل مسلح و سران عشایر به‌ویژه در نقاط سقز و سردشت و بانه، تحریک آن‌ها از سوی قوای بیگانه، دست‌به‌دست هم داد و زمینه هرج و مرج بیشتر را فراهم ساخت. این وضعیت سرانجام به شورش قاضی محمد منجر شد (جونیر، بی‌تا: ۵۲-۵۰). قاضی محمد (۱۳۲۶-۱۲۷۹ ش) منصب شیخوخیت و قضاوت را با هم داشت و در میان مردم کرد از احترام بالایی برخوردار بود. اعضای خانواده قاضی محمد درس خوانده، مذهبی و ملی‌گرا و از مالکان بزرگ در ناحیه بوکان بودند (کوچرا، ۱۳۷۳: ۱۹۵-۱۹۴).

روس‌ها همچون آذربایجان، به حمایت از کردها پرداختند. از جمله اهداف روس‌ها از خودمختاری کردستان، این بود که اگر کردهای مهاباد می‌توانستند جنبش خود را به کرمانشاه گسترش دهند، امکان داشت روس‌ها در آینده با اتحاد دو حکومت آذربایجان و کردستان، مستقیماً به منطقه دجله، کرخه و کارون برسند که در خلیج فارس قرار داشتند. این موضوع بخشی از رویای بزرگ و استراتژیک روس‌ها به شمار می‌رفت (آوری، ۱۳۷۶: ۲۸۷). هرچند روس‌ها در قبال جمهوری مهاباد در این دوران موضعی تشویق‌گرایانه داشتند، اما از کمک مادی یا حمایت دیپلماتیک آن‌ها در مقایسه با دولت خودمختار آذربایجان خبری نبود. جمهوری مهاباد و شوروی به دلیل نیاز متقابل، علیه دولت مرکزی همکاری می‌کردند؛ اما پیوندها چندان صمیمانه نبود. از دید شوروی جنبش کرد، خصلت ملی‌گرایانه و محافظه‌کارانه داشت. هرچند آن‌ها حدود ۶ هزار و ۲۰۰ سلاح سبک به جمهوری مهاباد دادند، اما از تانک و توپ خبری نبود (فوران، ۱۳۷۷: ۴۱۶).

در دو سفری که رهبران حزب کومه‌له و قاضی محمد به باکو انجام دادند، روس‌ها به شکل تلویحی حمایتشان را از خودمختاری کردستان ایران اعلام کردند. جعفر باقراف نخست‌وزیر آذربایجان شوروی در این سفر به کردها قول همکاری و مساعدت مالی و نظامی داد، خطوط کلی سیاست شوروی در خصوص ملیت‌ها را برشمرد و در پایان عنوان کرد که جنبش کرد در قالب حزب کومه‌له تحقق پیدا نمی‌کند و این جنبش در زیر پرچم حزب دموکرات پیشرفت خواهد کرد (جونیر، بی‌تا: ۹۰). نتایج مهم سفر دوم باکو از این قرار بود: حمایت از خودمختاری کردها، قول مساعدت مالی و نظامی، ارسال چاپخانه، تغییر حزب کومه‌له به دموکرات و مسلح کردن کردها. پس از این سفرها، شموف کنسول روس در ارومیه، دفتر مرکز روابط فرهنگی را در مهاباد تأسیس کرد و جمعیت ژکاف- که تشکیلات مخفی داشت- در نوامبر ۱۹۴۵ (بهمن ۱۳۲۴) به دعوت قاضی در این محل اجتماع و طبق پیشنهاد باقراف نام جمعیت به دموکرات تغییر کرد (همان: ۱۰۳). اینکه چرا حزب کومه‌له تغییر نام پیدا کرد برمی‌گردد به سیاست شوروی و سخن باقراف که کومه‌له را حزبی می‌دانست که از عراق آغاز و با حمایت بریتانیا تأسیس شده بود. بنابراین، انحلال آن را خواستار شدند (کیان، ۱۳۶۷: ۱۸۵).

ازجمله عللی که در شکل‌گیری جمهوری مهاباد دخالت مستقیم داشت به این شرح است: اعلام خودمختاری آذربایجان و ورود نیروهای بارزانی در پاییز سال ۱۳۲۴ به مهاباد (جامی، ۱۳۶۲: ۳۵۵) و تشکیل حزب کومه‌له، رشد نیروهای ناسیونالیسم در کردستان، نارضایتی از دولت مرکزی، انتقال قدرت از طوایف کرد به اقوام کرد شهرنشین، توسعه شهرنشینی و ازدیاد جمعیت شهر مهاباد و سیاست‌های حمایتی شوروی (ثواقب، ۱۳۹۸: ۱۸).

در بیانیه‌ای که به امضای قاضی محمد و ۱۰۵ تن از سرشناسان کرد رسیده بود، هدف از تأسیس حزب دموکرات این بود که ملت کرد اکنون می‌خواهد از اثرات آزادی جهان از یوغ فاشیسم بهره‌مند شود و در مواعید منشور آتلانتیک سهم باشد. بیانیه می‌گفت که کردها خواستار چیزی به جز حقوق انسانی و اساسی‌ای نیستند که رضاشاه از آن‌ها دریغ داشته بود. حزب برنامه هفت‌ماده‌ای در زمینه نیل به خودمختاری و استقلال اتخاذ کرد: ۱. بهره‌مندی کردهای ایران از خودمختاری در اداره امور خود؛ ۲. قرارداد زبان کردی به‌عنوان زبان رسمی و آموزشی منطقه؛ ۳. انتخاب انجمن ایالتی موافق با قانون اساسی ایران؛ ۴. کردبودن کارکنان دولت خودمختاری؛ ۵. به مصرف محلی رسیدن عواید گردآوری‌شده در کردستان؛ ۶. تلاش حزب دموکرات برای ایجاد رابطه استوار برادری با مردم آذربایجان و اقلیت‌های مقیم کردستان؛ ۷. به‌کارگیری اقدامات لازم از سوی حزب برای بالابردن سطح اخلاق عمومی و بهبود شرایط اقتصادی مردم کرد از طریق آموزش، بهداشت، بازرگانی و کشاورزی (کیان، ۱۳۶۷: ۱۲۳-۱۲۲). پس از آن، قاضی محمد در روز ۲۲ آذر، نقشه کردستان و طرح استقلال آن را با

مسلح کردن سیصد جوان اعلام کرد و در ۲۶ آذر ۱۳۲۴ پرچم ایران را از فراز عمارات دولتی به زیر کشید و پرچمی با سه رنگ قرمز، سفید و سبز - برعکس پرچم ایران با علامت خوشه گندم و قلم - به نام پرچم استقلال کرد برافراشت. این اقدام، پس از بازگشت نمایندگان کرد از مجلس ملی آذربایجان رخ داد؛ زیرا پنج تن از نمایندگان کرد مجلس مذکور به این نتیجه رسیدند که جمهوری خودمختار آذربایجان در نظر دارد هرگونه قدرت و اختیار را از کردها بگیرد. بنابراین، قاضی محمد در روز ۲ بهمن ۱۳۲۴ در میدان چوارچرای مهاباد، جمهوری کردستان را اعلام کرد و محمدحسین سیف قاضی با لباس یونیفرم و ژنرالی، قاضی محمد را پیشوا خواند و قاضی تشکیل کابینه جمهوری کردستان را اعلام کرد (جامی، ۱۳۹۲: ۳۵۵). دولتی که در مهاباد تشکیل شد، بیشتر وزرای آن از اهالی مهاباد و مرکب از اعیان شهر و رؤسای قبایل محافظه‌کار و درحقیقت، حکومت طبقات بالای مردم کرد بود. دولت جدید فقط بر منطقه‌ای کوچک شامل شهرهای مهاباد و بوکان و نقده و اشنویه حکومت می‌کرد (همان: ۳۵۷). اعلام رسمیت زبان کردی در مدارس، تأسیس ایستگاه رادیویی، اقدام برای تشکیل ارتش کردی و تأسیس چاپخانه از جمله اقدامات جمهوری کردستان بود (جزنی، بی‌تا: ۲۹).

با تصرف آذربایجان به دست نیروهای حکومت مرکزی و نزدیک شدن قوای نظامی به کردستان، قاضی محمد تصمیم گرفت با سرلشکر همایونی فرمانده عملیات مذاکره کند. ارتش ایران از سمت شمال و قوای همراه سرهنگ غفاری به اتفاق عشایر کرد از سمت شرق با سرعت وارد شهر مهاباد شدند. عشایر کردی که به یاری سرهنگ غفاری آمدند، عشایر دهبکری، مامش و منگور از منطقه بوکان و مهاباد بودند. پس از گفت‌وگوهایی، قاضی محمد شهر مهاباد را تسلیم قوای مرکزی کرد و بدین ترتیب شکست جنبش یک‌ساله کردستان عملی شد. پس از آزادسازی مهاباد، دولت با یک دادگاه قاضی محمد و برادرانش را به اعدام محکوم کرد. حکم اعدام قاضی محمد و برادرانش در ۱۰ فروردین ۱۳۲۶ در میدان چوارچرا مهاباد اجرا شد (جونیر، بی‌تا: ۲۰۸).

به‌طور کلی، همان‌طور که در شکل‌گیری و بروز بحران جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان عوامل متعدد داخلی و خارجی نقش داشتند، در خاتمه این بحران نیز عوامل داخلی و بین‌المللی ایفای نقش کردند. باید توجه داشت که در دوره زمانی مذکور و در سطح جهانی باتوجه به شکست آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم، به تدریج نظام جدیدی در حال شکل‌گیری بود که دو قطب شرق به رهبری شوروی و غرب به رهبری آمریکا را به عنوان دو رقیب در برابر یکدیگر قرار می‌داد. اولین جرقه این رقابت که بعدها به جنگ سرد معروف شد، در ایران و در موضوع بحران آذربایجان و کردستان زده شد؛ زیرا شوروی در تلاش بود تا برای موازنه قدرت خود در برابر انگلستان و آمریکا، در ایران امتیازاتی کسب کند. بنابراین، بحران آذربایجان و کردستان را باید اولین رویارویی جدی آمریکا و

شوروی و سرآغاز جنگ سرد و تلاش قدرت‌های پیروز در جنگ برای کسب قدرت بیشتر تفسیر کرد. گفته می‌شود در اوج این بحران، ترومن رئیس‌جمهور آمریکا به دلیل ترس از باقی ماندن نیروهای شوروی در ایران و تهدید منافع آینده آمریکا در این کشور، اقدام به صدور اولتیماتومی مبنی بر حمله هسته‌ای به شوروی کرد که به عنوان یک عامل بسیار مهم به حل و فصل بحران کمک کرده است. باید توجه داشت که در آن برهه زمانی، شوروی فاقد سلاح هسته‌ای بود. همچنین در سطح ملی نیز، به تدریج بسیاری از نیروها، احزاب سیاسی، رسانه‌ها و... که تا این زمان توافقی بر سر مصالح ملی نداشتند، با در خطر دیدن تمامیت ارضی و امنیت ملی، به سوی اجماع و توافق سوق پیدا کردند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲ الف: ۲۰۰-۱۹۴). عامل مهم دیگر در حل و فصل این بحران و عقب‌نشینی نیروهای شوروی از خاک ایران را باید به زیرکی و مهارت ویژه احمد قوام نخست‌وزیر وقت در برگزاری مذاکرات دیپلماتیک و اعتماد روس‌ها به او نسبت داد (میلانی، ۱۳۸۳: ۸۹).

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

در پایان دهه ۱۳۲۰، ماهیت شورش و جنبش‌ها در کشور تغییر کرد. قیام ۳۰ تیر را باید از منظر بسیج نیروهای اجتماعی به دست بخشی از هیئت حاکمه علیه هسته مرکزی قدرت در نظام سیاسی مطالعه کرد. این قیام که در اوایل دهه دوم سلطنت محمدرضا شاه پهلوی رخ داد، در سلسله مراتب حوادث و اتفاقاتی بود که همه آن‌ها حول مسئله نفت می‌چرخید.

این قیام، یک سال و چهار ماه پس از به ثمر نشستن نهضت ملی صنعت نفت، اتفاق افتاد. با ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، در اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق از سوی اکثریت مجلس برای نخست‌وزیری پیشنهاد شد. مهم‌ترین دغدغه دولت اول مصدق، خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و پیشبرد کارزار حقوقی نهاده کردن ملی کردن صنعت نفت شد. دکتر مصدق در حالی که با چالش‌هایی چون خلع ید از شرکت نفت انگلیس و حضور در دادگاه لاهه برای دفاع از حقانیت ملی شدن صنعت نفت ایران مواجه بود، انتخابات مجلس را که شائبه دخالت ارتش در آن بسیار پررنگ می‌نمود، در نیمه راه متوقف کرد. این در حالی بود که تا آن زمان فقط تکلیف هشتاد نماینده برای ورود به مجلس مشخص شده بود و عملاً مجلس هفدهم شورای ملی ۸ خرداد ۱۳۳۱ بدون نمایندگان شهرهای مشهد، اصفهان، شیراز، همدان، بابل، ساری، اراک، سمنجان و... کار خود را آغاز کرد. مجلس جدید در ۱۵ تیر ۱۳۳۱ به کابینه دکتر مصدق رأی اعتماد داد و شاه ۱۹ تیر حکم نخست‌وزیری او را صادر کرد (مکی، ۱۳۶۶: ۲۰۱).

در کابینه جدید، مصدق خواهان در اختیار گرفتن پست وزارت جنگ شد. هدایت ارتش از زمان رضاخان در اختیار شاه قرار داشت و این پست از او به پسرش محمدرضا رسیده بود؛ بنابراین، دولت

کاری نمی‌توانست بکند. درواقع، دولت از مفاد فرمان‌ها و تعالیم و دستورهای ارتش هم مطلع نمی‌شد و در اعمال فرماندهان لشکرها و رئیس ستاد ارتش و دوایر ارتشی کوچک‌ترین نظارتی نداشت (جامی، ۱۳۹۲: ۱۴۹) شاه در برابر درخواست مصدق چنین گفت: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم.» مصدق اعلام کرد که اگر با درخواست او موافقت نشود، او هم از مقام نخست‌وزیری استعفا خواهد داد. آنچه او از شاه می‌خواست تنها چیزی بود که مقام سلطنت را هم برای مخالفان و هم برای سفارتخانه‌های خارجی مهم جلوه می‌داد. اگر شاه ارتش را از دست می‌داد، دیگر آنچنان مهم نبود (مکی، ۱۳۶۶: ۳۲۰). استدلال مصدق این بود که طبق قانون اساسی مشروطه، وزرا در برابر مجلس شورای ملی مسئولیت مشترک دارند و تعیین وزیر جنگ هم باید برعهده او (نخست‌وزیر) باشد نه شاه، تا نخست‌وزیر بتواند مستقیماً بر اعمال وزیر نظارت کند. پس از سه روز مذاکره، شاه درخواست مصدق را پذیرفت و مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ از نخست‌وزیری استعفا کرد (نجفی، ۱۳۷۷: ۱۳۴). بخشی از متن نامه مصدق بدین شرح بود: «چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار بشود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند» (مکی، ۱۳۶۶: ۳۱۹).

روز ۲۸ تیر، با اشاره شاه مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان فراکسیون نهضت ملی، به زمامداری احمد قوام (قوام‌السلطنه) رأی تمایل داد و شاه فرمان نخست‌وزیری قوام را با لقب «جناب اشرف» برای او صادر کرد. قوام هم پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری، اعلامیه شدیدالحنی را منتشر کرد که باعث برجای گذاشتن آثار سوء در افکار عمومی شد. این سیاستمدار کهنه‌کار که در چند دوره زمامداری در گذشته، بحران‌های زیادی را پشت سر گذاشته بود، این بار بدون توجه به اتحاد طبقات مردم، خشم عمومی را برانگیخت (عاقلی، ۱۳۷۴: ۴۶۸) در این اعلامیه آمده بود: «ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر دیگر امکان‌پذیر نیست؛ من به همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسائل مذهبی از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته، زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از شر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد. وای به حال کسانی که در اقدامات من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را بر هم بزنند. این‌گونه آشوبگران با عکس‌العمل شدید از طرف من روبه‌رو خواهند شد و چنان‌که در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان

دست به تشکیل محاکم انقلابی زده، روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرارسیده است. کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد. تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۱ [رئیس‌الوزرا قوام‌السلطنه] (همان: ۴۷۰).

استعفای دکتر مصدق و آمدن قوام‌السلطنه خشم ملت را برانگیخت و آیت‌الله کاشانی ضمن دعوت مردم به راهپیمایی علیه دولت قوام در روز ۲۸ تیر ۱۳۳۱ در بیانیه‌ای اعلام کرد که اگر لازم باشد کفن‌پوش راه می‌افتد. وی در پیامی خطاب به شاه گفت: «به اعلیحضرت بگویید اگر بی‌درنگ دکتر مصدق بر سر کار برنگردد، شخصاً به خیابان خواهم رفت و دهانه تیر انقلاب را با جلوداری شخص خودم مستقیماً متوجه دربار خواهم کرد» (روزنامه باختر، ۱۳۳۱).

دربار و قوام با علم به اینکه آیت‌الله کاشانی تنها کسی است که وضع موجود را تحمل نخواهد کرد و مانع رسیدن آن‌ها به مطامعشان می‌شود، سعی کردند وی را تطمیع یا تهدید کنند. در این خصوص، دکتر امینی، ارسنجانی و حسین علاء به‌عنوان نمایندگان قوام و شاه با آیت‌الله کاشانی ملاقات کردند، اما نتیجه‌ای نداشت. دربار و قوام پس از اینکه از آیت‌الله کاشانی مأیوس و ناامید شدند، در صدد برآمدند راهی دیگر را در پیش بگیرند. ارسنجانی مشاور قوام در خاطرات روز ۲۹ تیر خود می‌نویسد که قوام گفت: «دستور دادم شهربانی سیدابوالقاسم کاشانی را توقیف کند. ... امروز او را توقیف خواهند کرد و شما خواهید دید که چه تأثیری در اوضاع می‌کند» (ارسنجانی، ۱۳۶۶: ۶۶).

به‌دنبال اولین مخالفت کاشانی، بازار تهران از ۲۶ تیر ۱۳۳۱ تعطیل شد. سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران مراکز حساس را اشغال و تظاهرات را کنترل می‌کرد، اما در نقاط دیگر وضع متشنج بود. اعتراض به دولت قوام به‌نحوی در نقاط مختلف کشور بروز یافت که صحبت از انحلال مجلس بود. ۲۸ تیر ۱۳۳۱، تعطیلی وسعت بیشتری یافت؛ سرویس‌های اتوبوس‌رانی دست از کار کشیدند و تظاهراتی موضعی و پراکنده انجام شد (مدنی، ۱۳۸۶: ۴۵۹). سه روز بعد از انتصاب قوام، اعتصاب‌ها کشور را فلج کرد (فرمان‌فرمایان، ۱۳۸۴: ۳۲۲). تظاهرات وسیع و خشونت‌آمیزی که از فردای نخست‌وزیری قوام‌السلطنه در تهران و شهرستان‌ها آغاز شد، روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به اوج خود رسید (طلوعی، ۱۳۸۰: ۴۵۰).

جبهه ملی با حمایت حزب توده از مردم خواست تا در پشتیبانی از مصدق به اعتصابات عمومی و تظاهرات گسترده‌ای دست بزنند، آیت‌الله کاشانی نیز با حالت شدیدالحنی قوام را دشمن دین، آزادی و استقلال ملی خواند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۳۴). صبح روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱، شهر تهران یکپارچه تعطیل شد، مردم دسته‌دسته در حالی که شعار طرف‌داری از مصدق را سر می‌دادند به طرف خیابان‌های مرکز

شهر و میدان بهارستان به حرکت درآمدند. در تظاهرات و مقاومت ۳۰ تیر، همه طبقات اعم از کارگر، پیشه‌ور، کارمند، دانشجو، بازاری، پیر و جوان، زن و مرد در کنار هم بودند (نجاتی، ۱۳۷۸: ۴۴۰). روز ۳۰ تیر در بیشتر شهرستان‌ها به طرف‌داری از مصدق تظاهرات وسیعی انجام شد و بین مردم و نیروهای نظامی زدوخوردهای خونینی روی داد؛ در شهرهای آبادان و اهواز برخوردها شدیدتر بود به طوری که در اهواز عده زیادی کشته شدند. حامیان مصدق و آیت‌الله کاشانی در کرمانشاه از عوامل مهم پیروزی این دو در قیام ۳۰ تیر بودند. با اوج‌گیری قیام، مواردی از آثار نافرمانی در میان نظامیان که برای سرکوب مردم به خیابان‌های تهران اعزام شده بودند ظاهر شد و خطر پیوستن افسران و سربازان ارتش به صفوف مردم، شاه را بسیار نگران ساخت. مقارن ساعت ۱ بعدازظهر، به دستور شاه نیروهای ارتش و نظامیان پس از پنج ساعت تیراندازی از زدو خورد دست کشیدند و به سربازخانه‌ها بازگشتند. گفتنی است شهربانی شمار کشته‌شدگان درگیری‌ها در تهران را ۲۱ تن اعلام کرد. حال آنکه در اسنادی دیگر شمار کشته‌ها تا ۶۳ تن هم اعلام شده است. با این همه، از کشته‌شدگان آمار دقیقی در دست نیست. بیشتر آنان در گورستان ابن‌بابویه در تهران به خاک سپرده شدند. مصدق نیز هنگامی که در سال ۱۳۴۵ درگذشت وصیت کرد که در کنار آنان به خاک سپرده شود، اما با مخالفت محمدرضاشاه این کار انجام نشد. پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و با بازیابی قدرت از سوی دولت مصدق، مجلس شورای ملی عنوان «شهید راه وطن» را برای کشته‌شدگان تصویب کرد و برای آن‌ها در گورستان ابن‌بابویه تهران محوطه ویژه‌ای را در نظر گرفت که هم‌اکنون در این محوطه ۲۵ آرامگاه وجود دارد (نجاتی، ۱۳۷۸: ۴۴۱).

به این ترتیب، فرماندهان نظامی دستور دادند که افراد به پادگان‌ها بازگردند و شهر را در اختیار تظاهرکنندگان قرار دهند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۳۵). قوام متوجه شد که اگر بخواهد به مقاومت در برابر تظاهرات عمومی ادامه دهد، بر شدت اغتشاش افزوده می‌شود و به خونریزی زیادی خواهد انجامید و در هر حال، با مخالفتی که عموم به وی نشان می‌دادند، دولتش در هیچ کاری نمی‌توانست موفق باشد (روحانی، ۱۳۵۳: ۲۸۹). بنابراین، وی مجبور به استعفا شد و نمایندگان مجلس در یک جلسه اضطراری مجدداً به نخست‌وزیری دکتر مصدق رأی دادند (طلوعی، ۱۳۸۰: ۴۵۰). قوام در سومین دوره نخست‌وزیری‌اش در مجموع پنج روز - از ۲۵ تیر تا ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ - عهده‌دار تشکیل کابینه شد و در این مدت حتی فرصت نیافت کابینه خود را تشکیل دهد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳۰).

ابراز احساسات و تظاهرات عمومی در حمایت از مصدق آنچنان زیاد بود که او خیلی زود با اختیارات فوق‌العاده به سر کار خود برگشت (کدی، ۱۳۷۵: ۲۳۶). از طنزهای تلخ تاریخ این دوره، حمایت شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) از مصدق بود؛ در حالی که یک سال بعد در اردوگاه مقابل وی قرار گرفت. طبق خاطرات شعبان جعفری، او و دارودسته‌اش در آن چهار روز نخست‌وزیری قوام به

شلوغ کردن اوضاع و هورا کشیدن برای مصدق پرداختند و تلاش بسیاری در این روزها انجام دادند. چنانچه وی اشاره می‌کند، بازاری‌ها و جبهه ملی‌ها تا زمانی که با مصدق بود از شعبان جعفری طرفداری می‌کردند و برای او حتی در سینما جهان، جشن گلریزان گرفتند و افرادی مانند غلامحسین صدیقی، مهندس بازرگان، عبدالله معظمی، شمس قنات‌آبادی، اللهیار صالح و مظفر بقایی نیز حضور داشتند (رهبر، ۱۳۸۳: ۲۳۴).

مجلس شورای ملی در جلسه مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ و مجلس سنا در جلسه مورخ ۱۱ مرداد، قیام ۳۰ تیر را قیام مقدس ملی خواندند (شمیم، ۱۳۴۶: ۸۳-۸۲). حمایت همه‌جانبه از قیام ۳۰ تیر چنان بود که حتی بعضی خان‌های آگاه و روشنفکر نیز از این قیام حمایت می‌کردند؛ چنانچه در غرب کشور، در لرستان خان‌های بزرگی از ایل بیرانوند مانند مرتضی خان اعظمی بیرانوند و عزیزالله خان سپهوند از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی حمایت کردند (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). خلاصه آنکه، با حمایت‌های وسیع ملت از مصدق، وی بعد از ۳۰ تیر دوباره به جایگاه نخست‌وزیری برگشت و به اوج قدرت و اعتبار و شهرت و محبوبیت رسید (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۴۵۴). پس از آن، مصدق سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرد و وزارت جنگ را بر عهده گرفت. تماس شاه را با دیپلمات‌های بیگانه ممنوع ساخت و اشرف پهلوی را به خارج از کشور تبعید کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۳۲۵). با شکست شاه و دربار در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، شاه به همراه عوامل داخلی و خارجی بر به شکست کشاندن دولت مصدق تمرکز کردند؛ برنامه‌ای که نهایتاً در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نتیجه داد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

واقعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بزنگاه‌های مهم تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. این کودتا فرایندی پیچیده از همکاری مخالفان داخلی و خارجی دولت مصدق بود. با پیروزی نهضت ملی در جریان قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق، نهضت به اوج اقتدار خود رسید. سید حسن امامی رئیس مجلس که از طرفداران دربار و شاه بود، کنار رفت و آیت‌الله کاشانی به ریاست مجلس انتخاب شد. در مجلس هم کمیسیونی برای تعقیب مسببان حوادث و کشتار ۳۰ تیر تشکیل شد. مجلس شورای ملی در مصوبه‌ای دیگر بنا به درخواست مصدق، اختیارات قانون‌گذاری را برای شش ماه به او واگذار کرد و این در شرایطی بود که دکتر مصدق علاوه بر ریاست قوه مجریه، ارتش، فرماندهی کل قوا و اختیارات تام در قانون‌گذاری، عملاً در کشور قدرتی بلامنازع شده بود (عاقلی، ۱۳۷۴: ۴۷۰). وی طبق اختیارات فوق‌العاده مجلس لوایح قانونی را تصویب کرد، بودجه ارتش را کاهش داد و افسران فاسد و بی‌لیاقت را تصفیه کرد؛ این امر مبارزه مستقیم با قدرت شاه بود. شاه به شدت از سوی دکتر مصدق

کنترل می‌شد؛ به گونه‌ای که حتی هزینه‌های شخصی دربار نیز به‌دقت بررسی می‌شدند و شاه بدون اجازه مصدق نمی‌توانست کاری انجام دهد (فردوست، ۱۳۷۸: ۵۵).

در همین حال، در شرایطی که دولت دکتر مصدق با ابتکارهای پیشنهادی امریکا و کشورهای غربی برای حل اختلافات با شرکت نفت ایران و انگلیس مخالفت می‌کرد، با طراحی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس و همراهی شاه، خواهرش اشرف، دربار و بخشی از ارتش، نیروهای نظامی کشور و جریان‌ها و گروه‌های سیاسی داخلی، توطئه‌ای برای ساقط کردن دولت مصدق برنامه‌ریزی شد که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ثمر نشست.

هرچند کودتا حاصل برنامه‌ریزی و هماهنگی‌های سازمان‌های اطلاعاتی امریکایی و انگلیسی بود، اما شکاف در جریان‌های حامی نهضت ملی نقش مؤثری در سقوط دولت مصدق داشت. چنددستگی و فرقه‌گرایی مزمن در بین نیروهای سیاسی-اجتماعی و مذهبی نهضت، یکی از عوامل شکست این نهضت بود. این تفرقه بعدها منشأ بسیاری از گفت‌وگوهای انتقادی میان دو طرف شد و هریک با سخنان خود دیگری را متهم به ایفای نقش در این زمینه کردند. دولت مصدق بر انبوهی از نیروهای اجتماعی-سیاسی و تمایلات متعارض و متفاوت استوار بود که گاهی با هم در تعارض شدید بودند و مصدق در سازماندهی این نیروها در قالب تشکل سیاسی قدرتمند و به‌کارگیری آن‌ها موفقیت چندانی کسب نکرد (ارسنجانی، بی‌تا: ۷۶). مصدق بعد از قیام ۳۱ تیر در اوج محبوبیت بود و می‌توانست با یک اقدام انقلابی خود را از توطئه‌های شاه و دربار و عوامل محافظه‌کار خلاص کند یا برای رسیدن به توافقی در زمینه احیای صنعت نفت ایران استفاده کند، ولی هیچ‌یک از این کارها انجام نشد و جهت‌گیری‌های مصدق در آمیزه‌ای از مصلحت‌اندیشی و مقاومت نسبی در مقابل فشارهای اقتصادی و سیاسی بریتانیا خلاصه می‌شد (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۴۸).

اختلاف دیدگاه مصدق با آیت‌الله کاشانی از دیگر عوامل موفقیت کودتای ۲۸ مرداد بود؛ مهم‌ترین اختلافات بین آن‌ها عبارت‌اند از: اختلاف نظر در خصوص عزل و نصب‌ها و سیاست‌ها، عدم تعقیب و مجازات مسببان کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از جانب دولت مصدق به‌رغم پیگیری موضوع از طرف مجلس، پاسخ منفی دکتر مصدق به درخواست آیت‌الله کاشانی برای تشکیل یک کنفرانس اسلامی بین‌المللی در تهران، ترس آیت‌الله کاشانی و سایر علمای حوزه علمیه قم از بی‌عملی مصدق در برابر نفوذ حزب توده، مخالفت با اعطای امتیازات قانون‌گذاری به دولت مصدق و نهایتاً تصمیم دکتر مصدق برای انحلال مجلس هفدهم با توسل به رفراندوم و مراجعه مستقیم به آرای مردم (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲ الف: ۱۹۵). اختلاف مصدق با آیت‌الله کاشانی و نیروهای مذهبی باعث شد که وی در ادامه راه بخش مهمی از حامیانش را از دست بدهد. مصدق عقیده داشت که روحانیت با وجود رهبری آیت‌الله کاشانی در

قیام ۳۱ تیر و حمایت از نهضت و بسیج توده‌ها نبایستی خواهان کسب قدرت به‌ویژه قسمت اجرایی حکومت باشد (مقصودی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

شخصیت‌های مهمی که از صف پشتیبانان مصدق کنار رفتند و فعلا نه به آنان پشت کردند عبارت بودند از: آیت‌الله کاشانی، حسین مکی، مظفر بقایی و ابوالحسن حائری‌زاده. اینان که نقش مهمی در پدیدآوردن جنبش ملی ایفا کرده بودند، نقشی بس مهم‌تر در از میان بردن آن بازی کردند. مخالفت‌های آن‌ها با مصدق، کار دشمنان دیگر مصدق را بسیار آسان کرد. مقامات انگلیسی و آمریکایی پشت کردند آنان به مصدق را نمودار فروپاشی جنبش ملی و آسیب‌پذیری آن در برابر تلاش‌های حزب توده دانستند (عظیمی، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

بی‌تردید بدون فراهم‌شدن زمینه‌های عینی کودتا ازسوی عوامل داخلی، موفقیت طرح کودتای انگلیسی-آمریکایی امکان‌پذیر نبود. درواقع، پیش از اجرای عملی کودتا در ۲۸ مرداد، نهضت ملی ایران شکست خورده بود و دولت قانونی و ملی مصدق در بن‌بست قرار داشت. حکومت مصدق از ضعف‌های ساختاری نیز برخوردار بود، از جمله بی‌کفایتی و فساد دستگاه اداری و قضایی، رقابت‌ها و قدرت‌طلبی‌های درون حکومت و از همه مهم‌تر وجود «حاکمیت دوگانه» ناشی از قدرت شاه و دربار از یک طرف و قدرت مجلس از طرف دیگر که همگی مانع از وجود یک قوه مجریه کارآمد و مؤثر بودند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲ الف: ۱۹۹).

مصدق از مهر ۱۳۳۱ با انگلیس قطع رابطه کرد و برای لندن روشن بود که بدون جلب حمایت آمریکا کاری از آن‌ها ساخته نیست. انگلیسی‌ها با حربه ترس از گسترش فعالیت حزب توده توانستند هم آمریکایی‌ها و هم نیروهای مذهبی را به تدریج از دولت مصدق دور کنند. در این زمینه، سازمان جاسوسی انگلستان شبکه‌ای از فعالیت‌های سیاسی را علیه دولت مصدق در قالب فعالیت‌های کمونیستی سازماندهی کرد. سازمان جاسوسی انگلستان با هدایت شاپور جی در داخل و کریستوفر ودهاوس در انگلستان، با کارگردانی اسدالله علم به جذب تعدادی از کمونیست‌های سابق پرداخت و با به‌خدمت‌گرفتن آن‌ها، فعالیت‌های مختلفی را در پوشش حزب توده انجام داد. آیت‌الله سید محمود طالقانی به‌عنوان یکی از فعالان سیاسی مذهبی آن زمان در این باره می‌گوید: «عده‌ای نویسنده که به آن‌ها محرر می‌گفتند، در منزل نشسته بودند و با جوهر قرمز و با امضای جعلی حزب توده برای تمام علمای سراسر ایران با پست نامه ارسال می‌کردند - ما به‌زودی شما را با شال‌های سران بالای تیرهای چراغ برق خیابان به دار خواهیم زد. امضا حزب توده» (افراسیابی، ۱۳۶۴: ۱۲۱).

بنا بر آنچه گفته شد، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، مناسبات قدرت‌های بزرگ در عرصه روابط بین‌الملل کاملاً به ضرر نهضت ملی ایران رقم خورد. در همین راستا، آمریکا و انگلستان بر سر ایران

به‌نوعی به اشتراک منافع رسیدند. پس از روی کار آمدن جمهوری خواهان در آمریکا، انگلیسی‌ها توانستند با ترفند بزرگ‌نمایی «خطر کمونیسم» نظر دولت جدید جمهوری خواه به رهبری ژنرال آیزنهاور را به اعاده دیکتاتوری در ایران جلب کنند، به‌ویژه آنکه با به‌قدرت رسیدن وینستون چرچیل - که در زمان وزارت جنگ خود سبب کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضاخان به قدرت شده بود - هم‌زمان با نهضت مبارزه با کمونیسم در آمریکا (مک‌کارتیسم) و مرگ استالین در شوروی، شرایط بین‌المللی لازم برای کودتا علیه دکتر مصدق و نهضت ملی فراهم آمد؛ چراکه دولت جدید آمریکا، دولت مصدق را زمینه‌ساز صعود کمونیست‌ها به قدرت می‌دانست (امینی، ۱۳۷۷: ۷۱). آمریکایی‌ها موفقیت دولت مصدق در حل منازعه نفتی را تهدیدی برای منافع شرکت‌های نفتی آمریکا قلمداد می‌کردند؛ در این زمینه، آیزنهاور در دیدار با اعضای کابینه به‌صورت بی‌سابقه‌ای گفت: «ما باید به سرمایه‌گذاری عظیم بریتانیا در ایران احترام بگذاریم، پیشنهاد آن‌ها کاملاً منطقی بوده است. نمی‌خواهیم میان ما و انگلیس اختلاف بیفتد و این الگو (موفقیت‌آمیز ملی شدن نفت) می‌تواند بر امتیاز انحصاری نفت آمریکا در دیگر نقاط جهان تأثیر بگذارد» (همان: ۷۴). به همین دلیل، ژنرال آیزنهاور و وزیر خارجه‌اش جان فاستر دالس و رئیس سازمان سیا آلن دالس، به برنامه انگلستان برای اجرای کودتا پاسخ مساعد دادند و مقدمات اجرای آن را در ایران فراهم آوردند؛ آن‌ها با وجود درخواست‌های مکرر دولت مصدق برای اعطای کمک مالی به ایران از انجام دادن آن سر باز زدند. دکتر مصدق در نامه‌ای به آیزنهاور از مواضع آمریکا در قبال ایران ابراز نارضایتی کرد و خواهان افزایش کمک‌های اقتصادی آن کشور به ایران شد. آیزنهاور نیز به وی پاسخ رد داد و از او خواست تا فرصت باقی است اقداماتی برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع انجام دهد (عاقلی، ۱۳۷۴: ۹۱).

عملیات کودتا علیه مصدق با عنوان عملیات آژاکس برای روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ برنامه‌ریزی شده بود، اما این نقشه را برخی از افسران وابسته به حزب توده افشا کردند و کودتا عملاً ناکام ماند. قرار بود این عملیات در چهار مرحله اجرا شود:

۱. تبلیغات منفی در مساجد، جراید، خیابان‌ها از سوی شبکه بدامن علیه مصدق به‌دلیل روابط نزدیکانش با حزب توده و شوروی؛
۲. خلع مصدق از نخست‌وزیری با فرمان شاه؛
۳. تظاهرات گروه‌هایی از مردم به نفع شاه و سلطنت؛
۴. ظاهر کردن پیروزمندانه سرلشکر زاهدی به عنوان نخست‌وزیر تازه از سوی شاه (همان: ۹۳).

دولت انگلیس برای پیشبرد تبلیغات خود علیه مصدق از رادیوی فارسی بی‌بی‌سی هم استفاده می‌کرد. فرمان عزل مصدق برعهده «سرهنگ نصیری» رئیس گارد سلطنتی وقت و از فرماندهان ارتش و وفادار به شاه بود. در این میان، بخشی از نیروهای ارتش به خانه رئیس ستاد ارتش هجوم بردند و او را

دستگیر کردند. همچنین گروهی به خانه برخی از نیروهای وابسته به مصدق مانند حسین فاطمی وزیر امور خارجه رفتند و وی را بازداشت کردند (نجاتی، ۱۳۷۸: ۴۰۶).

به این ترتیب، ساعت ۶ بامداد ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بود که مردم ایران از یک کودتای ناموفق اطلاع پیدا کردند؛ طبق اخباری که به سرعت منتشر شد، دولت دکتر محمد مصدق قرار بود در یک توطئه از پیش طراحی شده سرنگون شود، اما این توطئه در گام اصلی شکست خورد. ساعت ۷ صبح اطلاعاتی تازه درباره کودتا از طریق رادیو و روزنامه‌ها به اطلاع مردم رسید. شاه بی‌درنگ از رامسر به سمت بغداد و رم فرار کرد و زاهدی هم مخفی شد. بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد، میتینگ بزرگی در بهارستان برگزار شد که در این مراسم نمایندگان مختلف جبهه ملی نظر خود را درباره اوضاع کشور اعلام می‌کنند. با وجود اینکه در میتینگ بهارستان مردم به طور علنی خواستار محاکمه شاه و اضمحلال سلطنت بودند، اما این خواسته از سوی مصدق نادیده گرفته شد و مصدق از هوادارانش خواست تا خیابان‌ها را ترک کنند (همان: ۴۰۸). با شکست طرح اولیه کودتا و استفاده از ارتش که بیشتر با برنامه آمریکایی‌ها همخوانی داشت، مرحله دوم کودتا در ۲۸ مرداد از سوی شاپور جی و عوامل انگلیسی و حمایت آمریکایی‌ها به اجرا گذاشته شد. بر اساس برنامه‌ریزی‌های سرهنگ حسن اخوی طراح اجرایی کودتا، باید از مردم و جمعی از اراذل و اوباش علیه مصدق و دولتش استفاده می‌شد؛ به ویژه آنکه دولت مصدق دستور داده بود که هوادارانش خیابان‌ها را ترک کنند و این بهترین فرصت را برای کودتا فراهم می‌کرد.

مراحل طراحی عملیات اجرایی کودتای ۲۸ مرداد به شرح زیر بود:

۱. از نقاط مختلف شهر جمعیت‌هایی تشکیل و تعداد تقریبی هر جمعیت و رهبر هر گروه معلوم شود؛

۲. هریک از جمعیت‌ها در مسیرهای تعیین شده به سوی مرکز شهر حرکت کنند و همزمان به مقصد محل خیابان شاه-نادری برسند؛

۳. باشگاه‌های ورزشی مانند باشگاه تاج نیز به حرکت درآیند؛

۴. شعار همه افراد سلطنت محمدرضا باشد؛

۵. افراد گارد جاویدان به جمعیت بپیوندند؛

۶. خانه دکتر مصدق را محاصره و وی را دستگیر کنند؛

۷. دستگیری دکتر مصدق از رادیو اعلام شود و زاهدی با تانک به نخست‌وزیری برود و از شاه دعوت به بازگشت کند (تفضلی، ۱۳۵۸: ۱۸۷).

در روز ۲۸ مرداد، طرح فوق به طور کامل اجرا شد و واحدهای نظامی طرفدار دکتر مصدق دخالتی در خنثی‌سازی کودتا نکردند و مصدق از مردم نیز برای مقابله با کودتا دعوت نکرد.

از ساعات اولیه صبح ۲۸ مرداد، جمعیتی از سمت جنوب به‌سوی مرکز شهر تهران به راه افتادند. عوامل کودتا با پیگیری و خرج کردن مبلغ زیادی پول نیروهایی از اوباش و زنان محلات مختلف را به خدمت گرفتند و صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خیابان‌های تهران شاهد حرکت این نیروها و نیروهای نظامی با شعار «حمایت از شاه» بود. تا بعدازظهر خیابان‌ها در کنترل افرادی بود که به طرفداران مصدق حمله می‌کردند. دفترهای احزاب و نشریات طرفدار مصدق یا حزب توده غارت و به آتش کشیده شد. چند ساعت پس از شروع تظاهرات، کودتاگران به پشت‌گرمی تانک‌ها دفتر نزدیکان و روزنامه‌های هوادار مصدق را غارت کردند. ساعاتی پس از ظهر، درگیری بین طرفداران و مخالفان مصدق به اطراف خانه او کشیده شد. عده اندکی از نظامیان وفادار به مصدق با همه توان در برابر یورش جمعیت و نظامیان حامی کودتا مقاومت کردند، اما تصرف ساختمان رادیو، پایان واقعی ماجرا بود. در ساعات پایانی روز، مقاومت در اطراف خانه نخست‌وزیر هم شکسته شد، جمعیت خانه مصدق را غارت کردند و او از طریق بام خانه‌اش جان به در برد (عاقلی، ۱۳۷۴: ۴۶۷).

در روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ در تمام شهرهای ایران حکومت نظامی برقرار شد. از نخستین دقایق صبح روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ مأموران فرمانداری نظامی، دست به بازداشت عده زیادی از همکاران محمد مصدق، اعضای جبهه ملی، نمایندگان مستعفی و روزنامه‌نگاران و اعضای حزب توده زدند. زاهدی فرمانده کودتا به محمدرضاشاه تلگرافی زد و از وی خواست تا به ایران بازگردد، شاه نیز در جواب فضل‌الله زاهدی اعلام کرد بی‌درنگ به ایران بازمی‌گردد. مصدق در روز ۲۹ مرداد خود را به زاهدی تسلیم کرد و بازداشت شد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

بدین ترتیب کودتا پیروزی شد، سرلشکر زاهدی به مقام نخست‌وزیری رسید و محمدرضا پهلوی به کشور بازگشت. مصدق در دادگاه نظامی محاکمه و به سه سال حبس مجرد (انفرادی) محکوم شد؛ وی پس از پایان زندان به زادگاه خود روستای احمدآباد (کرج) تبعید شد و در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در همان جادگذشت.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مدت ۲۵ سال توانست پایه‌های حکومت محمدرضا پهلوی را تحکیم کند؛ پس از آن، دوره‌ای از خفقان سیاسی بر کشور حاکم شد و بدین‌سان عصر جدیدی در سرنوشت ملت ایران رقم خورد. پس از کودتا، مذاکرات نفت با شرکت نفت ایران و انگلیس و چند شرکت آمریکایی و اروپایی شروع شد که در آخر به قرارداد کنسرسیوم انجامید. کمک‌های مالی آمریکا به دولت ایران رسید و در تقویت حکومت تازه مؤثر افتاد. در وقوع این کودتا در کنار عوامل داخلی و خارجی، اشتباهات تاکتیکی رهبران جبهه ملی ایران نیز درخور توجه است؛ بی‌توجهی به اهمیت سازماندهی در مبارزه سیاسی، انحلال مجلس، اغراق در وابستگی اقتصاد جهانی به نفت ایران، دست‌کم گرفتن

قدرت کارتل‌های نفت، بازگذاشتن دست حزب توده و بی‌توجهی به شکاف‌هایی که در صفوف حامیان مصدق ایجاد شد، از جمله دلایل ناکامی دولت مصدق در مواجهه با دشمنانش بود (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲ب: ۲۰۵).

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، شورش‌ها و حرکت‌های اعتراضی دوره تاریخی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش مورد بررسی قرار گرفت. اگرچه ماهیت شورش‌ها و جنبش‌های این دوره با یکدیگر تفاوت داشت، چنان‌که در مقدمه آمد، چون می‌توانستند سرنوشت کشور و حکومت را تحت‌تأثیر قرار دهند، ذیل مفهوم شورش دسته‌بندی شدند. دوره تاریخی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ از دوره‌های پرتلاطم تاریخ ایران است؛ خلع رضاشاه از سلطنت و اشغال کشور از سوی ارتش‌های متفقین، فروپاشی ساختار نیروهای نظامی کشور و تضعیف اقتدار حکومت مرکزی زمینه‌ساز بروز شورش‌ها و ناامنی‌های مختلف در کشور شد. تا سال ۱۳۲۵، بخش مهمی از شورش‌ها و ناآرامی‌ها ماهیتی محلی و عشایری داشت؛ در این چارچوب، می‌توان به شورش‌های صولت‌السلطنه در خراسان و ایل قشقایی اشاره کرد. با پایان جنگ جهانی دوم و متأثر از عوارض اشغال نظامی کشور، وقوع دو جنبش خودمختاری در آذربایجان و کردستان تمامیت ارضی کشور را به شکل جدی مورد تهدید قرار داد. حمایت‌ها و تحریکات شوروی نقش مهمی در وقوع این جنبش‌ها داشت و درنهایت، زمانی که حکومت مرکزی سامانی به روابطش با همسایه شمالی داد، توانست این دو جنبش را سرکوب کند.

از سال ۱۳۲۵ به بعد، ماهیت شورش‌ها و حرکت‌های اعتراضی تغییر کرد. چالش بین نهاد سلطنت و مجلس و درنهایت، بین دولت منتخب و شاه، زمینه‌ساز وقوع دو جنبش و کودتا در کشور شد. قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و نهایتاً کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مهم‌ترین اتفاقات در این چارچوب بودند. از کودتای ۲۸ مرداد به بعد، شاهد شکل‌گیری دو قطبی شدن جامعه هستیم و ماهیت اعتراضات و قیام‌ها عموماً علیه حکومت و شخص اول مملکت بود؛ این روند تا وقوع انقلاب اسلامی و سقوط حکومت پهلوی تداوم یافت.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران معاصر، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ یازدهم، تهران: نشر نی.
- آوری، پیتز (۱۳۸۲). تاریخ معاصر ایران: از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: آشیانه کتاب، عطانی.
- احمدی طباطبایی، علی محمد (۱۳۸۴). تاریخ مختصر سیاسی و اجتماعی بروجرد، تهران: حروفیه.
- ارسنجان، حسن (۱۳۶۶). یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی‌تیر، تهران: هیرمند.
- ارسنجان، حسن (بی‌تا). یادداشت‌های سیاسی، بی‌جا.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، چاپ دوم، تهران: قومس.
- اعزاز نیک‌پی، عزیزالله (۱۳۴۷). تقدیر یا تدبیر، خاطرات اعزاز نیک‌پی، تهران: ابن سینا.
- افراسیابی، بهرام (۱۳۶۴). ایران و تاریخ، تهران: زرین.
- امینی، علی (۱۳۷۷). خاطرات علی‌امینی، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: حوزه هنری.
- ایوانف، میخائیل سرگی‌ویچ (۱۳۸۵). عشایر جنوب، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: آرون.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۶). یادداشت‌های روزانه، چاپ اول، تهران: قلم.
- بختیار، سامان (۱۳۹۷). «از آغاز تا پایان فرقه دموکرات آذربایجان»، پایگاه خردگان، در آدرس اینترنتی: <https://19152=kheradgan.ir/?p>
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). صولت‌السلطنه هزاره و شورش خراسان در زمستان سال ۱۳۲۰، تهران: جهان کتاب.
- همان (۸۹۱۳). نبرد سمیرم: انگلیسی‌ها، قشقایی و جنگ دوم جهانی، تهران: خجسته.
- پیرریگارد، ژان؛ هوکارد، برنار و ریشار، یان (۱۳۷۷). ایران در قرن بیستم، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.

- تاج عینی، مریم (۱۳۸۵). «ایران و جنگ جهانی دوم»، زمانه، سال پنجم، شماره ۵۲، دی: ۷۷-۷۱.
- نیرانیان، صفاءالدین (۱۳۷۱). ایران در اشغال متفقین، چاپ اول، تهران: رسا.
- تفضلی، محمود (۱۳۵۸). مصدق، نفت، کودتا، تهران: امیرکبیر.
- ثوابت، جهانبخش؛ پروانه، فرهاد و ذوالنوری، فرزاد (۱۳۹۸). «بررسی زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و سقوط جمهوری کردستان (مهاباد) ۱۳۲۴/۱۹۴۶م»، فصلنامه علمی ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی، سال ششم، شماره ۲۳، زمستان: ۳۰-۱.
- جامی (۱۳۹۲). گذشته، چراغ راه آینده است، به کوشش فرید مرادی، تهران: نگاه.
- جزنی، بیژن (بی‌تا). تاریخ سی ساله ایران، بی‌جا: بی‌نا.
- جونیر، ویلیام ایگلثون (بی‌تا). جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ترجمه محمد صمدی، سنج: بی‌نا.
- حسنلی، جمیل (۱۳۸۱). فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، به روایت اسناد محرمانه اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه منصور همای، تهران: نشر نی.
- خرمی، قاسم (۱۳۹۹). «صولت خان، فاتح خراسان: داستان ناتمام صولت السلطنه هزاره خان بزرگ تایباد و باخرز»، در آدرس اینترنتی: <https://www.karkhanedar.com>
- درداری، نوروز (۱۳۸۸). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایل بزرگ قشقایی، چاپ اول، شیراز: قشقایی.
- دهقان‌نژاد، مرتضی و لطفی، الهام (۱۳۹۱). «جنگ جهانی دوم و گسترش ناامنی و فساد در جامعه ایران»، مرکز مطالعات تاریخ معاصر ایران، در آدرس اینترنتی: http://www.iichs.ir/Upload/Image/Original/139407/5afb93c9beef.pdf_40da_b916_7258_f43aa2a5
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران: پاژنگ.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱). ایران بین دو کودتا؛ تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد، تهران: سمت.
- روحانی، فزاد (۱۳۵۳). تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- روزنامه باختر، ۲۸ تیر ۱۳۳۱.
- رهبر، سعید (۱۳۸۳). نگاهی به نهضت ملی ایران و نقد خاطرات شعبان جعفری، تهران: هیرمند.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۲). خاطرات نخستین سپید ایران احمد امیراحمدی، چاپ اول، تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- زنگنه، احمد (۱۳۵۵). خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان (از شهریور ۱۳۲۰ تا دی ماه ۱۳۲۵)، تهران: شرق.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۸). «ساختار قدرت در عصر بعد از رضاشاه: با تأکید بر مجلس چهاردهم»، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)، به کوشش مجتبی مقصودی، تهران: روزنه.

- سالمی، حسن (۱۳۷۸). «۳۰ تیر، روز شکست نهضت ملی ایران»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۳: ۸۴.
- شفیعی، امیر ولی الله (۱۳۴۰). اسراری از سیاست های پشت پرده در ایران، از شهریور ۱۳۲۰ تا نیمه اول ۱۳۲۶، جلد ۱، تهران: خرمی.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۴۶). ایران در دوره سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی، تهران: چاپخانه ایرانیان.
- شیخ نوری، محمدا میر (۱۳۸۸). تاریخ نفت در ایران و خاورمیانه، تهران: دانشگاه پیام نور.
- صدری، منیره و نیکبخت، رحیم (۱۳۸۶). پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- طلوعی، محمود (۱۳۸۰). صد سال صد چهره، تهران: علم.
- همان (۱۳۹۲). معماهای تاریخی، تهران: علم.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۴). روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد ۱، تهران: گفتار.
- همان (۱۳۸۰). شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد ۳، تهران: علم ارمغان.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲). بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، تهران: البرز.
- علم، محمدرضا و افسری راد، محمد (۱۳۹۴). «رابطه حزب پان ایرانیست با جبهه ملی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، پژوهش های علوم تاریخی، دوره ۷، شماره ۲، پاییز و زمستان: ۳۷-۵۶.
- فاطمی، نصرالله (۱۳۷۹). گزند روزگار، چاپ اول، تهران: شیرازه.
- فردوست، حسین (۱۳۷۸). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشی سیاسی انتشارات اطلاعات.
- فرمان فرمانیان، متوجه (۱۳۸۴). خون و نفت؛ خاطرات یک شاهزاده ایرانی، به کوشش رخسان فرمان فرمانیان، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- قطبی، بهروز (۱۳۸۱). گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، تهران: اطلاعات.
- قهرمانی ایبوردی، مظفر (۱۳۷۳). تاریخ وقایع عشایری فارس، تهران: علمی.
- کاشانی، سید محمود (۱۳۵۹). قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بی جا: خوشه.
- کدی، نیکی. آر (۱۳۷۵). ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کوچرا، کریس (۱۳۷۳). جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.
- کینان، درک (۱۳۶۷). کردها و کردستان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.

فصل نهم: شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در سال‌های پس از... ۳۶۳

گابریل، آلفونس (۱۳۹۲). سفرنامه آلفونس گابریل (عبور از صحاری ایران)، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، تهران: ایران‌شناسی.

لسترنج فاوست، لویس (۱۳۷۴). ایران و جنگ سرد (بحران آذربایجان ۲۵-۱۳۲۴)، ترجمه کاوه بیات، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

لنژوسکی، جورج (۱۳۵۳). رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رانین، تهران: جاویدان.

مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۶). تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات سیاسی-اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، با آثاری از امینی و دیگران، تهران: روزنه.

همان (۱۳۸۸). «بحران آذربایجان و کردستان (۲۵-۱۳۲۴)»، در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)، به کوشش مجتبی مقصودی، تهران: روزنه.

مکی، حسین (۱۳۶۶). وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر (۱۳۸۱). بحران آذربایجان، خاطرات آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی دریاره غانله پیشموری، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد سال ۱۳۲۲، پوشه (۲۶-۰۲-۸۴) ۱۳۲۲، شماره ۰۰۵۶، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مهدی‌نیا، جعفر (۱۳۷۱). زندگی سیاسی محمدعلی فروغی، چاپ اول، تهران: پانوس.

میلانی، محسن (۱۳۸۳). شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.

نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۸). مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت، جلد ۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

نجفی کشکولی، فاطمه (۱۳۹۵). «نهضت جنوب دبیر تاریخ شیراز ۱۳۲۵-۱۳۲۴»، در آدرس اینترنتی: <http://ensani.ir/file/download/article/pdf.۳۴-۵۱۲۴-۲۰۱۲۰۳۲۹۱۷۱۱۴۳>

نجفی، ناصر (۱۳۷۷). دکتر مصدق بر مسند قدرت، تهران: پیکان.

نصیری طیبی، منصور (۱۳۸۱). نهضت جنوب (فارس، قشقایی و غانله آذربایجان)، تهران: شیرازه.

نورزاده بوشهری، اسماعیل (۱۳۲۷). اسرار نیت جنوب (سیاسی و تاریخی)، تهران: چاپخانه تابش.

ویسی قلعه‌گلینه، فربرز و درویشی، ابراهیم (۱۳۹۴). «تأثیر نهضت ملی نفت بر ناسیونالیسم ایرانی»، فصلنامه علمی-تخصصی پارسوا، زمستان: ۴۶-۵۴.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲ الف). اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

همان (۱۳۷۲ ب)، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، تهران: مرکز.

فصل دهم

تاریخ شورش در ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ش

سید محمود سادات بیدگلی^۱

چکیده

در دوره زمانی ۱۳۳۲-۱۳۵۷ش طیف وسیعی از اعتصابات و شورش‌های کارگری و نیز مخالفت با سیاست‌های نوسازی آمرانه این دوره مانند اصلاحات ارضی و ناآرامی‌های گسترده مانند قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رخ داده و حکومت برای مقابله از ابزارهای گوناگونی مانند سرکوب، زندان و تبعید استفاده کرده است. این پژوهش با نظم کرونولوژیک به بررسی شورش‌های این بازه زمانی و شیوه‌های حکومت در سرکوب آن‌ها می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که هرگاه حکومت از روش‌های مسالمت‌آمیز در برخورد با مخالفان استفاده کرده، قادر به کنترل اوضاع بوده و در مقابل، استفاده از قوه قهریه به پیچیده‌شدن شرایط و گسترش آشوب و شورش و استفاده طرفین از آن انجامیده است. میزان شورش‌ها در دوره پهلوی نسبت تام و تمامی با رفتار حکومت و به‌ویژه شخص شاه داشت. در انتهای حکومت پهلوی خشونت تنها ابزاری بود که حکومت برای کنترل آشوب‌ها و شورش‌ها از آن استفاده می‌کرد و استفاده از نیروهای آموزش‌ندیده ارتش و ژاندارمری به خشونت بیشتر می‌انجامید. به این ترتیب، خرید وسایل مدرن ضدشورش و نیز آموزش نیروها در راستای کنترل این شورش‌ها ارزیابی می‌شود، ولی سیل ناآرامی و شورش کنترل‌شدنی نبود و به فروپاشی ساختار سیاسی در بهمن ۱۳۵۷ انجامید.

۱. استادیار تاریخ پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی sadal@ri-khomeini.ac.ir

مقدمه

خشونت سیاسی به تمامی حملات جمعی اطلاق می‌شود که درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی دیگر شامل گروه‌های سیاسی رقیب و صاحبان مناصب یا سیاست‌های آن شکل می‌گیرد. این مفهوم نمایانگر مجموعه‌ای از اقدامات است که وجه مشترک تمامی آن‌ها استفاده واقعی از خشونت یا تهدید به کاربرد آن است. با این حال، مفهوم خشونت سیاسی شامل انقلاب به عنوان تحول سیاسی اجتماعی بنیادینی تعریف می‌شود که با خشونت انجام می‌پذیرد و جنگ‌های چریکی، کودتاها، طغیان‌ها و شورش را شامل نمی‌شود (گر، ۱۳۷۹: ۲۲). یک جامعه ممکن است شورش‌هایی را تجربه کند، ولی انقلابی به خود نبیند؛ انقلاب داشته باشد، اما فارغ از کودتا باشد یا در آن کودتا به وقوع بپیوندد، ولی در آن شورشی رخ ندهد (همان: ۳۰-۲۸)؛ بنابراین، آشوب و خشونت سیاسی نسبتاً خودجوش و غیرسازمان‌یافته همراه با مشارکت مردمی فراوان شامل انتصابات سیاسی خشونت‌بار، شورش‌ها، درگیری‌های سیاسی و شورش‌های محلی است (همان: ۲۸). در دوره زمانی ۱۳۵۷-۱۳۳۲ طیف وسیعی از اعتصابات و شورش‌های کارگری و نیز مخالفت با سیاست‌های نوسازی آمرانه این دوره مانند اصلاحات ارضی تا ناآرامی‌های گسترده مانند قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شکل گرفته و حکومت برای سرکوب از ابزارهای گوناگونی مانند سرکوب، زندان و تبعید استفاده کرده است. این پژوهش با نظم کرونولوژیک به بررسی شورش‌های این بازه زمانی و شیوه‌های حکومت در سرکوب آن‌ها می‌پردازد. یافته‌های آن نیز نشان می‌دهد که هرگاه حکومت از روش‌های مسالمت‌آمیز در برخورد با مخالفان استفاده کرده قادر به کنترل اوضاع بوده است، اما استفاده از قوه قهریه به پیچیده‌شدن شرایط و گسترش آشوب و شورش و استفاده طرف‌های درگیر از آن انجامیده است. بسته‌شدن فضای سیاسی و ازین‌رفتن محمل‌هایی برای بیان اعتراض‌ها مانند تعطیلی سندیکاها، مخالفان را به استفاده از روش‌های خشن‌تر سوق داده است.

تبعیدیان کودتای ۲۸ مرداد

کارمندان، کارگران و نظامیان عضو حزب توده بیشترین افرادی بودند که در جریان کودتای ۲۸ مرداد شورش کردند. اینکه حزب توده چرا در کودتای ۲۸ مرداد از مصدق حمایت نکرد، موضوع درخور پژوهشی است که جا دارد در جای دیگری بدان پرداخته شود. این حزب لزطریق نفوذی‌هایش در ارتش از کودتا خبر داشت و حتی جوانشیر مدعی بود که خبر آن را به مصدق هم داده است (جوانشیر، ۱۳۵۹: ۲۸۲-۲۷۶). اینکه حزب توده در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد در آمادهاش به سر می‌برد، نشان‌دهنده آگاهی از کودتاست. به دنبال شکست کودتا در ۲۵ مرداد، اعضای حزب توده، مجسمه‌های شاه را در شهرها

پایین کشیدند و سرمقالاتی علیه کودتا نوشتند. همین فعالیت‌ها باعث شد تا با وجود عدم ورود رسمی حزب توده در روز کودتای ۲۸ مرداد به طرفداری از مصدق، باز هم محکوم به حمایت از مصدق شود. بهروز معتقد است که اعضای عادی و میانی حزب در برابر کودتا مقاومت کردند، در حالی که رهبران یا از کشور گریختند یا با سران کودتا همکاری کردند (بهروز، ۱۳۸۰: ۴۷). بررسی شورشیان توده‌ای کودتای ۲۸ مرداد نیز مؤید این مطلب است و نشان می‌دهد که افراد سرشناس در آن نیستند و بیشتر رده‌های پایینی و میانی حزب دستگیر و مجازات شدند. حزب و عملکرد آن را زیر نظر داشت؛ روزی که پس از کودتا دستگیر شد می‌نویسد حکومت همه چیز را درباره حزب می‌دانست.^۱

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تعدادی از توده‌ای‌ها دستگیر شدند؛ آن‌ها را در پادگان مهرآباد جمع و با قطار به جنوب تبعید کردند و در خرمشهر به آسایشگاه نیروی دریایی بردند. عده‌ای در خرمشهر با نوشتن تعهدنامه آزاد شدند و مابقی که حدود سی نفر بودند با کشتی به خارک تبعید شدند. این افراد در خارک نوعی زندگی کمونی و اشتراکی را شروع کردند که خودشان بدان «کمون خارک» می‌گفتند (کی‌مرام، ۱۳۷۴: ۳۵۳).

در شهرکرد در جریان شورش‌های ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه نفر دستگیر شدند؛ سه نفر از آنان از فعالان حزب توده بودند که حکم تبعید برایشان صادر شد. حسن دلشاد رئیس سابق اداره فرهنگ شهرکرد یکی از این افراد بود که در ۱۶ مرداد ۱۳۳۲ تجمعی را با حضور پانصد نفر از اهالی به نفع حزب توده برگزار کرده بود. حبیب‌الله دانش هفده‌ساله و محصل، نورالله اسماعیل هفده‌ساله و شاگرد شیشه‌بری، محمدرضا صمیمی ۳۴ ساله و آموزگار عضو حزب توده بودند. رحمن گنجی هم جزء این افراد بود که قبلاً هم به مدت یک سال به چابهار تبعید شده و درخواست عفو کرده بود (ساکما، ۷۷۸۲۷-۲۹۳). وی پس از تحمل شش ماه تبعید در ۲۷ بهمن ۱۳۳۲ مورد بخشودگی قرار گرفت (ساکما، ۷۷۸۲۷-۲۹۳). شکست کودتا در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به فعالیت گسترده توده‌ای‌ها در سراسر کشور انجامید که با موفقیت کودتا در سه روز بعد از آن، به عنوان جرم آن‌ها تلقی شد. در ۲۵ مرداد سیروس شوقی، مختار برخورداری کارمند اداره راه، ابوالقاسم اعتمادی کارمند دارایی، رضا انگوری و عبدالله حسنی روزنامه‌فروش در بندرعباس به شاه توهین کردند. در شهریور ۱۳۳۲ به جرم آن‌ها رسیدگی و هر پنج نفر به کرمان تبعید شدند. از این پنج نفر سیروس شوقی و رضا انگوری جزء توده‌ای‌هایی بودند که در بندرعباس در تبعید به سر می‌بردند. توده‌ای‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم به تبلیغات خود ادامه دادند. کارخانه‌ها و مراکز کارگری، محل‌های حساس و روستاها جزء نقاط هدف توده‌ای‌ها برای فعالیت تبلیغی بود. در آبان ۱۳۳۲ دولت ورود توده‌ای‌ها به روستاهای شهنسوار را ممنوع کرد؛ زیرا به تبلیغ این حزب می‌پرداختند

۱. برای اطلاع بیشتر نک به: دفاعیات خسرو روزبه قهرمان ملی (واپسنگتن: کتاب‌ها و مجله‌های آسیا، ۱۳۵۷).

(ساکما، ۶۲۰۲۵-۲۹۳). در ۱۱ دی ۱۳۳۴ استاندار استان دوم از فرمانداری‌ها خواست تا کدخدایان روستاها درباره فعالیت توده‌ای‌ها گزارش صحیح و فوری ارسال کنند (ساکما، ۳۴۶۷۲-۲۹۳) که نشان می‌دهد اعتماد کافی به گزارش کدخدایان وجود نداشته و ثانیاً با وجود فضای بسته بعد از کودتا، همچنان تبلیغات حزب توده ادامه یافته است. در فضای پراشتاب بعد از ۲۸ مرداد، مسیر قانونی برای شورشیانی که مجازات می‌شدند طی نشده بود. در شهریور ۱۳۳۲ در ملایر پرونده پانزده نفر طبق درخواست شهربانی ملایر در کمیسیون امنیت اجتماعی مطرح شد و چون این افراد هرکدام در دادگاه‌های مختلف پرونده داشتند، بررسی اتهام آنان در کمیسیون، قانونی نبود و پرونده‌ها هم ناقص بود. کمیسیون این پرونده‌ها را به شهربانی برگرداند تا از تک‌تک افراد تحقیقات شود درباره اینکه «آنان در ۲۶ و ۲۷ مرداد ۳۲ چه ساعتی در چه محلی اجتماع کرده و چه عملیاتی انجام می‌دادند؟ و باید پاسبان‌ها خود شاهد این ماجرا بوده باشند» (ساکما، ۳۶۲-۲۹۳). شهربانی به جای تکمیل پرونده این افراد، نه نفر از آن‌ها را با احمد تبریزیان که از طرف کمیسیون محکوم به یک سال حبس شده بود، توسط ژاندارمری به خرم‌آباد تبعید کرد و آن‌ها را تحویل لشکر پنج لرستان داد (ساکما، ۳۶۲-۲۹۳).

بخشی از شورشیان کودتای ۲۸ مرداد کارگران بودند. آنان به جرم شورش تبعید شدند، اما مدت تبعید این افراد کوتاه و هدف تنبیه آنان بود. سپهد زاهدی نخست‌وزیر پس از پایان مدت تبعید آنان، تأکید کرد که باید پس از پایان مدت تبعید در محل کار قبلی خود مشغول به کار شوند (ساکما، ۱۹۹۹۲-۲۹۳-۹۷). این افراد از سمپات‌های حزب توده بودند که تسهیلاتی برای آنان فراهم می‌شد تا دست از هواداری از حزب بردارند، اما اعضای رده پایین و میانی حزب توده مشمول این تسهیلات نشدند و بسیار بر آنان سخت گرفتند. آن‌ها به دو تبعیدگاه برازجان و خارک فرستاده شدند و حتی برخی زندانیان توده‌ای را هم به علت این شورش‌ها راهی تبعید کردند.

شمشیری از جمله شورشیان ۲۸ مرداد بود که به جزیره خارک تبعید شد. نصرت‌الله خازنی رئیس دفتر مصدق در زمان کودتا درباره تبعید شمشیری می‌گوید: «... وقتی کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد، از جمله کسانی که خیلی مورد غضب شاه قرار گرفت حاج حسن شمشیری بود. این بود که او را بازداشت کردند و به جزیره خارک تبعید شد. جزیره خارک را برای این کمونیست‌ها و مخالفین دیگر تدارک دیده بودند. بعد حاج حسن را با یک هواپیمای نظامی بردند در خارک زندانی کردند.» (خازنی، ۱۳۸۲: ۱۰). حکومت، داریوش فروهر را هم به علت شرکت در حوادث ۲۵ مرداد دستگیر کرد. وی در مرداد زخمی شد، ولی مبارزه را به صورت پنهانی ادامه داد و نخستین دوره روزنامه آرمان ملت را منتشر کرد تا آنکه در ۱۰ دی ۱۳۳۲ دستگیر و به جزیره قشم تبعید شد. داریوش فروهر در تبعیدگاه، طرحی با

عنوان «اتحاد-انقلاب-انتقام» به حزب ملت ایران و «نهیضت مقاومت ملی» ارائه داد؛ علیه قرارداد کنسرسیوم، تظاهرات خیابانی متعدد و پراکنده‌ای بر پا کرد و بار دیگر همراه با چند نفر از هم‌فکرانش به زندان افتاد (روزنامه اتحاد بزرگ، ۱۳۵۹، ش ۴۸: ۴).

اعتصاب و شورش در زندان

سخت‌گیری بر زندانیان سیاسی در حکومت پهلوی را ناشی از تأثیر فعالیت‌های مسلحانه می‌دانند (سنجری، ۱۳۸۴، ش ۷۵) که هم باعث سخت‌گیری در داخل زندان‌ها می‌شد و هم زندانیان را از حبس در محل وقوع جرم، به حبس در تبعید در زندانی در شهری بدآب‌وهوا مانند برازجان منتقل می‌کردند. اولین زندانی و تبعیدی به شهر برازجان، شمس‌الدین امیرعلانی سفیر کبیر دولت مصدق در فرانسه بود که در سال ۱۳۳۳ ش همراه پنج نفر دیگر از اعضای نهیضت مقاومت ملی به بوشهر، برازجان، کازرون، لار و جهرم تبعید شدند. البته آن‌ها در زندان شهربانی در نزدیکی بازار زندانی بودند. در زمان تبعید امیرعلانی هنوز دژ برازجان به زندان تبدیل نشده بود. اولین گروه زندانیان سیاسی دژ برازجان، گروه کمونیست‌ها بودند که از زندان مشهد به برازجان تبعید و زندانی شدند.

شورشیان تبعیدی از تهران به برازجان شامل افسران نظامی حزب توده، سازمان جوانان حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان و کومه‌له، حزب دموکرات کردستان، فدائیان اسلام، جمعیت مؤتلفه اسلامی، نهیضت آزادی ایران، نیروی سوم، زندانیان ۱۵ خرداد و متهمان ترور منصور بودند.

دکتر سحابی و سایر اعضای نهیضت آزادی در سال ۱۳۴۱ بازداشت، زندانی و سپس به برازجان تبعید شدند. اعضای نهیضت آزادی به دنبال حمایت از اعتراض سایر زندانیان به وضعیت بد معیشتی و غذای زندان مشمول تبعید به برازجان شدند. در آبان ۱۳۴۴، هجده نفر از دوستان نهیضتی و غیرنهیضتی را به دژ برازجان - که تبدیل به زندان شده بود - تبعید کردند؛ این افراد عبارت‌اند از: ۱. دکتر یدالله سحابی؛ ۲. مهندس بازرگان؛ ۳. مهندس عزت‌الله سحابی؛ ۴. دکتر عباس شیبانی؛ ۵. احمد علی بابایی؛ ۶. محمد مهدی جعفری؛ ۷. ابوالفضل حکیمی؛ ۸. محمد بستنگار؛ ۹. مصطفی مفیدی؛ ۱۰. مجتبی مفیدی؛ ۱۱. مهدی حمصی؛ ۱۲. دکتر حسین عالی؛ ۱۳. سید محسن طاهری؛ ۱۴. ابوالفضل وکیلی؛ ۱۵. فرخ قالیچه‌چیان؛ ۱۶. مهدی شاملو؛ ۱۷. منوچهر صفا؛ ۱۸. عباس عاقلی‌زاده.

عزت‌الله سحابی در مصاحبه خود در سال ۱۳۷۲، تعداد تبعیدیان را هفده نفر و دلیل تبعید را امضای اعلامیه اعتصاب عنوان کرد (سحابی، ۱۳۷۲). با وجود این، وی در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۸۵ با او انجام شد، این تعداد را هجده نفر ذکر کرد (سحابی، ۱۳۸۵). همچنین، عالی تعداد تبعیدیان را هجده نفر اعلام کرده است.

علت شورش و اعتصاب غذا از طرف اعضای نهضت آزادی اختصاص فضا برای زندانیان عضو حزب جاما بود؛ اما دکتر سامی را که جزء سخنگویان اعتصاب بود، تبعید نکردند. مهندس سبحانی در مصاحبه‌ای دیگر، درباره تبعید نشدن طالقانی هم می‌گوید: «آقای طالقانی هم آن اعلامیه اعتصاب را امضا نکرده بود؛ چون آقای طالقانی روحانی بود، می‌گفت برای من مناسب نیست که من اعلام اعتصاب غذا بکنم. من اعتصاب غذا می‌کنم، غذا هم نمی‌خورم، ولی در اعلام آن اسم را نمی‌گذارم. این بود که آقای طالقانی چون امضا نداشت، ایشان را تبعید نکردند. یکی دو نفر از دوستانمان که دادگاه داشتند مثل مرحوم رادنی‌ا، این‌ها را تبعید نکردند، ولی بقیه ما را تبعید کردند. دوسه نفر هم غیر از نهضت آزادی داخل زندان بودند که به جمعیت سوسیالیست‌های خلیل ملکی وابسته بودند. آن‌ها را هم همراه ما تبعید کردند» (سحابی، ۱۳۷۲).

از این هجده نفر، چهارده نفر از زندان شماره ۴ قصر و چهار نفر از زندان شماره ۳ بودند. سبحانی بهبودی شرایط زندان را علت اعتصاب می‌داند و در ظاهر، خواسته‌های آنان از طرف رئیس زندان پذیرفته شد (سحابی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۸۱-۲۸۰)؛ حسین عالی می‌گوید که اعتصاب برای دادن جا به زندانیان جاما بود؛ به گفته وی، «پس از چند روز اتفاقات دیگری افتاد. روز ۵ آبان ۱۳۴۴ بود که آمدند به زندان شماره ۴ قصر و به چهارده نفر از ما اعلام کردند که برای انتقال به زندان قزل‌قلعه خودمان را آماده کنیم» (جعفری، ۱۳۸۹: ۲۱۱). در واقع، حکومت می‌خواست آن‌ها را به برازجان منتقل کند، اما وانمود می‌کرد که چنین نیست. به گفته عمویی، «بعد پاسبانی خبر داد که تعدادی زندانی سیاسی به برازجان انتقال یافته‌اند و هم‌اکنون در حیاط شهربانی در انتظار اتمام بازرسی و تعیین بندشان هستند. کی منش را که در آن زمان نماینده ما برای ارتباط با زندانبان بود برای آگاهی از هویت و کم‌وکیفیت تازمواردین مأمور کردیم. دقایقی بعد به بند بازگشت و خبر آورد که میهمانان شماری از اعضای نهضت آزادی هستند که مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نیز جزء آن‌ها هستند» (عمویی، ۱۳۷۷: ۲۲۱). این افراد چهارده نفر از نهضت آزادی به نام‌های مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، احمد علی‌بابایی، دکتر شبانی، ابوالفضل حکیمی، دکتر علی محمد جعفری، محمد بسته‌نگار، مصطفی مفیدی، مجتبی مفیدی، محمد حمصی، شاملو و قالیچه‌چیان و دو نفر از جامعه سوسیالیست‌ها به نام‌های عباس عاقلی‌زاده و منوچهر صفا و دو نفر از وابستگان به جریان پانزدهم خرداد به نام‌های محسن طاهری و وکیلی بودند (همان: ۲۲۲). ۱۸ زندانی و ۳۶ سرباز را سوار اتوبوس کردند و به سمت برازجان به راه افتادند. تبعید اعضای نهضت آزادی، انعکاس جهانی پیدا کرد و رادیوها و خبرگزاری‌ها و شخصیت‌های جهانی همچون ژان پل سارتر و برتراند راسل و جمع دیگری از استادان، نامه اعتراضی نوشتند و از دولت ایران خواستند تا این افراد آزاد شوند (سحابی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۸۷).

در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۴۸، حبیب‌الله عسکراولادی، مهدی عراقی و محی‌الدین انواری از اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی که به‌علت قتل منصور در تهران در زندان بودند به برازجان تبعید شدند (عراقی، ۱۳۷۸: ۱۷۴). علت تبعید آنان به برازجان اخلال در نظم و تمکین‌نکردن از مقررات بود (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۱۷۹). محی‌الدین انواری هم همین علت و تاریخ را برای تبعیدشان ذکر کرده است (انواری، ۱۳۸۸: ۵۳-۵۲)؛ اما عسکراولادی نظر دیگری دارد و فعالیت‌های فرهنگی و تأثیرگذاری بر سایر زندانیان را دلیل تبعید خود ذکر می‌کند (نیری، ۱۳۹۳: ۵۳). تاریخ تبعید این افراد به برازجان در اسناد ساواک ۹ مهر ۱۳۴۸ ذکر شده است (مراسان، پایگاه محمدباقر محی‌الدین انواری، ش ۱۷۷۰: ۶).

آنان در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۴۸ وارد دژ برازجان شدند (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۱۷۷). به‌دنبال تبعید آنان به دژ برازجان درخواست شد تا ملاقاتشان با افراد خانواده سببی و نسبی کنترل و کمتر شود (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۱۷۵). خانواده انواری، عسکراولادی، مهدی عراقی و کیوان مهشید به‌علت سختی ملاقات آنان در دژ برازجان درخواست انتقال آنان را از برازجان به ندامتگاه مرکز کردند (همان: ۱۸۸). نصیری رئیس ساواک در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۹، با این درخواست موافقت کرد (همان: ۱۹۰) و تبعیدیان از تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۴۹ به ندامتگاه مرکزی تهران منتقل شدند (همان: ۱۹۲).

شورش مجاهدین

سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۴۴ تأسیس شد. بنیان‌گذاران آن یعنی محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن از اعضای نهضت آزادی بودند که پس از مایوس شدن از تاکتیک‌های مبارزاتی نهضت آزادی از آن جدا شدند. آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که جنگیدن با رژیم بدون اسلحه غیر ممکن است و مبارزه به بن‌بست رسیده و تنها راه برون‌رفت انتخاب روش‌های جدید است. درحقیقت، واکنش خشن رژیم به اعتراض‌های ۱۳۴۲، مخالفان سنتی را دچار آشوب و آشفتگی کرده بود. نام این حزب جدید یعنی مجاهدین خلق هم بیانگر مبارزه‌جویی رهبران آن و هم نشان‌دهنده جهت‌گیری مذهبی ایدئولوژی آن‌ها بود (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۰۷-۱۰۶).

ترکیب ایدئولوژیک از قبل مست سازمان تلفیقی از اسلام و سوسیالیسم آرام‌آرام فروپاشید و برخی از اعضای اصلی بیش‌ازپیش به مارکسیسم گرایش پیدا کردند. این روند ادامه داشت و چنان عمق و رشد یافت که در میانه دهه ۱۳۵۰ دو گروه متمایز مجاهدین اسلامی و مجاهدین کمونیست در حزب وجود داشت (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۰۸). در سال‌های آخر دهه ۱۳۵۰، هیچ‌یک از دو شاخه سازمان توان لازم

برای بازیابی حرکت پرشتاب و اعتبار سال‌های پیش از جدایی را نداشت. در این میان، دستگاه امنیتی رژیم نیز کارآمدتر شده بود و می‌توانست از قدرت‌یابی دوباره هریک از دو شاخه سازمان جلوگیری کند. در واقع، تا پیش از وقوع انقلاب هم شاخه کمونیستی و هم شاخه اسلامی مجاهدین به چیزی در حد گروه خرابکاری تنزل یافته بود. دستبردزدن به بانک‌ها، ترور مشاوران نظامی آمریکایی، بمب‌گذاری در دفتر شرکت بین‌المللی تلگراف و تلفن و بالاخره بمب‌گذاری در دفاتر مرکز فرهنگی اسرائیل در تهران از جمله فعالیت‌های این دو شاخه در سال‌های پیش از وقوع انقلاب بود (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۰۹).

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در سال ۱۳۴۲، حکومت با حمله به حوزه و دستگیری امام خمینی واکنش نشان داد. در جریان این حمله تعدادی از طلبه‌ها کشته شدند و این اتفاق باعث شد روحانیان کارزار تبلیغاتی علیه حکومت به راه اندازند. امام خمینی خیلی زود آزاد شد، اما بار دیگر در چهارم ژوئن به علت ایراد سخنرانی انتقادی دستگیر شد. اخبار مربوط به دستگیری مجدد امام خمینی باعث شکل‌گیری ناآرامی‌ها و راهپیمایی‌ها در قم، تهران، شیراز، مشهد و کاشان شد. در جریان این حوادث چند نفر از مردم کشته و زخمی شدند. بالاخره پس از چند روز با حضور سربازان حکومت در خیابان‌ها که مانع از شکل‌گیری راهپیمایی‌های بیشتر می‌شدند، ناآرامی فروکش کرد. امام خمینی در سال ۱۳۴۳ به علت تشویق مردم به تحریم انتخابات مجلس به ترکیه تبعید شد و در سال ۱۳۴۴ به سمت نجف شهر مقدس شیعیان در عراق حرکت کرد (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۳۵). شاه معتقد بود که تعدادی زمین‌دار بزرگ روی این شورش‌ها سرمایه‌گذاری و آن‌ها را هدایت کرده‌اند و صرف‌نظر از کوشش‌های مشترک، آنان نتوانستند مانع از اجرای قانون حاکم بر زمین‌های زراعی شوند. در آن زمان، نشانی از جنبش مارکسیست‌های اسلامی وجود نداشت. شورش ماه ژوئن یک شورش صرفاً متعلق به جناح ارتجاع سیاه بود (لدین و لونس، ۱۳۷۱: ۱۰۹). تا تاریخ ۱ تیر ۱۳۴۲، شهربانی کل کشور ۷۱۴ نفر را به علت رخداد ۱۵ خرداد دستگیر کرد که از این تعداد ۹۵ نفر آزاد و ۲۰۰ نفر به زندان جمشیدیه منتقل شدند؛ یک نفر به نام شیخ حسین لنکرانی به زندان قزل‌قلعه منتقل شد و بقیه ۴۱۸ نفر در بازداشت موقت بودند تا به اتهام آنان رسیدگی شود (متما، ۶۶۳۵۳ ب).

تبعید مخالفان اصلاحات ارضی

با اجرای قانون اصلاحات ارضی، نظم هزارساله مالک و زارع در ایران به هم خورد و از این رو، عده‌ای که منافع خود را در خطر می‌دیدند شروع به اخلا لگري و ایجاد بلوا و شورش کردند. در زنجان، محمد صالح آیتی غفاری نماینده فطن السلطنه مجد به علت اخلا ل در کار اصلاحات ارضی در روستاهای حومه

خرمدره طبق رأی مورخ ۲۰ مهر ۱۳۴۱ کمیسیون به چهار ماه اقامت اجباری در سمنان محکوم و رأی صادره اجرا شد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۱، ش ۱۰۹۲۲: ۱).

محمود مهدوی مالک قریه آزادمون در محمودآباد مازندران، به اتهام ایجاد اخلاف در راه اجرای قانون اصلاحات ارضی و تیراندازی به کشاورزان دستگیر شد و کمیسیون در مورخ ۴ آذر ۱۳۴۱ وی را به مناطق بدآب و هوا تبعید کرد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۱، ش ۱۰۹۵۸: ۱). بعد از تبعید مهدوی، زاندارمری حفظ نظم روستا را به عهده گرفت و مأموران اصلاحات ارضی نیز کار خود را در آن محل به پایان رساندند (روزنامه کیهان، ۱۳۴۱، ش ۵۸۱۰: ۱).

در ۶ بهمن ۱۳۴۱، هشت نفر از کشاورزان منطقه جوانمرد مهاباد وارد قریه گنبد از توابع بوکان شدند و ضمن اخلاف در کار رفراندوم انقلاب سفید، دو نفر از مالکان، بخشدار و رئیس فرهنگ بوکان را نیز مضروب کردند. آن‌ها به سه ماه تبعید به نائین محکوم شدند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۱، ش ۱۱۰۱۹: ۱). مالکان و زارعان بر سر تعیین میزان بهره مالکانه اختلاف نظر داشتند که باید این اختلاف با کدخداهای یا در دادگاه صالحه رسیدگی می‌شد؛ اما با وجود کمیسیون و نفوذ مالکان و استفاده از کیفر تبعید، عمدتاً میزان بهره مالکانه طبق نظر مالک زمین به زارعان تحمیل می‌شد. در سال ۱۳۴۴ و با بروز اختلاف درباره مبلغ اجاره‌بهای قریه شمس‌آباد الیگودرز - که موضوعی کاملاً صنفی و تخصصی بود - نیز درخواست تشکیل کمیسیون شد (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۹۴). درخواست تشکیل کمیسیون یعنی مقابله خشن و تحریک زارعان و مالکان به ایجاد شورش؛ درحالی‌که موضوع اختلافی بود و می‌شد به گونه‌ای دیگر مدیریت کرد تا شورش شکل نگیرد، اما حکومت به دنبال اجرای سریع این طرح و سرکوب معترضان بود. در سال ۱۳۳۸ بین خلعتبری‌ها از ملاکین تنکابین و زارعان بر سر بهره مالکانه اختلاف به وجود آمد. حکم تبعید ده نفر از زارعان صادر شد و با وجود اینکه فرمانداری نداشتن بودجه را بهانه تبعید نکردن آنان قرار داد، با فشار مالک حکم تبعید شش نفر از آنان در پژوهش‌خواهی (تجدید نظرخواهی) در دادگاه استان تأیید و آنان به مدت شش ماه به یزد، رضایه، کرمانشاه، اصفهان، اراک و کاشان تبعید شدند (ساکما، ۶۵۰۲۹-۲۹۳). میزان بهره مالکانه در نقاط گوناگون کشور متفاوت بود. در سال ۱۳۳۵ مبلغ بیست ریال به ازای هر درخت مرکبات را برابر عرف محل به عنوان بهره مالکانه تعیین کردند (ساکما، ۶۵۰۲۹-۲۹۳). تحریک زارعان و دهقانان به ندادن بهره مالکانه جزء مصادیقی بود که کمیسیون امنیت اجتماعی کیفر تبعید را برای مرتکبان آن در نظر می‌گرفت. صدور حکم تبعید برای ندادن بهره مالکانه از سال ۱۳۴۱ شروع شد و اوج آن را می‌توان در سال ۱۳۴۲ مشاهده کرد. مدت تبعید دو ماه بود و محل تبعید و تبعیدگاه را استان‌های مجاور تعیین می‌کردند (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۲۰۶، ۲۹۳-۱۲۹۷۶، ۷۳۴۷-۲۹۳، ۹۸-۲۹۳-۹۷۹۲، ۹۹-۲۹۳-۱۶۶، ۹۷-۳۶۴-۲۹۳، ۹۷-۳۸۵۲۹-۲۹۳). مدت

تبعید و انتخاب تبعیدگاه نشان می دهد که هدف از تبعید، سرکوب زارعین و وادار کردن آنان به پذیرش اصلاحات ارضی و پرداخت بهره مالکانه بود.

در این موارد برخی از زارعان مانع از انجام دادن کشت مکانیزه می شدند و حتی مالک را به زمین خود راه نمی دادند. تبعید نه نفر از آن ها از شیراز به رفسنجان به مدت دو ماه در ۲۵ خرداد ۱۳۴۲ (ساکما، ۳۸۵۲۹-۲۹۳)؛ نه نفر از زارعین از مرودشت به رفسنجان به مدت دو ماه در ۲۵ خرداد ۱۳۴۲ (ساکما، ۱۷۵۵-۲۹۳-۹۹)؛ شش نفر از کرمانشاه به نهاوند در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۴۲ به مدت شش ماه (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۹۲۶)، نمونه هایی از این نوع تبعید بود.

با شروع مقدمات اجرای مرحله دوم قانون اصلاحات ارضی شامل آمارگیری از روستاها، زارعان در کار این مأموران نیز اختلال ایجاد می کردند تا آمار و اطلاعات درستی به آن ها نرسد. کمیسیون این افراد را تبعید می کرد. تبعید فردی از شهرضا به رفسنجان (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۵۰۰۴) و نیز درخواست برخورد با پنج نفر در الیگودرز به همین علت بود (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۹۴). حتی برای اجرای سریع تر قانون، از ادارات کشاورزی خواستند تا کشاورزانی را که حاضر به همکاری نیستند یا بهره مالکانه نمی دهند معرفی کنند (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۹۴، ۹۱/۲۹۳/۴۷۷) تا برای تبعید آنان اقدام شود. در مواردی این نوع تبعید در موقع برداشت محصول رخ می داد و باعث می شد نتیجه زحمات یک ساله کشاورزان به هدر برود. رئیس اصلاحات ارضی لرستان بارها درخواست کرد تا کشاورزان در موقع برداشت محصول تبعید نشوند و معتقد بود که «با نصیحت می توان کشاورزان را از جهالت درآورد» (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۱۳). از کشاورزان تعهد می گرفتند تا علیه اصلاحات ارضی کاری انجام ندهند و به برداشت محصول بپردازند (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۱۳). همچنین به علت رسیدن فصل برداشت درخواست شد تا تعدادی از تبعیدیان عفو شوند (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۱۳). طبق ماده ۵ قانون حفظ امنیت اجتماعی، تبعیدی می تواند بعد از گذشت یک چهارم از مدت زمان محکومیتش درخواست آزادی کند (ساکما، ۹۱/۲۹۳/۱۸۴۲). به صورت موردی یا کلی این گونه تبعیدیان مورد عفو شاه قرار می گرفتند؛ خود کشاورزان یا خانواده آنان نامه ای به شاه می نوشتند و درخواست عفو می کردند (ساکما، ۹۸/۲۹۳/۸۴۶۱) که معمولاً پذیرفته می شد. در ۲۳ شهریور ۱۳۴۴، وزیر کشاورزی در گزارش حضوری خود به شاه در خصوص اصلاحات ارضی، عفو زارعان، روستائیان و خرده مالکانی را خواستار شد که با حکم کمیسیون تبعید شده بودند و شاه هم با این درخواست موافقت کرد (ساکما، ۹۱-۲۹۳-۴۱۳). در مهر ۱۳۴۴، فرمان عفو کلی این تبعیدیان صادر و از شهرستان ها خواسته شد تا این افراد آزاد شوند (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۵۲۸۶، ۹۱/۲۹۳/۱۸۰۲). در موقع برگزاری جشن های تاج گذاری نیز مقامات محلی از شاه بخشودگی بقیه مدت تبعید تبعیدیان را درخواست کردند (ساکما، ۹۹-۲۹۳-۷۸۰۴، ۹۹-۲۹۳-۳۲۲۰).

جدول زیر از پرونده تبعیدیان استخراج شده است. همان طور که در جدول مشاهده می‌شود بیشترین شورش‌های منجر به تبعید در استان فارس رخ داده است؛ استان کرمان هم تبعیدگاه عمده تبعیدیان اصلاحات ارضی بود. فارس استان پرچالشی در این زمینه بود و حتی رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد به قتل رسید. قتل ملک عابدی رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد فارس (یکی از مهم‌ترین مراکز استقرار بزرگ مالکان و عناصر ایلی بانفوذ) را می‌توان یک مقاومت بالقوه مالکانه در مقابل برنامه اصلاحات ارضی دانست؛ بنابراین، صرف نظر از اتفاقی یا عمدی بودن این واقعه (قتل ملک عابدی)- که به گواهی اسناد برای حکومت وقت نیز این ابهام وجود داشته است- حکومت پهلوی با برداشتش از این واقعه به عنوان «اقدامی ارتجاعی»، ضمن برخورد شدید با محرکان اصلی این واقعه و استفاده تبلیغی گسترده از آن، سعی کرد تا فرصت هرگونه بهره‌برداری از این واقعه را از مخالفان اصلاحات ارضی بگیرد (قلی‌زاده، سعیدی‌نیا و شهوند، ۱۳۹۷: ۷۹). حکومت، غلامرضا فولادوند استاندار فارس را به علت این واقعه عزل و یک نظامی به نام سپهبد کریم وهرام را منصوب کرد. وی با تهدید مالکان به اقدام نظامی و خشونت، توانست آرامش را برقرار سازد. بیشترین تبعید به علت مخالفت با اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲ انجام شد و مدت‌زمان تبعید هم عمدتاً دو ماه بود. کمیسیون امنیت اجتماعی در استان‌های شمال غرب کشور، تبعیدگاه‌های دورتری را انتخاب می‌کرد و هم مدت‌زمان تبعید آن‌ها بیش از دو ماه بود. بیشترین میزان تبعید همان طور که از جدول برمی‌آید مربوط به سال ۱۳۴۲ است که ارسنجانی مسئولیت داشت و با سرعت این برنامه را اجرا می‌کرد. بعد از برکناری وی در اسفند ۱۳۴۲ و جانشینی سپهبد اسماعیل ریاحی، از سرعت اصلاحات ارضی کاسته شد؛ به تبع آن، مخالفت‌ها هم کاهش یافت و تبعیدی‌ها کمتر شدند. گزارش سازمان اصلاحات ارضی هم مؤید همین مطلب است. تا شهریور ۱۳۴۲ تعداد ۸۰۴۲ روستا به زارعان واگذار شد (سازمان اصلاحات ارضی، ۱۳۴۲: ۷-۶)؛ اما کل روستاهای خریداری‌شده در فاصله مهر ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۴ کمتر از هشت ماه اول اجرای این قانون بود (سازمان اصلاحات ارضی، ۱۳۵۰: ۱۰-۵).

شاید کمتر شدن تعداد تبعیدیان در سال‌های پس از ۱۳۴۲ را بتوان به تغییر وضعیت رسیدگی به تخلقات زارعان و مالکان از کمیسیون امنیت اجتماعی و ارجاع آنان برای رسیدگی به اختلافاتشان به خانه‌های انصاف دانست. تا شهریور ۱۳۵۲ تعداد ۶ هزار و ۴۷۴ خانه انصاف در کشور تشکیل شد که هرکدام بین دو تا چهار روستا را پوشش می‌داد (کیهان اینترنشنال تهران، ۳ فوریه ۱۹۷۳: ۱۲). جدول زیر تاریخ تبعید، زادگاه، تبعیدگاه و مدت تبعید هریک از تبعیدیان اصلاحات ارضی را نشان می‌دهد.^۱

۱. نک به: ساکما، ۲۹۳-۳۸۵۲۹، ۲۹۳-۲۳۳۳۲، ۲۹۳-۹۲۷، ۹۹-۲۹۳-۳۸۱۰، ۹۷/۲۹۳/۱۹۲۴، ۹۹-۲۹۳-۲۵۵۲۹، ۹۷-۳۶۴-۱۶۶، ۹۸-۲۹۳-۱۷۵۴، ۲۹۳-۱۲۹۷۵، ۹۷/۲۹۳/۵۴۶۵، ۹۹-۲۹۳-۳۲۲۰، ۹۷/۲۹۳/۵۲۸۶، ۲۹۳-۳۵۵۲۹، ۹۷-۳۶۴-۱۶۶، ۹۸-۲۹۳-۱۷۵۴، ۲۹۳-۱۲۹۷۵، ۹۹-۲۹۳-۹۷۹۲، ۹۹-۲۹۳-۶۲۴۷، ۹۷/۲۹۳/۳۷۲، ۹۹-۲۹۳-۱۳۱۳، ۹۹-۲۹۳-۱۳۱۱، ۹۷/۲۹۳/۵۶۴، ۲۹۳-۱۲۹۷۶، ۹۹-۲۹۳-۶۵۳۳، ۳۵۰/۲۸۵۸، ۲۹۳-۶۰۰۴، ۹۸-۲۹۳-۷۳۴۷، ۹۷/۲۹۳/۴۷۷، ۹۹-۲۹۸-۲۹۲۳.

جدول ۱-۱۰. مؤلفه‌های تبعید تبعیدیان اصلاحات ارضی^۱

تاریخ تبعید	زادگاه	تبعیدگاه	مدت تبعید (ماه)
۱۳۴۱	زنجان	بیرجند	۶
۱۳۴۲	سنندج	یزد	۵
۱۳۴۲	شیراز	نیریز	۲
۱۳۴۲	شیراز	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	اردکان فارس	رفسنجان	-
۱۳۴۲	رامهرمز	شهرضا	۴
۱۳۴۲	اردکان فارس	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	شیراز	نیریز	۲
۱۳۴۲	شیراز	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	شیراز	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	شیراز	نیریز	۲
۱۳۴۲	شیراز	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	شیراز	رفسنجان	-
۱۳۴۲	بیضا	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	کازرون	نیریز	۲
۱۳۴۲	مرودشت	نیریز	۲
۱۳۴۲	شیراز	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	مرودشت	رفسنجان	۲
۱۳۴۲	کرمانشاه	نهاد	۶
۱۳۴۲	اردکان	رفسنجان	۲
۱۳۴۳	قم	دامغان	۳
۱۳۴۴	بیضا	نیریز	۲
۱۳۴۴	همدان	گلپایگان	۵
۱۳۴۴	الیگودرز	فردوس	-
۱۳۴۴	همدان	گلپایگان	۴
۱۳۴۴	شیراز	نیریز	-
۱۳۴۵	فارسان	بافت	۶

۱. علت خالی بودن برخی ستون‌های جدول به علت مشخص نبودن مدت زمان تبعید این افراد در اسناد بوده است.

تاریخ تبعید	زادگاه	تبعیدگاه	مدت تبعید (ماه)
۱۳۴۷	کرج	مشکین‌شهر	-
۱۳۴۷	کرج	خلخال	-
۱۳۴۷	کرج	نویسرکان	-
۱۳۴۸	تبریز	شهربابک	۶
۱۳۴۸	رفسنجان	برازجان	۶
۱۳۴۹	نویسرکان	ایلام	۱۲
۱۳۴۹	فسا	نویسرکان	۶
۱۳۴۹	فسا	خلخال	۶
۱۳۴۹	فسا	مشکین‌شهر	۶
۱۳۴۹	فسا	نویسرکان	۶
۱۳۵۰	اردکان فارس	بافت	۶
۱۳۵۰	شهربابک	آذربایجان	-
۱۳۵۱	مشکین‌شهر	بافت	۶
۱۳۵۱	خور	فومن	۹
۱۳۵۲	ملایر	شهربابک	-

اصلاحات ارضی مناسبات جاافتاده مالک و زارع در ایران را به هم ریخت و مناسبات عاطفی مالک با زارعان را که گاهی با آن‌ها در حکم پدر رفتار می‌کرد، از میان برد. وزیر کشور در ۱۸ اسفند ۱۳۴۱ در نامه‌ای «قانون اصلاحات ارضی» را تنها مرجع تشخیص روابط خرده‌مالکان و دهقانان معرفی کرد (ساکما، ۱۲، ۱۰۰-۲۹۳-۹۹)، اما در این قانون حرفی از مناسبات انسانی نبود؛ فقط بحث مالکیت مطرح بود و وظیفه حمایت‌های زراعی از زارعان را که قبلاً مالکان انجام می‌دادند، بر عهده شرکت‌های تعاونی گذاشته بود.

زارعان صاحب زمین پیش‌تر روی همین زمین‌ها کار می‌کردند و بعد از اجرای اصلاحات ارضی هم همین کار را می‌کردند و تفاوتی ایجاد نشده بود، جز اینکه اسماً این زمین‌ها طبق اسناد به آن‌ها تعلق داشت. پس از مرگ زارع، وراثت نمی‌توانستند زمین را بین خود تقسیم کنند و باید با هم شریک می‌شدند و زمین را کشت می‌کردند یا زمین را به کشاورز دیگری واگذار می‌کردند (تاج‌بازیار، ۱۳۵۰: ۲۴). این نشان می‌دهد که مالکیت آن‌ها بر زمین کامل نبود و طبق سیاست دولت تغییر می‌کرد.

ناآرامی‌های پراکنده

در برخی موارد انباشته شدن نارضایتی‌ها و تمایل گروه‌های کوچک موجب بروز رویدادهایی می‌شد که در دسته‌بندی پژوهش حاضر جای نمی‌گیرد. مثال آن اتفاقی است که در سال ۱۳۵۲ در قم روی داد. در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۵۲، سه نفر از افرادی که در نهاوند تعلیم دیده بودند در بازار قم به پاسبان محمدرضا مدنی حمله کردند، با ضربات چاقو او را کشتند و در زدو خورد با پلیس به دو نفر دیگر از مأموران آسیب رساندند. در بازجویی‌های بعدی معلوم شد که عده‌ای از طلاب قم در این ماجرا دست داشتند و به تحریک مردم پرداخته‌اند. شهربانی با بازجویی از ربانی شیرازی به ارتباط روحانیون با این حوادث پی برد. با این حال از سند ساواک برمی‌آید که این حادثه بهانه‌ای بوده است برای تبعید این افراد، وگرنه کشته شدن یک نفر نمی‌توانست مجازات برای ۲۵ نفر را به دنبال داشته باشد. در سند ساواک آمده است: «لیکن اکنون با استفاده از فرصت و اینکه پیش‌بینی‌های لازم جهت جلوگیری از تشنجات احتمالی صورت گرفته و به شهربانی کل کشور توصیه گردیده که با تقویت شهربانی شهرستان قم آمادگی کافی برای مقابله با وقایع و تحریکات عناصر ناراحت و متعصبین مذهبی را داشته باشد، تصمیم آن است که در صورت استقرار اراده سنیه مبارک ملوکانه اقدام به تبعید تدریجی این افراد از منطقه قم و اعزام آنان به مناطق مختلف و دور دست کشور گردد» (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۳: ۱۰۷). ثابتی دستور می‌دهد که کمیسیون امنیت اجتماعی برای این افراد تشکیل و آن‌ها به بلوچستان، جزایر تنب، ابوموسی، قشم، هرمز و بندرلنگه تبعید شوند (مراسان، پایگاه احمد آذری، ش ۱۷۸۹: ۳۰). کمیسیون در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۵۲ تشکیل شد، اما گویا مدت‌زمان در نظر گرفته شده برای تبعید، مطلوب ساواک نبوده است؛ زیرا سندی وجود دارد که در آن ثابتی در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۵۲ می‌خواهد که مجدداً کمیسیون تشکیل و حداکثر مدت تبعید برای این افراد در نظر گرفته شود (مراسان، پایگاه احمد آذری، ش ۱۷۸۹: ۳۳).

مقایسه شهرهایی که این ۲۵ نفر به آن تبعید شده‌اند با لیست شهرهای تبعیدگاه‌ها نشان می‌دهد که این شهرها خلاف رویه معمول انتخاب شده‌اند و گویی تصمیم بر تنبیه حداکثری و خلاف رویه بوده است. بنا بر اسناد ساواک، «مسئولین مربوطه اظهار نموده‌اند مناطق تعیین شده برای عناصر اخلاک‌گر در کمیسیون امنیت اجتماعی شهرستان قم بر اساس ضوابط قانونی نبوده» (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰: ۱۷۲). مقامات ساواک در گزارش خود ذکر کرده‌اند که در مناطق پیشنهادی مقامات دادگستری سه شهر نور، مشکین‌شهر و گلپایگان وجود دارد که مردم آن تعصب مذهبی دارند و نباید روحانیون به این شهرها تبعید شوند؛ در حالی که از لیست ۲۵ نفره، شیخ حسن صائمی دقیقاً به مشکین‌شهر تبعید شده است. ساواک تأکید می‌کرد که نباید افراد به چاه‌بهار تبعید شوند، اما ربانی شیرازی به چاه‌بهار تبعید شد و در نهایت، در نظریه مقام بالاتر ساواک آمده است که این افراد در همان

مناطق باقی بمانند و فقط کسانی که در مناطق بدآب‌وهوای بنادر جنوب هستند به جای دیگری تبعید شوند (همان: ۱۷۳). همه این نامه‌نگاری‌ها و اسناد نشان می‌دهد که ساواک از یک شورش کوچک استفاده کرد و به مجازات مخالفان روحانی خود پرداخت. دوازده تبعیدگاه در نظر گرفته شده برای این افراد از مناطق بسیار بدآب‌وهوا به شمار می‌رفت که امکان زندگی برای غیربومیان در آن سخت بود.

یکی از این تبعیدگاه‌ها برازجان بود که هوای بسیار گرم و مرطوب همراه با بادهای سوزان داشت. آذری قمی به این شهر تبعید شد. وی در ۱۲ خرداد ۱۳۵۲ درخواست کرد تا رأی سه سال تبعید وی به برازجان شکسته شود یا حداقل تبعیدگاهش به جایی خوش‌آب‌وهوا که امکانات دکتر متخصص را داشته باشد، منتقل شود (مراسان، ش ۱۷۸۹: ۸۷-۸۶). آذری در نامه خود به سخنان شاه در سال ۱۳۴۵ استناد می‌کند که گفته بود دوران تبعید به مناطق بدآب‌وهوا گذشته است (همان). گاهی درخصوص تبعیدی‌ها در یک زمان چند تصمیم گرفته می‌شد. این تصمیمات چندگانه به علت نامه‌نگاری‌های متعدد تبعیدی‌ها به جاهای مختلف بود که چه‌بسا در دو مسیر، تغییر تبعیدگاه در دستور کار قرار می‌گرفت و درخصوص آذری قمی هم همین طور شد؛ زیرا آیت‌الله شریعتمداری هم پیگیر جابه‌جایی تبعیدگاه او بود. به این ترتیب، «نامه‌ای جهت آیت‌الله شریعتمداری در مورد وضعیت نام‌برده بالا که از روحانیون تبعید است ارسال و عنوان شده بود که برازجان از نظر آب‌وهوا برای مشارالیه مساعد نیست و بهتر است که محل وی تغییر یابد» (مراسان، پایگاه احمد آذری، ش ۱۷۸۹: ۱۰۴). آذری نامه‌نگاری‌های متعددی به فرمانداری قم، دادگاه استان قم و آیت‌الله شریعتمداری کرد. فشار دفتر فرح پهلوی و آیت‌الله شریعتمداری باعث شد تا تبعیدگاه وی به نائین تغییر کند (همان: ۱۰۶).

در ۲۲ مرداد ۱۳۵۲، روحانیون قم که طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی به مدت سه سال تبعید محکوم شده بودند با شنیدن رأی کمیسیون گریختند. اسامی این روحانیون فراری به شرح زیر است: احمد جنتی، محمدعلی گرامی، احمد آذری، ابوالقاسم خزعلی، محمدصادق کرباسچی، یحیی انصاری، محمد جعفری گیلانی، فتح‌الله امید نجف‌آبادی، عبدالمجید معادیخواه، محمدواعظ عبایی، محمد موحدی گیلانی، محمد دانش‌زاده، عباس محفوظی، جهانبخش (محمد) تعمیرکاری (مراسان، پایگاه حسینعلی منتظری، ش ۱۱۵۳: ۲۶-۲۵). شهربانی برای تبعید این افراد از قم با مشکل تأمین وسیله نقلیه مواجه شد و درنهایت، تبعیدیان با اتومبیل کرایه منتقل شدند؛ چون شهربانی این تعداد ماشین در اختیار نداشت (همان: ۳-۱).

جمع شدن تبعیدیان در یک محل باعث ایجاد روحیه برای آن‌ها و تجمع انرژی آن‌ها برای مبارزه می‌شد. امکان بازدید افراد از آن‌ها را زیاد می‌کرد و باعث گسترش روحیه انقلابی می‌شد؛ زیرا در آن مقطع بازدید از آن‌ها نوعی کنش انقلابی به حساب می‌آمد و از سوی امام خمینی تشویق می‌شد. امکان

حمایت مادی و معنوی با تجمیع آن‌ها در چند محل فراهم‌تر می‌شد و هماهنگی در فعالیت‌های آن‌ها را ممکن می‌ساخت.

اعتصاب و شورش کارگران

اعتصاب^۱ در معنای متوقف‌ساختن کار در کارگاه یا کارخانه از سوی کارگران به‌طور دسته‌جمعی، مهم‌ترین حربه‌ای است که کارگران برای احقاق حق خود در اختلافات و منازعات صنعتی به کار می‌برند. اختلافات مزبور اغلب مربوط به تقاضای کارگران برای افزایش دستمزد، کاستن از ساعات کار، بهبود وضع کار و به رسمیت‌شناختن اتحادیه‌های کارگران از طرف کارفرمایان هستند (مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۶۷). اعتصاب عمومی^۲ نیز به معنای دست از کار کشیدن تمام یا اکثر کارگران یک منطقه است. این اعتصاب اگر علیه کارفرمایان باشد، جنبه‌های اقتصادی و اگر برای گرفتن امتیازاتی از دولت یا به منظور برانداختن حکومت باشد، جنبه سیاسی دارد (همان). بنابراین، اعتصاب عبارت است از خودداری ارادی و دسته‌جمعی از کار که کارگران به منظور نیل به هدف‌های خاصی انجام می‌دهند، بدون آنکه معمولاً به سقوط دائمی قرارداد کار بینجامد. در بسیاری از کشورها حق اعتصاب برای کارگران به رسمیت شناخته شده است؛ برای مثال در فرانسه برای اولین بار به موجب قانون ۲۵ می ۱۸۶۴ اعتصاب به عنوان حقی برای کارکنان شناخته شد. در انگلستان نیز قانون سال ۱۸۷۵ اعتصاب را مجاز شناخت. در برخی از کشورها هم اعتصاب به علت ایجاد اختلال در وضع موجود ممنوع است.

انواع اعتصاب

اعتصاب را می‌توان از نظر محتوی به اعتصاب‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تقسیم کرد. از نظر شکل، اعتصاب‌ها به شکل‌های مختلفی ظاهر می‌شوند که متداول‌ترین آن‌ها از این قرار است: ۱. تحریم کار؛ ۲. کم‌کاری؛ ۳. خودداری از اضافه‌کاری؛ ۴. اعتصاب نشسته یا تحصن در محل کار؛ ۵. اعتصاب تهدیدکننده که به صورت موقت و برای تهدید کارفرما به اعتصاب طولانی انجام می‌شود؛ ۶. اعتصاب نوبتی که به صورت قطع و انجام دادن کار به‌طور متناوب انجام می‌شود؛ ۷. خرابکاری در محل کار مانند از کار انداختن وسایل و تجهیزات و به وجود آوردن ضایعات؛ ۸. اعتصاب ناگهانی و غیررسمی که بدون اجازه و تصویب سازمان کارگری مربوط انجام می‌شود؛ ۹. گروگان گرفتن کارفرما و مدیران سطوح مختلف سازمان؛ ۱۰. ممانعت از استخدام دیگران؛ ۱۱. اشغال محل کار.

1. strike

2. general strike

علل اعتصاب

اعتصاب ناشی از نارضایتی کارکنان از شرایط موجود است. نارضایتی‌هایی که مورد رسیدگی قرار نگرفته‌اند به تدریج روی هم انباشته و سبب بروز اعتصاب می‌شوند. اعتصاب‌های دوره پهلوی عمدتاً به علت کمبود دستمزد و اجرانشدن قانون کار و نیز تقسیم‌نشدن سود کارخانه‌ها بین کارگران انجام می‌شد. کم‌کم اعتصاب‌ها از سال ۱۳۵۶ به بعد رنگ و روی سیاسی پیدا کردند. عامل رهبری در اعتصاب نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. به علاوه، درجه رشد ذهنی افراد و پیروان و نیز میزان نزدیکی و همبستگی آنان با یکدیگر در برپایی و به نتیجه رساندن اعتصاب اهمیت بسزایی دارد. ایدئولوژی و ساختار نظام روابط صنعتی و اقتصادی کشور از عوامل تعیین‌کننده در این زمینه‌اند. گرین معتقد است که در هنگام ناتوانی دولت در بسیج شهروندان، این نهادها و طبقات مذهبی بودند که توانستند مردم را بسیج کنند و به مشارکت سیاسی بکشانند؛ پدیده‌ای که گرین از آن تعبیر به ضدبسیج می‌کند (Green, 1984: 157).

روند اعتصاب‌ها در این دوره

در اواخر سال ۱۳۳۱، یازده نفر از کارگران در آبادان دست به شورش زدند. علت شورش هم مطالبات صنفی و نیز تبعیض بین کارگران ایرانی و خارجی بود. حکومت که شورش در مناطق نفت‌خیز را برنمی‌تافت، این افراد را به کرمان تبعید کرد که یکی از آنان مهندس دانش رجایی بود. آنان در تبعیدگاه کرمان، ضمن درخواست شغل برای گذران عمر خود، تأکید کردند که «کارهای خلاقانه‌ای بلد هستند» (ساکما، ۶۱۷۹-۲۹۳). از فروردین ۱۳۳۲، این افراد و چهار نفر دیگر روزانه ده ریال از محل بودجه شهرداری کرمان دریافت کردند (ساکما، ۶۱۷۹-۲۹۳).

شش نفر از کارگران کارخانه شهناز اصفهان به مدت سه ماه به رفسنجان با حکم کمیسیون امنیت اجتماعی تبعید شدند. در بازگشت آن‌ها از تبعید، کارفرما به دلیل ترک کار و ترس از اغتشاش دوباره و چون عمل آن‌ها در ترک کار شخصی تلقی شده بود، از به‌کارگیری آنان خودداری کرد و آن‌ها را مستحق دریافت سابقه خدمت و خسارت اخراج ندانست؛ درنهایت، با وساطت عده‌ای مبلغی از طرف کارفرما به خانواده این افراد پرداخت شد (ساکما، ۲۹۴۶-۲۹۳-۹۷). در آبان ۱۳۴۸، کنترل بیشتری بر هزینه‌های محکومان کمیسیون‌های امنیت اجتماعی انجام شد (ساکما، ۵۳۳-۲۹۳-۹۱)؛ بیشتر این تبعیدیان عیالوار بودند (ساکما، ۶۲۴۷-۲۹۳-۹۹). یکی از علل ترک تبعیدگاه و فرار شورشیان، نداشتن شغل و کار مناسب بود (ساکما، ۱۲-۲۹۳-۹۱). تبعیدگاه بافت امکان تأمین شغل برای تبعیدیان را نداشت. از طرفی، فشار تبعیدیان به مقامات محلی برای تأمین شغل، باعث انعکاس این درخواست‌ها به استانداری‌ها و وزارت کشور می‌شد (ساکما، ۹۲۷-۲۹۳-۹۹).

کارگران سیلوی تهران در ۶ خرداد ۱۳۳۲ در اعتراض به کم بودن دستمزد اعتصاب کردند. یک کامیون سرباز برای سرکوب آنان فرستاده شد. کارگران هم با سنگ و چوب به درگیری با مأموران پرداختند و در پی آن، تعدادی از مأموران زخمی شدند. کارگران همچنین شعارهایی علیه شاه، دولت، فرمانداری نظامی و رئیس کارخانه سیلو سر دادند؛ در ادامه، با اعزام یک کامیون سرباز تازه نفس، سی نفر از کارگران دستگیر شدند (ساکما، ۲۰۲۹-۲۳۰).

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نگاه به کارگران امنیتی شد. از سال ۱۳۳۶ به بعد اتحادیه مستقلی برای حفاظت از کارگران وجود نداشت و اتحادیه‌ها زیر نظر دولت قرار گرفتند. با دستگیر شدن ۳۵ نفر از اعضای شورای متحده در فروردین ۱۳۳۳، فعالیت اتحادیه‌های مستقل به اتمام رسید (عیوضی و رمضانی، ۱۳۹۵: ۸۷). چون کارگران به علت انحلال سندیکاها محملی برای اعتراض نداشتند، به خشونت یا اعتصاب روی می‌آوردند یا در کارخانه‌ها خرابکاری می‌کردند. یکی از عللی که شاه وادار شد در فروردین ۱۳۳۶ دو حزب ملیون و مردم را تشکیل دهد، خلأ ناشی از حذف سندیکای کارگری بود که نقش احزاب را بازی می‌کردند. تصویب قانون کار در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ در ۶۹ ماده و ۱۴ فصل، واکنش حکومت به ناآرامی‌های سال‌های قبل تر کارگران محسوب می‌شود؛ این قانون، اصلاح شده قانون کار سال ۱۳۲۸ بود. بانک رفاه کارگران برای وام دادن به کارگران تأسیس شد، همچنین سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها نیز راهی بود تا به رفاه بیشتر کارگران کمک کند؛ لذا، این کار به عنوان یکی از اصول انقلاب سفید شاه مطرح شد. کارفرمایان طبق این قانون موظف بودند تا ۲۰ درصد سود خالص کارخانه یا کارگاه خود را بین کارگران توزیع کنند. شاه از یک طرف، با دادن این امتیازات سعی در آرام کردن کارگران داشت و از طرف دیگر، با ابزار قانون سعی می‌کرد تا قدرت آنان را خنثی کند؛ از این رو، طبق اصلاحیه قانون کار مورخ ۱۳۴۲، کارگران هر صنف می‌توانستند هر کدام سندیکایی مستقل و جدا داشته باشند، اما نمی‌توانستند با پیوستن به هم فدراسیون تشکیل دهند. به این گونه، از وحدت کارگران از طریق قانون جلوگیری شده بود. در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲، ۶۱۰ سندیکای کارگری تشکیل شد و فقط دوازده اتحادیه کارگری توانست شکل بگیرد (عیوضی، رمضانی، ۱۳۹۵: ۹۶).

نبود اتحادیه و فدراسیونی که بتواند مطالبات کارگران را پیگیری کند، راه را برای اعتراض و شورش کارگران باز کرد. توسعه صنعتی کشور تا سال ۱۳۵۶ باعث شد تا مطالبات سیاسی و اجتماعی رشد کند. این مطالبات با رکود و تورم سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ باعث خشم کارگران و شرکت آنان در شورش‌های منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد. در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵، تعداد اعضای طبقه کارگر پنج برابر شد و به یک میلیون و ۲۷۲ هزار نفر رسید که ۸۸۰ هزار نفر آن جدید بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۴).

از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ سطح دستمزد کارگران افزایش یافت، اما افزایش سطح قیمت کالاهای اساسی به خنثی شدن بالارفتن سطح دستمزد کارگران انجامید. آبراهامیان علت اعتراض طبقه کارگر را رکود اقتصادی می‌داند و معتقد است افزایش دستمزدها در کاهش اعتصابات تأثیر عمده داشته است. به باور وی، پیوستن کارگران به اعتراضات پس از خرداد ۱۳۵۷، ناشی از رکود به‌ویژه در بخش ساختمان‌سازی و تعیین سقف افزایش حقوق از سوی دولت بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۱). این در حالی است که احمد اشرف این مسئله را رد می‌کند و می‌نویسد از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱، فقط سالی دو اعتصاب بر پا شد. از سال ۱۳۵۲، فعالیت‌ها و مبارزات صنفی رفاهی کارگران در کارخانه‌های بزرگ افزایش یافت و شمار متوسط اعتصاب‌ها تا سال ۱۳۵۵ به متوسط سالانه ۲۲ اعتصاب رسید (اشرف، ۱۳۸۹: ۵۹-۵۸). اشرف افزایش سطح توقعات را علت این اعتصاب‌ها می‌داند.

یکی از ابزارهای بسیار مهم و مؤثر حضور کارگران در صحنه انقلاب برگزاری اعتصاب بود. نیکی کدی در ارتباط با نقش کارگران در انقلاب و شرکت آنان در اعتصاب و تظاهرات به این نکته اشاره می‌کند که به موازات کاهش روزافزون ترس مردم از رژیم، تظاهرکنندگان بیشتر هیجان‌زده و خشمگین می‌شدند. اگرچه همواره در تظاهرات عده بیشتری نیز کشته می‌شدند. هم‌زمان با گسترش موج مخالفت با رژیم، اعتصابات سیاسی اقتصادی عظیم علیه شاه از اواخر تابستان ۱۳۵۷ شروع شد که تا پیروزی انقلاب ادامه یافت. اعتصابات که تقریباً اقتصاد مملکت را فلج کرد، در سپتامبر (شهریور) در صنعت نفت تهران، پالایشگاه تهران و پروژه بزرگ پتروشیمی بندر شاهپور آغاز شد. چند روز پس از آن، کارگران نفتی جنوب در اهواز نیز به اعتصاب پیوستند (کدی، ۱۳۷۷: ۳۷۰-۳۶۹).

بی‌تردید ورود طبقه کارگر برای مخالفت با حکومت، از تعطیل کردن کار و اعتصاب آغاز می‌شد؛ اعتصاب آغاز فعالیت سیاسی کارگران بود. فوران معتقد است کارگران به سهم خود در فعالیت‌های مبارزاتی شرکت داشتند. اعتصاب‌ها که در سال ۱۳۳۲، ۷۹ مورد بود، در سال ۱۳۳۳ به هفت مورد و در سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ به سه مورد رسید، اما در دهه‌های ۱۳۴۰ بار دیگر از سر گرفته شد؛ هرچند جنبه قانونی نداشت. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰، بیست مورد اعتصاب انجام شد. موج اعتصاب‌ها در ۱۳۳۶ و ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ روی داد و کارگران بافندگی، اتوبوس‌رانی، خط لوله، معدنچیان زغال‌سنگ، صنایع شیمیایی، اتومبیل‌سازی و برق و تلفن را در بر می‌گرفت. اغلب اعتصاب‌ها جنبه صنفی و اقتصادی داشت و بعضی به افزایش مزد و تأمین خواسته‌های کارگران منجر می‌شد. این عملیات صحنه را برای اعتصاب‌های سال ۱۳۵۷-۱۳۵۶ آماده کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۴۹۴).

درباره نقش اعتصاب طبقه کارگر در فرایند انقلاب می‌توان گفت که در فروردین ۱۳۴۹، ۱۳ هزار کارگر شرکت نفت آبادان در اعتراض به طرح‌بندی مشاغل دست به کم‌کاری زدند که از حمایت و

همبستگی کارگران نفت در دیگر نقاط خوزستان برخوردار بود. در همان سال، کارگران کارخانه‌های پارچه‌بافی تهران، نساجی شهریار، یزد و اصفهان، کارگران گمرک جلفا و نورد اهواز برای افزایش دستمزد دست به اعتصاب زدند و همچنین در اسفند، پانصد کارگر کارخانه قرقره زیبا، کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی، کارگران کارخانه مونتاژ آریا و شاهین، کارخانه‌های مقدم و فخر ایران برای پرداخت عیدی سالانه، لباس کار، افزایش دستمزد و... اعتصاب کردند. کارگران کارخانه ماشین‌سازی تبریز در سال ۱۳۵۳، در اعتراض به مسئله اضافه‌کار دست به اعتصاب زدند و نیروی پلیس به کارگران اعتصابی هجوم برد. در مرداد ۱۳۵۷، کارگران کارخانه ماشین‌سازی تبریز برای افزایش دستمزد، بدی وضع مسکن و... اعتصاب کردند. در همان زمان، کارگران چیت‌سازی بهشهر برای بهبود شرایط کار و تأمین آزادی‌های کارگری از کار دست کشیدند. همچنین در تیر همان سال، شصت کارگر بهداشت در آبادان برای اضافه دستمزد اعتصاب کردند. جنبش اعتراضی برای افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار و آزادی سندیکا‌های کارگری رویه‌گسترش بود، اما خیلی زود با جنبش عمومی ضدسلطنتی در هم آمیخت. در شهریور ۱۳۵۴، کارگران کارخانه چیت‌سازی شاهی، بر سر تقسیم سود کارخانه اعتصاب کردند و کارخانه را به تصرف خود درآوردند. پلیس به کارگران مسلح یورش برد؛ در پی آن، سه کارگر کشته و حدود هفتاد تا هشتاد نفر زخمی و ۴۵۰ نفر دستگیر شدند (عیوضی و رمضان، ۱۳۹۵: ۱۷۰).

با اعتصاب کارگران صنعت نفت، روند مبارزه علیه رژیم شاه وارد مرحله جدیدی شد. به گزارش روزنامه اطلاعات، کارگران شرکت ملی نفت اهواز که روز اول مهر دست از کار کشیدند، اعلام کردند تا روزی که به خواسته‌های آنان توجه نشود از کارکردن خودداری خواهند کرد. در ادامه گسترش موج اعتصابات، کارخانه‌ها، ادارات و سازمان‌های دولتی، در روز ۳ مهر ۱۳۵۷ بیش از هفتصد نفر از کارگران برق منطقه‌ای کرمان اعلام کردند در صورتی که در ده روز به خواسته‌های آنان پاسخ مثبت داده نشود، دست به اعتصاب خواهند زد. کارگران روزمزد تمامی تأسیسات تولیدی خوزستان و همچنین پایانه بارگیری خارک نیز دست از کار کشیدند. در تهران اعتصاب کارگران روزمزد صنعت نفت که با حدود ۵۰ تا ۶۰ درصد کارگران شروع شده بود، به حدود ۱۰۰ درصد رسید. در روز پنجم و با دست‌ازکار کشیدن کارگران راه‌آهن، ذوب‌آهن اصفهان، کارکنان پتروشیمی آبادان و مس سرچشمه و بخش عظیمی از صنایع، اعتصاب وارد مرحله جدیدی شد. در روز ۱۷ مهر ۱۳۵۷، حدود ۳۰ هزار نفر از کارگران و کارمندان کارخانه‌های ذوب‌آهن اصفهان در آریاشهر اصفهان اعتصاب کردند. اعتصاب اصلی در صنعت نفت در هفته آخر مهر در آبادان آغاز شد؛ یعنی هنگامی که اعتصابات سراسر کشور را فراگرفته بود. در این روز، کارگران اداره کالا و آزمایشگاه شرکت نفت در آبادان دست به اعتصاب زدند. در این هنگام مأموران انتظامی گاز و نفت وارد محوطه شدند و هفتاد نفر از کارگران اداره کار را با خود به خارج از پالایشگاه

بردند و رها کردند. فردای آن روز، کارگران پالایشگاه به‌عنوان اعتراض به این عمل، دست از کار کشیدند. هزار نفر از کارمندان سازمان عملیات غیرصنعتی نیز به حمایت از کارکنان اعتصابی جلوی اداره مرکزی شرکت ملی نفت جمع شدند (عیوضی و رمضان، ۱۳۹۵: ۱۷۲). اعتصاب کارگران صنعت نفت، دولت را به آستانه ورشکستگی کشاند و اعتصاب کارگران بخش حمل و نقل و سایر کارخانه‌ها چرخ‌های حیاتی صنعت را از کار انداخت.

در ۴ دی ۱۳۵۷، اعتصابات عمومی پشت سر هم، اقتصاد را به وقفه کامل دچار کرده، کمیته‌های اعتصاب، بسیاری از کارخانه‌های بزرگ وزارتخانه‌ها و مراکز مخابراتی را اشغال کرده بودند. در صنعت نفت نیز هنگامی که اکثر کارگران پالایشگاه کناره‌گیری را بر ادامه تولید زیر نظر مقامات حکومت‌نظامی ترجیح دادند، صادرات قطع شد (حبیبزاده، ۱۳۸۷: ۷۸-۷۵).

از ۱۴۰ اعتصابی که در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷ م رخ داد، ۸۳ درصد آن‌ها در مؤسسات صنعتی با بیش از یکصد کارگر به وقوع پیوست. از این میزان اعتصابات، بیش از دوسوم مسالمت‌آمیز بود و در بیش از نیمی از آن‌ها، کارگران به خواسته‌های خود رسیدند. در مرحله انقلاب، کارگران صنعتی و مخصوصاً کارگران مؤسسات دولتی و عمومی در روند انقلاب مشارکت کردند (عیوضی و رمضان، ۱۳۹۵: ۱۸۰). با بروز اعتصابات در یک صنعت، کارکنان سایر ادارات و سازمان‌ها نیز به اعتصاب می‌پیوستند. در ۸ آبان ۱۳۵۷، کارکنان ادارات کار، دلاری، سازمان تعاون و امور روستاها، تربیت‌بدنی، شرکت نفت، خدمات نفت، ریشه‌کنی مالاریا، اداره کل حفاظت محیط‌زیست، کارخانه‌های لوله‌سازی، دانشگاه جندی‌شاپور، بیمارستان شماره ۱ و ۲ جندی‌شاپور، صنایع فولاد اهواز کماکان در اعتصاب بودند و همه مدارس شهر تعطیل بود (مراسن، ش ۸۴: ۲۹۹). شهربانی در گزارش ۱۴ آبان ۱۳۵۷، خبر از اعتصاب کارکنان دادگستری اهواز می‌دهد و درباره صنایع می‌نویسد: «کماکان این صنایع در حال اعتصاب می‌باشد؛ از صبح روز جاری تظاهرات پراکنده در قسمت‌های مختلف شهر اهواز در گروه‌های ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفره انجام [شد] که مأموران انتظامی و عوامل فرمانداری نظامی با استفاده از روش کنترل اغتشاشات و تیراندازی هوایی آنان را متفرق نمودند» (همان: ۳۴۴). این گزارش نشان می‌دهد که فعالیت و کنش سیاسی بلافاصله پس از اعتصاب، برپایی تظاهرات و ارتکاب خشونت از هر دو طرف و درنهایت، شورش بود. شهربانی همچنین در گزارش مورخ ۷ آبان ۱۳۵۷ در این زمینه نوشته است: «عده‌ای از اهالی شهر آبادان در دسته‌های ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفری در چند شهر مبادرت به تظاهرات و دادن شعارهای مضر نموده و با سنگ شیشه چند شعبه بانک و مغازه را شکسته و با مواد آتش‌زا در بازار پتروشیمی ایجاد حریق نمودند» (همان: ۳۰۶).

در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ کارگران کارخانه جهان‌چیت کرج در اعتراض به دستمزد کم، ساعات کار طولانی و نبود بیمه به مدت سه روز دست از کار کشیدند. اعتصاب سه‌روزه و تجمع در محوطه

کارخانه نتیجه‌ای نداشت و کارگران تصمیم گرفتند به‌سوی وزارت کار در تهران راهپیمایی کنند. در میان راه، ساعت ۵ بعدازظهر، وقتی که کارگران به کاروان‌سرای سنگی رسیدند، ژاندارم‌ها به آن‌ها یورش بردند و به رگبارشان بستند؛ مأموران امنیتی عصر چهارشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ روی یک‌هزار و ۵۰۰ کارگر معترض این کارخانه که از دو روز پیش در اعتصاب بودند، آتش گشودند. نتیجه این سرکوب، به قولی کشته‌شدن بیست تن از کارگران و مردم رهگذر بود. گفتنی است یک‌هزار و ۵۰۰ کارگر کارخانه پارچه‌بافی جهان‌چیت از روز دوشنبه ۶ اردیبهشت برای احقاق اندکی از حق خود و در اعتراض به واریز نشدن حقوق مصوب وزارت کار در محوطه کارخانه متحصن شده بودند. کارگران به رئیس کارخانه محمدصادق یزدی فاتح سرمایه‌دار معروف، سه روز مهلت داده بودند تا به خواست‌های آنان پاسخ بدهد.

در ساعت ۵ عصر آن روز که کارگران به نزدیکی کاروان‌سرای سنگی (هشت‌کیلومتری کلاک) رسیدند، ژاندارم‌ری جاده تهران-کرج ابتدا با چوب و چماق به کارگران حمله‌ور شدند و بعدنبال آن با سلاح به‌سمت آن‌ها شلیک کردند؛ بنا بر قولی، در انی درگیری بیست کارگر کشته و حدود ۸۰ تن دیگر زخمی شدند. حسین نیکوکار شانزده‌ساله و مسیح حشم‌فیروز شانزده‌ساله، در شمار کارگران نوجوان کشته‌شده جهان‌چیت بودند. غروب آن روز مجروحان به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل شدند و کارگران جان‌باخته را به خاک سپردند. چندین روز، کارخانه در اشغال نیروهای نظامی قرار داشت. ساواک در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۰ گزارش داد که شیفت اول کارخانه جهان‌چیت با ششصد و شصت دوم با ۴۷۰ نفر مشغول به کار شده است (ساکما، ۹۰۶۹-۲۳۰) که نشان می‌دهد وضعیت کارخانه به حالت عادی بازگشته است. ساواک تعداد کشته‌ها را سه نفر اعلام کرد؛ مراسم ختم آن‌ها در مسجد امام حسن عسکری^(ع) بر پا شد و سیصد نفر هم در آن شرکت کردند (ساکما، ۹۰۶۹-۲۳۰). در روزنامه‌های باقی‌مانده از آن روز هم تصویر سه نفر کارگر به‌عنوان کشته‌شدگان درج شده است و نشان می‌دهد که سایر آمارها اغراق‌آمیز است.

بعد از اعتصاب، فاتح ساعات کار کارگران را به هشت ساعت تقلیل داد، اما کارگران سه شیفت هشت‌ساعته کار می‌کردند. فاتح حقوق پایه را هم به روزی ۸۸ ریال افزایش داد، اما تا تابستان ۱۳۵۲ خبری از افزایش دستمزدها نبود. در اسفند ۱۳۵۲ کارگران جهان‌چیت بار دیگر اعتصاب کردند و بخشی از حقوق خودشان را گرفتند. سه سال بعد از اعتصاب جهان‌چیت، در ۲۰ مرداد ۱۳۵۳، فاتح درحالی که از تجریش عازم محل کار خود بود، ترور شد. سازمان چریک‌های فدایی خلق وی را به جرم کشتار کارگران به قتل رساند (پایدار، بی‌تا: ۴۳۴).

حال پس از آشنایی با روند کلی اعتصابات در دوره موردنظر، چند نمونه شاخص با جزئیات بیشتر بررسی می‌شود.

اعتصاب کارگران اصفهان در خرداد ۱۳۳۸

در خرداد سال ۱۳۳۸، حدود یک هزار و ۷۰۰ نفر از کارگران کارخانه وطن اصفهان به دلیل کمبود دستمزد دست از کار کشیدند. حکومت با خشونت کارگران را سرکوب کرد که دوازده تن زخمی و پانزده نفر دستگیر و زندانی شدند. در همین سال، کارگران پشم بافی و شهناز اصفهان برای رسیدن به حقوقشان به میزان ۳۵ ریال برای مذاکره نزد رئیس کارخانه رفتند، اما مدیریت کارخانه با خشونت تمام آن‌ها را بیرون راند و دو تن از نمایندگان کارگران را به سازمان امنیت سپرد. در نتیجه، در ۱۶ آبان کارگران اعلام اعتصاب کردند. کارگران سرکوب شدند؛ عده‌ای را توقیف و هجده نفر را به رفسنجان تبعید و بسیاری از کارگران را نیز شکنجه کردند. مدیریت کارخانه نیز هشتاد نفر از کارگران اعتصابی را اخراج کرد (کویر، ۱۳۶۰: ۹۷-۹۶).

اعتصاب رانندگان و کارکنان شرکت اتوبوس رانی

در سال ۱۳۵۰، رانندگان و کارکنان شرکت‌های اتوبوس رانی اعتصاب کردند و خواستار اضافه دستمزد شدند. در نتیجه این اعتصاب، شرکت مجبور به پرداخت اضافه دستمزد و لباس کار به آنان شد. سال بعد، رانندگان، کمک رانندگان و بلیت فروشان دست از کار کشیدند؛ زیرا صاحبان شرکت در مقابل تقاضای ۳۵ درصد اضافه شدن دستمزد، با افزایش بیش از ۱۰ تا ۱۵ درصد موافقت نکردند و از اجرای قرارداد جمعی نیز خودداری کردند. دولت اعتصاب را غیرقانونی خواند و بیست نفر از رهبران اعتصاب را بازداشت کرد؛ در ادامه، چهارصد راننده ارتش و چهارصد راننده اتومبیل‌های دولتی را به خطوط اتوبوس رانی اعزام کرد تا اعتصاب شکسته شود، اما اعتصاب ادامه یافت و بعد از سه روز مقامات دولتی در برابر اتحاد و ایستادگی اعتصابیون تسلیم شدند و ۳۵ درصد به حقوق رانندگان افزوده شد (کویر، ۱۳۶۰: ۱۰۲-۱۰۱).

اعتصاب کارکنان صنعت نفت

مهم‌ترین حرکت کارگران و کارکنان صنعت نفت در آبان و آذر ۱۳۵۷ در صنعت نفت در اهواز و آبادان روی داد. در ۱۳ آذر ۱۳۵۷، عده‌ای از اهالی آبادان در چند نقطه شهر به طور پراکنده مبادرت به تظاهرات، آتش افروزی و شعاردادن کردند. آن‌ها در خیابان زند ضمن حمله به ساختمان سازمان آب و شکستن شیشه‌های آن، یک دستگاه وانت پیکان متعلق به سازمان مذکور را به وسط خیابان منتقل کردند و به آتش کشیدند؛ مأموران پلیس و عوامل فرمانداری نظامی نیز با شلیک چند تیر هوایی تظاهرکنندگان را متفرق کردند. بعد از ظهر همان روز نیز برخی از کارکنان پتروشیمی آبادان اعتصاب کردند (مراسان، ش ۸۴: ۶۲). اعتصاب‌کنندگان این مرحله، کارگران روز مزد بودند و چند روز بعد با اعتصاب کارکنان پالایشگاه آبادان اعتصاب کارگری نفت شکل وسیعی به خود گرفت (مراسان، ش ۸۴: ۳۰۶).

اعتصاب کلیدی صنعت نفت، تجربه تاریخی مبارزات کارگری نفت را ارتقا داد. تا قبل از این اعتصاب، رهبری و هدایت فعالیت های سیاسی در میان کارکنان نفت جنوب به طور عمده در اختیار نیروهای چپ قرار داشت، اما حوادث ماه های مهر، آبان و آذر ۱۳۵۷ نشان داد که سازماندهی جدیدی برای هدایت اعتصاب ها در حال شکل گیری بود. در همین زمینه، آیت الله هاشمی رفسنجانی که یکی از اعضای هیئت اعزامی به جنوب کشور برای دیدار با اعتصاب کنندگان پالایشگاه آبادان بود، در ۱۶ دی ۱۳۵۷ در سخنرانی خود گفت: «بنا به اظهار امام خمینی باید اعتصاب ادامه داشته باشد، چون دولت می خواهد با این حربه اعتصاب، علیه نهضت استفاده کند؛ یعنی بگوید ما با ایجاد اعتصابات، مردم را از سرما و گرسنگی می کشیم. بنابراین، امام خمینی نظر خود را تغییر داده و ابلاغ فرمودند که باید قسمتی از اعتصاب را بشکنیم؛ به طوری که مصرف داخلی نفت تأمین شود؛ چون مبارزه ما علیه استبداد و استعمار است، علیه ملت مسلمان نیست» (مراسان، ش ۸۹: ۳۱). در اعلامیه اعتصاب کنندگان به جز خواسته های صنفی، مطالبات سیاسی ای به این شرح آمده بود: پایان دادن به حکومت نظامی، حمایت از معلمان اعتصابی، آزادی زندانیان سیاسی، ایرانی کردن صنعت نفت و خروج کارکنان خارجی، مجازات وزیران و کارمندان عالی رتبه فاسد دولت (تائب، ۱۳۸۲: ۹۰-۸۹).

امام خمینی برای خنثی کردن اقدامات دولت به منظور مخرب نشان دادن اعتصاب کارکنان صنعت نفت و اذیت شدن مردم به دلیل نبود سوخت، به مهندس مهدی بازرگان مأموریت داد تا بخشی از اعتصاب برای تأمین نیازهای مردم در داخل کشور شکسته شود و شرایط زیر را برای این کار تعیین کرد:

۱. نظامیان از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند، از دخالت در امور مربوط و از ایجاد هرگونه ارباب در میان کارکنان خودداری کنند؛
۲. نفت و فراورده های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیرقانونی، جلوگیری کامل به عمل آید؛
۳. ارتش و نظامیان حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تولید می شود ندارند و از آن باید جلوگیری شود (همان: ۱۰۱-۱۰۰).

اعتصاب کارکنان صنعت نفت کشور نه تنها پهلوی دوم را از مهم ترین ابزار قدرت خود یعنی درآمدهای نفتی محروم کرد، بلکه ارتش را نیز به علت کمبود سوخت از کار انداخت. نکته مهم دیگر این بود که موفقیت کارکنان صنعت نفت در اعتصاب، شرایط روانی مناسب تری را برای تداوم اعتصاب دیگر بخش های اقتصادی و به خصوص اداری به وجود آورد (همان: ۱۱۲).

بیات در اثر خود درباره شورش ها و اعتصابات سال ۱۳۵۷، معتقد است که شورش ها در محل های کار صنعتی به طور کلی بازتاب وقایع سیاسی اجتماعی در جامعه بود و روند دگرگونی مطالبات اقتصادی اجتماعی را از اردیبهشت ۱۳۵۶ تا دی ۱۳۵۷ نشان می دهد. در دی، تقریباً ۸۵ درصد از مطالبات از لحاظ شکل و ماهیت مطالبات سیاسی بودند؛ برای مثال، اعتصاب به منظور حمایت از

اعتصاب‌کنندگان در کارخانه‌های دیگر، آزادی زندانیان سیاسی، پایان حکومت نظامی، فسخ قراردادهای استعماری و سرنگونی رژیم شاه. در ماه مهر و پیش از آن، حدود ۵۵ درصد از مطالبات هنوز شکلی اقتصادی داشت؛ افزایش حقوق و رفاه و تعطیلات بیشتر. از این رو، می‌توان استدلال کرد که هدف این مطالبات، نه تنها کسب امتیازات آنی و محدود، بلکه تحمیل فشار اقتصادی برای تعمیق بحران نیز بود (بیات، ۱۴۰۰: ۱۰۳). اسناد نیز به ارتقای سطح خواسته‌های اعتصاب‌کنندگان از صنفی به سیاسی در اعتصاب‌ها و شورش‌های سال ۱۳۵۷ اذعان می‌کنند (متما، ۱۳-۴۳-۲۶۴).

گسترش اعتراضات در پاییز و زمستان ۱۳۵۷، به شورش سراسری انجامید و افزایش تعداد شورشیان، بالا رفتن سطح خشونت به آتش‌سوزی، ایجاد مانع در خیابان، کشتن مأموران با سلاح سرد، انسداد خیابان، کشته‌شدن شورشیان در بیمارستان به علت شدت برخورد، تیراندازی مستقیم به مردم، حمله به مراکز دولتی، آتش‌سوزی مغازه‌های مشروب‌فروشی و شکستن شیشه بانک‌ها را شامل می‌شد (متما، ۳۹۵ و ۳۹۴-۲۶۴-۷م).

جدول زیر مشخصات اعتصاب‌های دوره پهلوی را نشان می‌دهد که به ناآرامی، شورش و ارتکاب خشونت از هر دو طرف منجر شده است (پایدار، ۱۳۹۴):

جدول ۲-۱۰. مشخصات اعتصابات دوره پهلوی دوم

ردیف	تاریخ اعتصاب	محل اعتصاب	علت اعتصاب	کنش متقابل اعتصاب‌کنندگان و دولت	نتیجه اعتصاب
۱	۱۳۳۴	پالایشگاه آبادان	کمبود دستمزد	اخلال کار	نامشخص
۲	۱۳۳۶	تأسیسات نفت در مسجد سلیمان و آغاجری	کمبود دستمزد	سرکوب و زندان	تصویب لایحه برای برخورد شدید با اعتصاب‌کنندگان و قراردادن اعتصاب به عنوان جرم سیاسی
۳	۱۳۳۷	تاکسی‌رانی تهران	اعتراض به کرایه پایین	مختل کردن حمل و نقل، تظاهرات، درگیری، سرکوب و زندان	ناموفق
۴	۱۳۳۷	کارخانه‌های نساجی اصفهان	کمبود دستمزد، لباس کار و سهمیه نان	سرکوب کارگران	موفق
۵	۱۳۳۷	صنایع نفت در بندر شاهپور	کمبود دستمزد	اخلال کار	موفق
۶	۱۳۳۸	کارخانه ریساف	کمبود دستمزد	اخلال کار	موفق

ردیف	تاریخ اعتصاب	محل اعتصاب	علت اعتصاب	کنش متقابل اعتصاب‌کنندگان و دولت	نتیجه اعتصاب
۷	۱۳۳۸	کارگران چاپ	درخواست افزایش ۵۰ درصد به حقوق و اجرای قانون کار	اخلال کار	افزایش ۲۵ درصدی حقوق
۸	۱۳۳۸	کارخانه وطن اصفهان	کمبود دستمزد و بهبود شرایط کار	سرکوب خشن از سوی حکومت و کشته و زخمی شدن اعتصابیون	ناموفق
۹	۱۳۳۸	کوره‌بازخانه‌های تهران	کمبود دستمزد	سرکوب خشن به دست حکومت	ایجاد شورای کار
۱۰	۱۳۳۸	کارخانه شهناز اصفهان	برابری دستمزد زنان با مردان و اجرای قانون کار	سرکوب خشن، تبعید ۱۸ نفر و اخراج ۸۰ نفر	ناموفق
۱۱	۱۳۳۹	کارخانه‌های نساجی اصفهان	اعتراض به دستگیری و زندان دانشجویان	سرکوب	ناموفق
۱۲	۱۳۳۹	معادن شمشک	اعتراض به کشته شدن ۲۱ کارگر بر اثر فروریختن معدن	حمله به رئیس معدن	همکاری با سایر اعتصابیون
۱۳	۱۳۴۰	اعتصاب معلمان	کمبود حقوق	سرکوب و کشته شدن دکتر خنعلی	برکناری دولت شریف امامی و تحقق حداقلی خواسته‌ها
۱۴	۱۳۴۰	کارخانه نختاب و شهناز اصفهان	کمبود دستمزد و بازگشت اخراج‌شدگان به کار	سرکوب	ناموفق
۱۵	۱۳۴۰	تأسیسات مسجد سلیمان	کمبود دستمزد	مختل کردن کار به دست کارگران و سرکوب از سوی دولت	صدور قطعنامه
۱۶	۱۳۴۰	کارگران ساختمانی	اعتراض به استخدام کارگران خارجی	سرکوب	ناموفق

فصل دهم: تاریخ شورش در ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش ۳۹۱

ردیف	تاریخ اعتصاب	محل اعتصاب	علت اعتصاب	کنش متقابل اعتصاب‌کنندگان و دولت	نتیجه اعتصاب
۱۷	۱۳۴۱	کوره بزرگها	کمبود دستمزد و اجرای قانون کلر	اخلال در کار	ناموفق
۱۸	۱۳۴۱	کلر خفه و یسندگی زاینده‌رود	کمبود دستمزد و بیجه درمان	اخلال در کار	ناموفق
۱۹	۱۳۴۲	پشمیاف اصفهان	عدم پرداخت سود ویژه	اخلال در کار	نامشخص
۲۰	۱۳۴۲	رئسندگی تاکسی تهران	کمبود کرایه	اخلال در کار	موفق
۲۱	۱۳۴۴	معدن سرب قم	کمبود دستمزد	سرکوب کارگران	ناموفق
۲۲	۱۳۵۰	کلر خفه جهان‌چیت	کمبود دستمزد	تظاهرات به سمت تهران، سرکوب و کشتن سه نفر	ناموفق
۲۳	۱۳۵۰	کفش ملی	کمبود دستمزد	سرکوب	ناموفق
۲۴	۱۳۵۱	گروه صنعتی شهریار	کمبود دستمزد	سرکوب	ناموفق
۲۵	۱۳۵۱	کارخانه ایرانا	کمبود دستمزد و بدی شرایط کلر	سرکوب از سوی ارتش و دستگیری	ناموفق
۲۶	۱۳۵۲	کارخانه ایران پلا	کمبود دستمزد	سرکوب	ناموفق
۲۷	۱۳۵۲	ماشین‌سازی تبریز	کمبود دستمزد	سرکوب و اخراج کارگران	ناموفق
۲۸	۱۳۵۲	جیب‌سازی اریا	کمبود دستمزد	سرکوب و اخراج کارگران	ناموفق
۲۹	۱۳۵۲	کارخانه سیترون	دریافت سود کارخانه	سرکوب	موفق، دریافت چهار ماه سود
۳۰	۱۳۵۲	کارخانه جیب لندروور	کمبود دستمزد	سرکوب و کشتار	ناموفق
۳۱	۱۳۵۳	شرکت اזור	افزایش سود دریافتی	سرکوب و اخراج کارگران	موفق
۳۲	۱۳۵۴	کارخانه شاهی	کمبود دستمزد	سرکوب و کشتار	ناموفق
۳۳	۱۳۵۷	روزنامه‌ها	خواسته‌های صنفي و آزادی زندانیان سیاسی	منجر به سرنگونی	موفق
۳۴	۱۳۵۷	اعتصاب سراسری	خواسته‌های صنفي و سیاسی	منجر به سرنگونی	موفق

شیوه‌های حکومت در سرکوب شورش‌ها

ستاد بزرگ ارتشتاران هم با مشاهده شورش‌های سال ۱۳۵۶ دستورالعمل طراحی عملیات ضد شورش در زمان صلح را تهیه کرد (ساکما، ۱۵۴۸-۲۹۳-۹۱). ارتش تا قبل از این آموزش جنگ شهری و مقابله با خشونت و تظاهرات ندیده بود، ولی ژاندارمری قبلاً این آموزش‌ها را در سال ۱۳۵۳ در نقاط حساسی مثل آذربایجان تجربه کرده بود (ساکما، ۷۷۹-۳۶۴-۹۵)؛ در حالی که نه ارتش و نه ژاندارمری هیچ‌کدام امنیت شهرها را بر عهده نداشتند و انتظامات شهر به عهده شهربانی بود که در مقابله با تظاهرات واکنش خاصی از خود نشان نمی‌داد.

ساواک برای کنترل مخالفان حکومت در فروردین ۱۳۴۵ تصمیم گرفت تا مخالفان ۲۱ تا ۲۵ ساله خود را به سربازی بفرستد که شامل روحانیون هم می‌شد و افراد مسن‌تر را به مدت یک سال به نقاط بدآب و هوا تبعید کند (مراسان، پایگاه واقعه مدرسه فیضیه قم، ش بازیابی ۱۹۰: ۴۴-۴۳).

برای کنترل تبعیدیان در تبعیدگاه تأکید بر آن بود تا تبعیدیان دفتر حضور و غیاب شهربانی را امضا کنند، ولی عمده تبعیدیان این کار را نمی‌کردند؛ این امر باعث می‌شد کنترل آنان در تبعیدگاه مشکل باشد و چه‌بسا تبعیدی از تبعیدگاه خارج می‌شد و به قم، تهران یا شهرهای دیگر سفر می‌کرد و بعد به تبعیدگاه برمی‌گشت، اما کسی متوجه نمی‌شد. در فروردین ۱۳۴۷، ساواک خواستار کنترل بیشتر بر تبعیدیان و عدم خروج آن‌ها از تبعیدگاه شد (مراسان، پایگاه روحانیت، ج ۱، ش بازیابی ۱۷۸: ۱۲). تبعیدیان در صورت خروج از تبعیدگاه دستگیر و به تبعیدگاه بازگردانده می‌شدند. یکی از راه‌های کنترل تبعیدیان شنود تلفن آن‌ها بود. در فروردین ۱۳۴۷، تلفن تبعیدیان را در صورتی که آنان از تبعیدگاه به شهرستان‌ها تماس می‌گرفتند، قطع می‌کردند (همان).

در شهریور ۱۳۵۲ ساواک به منظور کنترل تبعیدیان، دستورالعمل جامعی تهیه کرد که از اجاره کردن محل سکونت تا مکاتبات و تعاملات محلی و فعالیت‌های آن‌ها و نیز حضور و غیاب آن‌ها را شامل می‌شد: ۱. به محض ورود به منطقه ترتیبی اتخاذ نمایند تا محلی در نزدیکی شهربانی یا ژاندارمری و یا نزدیکی محل سکونت یکی از منابع و یا همکاران افتخاری، سکونت آنان در نظر گرفته شود تا کلیه فعل و انفعالات افراد مورد نظر و همچنین ترددهایی که به آن محل می‌شود تحت کنترل قرار گیرد؛ ۲. با همکاری مأمورین شهربانی و ژاندارمری اشخاص تبعیدشده را احضار و عواقب و خیم هرگونه فعالیت و عملیات خطایی که انجام دهند به آنان گوشزد گردد؛ ۳. مکاتبات این افراد کنترل و ترتیبی اتخاذ نمایند تا یکی از منابع و یا همکاران افتخاری به طور مستمر با آنان در تماس بوده و ضمن مراقبت دقیق از اعمال و رفتارشان افرادی را که به محل سکونت آن‌ها تردد می‌نمایند و یا از سایر شهرستان‌ها جهت دیدارشان

به منطقه می‌آیند شناسایی نمایند؛ ۴. به نحو مقتضی از سخنرانی و حضور آنان در مجالس عمومی جلوگیری و باتوجه به اینکه به هیچ وجه تبعیدشدگان مجاز به دایر نمودن کلاس درس و بحث و اصولاً شرکت در این گونه مجالس نمی‌باشند، چنانچه قصد چنین عملی را نمودند از ادامه کارشان جلوگیری و شدیداً به آنان تذکر داده شود؛ ۵. باتوجه به اینکه نمونه‌هایی دیده شده که این افراد بدون اطلاع مقامات انتظامی و ساواک به طور مخفیانه منطقه را ترک و پس از مدتی مراجعه می‌نمایند، لذا به نحو مقتضی تربیتی داده شود تا از این عمل آنان شدیداً جلوگیری به عمل آید؛ ۶. از شرکت‌های مسافری منطقه خواسته شود در جریان مسافرت‌های افراد مورد نظر قرار گرفته و به موقع مقامات مسئول را در جریان بگذارند؛ ۷. به هر نحو مقتضی می‌دانند نسبت به ایجاد نمودن محدودیت‌های لازم جهت این افراد اقدام گردد. مدیرکل اداره سوم؛ ثابتی» (مراسان، ش بازیابی ۱۱۱۰: ۳-۲).

حکومت برای کنترل ناآرامی‌ها نیاز به وسایل ضدشورش و نیز آموزش نیروها داشت؛ از این رو، از دولت آمریکا درخواست کرد تا این وسایل را در اختیارش قرار دهد. آمریکا در ۸ فروردین ۱۳۵۷ با ارسال گاز اشک‌آور برای جلوگیری از شورش‌ها موافقت کرد. پاتریشیا درایان معاون وزارت خارجه در امور حقوق بشر با این درخواست مخالفت کرد؛ ولی دیوید آرون معاون برژینسکی در شورای امنیت ملی وی را فراخواند و به او گفت: «ما خودمان در آمریکا از این وسیله استفاده می‌کنیم، چطور به شاه ندهیم» (روزنامه کیهان، ۱۳۶۵، ش ۱۲۹۷۴: ۲۰). روزنامه هرالد تریبون نیز گزارش کرد که ۵۰ هزار بمب اشک‌آور و ۳۵۶ ماسک ضدگاز به ایران تحویل داده شد (کریاسچی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۶۵).

در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ فاش شد که آمریکا در پی درخواست ایران، گروهی از ارتش خود را برای آموزش شیوه‌های ضدشورش به ایران می‌فرستد، درحالی که سخنگوی دولت آمریکا اعلام کرد که ایران چنین درخواستی نکرده است (کریاسچی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۹۹۰). به این ترتیب، «روز ۹ نوامبر (۱۸ آبان ۱۳۵۷) بود که سرانجام ایالات متحده اعلام کرد باتوم‌های پلیس، ۲۵ هزار کپسول اشک‌آور و سایر وسایل ضدشورش را به شاه خواهد فروخت» (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۹۰). استمپل درباره علت این تأخیر می‌نویسد: «دایره حقوق بشر وزارت خارجه آمریکا جلوی این کار را گرفته بود و کاربرد آن را در این مقطع فقط به عنوان یک وسیله جنبی می‌داند که نمی‌تواند جلوی تظاهرات را بگیرد» (همان). در کتاب خاطرات دو سفیر نیز آمده که ظاهراً ونس وزیر امور خارجه آمریکا به این علت که انگلیسی‌ها این وسایل را در اختیار ایران قرار خواهند داد، با این درخواست مخالفت کرده است (سولیوان و پارسونز، ۱۳۷۳: ۵۲۸)؛ درواقع، وی می‌خواست بدنامی ناشی از فروش این وسایل دامن آمریکا را نگیرد.

نتیجه‌گیری

میزان شورش‌ها در دوره پهلوی نسبت تام‌وتامی با رفتار حکومت و به‌ویژه شخص شاه داشت. هرچه به انتهای حکومت شاه نزدیک می‌شویم امکان و محمل توافق میان حکومت و مخالفان از بین رفت. سندیکاها تعطیل شدند. حکومت به‌جای سندیکاها احزاب برساخته‌ای را ایجاد کرد که نتوانستند جای سندیکا را بگیرند و بنابراین، جایی که کارگران می‌توانستند مطالبات صنفی خود را مطرح کنند دیگر وجود نداشت. کارگران به‌جای طرح مسائل خود در سندیکا به روش‌های خشن‌تر مانند اعتصاب و تظاهرات روی آوردند. قوانین به نفع سرکوب مخالفان تغییر یافت. افراد وجیه‌المله‌ای که می‌توانستند دیدگاه حکومت و روحانیون را به هم نزدیک کنند به حاشیه رانده شدند. عملکرد حکومت در تأمین خواسته‌های اعتصاب‌کنندگان عمدتاً بر تأمین خواسته‌های آنان بود و توافق حاصل می‌شد. بیشتر اعتصاب‌ها در کارگاه‌هایی با بیش از صد کارگر اتفاق افتاده است و کارگران در دوسوم موارد به خواسته‌های خود رسیدند. خواسته‌های اعتصابیون تا سال ۱۳۵۶ عمدتاً صنفی و اقتصادی بود، ولی در سال ۱۳۵۷ مطالبات سیاسی هم به خواسته‌های این افراد افزوده شد. سخت‌گیری بر مخالفان سیاسی بیش از کارگران بود و حتی در زندان هم بر آن‌ها سخت می‌گرفتند. نامناسب بودن شرایط زندان منجر به شورش می‌شد. شورش سرکوب و تبعید شورشیان به مناطق بدآب‌وهوا و به‌صورت «حبس در تبعید» را به دنبال داشت.

در انتهای حکومت پهلوی خشونت تنها ابزاری بود که حکومت برای کنترل آشوب‌ها و شورش‌ها از آن استفاده می‌کرد. استفاده از نیروهای آموزش‌ندیده ارتش و ژاندارمری به خشونت بیشتر انجامید. خرید وسایل مدرن ضدشورش و نیز آموزش نیروها برای کنترل این شورش‌ها ارزیابی می‌شود، ولی سیل ناآرامی و شورش کنترل‌شدنی نبود و باعث فروپاشی ساختار سیاسی در بهمن ۱۳۵۷ شد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی.
- ارسنجانی، حسن (اسفند ۱۳۴۱). اولین کنگره ملی شرکت‌های تعاونی روستایی ایران، تهران: سازمان اطلاعات و وزارت جهاد کشاورزی.
- استمیل، جان (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، ترجمه مهدی شجاعی، تهران: رسا.
- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۸۰). پدیدآورنده معاون خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اشرف، احمد (۱۳۸۹). «کالبدشکافی انقلاب نقش کارگران صنعتی در انقلاب ایران»، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۵۵، فروردین.
- انولری، محی‌الدین (۱۳۸۸). آیت‌الله محی‌الدین انواری به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- امینی، علی (۱۹۸۶). خاطرات دکتر علی امینی، مصاحبه‌کننده هرمز حکمت، پاریس: بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی.
- بهروز، مازیار (۱۳۸۰). شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.
- بیات، آصف (۱۴۰۰). کارگران و انقلاب پنجاه و هفت، ترجمه محمد دارکش، تهران: اختران.
- پایدار، ناصر (۱۳۹۴). تاریخ جنبش کارگری ایران، بی‌جا: بی‌نا.
- تاج‌بازیار، هما (۱۳۵۰). شاه و انقلاب سفید، اصلاحات ارضی: شرکت تعاونی روستایی، شرکت سهامی زراعی، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- تائب، سعید (۱۳۸۲). از اعتصاب کارکنان صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جعفری، محمد مهدی (۱۳۸۹). همگام با آزادی، تدوین قاسم یا حسین، قم: صحیفه خرد.
- جوانشیر، ف. م (۱۳۵۹). تجربه ۲۸ مرداد، تهران: حزب توده ایران.

۳۹۶ تاریخ شورش و ناآرامی های اجتماعی در ایران

حبیبزاده، افشین (۱۳۸۷). مشارکت سیاسی طبقه کارگر در ایران، تهران: کویر.

خازنی، نصرت الله (۱۳۸۲). اداره تاریخ شفاهی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مصاحبه کننده شفیقه سادات نیک نفس، جلسه شانزدهم (۶۹۴)، زمستان.

روزنامه اتحاد ملی، شماره ۱۷۱۸، ۲۶ تیر ۱۳۴۱.

روزنامه اراده آذربایجان، شماره ۴۵۸، ۲۳ تیر ۱۳۴۱.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۵۵۶، ۲۶ تیر ۱۳۴۰.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۵۵۷، ۲۷ تیر ۱۳۴۰.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۸۴۷، ۲۳ تیر ۱۳۴۱.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۹۲۲، ۲۲ مهر ۱۳۴۱.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۹۵۸، ۴ آذر ۱۳۴۱.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۰۱۷، ۱۶ بهمن ۱۳۴۱.

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۰۱۹، ۱۸ بهمن ۱۳۴۱.

روزنامه دیپلمات، شماره ۴۰۷، ۳ مرداد ۱۳۴۱.

روزنامه کیهان اینترنشنال تهران، ۳ فوریه ۱۹۷۳.

روزنامه کیهان، شماره ۵۸۱۰، ۴ آذر ۱۳۴۱.

روزنامه کیهان، شماره ۵۸۶۹، ۱۶ بهمن ۱۳۴۱.

روزنامه کیهان، شماره ۱۲۹۷۴، ۱۰ اسفند ۱۳۶۵.

روزنامه مرد مبارز، شماره ۵۴۵، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۱.

روزنامه اتحاد بزرگ، شماره ۴۸، ۱۸ دی ۱۳۵۸.

سازمان اصلاحات ارضی (۱۳۴۲). گزارش اول بهمن ۱۳۴۰ تا پایان شهریور ۱۳۴۲، تهران: سازمان اصلاحات ارضی.

سازمان اصلاحات ارضی (۱۳۴۲). گزارش سال ۱۳۵۰-۱۳۴۰، تهران: سازمان اصلاحات ارضی.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۰۲۹-۲۳۰.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۳۴۶۷۲.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۶۱۷۹-۲۹۳.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۱۲۹۷۵-۲۹۳.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۱۲۹۷۶-۲۹۳.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۰۲۹-۲۹۳.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۳۳۳۲-۲۹۳.

- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۳۵۰/۲۸۵۸.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۳۵۵۲۹.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۳۶۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۳۸۵۲۹.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۶۰۰۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۶۲۰۲۵.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۶۵۰۲۹.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۶۹۰۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۹۳-۷۷۸۲۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱-۲۹۳-۱۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱-۲۹۳-۱۵۴۸.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۸۱۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۸۳۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۸۹۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۹۲۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۹۲۶.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۲۵۰۸.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱-۲۹۳-۴۱۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱-۲۹۳-۵۳۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۰۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۵۵۸.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۱۸۰۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۳۷۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۴۷۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۱/۲۹۳/۵۶۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۵-۳۶۴-۷۷۹.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷-۳۶۴-۱۶۶.

۳۹۸ تاریخ شورش و ناآرامی‌های اجتماعی در ایران

- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷/۲۹۳/۱۲۰۶.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷/۲۹۳/۵۲۸۶.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷/۲۹۳/۵۴۶۵.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷-۲۹۳-۱۹۹۹۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷/۲۹۳/۱۲۰۶.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷-۳۶۴-۲۴۱.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷-۲۹۳-۲۹۴۶.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۷/۲۹۳/۵۰۰۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۸-۲۹۳-۱۷۵۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۸/۲۹۳/۸۴۶۱.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۸-۲۹۳-۷۳۴۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۱۳۱۱.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۱۳۱۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۱۷۵۵.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۸-۲۹۲۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۳۲۲۰.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۳۸۱۰.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۵۶۱۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۵۶۳۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۶۰۶۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۶۲۴۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۶۵۳۳.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۷۸۰۴.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۹۲۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۹۷۹۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۹۷۹۲.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۹۹-۲۹۳-۱۰۰۱۲.

ساواک و روحانیت (۱۳۷۱). جلد اول بولتن‌های نوبه‌ای ساواک از ۴۹/۱۲/۲۵ تا ۵۷/۶/۳۰. دفتر اول روحانیت. تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری با همکاری مرکز اسناد وزارت اطلاعات.

سحابی، عزت‌الله (۱۳۸۶). نیم قرن خاطره و تجربه (خاطرات مهندس هزت‌الله سحابی از دوران کودکی تا انقلاب ۵۷)، جلد ۱، تهران: فرهنگ صبا.

سحابی، عزت‌الله، مصاحبه، ۲۱ دی ۱۳۸۵.

سحابی، عزت‌الله، مصاحبه، ۲۲ آذر ۱۳۷۲.

سولیوان، ویلیام و پارسونز، آنتوان (۱۳۷۳). خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، تهران: علم.

عمویی، محمدعلی (۱۳۷۷). درد زمانه (خاطرات)، چاپ دوم، تهران: آنزان.

عیوضی، رحیم و رمضان، ملیحه (۱۳۹۵). نقش کارگران در پیروزی انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

سنجری، فربرز (۱۳۸۴). سخنرانی در کلن آلمان در سمینار سراسری دوباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران، به نقل از نشریه پیام فدایی (ارگان جریک‌های فدایی خلق ایران)، شماره ۷۵، مرداد.

فوران، جان (۱۳۷۸). مقاومت شکستنده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.

قلی‌زاده، محمدرضا؛ سعیدی‌نیا حبیب‌الله و شهوند، علی (۱۳۹۷). «یک نمونه از موانع بر سر راه اصلاحات ارضی: قتل رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد در آبان ۱۳۴۱»، گنجینه اسناد، سال بیستونهم، شماره ۴، زمستان: ۵۲-۸۷.

کامروا، مهران (۱۳۹۸). انقلاب ایران، ریشه‌های ناآرامی و شورش، ترجمه مصطفی مهرآیین، تهران: کرگدن.

کدی، نیکی. آر (۱۳۷۷). ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.

کریاسچی، غلامرضا (۱۳۸۷). هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.

کویر، ح (۱۳۶۰). جنبش‌های کارگری در ایران، تهران: دالغا.

کی‌مرام، منوچهر (۱۳۷۴). رفقای بالا، تهران: شب‌ویز.

گر، تد رابرت (۱۳۷۹). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لدین، مایکل ولونیس، ویلیام (۱۳۷۱). شاه و کارتر، ترجمه مهدی افشار، تهران: دبیر.

متما (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران)، سند شماره ۶۶۳۵۳ ب.

متما (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران)، سند شماره ۱۳-۴۳-۲۶۴.

متما (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران)، سند شماره ۳۹۵ و ۳۹۴-۲۶۴-۷ م.

مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، شماره پرونده: ۸۴.

مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، شماره پرونده: ۸۹.

مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، پایگاه احمد آذری، شماره پرونده: ۱۷۸۹.

مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، پایگاه حسینعلی منتظری، شماره پرونده: ۱۱۵۳.

مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، پایگاه روحانیت، شماره بازایی: ۱۷۸.

مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، پایگاه محمدمباقر محی‌الدین انواری، شماره پرونده: ۱۷۷۰.

۴۰۰ تاریخ شورش و ناآرامی های اجتماعی در ایران

- مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، پایگاه واقعه مدرسه فیضیه قم، شماره بازیابی: ۱۹۰.
- مراسان (مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، شماره بازیابی: ۱۱۱۰.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸). یاران امام به روایت اسناد ساواک: حاج مهدی عراقی (کتاب دوازدهم)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۸۰). یاران امام به روایت اسناد ساواک: آیت الله مهدی ربانی املشی (کتاب بیست و یکم)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۹۳). یاران امام به روایت اسناد ساواک: آیت الله محمدرضا فاضل لنکرانی (کتاب چهل و هشتم)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱). *دائرة المعارف فارسی*، تهران: امیرکبیر و کتاب های جیبی.
- معمار، رحمت الله (۱۳۹۰). *مبارزه انقلابی، مشارکت پساانقلابی، تحلیل تطبیقی درون کشوری از ایران*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- نیری، سیدرضا (۱۳۹۳). *نیم قرن خدمت: خاطرات سیدرضا نیری (اب الایتام)*، به کوشش حبیب الله طاهری، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ولز، تیم (۱۳۶۶). ۴۴۴ روز: خاطرات گروگان ها از دوران تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، ترجمه حسین ابوترایان، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۹۶۸). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ پنجم، تهران: علم.
- هولگند، جیمز اریک (۱۹۸۲). *زمین و انقلاب در ایران*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: پردیس دانش.

Green, Jerrold D. (1984). "Countermobilization as a Revolutionary Form Comparative Politics", *Comparative Politics, Ph.D. Programs in Political Science, City University of New York* Vol.16, No. 2: 153-169.

نمایه

۱

۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵	آخایوس: ۶۲، ۶۳
القاص میرزا: ۱۴۱	آرسیتس: ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۷
امام خمینی: ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۸، ۴۰۰	آریستاگوراس: ۵۴
امنیت ملی: ۳۴۹، ۳۹۳	آمورتایوس: ۵۲
امیر حاتم کهدمی: ۱۴۰	آندراگوراس: ۶۴
امیر دباج اسحاقی: ۱۴۰	آیت الله کاشانی: ۳۵۱
امیر قودان: ۱۰۲	آیت الله میرزاصادق تبریزی: ۳۱۶
انجدان: ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۳	آیت الله نورالله نجفی اصفهانی: ۳۱۵
انوشکرازاد: ۷۶	ابراهیم خان لاری: ۱۴۸
اهل بغی: ۲۴	ابن ماکولا: ۱۰۰
ایران باستان: ۱۴، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۶۸، ۶۹، ۸۰	ابوالحسن حانری زاده: ۳۵۵
۸۲، ۲۳۸	ابوالقاسم بخشی: ۱۳۹
ایران میانه: ۸۸، ۹۰، ۱۰۲	ابوالقاسم لاهوتی: ۲۴۵، ۲۵۹
ایناروس: ۵۱، ۵۶	ابوسعید مکرانی: ۱۳۱
ب	احمد ینالتکین: ۱۰۱
بارواکسس: ۶۰	ارشادالدوله: ۲۶۴، ۲۶۵
بردیه/گومات: ۴۱	اسفار بن کردویه: ۹۸
بهرام چوبین: ۷۷، ۷۹	اعتصاب: ۱۸، ۲۲۱، ۲۳۲، ۳۱۴، ۳۶۹، ۳۷۰
بوزابه: ۹۵	۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶

پ

پونتوس: ۶۰

پیسوتیس: ۵۷

ت

تاریخ اجتماعی: ۳۶۱، ۲۷۲، ۳۰، ۲۵، ۲۴

تاریخ ایران: ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵

۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴

۳۹، ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵

۹۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۵۷

۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۴

۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۷

۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۰، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۵۹

۳۶۲، ۳۹۹

تاریخ رامی: ۲۷

تاریخ قدرت: ۲۲

تاریخ نگاری ایرانی: ۸۹

تاریخ وارونه: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸

تاریخ یاغی: ۱۴، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸

تبعید: ۱۸، ۷۱، ۷۶، ۱۳۴، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷

۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸

۲۲۹، ۲۳۲، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶

۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۳

۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰

۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷

۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴

تمورایه: ۷۳

تیمارخوس: ۶۲، ۶۳

ج

جامعه: ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱

۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۷۳، ۷۴

۷۷، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۰

۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸

۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹

۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳

۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۸۸

جانشینی: ۳۱، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۴۹

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۷۵

۸۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۵

۱۴۳، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۶۳، ۳۳۰، ۳۷۵

جانی خان بیگ شاملو: ۱۳۱

جعفرخان دنبلی: ۱۶۵

جمعه‌خان اسماعیل زنی: ۲۹۸، ۳۰۰

جنبش‌های اعتراضی: ۱۵، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸

جیوش بیگ: ۹۵

ح

حاج حسن شمشیری: ۳۶۸

حاکمیت سیاسی: ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۳۳

حسین خان بهمنی: ۳۰۲، ۳۰۶

حسین قلی خان قاجار: ۱۶۶

حسین کیای چلاوی: ۱۳۹

حسین مکی: ۲۷۴، ۲۸۹، ۳۵۵

خ

خان باباخان نانکلی: ۱۶۵، ۱۶۶

خبیرالسلطان: ۲۸۷

خسروخان قشقای: ۳۳۹

د

داریوش فروهر: ۳۶۸

دکتر مصدق: ۳۲۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳

دوره باستان: ۱۲، ۱۴، ۱۸

دوره پهلوی دوم: ۳۸۹

دوره رضاشاه: ۱۷، ۲۳، ۳۰، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۲

دوره میانه: ۱۵، ۱۹، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶

دوره ناصری: ۱۶۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۶

۲۳۸، ۲۳۳

دوست محمد خان: ۲۱۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰

دیودوتوس: ۶۲، ۶۳، ۶۴

ذ

ذوالفقار خان ترکمان: ۱۲۲

ر

رضاشاه: ۱۷، ۲۳، ۳۰، ۱۱۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰

۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹

۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷

۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵

۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶

۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴

۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲

۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۷

۳۵۹، ۳۶۱

روحانیون: ۱۷، ۷۱، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۵

۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۰، ۳۱۵، ۳۱۶

۳۳۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۴

ز

زادان خان گراشی: ۳۱۱

زلف آباد: ۱۷۷، ۱۷۸

ژ

ژاندارمری: ۱۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱

۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲

۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۶۵

۳۶۸، ۳۷۳، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴

س

سالارالدوله: ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۶، ۳۲۳

سردار انتصار: ۲۷۷

سلام الله جاوید: ۳۴۵

سلسله قاجاریه: ۱۸۲، ۲۱۲، ۳۳۴، ۳۶۰

سلطان لهاک خان باوند: ۲۸۰

سمیتقو: ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۹، ۳۳۷

سید عالمگیر: ۲۱۵

سید علی محمد باب: ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۳۶

سید محمد خان ظهیرالدوله: ۲۱۰

سید محمد نوربخش: ۱۰۶

سیدیحیی کشفی دارابی: ۲۰۷

سیف الملوک میرزا: ۱۹۵

ش

شفیع خان راوری: ۱۸۱

شکرالله خان بویراحمدی: ۳۰۶، ۳۰۸

شیخ خزعل: ۱۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۳

۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴

ق	شیخ فرهاد: ۱۵۱، ۱۳۱
قاضی محمد: ۱۴۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸	شیخ محمدتقی بافقی: ۳۱۵
قدیشایه: ۷۳	شیخ محمد خیابانی: ۱۱۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۸
قوامالدین بهبهانی: ۱۹۹	۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۹
قوامالسلطنه: ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۷، ۳۰۷	ص
۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۱	صدر قاجار: ۱۶
ک	صفویان: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
کاپادوکیه: ۶۰	۱۳۴، ۱۳۵
کارگران: ۱۱، ۱۸، ۲۹۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۸۱	صولت السلطنه هزاره: ۳۳۴، ۳۶۰
۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹	ط
۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹	طهمورث گرجی: ۱۴۹
کاوس میرزا: ۱۴۴	ع
کرخ بغداد: ۹۷	عباس خان سردار رشید: ۲۸۵
کلنل محمدتقی خان پسیان: ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۶۹	عباس قلی خان: ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۹
۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۴	عبدالرضا خان یزدی: ۱۸۰، ۱۸۱
کلنل محمودخان پولادین: ۲۷۸	عزت الله سحابی: ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۹
کنش اعتراضی: ۲۹، ۸۸، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۷	عشایر: ۱۷، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۳
ل	۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
لودیه: ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۷	۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
م	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۷
محقق کرکی: ۱۱۹	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۶۰
محمدحسین میرزا جهانبانی: ۲۸۲	علما: ۱۱۸، ۱۷۰، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۱
محمدخان زند: ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵	۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۹۳
محمی الدین انواری: ۳۷۱، ۳۹۵، ۳۹۹	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹
مرتبه: ۴۴	علیخان سالار حشمت: ۳۱۰
مشروعیت دودمانی: ۳۱، ۴۴، ۶۱، ۸۱	علی شبستری: ۳۴۵
مظفر بقایی: ۳۵۳، ۳۵۵	ف
میگابورس: ۵۶	فرورتیش: ۴۵، ۴۶

ملاحسین بشرویه: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

ملاقباد سیسختی: ۳۰۸

ملا محمد علی زنجانی: ۲۰۶

ملک جهانگیر رستم‌داری: ۱۴۸

ممش خان زعفرانلو: ۱۶۷

مهدی عراقی: ۳۷۱، ۴۰۰

موراوی گرجی: ۱۴۹

مولون: ۶۲، ۶۳

میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده: ۲۶۹

میرزا کوچک خان: ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲

۲۷۲، ۳۱۹

ن

ناصر خان قشقای: ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۱

نَدِیْبَتیر: ۴۴، ۵۲

نظم سیاسی: ۱۳، ۱۵، ۳۲، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱

۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲

۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

نقطه: ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰

و

وردان مامیکونی: ۷۱

ویستم: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰

•

هاشم خان لُنْبانی: ۱۶۲، ۱۹۰

هزاره‌ها: ۱۰۶، ۳۳۴

هورامان: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۵

ی

یارقشاش: ۱۰۲

یوسف کاشغری: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

تاریخ و امنیت - ۲

